

جلد پنجم

حرکت تاریخی گرد به خراسان

قیام نافر جام کلنل محمد تقی خان بسیان
کلیم الله توحیدی (کانیمال)



Handwritten signature in red ink.

تقدیم به:

کلنل پسیان و همه آزادبخواهان جهان
و همسر و فرزندانم که در این راه
رنجهای فراوان دیدند

کوچی پیشرو می‌فرمانجان

رووله خوراسانی

تولیسین : شه

کلیه‌التم توحده کائیمال
بغزاده

۱۳۷۷

فهرست مطالب

فصل اول: اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان

- ۱ سرآغاز.....
- ۶ و ۴ یادی از خدو سردار - جنگهای غلام علی لور سردار.....
- ۶ در وصف جنگهای غلام علی لور.....
- ۱۱ در توصیف جنگ محمد خوری با روسها و حمله روسها به حرم امام رضا(ع).....
- ۱۶ نشان صلیب آهن دولت آلمان به مازور محمد تقی خان - پسیان.....
- ۱۷ اوضاع خراسان و مازنداران معاصر کلنل پسیان و قوام السلطنه.....
- ۱۷ راجع به اوضاع ترکمنصحرا و کردستان.....
- اولین مهاجرت ترکهای عشق آباد به خراسان

فصل دوم آشنایی با خوانین و عشایر خراسان معاصر کلنل

- ۳۳ ذکر ورود مقرب الخاقان جعفر قلی خان ایلخانی شادلو به استرآباد.....
- ۳۵ ذکر عزیمت طایفه گوگلان از خوارزم به جانب استرآباد و ... تاخت و تاز جعفر قلی خان.....
- ۳۸ رفتن جعفر قلی خان ایلخانی به تهران برای جنگ با نیروهای انگلیس در جنوب ایران.....

حیدر قلی خان شادلو ایلخانی شادلو (دومین عموی سردار معزز)

- ۴۵ سیل ویرانگر و اهتمام یار محمدخان سردار مقخم در جهت تشکیل صندوق اعانه ملی.....
- ۴۶ خبری از تشریف فرمایی یار محمدخان ایلخانی به عشق آباد و جانشینی عزیز الله خان.....
- ۴۷ استقبال عزیزالله خان سهام الدوله از پدرش سردار مقخم در جنگ با ترکمانان.....
- ۴۸ سرکوبی غارتگران ترکمن بوسیله یارمحمد خان پیش از سفر حج.....
- ۵۰ سرکوبی غارتگران ترکمن در سبزوار بوسیله شجاع الممالک برادر سردار معزز بجنوردی.....
- ۲۹ سردار معزز ایلخانی بجنورد.....
- ۵۱ محمد ابراهیم خان حاکم کهبیکلو و میلانلو اسقراین.....
- ۵۳ تاج محمد خان بادلانلو.....
- ۵۶ ولی خان بادلانلو و فرزندانش.....
- ۵۹ فرج الله خان شیروانی (ضیغم الملک).....

۶۹	فرهاد خان توپکاللو
۶۳	ولیعخان قهرمانلو صرغام السلطان
۷۴	محمد حسین خان اوغازی و پسرش سعادت قلی خان
۷۷	حبیب‌الله خان ناصر لشکر قره سوران و رئیس امنیه قوچان
۸۵	صدور حکم قلع و قمع غلامرض (لر) باغی به عنوان ناصر لشکر
۸۷	شجاع‌الممالک هزاره‌ای (پدر صولت السلطنه)
۸۸	امیر شوکت‌الملک علم حاکم بیرجند و قایمات
فصل سوم: موقعیت کنفل پسیان در خراسان	
۹۴	تاریخ تشکیل ژاندارمری خراسان
۹۷	نژاد و خاندان کنفل محمد تقی خان پسیان
۱۰۸	احضار ناصر لشکر به مشهد به امر قوام السلطنه و کنفل
۱۱۴	نصرت لشکر سبزواری کی بود؟
۱۱۵	قیام کنفل محمد تقی خان پسیان و توقیف قوام السلطنه
۱۱۸	روابط کنفل با قوام السلطنه والی خراسان
۱۲۴	اسکورتی که قوام السلطنه را به تهران برد
۱۲۶	خاطرات همسر قوام السلطنه
۱۳۲	گزارش کنسولگری انگلیس (مقیم مشهد) در باره کنفل (وقایع هفتگی)
۱۸۲	اسناد حیات دولت ایران در رابطه با کنفل پسیان
۱۹۰	ملاقات کنفل با روتشتین سفیر شوروی در مشهد
۱۹۱	اسنادی از موقعیت کنفل در خراسان
۲۰۲	تلگراف قوام السلطنه (نخست وزیر) به شجاع‌الملک هزاره‌ای
۲۰۴	جنگ آغاز می‌شود
۲۰۹	دستور دولت در سرکوبی کنفل پسیان به عشایر خراسان
۲۱۳	پاسخ تلگراف شوکت‌الملک به قوام السلطنه
۲۱۶	عصبانیت شوکت‌الملک بیرجندی علیه کنفل

۲۱۷	آخرین تلگراف شوکت الملک به کلنل
۲۱۹	نظر خراسانی‌ها در مورد کلنل و اعلامیه مربوطه
۲۲۴	خوشبینی کلنل و سردار نصرت تیموری از اوضاع خراسان
۲۲۶	بانیه ترکهای مهاجر ففقاوی مقیم مشهد علیه دولت مرکزی
۲۳۱	سبلی خوردن فرج‌الله خان زعفرانلو مقدمه شکست و نابودی کلنل
۲۳۳	کلنل و رویای جمهوری خراسان
۲۳۵	آتشی که از شیروان روشن شد
۲۳۸	تفش قورخو در برانگیختن کردهای شیروان علیه کلنل پسیان
۲۵۹	جنگ کردهای قوچان و کشته شدن کلنل پسیان
۲۷۲	فوق العاده روزنامه بهار - خبر کشته شدن کلنل در قوچان
۲۷۳	پاسخ تلگراف قوام السلطنه به آقا زاده خراسانی
۲۷۵	گزارش فریدون پسر ناصر لشکر از اوضاع ژاندارمری کلنل و جنگ قوچان
۲۸۹	اخباری از قرار ژاندارمها در جنگ قوچان و تغییرات بعدی
۲۹۱	تشییع جنازه کلنل محمد تقی خان پسیان در مشهد
۲۹۲	نخستین گور کلنل از زبان آخرین شاهد
۳۰۱	تلفات جنگ قوچان
۳۰۲	خلع سلاح مأمورین کلنل در کلات و خاکستر بوسیله کردها
۳۰۹	ورود قشون دولتی به خراسان
فصل چهارم خاطرات و اشعار و اسنادی در مورد قیام کلنل	
۳۱۲	صورت اثاثیه کمیسری شیروان پس از تسخیر به دست کردها
۳۱۳	برقراری و تقویت پستهای مرزی از سوی محمد ابراهیم خان زعفرانلو حاکم قوچان
۳۱۴	دستورات تلگرافی سردار معزز ایلخانی بجنورد به حاکم قوچان
۳۲۲	گزارش ناصر لشکر (از جناران) به محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه حاکم قوچان
۳۲۲	سیاهه تجهیزات و تفنگهایی که در جنگ کلنل به خوانین داده شده
۳۲۶	تلگراف قوام السلطنه نخست وزیر به اداره داری قوچان

- ۳۲۸ تلگراف سردار معزز بجنوردی به حاکم قوچان در مورد پرداخت حقوق سواران کرد
- ۳۲۹ اسناد جنگ قوچان و حوادث پس از کتلل پسیان
- ۳۳۴ دستورالعمل تلگرافی رضاخان سردار سپه و وزیر جنگ به خوانین زعفرانلو
- ۳۳۵ تقدیر قوام السلطنه رئیس الوزراء از خوانین کرد زعفرانلو قوچان
- ۳۳۸ تلگراف قوام السلطنه به خوانین قوچان در مورد مرخص کردن سواران کرد
- ۳۳۹ تلگراف رئیس دارایی خراسان در مورد پرداخت حقوق سواران قوچان
- ۳۴۰ تلگراف احمد قوام السلطنه نخست وزیر به محمد ابراهیم خان حاکم قوچان
- ۳۴۴ گزارش محمد حسین خان اوغازی از اوضاع مرزی باجگیران
- ۳۴۶ برنامه خلع سلاح عمومی قوچان
- ۳۴۸ انتصاب سلطان بگ بازگیری به ریاست قورخانه قوچان
- ۳۴۹ تقدیر قوام السلطنه نخست وزیر از سلطان بگ بازگیری
- ۳۵۰ نامه‌ای از کفیل لشکر شرق به مظفرالسلطنه حاکم قوچان
- ۳۵۲ سند هزینه اردوکنشی کردها در جنگ با کتلل
- ۳۵۲ دستور قوام السلطنه به استاندار خراسان و سیستان در مورد مظفرالسلطنه
- ۳۵۴ خلع سلاح خوانین کرد پس از جنگ با کتلل و تلگرافات بعدی
- ۳۶۳ روابط رضاشاه با کتلل پسیان و خاندان او
- ۳۶۶ خاطرات ناصر لشکر قوچانی از کتلل محمد تقی خان
- ۳۷۰ قیام کتلل از دیدگاه ملک الشعراء بهار
- ۳۸۰ قیام کتلل از دیدگاه کمونیست‌های شوروی
- ۳۸۲ قیام خراسان و جنبش دموکراتیک
- ۳۸۵ کتلل محمد تقی خان از دیدگاه بحی دولت آبادی
- ۳۹۵ خاطرات علی بگ بورزلانلو از قیام کتلل
- ۴۰۰ فرخ مفسد السلطنه و طمع دوباره او به حکومت خراسان
- ۴۰۲ عروسی خونین و سرلشکر علی بگ بیجرانلو قاتل کتلل
- ۴۱۱ پایان کار قاتل کتلل
- ۴۱۹ ادبیات عصر محمد تقی خان پسیان
- ۴۳۹ فصل پنجم نامه‌های رسیده

از رسم اسید و بسدوم نوید

روان سراینده رامش یزد

بنام خداوند گیوان و شید

سخن چون برابو شود با خرد

(فردوسی)

سر آغاز

خداوند بزرگ و توانا را سپاسگزارم که دیگر بار توانایم داد تا برگ زرین دیگری بر تاریخ و فرهنگ سرزمین کهنسال و پرفراز و نشیب ایران بیافزایم و هزاران برگ از اسناد منتشر نشده این سرز و بوم را از نابودی نجات دهم و علیرغم برخی کارشکنیها و توطئه‌چینی‌ها همچنان در راهی که گام نهاده‌ام پیش رفته، و بر پیمانی که با مردم خردمند ایران بسته‌ام استوار و پایرجا بمانم.

کتابی را که پیش رو دارید نتیجه سالها تلاش و کوشش مداوم است. زیرا از همان دوران کودکی که منشی و شخصیت در فرهنگستان کوچک پدرم در اوغاز که شرح آن را در دیوان جعفرقلی زندگلی داده‌ام، شکل گرفت، با نام و مظلومیت کلنل محمدتقی خان پسیان آشنا شدم. چرا که پدرم دو سال پس از شهادت کلنل برای ادامه تحصیلات خود به مدرسه علمیه عوضیه قوجان رفته و بر آنچه را که گذشته بود آگاهی یافته و افسانه‌وار برایمان بازگو می‌کرد. مادرم نیز همواره شعر کردی کلنل در جعفرآباد را برای کودکانش لالایی می‌گفت. از اینرو چه در زمان تحصیلات در اوغاز و چه در قوجان و مشهد به تحقیق و پژوهش درباره کلنل ادامه دادم که نتیجه آن سلسله مقالاتی بود که در روزنامه آفتاب شرق در مشهد منتشر شد. در این رهگذر با مردان رزم‌جویی چون شادروانان نعمت‌الله بگ اوغازی و کدخدای صادق و وکیل اوغازی و ناصر لشکر قوجانی و علی بگ برزلانلو و دیگران که شخصا در جنگ کلنل به گونه‌ای شرکت داشته‌اند، یا از خاطرات آقایان علی شعار درگری و کدخدای بهرام سیاروشی گدوگانلو بهره‌ها گرفتم.

از اسناد آرشیو مرحوم محمدابراهیم خان مظفرالسلطنه فرمانده نیروهای کل قوجان در جنگ یا کلنل که وسیله فرزندانشان شادروان حاج سلیمان خان و نیز آقای حاج محمدخان روشی در اختیارم قرار گرفت نهایت استفاده را نمودم. اسناد خانواده ولیخان قهرمانلو

وسيله نواده‌اش آقای ولی قهرمانلو از فرهنگیان فرزانه و نیز اسناد سلطان بگ باجگیری و خانواده ناصر لشکر وسيله خودشان و دختر فرزانه‌شان خانم فرخ لقا ناصری در دسترس نهادند. (بریزه از خاطرات فریدون ناصری) بسیار بهره‌مند شدم.

استاد بسیار مهم آرشيو و گنجینه فرهنگی عربزاده خان سردار معزز ایلخانی کرد شادلو بجنورد در این رابطه پس از اعدام سردار در سال ۱۳۰۴ و حمله نظامیان چکمه پوش رضاخانی همچون دیگر اموال سردار به غارت و چپاول رفت و نابود شد. اسناد خانواده محمدحسین خان اوغازی و پسرش سعادت قلی خان هم در حمله نظامیان رضاشاهی در غارت و آتش سوزی در سال ۱۳۰۶ نابود شد. خانواده تاج محمدخان بادلانلو قوجانی چیزی در بساط نداشتند. حتی عکسی از خود او، اسناد خانواده فرج الله خان ضیعم الملک شیروانی فرمانده سواران کرد در این جنگ که در دسترس پسرش مرحوم امیرحسین خان نگهبان بود بسبب نرسی که پس از پیروزی انقلاب بر او چیره شده بود، علیرغم قول مساعدی که پیش از انقلاب داده بود، در اختیارم قرار نگرفت و نمی‌دانم چه بر سرشان آمد. سیل معروف و ویرانگر قوجان هم در بهار ۱۳۵۳ بسیاری از این اسناد و مدارک را در کام خود فرو برد. بهر حال آنچه را هم که جمع‌آوری و در منزل بایگانی نموده بودم گرفتار حمله دیگری شد که خود بهتر دانی بر سرشان چه آمد؟

از اشعار رزمی کردی و ترکی که گویای فتحنامه قوجانی‌ها در این جنگ بود و از زبان سرایندگان و نوازندگان محلی شنیدم استفاده کردم. به ویژه از آقای استیغاف بلامو استاد برجسته موسیقی مشرق زمین در دانشگاه نیویورک آمریکا بسیار متشکرم که دو عدد نوار کاست برابم در سال ۱۳۷۲ به ازمغان آورد که همانا رزمنامه کردها یا خدو سردار و کلنل پسیان و گل محمد کلمیسی و غیره بود، که گروه تحقیق آمریکایی در حدود سالهای ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰ در قوجان و شیروان و بجنورد و چناران ضبط کرده و از نابودی نجات داده بود.

برای تکمیل این مجموعه از کتابها و نشریاتی که در ریزتویسهای مربوطه آورده‌ام نهایت استفاده به عمل آمد که همگی مکمل یکدیگرند.

بهر حال آنچه را که توانستم گردآوری نموده و به صورت کتابی تقدیم دوستداران تاریخ ایرانزمین بنمایم، همین برگ سبزی است که در پیش رو دارید.

با خواندن آن متوجه خواهید شد که کتلل آن افسر پاک و شریف و دانشمند و خداوند فضیلت‌های بیشمار چگونه در میدان سیاست دو ابرقدرت استثمارگر شرق و غرب و عوامل آن گرفتار آمد و نابود شد. فرزانه مردی از فرزندان آزاده و دلسوز و در دکشیده این بوم و بر که قامت مردانگی برافراشت و از جان و مال گذشت تا بلکه بتواند این کتخی طوفان زده و نسته در غرقاب ایران قاجار زده را به سلامت به ساحل نجات هدایت نماید. اما دست حوادث سهمگین مانع از اجرای این هدف مقدس گشت. حوادثی که زاینده طوفان خطرناکی جنگ جهانی اول بودند و کتلل وارث آن بود. بدشانسی کتلل از بی‌ارادگی احمدشاه قاجار و تندروهای سیدضیاءالدین طباطبایی نخست‌وزیر کودتا و رویارویی با فدرتمندانی در صحنه‌های رزمی و سیاسی چون رضاخان و قوام السلطنه نشأت می‌گرفت.

عدم آشنایی کتلل با فرهنگ عمومی خراسان که ریشه در ایلات و عشایر داشت و نیروهایی ناشناخته بودند، از دیگر مشکلات در این رهگذر بود. مخالفت فئولگری انگلیس در متحد با اقدامات کتلل و ملاقات روتشتین سفیرکبیر شوروی با او، از دیگر عوامل حساس و خطرناک در زندگی سیاسی کتلل بودند. خیانت افسران ژاندارمری و وجود دوستان افراطی و گاه مغرض غیربومی کتلل در خراسان ضربه‌های شدید و غیرقابل جبرانی بر پیکر او وارد آوردند که سرانجام شیرازه این دفتر پریشان احوال و اوارق بلا دیده که در وجود کتلل انسجام یافته بود در روز یازدهم میزان (مهر) ۱۳۰۰ خورشیدی به دست گردان خراسان در قوچان از هم گسیخت و پاشیده گشت و آنچه را که در آن رقم خورده بود، با طرفانی تند و سریع در هم نوردید و پایمال گشت، و زمینه برای به سلطنت رسیدن رضاشاه پهلوی و حوادث بعدی فراهم گردید. چنانکه فردوسی فرماید:

چنین است کیهان ناپایدار	تو در وی بجز تخم یکی مکار
یکی را به خاک اندر آرد زمان	یکی با کلاه گیتی شادمان
نه زو شاید ایمن شدن روزناز	نه نومید گشتن به روز نیاز
جهان سرگذشتی است از هرکسی	چنین گونه گون بازی آرد بسی

در پایان از رحمت بیدریغ سرکارخانم تقی‌زاده (مهیان) و همکاران تایپ نگاره و سوزنه نهایت سپاس را دارم.

مشهد تابستان ۱۳۷۷

کلیم الله توحیدی (کانیمال)

فصل اول:

اوضاع اجتماعی و سیاسی خراسان پیش از کلنل یادی از خدو سردار

مجله هاوکاری در شماره ۱۹۹ به تاریخ ۱۹۹۰/۸/۲ میلادی مقاله مفصلی به زبان کردی به قلم آقای دکتر کمال مظهر در مورد خداوردی خان نوشته بود اما برخی از نام‌ها در آنجا اشتباه چاپ شده بود. مثلاً سردار معزز به سردار معظم، یا ولی کورمانلی به جای قهره‌مانلی و... (با سپاس از برادر کرد عراقی آقای ریکار احمد که مجله را برایم فرستاد). در مورد خدو سردار اسناد فراوانی در جلد چهارم چاپ کردم. اکنون اشعاری که آقای حسین صقایی از هنرمندان منطقه سیروان در وصف خدو سردار خوانده و به وسیله گروه تحقیق آمریکایی‌ها در حدود سال ۱۳۴۸ در شیروان ضبط گردیده و آقای استاد استیفان بلامو در سال ۱۳۷۴ نوار کاست آنرا برایم از آمریکا هدیه آورد می‌پردازیم.



از چپ: استاد فرزانه و نویسنده متعهد و تهیه‌کننده برنامه تلویزیونی سپیدار در کانال ۲ جناب آقای محمد نوریزاد - توحیدی - استیفان بلامو استاد موسیقی مشرق زمین در دانشگاه نیویورک - راهنما و مترجمین بلامو، تابستان ۱۳۷۴ - مشهد

آقای بلامو استاد دانشگاه نیویورک بزرگترین مرکز فرهنگی جهان است. البته آقای صفایی که با آواز خوب خود همراه با دوتار اشعار خدو سردار را خوانده، قطعاً سراینده اصلی آن نیست، بلکه دهان به دهان شنیده و اشتباهات و نارسائیهای دارد که با مهارت هنرمندانه خود در اجرای موسیقی آنرا بر طرف می سازد:

چون که لاسان لهرز که نه زه گرتن سرداری	خدو سردار زه سوریه ت وه در گت
روو له جوولگی (توجانو، هم شیروانی) وه باگت	نه سبی عدرانی له بن، هات له گلپانی داگت
حاجیی بی نه شیروانی، نه نه سوان ره غزمانی	زه وی جوولگه ده سانی کوللی هاتنه توجانی

(توشین هات) زه توجانی، گرتن دوری گلپانی

خدو سردار له شاماران، وه توگهر دانه شه ران	چما ناگرن سه نگه ران، تهریم ناکنه ژانداران
وا ژاندارا بی بیرو، لی گری دهه شپست نیروه	وان گه بانامه ویزن، موون ژاندارمان بکوزن ^(۱)

۱- بقیه این اشعار در کتاب: فلسفه موسیقی کوزمانجی خراسان پس از اصلاح چاپ می شود.

برگردان اشعار نوی:

چند گنلامی عرض گتم، از دستگیر شدن سردار	خدو سردار از رومیه به ایران آمد
به سوی جنگ توجان و شیروان برگشت	اب عراقی زیر رانش بود و در گلپان سرود آمد
حاجی ها و سردمندان شیروان و ناسوان و غزمان	از سوی دامنه های کوه شاه جهان به سوی توجان نزاری شدند

نشون از توجان آمد و دور گلپان را محاصره کرد

خدو سردار به کردهای آمارتلو (مترتلی) و توگوش تشو زد	که چرا سنگر نمی گیرید و این ژاندارما را نابود نمی کنید؟
این ژاندارما بی پر همت، مسلسل شفت تیر را به سوی آنها پندید	ایمن حریفها را نگویید، شما این ژاندارما را بکشید.

در وصف جنگهای غلامعلی کر

روزنامه حبل‌المتین در اینمورد نوشته است: «دو روز قبل سه نفر از دزدان نامی را که سردسته‌شان غلامعلی خان کر بود، و در راه قوچان سالهای دراز بود که دزدی می‌کردند و بالغ بر هزار نفر کشته بودند، و در انتظار دستگیریشان خیلی مشکل بود، دستگیرگماشتگان شجاع‌الدوله حکمران قوچان شد، سرهایشان را بریده و بالای چوب زده امروز در میان شهر مشهد در کوچه و بازار می‌گردانند. امضاء (ق.س.ن.)^(۱)»

غلامعلی کر از مردان جسور و بی‌باک صدر مشروطیت بود، که رئیس‌التجار او را با افرادی به استخدام درآورد و با خود از تهران به خراسان آورد، تا املاک و روستاهایی که به حق و ناحق از عبدالرضاخان شجاع‌الدوله آخرین ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان و شیروان و اسفراین خریده بود و اکنون کردهای ذیحق در املاک مزبور حاضر به تحویل دادن آن نبودند، به عنف و زور تصاحب نماید. زمینهای منطقه شیروان را ولیخان قهرمانلو طبق قراردادی به نفع وی تصرف کرده بود، اما املاک اسفراین و دهنه شور در اختیار محمدابراهیم خان و فرهادخان توپکانلو به موجب اسناد رسمی باقی مانده بود و تحویل نمی‌دادند.^(۲)

رئیس‌التجار، غلامعلی کر و بربری‌ها را به اسفراین آورد و جنگ دولت‌آباد و قاسم‌آباد و دهنه شور را به راه انداخت و افرادی چند از طرفین در این جنگها کشته و چند خانوار غارت گردیدند. سرانجام فرهادخان توپکانلو مالک دهنه شور او را تعقیب کرد و در کوههای چگده بین قوچان و نیشابور به قتل رسانید و سرش را برای قوام‌السلطنه والی خراسان به مشهد فرستاد و مورد تقدیر قرار گرفت.

۱- حبل‌المتین، شماره ۱۲، روز ۱۷ رمضان ۱۳۲۷ (۶ اکتوبر ۱۹۰۹ = ۱۲ مهر ۱۳۸۸) صفحه ۱۸، در شماره ۱۵، صفحه ۱۲

نیز چگونگی کشته شدن غلامعلی بدست سواران زعفرانلو تحت عنوان: مکتوب از قوچان، می‌باشد.

۲- برای اطلاع بیشتر بگردید به اسفراین دیروز و امروز کلیله‌اله نوحی، چاپ ۱۳۷۴، مشهد.

یک خورجین جرمی کوچک که پر از سنگهای گرانقیمت و زیبای فیروزه نیشابوری بود، به دست فرهاد خان افتاد که نگارنده این خورجین خالی را در سال ۱۳۷۰ در منزل آقای افراسیاب نوبختانلو دیدم و بانو سیوگل همسر او که هردو از نوادگان فرهاد خان بودند، ماجرای آن خورجین و داستان غلامعلی لر را برایم تعریف کردند.

جنگ و تعقیب غلامعلی لر به کوههای هزار مسجد و پینالود کشیده شد که در سال ۱۲۸۸ خورشیدی همه جا ورد زبان بود. از این رو مرحوم ملا رمضان شیخکائولو از روستای حریج شهرستان چناران کنونی، جنگهای او را بدینگونه به نظم کشیده. ملا رمضان از شاعران حماسه سرای کرد این دوره به سه زبان کردی، ترکی و فارسی در وصف ججوخان و زلفو و قعوه اشعار جالبی سروده است^(۱)

چه ند که لامان بوئیم، له وان مییری ناکدار
 اول غلامعلی لر، هم رجب، اسفندیار
 ماتا خان و حاجخان، عبدالعظیم بوویه یار
 دویم ججو محمد، هم نسیاق، علی سردار
 هوله رله وان شه تاگر، خود اوه ندی کردگار

غلامعلی ده وئری، نه ز شیر به چی لورستان
 هونه رنه مایان ده کم میناروستهم ده سنان
 خود به تدروون گری ده، له شانی مین داستان
 رجب و اسفندیار، مینا بازی به رده ستان
 له نیران و توورانی، وه سفی مین یکن نزهار

خه لکو غلامعلی لور، سهه داره گنه ناموه
 شه و «مه شتی خین» تورک، زهویی را یار و ویاره
 زه دووه ویسی اسفندیار، رجب سید سکندر
 تاجر ده گرن پامال، ده ستاندن زتر و زیوه
 زهویی را تاین گرن، پیاده و هه م سهوار

دیس غلامعلی گورت؛ نه زنه رره شپری مه رمانت
 چارته ره ف قوغون گرم، ری گشتی من گرن په ست
 هه ماله من مه لووم بسور، به ختی من ده گه نشه ست
 خه دتی ژه من وه گه ریا، نه تانا من چوو ژه ده ست
 ژه نه غبالا خه به ست، پیدانه زمامه ژه کار

ژه ویسی به ختی وازگون، نه رسه له من بوویه نه نگ
 هه پیی مه مه نندگوله گمور، ژه ره فتاری بوویه له نگ
 من تانا به به بر به یان پیاده، ده گره چه نگ
 نه ورووز، نه و دول، سوجه مه د، ژه من راجتی گرن نه نگ
 سیاره هات پیی ده رپی، تا گره گبرودار

که لب هه سه نیی نامه رد، نه و غه داریی سته مکار
 باطنانه و دوشمه نو، ظاهراً پیی را بسور یار
 غلامعلی و بمران گسونه زده گمهم بریندار
 نه و بیی ره سیی دل سیاه، ناخروان گرتار و مار
 نه چه ل له وان خه تاوو، ژه خود اوه ند جبار

نه و توفه نگا، ژرندل، ته غافل گریه سه دا
 اسفندیار گمور: بسور، کاریی من بوویه ته وا
 تا غلامعلی راوو، گبولله لیکهت ژه ته فا
 که س له ویی نه و و ساوان، بلندگه ناله ونا
 قسه تی وان هاکارو، ژه خواوه ندی قهار

بزرگان :

چند کلامی بگویم در وصف آن مردان نامدار اول غلامعلی لور، هم رجب، اسفندیار

عطاخان و حاجیخان، عبدالعظیم شده خوار

دوم: ججو محمد، هم اسحاق، علی سردار

هنر به آنها عطا کرد، خداوند کردگار

غلامعلی می گوید: منم شیرجه‌ی لورستان

هنر کنم نمایان همچو رستم داستان

شاعران بستیشد و بستند، درشان سن داستان

حیفاز رجب اسفندیار که چون باز روی دست شافان چابکسواران بودند

در ایران و به توران وصلم کنند اظهار

الای مردم، غلامعلی لر، سرداری است نامور

آن شهیدی حسن ترک، بر او شد یار و یاور

پشت سر او اسفندیار و رجب همچون سدسکندر

تجار مشهد را پامال می کردند و می گرفتند زر و زیور

برای او فراهم می کرد، پیاده و هم سوار

باز هم غلامعلی گفت، من نره شیر سمرت

چهار طرف را تاخت و تاز کرده، تمام راهارابه اختیار گزتم

سرانجام بر من معلوم شد که بختم کرده نشست

خدا از من برگشته، همان من شد ز دست

از اقبال پست خود، کم کم باز ماندم از کار

از این بخت واژگون، عرصه بر من شد تنگ

اسب سمندم بستنکید، از رفتارش بشد تنگ

من همچو ببر بیان، پیاده مشغول جنگ

نوروز، عبدال، محمد، برایم درست کردند تنگ

از سوی دشمن سواره‌هایی در پی آمدند تا شدم درگیر و دار

کلب حسن نامرد، آن غدار ستکار

باطناً او دشمن و ظاهراً گشته است یار

گفت : غلامعلی و برادرانش را زخمی خواهم کرد

آن بی‌رحم سیاه دل آخر آنها را تار و مار کرد

اجل بر آنها خطاب شد به امر خداوند جبار

آن تفتنگ و رندل، ناگهان کرده صدا

اسفندیار^(۱) گفت ای برادر کار من گشت تباہ

تا غلامعلی برخاست گنوله خورد از تبا

کس نبود اندر آنجا بر آنها کند تاله و آه

تست آنها چنین شد از خداوند قهار

* * *

در مصاحبه با اولاد فرهاد خان، یعنی آقایان امان اله و سهراب فرهادی و افراسیاب و

بانو سیوگل گفته شد :

رئیس التجار لرها را در زمستان به دهنه شور آورد که آنموقع توپکانشو با به جنوب

سبزوار برای قشلاق رفته بودند و منطقه تاحدودی از وجود آنها خالی بود. فقط کردهای

کرکانشو که حدود ۷۰ خانوار و از شاخه‌های توپکانشو مقیم دهنه شور و از مخالفان

فرهادخان بودند، به مخالفین پیوسته از آمدن لرها استقبال کردند.

چادرهای فرهادخان این زمان در تاقی بود. پس از اینکه در بهار از قشلاق به بیلاق

بازگشت و به دهنه شور آمد، لرها سر راه را گرفته، مانع حرکت او به سوی دهنه شور

شدند، که دستور رئیس التجار را اجراء کنند.

مدت چهار ماه جنگ بین لرها به رهبری غلامعلی لر با همراهی کرکانشو از یکسو و

توپکانشوهای فرهادخان از سوی دیگر ادامه داشت. لرها در قلعه سنگر گرفته بودند و فرهاد

۱- اسفندیار برادر غلامعلی لر و رجب بود که در دهنه شور سبزوار کشته شد

خان در بیرون که هنوز هم سنگرهای فرهاد خان در آنجا دیده میشود.

فرهاد خان برای اینکه آنها را وادار به تسلیم کند، مسیر آب روستا را به سوی دهنه شیرین تغییر داد. مخالفان از بی آبی به ستوه آمدند. تا جائیکه آب آلوده و کثیف خزینه حمام را هم خوبند و تمام کردند. اما چون مرگ خود را در محاصره قطعی دیدند، تصمیم گرفتند شبانه از قلعه درآمده و با شکافتن خط محاصره از دام فرار کنند.

در این درگیری یکی از تفنگداران فرهاد خان به نام نظرعلی با گلوله لرها کشته شد. بعدها به دستور فرهاد خان در آنجا قلعه‌ای ساخته شد و به نام نظرعلی منسوب گردید. لرها هم همگی کشته شدند، مگر دو نفر. یعنی غلامعلی لر و محمدخان لر که در تاریکی شب موفق به فرار شدند. دو برادر غلامعلی لر هم در این جنگ کشته شدند که یکی رجب بود. غلامعلی که از دام گریخته بود، به فرهاد خان پیغام فرستاد، عروس تو را که زن علی محمد خان (مادر سیوگل) باشد از درگز بیرون خواهم کشید. غلامعلی لر برای گرفتن انتقام به سوی درگز رفت که خواسته خود را انجام دهد. فرهاد خان هم به درگز پیغام فرستاد که فرزندان و اقوامش مراقب خود باشند. اما یکی از تویکانلوها به نام قراج الله به اسارت غلامعلی لر درآمد که مادرش با دادن ده هزار تومان پول آن زمان و ۲۰ من روغن زرد او را خرید و نجات داد^۱. بنابراین چون شورش غلامعلی لر فراگیر شد، قوام السلطنه از فرهاد خان خواست که بهر نحو شده به یاغیگری و راهزنیهای او پایان دهد. از این رو فرهاد خان او را رها نکرد تا سرانجام به قتل رسانید.

در توصیف جنگ محمد خوری با روسها و حمله روسها

به حرم امام رضا (ع)

شاعر نامدار ما، مرحوم ملا رمضان خریجی پس از پایان کار غلامعلی لر به جنگ محمد خوری با سالدانهای روس که خراسان را اشغال کرده بودند، پرداخته و گفته است که

۱- ارزش این پول در این زمان از چند میلیون تومان بیشتر است.

محمد چگونه با آنها جنگید و از محاصره بیرون رفت و سپس روسها به حرم مطهر امام رضا (ع) حمله کرده و آنجا را به گلوله بستند. این قیام های کوچک پس از کشته شدن ججوخان^۱ به دست روسها، هنوز هم در گوشه و کنار خراسان شمالی خودنمایی میکردند. بیستم شاعر کرد چه می گوید:

۱- بعد از غلامعلی لور، محمد لیخت ره گم م

له شجاعه تی روسته م، له سخاوه تی هاته م

له مؤمن تی شفه قهت، له زالم ده که ماته م

موسه لمان ده ون خوشهال، کافران ده ون دژه م

له محمد بیونه زه مرژه خوداوه ندی دادار

۲- ته و موحه مه دی خوری^۲، خه لک ده و تی نه زه رکه رته

سه للاتان دژاوی گرت، سالم ژه ناف و رکه ته

ژه خوداوه ند، ویی ده خاست، دایم «فتح و نصرت»

ژه موجزا نلاهی، اصلاً کمس له دیس قه ته

ژه ناف نورسی بی دین، وه رکه ت چوو، خه دی کنار

۳- ان نورسی غیردین، توپ هانینه بازاری

گری دانه له سه نی، خه لایق هاته زاری

تویان خه لک شه قه ده کس، نالی قاشی خیاری^۳

محمد ما سه رکه ردان، داکه ت چووژه سه رده ری

روو، وه ده رگای خه دی کس، گو: یا خالق غفار

۱- داستان حماسی ججوخان را در جلد سوم حرکت تاریخی کرده به خراسان بخوانید که او هم هنگام

بهاران حرم امام رضا (ع) وسیله ی روسها، مشغول جنگیدن با ارتش روسیه تزاری بود. معلوم میشود که سرداران محلی خراسان به محض اینکه شنیده اند روسها قصد اشغال حرم را دارند خود را با نیروهایشان به داخل حرم رسانده اند و تا آخرین لحظه با سلاح های ابتدایی خود در مقابل تجاوز روسها دفاع کرده اند.

۲- منسوب به روستای خور. در فرهنگ جغرافیایی استان نهم آمده است:

«خور دهی از دهستان نیادگان، بخش حومه شهرستان مشهد - کوهستان سردسیر ...»



تالیان ترک به قزوین
براعلی حقیق و اعجاز علی

عکس از مرزبانان قوچان در جنگ با ترکمانان مهاجم از آن سوی مرز، در حالیکه چندین سر بر سر نیزه‌ها دارند، وارد قوچان میشوند. عکس مربوط به دوره عبدالرفیعا خان شجاع‌الدوله است. بین سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ قمری، آنکه با « مشخص شده میرزا علی چولاقی است که آدمی خسود و بی باک بود. او ظاهراً از ترکهای عشق‌آباد بود و گاریهای حمل و نقل و مسافری بین خط عشق‌آباد به باجگیران و قوچان و مشهد زو نظر اجیر.



مجلس سرکار شجاع الدوله زعفرانلو با اجزاء (ه) سنه ۱۳۳۱ قمری -
نشسته روی مندرلی: عبدالرشید خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان
نشسته روی زمین ملیر فیوان افشار (احتمالاً).

مبایه کاوه نشان صلیب آهن شماره ۱۱

بمازور محمد تقی خان

مازور محمد تقی خان از اجله صاحب منصبان ژاندارمری ایران اصلاً از اهالی آذربایجان است. بدستکاری فوق العاده و شجاعت و تحقیر مرگ و عزم و بردگی معروف است و اعمال او روز بروز مصدق اقوال مردم است در حق او. در آرد و خوردهای ماه محرم و صفر ۱۳۳۱ که بین قزاقهای روس و ژاندارمهای ایرانی در نواحی بین همدان و قزوین و مخصوصاً در آوه واقع شد خیلی اظهار شجاعت و رشادت نمود. قبل از آن نیز وقتی که در همدان بود خیلی طرف اطمینان و پشت گرمی ملتیان بود. پس از سقوط همدان و قبل از ورود بکرمانشاه چندین بار با روسها طرف شد و در هر موقع ابراز رشادت و عزم نمود. بعد از سقوط کرمانشاه بدون هیچگونه آس و دلسردی دست از کار خود برنداشت. و چون مازور ارضانژت (۱) آلمانی بریاست کل ژاندارمری که در آن زمان در قصر شیرین بود منصوب گردید مازور محمد تقیخان را بیست خود برگزید و او هم با کمک دو سه نفر دیگر از صاحب منصبان ایرانی که با کفایت ترین آنها سلطان اکبر میرزا و سلطان حبیب الله خان شیانی بودند مجمع آوری و اداره ژاندارمهای متفرق شده پرداخت و از عهده این کار سخت بخوبی درآمد. در موقعی که روسها از کرمانشاه گذشته بطرف کردند و میان طاق و قصر شیرین آمدند مازور محمد تقیخان با وجود آنکه قوای او چندین بار کمتر از قوای روسها بود چندان بافتاری نمود که قوای عثمانی که در تحت فرماندهی شوکت بیگ بودند توانستند بدون هیچگونه آسیبی بطرف خاندین عقب بنشینند. شوکت بیگ در تلگرافات خود مجلیل پاشا سردار کل قشون عثمانی در عراق بطور تفصیل ذکر خدمات مازور محمد تقی خان را کرده و از او تمجید زیاد نموده است. در این موقع در ازای خدمات شایان او از طرف انا مازور آلمانی نشان صلیب آهن بوی اعطا شده است.

اوضاع خراسان و مازندران معاصر کلنل پسیان و قوام السلطنه

چنانکه در جلد‌های قبلی گفته شد پیشتر از زمان استانداری قوام و بدنبال آن اوضاع خراسان و ایالت هم مرز غربی این دیار دچار آشفتگی و هرج و مرج بود و مأمورین روس و انگلیس مستقر در این دو ایالت هم آتش محرکه را تیزتر میکردند. بویژه روسها که عملاً گرگان و گنبد قابوس را در اختیار گرفته و در امور خراسان هم مداخله‌جویی میکردند. تحریکات بعدی کلنل در این ایالت هم که میراثی از تحریکات قوام بود، بر مردم منطقه اثر مستقیم داشت، که در گزارشهای حسینقلی مقصودلو در مخابرات استرآباد، به این درگیریها اشاراتی دارد که نمونه‌هایی در اینجا بیان خواهد شد تا خوانندگان عزیز آگاهی نسبی از حوادث چند سال پیش تا زمان قوام و کلنل در خراسان و مازندران داشته باشند که به مشکلات بعدی خراسان منتهی میشود:

«راجع به اوضاع ترکمن صحرا و کردستان» (خراسان شمالی):

در باب اسرای اکراد که در خاک روس بوده^۱، ۲۴ مرج [مارس ۱۹۰۸] دو نفر زن، یک نفر بچه را از بندر چیز به قسولگری آورده تسلیم کارگزار شد. تلگرافاً کارگزار به ایالت اطلاع داده شوهر دو نفر زن در اردو هستند، روانه فرموده عیال خود را بگیرند^۲. ایضاً در دوّم ماه آپریل ۱۹۰۸ [اردیبهشت ۱۲۸۷] خبر رسید هفت نفر اسیر اکراد به طایفه دویچی^۳ بوده به توسط مفاخرالملک خدمت ایالت [سپهدار اعظم] آورده تسلیم صاحبانش نمودند^۴. وکیل الدوله در گزارش پیشتر هم به تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۰۸ گفته بود، تمام تاخت و تازها و شرارت‌های ترکمنان شمال گنبد و گرگان در جهت غارت اموال مردم زیر سر ایلخانی

۱. در مورد سابقه این اسیران بنگرید به: حرکت تاریخی کرد به خراسان، جلد‌های سوّم و چهارم.

۲ و ۳. مخابرات استرآباد، حسینقلی مقصودلو وکیل الدوله، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹ و ۳۰.

۴. دیوه چی از طوایف ترکمنان بموت مستقر در بین گنبد و علی آباد کنترل در شرق استان مازندران.

استرآباد امیر سعدالله خان و علیمحمد خان حاکم کتول و مفاخرالملک است که ترکمانان را وادار به حمله و ایجاد ناامنی و سوء استفاده از این طریق دارند.

یکتفر از کردها هم بسبب ایجاد شرارت و دست داشتن در فروش اسیران کرد و همراهی با ترکمانان دست داشت وسیله سپهدار در دهانه توپ گذاشته شد و نابود گردید. در گزارش ۱۲ ماه می ۱۹۰۸ در مورد همین کرد می گوید: «در باب تقاضی کردن تراکمه ایگدر به جهت کشتن یکتفر اکثراد که دهنه توپ گذاشتند به عرض رسانیده شد. سپهدار یک نفر سارق [را] فرارد گرفته دهنه توپ گذاشتند. این شخص اکثراد به طایفه ایگدر قرقی سرقت زیادی داشته، سردار تراکمه بود. چون او را فرارد، سوارهای حاجیلر گرفته بودند، لهذا تراکمه ایگدر به حاجیلر رفته یک نفر جوانی را [به خونخواهی وی] تقاضا می نمایند... ص ۳۰.

در گزارش ۲۱ ماه می آمده است که سپهدار به ایلخانی (امیر سعدالله خان) نوشته که: «نصام خسارت کردستان را از [ترکمانان] گوگلانی می خواهم. مجدداً ایلخانی و مفاخرالملک به امر سپهدار با قلیچ ایشان که رئیس و مجتهد بزرگ گوگلان است^۱ قرار دادند به این ترتیب از اهالی گوگلان گرفته اموال را به صاحبانش مسترد بدارند. وجه نقد بابت مالیات که عاید اهالت می شود ۱ سی هزار تومان [است].

گوسفند دوازده هزار رأس - شتر دویست نفر - قاطر و الاغ دویست رأس - گاو صد رأس ص ۲۱.

بدیهی است که سپهدار هم آنچه را که می گرفته است خود و داز و دسته اش می خورده و از هر هزار تومان خسارت وصولی یک تومان آنهم بابت خسارت کردستان به کردهای خراسان که غارت شده بودند، داده نمی شده است. در گزارش دیگر آمده است که سپهدار پس از گرفتن اموال مذکور به عنوان خسارت کردستان از ترکمانان گوگلان اردوی خود را برچیده و به سوی استرآباد بازگشته است: «هشتم ماه جون خیر رسید سپهدار مالیات و خسارات را از طایفه گوگلان گرفته، اردو مراجعت نمودند. یک شب بین آقای امام گنبد قنبروس مانده، شب دوم را به فندرسک آمدند». ص ۲۵.

سپهدار برای سرکوبی ترکمانان، از خراسانیها هم کمک گرفته، اما چون جیره و حقوق این سواران را نمی داد، اغلب آنها فرار کرده به خراسان آمدند. دو نفر از این سواران نیز در کنار رود گرگان در جنگ با ترکمانان کشته شدند. در تلگراف سپهدار به لواء الملک

۱- قلیچ ایشان از سران و معارف ترکمن در این سالها مولد بسیاری از قتل و غارتها و کشمکشها در منطقه بوده است که در جلد ششم بیشتر با او آشنا میشویم. روستای قلیچ ایشان بر سر راه کلالة به سر راه تپه

است. در پیوسته منضم به: «تراکمه آنابال» آمده که اقلاً «آتابال» است.

حاکم استرآباد در هفتم آوریل ۱۹۰۸ آمده است:

امرخص کردن ایالت [سپهدار] سوار خراسان را از [منطقه] گوگلان - ایضا سپهدار، زمان حرکت از گوگلان که سوار اکثراد تماماً فرار کرده بودند، سوارهای خراسان که تیموری و هزاره باشند امرخص کرده رفتند. ص ۲۸

کمیسر روس برخی اسرای کرد را از ترکمانان گرفته آزاد می کنند:

در باب رفتن کموسر روس به امر سفات [روس] برای اسیر اکثراد - به موجب قرارداد سفارت با وزارت خارجه اتباع که قریب جوار داشته باشند [هم مرز یا روس باشند] برای مجازات آنها دولت روس همراهی خواهد کرد. به این لحاظ شانزده نفر اسیر را تماماً با قاطرهای صمصام لشکر و حاج رحیم خان و سارق مالها گرفته روز سیزدهم ماه جون [۱۹۰۸] وارد به گنبد قابوس شدند. بیست و شش نفر اسیر دیگر که در خاک روس [در اسارت ترکمانها] می باشند آن را هم خواهند آورد.^۱

نمره ۵۷ هشتم ماه می ۱۹۰۹ - در باب چپاول جاجرم - ایضا خبر رسید دوست سوار از طایفه چلرهای دوجی و گوگلان به سمت نردین رفته دو سه قریه را چپاول کرده، به یک روایت سی نفر [به] یک روایت ده نفر را به قتل رسانیده، صد شتر و دو سه بلوک [گله] گوسفند گرفته اند. مشهور است سالار مقخم بجنوردی سر راه ترکمانها را بریده^۲ اموال را پس گرفته و از تراکمه هم عده زیادی [را] به قتل رسانیده اند. تا چه اقتضا کند. ص ۱۳ /

نمره ۶۳ در باب رامیانی ها - چهارم ماه [جولای] خبر رسید تراکمه طایفه قچق یک نفر رامیانی را اسیر کرده با یک رأس مال برده اند. از قرار مذکور سالار مقخم بجنوردی اهالی رامیانی را محروک است. ص ۱۴۰
روس ها کتافی السابق در تحریک ترکمانها علیه مردم در جهت تجزیه استرآباد به تحریکات خود ادامه می دادند، چنانکه از تلگراف نمره ۷۱ مورخه ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۹ حکومت استرآباد برمی آید قلیچ ایشان گوگلانی مصدر این شرارت ها بوده است.

۱ ... از قراری که تراکمه آقابالی از اردوی قلیچ ایشان آمده اظهار می نمایند کمیون روس با قلیچ ایشان قول داده به اندازه دو کرور [یک میلیون تومان] مخارج اردوی شما را خواهم داد.

۱- مخابرات استرآباد - حبیبقلی مقصدلو، ج ۱، ص ۲۹.

۲- این می رساند که سالار مقخم این زمان از زندان مشروطه خواهان آزاد شده بود.

ایضاً از طرف مدیر (کارگزاری روس) پنج نفر فزاق برای راپرت به گنبد قابوس رفته تا چه شود. *

ص ۱۵۲

در باب گوگلان - به عرض رفته بود (که) تراکمه گوگلان به سمت سملقان (بجنورد) به چپاول رفته (بود) نزدیک نردین اردو انداختند. اهالی نردین (دوستی و) خصوصیت با ایشان نموده، بیست و پنج نفر از سران تراکمه را میهمان می نمایند. بعد از رفتن ایشان دو نردین حکومت امر نموده تمام آنها را گرفتند. بیست و چهار نفر را سر بریده باقی ترکمانها فرار کردند. * ص ۲۶۳

در تلگراف نمره ۱۵ تاریخ ۱۸ اگوست ۱۹۱۲ نیز غارت و چپاولگری ترکمانان از

نواحی سبزوار به روس ها نسبت داده شده است: «هفتم ماه اگوست خیز رسید اهالی گوگلان به تحریک کموسر روس اکثر اوقات سوار به سمت مزینان فرستاده شرارت می نمایند. از قرار مذکور شصت گاو، چند نفر اسیر از حسین آباد نردین چپاول کرده آوردند. بعد از چند بوم چهار هزار تومان وجه صاحبان گاو، اسیر، برای خوانین گوگلان آورده اسیر و گاو(های) خود را بردند. * ص ۳۲۰

در باب ترکمانها و نا امنی جاده شاهرود به مشهد - ششم ماه اکتبر خیز رسید، مجدداً پانصد نفر سوار گوگلان و طایفه دویچی و قجق و بدراق برای چپاول به سمت شاهرود رفتند. تراکمه یموت را قونسول و کموسر روس محرك شده خط راه مشهد را آشوب نمایند که دولت ایران عجز آمده، خط خراسان را به آنها واگذار کرده، نوعی که مقتضی پولتیک (آنها) است رفتار نمایند. تا چه شود. * ص ۳۲۶

باز هم دخالت روس ها: در تلگراف نمره ۲۷ مورخه ۱۷ نوامبر ۱۹۱۲ آمده است: «از قرار مذکور نواب والا امیر اعظم حکومت خراسان را (از دولت) خواستار شده بود. اولیای دولت مجری نکردند. مقصود خود را در باطن با روس ها قراردادی نموده که (روس ها) تحریک نمایند تا سوار گوگلان با اکراد، خطه خراسان را (دچار) آشوب و انقلاب نمایند. چندی قبل پولی از بانک حمل به خراسان می شد، سوار گوگلان برای (بودن) پول بانک آمده بودند (اما ندانسته) رد شده بودند. زوارهای عراقی [تهرانی و قزوینی و...] دچار تراکمه شده س و سه نفر مقتول، باقی را لخت و عزیزان کرده، تمام اموال زوارها را به غارت بردند. نواب والا (امیر اعظم) وصلت با سردار بجنوردی کرده، دختری بدهد (به ایلخانی شادلو) و دختری (از شادلوها را) برای پسر خود پیآورد. بواسطه این اغتشاش دولت مجبور بشود امنیت خطه خراسان را به روس ها واگذار کند (که) امیر اعظم هم از طرف دولت به حمایت روس ها حاکم خراسان بشود. تا چه شود. * ص ۳۷۸

تلگراف نمره ۳۰ مورخه ۲۶ دسامبر ۱۹۱۳ - در باب روس ها^۱ ایضاً خبر رسید پانصد نفر متجاوز اتباع دولت روس وارد به گنبد قابوس گردیده اطراف بازار و گنبد را به تصرف مالکانه درآورده مشغول زراعتکاری می باشند. تا چه اقتضا کند. ۱ ص ۳۸۱

در باب امیر اعظم (که آرزومند بود با حمایت روس ها به حکومت خراسان منصوب شود) - نمره ۶ مورخه ۲۶ مارس ۱۹۱۴ - چندی شهرت [دارد] گماشتگان حضرت والا (امیر اعظم) از تراکمه گوگلان جلوگیری نموده چند نفر ترکمان را مقتول و سر آنان را به طهران فرستاده بودند، تحقیقات لازمه در این باب شد (معلوم گردید) دروغ صرف بود. تفصیل آن از این قرار است که عرض می شود:

یک نفر بجنوردی را عسکرخان گماشته (امیر اعظم در الهاک^۱ به دست آورده سرش را بریده خدمت امیر اعظم می فرستد و یواشکی به طهران روانه می نماید (و شایع می کنند که سر ترکمانهای باغی است) بعد معلوم شد مقتول از رعایای بجنورد بوده، شغلی در الهاک داشته، مادر و پدر مقتول چندی است در تلگرافخانه بجنورد شکایت از تعدیات و بی انصافی امیر اعظم به ایالت خراسان می نمایند که مطالبه گرفتن خون دارند. ۱ ص ۳۸۸

در باب عرض روس ها - نمره ۳ مورخه ۱۷ ژانویه ۱۹۱۵ - روس ها یک عرض و لجاجتی برای خرابی ایران می نمایند که خارج از تمدن و انصاف است. نهم ماه جنواری خیر رسید که کمیسر روس با چند نفر فزاق سوار شده به گوگلان می روند. رؤسای ایلات را تحریک به رفتن راه خراسان و میاندشت و مزیلان و عباس آباد (سبزوار) می نمایند. محمود آقا سرهنگ^۲ (مقیم گنبد قابوس) هم برای خشنودی روس ها، تراکمه قجق و قان یخمز را محرك است که به چپاول رفته اموال غارت شده را بیاورند مناصفه نمایند. ۱ ص ۴۳۳

مأموریت کارگزار قوچان به استرآباد - تلگراف نمره ۲۹ نوامبر ۱۹۱۵ (۱۲۹۴ خورشیدی) - درباره کارگزار جدید - روز بیستم ماه مذکور منحن الملک کارگزار قوچان به مأموریت استرآباد وارد [شده] قونسول (روس) از مشارالیه پذیرایی نموده بین ایشان دید و بازدید گردید، عجالتاً پذیرفته شده است. ۱ ص ۴۷۱

سردار معزز بجنوردی اسب ترکمنی می خرد - تلگراف نمره ۱۳ مورخه ۱۲ جون ۱۹۱۶ - محمدرضیا خان میرآخور سردار معزز بجنوردی (ایلخانی شادی لو) حکمران برای خریدن دو اسب ممتاز از راه گوگلان به استرآباد وارد [شده] به منزل امیر امجد رفته است. ۱ ص ۴۹۶

در باب میرآخور سردار معزز - نمره ۱۴ مورخه ۲۲ جون ۱۹۱۶ به عرض رفته بود برای خریدن دو اسب به استرآباد آمده است. مشارالیه با ده نفر سوار و پنج نفر اجزاء (که) همراه داشته از راه گوگلان تا

۱ - الهاک و میامی دو مکان هستند بر سر راه شاهرود به سبزوار.

۲ - رفیق دزد و شریک قافله.

استرآباد نه منزل است، فقط برای خریدن (اسب) تبوده، مقصود اطلاعات استرآباد و نفوذ روس‌ها را در خط شمال ننگه راهرت برای سردار معزز تحصیل کرده، بعد از دو شب مراجعت نمودند. ۱ ص ۴۹۶

پیشروی و استقرار روس‌ها در سازندران و استرآباد و ترکمن صحرا، سردار بجنوردی را نگران ساخته بود، زیرا روس‌ها نقشه برداری کرده بودند که جاده‌ای از شمال گرگان به سوی ترکمن صحرا در غرب بجنورد بکشند و طرح پیاده کردن نیروی نظامی اجرا نمایند که در عشق‌آباد و گوگ‌تپه اجراء نموده و آنجا را اشغال کرده بودند، علاوه بر آن روس‌ها تمام ایلات و طوایف ترکمن را نیز چنانکه در کتاب مخابرات استرآباد آمده است، سرشماری و آماربرداری نموده قدرت اقتصادی و نظامی و سیاسی آنها را سنجیده بودند. روس‌ها قصد بلعیدن خراسان را داشته متها، پیش آمدن جنگ جهانی اوگ و شکست آنها، نقشه‌های تجاوزکارانه‌ی آنان عقیم ماند.

نمره اوگ نمره ماه جنواری (ژانویه) ۱۹۱۷ در باب قشون روس - اردوی روس‌ها که در آق قلعه (پهلوی نژ سابق) متعقد شده تراکمه یاغی و غیره واهمه سخت نمودند. به قرب هفتصد خانوار جمع‌رایی به ریاست نفس سربازکو چیده به سمت کردستان (بجنورد) که اواخر خاگ گوگلان (از سوی مشرق) بوده باشد رفتند و سه چهار هزار نفر خانوار ترکمان چاروا که در سنگ سواد بوده تماماً کوچیده رفتند. برای کتیک و قزلبان و کوه، گوله ناغ (گلیداغی) و صونغ ناغ (کوه ابوساری سرز مراوه با روسیه) که در آنجا سنگ‌های عظیمی داد در دهه کوه واقع شده و آن دهه‌ها تماماً بیچ است که هر دهه توی کوه ده نفر پیاده با اسلحه از پانصد سواز جلوگیری می‌نمایند. ۱ ص ۵۲۰

گفته شده که روس‌ها پس از احضار محمدعلی شاه تراکمه را مورد قتل و غارت و چپاول قرار داده آنها را آنجا که توانستند زن و بچه و اموال و احشام خود را برداشته بسوی کوه‌ها و دره‌های غرب بجنورد متواری شدند. اما روس‌ها توانستند اموال زیادی را از آنها غارت کنند، شتر و گوسفند و طلا و نقره و پول و قالیچه و آنچه را که از سالها پیش ترکمانان از مردم استرآباد و خراسان و شاهرود غارت کرده بودند، به تصرف روس‌ها درآمد که بیشتر آن به روسیه حمل گردید.

در تلگراف نمره ۳ مورخه ۲۲ جنواری (ژانویه) ۱۹۱۷ در مورد جنگ روس‌ها با ترکمانان در غرب بجنورد آمده است که:

«به عرض رفته بود (که) روس‌ها متعاقب تراکمه یاغی رفت، در کتیک چای سه شب و سه روز نزاع

سختی واقع شد ترکمانها ناعلاج راه فرار ندانسته جنگ دست و پنجه با شمشیر می نمایند و بعد فراراً آنچه باقی مانده به سمت کردستان (بجنورد) رفتند. به موجب تلگراف پی خیر (۶) رسیده، از پس نعلش تراکمه ریخته است، پایان عفن شده قشون امپراطوری (روس) مراجعت به گنبد قابوس نموده است. خیر اقوامی هزار و شصده نفر طرفین مقتول، و تراکمه اهل و عیال خود را دست برداشته به کردستان^۱ رفتند و باقی اموال (آنها) وسیله روس ها) غارت و زن و بچه (آنها) را روس ها امر نموده هر یک بجای خود مراجعه نمایند. اهالی کنترل اموال تراکمه و از دیوبچی را آنچه غارت کرده بودند، به امر قونسول روس سه نفر گمناشته ی حکومت به کنترل قته، آنچه اموال غارت شده است جمع نموده به قونسولخانه بیاورند. در استرآباد شهرت دارد افغان ها به سبب هم مذهبی (با تراکمانها که سنی هستند) تعصب ورزیده به امیر بخارا (انتقاد و) ایزاد کرده است چرا از طوایف خود کمک نمی کنند... (که) نگذارند نوازده هزار نفوس^۲ عیال و مواش آنها بدست سالدات روس بیفتد. ص ۵۲۸

ترکمانانی که روس ها اعلام بی طرفی نموده جنگ نمی کردند اموالشان وسیله روس ها بالمناصفه با آنها تقسیم می شد.

تلگراف نمره ۶ مورخه ۱۹ فوریه ۱۹۱۷ مؤید این واقعیت زشت روس ها است که می گوید:
 «به امر جنرال ساگرید ده نفر قزاق مأمور شدند تراکمه اهل (را) که نزاع نداشتند، آنچه گوسفند دارند مناصف نمایند. نصف را روس ها گرفته برای مخارج قشون از راه دریا به روسیه فرستادند و نصف را به صاحبانش مسترد کردند. ص ۵۳۱

این جریانات نگارنده را به یاد فیلم کمونیستی سرایا دروغ مخدومقلی انداخت که روس ها از مخدومقلی شاعر و عارف معروف ترکمن ساخته بودند و آنرا برای اشاعه و گسترش مرام کمونیستی و برخورد مهربانانه و یا بهتر بگوئیم دایه ی مهربان تر از مادر از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۴ دوباره نمایش گذاشتند که در آن وانمود می کردند که برنج و خواربار و مایحتاج اولیه زندگی را بدون هیچگونه چشمداشتی، فقط بخاطر انسان دوستی در اختیار برادران و خواهران تراکمن می گذاشتند!

سردار معزز بجنودی برای دموکرات های شاهرود و مازندران اسلحه می فرستد. قبلاً گفته شد که سردار بجنوردی ایلخانی شادلو از تسلط روس ها بر استرآباد و پیشروی آنها

۱- منظور از کردستان، خراسان شمالی است که تازه با ما آریان رف شده، منقول بود.

۲- آمار ی است از ترکمانان ساکن ایران در دوره سلطنت احمد شاه قاجار.

بسوی بجنورد بیسناک گردید و میرآخور خود را برای کسب خیر به استرآباد فرستاد. در استرآباد کمیته ای ضد روس بنام دموکرات از آزادیخواهان آنجا در حال شکل گیری بود. تلگراف نمره ۲۱ مورخه ۶ سپتامبر ۱۹۱۷ به این موضوع اشاره دارد و سردار بجنوردی آنها را علیه روس ها تقویت میکرد.

عده دموکراتهای استرآباد هشتاد نفر می باشند و علناً بعضی اظهارات راست ایشان نسبت به روس ها گفته می شود که بر علیه روس ها کار می نمایند و فونسلول روس هم مطلع شده، لکن سخت گیری نمی کند. هر آینه جنگ بین الملل به زودی ساکت شود، احتمال خطر (از سوی روس ها) برای دموکرات های استرآباد (وجود) دارد. در شاهرود عده دموکرات یکصد و چهل نفر می باشند. از بجنورد تفنگ زیادی هم برای فرقه مذکور حمل شده به توسط آقا محمدآغل ساز به شاهرود وارد کرده اند. ص ۵۵۲



سردار معزز بجنوردی

چپاول تراکمه از

کردستان - فریادهم ماه

ژانویه ۱۹۱۸ خیر رسید

که ترکمانان فراداغلی در

بلوک (دو گله) گوسفند

(بجنورد) چپاول کرده

وارد کرده اند. در هفدهم

ماه مذکور نیز خیر رسید

که ترکمانان (دیوچی یک)

بلوک گاو و یک بلوک

گوسفند از قندرسک

چپاول کرده بردند. ص ۵۷۵ و ۵۷۴

در باب بجنورد - (نمره ۱۲ مورخه ۲۹ ماه می ۱۹۱۹) بیست و چهارم ماه مذکور منتشر است چون سردار معزز حکمران بجنورد اعتنایی به حکومت قوام السلطنه نداشتند، هزار سوار از مشهد مأمور گرفتن سردار معزز گردیدند، سه روز معزی آلیه با سوارها جنگ نموده، قوام السلطنه به توسط جنرال فونسلولخانه انگلیس مشارالیه را مغلوب ساخته، فراراً به گوگلان (نواحی غربی بجنورد) رفته اند. تا چه شود. ص ۶۵۱

احتمال دارد خیر فوق شایعه بوده باشد، زیرا در هیچ جایی ندیده ام که بین قوام السلطنه و سردار معزز اختلاف بوده باشد. علاوه بر آن قوام السلطنه قادر به درگیری با سردار

بجنوردی نبوده است.

اولین مهاجرت ترکهای عشق آباد به خراسان

پس از شکست روس‌ها در جنگ دوم جهانی و فرار و عقب‌نشینی سالدانهای روس از ایران به روسیه و روی کار آمدن انقلاب کمونیستی شوروی در اکتبر ۱۹۱۷ یک سری تسویه حساب‌هایی در کشور روسیه بوجود آمد. برخی ترکهای عشق آباد که قبلاً از آذربایجان قفقاز به عشق جمع آوری مال و ثروت به آنجا آمده و اکنون نمی‌توانستند به راحتی اندوخته‌های خویش را فدای انقلاب شوروی کنند، دسته‌سته به ایران فرار می‌کردند و در شهرهای درگز و قوچان و شیروان و بجنورد و مشهد اسکان می‌گرفتند که برخی هم برای روس‌ها جاسوسی می‌کردند. برخی هم جان و مال خود را در این مهاجرت از دست دادند. بنگرید به تلگراف زیر:

نمره ۱۹ مورخه ۱۹ ماه اگوست ۱۹۱۹ - در دوازدهم ماه مذکور از گنبد قابوس خبر می‌دهند که جمعی از تجار و کسبه عشق آباد برای شرارت بلشویک‌ها، سیصد نفر شتر کرایه کرده با اموال و مال‌التجاره خود از راه قاری قلعه به سمت کردستان عزیمت می‌نمایند. از جنگ بلشویک‌ها نجات یافته دچار تراکمه می‌شوند. تراکمه تمام آنها را لخت و غارت کرده، بعضی از آنها پیاده و پیرشان حال بسوی بجنورد و قوچان فرار می‌نمایند. ۴ ص ۶۶۳

در باب یونانیهای سرخس - تلگراف نمره ۲۶ دهم نوامبر ۱۹۱۹ - ایضاً خبر رسید یکصد نفر زن و مرد یونانی که در خاک سرخس ساکن و کسب معیشت داشتند، بواسطه صدمات بلشویک‌ها جلای وطن کرده از راه قوچان وارد به شاهرود (شده) و از راه هزار جریب بشدر جز رفته به اوطان اصلی خود می‌روند. ۴ ص ۶۷۴

برای ما روشن نیست که این یونانیها کی و چرا به سرخس آمده‌اند؟

قیمت تشنگ و فشنگ - (تلگراف نمره ۲۸ اول دسامبر ۱۹۱۹) - چندی است تشنگ‌های سیستم مختلف پنج تیر روسی و آلمانی و اطریش و فرانسه و عثمانی و غیره از قیمت تنزل کرده (هر کدام را) بیست تومان اضافه (تر) نمی‌خرند. لکن ده تیر انگلیسی را که اوایل صد تومان فروخته بودند، حالی که پنجاه تومان می‌فروشند. فشنگ ده تیر را (هر) صد تیر سه تومان (خرید و فروش) است. ۴ ص ۶۷۹

«در باب **طبر** [کنل محمدتقی خان پسیان - نمره ۲۲ مورخه ۸ سپتامبر ۱۹۲۱ برابر ۱۷ شهریور ۱۳۱۰ و ۱۳ روز پیش از کشته شدن کنل در قوچان] مقرر است کنل محمدتقی خان در خراسان استقلال یافته دوازده هزار نفر مشون مسلح دارد. به قرب هزار نفر از **پوری** های اتباع دولت فحیمه [انگلیس] از کارکنان معزی الیه هستند. ضمناً با سردار معزز بجنوردی رشته اتحاد را محکم نموده، ایشان [سردار بجنوردی ایلخانی شادلو] هم با مهدی شاه ایلخانی [حاکم گنبد کاووس] اتحادی کرده و عده (ی) ژاندارم که در استرآباد و مازندران هستند [و چهار ماه است که حقوق آنها را نپرداخته اند] خیلی میل دارند ملحق به ایشان بشوند. از قرار مذکور پیش قراول معظم الیه [کنل محمدتقی خان پسیان] در میاندشت و عباس آباد آمده است. مأمورین دولت را [حکام استرآباد] مانع از رفتن به خراسان [و پیوستن به کنل محمدتقی خان] می باشند. تا چه شود.» ص ۷۷۶

در تلگراف نمره ۲۵ مورخه ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۱ در مورد کنل محمدتقی خان و وقایع خراسان آمده است که:

«از مشهد کنل محمدتقی خان هم برای او [حاج شیخ حسین وکیل مترقی استرآباد در مجلس شورای ملی که اخیراً به گرگان آمده] مکتوب و روزنامه می فرستد. در مجالس علناً به دولت انگلیس توهین می نماید...» ص ۷۷۸

از تلگراف فوق برمی آید که مخالفین انگلیس در ایران با همدیگر در رابطه بوده اند و اینکه در خراسان هم شایع کرده بودند کنل محمدتقی خان کمونیست شده در همین رابطه از سوی طرفداران انگلیس شایع شده است. همچنین در تلگراف فوق افزوده شده است که:

«شانزدهم ماه سپتامبر خیر رسید سه هزار سوار قزاق و دو هزاره توپ وارد شاهرود گردیده قبل از ورود به اردو، عسکرخان صولت لشکر^۱ با عده ای سوار از پیش قراول کنل محمدتقی خان در میاندشت جلوگیری کرده، لکن نتوانسته مقاومت نماید. عقب نشستند.»

در تلگراف نمره ۲۶ مورخه ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ آمده است که: «بیست و هفتم ماه سپتامبر دوست نفر قزاق با یک سلطان (سرگرد) فرمانده وارد استرآباد گردیده روز بیست و نهم مال برای بنه ها حاضر کرده حرکت به شاهرود نمودند. عده کُرُنل [به کنل محمدتقی خان کُرُنل می گفتند] در حیدرآباد دو فرسخی عباس آباد با تهیه و قورخانه کافی سنگربندی نموده اند. یک عده هشتصد نفری قزاق هم به سمت میاندشت حرکت نموده اند.»

۱- احتمالاً همان نصرت لشکر یاور عسکر سزوری است که صولت لشکر چاپ شده است.

ژاندارمری استرآباد از شنیدن خبر پیشرفت ژاندارمری خراسان تحت فرماندهی کلنل بسیار تعابلی به پیوستن به کلنل پیدا کرده‌اند و در اوّل ماه اکتبر چند نفر از ژاندارم‌ها قصد حرکت بسوی مشهد را داشته‌اند و شش نفر از آنها فرار نموده از راه قندرسک برای پیوستن به کلنل محمد تقی خان به سوی او رفته‌اند. چند نفر هم پیش از اینکه موفق به فرار و رفتن به خراسان شوند، دستگیر و زندانی گشته‌اند. ص ۷۸

از خیر فوق چنان برمی آید که طرفداران کلنل در همه جا در میان افراد ژاندارمری تبلیغاتی به نفع کلنل داشته‌اند و ژاندارم‌ها را که معمولاً سه، چهار ماه حقوق به آنها نمی‌رسیده، تشویق می‌نموده‌اند به کلنل که یک ژاندارمری منظم بوجود آورده بود و آخر هر ماه حقوق آنها را می‌پرداخت، به پیوندند.

روس‌ها هم در این زمان بیکار ننشسته و فیروهای بیشتری وارد استرآباد می‌کرده‌اند، از جمله تا حدود مراوه‌تپه که جزو حوزه‌ی حکومتی سردار معزز بجنوردی بود، پیش آمده‌اند. در تلگراف نمره ۲۹ آخر اکتبر ۱۹۲۱ آمده است که:

«بیست و هشتم ماه اکتبر خیر رسید که یک عده صد و بیست نفری بلشویک وارد قاری اولم [۹] و یک عده هم زیر رود تورک وارد شده‌اند و مقصود روس‌ها ایست که یک عده ساخو در سامان روس و ایران داشته باشند. ایضاً یک عده هم [به] مراوه‌تپه عمأقریب وارد خواهد شد.^(۱)»

اما اوضاع صیقلت به سبب ضعف و فتور دربار و دخالت‌های بیجای عناصر فرصت طلب و ماجراجو و خودخواه مستقر در تهران که تبدیل به لانه فساد شده بود، مانع از آن بود که پادشاه آزادیخواه و دموکرات منشی چون احمدشاه بتواند، آنها را سر جایی خودشان بنشاند^(۲) از این روز زمان آستان حوادثی بود که رضاخان گردنکش و فلدری را در دامن خویش پرورش دهد. زیرا این کار از عهده کلنل جوان و شاعرپیشه هم ساخته نبود.

۱- آنچه بیان شد از کتاب مغلظات استرآباد تا ص ۷۸۴ بود.

۲- سفارتش می‌گفت به دوستان اهل دانش که حتماً کتاب‌های تاریخ‌ننداری ایرانیان، ناظم‌الاسلامی گرمایی و سیر حیات یحیی نیز زمینه‌های احتمالی کودتای ۱۲۹۹، ابراهیم صفایی را بچوبند.

فصل دوم

آشنایی با خوانین و رؤسای عشایر

خراسان معاصر کلنل پسیان

سردار معزز ایلخانی بجنورد

عزیزاله خان بنادلو ملقب به سالار مقخم و سردار معزز و سردار بجنوردی فرزند یارمحمدخان سهامالدوله ایلخانی فاضل و مقتدر بود که در جلدهای پیشین در حد امکان شامایی شد پس از درگذشت یارمحمدخان در سال ۱۳۲۱ قمری فرزندش عزیزاله خان سرلیپ بجای پدر منصوب شد.



بنام حضرت ابوالفضل (ع) شکر و سپاس از سرکار بزرگوار
 بنام سرکار بزرگوار

سردار معزز از خوانین مقتدر شمال شرقی کشور بود. در صدر مشروطیت به خاطر موضوع به اسارت رفتن دختران کرد قوچان و احتمال دست داشتن وی در این ماجرا به زندان مشروطه خواهان افتاد و پس از اینکه مجلس اول وسیله محمد علیشاه به

توپ بسته شد و تعطیل گردید. عزیزالله خان سالار مفخم هم از زندان آزاد و به لقب سردار معزز از سوی محمدعلیشاه نائل آمد و به حکومت بجنورد بازگشت. او برای اینکه ضربتی به ترکمانان یموت مهاجم به خراسان وارد کند و خود را از همکاری با آنان در موضوع اسارت دختران تبرئه سازد به سوی یموت لشکر کشید و تا شمال گرگان (آق قلعه - پهلوی دژ سابق) پیشروی کرد و تلفات شدیدی بر آنان وارد ساخت و تعدادی زنان و کودکان ترکمن را به اسارت آورد که بتواند با اسیران کرد قوچان معاوضه کند و آنها را نجات دهد.

در اواخر دوره احمدشاه کشور دچار ضعف و ناامنی و هرج و مرج گشته بود و قیامهایی در گوشه و کنار ایران روی می داد که قیام شیخ محمدخیابانی در تبریز و میرزا کوچک خان جنگلی در رشت از آن جمله بود. مأموران انگلیس در جستجوی کسی بودند که او را به سلطنت برسانند، از جمله نخستین کسی که قرعه به نام او اصابت کرد سردار معزز بجنوردی بود. اما در ملاقاتی که پریداکس سرکنسول انگلیس مقیم مشهد در بجنورد با سردار به عمل آورد و شرایط همکاری انگلیس در به سلطنت رساندن او را مطرح ساخت، سردار از قبول این کار معذرت خواست و گفت:

ما مرزدار این کشور هستیم و در امور پادشاهی دخالت نخرایم کرد^(۱).

این عمل سردار معزز که در واقع توهینی به نماینده انگلیس بود، پریداکس را خشمگین ساخت. به ویژه که هنگام خروج او از عمارت سردار بچه‌ها و خان‌زادگان شادلو هم به عمد و یا به غفلت شعارهایی علیه انگلیس سر دادند.

پریداکس که از این عمل بچه‌ها بیشتر خشمگین شده بود رو به سردار کرد و گفت: سردار شما با این کار خود، خود را ضایع کرد. سه سال پس از تهدید پریداکس جنازه سردار معزز و برادران و بستگانش در مشهد بر سر دار رفت و مردم مشهد هم در پای چوبه دار کف زدند که بقول خودشان یاغیان بر سر دار رفتند!

روسها از سردار معزز دلخوشی نداشتند. زیرا بارها آنها به حدود مرزهای شمالی بجنورد تجاوز کرده و سردار به شدت برخورد و جلوگیری نموده بود. سرانجام سردار دست

۱- این سخنان را مرحوم خسروخان شادلو فرزند بزرگتر سردار معزز به نگارنده گفت.

به کار ساختن برجهایی در کوههای مرزی بجنورد زده، اما روسها مانع شدند و گفتند تو حق نداری برج دیدبانی در نزدیکی مرز بسازی.

سردار به آنها گفت من مرزبان ایران هستم و حق دارم در داخل خاک خود هر اقدامی بکنم، شما هر حرفی دارید با دولت ایران در میان بگذارید. روسها در تهران به حکومت مرکزی فشار آوردند و دولت ایران سردار را از ساختن برجها منع کرد.

بهر حال سردار از بزرگترین و مقتدرترین ایلخانان ایران بود که شمال شرق کشور مریدی به سطوت و قدرت او نداشت، از بد حادثه کتلل بسیار به خاطر دستگیری خدو سردار که قلاً گفته شد او را از خود رنجانید و دوستی او را به دشمنی بدل ساخت و اسباب نابودی خود را فراهم نمود.

اینکه آقای آذری نوشته است:^{۱۱} سردار معزز به خاطر قتل کتلل به این عنوان ناپیل آمد نادرست است. زیرا استادی در دست داریم که ادعای ما و کذب ایشان را ثابت می‌کند. از جمله قبایله زیر است که اصل آن در اختیار آقای یساولی بدرانلو فرزند محمدحسن بیگ یساول باشی سردار معزز می‌باشد و تاریخ آن ۱۳۳۵ قمری یعنی ۵ سال پیش از جنگ کتلل است.

سندی نیز مربوط به املاک اسفراین مورد نزاع محمدابراهیم خان و سردار معزز است که در همین سال ۱۳۳۵ در آنجا سردار معزز نامیده شده است.

«غرض از تحریر و تسطیر ارقام خجسته فرجام، اینکه مصالحة... اسلامیه نموده، حضرت... بندگان اجل اکرم اعظم سرکار عزیزالله خان سردار معزز حکمران از روی طوع... تمامی کلانته معروف به قلیچ قمیش واقع در بلوک مانه آقچیل... به عزت همراه محمدحسن بیگ یساول باشی فرزند محمدحسین ساکن قریه بدرانلو به مبلغ... دو صد و بیست تومان... به تاریخ عمره شهر صفراالمظفر برج حمل سیچقان نیل هزار و سی صد و پنج مهر سردار معزز.

بهر حال سردار معزز و نیاکانش چنانکه در جلدهای پیشین هم به آن اشاره کرده‌ام از

امرای بزرگ خراسان و سرزدهاران مهم ایران در طول قرون و اعصار بوده و خدمات شایسته‌ای در جهت استقلال این مرز و بوم انجام داده و از پشتیبانان دین مبین اسلام بوده‌اند که به مکتب تشیع علاقه و ارادت ویژه‌ای داشته که نام بیشتر امرای این خاندان این موضوع را به اثبات می‌رساند.

جعفرقلی خان ایلخانی مقتدر شادلو که وسعت حکمرانش شامل بجنورد و استرآباد (استان گلستان کنونی) می‌شد طبق وصیتش جنازه‌اش را به نجف اشرف برده در آنجا به خاک سپردند. همسر یارمحمدخان هم به امام رضا «ع» ارادت ویژه داشته و در سال ۱۳۲۰ در ی را که در حرم مطهر توحیدخانه را به گنبد اللهوریدیخان مربوط می‌سازد اهدا کرده است. (۱)

ماجاریم برای معرفی هرچه بیشتر این خاندان که سال بویژه جعفرقلی خان ایلخانی و برادرش حیدرقلی خان ایلخانی که هر دو به امر ناصرالدین شاه مسموم شدند و عموی یارمحمدخان ایلخانی بدر سردار معزز بودند، مطالب تاریخی دیگری را یادآور شویم و سیر به حوادث خراسان عکس العمل سردار معزز برداریم. سردار معزز حکومت بجنورد و نوردین و جاحرم و اسفراین و مراوه تپه را که به خلیج حسین قلی در شرق دریای مازندران منتهی می‌شد رسماً بر عهده داشت.



بیج دید بانی منظر
 رزینا ای حیدرقلی ساسم الدو
 ایلخانی شادلو در محل عالی
 سردار بجنورد که خدیو است
 تخریب شد ←

ذکر ورود مقرب الخاقان جعفر قلی خان ایلخانی شادللو به استرآباد و انتظام امور گرگان و نردین و جاجرم و متابعت طوایف تراکمه و آمدن به نزد وی

به قول مؤلف روضة الصفا ناصری: جعفر قلیخان ایلخانی شادللو [عموی سردار معزز] دیربست به بسالت^۱ و اصالت معروف و عاملی به کفایت و کفالت موصوف، سالها در خراسان مرجع اعظام و ملجأ افاحم و روی وجوه و پشت گزوه و معاضد ابرار و معاند اشوار بنا نهنده صلح و پذیرنده جنگ برآورنده نام و فروبرنده تنگ بوده. از خوردی (خردی) مصدر کارهای بزرگ گشته و در جوانی بزرگان را خورد (خرد) کرده. صیثش از میسنه^۲ و چکتور^۳ در گذشته، و نامش در خوارزم^۴ و سقسن^۵ منتشر آمده. چه شبها که بر سر غنیم^۶ سریعتر از اجل تاخته و چه روزها که هزیمتیان خود را چون عمر بر سر آمده، تکیه گاهش قبضه شمشیر است و بسترش کوه زین. مجلسش میدان نبرد است و خلوتش حوزه کین.

اگرچه چندی در بدو این دولت به موافقت آصف الدوله و سالار متهم گردید، چون پدر بر پدر به دولت قاجار خدمتها کرده بود، بدین بدنامی تن در نداده، سر بر گردن خود گرفته، به پای تیغ شاهنشاه جرم بخش [ناصرالدینشاه قاجار] آمده، مصدر تفقدات و مظهر تفضلات گردید و چندان ارادت و عبودیت خود را بی شائبه غرض، به ظهور آورد، که در مراتب شأن و منصب از پایه سلف در گذشت، و از امثال و اقران ممتاز شد.

چون در این ایام در خراسان و خوارزم اموری چند حادث شد که سرحداری شایسته قلع^۷ و قمع تراکمه و درخور عزل و نصب از بکیه می بایست، و از او تواناتر و داناتر در این

۱- بسالت: دلیری، دلاوری، پل، شجاعت، فرهنگ معین.

۲- ۵- این نواحی اکنون جزو جمهوری ترکمنستان اند. سابق خوارزم نامیده میشد.

۳- غنیم: غنیمت جنگی.

۴- ۷- در متن: قهر و قمع.

کارهای بزرگ، خاصه در آن صفحات نبود، حکومت استرآباد و جاجرم و نردین و یوزنجره و اختیار توابع و مضافات و تراکمه گورگلان و یموت گرگان و اترک در کف کفایت و قبضه ی درایت او باز گذاشته آمد، و در شهر ربیع الثانی [۱۲۷۱ قمری پس از مدتی اقامت در تهران با عالیجاه میرزا اسماعیل خان مباشر مهام خارجه استرآباد که مردی عاقل و باکفایت است و آگاه از حقایق آن ولایت به پیشکاری امورات آن سرحدات مأمور و مخلص و] با سرباز عرب و سواره عجم و یکهزار سوار شادللو و چگنی و نردینی و جمعی از سواران گورگلان و تنگه و غیرهم با جلالتی کامل و صلابتی هایل به استرآباد رسید و اهالی شهر قریب به یکفوسخ از بزرگ و خورد (خرد) و زن و مرد به پذیره آمدند و وارد شهر شد و بر مسند حکمرانی مشکی گردید رتق و فتق معاملات دیوانی و حل و عقد امورات داخله و خارجه به کارگزاری میرزا اسماعیل خان پیشکار معزّی الیه مخصوص افتاد و طوایف تراکمه در خوف و رجا و بیم و امید از اماکن و مامن قریب و بعید، راه خدمتش برگرفتند و اسرای آن سرحدات را که سابقاً برده بودند، از بیم سیاستش بازآوردند و متقبل شدند که پس از تحقیق و تفتیش در هر ایلی که از اسرای استرآباد سراغی نمایند، او را به مکانش رسانند و رعایا و برابا در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال غنوده شدند و طاغیان خوارزم سر در جیب خمول فرو کشیدند و از سطوت شبخون و ابلغاروی دشمنان را خواب در دیده ها خار و موی بر اندامها مار گشت:

نظم

بیا شدند بزرگان به پیش او آری بایستند به دریا چو در رسد انهار

اکثون گرگانِ گرگان، گله را شبانند و دزدان یموت خانه را پاسبان. استری از نواب جهانسوز میرزا از علفزار گریخته به اوبای تراکمه رفت. خود او را گرفته بیاوردند، و قوشی (شاهی) شکاری از مال محمد رحیم خان برادر (جعفرقلی خان) ایلخانی، هوا گرفته به میان طایفه ی آتابای فرود آمده، او را برداشته به استرآباد آورده تسلیم کردند و هنوز تا چه کنند، که این آغاز

۱- روضة الصفا ناصری، ج ۱، ص ۶۰۲ می گوید: «و در این سال مقرب الخاقان محمد ولیخان قاجار دوالو بیگلربیگی استرآباد به حضور اقدس خوانده شد [و معزول گردید] و جعفرقلی خان شادلو که مدتی در دار الخلافه مقیم بود به حکومت استرآباد و جاجرم و نردین و گرگان مأمور شد و میرزا اسماعیل خان ...»

ریاست است و مقدمات ریاست^۱.

ذکر عزیمت طایفه گوگلان از خوارزم بجانب استرآباد و ممانعت تراکمه و تاخت جعفرقلی خان شادللو ایلخانی حاکم صفحات استرآباد و تشبیه آن گروه بد بنیاد

سابقاً به مأموریت مقرب الخاقان جعفرقلی خان ایلخانی به استرآباد و بزنجرد و نردین و جاجرم اشارتی رفت و مرقوم افتاد که چون خدمتش سالها اباً عن جد در خراسان به بزرگی و فرزانیگی و مردی و مردانگی معروف بوده، تراکمه دشت گرگان و گرگانج از قریب جوارش پای در دامان ادب کشیدند و به ترك تاخت و تاز گفتند و اسرائی که سابقاً از آن حدود سرقت کرده بودند، از بیم او به تدریج باز آوردند. چون جمعی از تراکمه و گوگلان گرگان در این سنوات به بعضی جهات به خوارزم سکنی گرفته بودند و بسیاری از آنان در زمان اجلال ایلخانی [بهنگام همراهی با سالار] در نواحی بزنجرد طریقه متابعت می سپردند، رأی کردند که دیگر باره از بیابان خوارزم به گرگان بازگردند و در پرتو الثفات ایلخانی [که آنرا فرا خوانده بود] آسوده خاطر شوند.

چون عزیمت [ترکمانان گوگلان از خوارزم به استرآباد] از قوه به فعل آمد و مقصد مقصد کردند، تراکمه تگّه به ممانعت طایفه گوگلانیه برخاستند^۲ و آنان را از این هجرت مانع شدن خواستند. همانا این اخبار به خان جلادت شمار رسید، دانست که سواران آن صحرا

۱- روضة الصفا ناصری، ج ۱، ص ۶۱۲، نیز بنگرید به حرکت تاریخی کرد به خراسان، توحیدی،

ج ۲، ص ۳۱۵ به بعد در مورد معرفی هرچه بیشتر ایل و امرای کرد شادلو.

۲- متن: برخواستند.

براسطه بُعد مکان و طول زمان ضراب و طعان^۱ دلیران اکراد را فراموش نموده، یا چنان دانسته اند که مگر ابلخان از سن شباب به زمان مشیب مایل شده و رغبت شوق ابلغار و تاخت از نهادش زایل آمده، غافل که چنان طبیعی که حرب و جنگ طبیعت او شده به مرور و دهور از آن خوی بازنیاید. نظم:

نه طبع او بشکست ز رزم یکساعت نه دست او ز عنان و ز نیزه و خنجر
 ز حرص جنگ بسازد گرش بیاید ساخت زدست خویش حسام و ز روی خویش سپر
 آن پرورده‌ی غزو^۲ و حرب و خور کرده طعن و ضرب، آوازه نخجیر در افکند و سواران
 پراکنده خود را گرد کرد و برنشست و چون باد صرصر دشت همی برید و گرد همیدرید،
 چون ستاره مریخ شب و روز به کینه جویی مصمم سیر همیگرد و چون شهاب ثاقب سوزنده و
 فروزنده گرم همیرفت، به یک ابلغار گردانه به اوبای ترکان تکه در رسید و با یکهزا و پانصد
 مرد شمشیر زن خنجر اوژن در الاچیق و خیام ایشان بریخت. تیغها علم شد و جسمها قلم،
 تن نیزه‌ها لرزان گشت و نرخ جانها ارزان، سواران تکه به مضاربه و محاربه درآمدند و سودی
 نبردند.

دلیران اکراد و چگنی و بزنجردی و بسطامی و بهاوران تراکمه یموت و
 گوگلان [ایران] دمار از جان بکه تازان تکه برآوردند. برایشان چون شاهین بر عکه^۳ غلبه
 کردند. پنج اوبای معتبر آنانرا به جاروب نهب و غارت فرو رفتند و یکصد مرد دلیر را عرضه
 شمشیر کردند و هزار نفر اشتر کوه کوهان از آن گروه براندند و به مقصد رساندند.

خان دلیر نیز با گروهی اسیر رای بزنجرد (بجنورد) کرد تا روزی چند راکب و مرکب
 از رنج ابلغار آسوده گردند و از بزنجرد به استراباد راه درنوردند و همانا که از منزل تاش ویردی
 که کوه ابوالخان (بالخان) در طرف یسار آن افتاده به پنج روزه و پنج منزل به بزنجرد راهی
 است و از آن بازگشته.

۱- ضراب و طعان: ضرب شمشیر و طعن نیزه دلیران.

۲- غزو، جمع آن غزوات به معنی جنگ است.

۳- عکه: نوعی پرند، همچون کبک. در فرهنگ معین کشمیری آمده است.

علی الجمله صبت این دستبرد بزرگ در خوارزم و لوله افکنند و تراکمه خوارزم نشین

دانستند:

که گرگ اندر آمد میان رومه

عموم طوایف تراکمه اسرایی که در اوبای خود داشتند به استرآباد آوردند و رد کردند^۱ و نام استرآباد را شیرآباد نهادند. بر مردم دور و نزدیک و ترک و تازیک ظاهر و روشن شد که بر وفق رأی ملک آرای شهریار ایران، همانا این شیر را که قلاده از گردن بر گرفته اند، به جهت شکستن گرگانِ گرگان و گرگانج^۲ است، و این گرامی گردد دلیر در کار ابوار^۳ و شبگیر چنان راغب است که میخوارگان به محفل صبح و غبوق و عاشقان به دیدار معشوق.

بالجمله عمأ قریب از شمشیر قاضب^۴ ایلخان ذیشان و رأی صایب میرزا اسماعیل خان [پیشکار]، استرآباد رشک حوزه حرم و روضه ارم خواهد گشت.

چون این اخبار مسرت آثار [در تهران] به عرض شاهنشاه با اقتدار رسید، ایلخان را به اظهار مراجع خاص اختصاص افزود و در این ایام بهار به تفریح پیشکار پرداخت و در بساتین خارج دارالخلافه خاصه تصریح قاجار که از اینبه عالیله این دولت ابد مدت است، شبی چند نزول گزید و در پانزدهم شهر شعبان این سال سنه ۱۲۷۲ و شب ولادت کثیرالسعادت حضرت خاتم الائمه علیهم السلام در آن عمارات رفیع عیش و عشرتی عظیم روی داد و ...

چون در این ایام امیر دوستمحمد خان افغان سردار کابل به خلاف قانون، سپاهی بسیار بر سر قندهار کشیده، فرزندان کیندل خان (کهندل خان) سردار قندهار را که از جمله خدمتگزاران این دربار بودند، منکوب ساخت و قصد تصرف هرات نمود، مقرر شد که نواب

۱- اعتمادالسلطه در سفرنامه خوارزم نیز در مورد اسرای ایرانی در خوارزم مراتب تأسفاری آورده

۲- گرگانج، همین گنبد قابوس کنونی است.

۳- ابوار: در کرمانجی به معنای شهنشاه است.

۴- قاضب: تیز و برنده

امیرزاده حسام السلطنه [والی خراسان] و سام خان [زعفرانلو ایلخانی دلیر و سیاستمدار قوچان] به محافظت سرحدات شرقی ایران پردازد و چون عزیمت سردار کابل که از وابستگان دولت علیه انگلیسه است، مقارن رنجش جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس واقع شد، ارباب دها و اصحاب تدبیر را بعضی توهمات و تصورات دور و دراز به خاطرها خطور کرد، چنانکه به ایضاح این ابهام خواهد پرداخت ۱. *روضه الصفا - ج ۱۰ ص ۲۷*

رفتن جمفر قلی خان ایلخانی به تهران برای جنگ با نیروهای انگلیس در جنوب و اوضاع خراسان و استرآباد

چنانکه گذشت، پس از اینکه به دستور شاهزاده حسام السلطنه عموی ناصرالدینشاه که والی خراسان بود، سام خان زعفرانلو ایلخانی قوچان برای محافظت هرات از دستبرد امیر دوستمحمد خان سردار کابل عازم هرات گردید و با دخالت انگلیس ها ارتش ایران یکسال تمام در هرات مشغول شد، تا این شهر را تسخیر نمود، انگلیسی ها به ناصرالدینشاه اولتیماتوم داده و نیروی دریایی خود را وارد بوشهر کرده و آن شهر را تصرف نموده و خرابیهای بسیار به بار آوردند.

در این سری جنگ هاست که مردان نامداری چون احمدخان تنگستانی فرزند باقرخان بخاطر دفاع از میهن شربت شهادت نوشیدند و این جنگها به کشته شدن رئیسعلی دلواری نیز انجامید، که تمام دوستان فرهنگی ما با آن آشنایی دارند. در این زمان جمفر قلیخان ایلخانی مقتدر و غیور شادللو حاکم بجنورد و استرآباد و نیز تاب تحمل ندیده و با نیروی مجهز و منظم رهسپار تهران شد تا یکمک ایرانیان در بوشهر پردازد. سام خان و حسام السلطنه هم از هرات به شاه نوشتند که مفت نیازید، از انگلیسی ها تشرسید، آنها پیش از چند کیلومتر نمیتوانند از ساحل دریا دور شوند، زیرا قدرت رزمی آنها در دریاست نه در خشکی. ما هرات را تخلیه نمی کنیم.

اما میرزا آقاخان نوری صدراعظم خائن و قاتل اصلی میرزا تقی خان امیرکبیر که عامل

انگلیسی‌ها بود، غیر این عمل کرد و دستور اخراج ارتش ایران از هرات را صادر کرد و عزیز^۱ خان سردار کل مگری را هم از فرماندهی سپاه ایران برکنار کرد و بچه ۱۵ ساله خویش را به فرماندهی ارتش ایران گماشت.

در چنین شرایطی بود که عهدنامه شوم پاریس نوشته شد و انگلیس‌ها افغانستان را از ایران جدا کردند.

پیدا بود که شاه و صدر اعظم خائن او به جعفرقلی خان هم اجازه‌ی پیوستن به جنگجویان جنوب ایران را نمیدادند. هدایت مختصر اشاره و ابهامی به حرکت جعفرقلی خان دارد و می‌گوید:

در ماه رجب ۱۲۷۳ جعفرقلی خان ایلخانی شادللو حکمران استرآباد با پنج هزار سوار به دارالخلافة آمد^۲.

در غیاب جعفرقلی خان ترکمانان تکه از شمال غربی بجنورد به حرکت درآمده نواحی اسفراین و نردین را چایبده و غارت نمودند و زنان و کودکان را به اسارت بردند. چنانکه هدایت آورده است:

هم در این اوقات در منازل عرض راه خراسان طایفه ترکمان در چاه کردن قریب به منزل میاندشت (در جنوب اسفراین) بر سر قافله‌ای که به مشهد میرفت، ریخته، چند تن ساریان و شصت نفر اشتر با حمل (بار و اثاثیه) پیردند. همانا فرج‌اله خان نایب‌الحکومه نردین (از گماشتگان جعفرقلی خان) آگاه گشته، با سواره‌خود، قفای ترکمانان بگرفت.

در محل یاق توکل^۳ در آنها رسید، جمعی را مقتول و برخی را اسیر، اشتر و ساریان برده را بازپس گرفته با رؤس (سرهای بریده) منحوس تراکمه که از طایفه محمد سردار تکه بودند، به حضور اعلی (ناصرالدینشاه) ارسال داشت^۴.

۱- حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۱، ص ۳۸۴ و ج ۲، ص ۳۶۲.

۲- مروه الصفا ناصری، ج ۱۰، ص ۷۵۳.

۳- واژه‌ای ترکی است به معنای جایی که روغن بر زمین ریخت.

۴- مروه الصفا ناصری، ج ۱۰، ص ۷۷۵ و ۷۸۱.

مؤلف در جای دیگر به بازگشت جعفرقلی خان و اجازه نیافتن او برای رفتن به جنوب اشاره کرده و گفته است:

«چون در شهر رجب جعفرقلی خان ایلخانی شادللو با چند هزار سوار به دارالخلافه آمده، مترصد مأموریت به محاربتی بود، و مراجعت او به استرآباد در عقده تأخیر افتاد، دیگر یاره ترکمانان به خیال تاخت و تاز در افتادند و آق محمد سردار گروهی راهم عهد کرده، چهار هزار سوار اجتماع داده قصد تاختن بزنجرد (بجنورد) تصمیم داد و سبحانقلی خان نایب (الحکومه بجنورد) و برادر ایلخانی شادللو که در آنجا سکونت داشت، چون از عزیمت ترکمانان آگاه شد با یکصد نفر شمشالچی دلیر و چهارصد سوار جراز خود را به سواران تراکمه رسانیده، جنگ در انداخت و بعد از کرب و فرطی، آخر کار سواران ترکمان شکست یافته از عرصه شیر به وادی گریز دو اسبه تاختند. سبحانقلی خان یکصد و پنجاه سوار و صد اسیر از آنان گرفته، با غنیمتی وافر از اسب و اسلحه به مرکز حکومت خود رجوع نمود. و چون در این وقت امر مصالحه فیما بین دولتهین ایران و انگلیس انجام پذیرفت، و امنای دولت، عساکر منصوره را (از هرات) احضار فرمودند و هرات را به خواهش دولت انگلیس تخلیه کرده و نواب حسام السلطنه به خراسان بازگشت، توقف ایلخانی (شادللو) و سواران او را در رکاب اعلیٰ لزومی نبود و بجهت انتظام امر صفحات استرآباد و نردین و بزنجرد، حضور او در آن ولایات وجوب داشت، امنای دولت به مراجعه او تأکید و تصریح کردند ...»

و چون در زمان غیاب ایلخان و حضور (او در) تهران، طایفه ترکمان جعفربایلی^۱ در استرآباد مصدر بعضی حرکات ناشایسته از قبیل خودسری و تاخت و تاز شده بودند، ایلخانی (به محض مراجعت) از سی فرسنگی استرآباد با سواران اترک و اکراد ابلغار را مراکب هامون نورد به حرکت درآورده در و دشت و کوه و جنگستان را در نوشته، بناگاه چون قضای میرم بر سر ایل و اوبای طایفه جعفربای نزل کرده، شمشیرها از نیام و تیرها از قاب بیرون آورده سر

۱- ترکمانان جعفربای این زمان در شمال شرقی گنبد قابوس و شمال غربی بجنورد در حدود جرجلان

و سینه آن گروه پرکینه را چاک چاک کردند.

علی الجملة در آن ترکناز و کارزار ششصد نفر اسیر و دویست نیزه سر (ترکمانان) و غنیمت بسیار از آن طایفه غدار به دست آورده، بازگشت و انقلاب آن حدود را بدین ناختم منظم و منسق ساخت و افواج و (سواران) فندرسکی که در دارالخلافة بودند، در این وقت به مراجعت استرآباد و متابعت ایلخانی مأمور شدند، و در این ایام شهر محرم الحرام (۱۲۷۴) در رسیده.

حیدرقلی خان شادلو ایلخانی بجنورد (دومین عموی سردار معزز)

روزنامه دولت علیه ایران در مورد حماسه آفرینی های حیدرقلی خان آورده است:





بسم الله تعالی شاهانه

از آنجا که همواره دو حالت نوبت ظاهر ظاهر مبارک به حضرت مایون شاهانه و خلدانه که در آن شخصه ما مقصود آباد
 ممالک شرقیه و بعضی نظم یافت در آنجا دوست در ابتدای بهر پشته میان مل خیریت دلیل که اراده نپسینه نوکانه
 مستحق اموریت شمرانده را بر یک حکومت محکم خراسان فرما فرمای آنجا آن شخصه ما از جانب دولت به
 پیشا شمرانده معین و نادر است از آن میان طوائف شریفه و کما نیت و نظم سرحدات خراسان احکام محکم
 و به دستور العمل کافیه نواب معظم این شرف صده ریافت که در کمال محسنی و شدت مانهات اهتمام و وقت نفسی
 که منظور نظر حضرت مایون شاهانه است در تمام نادر و شد این طوائف سرکش و حسی برآمده و نظم کلی
 در آن سرحدات مقرر دارد و هر یک نیز اجرای او امر لوگانه را بنحوی که اشارت و فرمان فرموده و محقق گشته
 و از پیشان مایون در جهت یاد فرموده کن مقرر حکومت خویش شتافت و قبل از آنکه بادل خاک خراسان به
 از سرحدات در جزو قوچان پیشان اخبار رسید که طاعیان نگه و میرت چارواک جمع گشته و در آنجا
 حیات سرحدات از فرما فرمای نوابان بعد از استماع اخبار مقلها بشهر شدند و پس از چهار روز
 توقف و فراغت از امور داخل با قوچان و توپخانه رفت همه و سواران نصرت توانان در کمال شتاب رسیدند
 قوچان ایستادند و هر چه که مضموره و بقوچان رسید در حالیکه حیدر قلیخان سهام اول ایلیانی شاه اول
 آرزو از طهران مرفوض شده که بولایت مقرر حکومت خود برود از شهر بخون و در سپه قات بمباشی بعیده او
 و از جیرمیرخان شجاع الله اول ایلیانی زحمت فرود قوچان و مشغول در و چپ که نصرت قات بود طاعیان و باغیان

ترا که در مدار عیالک جمع بود ذوقش با هیئت سرشده و دو هزار سپه از سواران بنده ایشان بسید و جوانان
یکی از قزاقها که بگواشته موسوم است غارت کرده قریب یکصد نفر از امانی قسده اسپر کرده سلاوت
نموده بود و در میان اخیال شده اند که بقوچان وارد شده و سهام اندوه که اگر خاکهای همایون تازه بچسبند
نموده بود و بخواهد بقوچان فرستاده او را بسوارهای کل قشون نظرفنون مقیم سپاس با جمعی کثیر از سپاه و سواره و در کنار
مردم شش جزیل تنبیه فارغند و تا دیر طایفه شویده از نمود و خود بلاطنه که چون سپاه ترکان گذشت

قشون از امانی		
قشون اولی عامه شویده	قشون ثانیه ابراهیم خلیفه	سواره افشاره ای ابراهیم خلیفه
مردم علی قانی سرسنگ	سپه حاجی صد الکلی سرسنگ	قشون امانی سرسنگ
قشون عسکری		
قشون طایفه سواره ابراهیم خلیفه	قشون کوزا ابراهیم خلیفه	سواره نجات قزوین علی
قشون علی قانی سرسنگ	قشون سپه حاجی صد الکلی سرسنگ	سواره نجات سوادکوه
قشون حینا سانا		
سواره و پیاده سوادکوه	سواره و پیاده ابراهیم خلیفه	سواره سبز داری
باجی و جوی و هزاره از هزاره نو		

و غیره از حرکت قشون نظرفنون مطلع گردند البته چاره ای ایشان خواهند رفت به آن کشت با ابراهیم خلیفه
و بعضی مورد سبده اندک و آغال شایسته اند که معبر ترکان بود و در زده و سوتف کشت با ابراهیم خلیفه
بغیر از بقصد ممکن کرده همچنان در آن سپاهان نظرفنون اخبار نظریان و فاشترین فارغند بود تا آنکه سهام
اندوه سیروی اقبال پرورد همایون مقصد و مقصود رسیده فرود فتح را بار دو فرسنگ و اندک کاندایت
که سهام الله پس از تحسیر قلم حقه الله در نوشته است و ما تفصیل آنرا بعین بیان می اطلاع عسکرم مرام
درین زمانه مذکور ج ما در قلمش میاریم

شرح کاندسهام الله

از منزل کله خب را که از شوی اوده داغرض بوده بجایت بار خدای و اقبال میحضرت قل الله روح خداه
عازم مقصد کشت از کلهت چهار و از منزل خزلت که را به اندانجا جمیع سرچاقان و صاحبان تپانچه
سوار که در خروج تیره و سپه کرده آن سواره آرد با اخیال و عسکری و فراسپال و انو بسته با آنها اعلام
داد که اگر نحو بهیم می نیویب و سر از بقا بقصد و هم فست اولان طایفه شویده خبرت و فرار خواهند کرد

یارمحمد خان سردار مقخم یارمحمد خان فرزند یزدانقلی خان و برادرزاده جعفرقلی خان سهام الدوله است که در جلد اول همین کتاب تا حدودی با چهره این امیر دلیر و بی نظیر آشنا شدیم . اینک سندی از یارمحمدخان سردار مقخم ایلخانی بجنورد و پدر سردار معزز ایلخانی بعدی که وسیله آقای خانلر خان قراچورلو نواده دختری یارمحمد خان در اختیار نگارنده قرار داده شد و مورد خطاب میرزا علی اصغر خان صدراعظم دوران ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه و معروف به اتابک اعظم قرار گرفته است که سبزه علی خان قراچورلو را بجهت سرکوب غارتگران ترکمن در سال ۱۳۱۹ قمری مورد تفقد قرار دهد .



اینها در آن		بیا محمد از امیر تلکراخان علیضیان	
نم	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب	اطلاعات
جواب ۵	۲۲	موضوع ساعت دقیقه	

صاحب محلات برادر بزرگوارم سردار مقخم را در این طرف تا سرساف سرخ خانه از هزار
 و دویست و سیصد و هشتاد و نه نفر بگم که بکند تاریخ خان تجوید نامیده است خدمت خود
 خوب هم خواهد داشت ایک عظم



بنی سطر تلکراخان	در کتب کتب کتب کتب
بشماره ۱۲ شهریور در ساعت دقیقه	انوشیروان

سیل ویرانگر بجنورد و اهتمام یارمحمد خان سردار مفخم در جهت تشکیل صندوق اعانه

سپهبد یارمحمدخان ایلخانی پدر سردار معزز پس از عموش حیدرقلی خان در سال ۱۲۸۸ قمری با لقب سهام الدوله به حکمرانی بجنورد و گرگان و ایلخانی شادللو منصوب شد. او مردی ادیب و فاضل و عادل و مترقی و سلحشور بود. بطوریکه روزنامه ادب خیر داده است، در حدود دهم ربیع الاول ۱۳۱۹ سیل بنیانکنی در بجنورد راه افتاده و خرابی و خسارت زیادی به عمل آورده است که یارمحمد خان ناچار به ایجاد صندوق اعانه گردیده است.

روزنامه ادب می گوید: پنج ربیع الثانی - بیست و پنج روز قبل سیل مهیبی به شهر بجنورد رخ نمود و از تمساعت از شب گذشته تا ظهر روز دیگر در جریان بود. سیصد باب خانه و یکصد باب دکان یکی منهدم گردید. جناب جلالتمآب اجل اکرم سردار مفخم حکمران دام اقباله العالی محض اعانه آن جمع پریشان و عسارت ابنیه قلوب ایشان، صندوق اعانه ای به امانت [داری] جناب حاجی جعفرقلی ناظم التجار دایر ساخته و نخست از کیسه بخشایش و جواتمردی خود مبلغ خطیر بذل فرمودند. دیگران نیز برآن سرخیل ... اقتدا نمودند.

آنگاه به تشریح نوع اعانه و همیاری بزرگان شهر پرداخته و افزوده است:

- ۱- انعام همایونی اعلیحضرت اقدس شاهنشاه رعیت پرور [مظفردینشاه] شش هزار تومان.
- ۲- (اهدایی) جناب اجل سردار مفخم دام اقباله یکهزار و دویست تومان
- ۳- نصرت اله خان امیرپنجه^۱ پنجاه تومان
- ۴- حاج محمد اسماعیل تاجر پنجاه تومان

۱- نصرت اله خان امیرپنجه (سرلشکر) پسر بزرگتر یارمحمد خان پس از مرحوم سلیمان خان بود که مادر او نیز

ترکمان بود. یارمحمد خان هم به مصداق الناس علی دین ملوکهم

از ناصرالدینشاه پیروی کرده و دارای زنان زیادی بود که تعداد آنها را ۱۳ تن گفته اند. برخی ترکمن و برخی کرد بودند.

مادر سردار معزز از کردهای قرکانلو و مادر افراسیاب خان از کردهای قره چوخه لو بود.

۵- حاج علی اکبر تاجر	پنجاه تومان
۶- حاج ملاحسن تاجر	سی تومان
۷- جناب مستطاب آقای میرزا بابا مجتهد	بیست تومان
۸- جناب مستطاب آقای شیخ رجبعلی مجتهد	بیست تومان ^۱

خبری از تشریف فرمائی یارمحمد خان ایلخانی به عشق آباد و جانشینی عزیزاله خان سهام الدوله

سهام الدوله لقب موروثی بود که در خانواده امرای شادللو وجود داشت. نخستین کسی که لقب سهام الدوله یافت، جعفرقلی خان ایلخانی و سپس حیدرقلی خان و پس از آن یارمحمد خان بود. اما وقتی یارمحمد خان به لقب سردار مفخم نایل شد، عنوان سهام الدوله به پسرش عزیزاله خان سالار مفخم واگذار گردید که بعداً هم سردار معزز شد. روزنامه ادب در سال ۱۳۲۰ قمری در مورد اوضاع اجتماعی منطقه این خبر را درج نموده است:

«مکتوب بجنورد- از قرار مکتوبی که به اداره رسیده، در هفته قبل جمعی از سواران و غارتگران [ترکمن] گوگلان و یموت، از سرحدات جاجرم چند سرگله گوسپند رانده و به غارت برده بودند. سواران کارآزموده ابوابجمعی جناب امیرالامراء العظام عزیزاله خان سهام الدوله که در آنجا مقیم و مراقب بودند، آنها را تعاقب نموده، بعد از زد و خورد بسیار، سواران را شکست داده، چند تن از آنها را مقتول نموده و چند رأس اسب غنیمت آورده اند. الحق جناب سهام الدوله که در زمان غیبت و مسافرت جناب مستطاب [یارمحمد خان] سردار مفخم دامه اقباله نایب الحکومه و فرمانروایی بجنورد و سرحدات بودند، در نهایت خوبی و استقامت از عهده حفظ ثغور و مدافعه اشرار و تأمین قراء و قصبات برآمده اند. از قراری که در ذیل مکتوب مزبور قرائت کردیم، جناب مستطاب اجل سردار مفخم

۱- روزنامه ادب، به سردبیری ادیب الممالک، سال اول (۱۳۱۹ قمری) نمره ۳۳.

هم ثانیه [دوم] شهر صفر به سلامتی و اقبال تشریف فرمای عشق آباد^۱ [در ترکمنستان روسیه] خواهد شد^۲.

استقبال عزیزاله خان سهام الدوله از پدرش سردار مقخم و جنگ با غارتگران ترکمن در جرگلان

عزیزاله خان سهام الدوله برای استقبال از ایلخانی بجنورد که به عشق آباد روسیه رفته و اکنون از طریق قلعه معروف خیرآباد وارد خراسان میشد، با اردوی منظم شادللو حرکت کردند. به قول روزنامه ادب:

«بعضی از تنظیمات سرحدی رئیس و سرکرده سواران شادللو را خواسته و مقرر فرمودند در دو نقطه از نقاط سرحدی اردو زده شود. بعد خبر می آورند که بکصد سوار از طاغیان طایفه گوگلان و بموت به ناخت و تاز بیرون شده اند در این هنگام سواران شادللو هم به سرکردگی حاجی سبزهعلیخان^۳ سرهنگ برای دفع اشرار روانه می شوند.

۱- عشق آباد که صحیح آن آشق آباد و به تلفظ کردها آشقاوات یعنی سرزمین اشک می باشد که مشوب به پادشاهان اشکانی است، بموجب قرارداد تحمیلی روسیه تزاری بر ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۹ قمری از ایران جدا و قسیمه روسیه شد، اکنون پایتخت جمهوری ترکمنستان است. برخی از کردهای خراسان در آنجا باقی مانده اند.

۲- روزنامه ادب، نمره ۲۰، سال دوم، ۱۳۲۰ قمری.

۳- منظور سبزهعلی خان قراچورلو است که عموی حبیبعلی خان پدر آقای خانلرخان قراچورلو بود که

این سند در این رابطه می باشد. **منه در صفر ۱۳۰۴**

آنچنانکه از این گزارش برمی آید سواران شادللو در چرگلان آذوقه تمام می کنند، در نتیجه از قره چندر^۱ برای آنها آذوقه می آورند. در این نقطه سه ساعت از شب رفته درحالی که هوا تیره و تاریک بود غفلتاً طایفه اشرار در آنجا تاخستند. اما سواران شادللو تراکمه را به فرار وامی دارند و غنایمی بدست سواران شادللو می افتد که بدین ترتیب می باشد:

گوسفند دو هزار رأس. دوآب از قبیل گار و الاغ سیصد رأس. مادیان که بعد از تحقیق [معلوم شد] از مردم گیغان تابع قوچان غارت کرده بودند و در اینجا مأخوذ شد، شصت رأس. اسیر که [شبان و] رمه چپهای گیغانی بوده اند چهار نفر. اسب از خود ترکمانها دو رأس^۲.

سرکوبی غارتگران وسیله یارمحمد خان پیش از مسافرت به مکه

در سال ۱۳۱۹ بار دیگر غارتگران ترکمن از نواحی غربی بجنورد به روستاها و دیه ها حمله بردند، تا همه جا را در آتش خشم و نفرت خود به خاکستر بدل سازند و یغماگری تاریخی خویش را تکمیل کنند. چون شنیده بودند که یارمحمد خان عازم مکه است و به سر وقت آنان نخواهد آمد. در این مورد روزنامه ادب آورده است سردار مضخم عازم بیت الله الحرام می شوند که خیر از تاخت و تاز ترکمنان به وی میرسد و جناب سردار بخاطر آن روحیه سلحشوی که داشته و در دفع اشرار ترکمن همیشه پشتاز بوده بر خود واجب میدانند که او را گوشمالی به این اشرار از خدا بی خیر بدهد و سپس به زیارت خانه خدا برود که حفظ جان و مال و ناموس مسلمانان بر زمامداران اسلامی لازم و واجب است. این خیر در روزنامه ادب چنین درج شده است:

امکتوب بجنورد. خدمت مدیر محترم روزنامه ادب دام اقباله العالی دویم شهر جمادی الاول... سردار مضخم دامت شوکت عازم بیت الله الحرام زادالله شرفاً و تعظیماً بودند. در این اثنا از سرحدات خیر آمد که سوار از طایفه طاغیه بموت و گوگلان مجتمع شده می خواهند تاخت و تاز نمایند. جناب معظم دیدند که اگر در این موقع جزئی درنگ نمایند جان جمعی از بندگان خدا در معرض تلف است و اموالشان به نهب و غارت

۱- چندر در انتهای دره چرگلان روبروی نارلی در داخل خاک روسیه می باشد.

۲- روزنامه ادب به مدیریت ادیب الممالک، شماره ۲۲، سال دوم، ۱۳۲۰.

خواهد رفت. دفع اشرار را از بندگان خدا و رعایای پادشاه از زیارت بیت الله واجب دانسته فوراً اعزام سرحدات شدند. بعد از ورود به اینچه^۱ که نقطه ای از نقاط سرحدات بجنورد است مجدداً خبر رسید که سوار مزبور در قارناوه^۲ که محلی است اجتماع نموده حرکت برای تصرف کردن قلعه دشت آ و قتل و غارت اهالی آنجا و اموالشان دارند. قلعه مذکور در دهنه گرگان واقع است و جناب سردار مقخم دامه اقباله العالی بر حسب امر مبارک شاهنشاه شهید نورالله مرقد در سنه ۱۳۰۱ محض سد طرق تاخت و تاز طوایف طایفه ترکمان از شاهراه خراسان آنجا را بنا فرمودند و بکصد و پنجاه خانوار در آنجا سکنی داده و پنجاه سوار برقرار کرده اند و از آن زمان که این قلعه موصوف بنا و سر دعوة المظلوم مستجاب آشکار شده موجب امنیت شاهراه و مورت رفاهیت زوگر و کافه انام گردید.

بالآخره بعد از استماع این خبر جناب..... سردار مقخم با فرزندان خود جناب سهام الدوله و شجاع الممالک^۳ از اینچه ابلخار کرده در هنگامیکه بقلعه دشت می رسند جماعت طایفه قلعه را محاصره و نقاط مرتفع را سنگر بسته قلعه را هدف گلوله قرار داده و در شرف گرفتن هستند. جناب معظم سران سپاه و غلزیان کینه خواه را امر می فرمایند که امروز روز مردانگی است باید کوشید و لباس نیکتایی پوشید. از استماع این خطاب آتش غیرت در قلوب [اکراد] شعله ور گردیده، نخستین جناب سهام الدوله و شجاع الممالک پیاده شده درحالی که از سنگر مثل تگرگ گلوله می ریخت کالیبت الضائل والمساح الهائل بطرف سنگر یورش می برند همگنان نیز تاسی کرده آخرالامر بطور قهر و غلبه سنگر را متصرف می شوند و ندای یا اهل البقی و الطغیان استبشروا بالذلة و العوان بسمع طایفه رسیده تاب مقاومت نیاورده و بهزیعت میگذارند. چهار نفر از تراکمه هدف گلوله جناب سهام الدوله و شجاع الممالک می شوند و جمعی اسیر و دستگیر و مقتول غلزیان شادللو و اسپ زیادی گرفته می شود و سه دیگر از تراکمه که مال و دوآب زیادی از خاک نرفین غلوت نموده می برده اند بقتاً مصادف میشوند. آنها فرار اختیار می کنند. جناب سردار مقخم مدظله

- ۱- اینچه از روستاهای شمال غربی بجنورد در نزدیکی روستای امند که ترکمانان گوگلان را به امر جمعقرقلی خان ابلخانی از خوارزم کوچانده و در آنجا نشیمن ساختند.
- ۲- قارناوه: در آن سوی گلینداغ در شرق کلاله که آن زمان جزو حکومت بجنورد بود.
- ۳- قلعه دشت در ابتدای دره گلستان از طریق بجنورد است که اکنون منابع طبیعی آنجا را قرق کرده از ساهای یارمحمدخان ابلخانی است.
- ۴- شجاع الممالک که سالها حکومت اسقراین داشت به لقب سردار منتصرهم بعد انابل شد و حبیب الله خان نام داشت. توضیح از آقای خانلرخان قراچورلو

بعد از فراغت توقف نموده صاحبان مال را می خواهند. مواشی و اموال آنها را استرداد و استعداد زیادی برای حفظ ثغور باهالی آنجا داده مراجعت فرمودند. الحق این فتح اسباب حیات دو هزار زن و بچه قلعه مزبور و موجب دعاگوئی وجود مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلامیان پناه ارواحنا گردید.

بعد از رسید خیر این فتح اهالی شهر سه شبانه روز از کثرت وجد و خوشحالی شهر را آیین و چراغان کردند و جناب سردار مخم پس از درک این ثواب تهیه دیده اوک شهر ذی القعدة عازم زیارت بیت الله و فایز شدن بآن ثواب هستند^۱.

مرضی

سرکویی غارتگران سبزوار وسیله شجاع الممالک برادر سردار معزز

حبیب اله خان شجاع الممالک که بعدها لقب سردار منتصر هم یافت و سالها با لقب شجاع الممالک حکومت اسفراین را عهده دار بود، فرزند یار محمد خان ایلخانی و برادر عزیزاله خان سهام الدوله ایلخانی بعدی بود که مادر هر دو، زنی از کردان قره باشلو بود. شجاع الممالک در بیشتر جنگهایی که بین کردهای بجنورد و ترکمانان روی میداد شرکت می نمود و اختارات پیروزی را نصیب بجنوردی ها می ساخت.

پس از استقرار مشروطیت نیز هنوز جناده تهران مشهد از طریق شاهرود مورد چپاول و غارت ترکمانان بود. شهر پرماجرای سبزوار که همواره در طول تاریخ قتل و اسیر و غارتهای فراوان و تخریب به خود دیده، باز هم در سال ۱۳۲۶ قمری از سوی ترکمانان مورد تجاوز و تهاجم قرار میگیرد. مردم سبزوار به مشهد تلگراف کرده و از والی خراسان و مسئولین آن روز تقاضای کمک می نمایند. اما کو گوش شنوا به این قبیل حرفها؟

در مرکز ایالت هیچ ارتش و نیرویی وجود نداشت که در صورت به مخاطره افتادن شهر از آن دفاع نماید، چه رسد به اینکه از دیگر نواحی هم حمایت کند.

۱- روزنامه ادب به مدیریت ادیب الممالک، سال اول (۱۳۱۹) شماره ۹. با تشکر از دوست فاضل و ارجمندم آقای علی اکبر باچیانلو که این اخبار را از روزنامه های ادب و صورا سرافیل استخراج نموده و در اختیار نگارنده قرار دادند.

سبزوارها پس از اینکه از مرکز ایالت ناهمید شدند، به شجاع الممالک شادللو که این زمان حکومت اسفراین و جاجرم را برعهده داشت، متوسل شدند و او به سرعت به یاری آنان آمده نیروی متجاوزان را درهم شکست و به بیم و اضطراب اهالی سبزوار پایان داد که روزنامه صور اسرافیل چنین نوشته است:

«پیش از سبزوار: در اوقاتی که ترکمانها برای تاخت و تاز این صفحات مصمم شده بودند، اهالی تلگرامهای عدیده به انجمن اهالی خراسان نموده که قشونی بجهت جلوگیری و دفع آنها سوق نمایند. ولی بدبختانه از احمال و غفلت اولیا و والی آنجا، اثری از سوار و سرباز ظاهر نشد، تا شجاع الممالک دلاور بجنوردی ترکمانان را شکست داد»^۱.

اکثون که با گوشه ای از خدمات عزیزاله خان سالار مفخم، سردار معزز پمدی و نیاکانش آشنایی یافتیم و در جلدهای پیشین هم به مناسبت یاد کرده بودیم^۲، در صفحات آینده، درگیری او را با حوادث خراسان و کلنل محمدتقی خان پسیان بیان خواهیم کرد.

محمد ابراهیم خان حاکم کهنیکلو و میلانلو اسفراین

حکومت منطقه کهنیکلو و پا به قول مردم محل کوخ بنیکلو در شمال غربی قوچان که مرکزش اسفجیر بود، بهمرآه حکومت میلانلو در اسفراین بطور موروثی همواره با محمد ابراهیم خان و نیاکانش بوده است^۳. اما چون محمد ابراهیم خان معمولاً حکومت شیروان و دیگر جاها را هم برعهده داشت که در جلد چهارم آورده ام. از این رو حکومت اسفجیر را به بنی اعمام خود اصلان خان و غیره واگذار میکرد. چون دختر اصلان خان هم همسر سعادتقلی خان سیوکانلو اوغازی بود، اصلان خان هم که اهل شعر و بزم و موسیقی

۱- روزنامه صور اسرافیل، شماره ۲۸، سال ۱۳۲۶ قمری.

۲- بنگرید به: حرکت تاریخی کرد به خراسان ... توحیدی، جلدهای دوم و چهارم.

۳- در این مورد بنگرید به: اسفراین، دیروز و امروز.

بود و علاقه ای به درگیری مسائل سیاسی و رزمی نداشت، حکومت کهنیکلو را به دامادش سعادتقلی خان واگذار کرده بود. هنگام درگیری کردها با ژاندارم های کلنل در قوچان هم، سعادتقلی خان حکومت این منطقه را برعهده داشت. در سند زیر حاکم قوچان در بهمن ۱۲۹۹ حکومت آنجا را باز هم به پیشنهاد و صوابدید، محمد ابراهیم خان، به اصلان خان و رمضان خان داده است.



ایالت خراسان و سیستان

ولایت قوچان

عزیز حضرت

محمد دادم در مقام آری محمد ابراهیم

بی ۲۱ در ۹۶

محمد
ابراهیم خان
پس از پایان
کار کلنل به
ایلیخانگیری
ایل زعفرانلو
و حکومت
قوچان نایل
شد که اسناد
و مکاتبات
فسراواتی در
مابطه با وی در
دست است و
در این جلد و
جلدهای
بعدی، بیشتر
بیاوی آشنا
خواهیم شد.

بدین باره که بطوریکه حضرت با کتبه و فطرتی که در آن کلام
فریت را دادند و با تریخی نمودند و در مقام آری چون حکم است که
خود را در اختیار بردارید و باز در آنجا که میفرمودند که حضرت است
که در آنجا که حضرت است که برین کلام در باره که حضرت است
بار ابراهیم خان که در این باره که حضرت است که در این باره که
کردم در دعوت حضرت را که در آنجا که حضرت است که در این باره که
دکم باشد
جهت فریاد که حکومت کهنیکلو نیز همان قسم که ارباب قرار دادند که
بر سر کار بود دستور دادم مگر را هم بصورت فانی در بخلاف
عبارت آری - چون در مقام در دعوت آری
لذت می نمفت را بنام دکنام این کتاب نیز میزند

محمد ابراهیم خان

تاج محمد خان بادلانلو

تاج محمد خان فرزند ولیخان بادلانلو از دو جهت در قوچان معروف است، سیاستمداری و سخاوتمندی. او رئیس ایل بادلانلو بود. در جلد سوم گفته شد که در سال ۱۳۲۰ قمری که امیر محمد ناصر خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان درگذشت چون جانشین لایقی نداشت، ولیخان بادلانلو که بیگلریگی قوچان (شهردار قوچان) بود، به این اندیشه افتاد که مقام ایلخانگیری را که از قدیم الایام با کردهای شیخ امیرلو بوده، تصاحب نماید. امرای بادلانلو از قدیم هم قدرتمند بوده و رقیبی برای ایلخانان زعفرانلو به شمار می آمدند. در جنگ قوچان به سال ۱۲۴۸ قمری هم که رضاعلی خان ایلخانی زعفرانلو با عباس میرزا جنگ معروف چهل روزه خود را ادامه داد و مقاومت کرد، بادلانلوه‌ها که نگهبانان یکی از دروازه‌های شهر بودند، رضاعلی خان را تهدید کردند چنانچه با تائب السلطنه صلح نکند و تسلیم نشود، دروازه را بر روی قشون قاجار باز خواهند کرد. بهمین سبب رضاعلی خان ناچار شد، تن به صلح بدهد و تسلیم گردد و بدین سبب بادلانلوه‌ها به حق یا به ناحق به بی غیرتی معروف شدند.

این داستان در قوچان معروف است که امیر حسین خان به یکی از ملتزمین رکایش که از سوی دره‌ی قیتاغی می آمده‌اند و چون به کلاته گُل بادلانلو رسیده بودند و نوکر خواسته بود خربزه‌ای از جالیز بادلانلوه‌ها بکند و بخورد، امیر گفته بود: خربزه‌ی بادلانلوه‌ها را بخوری مثل آنها بی تعصب میشوی. اشاره به همین کار بادلانلوه‌ها در جنگ قوچان بوده است.

بهر حال بادلانلوه‌ها اگر نگوییم نیمی از قدرت قوچان را در اختیار داشته‌اند، بدون تردید بیشتر از مردم طرفدار آنها بوده‌اند. زیرا آنها مردمانی ملایم طبع و کریم و بیشتر یا مردم می جوشیدند. در عروسیها و مراسم نوروز و هر فرصتی که پیش می آمد، توجه بیشتر به هنرمندان (بخشی‌ها، نوازندگان، آوازخوانان و سرایندگان) و پهلوانان از خود بروز میدادند و در دل مردم جا می گرفتند. سخاوت بیشتری هم اگر نگوییم همپای محمد ناصر خان

ایلخانی، بلکه پیش از دیگران داشته اند. ولیخان بقول لطفعلی خان درگزری، نایب الحکومه قوچان در زمان محمدناصر خان بوده و به خان نایب شهرت داشته است^۱.

بنابراین اگر ولیخان بیگلربیگی قوچان به فکر افتاده مقام ایلخانیگری را به خانواده‌ی خود منتقل سازد، احتمالاً به درخواست طرفداران خود که بیشتر اهل بازار و شهر بودند، دست به این کار زده، هر چند که این کار سنت شکنی محسوب می‌شده است. پیش از اینکه خسروخان برادرزاده‌ی امیرحسین خان یا عبدالرضا خان (شجاع الدوله بعدی) نواده‌ی امیرحسین خان بخود بچنبد، ولیخان در مرکز ایالت خراسان و دربار تهران اقداماتی به نفع خود انجام داده است. اما خسروخان بدون توجه به آنچه را که در دستگاه دیوانسالاری قاجار می‌گذشت، خود را مستحق این مقام دانسته و وارد دارالحکومه شده و بجای پسر همیش محمدناصر خان ایلخانی نشست، بدون اینکه فرمان شاه در اینمورد صادر شده باشد.

سرانجام یک روز تلگرافی قوچان حکم ایلخانیگری ولیخان را که بطور رمزا از تهران رسیده بود، کشف و برای گرفتن انعام نزد ولیخان رفت و تلگراف را به او داد که سرانجام به احتضار او از سوی خسروخان و کشته شدنش انجامید که در جلد سوم با توضیح بیشتر چاپ شده است^۲.

از ولیخان سه پسر و یک دختر بنام توران بی بی، یادگار ماند. توران بی بی بعداً به همسری فرج‌اله خان شیخ امیرلو حاکم شیروان درآمد که امیرحسین خان نگهبان زعفرانلو شیروان نتیجه‌ی این ازدواج است^۳.

پس از کشته شدن هر دو مدعی ایلخانیگری مذکور، عبدالرضا خان شجاع الدوله از تهران بازگشت و بر جای نیاکانش تکیه زد.

تاج محمد خان بعداً در حکومت عبدالرضا خان شجاع الدوله مورد توجه قرار

۱- حرکت تاریخی کرد به خراسان، توحیدی، چاپ ۱۳۷۱، ص ۲۵۶ و ۲۶۲.

۲- حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۳، ص ۲۶۰.

۳- امیرحسین خان نگهبان در روز سه شنبه ۷۵/۵/۲ در مشهد درگذشت.

گرفت. چنانکه در جلد چهارم حرکت تاریخی کرد آورده شد، وقتی محمدابراهیم خان زعفرانلو حاکم شیروان مورد بی مهری شجاع الدوله قرار گرفت، شجاع الدوله تاج محمد خان را به حکومت شیروان فرستاد که طرفداران محمدابراهیم خان بویژه خدو سردار تاج محمدخان را به شهر راه ندادند و این مسأله موجب کینه و نفرت تاج محمدخان از خدو شد که بعداً انتقام خود را از او گرفت و به دست کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد اعدام کرد.

تاج محمد خان مرد جنگ نبود. اما مرد سیاست بود. دست کرم و مهمان نوازی و سخاوت داشت و از نفوذ قابل توجهی نیز برخوردار بود. با اسنادی که در دست است، عنوان رئیس قشون قوچان را هم داشته است.

پس از فوت شجاع الدوله، نیابت پسر شجاع الدوله که امیر حسنخان زعفرانلو نام داشت به او سپرده شده و در واقع نایب الحکومه قوچان بوده است.

با روی کار آمدن کلنل محمدتقی خان پسیان هم، خود را با کلنل نزدیک کرد و از سوی او به درجه سروانی افتخاری نایل آمد و بهنگام محاصره ی پادگان ژاندارمری قوچان از سوی کردها، تاج محمد خان هم جزو افسران محصور در پادگان بود که در جای خود خواهد آمد.

آقای جابانی^۱ نسب این خاندان را به سام بگ رسانده، که اگر منظور سام بگ وکیل الاکراد پدر زن نادرشاه باشد، میرساند که این خانواده نیز از ایل شیخ امیرانلو بوده اند که از سوی ایلخانان قوچان به ریاست ایل پادلانلو گمارده شده اند، و حقییر چنین سندی ندیده‌ام.

۱- محمد جابانی، مردمشناسی قوچان، ص ۱۵۲.

ولیکان بادلاتلو و فرزندانش

آقای جابانی از قول آقای بهروز بهادری آورده است که: ولیکان فرزند علیمردان خان بن ابوالحسن خان بن محمد حسنخان بن حسنخان بن سام بگ می باشد. در جریان زلزله ی قوچان ۱۳۱۱ قمری دو پسر ولیکان زیر آوار مانده و از بین رفتند که توران خانم دخترش در جستجوی برادرانش در میان ویرانه ها این سو و آن سو می‌دوید که شیشه ای به پایش فرو رفت و عصب هایش را قطع کرد که به سختی آسیب دید و تا پایان عمر می‌لنگید. ولیکان بهنگام کوچیدن به شهر جدید که به امر محمد ناصر خان شجاع الدوله ایلخانی قوچان ساخته شد، در بخش یک شهر که مخصوص امرای کرد بود، مکانی را به مساحت ۱۵۰ × ۱۲۰ متر که عبارت از یک چهار میلانی قوچان یعنی یک بلوک بوده برای سکونت خود انتخاب کرد که در گوشه شمال شرقی بلوک شجاع الدوله بود. انبار و اصطبل های ولیکان در خارج این چهار میلانی قرار گرفته بود.

آقای شاکری هم در مورد ولیکان آورده است:

«از رجال دوره ی امیر حسین خان [ایلخانی]، قهرمان خان میربنجه نایب الحکومه قدیم و پسر عموی امیر و صاحب کتابخانه و کتب متعددی بود^۱. و دیگر ولیکان پدر تاج محمدخان بهادری که مردی عاقل و فرزانه بود و [است] میرآخوری امیر حسین خان را برعهده داشت^۲».

آقای جابانی افزوده است: عمارت خسروخان در محل ساختمان فعلی داوایی قرار داشت... قتل ولیکان به امر خسروخان زعفرانلو در شب جمعه ۲۷ ربیع الآخر ۱۳۲۱ روی داد. به دستور حاج علیخان شجاع نظام فرزند بزرگتر ولیکان، محمد اسماعیل العراقی الفراهانی^۳ متخلص به سیفی شرح حال ولیکان را در کتابی به خط خوش در ۱۶۷ صفحه به نظم کشیده است:

۱- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۱، ص ۳۵ و اسفرائین دیروز و امروز، توحیدی، چاپ ۱۳۷۲، ص ۱۳۹.

۲- شاکری، اثرنامه، ص ۷۲.

۳- بیشتر متنی های دوبار پادشاهان قاجار و خوانین کرد خراسان از مردم همراهان بوده اند. اینجا نیز سیفی اشاره می کند که ولیکان ولی نعمت او بوده و این اشعار را به فرمان پسرش علیخان سروده است.

نخستین به نام خدای جهان
 مرا یادگزار ولی النعم
 گل باغ سرخسوم جنت مقام
 چنین داد فرمان که بی کیف و کم
 چنین گفتم راوی این داستان
 بد از هر جهت مدت چهار ماه
 در این مدت از ظلم او روز و شب
 رسید آن زمان تلگراف دگر^۱
 که ای میرتجه رئیس سوار
 چه اهل خبوشان ز خسرو همه
 از آن روی استیبت آن دیار
 قضا را فطسولی وقایع نویس
 دمام تمامی آن سرگذشت
 بفرمود خسرو که از خادمان
 بشد نزد خسرو بدادش سلام
 عرض بیم دارم که گر کوتاهی
 پس آن به که استب جزایت نعم
 به این حیل کش تلگراف از بغل
 به نامردی آخر در آن نیمه شب

قدیم و غنی خالق انس و جان
 علیخان، مهین خواجه‌ی محترم
 ولیخان نایب شجاع نظام
 به نظم آرم این قصه‌ی پر الم
 که خسرو به قوچان^۲ چو شد حکمران
 در آن خطه اش حکمرانی و جاه
 همه خلق بودند اندر تعب
 نیابت حکومت پر از شور و شر
 به قوچان بلد نایب نامدار
 شکایت کشانند و در راه همه
 به نام تو شد زین سپس واگذار...^۳
 که بودی به نایب انیس و جلیس
 ز بهر حکومت نهان می نوشت...^۴
 بشد بکفخر نزد نایب روان...
 بدید اومت افسرده و تلخکام...
 تعامیم شوی آخرم مدعی
 ز خوف تو اندر جهان و ارم
 برون آورند، آن دو شوم دغل...
 بکشند او را بدون سبب

پس از کشته شدن ولیخان، ورثه‌ی او به رکن الدوله (علی تقی میرزا) والی خراسان شکایت می‌برند. والی سالار مکرم رئیس قشون خراسان را مأمور دستگیری خسرو خان نمود. در این زمان حکومت قوچان به عبدالرضا خان شجاع الدوله فرزند ابوالحسن خان فرزند امیر حسین خان شجاع الدوله واگذار میشود و از تهران به قوچان برمیگردد.

۱ و ۲- در متن: (چه) و (دیگر) آمده است.

۳- متن: به عهده تو شیر...

۴- نقطه چین‌ها که نشان افتادگی شعر است، از آقای جابانی می‌باشد.

به حمایت شجاع الدوله، شجاع نظام (علیخان) و سالار مکرم به تعقیب خسروخان می‌پردازند و خسروخان را که هفت ماه بود در حرم امام رضا (ع) در مشهد متحصن بود و این زمان آصف الدوله برای بار دوم به حکومت خراسان آمده بود، خسروخان را با گلوله به قتل رساندند.

که از گوه‌ر شاد بد یادگار	به آن مسجد افتاد او را گلزار
به یک صفحه‌ی صحن مسجد نشست	سر شب چو بزق به رخ شمس بست
سناده به پا چهار تن نوک‌رش	نشسته سه کس دوستان در برش
نمود از شبستان مجلس صدا	که ناگه تفنگی ز دست قضا
فناد و سوی دار عقبی شتافت	بخورد از قضا و سرش را شکافت
بیرون رفت کبر و غورش ز سر	سر سرکشش شد به خون غوطه‌ور
بلید، آنچه بنمود یا مبرینج ^۱	مکافاتخانه است، دار سپنج

بدینگونه پس از کشته شدن ولیخان و گرفتن انتقام خون او، پسرش علیخان به ریاست ایل بادلانلو برگزیده شد. او بیشتر عمر خود را به امور گله‌داری و کشاورزی گذراند که فرزندش ملک حسین خان هم پس از او این روش را دنبال نمود. ملک آباد روستایی در کنار چمن معروف لیلی در نزدیکی فاروج از آثار همین ملک حسین خان بادلانلو است.^۲ ولی آباد نیز در آن نزدیکی از آثار ولیخان بادلانلو است.^۳

رضاخان شجاع لشکر دومین فرزند ولیخان بود، که چند ماهی هم حکومت اسفراین

۱- مردم‌شناسی قوچان، محمد جابانی، چاپ ۱۳۶۶، مشهد، ص ۱۵۷.

۲- عکس رنگی دختر ملک حسین خان با لباس زیبای گرمانچی در کنار این روستا را در صفحه ۴۶۴ جلد سوم چاپ نموده‌ام.

۳- بانو شیروانی خواننده معروف زاپو گرمانچی خراسان در همین روستای ولی آباد دیده به جهان گشود و موسیقی را از پدرش که از بهترین قوشمه‌زنهای محل بود فراگرفت، و آنگاه آواز خود را از کودکی همراه با فوتاز ملک حسین خان همراه نمود و به بهترین وجه درخشید که در کتاب موسیقی گرمانچی از او به تفصیل یاد خواهد شد.

را برعهده داشت. رضاخان نیز علاوه بر کار کشاورزی به کارهای هنری و صنایع دستی پرداخت و میزها و تخت نردهای بسیار زیبایی که به بهترین نحو منبت کاری شده بود، از او به یادگار ماند. او در سال ۱۳۳۶ در ۷۰ سالگی در تهران درگذشت. یکی از دخترانش همسر روانشاد کریم خان بیجرانلو بود. در جلد هفتم به آن خواهیم پرداخت.

سومین پسر ولیخان، تاج محمد خان بهادری بود که معروفیت بیشتر یافت. او رئیس قشون قوچان و مردی ملایم طبع و سیاستمدار و بخشنده بود. بهنگام قیام کلنل محمدتقی خان پسبان در ژاندارمری تازه تأسیس او به منصب سلطانی (سروانی افتخاری) نایل آمد.



از چپ: شاه تاج محمدخان مطوت الملک، ملک حسین خان قوچانی، صادم الملک درگزری، درگزری، یارمحمدخان شادلو بجنوردی در حال گزارش، فریر شادلو، منوچهر شادلو درکام سعدآباد.

فرج الله خان شیروانی (ضیفم الملک)

فرج اله خان که بحق به ضیفم الملک یعنی شیر مملکت لقب یافته مردی بسیار رشید و باعیرت و بی باک بود. فرج اله خان فرزند امان اله خان شیخ امیرلو بنیانگذار روستای امان آباد، از اولاد قلندربگ از سرداران نادرشاه افشار است. چنانکه گفته شد، چون حکومت

کردهای خراسان با امرای شیخ امیرلو قوچان بود، شهرهای اسفراین و چناران و شیروان را هم به خائزادگان این طایفه واگذار میکردند که در آنجا حکومت کنند. بدینگونه قلندر بگ و اولادش در شیروان حکومت داشته اند. خرابه های قلندرآباد در شمال شرقی شیروان در سمت قلعه چر از بناهای همین قلندر بگ است.

امان‌اله بگ زعفرانلو از سرداران جنگ هرات بود که در التزام رکاب سام خان ایلخانی زعفرانلو فرمانده جنگ هرات در سال ۱۲۷۲ قمری می‌جنگید و خدمات ارزنده‌ای از خود بروز داد، به گونه‌ای که از سوی ناصرالدین‌شاه هم مورد تقدیر قرار گرفته است و این موضوع از حکم شاهزاده حسام‌السلطنه والی مقتدر خراسان پیداست که در جلد اوک آورده‌ام^۱.

بموجب این حکم که در سال ۱۲۸۱ قمری صادر شده، امان‌اله بگ به سرکردگی سواره پانین ولایت (شیروان و حومه) منصوب شده است. نیز در نامه‌ای که در شوال ۱۲۹۱ قمری از سوی امیرحسین خان شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو برای او صادر شده با لقب خان مود خطاب ایلخانی قرار گرفته و «عالی‌جاه آقا امان‌اله خان» نامیده شده. در این نامه امیرحسین خان از او و پسرش اسداله که در جنگ با دشمنان تیرخورده و مجروح شده بوده، احوال‌پرسی کرده و چون تازه از سفر تهران بازگشته بود، امان‌اله خان را به قوچان دعوت کرده است که دیداری تازه نمایند^۲.

پس از امان‌اله خان نوه‌اش فرج‌اله خان جانشین شد. اما در زمان شجاع‌الدوله پیشتر از همه محمد ابراهیم خان حکومت شیروان را داشته است. محمد ابراهیم خان با فرج‌اله خان که در واقع پسر عمرو بوده‌اند، باهم دوستی و الفت خوبی داشتند و همکاری آنها در جنگ با کلنل در قوچان و پس از آن بخوبی مشهود است. تا آنجا که اسناد نشان میدهند، گویا پس از جریان خدو سردار و برکناری محمد ابراهیم خان از حکومت شیروان، حکومت شیروان به فرج‌اله خان واگذار شده است^۳. او در آذر ۱۳۲۱ در شیروان درگذشت.

۱ و ۲- حرکت تاریخی کرد به خراسان، توحیدی، جلد اوک، چاپ دوم ۱۳۷۱، ص ۲۹۸ و ۵۱۰.

۳- ضمیمه‌الملک پدر آقای امیرحسین خان نگهبان زعفرانلو بود، مرحوم نگهبان روز **دستم** مرداد

۷۵ در مشهد درگذشت و در حرم مدفون شد.

فرهاد خان توپکائولو

چنانکه در جلدهای گذشته هم آورده شد، فرهاد خان ایلگی توپکائولو از خوانین باغیرت و باشجاعت و مهمان نواز و مردمدار کرد بود. حدود کوچ و استقرار ایل توپکائولو در کوههای بین قوچان و سیزوار، بویژه دهنه شور و سنگ کلیدر و کویر جنوبی سیزوار بود. در جلد چهارم گفته شد که رئیس التجار به جور و عنف و فریب، بسیاری از املاک عبدالرحیما خان شجاع الدوله آخرین ایلخانی نالایق زعفرانلو را تصاحب کرد. زیرا او نفوذ زیادی بر احمدشاه و درباریان قاسداو و مجلس شورای ملی و دادگستری وقت داشت و هرکاری را که دلش میخواست انجام میداد و کسی حریف او نبود.

تنها کسی که در مقابل او قد برافراشت و با او به مبارزه تن به تن پرداخت و منطقه دهنه شور در شمال شرقی سیزوار را از چنگال او بیرون آورد، فرهاد خان توپکائولو بود که پسرانی شجاع و شیرصفت چون علیمحمد خان داشت^۱. او به استناد ۲۰ فقره استناد محلی از روحانیون منتقد زمان از جمله آیت اله آقازاده فرزند مرحوم آخوند خراسانی و حاج میرزا حسن و میرزا حسین مجتهدین معروف سیزوار در دست داشت که دهنه شور را از شاه بی بی دختر قهرمان خان روشنی اسفراینی خریده است.

درگیری فرهاد خان با رئیس التجار و اولاد وی تا مجلس شورای ملی در دوره سیزدهم ادامه یافت. در این دوره با کمک گیری از روانشاد غلامحسین رحیمیان نماینده مفتدر قوچان در مجلس شورای ملی، توانست اسناد ثبתי جعلی رئیس التجار را باطل و مالکیت خود را به ثبت برساند. فرهاد خان در جنگ با کلنل محمدتقی خان شرکت نکرد.

جنگ و درگیری فرهاد خان و پسرانش با رژیم پهلوی تا سال ۱۳۱۵ که سال وفات اوست، ادامه داشت و نظامیان چکمه بیا و لجام گسیخته رضاشاه نیز نتوانستند او را از پای درآورند. در این سال که فرهاد خان در شکارگاه رشته کوه شاهجهان درگذشت و در دهنه

۱- اسفراین، کلیم اله توحیدی، چاپ ۱۳۷۲، مشهد، ص ۱۶۰

شور به خاک سپرده شد، رژیم رضاشاهی باور نمیگردد که او مرده است. از این رو برای اطمینان خاطر از مرگ او، در صدد نبش قبر وی برآمد که بر اثر مقاومت فرزندان غیور او و روحانیون سبزوار موفق به این جنایت نشدند.

بشاربغ بهسراج نهمه ۱۲۹۹
خدا به...



وزارت

فرمانروای کل ایالت خراسان و سیستان

نمره ۴۴۹
سرفکر دینار دست برید خدا کرم راج مکتور است از این
ایراد در حق من و در حق حکام عالیله انکار نماید و هر که بکوشد که نام
بر حقانیت ما صادر شود و اینان در پیشگاه من بشارت بدهد
حقانیت من را نه هیچ وجه در حق من بشارت ندهد
و باب کلدت مع نوح چون این خردون بنده است که
سازد و در جوع بنده و در نجات تا نوزاد مکرر است
گند و خدقت مابر ختم است

دستخط مقام السلطنة والخراسان
فصله به خراسان

ولیعخان قهرمانلو ضرغام السلطان

کردهای قهرمانلو منسوب اند به منطقه‌ای به نام قرامان منسوب به یکی از بزرگان ترک عثمانی، در جنوب کردستان ترکیه کنونی. قرامانلوها از نخستین کردهایی هستند که در سه دوره وسیله شاه اسماعیل صفوی و پسرش شاه تهماسب و سپس شاه عباس اول به خراسان کوچانده شده‌اند.

در دوره شاه عباس حکومت قرامانلوها به فرهاد خان قرامان‌لو و برادرش ذوالفقارخان بوده است. اما این دو برادر اصلاً ریشه نژادی نکرد نداشته‌اند، بلکه از غلام بچه‌های اونی بوده‌اند که شاه عباس آنها را تربیت کرد و به فرماندهی ایل کرد قرامانلو منصوب نمود و بعدها که مورد بی‌مهری قرار گرفتند، فرهاد خان در خراسان و ذوالفقار خان در آذربایجان به امر شاه عباس کشته شدند.

در دوران پس از مشروطیت ریاست ایل قرامانلو که مرکزش دامنه‌های رشته کوه شاهجهان است با ولیعخان قرامانلو و پدرش ابراهیم بگ بوده است. ابراهیم بگ به محلت حسابت از خسروخان قاتل ولیعخان بادانلو در جنگی که رخ داده کشته شد.

پس از ابراهیم بگ ریاست ایل به پسرش ولیعخان قهرمانلو که بعدها القاب بهادر دیوان و ضرغام السلطان یافت، سپرده شد. در دوره عبدالرضا خان شجاع‌الدوله از خوانین مورد توجه بود. در جنگهای کردها با کتلل محمدتقی خان پسیان و نهاک و بجنورد و مراوه تپه رشادت و بی‌باکی زیادی از خود بروز داد. او مردی ناترس و باغیرت و مردمدار بود. از سلسله خانوادگی ولیعخان آگاهی زیادی نداریم، زیرا در سال ۱۳۰۵ که به امر رضاشاه منزل او غارت و تخریب گردید و خود او فراری و سپس دستگیر و اعدام شد، باعث از بین رفتن اسناد خانوادگی او گردید. برخی از اسناد هم که در کنار و گوشه به جا مانده بودند، در سیل ویرانگر قوچان در سال ۱۳۵۳ نابود شدند. تنها چند سند آنها آسیب دیده به همت آقای ولی قهرمانلو نوازه ولیعخان نجات یافتند که ذیلاً مشاهده میفرمائید.

حکم عبدالرضا خان شجاع الدوله به ولیخان قهرمانلو

«آرم شیر و خورشید، ایالت خراسان و سیستان، ولایت قوچان - ۲۲ شهر (ربیع الاول) ۱۲۳۶
 معتمد السلطان ولی خان مباشر طایفه قهرمانلو و غیره
 کاغذ شما رسید، چرا آنقدر عجله برای اسداله خان^۱ دراز نموده اید (۱). باید سواران شما از رفتن [به
 جنگ]^۲ هرات هم ملاحظه نداشته باشند و همیشه رشادت ایلبانی را دارا باشند. اینکه یک سفر عمده ای
 نیست، بعلاوه معلوم نیست که به مشهد بروند^۳. حالا به آنها مخارج داده میشود و اسداله بیگ هم
 باشد، دوسه روز دیگر مرخص مینمایم بیاید. شما هم کاملاً مواظب امنیت آن حدود باشید. کسانی که از
 آدم های غلام حسین خان تفنگ های او را برداشته نزد شما آمده اند، البته آنها را با تفنگ های که آورده اند،
 زودتر به قوچان بفرستید. عبدالرضای زعفرانلو، امضاء و مهر بیضی شکل شجاع الدوله»

* * *

پادشاهت کوچکی است از شجاع الدوله ایلخانی قوچان به ولیخان قهرمانلو - بدون تاریخ که احتمالاً
 پیش از حکم فوق الذکر بوده است.

معتمد السلطان ولی خان مباشر بلوک

کاغذ شما ملاحظه شد. برادر خودتان^۴ را با سی چهل نفر سوارکاری پهلوی ولیخان^۵ بفرستید. البته
 اعمال^۶ نکنید. چون شیروان را شادلوها به فرج اله خان داده اند^۷. در ضمن خواسته است، خدمتی انجام
 بدهد. البته اعمال نکنید. خودتان هم هر [آن] نزدیکی ها باشید، خبر شما به من برسد. زیاده نمی نویسد.
 عبدالرضای زعفرانلو، امضاء.

۱- اسداله خان برادر ولیخان

۲- جنگ هرات که آخرین آن در زمان سام خان شجاع الدوله در سال ۱۲۷۲ قمری روی داد و به فتح
 هرات انجامید، از جنگهای پراهمیت و خطرناک بود. زیرا کردها و افغانها که دو قوم دلیر و سلحشور بودند
 این جنگها رویاروی همدیگر قرار میگرفتند و تلفات شدیدی بهم وارد می ساختند. از این رو جنگ هرات به
 ضرب المثل مبدل شده بود.

۳- نگرانی ولیخان از رفتن سواران قهرمانلو به مشهد این بوده که ممکن است آمادگی لازم را برای
 سفری طولانی و جنگی تمام عیار نداشته باشند.

۴- منظور اسدالله قهرمانلو است.

۵- شناخته نشد.

۶- در متن: امحال نوشته شده.

۷- منظور فرج اله خان (سیف الملک) بعدی است.

یادداشتی است از نایب اوک ایرج به تاریخ اوک عقرب (آبان) ۱۳۳۷ در این یادداشت به جنگ کواکی یعنی منطقه ولیخان قهرمانلو اشاره شده است، احتمالاً در مورد دگرگیری ژاندارم‌ها با خدو سردار بوده که سواران ژاندارم کشته شده‌اند و ولیخان اسبهای آنها را به آنها تحویل داده و بدینگونه رسیده گرفته است:

تاریخ اوک عقرب ۱۳۳۷، سه رأس اسب اداره ژاندارمری قوچان در جنگ کواکی بطرف خانه جناب آقای ولیخان رفته بود، بتوسط خود ایشان به اداره ژاندارمری قوچان با زمین و برگ تحویل گردید. نایب اوک ایرج - امضاء - منظور سرسگن ایرج بطبعه معین است که پس از بروز این اتفاق اعلام شد.

سید امیر عقرب
۱۳۳۷

سه رأس اسب اداره ژاندارم قوچان در جنگ
کواکی بطرف خانه جناب آقای ولیخان رفته بود
بتوسط خود ایشان به اداره ژاندارمری قوچان
با زمین و برگ تحویل گردید.
نایب اوک ایرج - امضاء -

نیز طی حکم ۲۹۲۸ مورخه ۲۱ برج جدی (دی) ۹۷ برابر سال قمری ۱۳۳۷ حکومت قراء مذکور غیر از جرثومه از سوی سالار حشمت به ولیخان واگذار شده است.

* * *

در سال ۱۳۳۳ نیز از سوی مصطفی الموسوی حاکم وقت قوچان بطور جداگانه طی حکم ۱۳۸ مورخه ۹ جمادی الاخر ۳۳ مابشری طایفه شادگانلو همچون گذشته به ولیخان سپرده شده است.

* * *

حکمی است از سوی نصرت الملک تیموری حاکم قوچان به ولیخان قهرمانلو نصرت الملک تیموری در سال ۱۳۳۷ پس از دستگیری عبدالرضا خان شجاع الدوله وسیله قوام السلطنه والی خراسان، به حکومت قوچان منصوب شد. علت اینکه قوام نصرت الملک را برای حکومت قوچان تعیین کرد، این بود که خوانین قوچان مظنون به جانبداری از ایلخانی خود شجاع الدوله بودند که مظلوم واقع شده بود. نصرت الملک از خوانین هزاره شرق خراسان بود و خوانین قوچان از قبل با او مراوده و آشنایی کامل داشتند و او را به عنوان یک رئیس ایل می شناختند و به او احترام می گذاشتند.

نصرت الملک در حکمی که به شماره ۲۳۳۲ مورخه ۲۱ سبته (شهریور) ۳۷ صادر کرده و حکومت قلعه جات شادگانلو را به ایشان واگذار کرده و پند و اندرز داده که با مردم به خوبی و انصاف و عدالت رفتار کند. متقابلاً از مردم هم خواسته است که از حرف مقرون به حساب او سرپیچی نکنند و مراعات دین نکات را بنمایند که بدعتهای سابقه از قبیل اخذ اطاق پولی، مرغ پولی، زنجیر پولی^۱، مأمور پولی، مباشر پولی اکیداً قدغن و ممنوع است. بهیچ اسم و رسم دیناری به این عنوان نباید مأخوذ داشت که مورد مسئولیت خواهد بود و همواره راپورت امورات خود را داده کسب تکلیف نماید^۲.

محمد حسن تیموری - (سهر) نصرت الملک تیموری

۱- اینها نام مالیاتهایی بودند که مأمورین حکومتی از رعیت می گرفتند. مثلاً اگر مأمورین کسی را دستگیر میکردند و به زندان می انداختند و زنجیر به پایش می بستند، رعیت بیچاره باید پولی هم از آخر بابت زنجیری که به پایش بسته بودند، می پرداخت. یا اگر صاحبخانه ای که مأمور دیوان بر او وارد میشد، مرغ یا خروس برای او نمی گشت و زیر پلو نمی گذاشت، باید به اندازه پول یک مرغ جریمه به مأمور دولت میداد.

پلی، کار شوخی بردار نبوده است. مأمور دیوان کسی نبود که این قبیل گناهان را بر رعیت ببخشد.

۲- این حکم احتمالاً به خط خود نصرت الملک نوشته شده است.

سال ۱۲۱۸ قمری

این نصرت الملک به نام حکم ۱۵۶۲ مورخه ۱۶ سرطان (تیر) ۱۲۹۸ (۱۳۳۸ قمری) حکومت
 و طایفه قهرمانلو و اودکانلو راجه ولیخان و انگلار کرده است.

۱۵۶۲

پس از آنکه در محراب است و اعمیت و پایش حال رعایای کهنون خاطر است و چنانچه
 خیال است این امرت و اب انکور کی طویم و در این استیصال
 احباب کرده و مادر انباش حال رعایا کوشیده و امکان برانی نتوی
 از هر حیث آنها را محفوظ بدارد و در انقب العاقان و در خان قهرمانلو که تمام است خود
 بدستی و محنت عمل و در است و باها کسم با شرطایه من قهرمانلو و در
 مشارایه را اب انکور و با شر سهر و در خان او و در قهرمانلو قرار داده و پس این
 محرم لوند او پیش سفیدان ولی خان را بخود اب انکور متصل نمود و در این
 فایده نماند و ولی خان هم پیش در انقب و مخالفت آنها کوشیده از هر
 پیش حال رعایا را در کسم و این همه خاطر از خود نماند و در این
 از حب الرقم سهول ابرت و طایع انقب که ابرساند

دستورالعمل مالیات حقوق سوان محلی در سال ۱۳۳۸ قمری خطاب به ولیخان این دستورالعمل احتمالاً از سوی اداره مالیه آن موقع خراسان برای حکام محلی صادر شده است که نمونه آن جزو اسناد ولیخان از آسیب سیل قوچان نیم جانی به در برده است و با اینکه سخت رطوبت برداشته، قابل خواندن است. بدینگونه:

المعتد السلطان ولیخان سرگرد سواره قره مانلو

در موضوع حقوق نوکر حکم متحدالمال از طرف حضرت مستطاب اجل امجد عالی آقای رئیس قشون خراسان دامت شوکتہ رسید، است که باید مالیات افراد نوکر موقوف المطالبه بماند که در موقع پرداخت حقوق محسوب شود. لذا حکم مزبور را لفاً انفاذ داشت به جناب جلالتمآب اجل عالی آقای رئیس مالیه فاروق دام مجده ارانه دهید، به اندازه حقوق نوکر در محل نگهدارید تا در موقع از حقوق آنها محسوب شود. زیاده لازم نیست. ۲۵ شهر محرم ۱۳۳۸.



امیراحمد خان پسر ولیخان قهرمانلو که عکس پدر را در دست گرفته.
عکس او را در سال ۱۳۶۲ در حیاط ولیخان در قوچان برداشتم.



پسر سلطان حسین محمد از اعیان قهرمانان بزرگ عهد بود

- ۱- ولی خان - ۲- نائب علی اصغر خان - ۳- نائب محمدعلی خان - ۴- کریم کواچی - ۵- غلامحسین گرمایی - ۶- اسماعیل - ۷- غلام حسن برادر غلام حسین گرمایی - ۸- رضا فرزند حاج قدرت لوحانی مستفی ولی خان - ۹- بابا حسن فرخی فرخانی - ۱۰- کاظم - ۱۱- ابراهیم فرزند صحت - ۱۲- احتشام محمدعلی خیرآبادی میروان

حکم مباشری ولیخان ضرغام السلطان

نمره ۶۷۹ برج جوزا (خرداد) ۱۳۰۱ برابر رمضان ۱۳۴۰

در این حکم که از سوی امیرمسعود حاکم وقت قوچان به نام معتمدالسلطان ولیخان ضرغام صادر گردیده مباشری طایفه قهرمانلو، طایفه اوردکانلو، میان، چوکانلو، خیرآباد، کلاته آق امام، خروه، یوسف آباد، اترآباد، باغ محله، خرق، گنبد جیک، امرود آقاجی به او

واگذار شده است علیه البر



ایالت خراسان و سیستان

حکومت قوچان و اوردقون

چون لازم بود برابر فرمان و طایفه شروع زمین فروش بقدر صلاح امر

قهرمانلو چوکانلو اوردکانلو باغ محله خرق امرود آقاجی
رنگه عکراه سلوک باوند گنبد جیک حور آقاجی

تعیین شد - در استه سلطان ضرغام اوردقون را که صورت هر دو بقدر متعارف
به مباشرت زمین و طایفه فوق الذکر برقرار نمود تا بطوریکه منظور و معلوم

این مبادی است نسبت رعایا در نهایت رفعت و سعادت سلوک تمام ساکنان و سرکارها
به حوزه مسئولیت خود متعلق و متعلق آن جانب را از رعایات و طایفه اوردقون

تفویض ریاضت و خردمند گردید - مستور آنکه علم رعایا بر قراء و طایفه اوردقون
دویم شرایب را بر سر داشته در اوردقون است که او نیز است

علم در امرای بزرگوار و بیانی بنام ۱۳۰۱ عزرب (آب) ۱۳۰۱
از سوی اعدای اوردقون صادر

مهر

در حکم شماره ۲۹۱۱ مورخه ۱۲ عقرب ۱۳۰۱ حکم دیگری از سوی شاهزاده عبدالمدولہ حکومت قوچان و مضافات: قهرمانلو، شادگانلو، اودگانلو، باغ محله، خرو، امرود آقاجی، داغیان، سگرآباد، بلوک مایوان و استاد، گنبد جیک و محمودی و تقی آباد به ولیخان ضرغام السلطان واگذار شده است. **سند صفر ۱۱**

* * *

در حکم شماره ۳۰۵۶ تاریخ ۱۷ عقرب ۱۳۰۱ مباشری روستاهای یوسف آباد و اترآباد نیز بر مناطق حکمرانی ولیخان افزوده شده است که اهمیت و پشتکار او را در اداره امور منطقه بیان میدارد.

* * *

به موجب حکم شماره ۳۱ تاریخ ۷ برج حمل (فروردین) ۱۳۰۱ نیز از سوی محمدابراهیم خان روشنی مظفر السلطنه حاکم قوچان مباشری روستاهای اودگانلو، مایوان، چوگانلو، یوسف آباد، اترآباد، باغ محله، خرق، خرد، کلاته آق امام، گنبد جیک، امرود آقاجی، شهر کهنه، کلاته تراب خان، یزدان آباد، فیلاب، خیرآباد و کلاته میرزا به معتمد السلطان ولیخان ضرغام السلطان واگذار شده است. [کلیشه سند پایان کتاب]

* * *

به موجب حکم شماره ۲۲۲۲ به تاریخ ۱۲ برج اسد (مرداد) ۱۳۰۲ از سوی حاکم قوچان و شیروان مباشری روستاهای فوق الذکر به علاوه سماندقلی و چیتگر و کلاته رجب به ولیخان ضرغام السلطان واگذار میشود.

* * *

علاوه بر این بموجب حکم ۲۷۱۴ صفر ۱۳۴۱ یعنی پنج ماه بعد مباشری طایفه شادگانلو و شهر کهنه (قوچان) و یزدان آباد و فیلاب و کلاته تراپخان در حومه غربی شهر قوچان نیز به ولیخان ضرغام السلطان از سوی امیرمسعود حاکم قوچان واگذار شده است.

بموجب حکم شماره ۱۴۱۹ مورخه ۱۷ جدی (دی) ۱۳۰۲ تا اول فروردین ۱۳۰۰ نیز حکم دیگری برای ولیخان صادر شده است که امضاء حاکم قوچان و شیروان ناخوانا است.

سند حکمرانی ولیخان ایلبگی قهرمانلو

حکمی که از سوی والی خراسان برای ولیخان صادر شده به شرح زیر است :

۱۷ برج جدی (شعبان ۱۳۰۳) (خورشیدی) ، شماره ۱۴۱۸

ایالت خراسان و سیستان

نظر به لیاقت و کفایت و شایستگی که از معتمدالسلطان ولیخان سرغام السلطان به متصنه بروز و ظهور رسیده و امتحانات خود را به صحت عمل و درستی داده است ، لذا مباشرت و سرپرستی رعایای قراء ذیل را از تاریخ فوق الی اوگ حمل ایند ، ۱۳۰۳ - قهرمانلو ، رودکانلر ، باغ محله ، خرق ، امرود آقاجی ، داغیان ، گنبد چیگ ، عسگرآباد ، محمودی ، نفی آباد ، کلانه میرزا رجب ، قلعه سعادتقلی ، چینگر ، به مشارالیه واگذار نموده که با نهایت رافت و مهربانی با رعایای ابوابجمعی خود سلوک ، و آنها را از شرارت اشرار حراست نموده و از تعدیات و اجحافات مضمون و محفوظ بدارد و نیز مشارالیه مکلف است که در همه اوقات راپرتهای مهمه و واقعات را به اداره حکومتی تقدیم لدی الاقتصا دستورات لازمه به ایشان داده شود . امضاء والی خراسان .

تاریخ شهر ۱۳

مطابق اول برج حرمه ۱۳



ایالت خراسان و سیستان

شماره ۱۷۸۶

شعبه ۱

حکومت قزاقان

در مقام منبع ریت چو در راه علم من عرضال ذنون نمرودنی لود

فرستاده ندر برادران جوده در اس زه کوروش آتس و دیگر خونین

برقرار در ناخوبانه ندر اگر اظدار آت در تمام ولایه اتمس در مکتبه
مکتبه





ایالت خراسان و سیستان

حکومت قوچان و مغان

شماره ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰

تاریخ ۱۳۴۲ - شهر محرم - ضمیمه

حکم زیر به شماره ۳۰۶۸ برابر ۲۰ محرم (آبان) ۱۳۰۱ از سوی عبدالقدوس حاکم قوچان برای عیسی خان قهرمانلو صادر شده که شامل روستاهای قلعه سبکو، سلیمان آباد، برم آباد، قرو شاهو بردی، یسکی قلعه، محمد آباد و حسن آباد است.

قطر بایسکه قدم است برای هر محلی که در شغل انجمن است و در کمال است

ادبی از مریش فراهم نماید از آنجا که گویات و یاق متعرب الحاقان طهرمان شاست

شده بسیاری میانگنوم را که دارای قیوم دلیل است بشماره و کد ان نمودم که گویات

مهرجهر
مهرجهر
مهرجهر
مهرجهر
مهرجهر
مهرجهر

سنگ و مهران را با ادبی بنام نمود و راپرت قایم بر مرقه اصح و به مهران

علوم با قیوم فوق مسأله طبعه خود را نشاند و حرف سکر ادبی بر شمرده و در قیوم

محمد حسین خان اوغازی و پسرش سعادتقلی خان

محمد حسین خان اوغازی قبادی معروف به شیخ الخوانین که نمودار خانوادگی وی ترسیم میشود، از خانواده‌های بسیار قدیم کرد از ایل ساسانی است که نژادشان به قباد ساسانی پدر انوشیروان میرسد و بهمین خاطر فامیل شناسنامه‌ای آنان نیز قبادی است. متأسفانه چنانکه روانشاد قادرقلی خان قبادی به من گفت و تمام مردم اوغاز هم بر آن گواهی دادند، بهنگام روی کار آمدن رضاشاه و قیام سعادتقلی خان علیه رضاشاه و در درگیریهای بعدی بین قادرقلی خان و عوامل رژیم نظامی محمدرضا شاه پهلوی که خانه‌ی اینها خراب و به آتش کشیده شد و اینان به کوههای مرزی فراری شدند، اسنادشان نیز در کام آتش سوخت و از بین رفت.

محمد حسین خان و پسرانش خوانینی روشنفکر و مرقی و سیاستمدار بودند، اما چون در ناحیه‌ی مرزی و کوهستانی مستقر بودند و مستشرقین با آنها ارتباط نداشته‌اند، ناشناخته مانده‌اند سعادتقلی خان سیوکاتلو را باید از مفاخر کرد خراسان در این دوره دانست که اهداف بلندی در سر داشت. محمد حسین خان و پسرانش سعادتقلی خان و قادرقلی خان بسیاری از سالهای عمر خود را در زندان رضاشاه و محمدرضا شاه گذراندند. چنانکه وقتی آقای لاجوردی دادستان انقلاب جمهوری اسلامی ایران که چند سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی از زندان شیروان دیدن کرده بود و قادرقلی خان را که زمانی در زندان شیراز یا بندرعباس با او زندانی بود، شناخته و گفته بود:

قادرقلی خان تو که در آن رژیم هم زندانی بودی در این رژیم هم که زندانی هستی، پس کی آزاد خواهی بود؟ او جواب داده بود: باز هم اگر رژیم دیگری روی کار بیاید و من زنده باشم، جایم زندان خواهد بود زیرا واژه‌ی (خان) که به نام بطور مادرزادی همراه گشته، بلای جانم شده است.

قادرقلی خان به دستور آقای لاجوردی از زندان آزاد شد، اما چه آزاد شدنی؟ دیگر چیزی در بساط برای ادامه زندگی نداشت و دق کرد و جان سپرد.

او مانند پدرش محمد حسین خان شمشیرزبان و فیلسوف بود. مردان و زنان این خانواده بسیار زیبا و با هوش و سخنور بوده‌اند. زیبایی محمد حسین خان و پسرش کریم خان و خواهرش حُسنی خانم و قادرقلی خان زیبا زد بود. نگارنده عکسی از دوره جوانی قادرقلی خان در منزلش در شیروان دیدم که متأسفانه در اوایل پیروزی انقلاب به دست مرحوم سلطانی رضایی برادرزنش که طرفدار رژیم شاه بود و قادرقلی خان طرفدار جمهوری اسلامی، شکسته و نابود شد، اینقدر زیبا بود که زیبایی لطفعلی خان زند را در خاطر انسان تداعی می‌کرد. نمی‌دانم از نابودی آن من بسیار متأسف شدم یا قادرقلی خان.

بهر حال در این کتاب در جریان جنگ با کلنل محمدتقی خان پسیان در قوچان، محمد حسین خان او غازی رئیس ایل سیوکاتلو و پسرش سعادتقلی خان شرکت داشته و چند نفر از سوارانشان در جنگ با کلنل یا بعداً در جنگ بالهای کشته شده‌اند، که با مطالعه‌ی صفحات آینده و دیگر جلد‌های آن بیشتر با آنان آشنا خواهیم شد.

محمد حسین خان در سال ۱۳۱۰ خورشیدی و پسرش سعادتقلی خان در سال ۱۳۱۴ خورشیدی و قادرقلی خان در سال ۱۳۷۱ در گذشته‌اند.

مرحوم سلیمان خان گفت: حاجی بابا صدقی از کردهای مینلی بود که طایفه‌ای از جلالی‌های فیروزه هستند که پس از واگذاری فیروزه، روسها به روستای فیض آباد فاروج آمدند. حسین قلی خان مینلی از سران فیروزه دایی حاجی بابا بود. حاجی بابا هم در جنگ با کلنل شرکت داشت و گفت: هنگام عصر تاج محمد خان و سعادتقلی خان که از افسران ژاندارم کلنل بودند، به جلوگیری ما آمدند. محمدابراهیم خان حکمی که از تهران به او تلگراف شده بود که باید کلنل را سرکوب کنند، به آنها نشان داد. آنها هم به هم نگریسته و اعلام بی‌طرفی کردند و برگشتند.

ستاد فرماندهی کردها در شهر کهنه تشکیل گردید و ولیخان قهرمانلو به فرماندهی لشکر کردها انتخاب شد که شبانه با چهارصد نفر به پادگان قوچان حمله کرد و پیش از برآمدن آفتاب پادگان سقوط نمود. ولیخان در این جنگ خیلی رشادت بکار برد.

شجره خانوادگی خوانین اوغاز که به قباد ساسانی پدر انوشیروان منتهی میشود.



حبیب الله خان ناصر لشکر قره سوران و رئیس امنیه قوچان

حبیب الله خان ناصر لشکر از مردان نامدار کرد صد ساله ی اخیر خراسان، در بیشتر حوادث خراسان شمالی نقش حساسی داشته است. او رئیس ایل هودانلو بود که بعد از پدرش حسین خان زمام امور را در دست گرفته بود. مردی شجاع و بی باک و سیاستمدار بود. همزمان با روی کار آمدن کلنل پسیان، او ریاست قراسورانی و نظمیة قوچان را بر عهده داشت و از نفوذ قابل توجهی در میان مردم برخوردار بود. بهمین جهت کلنل پسیان با او ارتباط نزدیک برقرار کرد و چون او را مردی توانا و آگاه به مسائل روز یافت، حکم قراسورانی و ریاست نظمیة ی پیشین او را در قوچان تأیید کرد.



حبیب الله خان هودانلو ناصر لشکر
اول مردان ۱۲۹۸ = ذیحجه ۱۳۴۴

پیش تر از کلنل، هنگامی که محمد زشکی یکی از اشرار و باغیان حدود زشک و مشهد کار را بر مسافرتین و زوار امام رضا (ع) تنگ کرد و در مشهد مرکز ایالت هیچ نیرویی نبود که بتواند از عهده ی محمد برآید، والی خراسان از عبدالرضا خان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو چاره جویی کرد. شجاع الدوله، تاج محمد خان قوچانی را به جنگ محمد زشکی

فرستاد. اما تاج محمد خان مرد جنگ نبود، محمد به لوکرانش دستور داد فقط اسبهای تاج محمد خان و افرادش را از پا درآورند و به خود آنها صدمه نزنند که موجب خشم بیشتر کردهای قوچان و ایلخانی زعفرانلو شود و آنها بطور جدی نسبت به سرکوبی او قیام نمایند.

بدینگونه تاج محمد خان و سوارانش که اسبهای خود را در نخستین حمله از دست داده بودند، جان سالم را مفت خود دانسته و به سوی قوچان برگشتند. اما بر اثر درخواست والی خراسان، یار دیگر شجاع الدوله، سعادتقلی خان اوغازی پسر محمدحسین خان ایلگی سیوکانلو را احضار کرد و به جنگ محمد فرستاد. سعادتقلی خان در عنفوان جوانی بود. در رشادت و مردانگی و آزادمنشی و بی باکی سعادتقلی خان همه ی مردم شمال قوچان و سرحد متفق القول اند. سعادتقلی خان محمد زشکی را پیش از آنکه بچنبد، محاصره کرد و چند نفر از افرادش را به قتل رساند. محمد که محصور شده و امیدی به زنده ماندن نداشت، قرآن را شلیح خود ساخته و نزد سعادتقلی خان فرستاد و او را به قرآن سوگند داد که از خون او درگذرد و اجازه دهد، به سوی بیرون رود. سعادتقلی خان به پاس حرمت قرآن او را بخشید، به شرط اینکه محمد در حدود خراسان راهزنی نکند.

بدینگونه محمد مدتی در خراسان آفتابی نشد و راهها امن گشت. اما چه حوادثی پیش آمد که دوباره کار خود را از سر گرفت، اطلاع نداریم.

این بار باز هم والی خراسان دست به سوی شجاع الدوله دراز کرد. شجاع الدوله این بار حبیب اله خان هردانلو را به جنگ محمد فرستاد و او در حدود کوههای زشک جنگ با محمد را آغاز کرد و محمد و افرادش را کشت و جنازه ی آنها را هم بر روی گاری انداخت و به مشهد آورد و مورد استقبال پرشور مردم قرار گرفت^۱.

به پاس این رشادت چنانکه خود گفته است از سوی فرمانده لشکر شرق خراسان لقب ناصر لشکر به او داده شد، درحالی که لشکری هم در کار نبود و اگر می بود می توانست جلو یک راهزن را بگیرد.

۱- روزنامه خورشید، شماره ۳۵، اول مرداد ۱۳۰۴.

نمودار خانوادگی ناصر لشکر بدینگونه است:



آقای جابانی آورده است که: بعد از سلطان بیگ، حسین خان پدر حبیب اله خان زمام امور طایفه‌ی خود را به دست گرفت. او در دستگاه شجاع الدوله جای پدر خود را گرفت و مشغول خدمت گشت. در دوره‌ی محمد ناصر خان شجاع الدوله هم مصدر حکومت ایل و طایفه‌ی خود بود و حرفش نزد ایلخانی قوچان معتبر بود. فرزندان سهراب بیگ هم در دستگاه شجاع الدوله به مشاغل مختلف مشغول بودند.

آقای شاکری به نقل از مدیر دیوان افشار منشی شجاع الدوله آورده است: که آدینه قلی بیگ مغضوب ایلخانی قوچان یعنی امیرحسین خان گشته و احتمالاً به

تهران اعزام شده و خاله‌ی آنها تخریب و غارت گشته است. «خانه‌ی اجدادی ناصر لشکر حبیب‌اله خان ... را در ینگی قلعه (مرکز ایل هودانلو) آتش زدند و نیز آدینه قلی پدر بزرگ او هم در پایتخت در زیر شکنجه و زنجیر (ناصرالدینشاه) جان داد»^۱.

حسین خان هودانلو آدمی ناآرام بود. چند بار وسیله امیر حسین خان ایلخانی به شدت تشبیه شده است. اما هیچیک از روایان نگفته‌اند که چرا امیر حسین خان او را مجازات میکرده، در صورتیکه امیر کسی را بدون گناه محاکمه و مجازات نمی‌کرد.

مرحوم فریدون پسر ناصر لشکر هم در دفتر خاطراتی که وسیله خواهر تکی‌اش خانم فرخ‌لقا در دسترس قرار گرفته، در مورد مجازات پدر بزرگش حسین خان بوسیله امیر حسین خان شجاع‌الدوله بدون ذکر علت نوشته است:

«شجاع‌الدوله چندین مرتبه او را کتک زده بود که بعیرد، خدا نگهدارنده بود. یکمرتبه مار بزرگی از آستین او به بدنش ول کرده بود، ولی مار بدون اینکه بگذرد از ناحیه پیراهنش بیرون شده بود. [امیر حسین خان] دستور داده بود، دو مرتبه از آستین چپ از زیر پیراهن به بدنش رها نموده بودند، ولی این مرتبه دستور داده بود که چون قدری از مار داخل بدن او شده از حدود میج دست او را فشار سختی بدهند که [ایش] بزند. همانطور هم شده بود. [پدر بزرگم حسین خان] برایم نقل کرد: که چون مار را فشار دادند، از نزدیک شاه‌ام مار زد و من فوراً مثل کسی شدم که پنج ظرف مشروب خورده باشد [گیج و مست شده] دیگر نفهمیدم. ولی کسان دیگری که [ناظر آن مجازات بودند، بعداً] می‌گفتند:

وقتی که شجاع‌الدوله دانست مار او را گزید، صدا زد:

حسین خان، اگر بسیار صدمه می‌بینی، بفرستم یک نفر فروزش بیاید و تو را افسون نماید؟

حسین خان از ضرب نشسته مار نمی‌توانست حرف بزند، سرش را تکان میداد که نمیخواهد.

از نوشته‌های فریدون پیداست که حسین خان چند بار دیگر هم مورد تشبیه سخت امیر حسین ایلخانی قرار گرفته بود، اما علت این مجازات‌ها را بیان نکرده و می‌گوید: هنگامیکه پدرم در آخر سال ۱۲۹۹ وسیله قوام‌السلطنه به مشهد احضار شد و مردم کهنه فرود به تحریک ملا محمد تقی کربلایی ملامحمد کهنه فرودی از موقعیت استفاده کرده و علیه ناصر لشکر به حاکم قوچان شکایت کرده‌اند و آقایان مدیر دیوان افشار و برادرش جلال دیوان هم حضور داشته‌اند و دانی‌های خانم قبلی پدرم بودند، با اینکه دشمن پدرم بودند، اما

دشمن دانا بودند. امخصوصاً آقای مدیر دیوان چندین مرتبه پدر بزرگمان حسین خان را از زندان شجاع الدوله بزرگی نجات داده بود. با همه اینها باز به زندان برده و زنجیر ۱۷ من شکاری (۶۸ کیلوگرم) را که این سبک‌ترین زنجیرهای امیر حسین خان شجاع الدوله) بوده است به گردن حسین خان انداخته بود که جریمه هم بدهد. بعداً آقای افشار در نزد شجاع الدوله واسطه میشده که:

قربان، حسین خان را کتک که زده اید، چون پیرمرد است، ممکن است در زندان شما بمیرد، خوبست مرخص نمائید بپرند منزلش. (بدینگونه) به وسایل مختلفه استخلاص او را فراهم می نمود.

عکس هم از فرزندانش کاظم بگ هودانلو معروف به کاظم آقا خزانه دار امیر حسین خان شجاع الدوله ایلخانی رعفرانلو را در جلد سوم چاپ کرده ام^۱. اینک احکامی از حبیب اله خان ناصر لشکر که قریب صد سال عمر کرد. حکم حکومتی باجگیران ناصر لشکر از سوی شجاع الدوله را هم در جلد چهارم آوردم^۲.

حکم ریاست قراسورانی حبیب الله خان ناصر لشکر هیوه دانلو

ایالت خراسان و سیستان - ولایت قوچان

نمره ۲۲۰۳ ضمیمه - ۷ سنبله (شهریور) ۹۸

مقرب الخاقان حبیب الله خان

نظر به حسن خدمت و شایستگی که از شما در ارجاع خدمات بروز و ظهور میرسد، برای تشویق و دلگرمی شما ریاست قراسورانی خط قوچان تا باجگیران، و از قوچان تا راه خرق و سبزوار را به شما واگذار نموده، عده ی بیست نفر از سوار شما را با ریاست خودتان مطابق تفصیل ذیل:

خط قوچان تا باجگیران و محل [حومه] ۲۰ نفر. قوچان ۲ نفر. [روستای] زوباران ۲ نفر. [روستای] امامقلی ۴ نفر. کلاته شاه و داش آراسی ۴ نفر. خط سبزوار ۴ نفر. خط خرق ۴ نفر، منتخب و برقرار نموده و انتظار دارم به طوری امور خدمات قراسورانها را در

۱- حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۳، ص ۱۳۱.

۲- حرکت تاریخی کرد به خراسان، توحیدی، ج ۴، ص ۱۸۰.

تحت انتظام بیاور^۱ [ید] که در هیچ مورد و موقع برخلاف انتظار سوء اتفاقی از قبیل سرقت و غیره در راههای حوزه‌ی مسؤلیت مشارالیه به وقوع نرسد و قراسورانها از تکالیف مقرر خود تغافل نورزند. چنانچه در خطوط راههای مزبور سرقتی اتفاق افتد، شخص حبیب‌الله خان و قراسورانهای سپرده به او شدیداً مسؤول و مواخذه واقع خواهد شد و غرامت از آنها اخذ و دریافت خواهد گردید. نصرت‌الملک تیموری^۲. محمدرضا تیموری. امضاء

انتصاب ناصر لشکر از سوی ایالت خراسان و کلنل پسیان به ریاست امنیه قوچان

در این زمان که قوام السلطنه والی خراسان وسیله‌ی کلنل دستگیر و به تهران فرستاده شده بود، ایالت خراسان رسماً بر عهده‌ی نجد السلطنه بود. اما قدرت واقعی در دست کلنل پسیان فرمانده ژاندارمری خراسان بود که ناصر لشکر را به مشهد احضار کرد. فریدون در خاطراتش نوشته است که هر وقت پدرم به مشهد میرفت، تاج محمد خان بهادری را به نیابت خود رئیس امنیه قوچان می نمود.

* * *

دولت علیه ایران

- فرمانفرمای کل ایالت

خراسان و سیستان -

حکومت نظامی قوچان

شماره ۶۳۹۹ تاریخ ۲۳

۱- از نظر قواعد دستور زبان نقایصی چند در این حکم موجود است. گناه حبیب‌الله خان مخاطب و زمانی مخاطب مورد خطاب قرار میگیرد و رعایت تطابق فعل با فاعل معمول نگردیده است.

۲- نصرت‌الملک تیموری از خوانین شرق خراسان بود که این زمان وسیله قوام السلطنه به حکومت قوچان منصوب شده بود و به امیر تیمور کلالی هم معروف بود و بعد به نمایندگی مجلس رسید و عمری طولانی کرد که در جلدهای بعدی باز از او یاد خواهیم کرد.

برج جوزا (خرداد ۱۳۰۱)

در اینموقع که معتمدالسلطان حبیب‌الله ناصر لشکر اعزام قوچان بود، برحسب تصویب آقای کلنل محمدنقی خان، ریاست کل ژاندارمری، مشارالیه را به سمت ریاست امنیه قوچان برقرار نموده، می‌نویسیم: لازم است کمال تقویت و مساعدت را از مشارالیه بخواهید که از هر جهت ترتیبات امنیه را مرتب نموده، به وظایف مقرر خود، کاملاً موفق گردد. نجدالسلطنه (امضاء)

* * *

ایالت خراسان و سیستان - ولایت قوچان

تقریب ۶۹۷ نسیمه ۱۵ سرطان (مرداد) ۳۱۰

چون امورات قراسورانی قوچان چندبست به طوریکه باید و شاید موافق مقصود در تحت نظم و ترتیب نیست و لازم بود این کار که تا درجه بی حائز اهمیت است به شخص کافی لایقی واگذار شود که از عهده‌ی اجرای وظایف، لازمه‌ی آن برآید. لذا معتمدالسلطان حبیب‌الله خان ناصر لشکر که سابقه‌ی کافی به این شغل دارند، از این تاریخ به ریاست قراسورانهای خطوط حوزه‌ی قوچان برقرار گردید. بایستی چنانچه منظور نظر است به قراسورانهای [یک کلمه ناخوانا] به خود اکیداً قدغن و توصیه [یک کلمه پاره شده] حفظ و حراست سواره‌ها خود را شدیداً مسؤول دانسته مراقبت تامه به عمل آورند که سرقتی اتفاق نیفتد و این مسأله را نیز بدانند چنانچه احیاناً بواسطه‌ی عدم مواظبت خود قراسورانها، سوء انقادی و سرقتی روی دهد، از شخص مشارالیه که مسؤول و رئیس قراسورانها هست جدأ مواخذ و غرامت اموال مسروقه هرچه باشد مأخوذ خواهد شد. مقرر آنکه قراسورانهای قوچان^۱ مشارالیه را رئیس مستقل خود دانسته از اطاعت او انحراف و تخلف نوزند. حکومت نظامی قوچان و مضافات. امضاء

۱. قره‌سوران یک واژه ترکی است که در زمان ناصرالدینشاه بیشتر مورد توجه قرار گرفت. اما این سازمان از زمان شاه عباس اول صفوی در متون تاریخی مشاهده میشود. بدون تردید در زمان‌های پستان بویژه در دوران شاهنشاهی ساسانیان و اشکانیان و هخامنشیان هم وجود داشته است. در دوره شاه عباس به راهدار معروف بوده است.

ملاحظه فرمایید منجم مؤرخ احترام شاه عباس در خاطرات خود آورده است که:

راهدارها در سال ۱۰۱۷ قمری بسبب دزدی و بندقاری با مردم از سوی شاه به شدت تنبیه شدند. ۱... و راهداران قم [اصفهان] را بسبب بی‌اعتدالی و راهزنی شکم دریدند و سراریر از سر کوجه‌ها آویختند. ۱. تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال سن ۳۵۸ قره‌سورانها تا روی کار آمدن رضا شاه هم وجود داشته و سپس در ژاندارمری منحل شدند. قره‌سورانهای خط خراسان یا جماعت دزدبگیر زیر نظر غلامرضا خان هراتی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۲ قمری فعال بوده است. تاریخ ژاندارمری ایران - سرهنگ جهانگیر قائم مقام صفحات ۴۵ تا ۱۱۷.

عماد زاده لیبوز
دایمانی



حبيب الله خان هوتالو ناصر لشکره قنده سوران و رئيس امنیه قوجان

صدور حکم قلع و قمع غلامرضا باغی به عنوان ناصر لشکر

شیر و خورشید. وزارت جنگ. لشکر شرق

نمره ۱۳۶۱ تاریخ ۲ برج دلو (بهمن) سال ۱۳۰۲

آقای ناصر لشکر رئیس امنیه قوچان

در عقبه ی مذاکرات حضوری راجع به غلامرضا که خود شما داوطلبانه برای دستگیری و قلع و قمع او حاضر شده، درخواست اجازتی کتبی می نمودید، به موجب این مراسله به شما اجازه داده میشود که به (محض) ورود به قوچان، اقدام در این امر نموده بهر شکل امکان می یابد در دستگیری و با قلع و قمع از کوشش نمایند. بدیهی است پس از اینکه بوسیله ی اقدامات شما رفع غائله او شد، مورد همه نوع بذل مساعدت واقع و مخصوصاً از مرکز ترفیع توجه برای شما درخواست خواهد شد.

امیرلشکر شرق - خزاعی. امضاء

* * *

قبض تلگرافی است به تاریخ ۱۳ عقرب (آبان) ۱۳۲۰ قمری (۱۳۰۰ خورشیدی) نمره ۵۲ که پس از پایان کار کلنل پسیان از سوی محمد ابراهیم خان و فرج اله خان ضیغم الملک رؤسای زعفرانلو از قوچان به مشهد برای آیت اله آقازاده (پسر آخوند خراسانی روحانی مقتدر وقت) مخایره شده و ۱۳۰ کلمه بوده است. محمد ابراهیم خان پشت قبض نوشته است: راجع به آقای حبیب اله خان ناصر لشکر و حکومت رادکان ایشان است، که زمان کلنل هم ناصر لشکر حاکم رادکان بود.

شماره ۱۳۶۱
تاریخ ۲ برج دلو (بهمن) سال ۱۳۰۲
آقای ناصر لشکر رئیس امنیه قوچان
صدور حکم قلع و قمع غلامرضا باغی به عنوان ناصر لشکر
امیرلشکر شرق - خزاعی. امضاء

الدوله سوزنی
 در این عکس در کنار کتبی است که در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران به چاپ رسیده است. در این عکس که در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران به چاپ رسیده است، در کنار کتبی است که در دهه ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران به چاپ رسیده است.



دانشجو حسین میرزا با حسن روزبه نایب علی اکبر کرد شادان



شماره ۲۶۲۴ - ۳۰ خرداد ۱۳۰۳ (آخر) ۱۳۰۳ در قلم مرزبان حسین
 وکیل ۳ نایب حسن سنزل خط قلمی
 از این تاریخ مرزبان وکیل اولی التحریر شد تا محسوب و بی توانید استعمال مرزبان مذکور را بشناسید
 و از اول سال ۱۳۰۳ مرزبان مذکور با عنوان خوانده بود.

رئیس انجمن شرق - اصفهان

شجاع الملک هزاره ای

هزاره که به اصطلاح محلی بربری هم نامیده میشود، از ایلات پراکنده در نواحی مرزی شرق خراسان است که در دوسوی مرز در ایران و افغانستان پراکنده اند. هزاره ها از سابقه ای مبهم همچون قشقایی ها در شیراز برخوردارند. انتقال این مردم به این نواحی را به تیمور لنگ نسبت داده اند و آنها را جزو نژاد مغول به شمار آورده اند. اما اینکه چرا اینها مذهب شیعه را برگزیده و زبان اصلی خود را ترک کرده و زبان فارسی را قرا گرفته اند، برای مورخین و دانشمندان ایجاد ابهام کرده و بدون پاسخ مانده است.

حاج محمد رضا خان شجاع الملک از مهشترین امرای ایل هزاره بود که در اواخر دوره ناصرالدینشاه مورد نظر بود. زمانی که حکومت کلان نادری منسوخ شد. در آنجا با رفیقه خانم دختر بلنگ توش خان جلایر حاکم قبلی کلان ازدواج کرده ثمره این ازدواج مرحوم صولت السلطنه بعدی بود.

همزمان با روی کار آمدن قوام السلطنه حکومت تربت جام و باخرز در شرق خراسان برعهده او بود، و او از او کین خوانینی بود که بخاطر ارتباطش با قوام السلطنه، نیروهای خود را علیه کتلل وارد جنگ کرد



بنای شناسایی رفیقه بیگم به زیر نویس صنف ۳۰۳

امیر شوکت الملک علم حاکم بیرجند و قائنات

امیر شوکت الملک از اعراب خزیمه جنوب خراسان است. پیش از او برادرش امیر محمد اسماعیل خان شوکت الملک اول با براندازی حکومت خاندان عرب شیانی و خراسانی حکومت مطلقه منطقه را به دست آورده و حکومت سیستان را هم ضمیمه قلمرو خویش ساخته بود. خاندان علم اصلاً از اعراب خزیمه هستند که پس از کشته شدن ابو مسلم خراسانی گرد مروی به دیسسه حازم بن خزیمه و فرمان منصور خلیفه حمله گر عباسی، حکومت خراسان پر آشوب به خزیمه ها واگذار شد و این اعراب برای سرکوب ایرانیان وارد خراسان شدند. چون نواحی جنوبی خراسان حالتی کویری و شبیه عربستان بود، برای زندگی این اعراب موافق افتاد و آنان در آن بیابانهای گرم و کویری رحل اقامت افکندند.

قدرت خاندان علم از زمان نادرشاه محرز شد. اسماعیل خان خزیمه رئیس این طایفه بسبب لیاقت و کاردانی خود به فرماندهی توپخانه نادر نایل آمد^۱. پس از او پسرش امیر علم خان از ضعف و ناتوانی شاهرخ نواده نادرشاه سوء استفاده کرد و چشمان شاهرخ را کور کرد، تا زمینه سلطنت خود را فراهم نماید. اما کردهای خراسان که از این دیسه آگاهی یافتند به تعقیب امیر علم خان پرداخته و سرانجام او را در حالی که قصد ورود به فراه در جنوب غربی افغانستان (کنونی) را داشت دستگیر کرده و به مشهد آورده و به قتل رساندند. برادرش امیر معصوم خان نیز در همین رابطه به دست کردهای زعفرانلو کشته شد^۲.

چنانکه گفته شد شوکت الملک اول به اعتبار این خاندان افزود^۳. پس از او برادرش محمد ابراهیم خان شوکت الملک دوم عهد دار ریاست ایل و منطقه گردید. در دوره احمدشاه

۱- در مورد امیر اسماعیل خان، در کتاب نادرشاه به تفصیل سخن گفته ام، و امیدوارم این کتاب نیز بزودی چاپ و منتشر شود.

۲- حرکت تاریخی کرده به خراسان، توحیدی، جلد اول، چاپ ۱۳۷۰، ص ۱۷۸

۳- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: بهارستان تألیف محمد حسین آیتس بیرجندی.

و رضاشاه مورد احترام بود، و بسبب پیش سیاسی که معمولاً از همنشینی با مأموران عالیرتبه انگلیس که از طریق هندوستان با او در مزایده بودند، خود را با شرایط زمان وفق داد و به وزارت رسید. پس از او پسرش امیر اسدالله خان علم وزیر دربار محمدرضا شاه پهلوی شد و از قدرت و نفوذ پیمانندی برخوردار شد که نیازی به معرفی ندارد^۱.

هنگامی که قوام السلطنه مصمم به سرکوبی کلنل پسیان شد، علاوه بر سردار معزز بجنوردی و دیگر خوانین خراسان، از شوکت الملک نیز کمک خواست. اما شوکت الملک برخلاف خوانین کرد، راه نرماش و مذاکره پیش گرفت و به نتیجه نرسید.

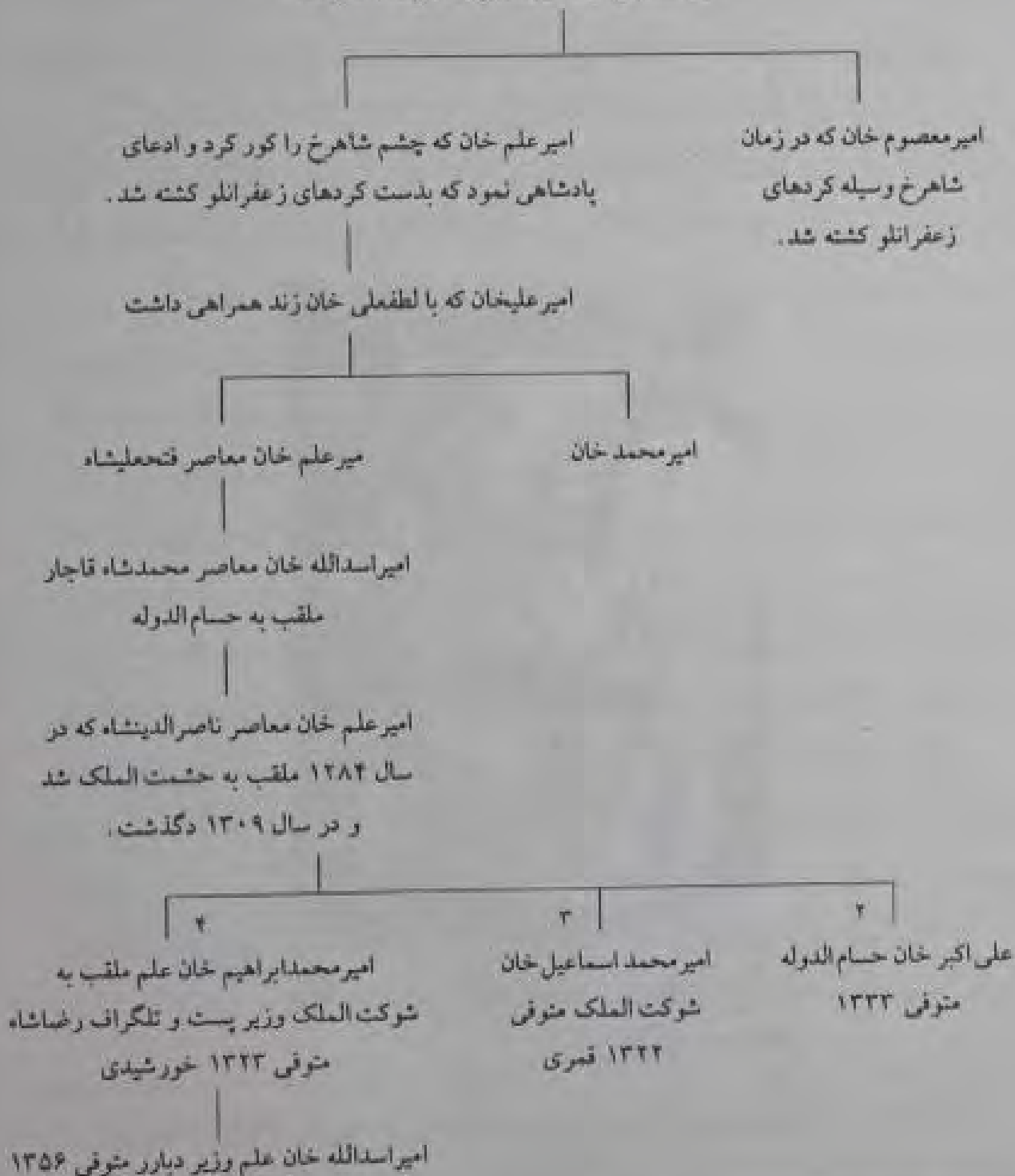


دع
شوکت الملک
قوام الملک سزازی
چیزی اسدالملک علم

۱- امیر اسدالله علم وزیر دربار که قبلاً هم به مقام نخست وزیری رسیده بود، در سال ۱۳۵۶ به بیماری سرطان خون در آمریکا درگذشت. جنازه اش به مشهد حمل و در حرم مطهر مدفون شد. خاطرات او در دو جلد بنام گفتگوی من و شاه که از بسیاری از اسرار و حقایق پرده برداشته است از سوی انتشارات طرح نو در سال ۱۳۷۱ در تهران چاپ و منتشر شده هر گویای قدرت و اعتبار او در رژیم پهلوی می باشد.

نمودار خانوادگی امیر شوکت الملک علم حاکم قانات و سیستان

امیر اسماعیل خان خزیمه فغانده تویخانه نادرشاه^۱



۱- برگرفته از نامه عالم آرای نادری، محمد کاظم زبیر مرو.

۲- سفرنامه خانلر خان

۳- بهارستان، شیخ محمد حسین آیتی.

۴- کتب دوره قاجار و پهلوی، و گفتگوی من و شاه، خاطرات اسدالله علم.

زمین گر گشاده کند راز خویش
کنارش پر از تاجداران بود
پر از مرد دانا بود دامنش

نماید سرانجام و آغاز خویش
برش پرزخون سواران بود
پر از ماهرخ چاک پیراهنش

«فردوسی»

فصل سوم

موقعیت کلنل محمد تقی خان

پسیان در خراسان

تاریخ تشکل ژاندارمری خراسان

ژاندارمری دولتی ایران در حقیقت با همان سازمان قراسورانی در سال ۱۲۸۶ قمری به فرمان ناصرالدینشاه تشکیل شد. قراسورانها در واقع وظیفه پلیس راه امروز را برعهده داشتند و از حول و حوش جاده های کاروانرو بین شهرستانها و شهرهای بزرگ محافظت میکردند. این سازمان بعدها گسترش یافت و به سازمان «امنیه» مشهور گردید.

در ۱۳ ذیقعده ۱۳۳۶ برابر ۲۹ مرداد ۱۲۹۷ یعنی در حدود سه ماه و چند روز پس از آنکه کلنل گلرپ به ریاست این سازمان منصوب شد، بر اثر مساعی او و تحولاتی که در این سازمان بوجود آمد، نام آن از امنیه به ژاندارمری تغییر یافت و سازمان اداری آن شامل چهار فوج در شهرهای تهران و شیراز و سلطان آباد (اراک) بود. بعداً دولت به فکر تشکیل ژاندارمری در آذربایجان و خراسان افتاد. علت تأخیر این امر در این نواحی هم مرز با روسیه اشغالگر، وجود نیروهای ارتش روس و قزاقها بود که با تشکیل ژاندارمری مخالفت میکردند.

اما در خلال این سالها، امنیت راههای خراسان به همان روش پیشین یعنی بوسیله ی قراسوران های محلی صورت میگرفت که رئیس آنها حسین قره سورانباشی بود و عاملینی هم داشت که به اسم نایب خواننده میشدند و هر کدام مأمور یکی از خطوط [اصلی بین مرکز استان با شهرهای همجوار با مشهد] بودند. مانند نایب حسین آقاخان شکور سلطان که

مسئول حوزه مشهد و خط نیشابور بود، و نایب حسن هراتی مسئول خط مشهد تا طبیات و مرز [افغانستان] بود، نایب علی سراپی مسئولیت خط مشهد تا قوچان را به عهده داشت، و نایب علیرضا معروف به ملا پریشان مسئول خط سرخس و حفاظت سیم تلفن، و نایب درمحمد مستحفظ خط [خاکستر و] قهقهه بود^۱. در زمان حکمرانی شاهزاده ناصرالدین میرزا در خراسان، بر اثر توجه او، قراسورانهای خراسان سر و صورت بهتری یافتند و لباسشان یکسان و با نشان و درجات مخصوص مشخص شد.

حقوق نایب^۲ اول قراسورانها ۲۵ تومان، نایب دوم ۱۲ تومان و قره سوران سواران ۸ تومان و پیاده ۳ تومان بود. اسب و اسلحه را باید خود قراسورانها خریداری و تهیه میکردند. هر دسته قراسوران که مأموریت امنیت یک خط را بر عهده داشت از ۲۵ نفر قره سوران و یک نفر نایب اول به عنوان رئیس خط تشکیل میشد^۳.

این وضع تا سال ۱۳۳۷ قمری برابر ۱۲۹۷ خورشیدی ادامه داشت، تا اینکه در این سال دولت به فکر تشکیل ژاندارمری در خراسان افتاد و مازور محمد حسین میرزا جهانبانی (قاجار) را با عنوان ریاست ژاندارمری خراسان به مشهد اعزام نمود تا مقدمات تشکیل فوج ژاندارمری خراسان را فراهم سازد و سپس در واقعده ۱۳۳۸ قمری فرمان شماره ۱۷۴ ژاندارمری کل دولتی ایران، کلنل محمدتقی خان پسیان به فرماندهی فوج خراسان معین شد و مأموریت یافت ژاندارمری خراسان را تشکیل و مرتب نماید و بودجه آنهم از محل عایدات خراسان معین شد.

بدین ترتیب فوج ژاندارمی خراسان از آغاز سال ۱۳۳۹ قمری برابر ۱۲۹۹ خورشیدی

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، از قدیمترین ایام تا عصر حاضر (۱۳۵۵ خورشیدی)، سرهنگ دکتر

جهانگیر قائم مقامی.

۲- نایب یعنی ستوان، سلطان = سروان، یاور = سرگرد و مازور بالاتر از سرگرد و پایین تر از کلنل

(سرهنگ ۲) بود. به گروهبان هم وکیل گفته میشد.

۳- افرادی مثل ناصر لشکر در قوچان هم از سوی حکمران محل برای حفاظت راههای شهرستان

خودشان انتخاب میشدند. مشاهیر رئیس قره سوران در مرکز خراسان باید آنها را تأیید میکرد. نایب حسن و نایب علی اکبر کرد شادلو هم رئیس قراسورانهای منطقه مشهد و کلات و قهقهه بودند.

رسماً تشکیل یافت^۱. بنا بر آنچه گفته شد، ژاندارمری خراسان با عنوان: باطالیان (گردان پیاده) شماره ۹ در سال ۱۲۹۹ خورشیدی به فرماندهی یاور محمد حسین خان تشکیل شد. اما مردم از همان روز اوک از این سازمان دل خوشی نداشتند، زیرا محمد حسین میرزا قاجار بقول مورخین آن روز در حبس و سرکوب و شکنجه‌ی مخالفان خود از هیچ کوششی فروگذار نمیکرد و میل داشت حکم او تا داخل منازل روستاییان و چادرهای ایلات و عشایر هم نافذ و مجری باشد^۲. او داماد برادر قوام السلطنه بود.

پیش از تشکیل ژاندارمری در خراسان، چنانکه گفته شد، سرتاسر نواحی شرقی ایران یعنی از باجگیران و قوچان و مشهد و تربت و بیرجند گرفته تا سیستان و بلوچستان و نزدیکی دریای عمان در اشغال و تصرف روسها بود که در تمام مسیر این راه چنانکه آقا پکوف اشاره کرده کاروانسراها و مسافرخانه‌ها و مراکزی تجاری و کافه‌هایی وسیله روسهای تزاری تشکیل شده بود که اخبار جاسوسی خود را از میرجاوه در جنوب تا باجگیران در مرز خراسان و عشق‌آباد بدینگونه مبادله کرده و کشور ما را زیر سلطه و نظر داشتند. اولیای دولت ایران نیز در خواب خرگوشی بودند.

کشور در این زمان به چهار منطقه قسمت شده بود. نواحی غربی زیر سلطه و اشغال ترکهای عثمانی بود. سرتاسر نواحی شمالی از مرز بازرگان گرفته تا تایباد در مرز خراسان و افغانستان و نیز سرتاسر نواحی شرقی ایران غیر از منطقه بلوچستان انگلیس در تصرف روسها بود و هر کاری که دلشان میخواست انجام میدادند. سرتاسر نواحی جنوبی یعنی از خوزستان و فارس گرفته تا بلوچستان پاکستان هم در تصرف انگلیسی‌ها بود. و تهران و روستاهای اطراف تا قم هم ظاهراً در اختیار دولت ایران بود که در نقشه ملاحظه میفرمائید.

آقای قائم مقامی در اینمورد آورده است که با همه‌ی این احوال تا سال ۱۲۹۷ قمری از این سازمان نامی در مطبوعات ایران دیده نمیشود. تا اینکه در سالنامه سال ۱۲۹۷ ضمن

۱- تاریخ ژاندارمری ایران، قائم مقامی، ص ۲۴۲ نخست وزیران ایران جلد ۲ - مهدی تپا ص ۲۶

۲- مردم ایران، بویژه خراسانیها از این نام و از این سازمان دل پرخوشی دارند. زیرا عملکرد بسیار بد مأمورین این سازمان به نام امنیه یا ژاندارم نفرت مردم را برای خود به ارمغان گذاشت که در کتاب ژاندارم‌ها می‌آیند به گوشه‌هایی از آن پرداخته‌ام



نقشه ایران از سلطنت قاجار در روزگار سوم قاجار

اساسی دسته‌ها و جماعت سواره نظام ولایات، تحت عنوان «سواره خراسانی» به سه دسته به نام «جماعت دزدبگیر» برمیخوریم که همان مأموران حفظ راهها و جلوگیری از دزدان و راهزنان بوده‌اند. در سال ۱۳۰۵ قمری از نام دو دسته دیگر خبری نیست، و دسته سوم آنهم که به ریاست غلامرضا خان هراتی می‌بود، به نام «دسته قراسوران خراسان» و به ریاست همان غلامرضا خان در شمار سواره خراسان در سالنامه کشور ثبت شده که تا سال ۱۳۱۲ قمری یعنی یکسال پیش از قتل ناصرالدینشاه هم وجود داشته است.

یک سال بعد از تشکیل جماعت دزدبگیر در خراسان، در آذربایجان هم تشکیلات قراسورانی پیاده شد که تا سال ۱۳۱۴ قمری ادامه داشت. قراسورانها لباس متحدی نداشتند. تنها یک آرم شیر و خورشید جلو کلاه خود نصب میکردند که شناخته شوند.



بنابراین باتوجه به اینکه سازمان ژاندارمری که کتلل در سال ۱۲۹۹ خورشیدی در خراسان پس ریزی کرد و امثال ناصر لشکر قسوجانی از اعضای فعال آن بودند، یادگار همان سازمان قراسوران قدیمی بود.

ناگفته نماند که در بیشتر موارد خود قراسورانها وظیفه دزدان و غارتگران را بعهده داشتند و روستائیان و ایلات و عشایر و کاروانها را غارت میکردند. به مرور زمان با وضع قوانین و شدت عمل حکمرانان از دزدی آنها تا حدودی جلوگیری شد. اما خاتمه نیافت، حتی

رضاشاه نیز اعتراف کرد که از عهده‌ی دزدان این سازمان بر نمی‌آید. ژاندارمری بویژه در دوره آخر قاجار و رضاشاه و اوائل حکومت محمد رضا شاه یعنی تا حدود سالهای ۱۳۴۵ پرونده‌ی بی‌آلایشی ندارد. در بیشتر موارد عامل بدبختی‌ها و باغیگریهای محلی بود، و اینها بودند که افرادی مانند سید رشید در خراسان را وادار به باغیگری میکردند. گل محمد کلنلی قهرمان رمان کلیدر و دیگران همه از دست ژاندارم‌ها آواره‌ی گوه و بیابانها شدند. در کتاب ژاندارم‌ها می‌آیند: از جمله کارهای حقیر است اگر روزی به چاپ برسد، پرده از روی بسیاری از سیاهکاریهای این سازمان برداشته خواهد شد. هرچند که در اواخر رژیم پهلوی تا حدودی این سازمان تطهیر شد، اما خاطرات تلخ گذشته آن هنوز مردم را آزار می‌دهد.

نژاد و خاندان کلنل پسیان

خاندان کلنل محمدتقی خان پسیان از کردهای پسیان می‌باشند که در آذربایجان و قفقاز عهده‌دار پاسداری از مرزهای شمالی ایران بودند. اما از آنجا که کردها نویسنده و مورخ نداشتند و اگر مرحوم بتلیسی هم شرفنامه را نمی‌نوشت، امروز ما قومی بی‌شناسنامه بودیم از این رو بیشتر سرداران، شاعران، عرفا، و هنرمندان و نامداران ما هم یا ترک، یا عرب و غیره معرفی می‌شده‌اند. علت این کار سلطه‌ی فرهنگ اقوام غالب یعنی ترکها در شمال و اعراب در جنوب کردستان بوده است. پس از اینکه از اواسط قرن چهارم حکومتهای ترک در خراسان بر اثر تجاوز و عبور آنها از رود جیحون آغاز شد و از خراسان هم گذشته به سوی همدان و آذربایجان و کردستان هجوم برده و همه چیز را نابود کردند و به مرزهای شرقی روم رسیدند و مالک بلامنازع امپراتوری ساسانی ایران شدند که پس از حمله‌ی اعراب از هم پاشیده و نابود شده بود. سلسله‌های غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغول، جلایر و تیموریان و قاجارها همه ترک بودند که بیش از یکهزار سال بر ایران یا قسمتهایی از آن

حکومت کردند و زبان و فرهنگ خود را بر مردم ایران تحمیل نمودند. چنانکه هلاکوخان مغول پس از اینکه تبریز را در آذربایجان به پایتختی برگزید، آداب و رسوم و زبان ایرانی را که عبارت از کرمانجی و تاتی تالشی بود، قدغن کرد و فرمان داد تا نام تمام کوهها و چشمه سارها و سرزمینها را به ترکی برگردانند. هر ایرانی هم شکایت و یا مشکل اداری و اقتصادی داشت، هرگاه به زبان ترکی حرف نمیزد او را اصلاً به دربار مغول راه نمیدادند، تا چه رسد که به کار او رسیدگی نمایند.

بدینگونه مردم آذربایجان بویژه تبریز و مراغه، ناچار به پذیرفتن زبان ترکی شدند و رفته رفته پس از سالها و قرنهای زبان ترکی در آنجا رایج و معمول گشت^۱. اما چنانکه از قیافه شان پیداست، آذربایجانیها شکل و قیافه مغولی ندارند و قیافه آنان آریایی است. ایلات کرد شکاک (شقاقی) و دنبلی و پسیان و قراچورلو و غیره هم به مرور زمان در آذربایجان به ناچار ترک شدند^۲. هر چند که امرای کرد دنبلی و شقاقی تا دوره قاجار هم مصدر امور در تبریز و آذربایجان بودند و افواج شقاقی در دوره مشروطیت خدمات ارزنده ای چه در تهران و چه در تبریز از خود نشان دادند که باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد^۳، اما زیانشان همچون سلسله صفویان که کرد سنجار بودند و به ترکی تغییر یافت^۴، در نظر مردم چهره ترکی یافتند.

در دوره قاجار به سبب بی کفایتی فتحعلیشاه و پسرش عباس میرزا نایب السلطنه و طغفروش آذربایجان شمالی و قفقاز و خوارزم و شمال خراسان و هرات و افغانستان برای همیشه از پیکر ایران جدا و تسلیم روس و انگلیس گردید و در ازای آن اولاد عباس میرزا را روس و انگلیس در پادشاهی ایران به رسمیت شناخته و آنها را یکی بعد از دیگری به تخت

۱- نگاه کنید به: زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رحیم زاده صفوی، ص ۲۲۱.

۲- بنگرید به: شهریاران گمنام، شادروان کسروی. سفرنامه خسرو پیرزاد ص ۹.

۳- حرکت تاریخی کرده به خراسان، توحیدی، جلد ۱، چاپ ۱۳۷۱، صفحات ۲۲۵ تا ۲۲۷.

۴- بنگرید به کتب: نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی، پروفسور فاروق سومر

ترجمه دکتر احسان اشراقی و دکتر محمدتقی امامی، تهران ۱۳۷۱، ص ۵، شیخ صفی و تبارش، احمد

کسروی، تهران ۱۳۳۲، زکی و لیدی طغان، چاپ ۱۹۷۵، صفحه ۳۵۷-۳۴۵.

سلطنت برنشانندند و پاس حرمت قراردادهای تنگین یکجانبه گلستان و ترکمانچای و آخال و پارس را رعایت نمودند، چون ایرانیان وطن پرست در آن سوی مرزهای تحمیلی قادر به ادامه زندگی و رفتن به زیر پرچم بیگانه نبودند، ناچار آن سرزمینها را رها کرده و بسیاری از آنها به ایران کوچیدند. اما برخی از آنها مانند زنگلانلو و جمادینلو و لاجین ها و غیره هنوز در قفقاز و آذربایجان و ارمنستان به سر می برند و بین کشورهای آذربایجان و ارمنستان و غیره تقسیم شده و برخی از کردها هم در زمان استالین به قرهیزستان تبعید شدند.

خاندان کلنل هم از جمله کردهایی بودند که از رود ارس گذشته و به تبریز بازگشتند، زیرا این خاندان افسران دلیر و غیور و جنگجویی داشت. چنانکه از میان ۱۶ نفر افسران دوره نخست ژاندارمری ایران دو نفرشان بنام علیقلی خان پسیان و حیدرقلی خان پسیان از همین ایل و بستگان کلنل پسیان بودند!

کردهای پسیان و جمادینلو و قراباق و شُکُرو و خوکانلو و قراچوللو و زیلان و میلان^۲ در تمام این جنگها که از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۴ به درازا کشید در ارتش ایران مشغول جنگ با دشمن بودند. بیشتر جنگهای این دوره بین ایران و روسیه در سرزمین کردها بود. چنانکه خسرو میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه در سفرنامه خود پس از شکست پدر نامدارش عباس میرزا و عقب نشینی سپاهیان ایران و پیشروی روسها به فرماندهی پاسکویچ آورده است:

«پسکویچ بعد از تعیین مستحفظ اضطراراً به ییلاقات پسیان روانه شد^۳.
و در جای دیگر می گوید: «چون بقیه سپاه روسیه با توپخانه داخل قلعه اوج کلیسا
شد ... پسکویچ نیز خود از ییلاقات پسیان به جانب نخجوان آمد^۴».

۱- تاریخ ژاندارمری ایران سرهنگ قائم مقام، ص ۱۱۷.

۲- تمام این ایلات و طوایف کرد اکنون در خراسان هستند که در زمان شاه عباس به سبب فتور قفقاز و آسیب پذیری خراسان بسیاری از آنها به خراسان منتقل شدند. آنچه پس از شکست عباس میرزا بار دیگر از آن سوی رود ارس به این سو کوچید، و در سرزمینهای جنوبی رود ارس مسکن گزیده اند اکنون در آنجا می باشند و معمولاً زبانشان هم به ترکی گرائیده است که شادلوها و قراچولوها و پسیانها از آنجمله اند.

۳ و ۴- سفرنامه خسرو میرزا، ص ۵۸ و ۶۱.

نیز در مورد همکاری اکراد قفقاز در آن سوی رود ارس افزوده است:

حضرت ولیعهد [عباس میرزا] پس از تعیین قراول ... مترصد وصول سپاه روسیه ایستادند. همینکه دشمن پدیدار شد، سواره اکراد جمادینلو و قراپایاق که پیشقراول بودند، حمله آوردند، جنگ دلیرانه کردند و جمعی از سواره و سالات [سالدات = جنگجویان] روسیه را به خاک هلاک انداختند^۱.

و در جای دیگر افزوده است که: «اتلاقی فریقین در صحرای خانبلاغ اتفاق افتاد ... سواره‌ی ایروان و اکراد جمادینلو و زیلان و خود با سایر قشون قرار گرفتند»^۲.

در سال ۱۲۴۱ که فتح‌علیشاه شکست خود و به سوی تالش بازگشت و در اردبیل فرود آمد، عباس میرزا هم به قراباغ در قفقاز رفت و جهانگیرخان کرد شقاقی و سلیمان خان سرتیپ هم مأمور تسخیر تالش شدند...

بهر حال نیاکان کلنل از جمله کردهایی بودند که ناچار قفقاز را ترک گفته و زیر پرچم روس نرفتند و به آذربایجان آمدند. چنانکه خود کلنل در معرفی خود می‌گوید:



«من مهاجر هستم. یعنی اجداد من پس از جنگ ۱۲۴۳ و مجزا شدن قفقاز از ایران، زیر بار رعیتی خارجه نرفته، از همه چیز خودشان صرف‌نظر کرده و خود را به آغوش وطن آباء و اجدادی انداخته‌اند»^۳.
پدران و پدر بزرگان من همه «سوگلیهای»

۱- سفرنامه خسرو میرزا، ص ۵۹، درسالهای اخیر قراپایاق‌ها که به تصریح خسرو میرزا کرده بوده‌اند و هنوز هم لباس کردی در بر دارند، برخی نویسندگان به علل مرموزی آنها را غیر کرد جلوه می‌دهند.
۲- همان مدرک، ص ۵۵.

۳- نیز در مورد ریشه نژادی پسیانها که گرد هستند، نگاه کنید به: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، استاد غلامرضا رشید یاسمی، ص ۱۴۱ و سفرنامه تألیف امیر شرفخان بتلیسی. نیز تاریخ کرد و کردستان، مرهوخ کردستانی، ج ۱، ص ۸۳ و نیز کتاب: کرد در تاریخ همسایگان (سیاحتنامه اولیاچلیس)، ترجمه فاروق کبکسروی، چاپ ۱۳۶۴، صفحات ۳۷، ۸۲، ۱۴۸.

رجال نامی ایران مثل میرزا تقی خان امیر [کبیر]^۱، حسنعلی خان امیر نظام^۲ و غیره بوده اند. من خودم در ۱۳۰۹ هجری (قمری) در تبریز متولد شده و از سنه ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۳ در آن شهر ابتدا در منزل و مکتب و سپس چند ماه در اوکین مدرسه آن شهر که به اسم لقمایه معروف بود، به تحصیلات فارسی و عربی و منطق و مقداری از علوم جدید و السنه‌ی خارجه اشتغال داشتم.

در ششم جمادی الاولی ۱۳۲۲ برای تکمیل تحصیلات به تهران آمده و در ۱۸

۱- بسیاری از روشنفکران و نویسندگان کرده که در جلسات و سمینارهای فرهنگی گرد هم می‌آیم، معتقدند که ریشه خاندان امیر کبیر کرد بوده، حتی واژه‌هایی کردی در آثار امیر به چشم دیده میشود. این که کتلل هم امیر کبیر را از بزرگان و اجداد خود شمرده است، کاملاً آگاهانه بوده، زیرا مورخین خارجی نیز به‌کرد بودن امیر کبیر تکیه کرده‌اند. اما آقای فریدون آدمیت قول آنها را بدون دلیل محکم رد کرده و صرفاً به خاطر سکونت پدر امیر در فراهان و دربار پدر قائم مقام فراهانی گفته است: «دانسته شد چرا بعضی از نویسندگان مثل «اورسئل» و «بروگش» وزیر مختار پروس، میرزا تقی خان را از یک خانواده کرمانشاهی نوشته‌اند». امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۲۰.

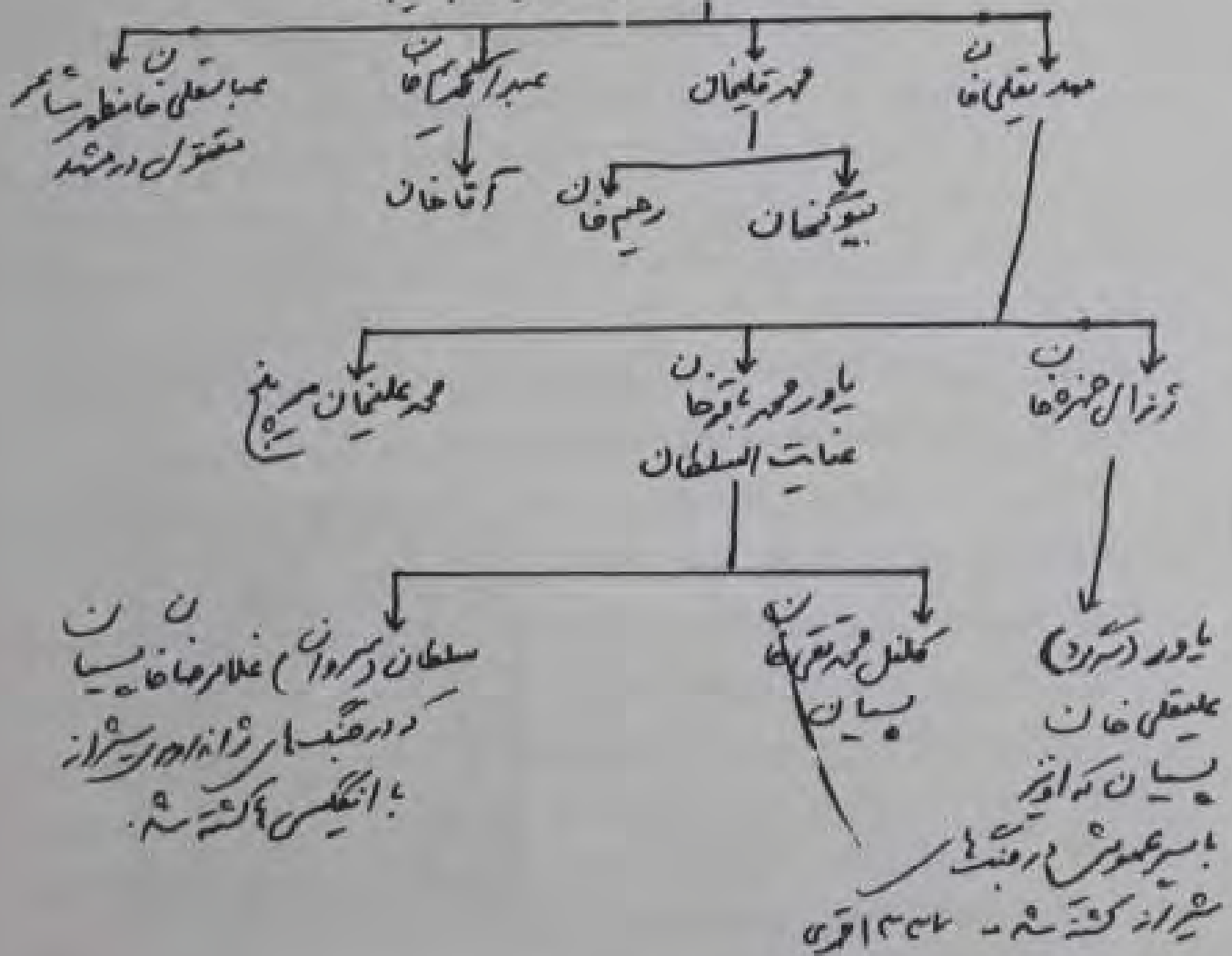
اما چنانکه خود آدمیت هم آورده است، پدر امیر کبیر بنام کربلایی قربان یا حاج قربان بعدی قزوین تهماسب بیگ است. و ما بیشتر مردم فراهان منشی بودند، نه بیگ و سردار. این بعد نمی‌تواند که قربان پسر تهماسب بیگ کرمانشاهی که به دستگاه میرزا عیسی خان پسر قائم مقام بخاطر آشپزی خوب خود راه یافته و سپس آشپز خود قائم مقام وزیر معروف قاجار شده و میرزا تقی خان پسرش هم در دستگاه قائم مقام ترقی کرده است، بعد نیست که بخاطر همین قرابت ایللی و خالوادگی علاوه بر جوهر ذاتی او، مورد توجه حسنعلی خان امیر نظام کرد گروس که همه کاره عباس میرزا لایب السلطنه بود و مردی خردمند و بزرگ و بی‌مانند، قرار گرفته و تربیت شده و مراحل بعدی را پیموده است. نیز بخاطر همین قرابت ایللی بوده است که وقتی میرزا تقی خان به وزارت رسید توجه خاصی به سرداران کرد بویژه عزیزخان سردار کل مگری و سام خان ایلخانی زعفرانلو قوچانی مبدول داشت و آنها را برکشید که پس از مرگ امیر آن دو نیز مغضوب شدند. علاوه بر آن امیر کبیر یکی از دختران خود را هم به ازدواج عزیزخان آجودانباشی سردار کل مگری درآورد که خود اینها دلایلی به وابستگی خاندان امیر کبیر به کرد می‌باشد که کتلل هم در لقاچه بدان اشاره کرده است.

۲- امیر نظام کرد گروس استاد و مربی میرزا تقی خان امیر کبیر، که کتلل با یقین به کرد بودن آنها نسبت

خود را به آنها رسانده.

جمادی الثانی همانسال داخل مدرسه نظامی شدم و مدت پنج سال در آن مدرسه تحصیل می‌کردم، و هنوز یک سال به اختتام دوره مدرسه مانده بود که رفیق افواج قدیم شروع شد و وزارت جنگ من و نه نفر دیگر رفقای مرا برخلاف میل و رضای خودمان از مدرسه خواسته و به رتبهی نایب دوّمی (ستواندوّمی) داخل نمود. ۱۳۲۹ قمری^(۱)

دستم بپسیان، نیای کلنل که برتر از بزرگت.



حال که با مسکن قبیله کلنل آشنا شدیم با طایفه‌ی پسیان هم آشنا شویم:

۱- ساختار این واژه، ساختار واژه‌های کرمانجی است. مانند باجیان، بوریان، ثریان، زورتیان، یعنی طوایف: باجیانلو (باجوانلو). بوانلو، ثرانلو، زورتانلو و...

۱- کلنل پسیان، آذری، ص ۲۵۱ و ۲۸۰

- ۲- پس + یان = پسیان، پس در کردی به معنای پسر است که به عنوان پسوند به کار می‌رود مانند: پسام - پسخالتی - یعنی پسرعمو، پسرخاله.
- ۳- مؤلف کتاب کلنل ندانسته گفته است که این واژه تحریف شده‌ی پارسیان است^۱، اما میدانیم که او سخت اشتباه کرده است و پسیان از ایلات کرد است و پارسیان در آن زمان نه در این زمان در آذربایجان و کردستان و قفقاز و ارمنستان نبوده‌اند.
- ۴- بتلیسی در شرفنامه که شناسنامه کرد است، پسیان‌ها را از ایلات کرمانج قفقاز ارمنستان در آن سوی رود ارس در ردیف باچیان و زیلان همواره ذکر کرده و گفته است: «چنانچه شخصی از پسیان شهسوار نام میرلوای قلعه بایزید من اعمال ایروان گشته، موازی هزار خانوار از طایفه‌ی سلیمانی (پسیان) و سایر طوایف اکراد در سر رأیات خود جمع ساخته، در ادای مال پادشاهی عناد و مخالفت کردند»^۲.
- به قول شرفنامه وجود کرده‌های پسیان در ایروان که دوره‌ی سلطان سلیم امپراتور عثمانی معاصر شاه اسماعیل اول است، این نکته را روشن می‌کند که کرده‌های پسیان پیش از نقل و انتقالات کردها در دوره صفویه و عثمانی در قفقاز و ارمنستان بوده‌اند، و این می‌رساند که اینها از کرده‌های مرزنشین دوره ساسانیان‌اند، زیرا انوشیروان دوازده لوا (پرچم) بیست و هریک از آنها را به یکی از سواران کرد داد و به سراسر مرزهای کشور ایران فرستاد که نگهبانی و مرزبانی کشور را برعهده داشته باشند.
- این پسیان‌ها از جمله کرده‌هایی بودند که مأمور نگهداری دربند و قفقاز شدند که با کردستان هم مرز بودند. هنوز هم کرده‌های ما در بسیاری از نواحی اوستان بویژه در ایروان و قفقاز وجود دارند و جنگهای جاری کنونی بین ارمنه و آذربایجانی‌ها در سرزمین‌های پسیان و زینگلان (زنگلان‌لرها) جریان دارد. باز هم بتلیسی در چند جا از پسیان‌ها و بی‌باکی و گستاخی آنها سخن گفته و آورده است:

۱- کلنل محمدتقی خان پسیان، علی آفری، ص ۲۴۷.

۲- شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، امیر شرفخان بتلیسی، یا مقدمه محمد عباسی، صفحات شصت و

پنج مقدمه و ص ۲۶ و ۲۲۱ تا ۳۵۰. ناگفته نماند که این کتاب در سال ۱۰۱۵ قمری تدوین شده است.

«چنانچه مردم عالم از جور و بیداد ایشان (پسیان ها) به جان آمده به رسم دادخواهی به درگاه پادشاه عدالت پناه رفته، حکم قتل امیرخان و طایفه ی پسیان و بوچیان (باچیان لو) و سایر مردم اهل شناخت از توابع ایشان به نام میرمیران (آمد) آوردند. محمدپاشا، امیرخان بیگ را در دیوان آمد (دیاریکر کنونی) حاضر گردانیده، حسب الحکم به قتل آورد^۱».

کردهای پسیان و هردانلو (که ناصر لشکر نخستین دوست و نخستین دشمن کلنل هم از این طایفه بود) و بسیاری از طوایف دیگر کرد که دین یزیدی که همان کیش ایزدی ایران باستان است داشته اند، بعدها به مرور در دولت صفوی شیعه شده اند.

بتلیسی در شرفنامه آورده است که: «کیش یزیدی در میان بسی از طوایف کرد انتشار داد. مثل طوایف داسنی، خالدی، پسیان و قسمتی از عشایر فُختی و محمودی و دُنبلی...».

در مورد کردهای پازوکی هم می گوید: پازوکی ها دین معین ندارند، از آنجا که با صفویه مناسبت حسنه یافته اند، میتوان گفت پیرو غُلّات هستند^۲».

اولیاچلی نیز از ایلات کرد پسیان در منطقه دیاربکر و کوههای شنکار نام برده که زبانشان کرمانجی بوده و از خود «میر لوا» یعنی حاکم مستقل داشته اند^۳.

مؤلف کتاب یزیدی ها هم گفته است: پسیان از طوایف کرد یزیدی عراقی بوده اند که بعدها برخی از آنان به ایروان و تفلیس و قارس کوچیده اند^۴.

۵- در آخرین روزهای زندگی مرحوم ناصر لشکر در پائیز ۱۳۵۷ به دیدارش شتافتم تا آخرین تحقیقات را از او به عمل آورم. وی ضمن صحبت گفت:

مطلبی را به تو بگویم که از کسی نشنیده ای، و آن اینکه مرحوم کلنل در نخستین دیدارش با من که در مشهد انجام گرفت، گفت: من کرد هستم. اجدادم کرد بوده اند. من با امیدواری به پشتیبانی شما کردها به خراسان آمده ام.

۱- همان مأخذ، همان صفحات.

۲- شرفنامه، مقدمه، صفحه شصت و پنج.

۳- کرد و تاریخ همسایگان، ص ۲۷.

۴- یزیدی ها و شیطان پرستها، سید جعفر غضبان، چاپ تهران، مهرماه ۱۳۴۱، صفحات ۳ و ۶.

اما چون زبان او ترکی بود، ما باور نمی کردیم، می گفتیم او از طریق سیاستمداری برای اینکه ما کردها را بطرف خود جلب کند، خود را کرد معرفی میکند. اما بعدها فهمیدیم که او مردی صادق و درستگفتار بوده است.

۶- آقای قدیر نیکذات اوغازی که اکنون حدود ۹۰ سال عمر دارد و نخستین معلم کرد خراسان است^۱، به نگارنده گفت: چون من و مرحوم سلطان بگ باجگیری (که در جنگ کلنل شرکت داشت) زیاد باهم نشست و برخاست داشتیم، به من گفت که: کلنل می گفت من هم کرد هستم. اما ما باور نمی کردیم.

خود کلنل هم در معرفی خود در روزنامه خراسان گفته بود که نیاکان من از جمله امیرنظام گروسی بوده اند.

آقای نیکذات فرمود که: علیخان آراسته (پدر محمدخان آراسته کارمند دادگستری مشهد) از یاران کلنل و وزیر جنگ او بود. او از کردهای کاشغر از روستای کوهسرخ بود و با من به کردی حرف میزد. زمانی هم رئیس دارایی قوچان بود، او را هم پس از کشته شدن کلنل میخواستند بکشند، تاج محمد خان بهادری نجاتش داد. او نیز به من گفت کلنل کرد بود.

این گفته را مرحوم سلیمان خان هم از قول پدرش مظفرالسلطنه برایم تصریح کرد که کلنل کرد بوده است.

کردهای پسیان که سرزمینهای اصلی آنها حدود آمد [دیار بکر کنونی] و شمال کردستان کنونی عراق بوده و هست، چنانکه گفته شد دارای کیش ایزدی بوده اند که بعدها ایزدی به یزیدی تحریف شده است.

مؤلف کتاب یزیدی ها آورده است که: کردهای یزیدی پیرو عدی بن مسافر می باشند. خود عدی از کردهای تیراهیه شاخه ای از دین باستانی زردشت است که کردها به آن منسوب اند^۲.

۱- دیوان جعفرقلی، چاپ ۱۳۷۰، ص ۲۲۲.

۲- یزیدی ها و شیطان پستان، سید جعفر غضبان، چاپ تهران، ۱۳۳۱، ص ۲۳ و ۲۴.

بتلیسی در شرح حال علی قیری پسیان گوید: پس از شکست شاه اسماعیل در جنگ چالدران که نفوذ ایران در کردستان کاهش یافت، علی قیری نام شخصی که از طایفه ی پسیان و عمده ی آغایان اقوام بود، قلعه میافارقین را مضبوط گردانیده، کسی به جانب شاه ولد [شاه ولات] بیگ بطرف شام فرستاد و او با سرعت به سوی ولایت مروئی خود بازگشته به کمک علی قیری پسیان بر تخت حکومت نشست.^۱

از گفتار شرفخان بتلیسی در شرفنامه برمی آید که: طوایف کرد پسیان و خالدی و زیلان و بوچیان (باچیان) که از مهمترین طوایف کرداند درآمد (دیار بکر) سکونت داشته اند و سلطان سلیم امپراتور عثمانی پس از پیروزی بر شاه اسماعیل، بنا به تقاضای بهلول بیگ از سران کرد میافارقین، حکومت طوایف پسیان و بوچیان^۱ و زیلان^۲ را هم به او واگذار کرده است.^۳

چندی بعد، پسیان ها سر از اطاعت امپراتوری ترک برتافته، حاضر به دادن باج و خراج به بهلول بیگ کرد دست نشانده سلطان سلیم نشدند.

چنانچه شخصی از پسیان، شهسوار نام میرلوی قلعه ی بایزید من اعمال ایوان گشته، موازی هزار خانوار از طایفه ی سلیمانی و سایر طوایف اکراد [در آن سوی رود ارس در قفقاز ارمنستان زادگاه پدری کلنل محمدتقی خان پسیان] در سر رأیت خود جمع ساخته، در ادای مال پادشاهی عناد و مخالفت کردند. بهلول بیگ حسب الحکم [سلطان سلیم] بجهت تحصیل اموال بیت المال و بازگردانیدن الوسات (ایلات) و احشامات خود به میافارقین، متوجه آنجا [قلعه بایزید] شد و در میانه ی او و شهسوار بیگ [پسیان] محاربه و مجادله واقع شده، بهلول بیگ در آن معرکه به عز شهادت فائز شد...^۴

پس از اینکه دولتهای عثمانی و ایران در قفقاز نفوذ خود را از دست دادند و آن سوی

۱- باچیان ها امروز در قوچان هستند و به باچیانلو و باچمانلو و باشکانلو معروف اند. حرکت تاریخی کرد به خراسان، جلد های ۳ و ۲.

۲- نام زیلان از بزرگان طوایف کرد را، کردهای خراسان بر بلندترین کوههای منطقه سیوکانلو بین باجگیران و اوغاز نهاده اند.

۳ و ۴- شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، امیر شرفخان بتلیسی، به کوشش محمد عباسی ص ۲۶ و

رود ارس یعنی آذربایجان و ایروان و قفقاز به تصرف روسها درآمد، چنانکه خود کلنل گفته است پسیان ها هم آنجا را ترك کرده و به ایران بازگشته اند. - حمزه خان عموی کلنل در شکوائیه خود به احمد شاه که خدمات خاندان پسیان به دولت قاجار برشمرده و کلنل پسیان را از اتهامات متسبه برائت داده، به سوابق تاریخی خود چنین اشاره دارد^۱:

«... اعلیحضرتا، کلنل محمدتقی خان که از پدران به اسارت رفته ی در مرو جانبازی کرده، در واقعات ایران در جنگ روسیه و هرات و تمام سرحدات برای دولت پادشاه مانده، در مقابل وظیفه شناسی و اجرای اوامر... دولت (در کابینه ی سید ضیاءالدین) دوچار مشکلات گردیده و میخواهند او را متعرد و متکی به اجاب معرفی نمایند. اعلیحضرتا، این خنک ناموس که از یکتفر سرباز ایرانی میشود، یک توهین معنوی از نوامیس مقدسه ی اسلام است... اعلیحضرتا، خدمات کلنل محمدتقی خان از قزوین و همدان و بروجرد و کرمانشاهان تا اسلامبول و برلین مشد و روز نامجات پتمس لندن و نوبه رومیای بطر و گراد ناظر است.



میرزا حسین خان

اعلیحضرتا، کلنل محمدتقی خان فرزند پدران مهاجر است که بنام اسلام و ایران به دولت علیه جانبازیها کرده، در هرات و مرو و فتنه سالار و زنجان همه جا کشته شده اند... سرباز پنجاه ساله واقعی ایران - زفرال حمزه میرزا - سنبله ۱۳۰۰ هـ.

تمام این نامه در کتاب کلنل محمدتقی خان و سیله آقای آذری چاپ شده است. صفحه

۳۱۳.

۱- کردها بی باکترین و صادقترین مردم ایران بوده اند و هستند. اما هیچگاه دولت‌های غیر ایرانی ترك و عرب که بر سربر سلطنت ایران تکیه زده بودند، نخواستند آنها را تحمل کنند و در راه نابودی آنها از هیچ کوششی دریغ نکردند. اگر برخی هم مانند ناچار بودند خود را پنهان بدارند. مانند خاندان فتحعلی خان صبا، قائمی، ملک الشعراء بهار که بزرگترین شعراء دوره قاجار تا پهلوی بودند. حتی خود امیرانی مدیر مجله معروف خوالدنیها در رژیم محمدرضا شاه پهلوی که حملات او به شاه و دربار و اشرف معروف است کرد بود. در این مورد نگاه کنید به مقاله دکتر محمود افشار پیوست کتاب: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، رشید پاشا، ص ۲۷۰، چاپ ۱۳۶۹. نیز در هم ذبح ابر مسعود رشیدی، سروا کرد بود است.

اما نه تنها احمد شاه به دسایس قوام السلطنه به ژنرال حمزه خان اجازه ملاقات نداد، بلکه نامه‌ی مذکور را هم یا به او نرساندند، یا او ترتیب اثری نداد. زیرا ذهن او را نسبت به کلنل سخت مشوش ساخته بودند. متأسفانه فرامینی هم که او غیرمستقیم برای کلنل صادر کرد که خود را از صحنه‌ی خراسان کنار بکشد و به تهران بیاید یا برای ادامه تحصیل به اروپا رود، از سوی کلنل پذیرفته نشد و احمد شاه را از او منزجر و بدبین ساخت.

احضار ناصر لشکر به مشهد به امر قوام السلطنه و دستگیری قوام و روی کار آمدن کلنل پسیان

مرحوم فریدون ضمن بیان دعوا و مرافعة کهنه فرودیه‌ها با پدرش بر اثر زمینهای مورد نزاع، می‌افزاید که در این هنگام پدرم وسیله قوام السلطنه به مشهد احضار شده بود. [البته ما میدانیم بهنگام کشت گندم، این احضار در آبان یا آذر ۱۲۹۹ خورشیدی بوده]. زیرا روستائیان از کشت و کار زارعین ناصر لشکر جلوگیری کرده بودند و فریدون بجای پدرش وارد معرکه شده و با کهنه فرودیه‌ها یعنی اللهیار بگ و ذبیح الله بگ که چهارصد تومان به حاکم قوچان دادند ناصر لشکر را تحت الحفظ به مشهد فرستاده بودند و فریدون در محکمه حاکم قوچان حاضر شده و گفته بود: که آنها حق ندارند تا آمدن پدرم جلوی کار ما را بگیرند. بدینگونه قرار میشود که زارعین ناصر لشکر زمینها را بکارند.

او می‌افزاید:

و بعداً هم زمستان رسید، و در روزیکه پدرم به حضور قوام السلطنه میرود، قوام می‌فرماید:

ناصر لشکر چرا به مشهد آمده‌اید؟

(پدرم) عرض میکند: قربان، مرا حضرت حکمران (قوچان) تحت الحفظ به مشهد اعزام داشته‌اند.

(قوام) می‌فرماید: اعزام شما بدون جهت بوده و مسائل حرکت خودتان را فراهم نمائید، تا حکم امنیه و حکم مباشرت شما را دستور بدهم بنویسند، فوراً به قوچان حرکت نمائید.

پدرم در مشهد ماند تا روز ۱۳ عید سلطانی (نوروز ۱۳۰۰) که به اتفاق قوام السلطنه و عده‌ی زیادی به

سیزده بدر می‌روند، وقتی که از خارج شهر برمیگردند. در اوک خیابان ارك کلنل محمد تقی خان پسیان جلو

التوسیل حضرت اشرف را گرفته و ایشان را به اداره ژاندارمری برده توقیف می‌نمایند. (کلنل) پس از دو سه روز از کارهای ضروری راحت میشوند، به پدرم، حکم قبلاً داده شده بوده است، اجازه و دستور حرکت میدهند.

تلگراف حرکت پدرم (به قوچان) رسید، بنده و پسر عمه ام امیراصلاح و تمام عده قراقرانها و سوارهای تفنگدار به استقبال رفتیم. در شیرین سوا^۱ ۸ فرسنگی (قوچان) پدرم را استقبال نموده وارد شهر شدیم...

پدرم امشب را در خدمت خانم عزیزش (زن تهرانی قاجار) بود. فردای این شب هنوز پدرم به اداره امنیه نرفته بود که تلگرافی به این مضمون رسید: فرانس در ب منزل داده، رسید گرفت (و رفت). قوچان ناصر لشکر فوراً حرکت مشهد - خودتان را معرفی نمائید، وجود شما لازم. کلنل محمدتقی خان^۲.

پدرم وسایل حرکت را فراهم نموده و خانم (عزیز کرده اش) را به عنوان زیارت می برد و مرا (نیز) به همراه خود میبرد که به مدرسه متوسطه رفته تحصیل نمایم و منزل بنده هم در منزل حاجی ولی کفاش خواهد بود که حاجی ولی کفاش با بلوریان (غلامحسین هودانلو) قایل است.

۲۲ ساعت دیگر حرکت نموده، به مشهد وارد شدیم. قبلاً به زیارت حضرت رضا (ع) مشرف شده و دو گویچه طویله^۳ منزلی را پدرم اجاره نمود، و این مسافرت را بوسیله درشکه که متعلق به شوهر عمه (ام امیرقلی خان سرهنگ) است^۴، می‌نمائیم. یک شب را در کلاته جنب چناران مهمان حاج حسین آقا و برادرش خیریلوک محمد آقا^۵ بودیم. پس از ورود به مشهد روز اول را نهار (ناهار) به منزل معاون الایاله رفتیم. در اینموقع آقای تاج محمد خان بهادری هم (که از قوچان آمده بودند) میخواستند با درجه سروانی داخل

۱- شیرین سوا یعنی از دهستان جعفرآباد بخش خومه شهرستان قوچان، ۳۶ کیلومتری جنوب خاوری قوچان، دو کیلومتری شمال خاوری شوسه مشهد قوچان. چلگه محصل سکنه ۳۰۳ نفر شیعه ترکی، کردی... فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد ۹، چاپ ۱۳۲۹، ص ۲۵۱.

۲- ؟

۳- فریدون در معرفی امیرقلی خان سرهنگ نوشته است: «او دائم الخمر بود، تمام کارهای ملکی و غیره را عمه ام (یکی از زنان او) عهده دار بود...».

۴- محمد میریلوک خیدرانی در درجه ای قبلی از زاده اسحاق آقا میریلوک اندوای سنه ۱۲۸۰ هجری قمری.

ژاندارمری بشوند، و یک قسمت عمده از قوچانیها و سرحدی ها از قبیل سعادتقلی خان فرزند محمد حسین خان اوغازی (حاکم کتوخ پیشکلو) و وکیل اوغازی^۱ نیز داخل در خدمت هستند. احمد خان و محمد خان هر دو پسرهای معاون (الایاله) نیز در خدمت (ژاندارمری کلنل پسیان) هستند. احمد خان ستوانیکم و محمد خان استوار (که در جنگ فاروج با کردها از او نام می بریم).

در موقع صرف نهار ایشان هم حضور داشتند. قرار شد که بنده و پدرم برای چند (ساعت) بعد از ظهر به میدان فودبال حالیه که میدان مشق ژاندارمری ها بود، رفته و تماشایی (از مشق ژاندارم های تازه تشکیل شده کلنل) بنمائیم.

پدرم پس از نهار دوسه دست تخته نرد با آقای معاون الایاله بازی کردند و آقایان معاونی ها هم وقت سرویس اداره فرارسید تشریف بردند (سر مشق نظامشان).

بعد از اندک مدتی بنده به اتفاق پدرم (از معاون الایاله) خداحافظی کرده، به سوی میدان مشق ژاندارمری ها رفتم. چون از روی پل گذشتیم، صدای فرمان و صدای موزیک ادامه داشت. قدری بیشتر رقتیم، دیدم اسب کهر بزرگی که معلوم است متعلق به خود کلنل محمد تقی خان است در نزدیک عبده موزیکچی ها نگاه داشته اند. هنوز به میدان نرسیده بودیم که کلنل محمد تقی خان سوار شده به سمت شهر می آید. هنوز پدرم می پنداشت که نزدیکتر شده، سلام بدهد. کلنل محمد تقی خان پیشدستی نموده از همان راه دور فرمودند:

ناصر لشکر، سلام علیکم. پدرم چون در تقدیم سلام غفلت نموده بود، شرمندۀ ماند، یا سر افتاده بزم، جواب عرض کرد. وقتی که نزدیک شدیم، اسب را نگاهداشته قریب ۱۰ دقیقه با پدرم مهربانی و صحبت داشته، قبلاً در ضمن احوال پرسى فرمودند کجا میرفتید. پدرم عرض کردند، میرفتیم به تماشای رفاقا. فرمودند: خیلی خوب، مانعی ندارد. در مراجعت تشریف بیاورید باغ ایالتی شما را ملاقات کنم. خداحافظی نموده، رقتیم. میدان مشق در حقیقت از وضع لباس و روحیه افراد، روح شخص سلحشور تازه میشد. گویا این افراد تماماً از روی حقیقت وارد خدمت شده، تماماً جوان لباسهای تازه تمام اسلحه آنها به اندازه ای تمیز، با یک شعف و خرسندی فوق العاده مشغول خدمت و مشق بودند. اندکی تماشا کرده و به سوی شهر رهسپار شدیم. چون وارد اوك شدیم، به باغ ایالتی رفته، پس از دریافت اجازه، خدمت کلنل محمد تقی خان رسیدیم.

۱- وکیل اوغازی بعداً به دشمنی با سعادتقلی خان برخاست و با کمک لشکر شرق خراسان منزل آنها را غارت کرد و به آتش کشید. او از مرهم بوانلو بود که در جلدهای بعد معرفی خواهد شد.

اوک از پدرم جویدای من شده فرمودند: آقازاده (است؟)

پدم جواب دادند: بلی بنده زاده می باشد.

فرمودند: به عنوان زیارت آورده اید؟

پدرم عرض کرد، چون دوره ابتدایی را به پایان رسانیده برای تحصیل مدرسه متوسطه آورده ام.
(کشتل) دستورات لازم را فرمودند و نیز حکومت رادگان و پنج طایفه [کیوانلو، شیخکانلو، توروسانلو، ورنلو و زنگلاتلو] را به ایشان واگذار فرمودند. چند روزی نایب الزیاده بودیم و در منزلی که ما جایگاه داشتیم، منزلی دیگر بود، که به منزل ما از وسط راه داشت. خانمی در آنجا ساکن بود که اسم آن خانم را از خاطر برده ام، دو نفر دختر داشت. یکی در سن ۲۲ الی ۲۵ ساله و از شوهر خود مطلقه شده بود، و دختر دیگرش در سن ۱۴ سالگی، طایفه خانم نام داشت، به اندازه ای نجیب و خوشگل بود، گویا خداوند با بد قدرت خود او را آراسته بود. محبت و علاقه مفرطی نسبت به من پیدا کرده بود که آنی بی من به سر نمی برد... و مادوش از مسافرت بین راه طهران به مشهد صحبت می نمود [که در حدود میامی سبزوار دچار حمله شایگانانه ترکمانان شده بود] و پدر ما تصور می نمود که نصرت لشکر سبزواری می باشد. (و نجات دهنده ی او، زیرا او نصرت لشکر را به چشم ندیده بود که با این ناصر لشکر مقایسه نماید).



مرحوم محمد فاضل شادلو
از کوه سبزوار کهن
عزت شکر را بر ما آورد
تیرمهر - صفر ۱۳۴۸

چون در موقع مسافرت آنها نزدیک بود که دستگیر ترکمن ها بشوند، سوارهای نصرت لشکر سبزواری رسیده و آنها را نجات داد بودند^۱، و مادر این دختر خانمها فوق العاده نجیب و بهمین لحاظ نسبت به بنده و پدرم مهربانی و ملاحظت میکرد و دختر بزرگش نیز با پدرم راهی داشت و شاهزاده خانم [همسر عزیز کرده پدرم] بی اندازه دلواپس بودند ولی از قسمت ارتباط من با طایفه خانم خوشوقت بود... در نزد خود تصور میکردم که چنانچه برای تحصیل ماندنی بشوم، دلخوشی نیز خواهم داشت. متأسفانه امیدها بدل به یأس شد. نمیدانم خانم نامادریم چه به سر پدرم خواند که مرا پس از چند روز به اتفاق یک نفر از گاریچی های قوچانی از مشهد به قوچان روانه نمود و تحصیلات من بیچاره به اینجا رسید... (که همیشه از آنروز تاکنون فاقدارم و اصلاً

۱- فریدون در اینجا از خاطرات عشق بازی خود با طایفه و پدرش با دختر بزرگتر یاد کرده و مراتب

اقسوس خود را که به تحریک مادر اندر که از این جریان بو برده بود، اعلام میدارد.

۲- در زینت نویس صفحه ۲۶ در مورد همین نصرت لشکر توضیحی داده ام.

نمیدانم بر سر آنها چه آمد و به کجا رفتند و دیدار به قیامت ماند).

بنابراین تا اینجا به روابط بین کلنل و ناصر لشکر تاحدودی آگاهی یافتیم و ناصر لشکر به حکومت رادکان بین چناران و قوچان منصوب شد.

نصرت لشکر سبزواری کی بود؟

حکایت‌های زندگی اینقدر عجیب هستند که آدمی را حیران می‌کنند. روزی نگارنده در سال ۱۳۷۳ مشغول کار بنایی بودم، که زنگ منزل زده شد، از این رو بیدارنگی دم در رفته، با آقای که حدود ۵۵ سال یا بیشتر داشت و چاق و چله و خوش بیان بود روبرو شدم. اینقدر از دیدنم خوشحال شد که چند بار سر و روی پرگچ و سیمانی ام را بوسید و خدا را شکر گفت که پس از سالها و ماهها جستجو در تهران و خراسان مرا که از چند ماه پیش همسایه تقریباً دینوار به دیوارش شده بودم شناخته است که توحیدی خود من می‌باشم که روزی چند بار در همین خیابان پیاده از جلو منزلش می‌گذشتم و او نیز متقابلاً روزی چند بار با بی‌ام‌وی دست دوم خود از جلو خانه ام می‌گذشته است. بهر حال چون مشغول کار بودم به منزل نیامد و به بعد موکول کرد که با فرصت بیشتری بنشینیم و صحبت کنیم. فقط از گفتارش این به یادم ماند که روز دیگر که عکس نصرت لشکر را برابم آورد گفت:

نام من محمد است. اصلاً از کردهای شادلو مقیم سبزواری می‌باشم که پدرانم از سالیان پیش برای نظم و انتظام سبزواری به این شهر آمده و در آنجا سکنی گرفته بودند.

به گمان در مورد اتساب خود به نصرت لشکر سبزواری گفت که پدر مادرش بوده است. او گفت چند روز دیگر باز خواهد آمد. اما یک هفته بعد دو پسر بچه نوجوان دم منزل آمدند و گفتند: اگر عکس‌های نصرت لشکر را لازم نداریه مادرم که گویا نواده یا دختر محمدخان شادلو است ما را فرستاده که باز پس بدهید. گفتم قرار بود خود آقای محمدخان شادلو پدر بزرگ شما بیاید که صحبت کنیم. گفتند: او همان شب که عکس‌ها را به شما داد، سگته کرد و مرد و ما امروز مراسم هفت او را بجا آوردیم!!

از این رویداد بسیار حیرت کردم، بویژه که اطلاعات کافی را برای درج حکایت

نصرت لشکر هم از ایشان به دست نیاورده بودم. بهر حال از اینان خواهش کردم از مادرشان که دختر محمدخان است و از اقوام خود پیرسند که نصرت لشکر کنی بوده و برایم بنویسد و بیاورید، من هم عکس ها را به لیتوگرافی برده و فیلم آنها بگیرم و به شما پس دهم.

دو روز دیگر که عکس ها را دادم این نوشته را از آن نوجوان به نام آقای فاضلی گرفتم که او هم اطلاعاتی که از نصرت لشکر به دست آورده بود، برایم آورد و روز بعد هم متوجه شدم آنها هم این محله را ترک کرده و فته اند، بدون اینکه آدرسی از خود بدهند. بهر حال آقای فاضلی نوشته بود:

نصرت لشکر که در سال ۱۳۱۳ خورشیدی درگذشت، حدود ۴۵ سال داشت. نامش علی اصغر خان منوچهری عسکریاور (سرگرد ارتش) فرزند حاج شیخ عظیم مجتهد بود که در روستای قلتق زنجان به دنیا آمد. (حدود ۱۲۶۸ خورشیدی یعنی ۱۷ سال پیش از تاریخ مشروطیت که در سال ۱۲۸۵ روی داد). در ۱۴ سالگی از پدرش رنجید و به روسیه فرار کرد و بعداً وارد دانشکده افسری روسیه شد و به پایان رسانید. پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی به ایران بازگشت و در ارتش ایران استخدام شد. پیش از روی کار آمدن رژیم کودتایی رضاخان به زندان افتاد، اما بسبب نفوذ مادرش که از شاهزادگان قاجار بود، از زندان و اعدام نجات یافت. اما او که خود را برتر از خیلی ها میدانست، حاضر به اجرای فرامین آنها نشد و سر به عصیان برداشت و با ۱۳ نفر از یاران خود به نواحی کوهستانی بین سمنان و دامغان آمد و در گردنه آهوان مقام گرفت و به راهزنی کاروان بریژه کاروانهای دولتی پرداخت و بر تقویت نیروهای خود افزود و منطقه را پیش از پیش ناامن کرد. سپس به تحریک حکام و متنفذان محلی درصدد حمله به تهران برآمد.

دولت کودتا که خود بقدر کافی درگیری و دردسر داشت، از این پیش آمد، نگران شده، پیشدستی نموده به تحیب قلوب از او پرداخت که از این کار او را بازدارد. بهمین سبب حکمی تقدیرآمیز مبنی بر داشتن سمت «فرماندهی کل ناحیه امنیتی شرق مملکت» را به ایشان واگذار کرد و او به حدود شاهرود و سبزوار آمد تا جلور غارتگران و تاخت و تاز اشرا و ترکمانان در این منطقه را که بر زائرین امام رضا(ع) وارد می آوردند بگیرد. چنانکه هفت نفر را در گردنه سنگ کلیدر سبزوار زنده گنج گرفت و لای دیوار گذاشت و تاحدودی منطقه را امن

کرد. او از طرف امیر اعظم عضدی حاکم شاهرود بخاطر اقدامات موفقیت آمیزش لقب نصرت لشکر یافت.

او در جنگ با خدو سردار در سال ۱۲۹۹ خورشیدی در شیروان هم شرکت داشت که از ناحیه شکم گلوله خورده و روده هایش پاره شده بود که مورد جراحی قرار گرفت و از روده پلاستیکی استفاده کرد. در اوایل دولت رضاشاهی بازنشسته شد. او در فرورد سبزوار زادگاه این بمین که جایی خوش آب و هواست حکومت می کرد و باغ و املاک زیادی در آنجا به دست آورد. قلعه نصرتیه و باغ نصرتیه در یک کیلومتری غرب فرورد از املاک اوست. بهنگام قیام زلفو سردار گرد در خراسان / حدود سال ۱۳۰۷ که در جلد هفتم به آن خواهیم پرداخت / زلفو خود را به فرورد رسانید، شبانه نصرت لشکر را بخاطر داشتن اسلحه و پول او را در باغ نصرتیه که دوران بازنشستگی را می گذرانید، دستگیر، و برای اعتراف نمودن به جواهرات و اسلحه، چپه از پا آویزان کرد. چون نیروهای دولتی به آنجا نزدیک شده بودند، زلفو از بیم گرفتاری خود نصرت لشکر را برداشته و به کوههای

اطراف اسفراین برد. در بین راه یکی از نوکران زلفو که محافظ نصرت لشکر بود، چون قبلاً از نوکران نصرت لشکر بوده، به پاس نان و نمک او شبانه دست و پایش را از زنجیر باز می کند و فرارش می دهد و او به فرورد می رود. به دنبال این جریان روده جراحی شده او دوباره چرکین می شود که او را به مشهد آورده و غسل می کنند و سال بعد در ۲۵ سالگی فوت می کند.

← نصرت لشکر سبزواری که مادر طبیب خانم او را با ناصر لشکر قوچانی عوضی گرفته بود.



قیام کنل محمد تقی خان پسیان و توقیف قوام السلطنه

برای آگاهی بیشتر و روشن شدن ماجرای تأسفبار کنل ناچاریم صفحات تاریخ را ورق زده و به عقب بازگردیم.

کم و بیش میدانیم که نظام فاسد و زیون و منحط و خائمانسوز ترکان قاجار چه بدبختی‌ها و پریشانی‌ها و فلاکت‌باریها برای میهن عزیزمان به بار آورد و شاهان و شاهزادگان و ظنفروش این رژیم چه خیانتها که به این آب و خاک نکردند؟

چنانکه گفته شد، قراردادهای تحمیلی و ننگین ترکمانچای و گلستان و پاریس و آخال و فیروزه^۱ در حدود نیمی از سرزمین کهنسال ایران را به چنگال بیگانگان و متجاوزان انداخت و قدرت نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ایران را بکلی از بین برد. دو نیروی استعمارگر روس و انگلیس چون زالوهای خونخوار، خون مردم ایران را مکینده و به حال احتضار درآورده بودند. استعمارگران سپس با فراهم کردن زمینه اجرای قراردادهای ننگین تر ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ میلادی به وسیله عوامل خود از جمله وثوق الدوله نخست وزیر غیرقانونی و نصرت الدوله فیروز وزیر امور خارجه و چند بی وطن دیگر در سال ۱۹۱۹ مملکت ایران را در دست به بیگانگان فروختند^۱ و اگر پایداری احمدشاه با تمام ناتوانیش که داشت نبود، آخرین فاتحه کشور هم خوانده میشد.

نویسندگان و روشنفکران و آزادیخواهان ایران هم که همواره سنگر استقلال کشور بوده‌اند، بیکار ننشسته به مبارزه با وطنفروشان و استعمارگران پرداختند. رشد اعتراضات ملی و قومی در سراسر کشور موجبات تلاش‌ها و قیام‌های شیخ محمد خیابانی در تبریز و میرزا کوچک خان جنگلی و خالو قربان را در گیلان فراهم ساخت. هر چند که اینها هم نتیجه‌ای ندادند.

۱- بموجب قرارداد ۱۹۱۹ وثوق الدوله ایران را بمبلغ چهارصد هزار تومان به انگلیس فروخت که

دویست هزار تومان سهم خودش گردید.

از سوی دیگر با انتحار اعتراض آمیز کلنل فضل الله خان بهرامی و دیگر اقدامات آزادیخواهان طشت رسوائی دولت خودکامه و درباریان فاسد و ظنفر و ش قاجار به صدا درآمد.

در چنین روزهای آشفته‌ای ایالت خراسان نیز بخاطر تحریکات دو کنسول روس و انگلیس بشدت پریشان بود^۱ و احزاب و گروه‌های مختلف با همدیگر دست به گریبان گشته و خراسان در اشغال نظامی روس و انگلیس قرار گرفته بود. قوام السلطنه والی خراسان بر مسند قدرت تکیه زده و اختلاف شدیدی بین او و جناح روحانیون به رهبری آیت الله زاده خراسانی بر سر کسب قدرت نهائی در جریان بود. در این زمان که قوام خط حزب دموکرات را جدی تر از جناح روحانیت می یافت، در صدد برآمد با یک اقدام سیاسی ماهرانه با آیت الله زاده ائتلاف نموده، حزب دموکرات را از میدان مبارزه خارج سازد، تا نوبت به روحانیت هم برسد.

در این زمان مرحوم ملک الشعراء بهار که از آزادیخواهان مبارز خراسان و مدیر روزنامه بهار بود با درج مقالات کوبنده ای قوام و سیاستش را به باد انتقاد گفت که خود او از اعضاء برجسته حزب دموکرات بود.

در چنین اوضاع و احوالی بر اثر عدم رضایت ملی، احمد شاه، و ثوق الدوله برادر قوام السلطنه را از نخست وزیری برکنار و کابینه مشیرالدوله را روی کار آورد. با بهره برداری از این فرصت بعضی از سران حزب دموکرات از جمله ملک الشعراء بهار که این زمان در تهران روزنامه نوبهار را منتشر می ساخت، بر آن شدند زمینه کودتائی در خراسان فراهم ساخته، تا

۱- در این زمان عملاً جنگ دو امپریالیست شرقی و غرب یعنی روس و انگلیس در مرزهای شمالی کشور بویژه در خراسان در جریان بود. انگلیس ها کردها را علیه روسها تحریک میکردند و برای این منظور نیروهای چریکی متعددی در نواحی مرزی توگز و قوچان بوجود آورده و در شهر مرزی باجگیران نیز یک پادگان از مزدوران هندی مستقر ساخته بودند. در مقابل روسها نیز در شمال غربی خراسان تا سواحل شرقی دریای مازندران جاسوسان ورزیده ای به میان ترکمانان فرستاده آنها را علیه دولت ایران تحریک و تشجیع نموده به قتل و غارت و چپاول می پرداختند و در این رهگذر آنکه کشته میشد یا کرد بود یا ترکمن و آنکه استفاده می بود یا روس بود یا انگلیس.

با پیشروی آنها پسوی تهران رجال نالایق و پوسیده‌ی دولت و دربار را از صحنه‌ی سیاست ایران خارج سازند. بهمین منظور کلنل محمدتقی خان پسیان را که یکی از افسران رشید و خوشنام و قهرمانان جنگ کرمانشاه و دیاله در دولت آزاد نظام السلطنه مافی و فرد تحصیلکرده و شایسته بود و این زمان از آلمان بازگشته و در تهران بیکار و سرگردان بود^۱، ملاقات نموده او را برای عزیمت به خراسان و تشکیل نیروی ژاندارمری تشویق نمودند. بند و بست‌ها و اقدامات سیاسی معمول به کار گرفته شد و کلنل (سرهنگ دوم) محمدتقی خان پسیان بموجب حکم شماره ۱۷۶ - اوگ ذیقعدہ ۱۳۳۸ مأمور خراسان شد و در ۲۵ ذی حجه همین سال در وزارت مشیرالدوله وارد خراسان گردید.^۲ (اواخر مرداد ۱۲۹۹).

کلنل ذاتاً افسری پاک و شریف و متهور و میهن دوست بود و همین صفات سربازی، او را از قالب یک سیاستمدار برجسته دور می‌داشت، زیرا معنی و مفهوم و مصالح اولیه سیاست حقه بازی و نیرنگ و فریب است و کلنل از این نامردمی‌ها به دور بود. بهمین سبب نیز موجبات تابودی و یا به قول ملک الشعراء بهار، تفله شدنش در خراسان فراهم گشت، چون انگلیسی‌ها از پیش برنامه ریزی کرده بودند که با این مملکت چگونه بازی کنند، آنها میدانستند افسر تحصیلکرده و آزاده‌ای چون کلنل طوق بندگی آنان را به گردن نمی‌آویزد.

آقای احسان طبری در تجزیه و تحلیل‌های مارکسیستی خود در تاریخ این روزهای ایران آورده است:

پسیان به مثابه افسر ژاندارم و نیز با تحصیلاتی که در آلمان (شهر لایپزیک) داشت، از آن میهن دوستانی بود که دچار پندار ژرمانوفیلی^۳ شده بود. وقتی در ۱۹۲۰ از آلمان به ایران

۱- کلنل محمدتقی خان علاوه بر جنگهای غرب علیه ارتش متجاوز روس، در جنگهای نهضت گیلان به فرماندهی میرزا کوچک خان جنگلی هم در کنار میرزا کوچک خان با دشمن او می‌جنگید، سردار جنگل، میرفتخاری، ص ۶۸ و ۷۰.

۲- روزنامه ایران، ۲۷ برج اسد ۱۲۹۹.

۳- ژرمانوفیل عنوانی بود که به طرفداران و دوستداران آلمان داده میشد، در مقابل انگلوفیل یعنی طرفداران انگلیس مانند وثوق الدوله‌ها و روسوفیل یعنی طرفداران روس مثل احسان طبری‌ها، هرچند که بعداً توبه نامه و معراج نامه نوشتند که عروج کرده‌اند!

آمد به عنوان رئیس ژاندارمری به خراسان اعزام شد. در آنجا با والی فاسد و دزد خراسان قوام السلطنه برادر وثوق الدوله و پشتیبان او کلنل پریداکس سرکنسول انگلیس در مشهد، و نیز با جمعی از سران عشایر تیموری، هزاره و بلوچ و غیره که مایه ناامنی خراسان بودند، وارد تناقض شدید شد. تظاهرات عوامفریسانه روزنامه‌های رعد و برق وابسته به سید ضیاء‌الدین نخست وزیر وقت علیه اشراف پوسیده دربار، این افسر شریف و احساساتی را به خود جلب کرده بود، و وی سید را کسی میدانست که گویا میتواند در ایران تحول عمیق به وجود آورد [و نقش میرزا تقی خان امیرکبیر را ایفا کند].

کنودتای حوت ۱۲۹۹ رضاخان که منجر به توقیف برخی از این اشراف شد، کلنل را سخت بر سر شوق و هیجان آورد و او نیز در خراسان دست به توقیف یکی از مظاهر بارز این اشراف فاسد، زد که همان قوام السلطنه بود و او را تحت الحفظ به تهران فرستاد. ولی کابینه سید ضیاء‌الدین که محلی پیش نبود، دوامی نیاورد و قوام السلطنه اسیر دیروزی کلنل پسیان پس از سقوط سید ضیاء، رئیس الوزراء شد و رضاخان هم وزیر جنگ او، و نتیجه اش احضار فوری کلنل به تهران^۱.

روابط کلنل با قوام السلطنه والی خراسان

بیش از دو سال از حکومت مقتدرانه قوام السلطنه در خراسان می‌گذشت که روزی یک افسر ژاندارمری که خود را کلنل محمد تقی خان معرفی کرد، در ساختمان ایالتی به حضورش رسید. ژاندارمری آن روز چنانکه گفته شد، زیر نظر سوئدی‌ها اداره میشد. قوام ضمن پرسش از علت آمدن او به خراسان و گفتگو در مورد تشکیل نیرویی مسلح به نام ژاندارمری، وقتی سخنانشان گل کرد، گفت:

راستش از دیدن شمشیر و اسلحه و حمایل شما ترسیدم، و گمان کردم آمده‌اید مرا توقیف کنید.

۱- ایران در دوران رضاخان، احسان طبری، تئورسین حزب منحلّه توده، ص ۴۵.

کلنل در پاسخ اظهار فروتنی نموده و شمشیر از کمر گشود و دو دستی تقدیم قوام کرد و گفت:

گرفتن شمشیر از دست حضرت اشرف موجب افتخار من است، نه غیر^۱.

قوام را این آداب دانی و شیرین زبانی خوش آمد و برخاست و با دست خود شمشیر را به کمر کلنل بست و در همان جلسه و جلسات بعدی اهداف و نیات خود را با کلنل در میان گذاشت که باید یک حرکتی سریع علیه درباریان و دولت مرکزی در خراسان انجام دهند. کلنل در مقابل قوام سوگند خورد هر هدنی را که دنبال کند، او پیرو مطیع بی چون و چرای او خواهد بود.

سوگند وفاداری کلنل باعث اعتماد بیشتر قوام نسبت به کلنل شد و از فردای دیگر لوازم و امکانات ضروری برای تشکیل نیروی ژاندارم در خراسان را فراهم کرد و در اختیار کلنل گذاشت و از او خواست که هر چه سریعتر و جدی‌تر در انجام این وظیفه بکوشد.

اواخر اسفند ۱۲۹۹ بود و سیاست انگلیس بعزت ضعف و بی کفایتی احمدشاه قاجار بآن تعلق گرفت که با انجام کودتایی به رهبری سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه رعد و همکاری یکی از افسران قزاق مقیم در پادگان قزوین به نام رضاخان میرپنج به مرحله اجرا درآورد. ایران قاجار زده این زمان کاملاً استقلال و پرستیژ خود را از دست داده و آستان حوادث ناگواری بود.

ژنرال آیرون سایید از طرف دولت انگلیس مأموریت یافت کودتای اسفند ۱۲۹۹ را به ثمر برساند و او در این کار با ملاقاتی که با رضاخان میرپنج در قزوین به عمل آورد در کار خود موفق شد^۲. پایتخت کشور در روز ۲۹ اسفند وسیله بریگاد قزاق تسخیر و احمدشاه در صحنه سیاسی مات و سرگردان شد و ناچار این حرکت را تصویب کرد و سرنوشت خود را به دست حوادث آینده سپرد^۳، زیرا کار دیگری از او ساخته نبود، مگر اینکه بنشیند و از

۱- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- خاطرات ژنرال آیرونساید، چاپ ۱۳۶۲، ترجمه بهروز قزوینی، ص ۲۱۲.

۳- کتاب آبی، تلگرافات مندرج.

پنجره کاخ خود در سعدآباد به حوادث روزگار بنگرد.

با انجام کودتای انگلیس ۱۲۹۹ سید ضیاء به مقام نخست وزیری و رضاخان میرپنج به فرماندهی کل قوا منصوب شد و بگیر و ببند رجال کهنه و پوسیده و بی ثمر مفتخور تهران آغاز شد و زندان قصر مملو از این بیکاران مفتخور شد که برای حفظ جان خود مایل بودند دست به هر پستی و خیانت بزنند. رضاخان که نیاز بیشتری به پول داشت با تهدید و ازعاب و تشر زدن مقدار زیادی پول و جواهرات از این مفتخورها و شاهزادگان آنجانی گرفت و چون آنها را منشأ و مصدر حرکتی نمیدید، به ترتیب از زندان آزاد ساخت و قدرت مطلقه را به دست گرفت و توپ و تشرها و فرمان میدهم ها آغاز شد.

در چنین اوضاع و احوالی کلنل پسیان و قوام السلطنه از اینکه از قافله عقب مانده اند، مات و مبهوت شدند، زیرا خود قوام در صدد بود به محض اینکه ژاندارمری کلنل پا بگیرد و عده ای دست به تفنگ داشته باشد، به سوی تهران حرکت کرده و با انجام کودتایی به اهداف خود نایل آید. به همین منظور برای آماده سازی افکار مردم خراسان شبی در جلسه ای در منزل مهدوی رئیس التجار در مشهد گفته بود: «خراسان از بلژیک بزرگتر است و ما اعلام استقلال می کنیم»^۱.

چند روزی از اجرای کودتا در تهران نگذشته بود که سید ضیاء الدین و رضاخان متوجه مسأله پیچیده خراسان و وجود شخص سیاستمدار و استخوانداری چون قوام السلطنه در این دیار شدند که حذف او از صحنه سیاسی کار ساده ای نبود. زیرا او با تمام ایلات و عشایر و سران خراسان رابطه ای محکم برقرار کرده بود، که رژیم کودتا صلاح نمیدید خود را با آن درگیر سازد، بویژه که آوازه به حق یا به ناحق ژاندارمری آنجانی و متحدالشکل و تحت السلاح کلنل هم، در همه محافل تهران و خراسان پیچیده بود.

کودتاچیان احساس خطر کرده و در صدد چاره برآمدند و با مذاکره و مشورت با سفارت انگلیس مقدمات کار را فراهم کردند. آنها سید مهدی فرخ ملقب به معتصم السلطنه را که مردی محیل و فتنه انگیز و بوقلمون صفت بود، برای اجرای اهداف خود مناسب یافته و

۱- کلنل محمد تقی خان پسیان، علی آفری، ص ۲۵۱.

برای جلب و دلجویی کلنل و جداسازی او از قوام السلطنه او را به عنوان کارگزار دولت به خراسان روانه نمودند.

خود فرخ در این مورد گفته است:

«چاپاری به مشهد رفتم و درحالیکه حامل نشان مهمی از طرف دولت فخیمه انگلستان [برای قوام] بودم»^۱.

سفارت انگلیس همراه با این نشان افتخار برای قوام السلطنه از او خواسته بود که دولت کودتا زائیده دولت انگلیس و دست پرورده آنهاست و قوام باید آنرا به رسمیت بشناسد و تلگراف تبریکی به رئیس دولت جدید مخابره کند، و نقشه های قبلی را فعلاً نادیده بگیرد که مصلحت روز انگلیس این چنین اقتضاء کرده است.^۲

اما قوام رند و کهنه کار با تمام سیاستمداری و دست آموزش، اینجا رودست خورد و دچار اشتباه شد، و به قول کلنل پسیان دلگرم ماند که از وجود او و نیروی تحت فرماندهیش به موقع لازم بهره برداری خواهد کرد.

سید مهدی فرخ مأموریت داشت، محرمانه با کلنل صحبت کرده و او را علیه قوام بشوراند و نسبت به توقیف و اعزام او به تهران با دولت کودتا همکاری و اعلام وفاداری نماید.^۳

قوام که از بند و بست های سیاسی پشت پرده غافل بود، با جناح های سیاسی مستقر در مشهد در تماس و مذاکره بود و از مأموریت اصلی فرخ به خراسان خبری نداشت.

سرانجام مراسم سان و رژه ژاندارمری به مناسبت نوروز ۱۳۰۰ قرار رسید. آذری نوشته است که قوام السلطنه بجای اینکه عکس احمد شاه را در جایگاه مخصوص قرار دهد، خودش در جایگاه قرار گرفت که ژاندارم ها از برابر او رژه بروند.^۴ کلنل که پی بهانه

۱- خاطرات سیاسی فرخ، ص ۶۰-۶۲.

۲- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۳۱۲.

۴- کلنل محمد تقی خان پسیان، آذری، ص ۱۸۵.

می گشت، این موضوع را دست آویز قرار داد که عکس شاه در جایگاه نصب نشده و او از رژه نیروهای تحت فرماندهی خود جلوگیری کرد، درحالیکه قوام اصلاً چنین انتظاری از کلنل که نسبت به او سوگند وفاداری خورده بود، نداشت. زیرا قوام به سوگند او اطمینان خاطر یافته بود. به قول آقای مکی:

«در یکی از روزها که کلنل نزد قوام السلطنه بود، قوام از او سؤال کرد که اگر از تهران تلگرافی به شما رسید که مرا دستگیر کنید، چه خواهید کرد؟ کلنل محمدتقی خان جواب داد: که من اجرا نمی کنم و میگویم من تابع والی خراسان می باشم و غیرممکن است که این امر را اجرا نمایم»^۱.

بنابراین غافل ماندن قوام از وقایع پشت پرده، فقط پشت گرمی و اعتماد او به قول کلنل که یک افسر نظامی بود، بوده است. اما نگرانی دولت کودتا از اقدامات آتی قوام هم خیلی بیجا نبوده است. امروز با انتشار گزارشات حوادث گنبد کاوس و استرآباد به این واقعیت پی می بریم که قوام قصد اتحاد ایالتهای خراسان و مازندران و تا ختن به تهران را داشته و با سران طوایف در ارتباط بوده است. در گزارش ۲۱ مارچ (اوگ فروردین ۱۳۰۰) آمده است که:

«ضمناً منتشر کرده اند قوام السلطنه را هم دولت احضار کرده، اهالی مشهد ازدحام نموده، مانع از حرکت ایشان شده اند. عقیده مسعودالملک (هزار جریبی) اینست که خط (تلگرافی) مازندران را به استرآباد وصل و اتحادی نموده، ضمیمه خراسان و جزو فرمانفرمایی قوام السلطنه قرار بدهند...

قائم مقام حاکم استرآباد تهدید کرده و گفته است از طرف رئیس الوزرا هر آینه یا از سفارت انگلیس اطمینان کاملی به من دادند، مراجعت میکنم، و الا با عده سوار خود در گنبد قابوس ساکن شده، یا اینکه به مشهد رفته ملحق به قوام السلطنه می شوم»^۲.

بهر حال قوام از عکس العمل منفی کلنل نسبت به او کین اقدام ظاهراً آزمایشی خود،

۱- تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲- مخابرات استرآباد، گزارشهای حسینی مقصودلو، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، ص ۷۵۳.

سخت‌عصبانی شده و درصدد تلافی برآمد و به اداره مالیه خراسان دستور داد که از پرداخت حقوق و هزینه ژاندارمری جلوگیری شود. کلنل نیز مراتب را به تهران گزارش نمود و طبق قول و قرارهای قبلی، محرمانه حکم توقیف والی را از سید ضیاء گرفت.

روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ که قوام از باغ ملک‌آباد با کالسکه بازمی‌گشت، وسیله افسران کلنل در جلو بانک ملی کنونی، توقیف و چند روز بعد تحت الحفظ به امر کلنل به تهران اعزام شد و در پادگان قصر عشرت‌آباد زندانی گردید^۱. کفالت استانداری خراسان از سوی نخست‌وزیر به کلنل واگذار شد. او نیز همسر قوام را از عمارت استانداری بیرون کرده به تهران فرستاد و خود در آنجا مقام گرفت.

دارائی قوام و اسب‌های خوب و سلاح‌های تهیه‌شده اش وسیله ژاندارمری تصاحب و مصادره و به حکومت سه‌ساله قوام مقتدر و سیاستمدار در خراسان پایان داده شد.

دستگیری بسیاری از درباریان و قوام‌السلطنه و تعقیب مصدق‌السلطنه (دکتر مصدق بعدی) والی فارس و دیگر اقدامات انقلابی سید ضیاء و زیرپا گذاردن قوانین دوره قاجار، شخص احمد شاه را که نسبت به رعایت قوانین و اصول دموکراتی و آزادی پای‌بند بود، نسبت به نخست‌وزیر کودتا بدبین ساخت. نطق معروف سید ضیاء در کوبیدن سلسله‌ننگین قاجار که توهین مستقیم به شاه بود، تمام درها را بر روی سید ضیاء تخته کرد. اما اگر سید اندکی نرمش به کار می‌برد، شاید در کوتاه‌زمانی تبدیل به امیرکبیری دیگر میشد. بهرحال شاه تصمیم گرفت به فرانسه مهاجرت کرده دخالت و گریه‌رقصانی انگلیسی‌ها در ایران را به جهانیان اعلام نماید؛ سفیر انگلیس که از عواقب این حرکت و رفتار تند نخست‌وزیر پیمانک گشته بود، به حضور شاه رسید و استعفای سید ضیاء را که از قبل در دست داشت، تقدیم شاه نمود و پیشنهاد کرد که قوام‌السلطنه را بجای سید به نخست‌وزیری منصوب نماید.

بدینگونه با دخالت سفیر انگلیس، نخست‌وزیر ایران معزول و قوام‌السلطنه از گوشه زندان به کاخ نخست‌وزیری رفت و بر مسند وزارت تکیه زد و به فکر انتقام کشیدن از سید و

۱- فرمانده پادگان عشرت‌آباد که زندانیان سیاسی لاجمله عین الدوله و قوام‌السلطنه در آنجا زندانی

سرتیپ جان محمد خان فرمانده لشکر بعدی خراسان بود.

دار و دسته اش، بریده کلنل در خراسان افتاد. این واقعه در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ روی داد که بعدها ایرج میرزا خطاب به سربریده کلنل در این مورد گفت:

که گمان داشت که این شور پیا خواهد شد هر چه دزد است، ز نظمیة رها خواهد شد
دزد کت بسته، رئیس الوزرا خواهد شد مایه رنج تو و زحمت ما خواهد شد^۱.

قوام نه تنها از کلنل، بلکه از موسیو دوبوآ بلژیکی پیشکار مالیه خراسان هم که از طرفداران کلنل بود، انتقام شدیدی گرفت که دوبوآ به دخالت سفارت بلژیک از چنگ قوام نجات یافت، زیرا او به دستور کلنل اسوال قوام را صورت برداری و توقیف کرده و به پرونده های سیاسی و بند و بست های اداری و رشوه بگیریهای او دست یافت و به بررسی آنها پرداخت و نادرستی های قوام را برملا کرده بود^۲.

قوام که از زندان آزاد و نخست زیر شد، تلگرافی میرزا صدرا نجد السلطنه را به کفالت خراسان منصوب و کلنل و دوبوآ را از مناصب قبلی شان معزول نمود. اما کلنل زیر بار نرفت و نجد السلطنه را توقیف کرد و مخالفت خود با دولت قوام کینه توز را آغاز نمود.

اسکورتی که قوام السلطنه را به تهران برد

قوام السلطنه از مردان بزرگ و سیاستمداران کار کشته ایران در ادوار بحرانی این کشور بوده و موافقین و مخالفین سختی داشت. قضاوت درباره او کار مشکلی است. بهر حال او کمتر زیر بار انگلیس میرفت و شخصاً تصمیم می گرفت و با رضاشاه و پسرش محمدرضا شاه بارها پنجه در پنجه افکند. مأموریتی که در فروردین ۱۳۰۰ قوام السلطنه را از خراسان به تهران می بردند، باید از چابکترین و تیراندازترین و ماهرترین افراد انتخاب میشدند که بتوانند این زندانی خطرناک را به مرکز برسانند. تعداد مأمورین محافظ قوام چهل نفر بود که روز ۳۱ فروردین ۱۳۰۰ وی را از مشهد به تهران حرکت دادند.

۱- فیوان ایرج میرزا، قطع جیبی، ص ۳۱۰.

۲- زندگی سیاسی قوام السلطنه، جعفر مهدی نیا، انتشارات پاسارگاد، ۱۳۴۵، ص ۳۳.

کلنل این افراد را از کردهای خراسان به فرماندهی نایب حسن کرد شادلو برگزید که به گونه زیر بودند:

۱- نایب حسن (برادر نایب حسین فرزند نایب علی اکبر کرد شادلو^۱) حاکم بلوک چولا یخانه و تبادکان و درزاب.

۲- اسماعیل فرزند حسین شاهوردی توپکانلو از سواران فرهاد خان که گنجشک را در هوا میزد^۲.

۳- حلیم فرزند محمد نبی توپکانلو

۴- محمد تقی توپکانلو فرزند خانگل

۵- حسین فرزند مشقال (ردیف های ۴ و ۵ به نام مادرشان

منسوب اند).

۶- عباس ترک بغایری، که او هم از سواران فرهاد خان بود. در این اسکورت بیشتر از کردهای توپکانلو استفاده شده که فرهاد خان به یاری کلنل فرستاده بود و تعدادشان ۲۶ نفر بود.^۳

این سواران که از شجاعت و بی باکی کلنل که موافق خوی و خصلت آنها بود، سخت

۱- نایب علی اکبر شادلو فرزند حسن کرد شادلو بود که سند از عواج زیبا و رنگین او را با دختر کربلای محمد خباز مشهدی به تاریخ ۱۲۹۰ قمری در جلد سوم حرکت تاریخی کرد به خراسان صفحه ۴۵۲ چاپ نموده ام. نیز این توضیح داده شود این حسن شادلو احتمالاً همان کسی است که فریزر در سفرنامه خود از او نام برده که پس از جنگ نایب السلطنه در قوچان در سال ۱۲۲۸ قمری بخاطر رنجیدگی از بستگان خود در بجنورد به قوچان مهاجرت کرده و سپس به مشهد آمده است.

نایب حسن (استوانیکم آن زمان) فرزند علی اکبر همام پدر بزرگش بود که مدتی هم مسؤلیت قره سورانی راههای شمالی مشهد به کلات و قهقبه (در خاک روسیه) را داشت. آقای غلامرضا شادلو از کارمندان عالیرتبه شهرداری مشهد که اکنون بازنشسته است (پدر دکتر حمید شادلو) و از اولاد نایب حسن می باشد، این اسناد و عکس ها را در اختیارم گذاشت، که سپاسگزارم. عکس ص ۱۶۷

۲- نام افراد بالا را آقای سهراب فرهادی توپکانلو از نوادگان فرهاد خان اهل یکی توپکانلو در اختیارم

گذاشت که از پدرش شنیده بود.

دچار غرور شده و در بین راه مشهد به تهران عمداً در اطراف کالسکه قوام اسپ نازی و گرد و خاک میگردند که والی خودخواه و متکبر را پیش از پیش دچار رنج و عذاب نمایند و بعداً آنستند که چرخ گردنده انگلیس با چرخشی دیگر اوضاع را دگرگون خواهد ساخت^۱.

خاطره ای از همسر قوام السلطنه از رفتار کلنل محمد تقی خان با قوام

آقای عباس خلیلی در مقاله‌ی خود در مجله خاطرات و حید می‌گوید: هنگامیکه قوام السلطنه از گوشه‌ی زندان آزاد و نخست وزیر ایران شد در یک شب سرد زمستانی چون گذشته در عمارتی که اکنون (سال ۱۳۵۰) محل سفارت مصر است به ملاقاتش رفتم و قوام سرگرم پذیرائی یکی از سفراء بود. باقر خان یکی از نوکران قوام السلطنه که مشغول روشن کردن هیزم بخاری بود داستانی برایم تعریف کرد که چند سال بعد هم عین همان را از خانم اشرف الملوك دولو (قاجار) همسر قوام السلطنه شنیدم که به نقل از قوام گفت:

«کلنل محمد تقی خان را احضار کردم و از او پرسیدم که اگر برای شما دستور برسد که مرا بازداشت کنی، چه خواهی کرد؟»

او گفت: هرگز به آن دستور عمل نخواهم کرد.

قوام السلطنه اضافه کرد که من او را سوگند دادم و کاملاً مطمئن شدم والا آنقدر خام و

غافل و بی احتیاط نبودم... «سین همسر قوام افزود:

۱- مرحوم دولت‌آبادی نوشته است که علاوه بر فرامین شاه و نخست وزیر و رضاخان به والیان ولایات و قزاق‌ها که باید همگی از او امر دولت کودتا اطاعت کنند، از طریق قسولگری های انگلیس هم این دستورات به حکام ولایات ابلاغ شد. اما در چند ایالت با زمامداران کودتا مخالفت شد. از جمله در خراسان که قوام السلطنه زیر بار نمی‌رود، به کلنل محمد تقی خان رئیس ژاندارمری دستور میدهند که او را گرفته و تحت الحفظ به تهران بفرستد. در کرمانشاهان صبار الدوله مسعود والی غروب اطاعت نکرده، او نیز وسیله ژاندارمری دستگیر و به تهران اعزام میشود. در فارس (شیراز) دکتر محمد خان مصدق السلطنه (دکتر مصدق نخست وزیر ۱۳۳۲) مجبور به استعفاء میشود و در حمایت ایل بختیاری از گرفتاری نجات می‌یابد. حیات یحیی، یعنی دولت‌آبادی، ج ۲، ص ۲۳۹.

بعد از دستگیری آقا [قوام]، مأمورین به دارالایاله ریختند و تمام اموال ما را توقیف کردند. چند زن مفتش هم مرا جستجو کردند و زور و زبوری که داشتم ربودند و بعد مرا به یکدستگاه کالسکه شکسته سوار کردند و بدون پرستار به طهران روانه نمودند^۱.

اما قوام السلطنه منزل و اسباب غارت شده اش در مشهد را پس گرفت. کلنل را نابود کرد و در دوره سوّم زمامداریش سید ضیاء الدین را نیز گرفت و زندانی کرد و انتقامش را از تمام مخالفان گرفت.

بدینگونه همسر قوام السلطنه هم روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ تحت الحفظ از خراسان به تهران منتقل شد که در بین راه سمنان به سید ضیاء نخست وزیر وقت تلگراف کرد که: آقای نخست وزیر، شوهرم را که زندانی و منزل ما را هم در تهران مصادره کرده اید، هنگام ورود به تهران در کجا اسکان بگیرم؟

روز دیگر پاسخ تلگراف به دستش رسید که:

«در منزل خودتان اسکان بگیرید. نخست وزیر قوام السلطنه».

آری، اینهم از بازیهای چرخ فلک، یا بهتر بگوییم چرخ انگلیس در ایران بود. قوام السلطنه که بنا به پیشنهاد سفیر انگلیس به احمدشاه از گوشه زندان درآمد و به کاخ نخست وزیری رفت و بر مسند قدرت نشست، اوکین کناری که کرد، تسویه حسابهای سیاسی خراسان بود. از این رو کفالت استاندار خراسان را که کلنل در اختیار گرفته بود، به میرزا صدرانجد السلطنه واگذار کرد و به کلنل هم دستور داد همچون گذشته در پست فرماندهی ژاندارمری خراسان باقی بماند، به شرط اینکه دیگر فریب بازیهای سیاسی را نخورد.

اما کلنل پسیان به تحریک ترکان مهاجر مقیم مشهد که از هر طرف او را محاصره کرده و ارتباطش را با مردم مشهد قطع کرده بودند، به مخالفت با دولت مرکزی پرداخت، و مشکلات زیادی برای نجد السلطنه فراهم ساخت و عملاً او را از انجام وظایفش بازداشت.

۱- مجموعه خاطرات وحید، شماره ۴، اسفند ۱۳۵۰، ص ۲۵۸. ضمناً تاریخ حرکت همسر قوام

از مشهد بنا به تصریح کنول انگلیس ۱۷ اردیبهشت بوده است.

نجد السلطنه که دید با وجود کلنل و اطرافیان‌ش نمی‌تواند به کار خود ادامه دهد، چند بار از دولت تقاضای استعفا کرد. اما چون قوام هنوز کسی را برای استانداری خراسان آماده نکرده بود، از پذیرفتن استعفای نجد السلطنه خودداری نمود.

ترکان قفقازی و آذربایجانی^۱ اطراف کلنل دست به اقدامات تهدیدآمیز و انفجار بمب زده و مردم شهر را مرعوب ساختند و نجد السلطنه را توقیف نموده و وادار به استعفا نمودند و به نام مردم مشهد به تلگرافخانه رفته و تلگرافهایی به شاه و دولت به تهران مخابره نموده و درخواست کردند، حکومت خراسان به کلنل پسیان واگذار شود.

بدنبال این زد و بندها کلنل نیز طی گزارشی مبسوطی به احمد شاه، به عرض رسانید که در نتیجه اصرار و یاقشاری مردم خراسان ناچار به پذیرفتن پست استانداری شده است. با همه اینها قوام السلطنه سه صد نشان داده و رفتار کلنل و اطرافیان را در آن شرایط نادیده گرفت و به کلنل دستور داد تا آمدن والی جدید، پست ایالت را ضمن دارا بودن ریاست ژاندارمری بعهده داشته باشد.

اما کلنل باز هم فریب ترکان اطراف خود را خورده، و متوسل به اقدامات شدید علیه دولت شد و در صدد تجزیه خراسان برآمد. بدیهی بود که کلنل با وجود مشاوران ترک افراطی و کج اندیش خود چون سید مهدی فرخ که فردی دائم الخمر و مفسده جو بود، به گفتار خیراندیشان خراسان و تهران و قمی نمی‌نهاد. بهمین سبب پیشنهاد بعدی قوام هم بنا به وساطت سفیر انگلیس که کلنل با گرفتن دو سال حقوق برای تکمیل معلوماتش به اروپا برود، نیز پذیرفته نشد. زیرا کمونیستهای قفقازی روس وسیله پیکهای خود، چراغ سبزی به کلنل

۱- این گروه از ترکان از زمان مظفرالدین‌شاه که دستور داد برای روشنایی حرم امام رضا (ع) کارخانه چراغ برق را وسیله یکی از تجار تبریزی به خراسان آورند، وارد این شهر شدند بعداً حیدر خان عمواوغلی کمونیست و تروریست معروف و ترکان مهاجر قفقازی که از طریق باجگیران و در گذر دو سال پیش و زمان قوام السلطنه وارد خراسان شده بودند، که برخی جاسوسهای حکومت کمونیستی روس نیز در میان آنها در قالب مهاجر در این دیار جا خوش کرده بودند، همواره می‌کوشیدند، حکومتی کمونیستی در خراسان به وجود آورده و این ایالت را از ایران تجزیه و به سرور زمان به صورت یکی از جمهوریهای شوروی در آورند. گزارش های بعدی آقابکوف این نظریه را تأیید می‌کند.

نشان داده و با اعزام مأمورین خود در قالب بازرگان و غیره به مشهد و به دنبال آن آمدن روتشتاین وزیر مختار شوروی از راه باجگیران و قوچان که شخصاً کلنل به پیشواز او تا قوچان پیش رفت، مانع از بند و بستهای انگلیسی ها شدند و کلنل را از خروج از خراسان بازداشتند. این بازی تا تیر ماه ۱۳۰۰ بطور کجدار و مریز ادامه داشت. اما کلنل که حاضر به حکمرانی نجد السلطنه نبود، همواره برای او کارشکنی میکرد تا مجبور شود، از حکومت کناره گیری نموده و میدان را به کلنل بسپارد. نجد السلطنه در واقع کاری جز تحصیل مالیات نداشت.

تلگراف زیر در این زمان از سوی نجد السلطنه والی خراسان به محمد ابراهیم خان رئیس ایل زعفرانلو به قوچان ارسال شده است:

از مشهد به قوچان - نمره قبض ۱۰۷۶ نمره تلگراف ۳۹ عدد. کلمات ۵۹. تاریخ ۱۰ سرطان (۱۰

تیر ۱۳۰۰)

توسط مالیه آقای محمد ابراهیم خان

از مساعدت و همراهی شما در وصول مالیات خیلی خوشوقت شدم. البته وظیفه قاطبه مستخدمین دولت است که در وصول و ایصال مالیات نهایت جدیت را بنمائید. خوب است باز هم اقدامات واقیه و همراهی فوق العاده بنمائید که بقیه مالیات هم به حیظه وصول درآید. نمره ۳۳۵۳ - نجد السلطنه

چون کلنل مانع و مزاحم نجد السلطنه در انجام امور ایالتی بوده او را کنار زده و خود به حکومت نشست، دولت به ناچار در تیر ماه آن سال مصمصام السلطنه بختیاری از سران



مصمصام السلطنه

مشروطیت را که شخصی محترم و با کفایت بود به استانداری خراسان برگزید. اما با توجه به اینکه مصمصام السلطنه کلنل را به نیابت خود برگزید که تا آمدن

او، امور خراسان را در دست بگیرد و مراتب را به او گزارش کند^۱، باز هم کلنل بهانه جویی کرد و درآمدن او کارشکنی نمود و به تحریک اطرافیانش لجاجت و یکدندگی به خرج داد و صمصام السلطنه را از خود آزیده خاطر ساخت، به نحوی که او از آمدن به خراسان منصرف شد. سرانجام قوام السلطنه نخست وزیر وقت، ناچار شد روز دوشنبه ۹ اسد (مرداد) ۱۳۰۰ مخایره حضوری بنماید، که متأسفانه باز هم این گفتگوی قوام با او به خاطر سرسختی کلنل نتیجه ای نداد^۲.

صمصام السلطنه و قوام السلطنه از رفتار کلنل مأیوس شدند و راهی نماند، مگر اینکه دولت او را از ریاست ژاندارمری خراسان نیز برکنار نماید. بهمین سبب کلنل گلروپ رئیس اداره کل ژاندارمری کشور و کلنل فتحعلی خان توپچی (ثقفی بعدی) و ماژور عزیزالله خان ضرغامی (کرد شقاقی که بعداً به مقام سرلشکری و فرماندهی ژاندارمری رسید) و چند تن از افسران برجسته به خراسان اعزام شدند، تا آخرین اتمام حجت ها را با کلنل به عمل آورند^۳. اما کلنل پسیان به خشونت متوسل شد و در شریف آباد بین نیشابور و مشهد از ورود آنها به خاک خراسان جلوگیری و خلع سلاح و توقیفشان نمود و سپس به تهران بازگرداند و به آنها گفت: امیدوارم در میدان جنگ با شما روبرو نشوم^۴.

کلنل با بیان این جمله عملاً به دولت قوام اعلان جنگ داد. دولت با مشاهده ی این واقعه، دیگر نمی توانست پرده پوشی کند. بنابراین ناچار شد اعتراف کند که کلنل از اوامر

۱- انقلاب خراسان، مجموعه اسناد و مدارك، ۱۳۰۰ شمسی، به کوشش کاره بیات، ص ۵۲.

۲- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۳- آقای مکی آورده است: در مقدمه ای که آقای نجفقلی پسیان سرعموی کلنل بر کتاب جنبش

کلنل محمدتقی خان پسیان نوشته، آورده است: «یک روز ژنرال حمزه خان (پدر نجفقلی) و سردار سیه (رضیا شاه بعدی) به تلگرافخانه رفتند برای مخایره حضوری (با کلنل پسیان). تلگرافات زیاد رد و بدل شد. پیشنهادات گوناگون داده شد. برای ترفیع مقام و آمدن (کلنل) به تهران (و) گرفتن حقوق ماهی ۱۵۰۰ تومان مادام العمر و رفتن به خارج (برای ادامه تحصیل) ... کلنل هیچیک را نپذیرفت». تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۸.

۴- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۱، ص ۲۶۲.

دولت سرپیچی و مبادرت به طغیان نموده است و باید از آن جلوگیری و چاره اندیشی شود. دولت برای سرکوبی این طغیان ناچار اردویی یکهزار نفری از قزاقها را به فرماندهی سر قیصر حسین خزامی روانه خراسان نمود. قوام، همزمان با اقدامات نظامی، دست به اقدامات سیاسی گسترده‌ای هم زد. از جمله تلگرافهایی به خوانین مهم خراسان یعنی سردار معزز ایلخانی بجنورد و امرای کرد قوچان و امیر شوکت الملک علم حاکم بیرجند و قانات مخابره کرد که بطور گزانبیری از شمال و جنوب کنل را زیر حملات همه جانبه‌ی خود قرار دهند. زیرا او میدانست قزاقهای اعزامی از تهران حریف کنل نیستند.

قوام در این تلگرافات تأکید کرده بود که کنل قصد دارد خراسان را تجزیه کند و حکومت کمونیستی در خراسان برقرار نماید و علتش هم همین بوده که سفیر شوروی برای ملاقات و عهد و پیمان با کنل از راه قوچان به مشهد آمده و با کنل گفتگوی محرمانه داشته است. بنابراین چون استقلال میهن در خطر است، شما مرزداران غیور که در طول قرون و اعصار پاسدار استقلال ایران بوده‌اید، نباید اجازه دهید، بکنفر غیرخراسانی در سرزمین شما چنین اقدامات جنایتکارانه‌ای بر ضد کشور و سلطنت قانونی شما انجام دهد. شما باید غیرت ایلیاتی و سلحشوری خود را در این لحظه‌ی حساس که کشور با آن مواجه شده، بار دیگر در پیشگاه تاریخ به ثبوت رسانیده از هیچ اقدام شدید خودداری ننمائید.

پیداست که این تلگراف دولت چه اثری روی خوانین خراسان که به شدت مخالف کمونیستها بودند، گذاشته است. بویژه سردار بجنوردی قدرت مطلقه‌ی سرزمینهای شمالی از مازندان گرفته تا مرزهای شرقی، که گفتیم کنل به خاطر زیر پا گذاشتن عهد و پیمان خود او را سخت عصبانی ساخته بود و مخالف قوی که به سردار بجنوردی داده بود که چنانچه خدو سردار را تحویل او بدهد، تنها او را زندانی میکنند تا این سرو صداها بخوابد، اما او برخلاف این تعهد، خدو و برادرانش را اعدام و سردار را در نزد کردهای خراسان خفیف و خوار نموده بود. بنابراین باید کنل حالاً متظر نتیجه‌ی اقدامات سوء خود باشد. مرحوم خسرو خان فرزند بزرگ سردار معزز به نگارنده گفت: کنل به قرآن سوگند خورده و به پدرم قول شرف داده بود که آسیب جانی به خدو سردار نرساند، اما او خدو و اعدام و پدرم را خشمگین ساخت.

گزارش کنسول انگلیس درباره کلنل پسیان

کلنل پس از اعزام قوام السلطنه به تهران، با مشکلات فراوان دیگری روبرو شد که از سوی گروه‌های گوناگون خراسانی اعم از مذهبی و بازاری و توده‌های مردم، علیه او و اطرافیانش انجام میگرفت و روز بروز عرصه بر ترکان مهاجر تنگتر میشد. البته مردم خراسانی راضی به فنا و نابودی کلنل نبودند. بلکه میخواستند از محاصره آن چند نفر ترك قفقازی وغیره که شب و روز دور و برش را گرفته و مانع تماس مردم مشهد با او میشدند و طریق افراط می‌پیمودند، به درآمد و گوش به سخنان خیراندیشان و سیاستمداران این دیار بدهد. اما ترکان مذکور و در رأس آنان سید مهدی فرخ طریقی دیگر می‌پیمودند و اهداف دیگری دنبال میکردند و قصد تجزیه خراسان را به عنوان یک کشور بلشویکی داشتند. تا آنجا که سرانجام کار به جایی رسید که هیچکس انتظارش را نداشت و آن سرباز فداکار و میهن دوست فرزانه فدای کج اندیشی اطرافیان خود شد.

اگر کلنل گوش به حرف قوام السلطنه یا سفیر انگلیس یا سایر مردم خیراندیش میداد و با گرفتن دو سال حقوق و هزینه تحصیلی به اروپا میرفت و با تکمیل معلومات نظامی خود می‌پرداخت، مسلماً در حوادث بعدی که بوجود آمد و رضا خان یکه تاز میدان شد، می‌توانست به عنوان اهرم و وسیله تعدیل کننده‌ای که مورد حمایت احمد شاه و مردم قرار میگرفت وارد میدان شود و رضا خان را سر جای خود بنشانند. اما افسوس که دست قضا و قدر همیشه به گونه‌ای رقم می‌زند که خارج از گردونه انتظار است.

اخیراً گزارش‌های کنسولگری انگلیس در مشهد، به صورت کتابی وارد بازار شده و بسیاری از حقایق پشت پرده و جریانهای تاریک آن زمان را برابمان روشن ساخته است، که نمونه‌هایی از آن تا آنجا که کار به درازا نکشد، از آنجا استخراج **نشود** و به معرض دید خوانندگان محترم **خواهم گذارشت**.

۱- این کتاب با نام: جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان، بنا به گزارش‌های کنسولگری انگلیس در

کنسول انگلیس در گزارش ماهانه خود در ژانویه ۱۹۲۱ (دیماه ۱۲۹۹) گفته است:
 واحدهای نظامی بریتانیا مستقر در ایالت خراسان که در مجموع بخشی از ارتش
 هندوستان است، بزودی منحل میشود. بدنبال انفصال خدمت دوست نفر از افراد بربری^۱
 در پنجم دسامبر ۱۹۲۰ (نیمه آذر ۱۲۹۹) در سال جدید نیز هفتاد و پنج نفر از افراد تیموری
 مستقر در تربت و ضد و شصت و دو نفر از بربری های مشهد از خدمت مرخص شدند.
 پیش بینی میشود که تا پانزدهم ژانویه (۲۵ دیماه ۱۲۹۹) برنامه انحلال واحدهای بربری و
 تیموری انگلیس در خراسان^۲ به پایان برسد.

میزان مالیات جمع آوری شده [خراسان] بالغ بر دوست و شانزده هزار تومان است.
 والی توام السلطنه به منظور رسیدگی به حسابها و تنظیم صورت بدهی ها(ی مردم) از هیاتی
 دعوت به عمل آورده است. گفته میشود که رئیس التجار (رضا مهدوی) پیش از دیگران از
 دادن مالیات طفره رفته است.

دستجات نظامی به علت عدم دریافت سه ماهه مواجب عقب افتاده از خود ناآرامی نشان
 میدهند. کلنل محمدتقی خان به منظور پایان بخشیدن به اوضاع نابسامان آنان به دیدار والی
 شتافت و تهدید کرد که اگر فوراً وجهی (به نظامیان تحت فرماندهی او) پرداخت نشود،
 استعفا خواهد داد.

والی بلافاصله حواله ای به مبلغ / ۱۰۰۰۰ تومان برای پیشکار مالیه فرستاد، ولی وی
 تنها / ۵۰۰ تومان پول در اختیار داشت ...^۳

وقایع هفته ی پیش از دوازدهم فوریه (۱۹۲۱ برابر ۲۳ بهمن ۱۲۹۹)

یک واحد از نیروهای انگلیسی شامل افسران و بخشی از دسته ی چهل و دوم سواره

→
 مشهد چاپ شده که مترجم و گردآورنده آن آقای غلامحسین میرزا صالح می باشد. کتاب با قطع وزیری در
 ۱۷۶ صفحه می باشد، که کمیاب است و در سال ۱۳۶۶ چاپ شده است. متأسفانه در این کتاب هیچ سندی
 عیناً گراور نشده است که مورد استناد عینی قرار گیرد.

۱- بیشتر این بربری ها و تیمورها بعداً در نقاط بین فریمان و تربت جام و خواف سکونت گرفتند.

نظام به‌مراه تجهیزات در هشتم فوریه از قوچان وارد مشهد شدند و چند روز بعد به هندوستان بازگشتند.

وقایع هفته ی پیش از نوزدهم فوریه (۳۰ بهمن ۱۲۹۹)

گزارش شده که در زد و خورد بین افراد ژاندارمری و ترکمن های ناحیه ی گنبد قابوس، طرفین متحمل تلفات جانی بسیار شده اند. یکی از علل شروع درگیری باج خواهی ژاندارم ها از اهالی محل بوده است...

اظهار نارضایی از سوی افراد نظامی (تحت فرماندهی کلنل پسیان) به علت عدم دریافت مواجب عقب افتاده همچنان ادامه دارد.

وقایع هفته پیش از بیست و ششم فوریه (۱۹۲۱ برابر هفتم اسفند ۱۲۹۹)

اخبار ضد و نقیضی از اوضاع ناآرام تهران می‌رسد. نیروهای ژاندارمری از تربت (حیدریه) و شیروان به مشهد فرا خوانده شده اند. به واحدهای ژاندارمری و پلیس دستور آماده باش کامل داده شده است.

وقایع هفته ی پیش از پنجم مارس (۱۹۲۱ برابر ۱۴ اسفند ۱۲۹۹)

گزارش رسیده از بندرگز^۱، گویای آنست که در زد و خورد یاد شده (موضوع گزارش قبلی) در حوالی گنبد قابوس یک افسر و هشت ژاندارم کشته شده و ده نفر زخم برداشته اند. تلفات ترکمن ها نیز شصت نفر بوده است. ترکمن ها گفته اند بلشویکها (ی روس) از آنها حمایت خواهند کرد. بجنورد هم ناآرام است.

قرار است یک واحد نظامی شامل ۴۵۰ ژاندارم و ۱۷۰ پلیس در مشهد مستقر شوند و حدود ۹۰۰ نفر از افراد طوایف مختلف (عشایر خراسان) نیز (برای کمک به آنها جهت انتظامات شهر) راهی مشهد شده اند...

۱- بندرگز در استان مازندران بین گرگان و ساری

وقایع هفته ی پیش از دوازدهم مارس (۱۹۲۱ برابر ۲۱ اسفند ۱۲۹۹)
 اوضاع مشهد تا اندازه ای نامتعادل است ... قیمت تفنگ از هفت تومان به ۲۵ تومان
 افزایش یافته است. شجاع الملک (هزاره ای) سلامت خود را باز یافته است ...
 والی اعلام کرد که نخست وزیر از وی خواسته است مبلغ معتابهی پول جمع آوری و
 بعنوان کمک به دولت شاهنشاهی به مرکز حواله نماید. والی تخمین میزند که احتمالاً سیصد
 هزار تومان فراهم خواهد شد ...

وقایع هفته ی پیش از نوزدهم مارس (۱۹۲۱ برابر ۲۸ اسفند ۱۲۹۹ یکروز پیش
 از کودتای ۲۹ اسفند رضا خان پهلوی)
 گزارش میشود که آن دسته از بلشویکها که به کمک ترکمن ها (به گنبد قابوس) آمده
 بودند، به دنبال موافقت روسها برای خودداری از کمک رساندن به گروههای ایرانی ضد
 حکومت مرکزی به روسیه بازگشته اند^۱ ...

معتصم السلطنه با مخابره ی تلگراف از تهران اطلاع داده وی بجای مؤتمن السلطنه به
 سمت کارگزار ایالت خراسان منصوب شده است ... (این انتصاب چنانکه گفته شد طبق نقشه
 سید ضیاء الدین و رضا خان بود که کلنل را برضد قوام با خود متحد سازند و معتصم السلطنه
 در این کار موفق شد). سالار حشمت (برادرزاده ی معتصم السلطنه) حاکم سابق قوچان
 بجای شاهزاده شجاع السلطان به سمت مشاور خصوصی والی منصوب گردید.

وقایع هفته ی پیش از بیست و ششم مارس (۱۹۲۱ برابر ششم فروردین ۱۳۰۰)
 صبح روز بیست و یکم مارس مقامات و سرشناسان محلی به مناسبت فرا رسیدن
 نوروز (سال ۱۳۰۰ خورشیدی) از والی دیدار کردند. جناب اشرف ساعت یازده صبح از

۱- روسها همواره از این سیاست بهنگام مشکلات دولت مرکزی ایران، برای گرفتن اشیاء استفاده

نیروهای نظامی سان دید و بلافاصله برای چند روز هواخوری عازم روستای سوران در ۱۶ میلی مشهد شد ... (بنابراین آن ادعایی که آقای آذری نوشته است که چون قوام عکس احمد شاه را در جایگاه قرار نداد^۱، کلنل از رژه‌ی نظامیان جلوگیری کرد، ساختگی است، زیرا اگر چنین موضوعی بود، حتماً کنسول انگلیس در گزارش خود به آن اشاره میکرد).
جناب اشرف (قوام السلطنه) به من اطلاع داد که چهار نماینده‌ی شوروی همراه با حدود شانزده خدمتکار ظرف چند روز آینده وارد مشهد میشوند ...
کلیه بلشویکهای مظنون که در نظمیة (مشهد) حبس بودند، آزاد شدند ... (اینها برخی از همان مهاجرین بودند که از درگز وارد ایران شدند).

وقایع هفته‌ی پیش از دوم آوریل (۱۹۲۱ برابر ۱۳ فروردین ۱۳۰۰)

معتصم السلطنه کارگزار جدید ایالت خراسان در روز سی ام مارس وارد مشهد شد (۱۰ فروردین وارد شد و ۱۳ فروردین وسیله کلنل، قوام را توقیف کرد). امروز سیزدهم [فروردین ۱۳۰۰] برابر دوم آوریل و آخرین روز تعطیلات نوروز است. همه‌ی ایرانیان در چنین روزی قاغروب آفتاب در بیرون از خانه‌های خود بسر می‌برند. والی نیز بهمین مناسبت به احمدآباد واقع در دو میلی شهر (که این زمان در داخل شهر مشهد قرار گرفته) رفت و تمام روز را در باغ ملک‌التجار^۲ میهمان وی بود. ساعت ۷ بعد از ظهر هنگامی که والی با اتومبیل عازم منزل خویش بود، ناگهان توسط گروهی ژاندارم مسلح که همگی هورا می‌کشیدند، محاصره شد. کلنل محمدتقی خان پس از باز کردن در اتومبیل و تسلیم تلگراف مخابره شده (دولت) از تهران، به والی اطلاع داد که طبق دستور مرکز بازداشت است. (آقای آذری آورده است که ماژور اسماعیل خان بهادر اتومبیل را متوقف و حکم دولت را به قوام ابلاغ نمود، ص ۲۰۵).

۱- کلنل محمدتقی خان پسیان، آذری، ص ۱۸۷.

۲- در متن همه جا رئیس‌التجار آمده که درست نیست، زیرا باغ ملک‌آباد متعلق به ملک‌التجار بود نه

رئیس‌التجار، آذری، ص ۳۰۳.

تقریباً در همین ساعت سایر مقامات محلی، از جمله میرزا قاسم خان (منشی قوام)، سالار حشمت (مشاور قوام) معتصم الملک، شجاع سلطان، سالار مظفر، فتح السلطنه، خبیر خاقان، هژیر الملک، مازور عبدالله خان (نایب نظمی) و میرزا جواد سینگ نیز بازداشت گردیدند.

تمام افراد (بازداشت شده) به مرکز فرماندهی کل ژاندارمری منتقل شدند... هنگام وقوع این کودتا من (کنسول انگلیس) در منزل با آقای دباو پیشکار مالیه و گمرک (که طرفدار کنل است) مشغول ورق بازی بودم، او از خوشحالی سر از پا نمی شناخت.

به اعتقاد من قوام السلطنه خود در فکر سرپیچی از دستورهای حکومت مرکزی و اعلام نوعی استقلال در ایالت خراسان بود و شاید به همین منظور تا آنجا که می توانست واحدهای نظامی مستقر در اطراف و اکناف ایالت را به مشهد فراخوانده بود.

سرگرد برنیکوفسکی رئیس پلیس (مشهد) بخاطر ابتلا به بیماری حصبه در خانه ی من استراحت میکند...

دو تن از نمایندگان (ظاهراً) تجاری روسیه یعنی ولادیمیروف و فوخ به همراه یک مترجم ایرانی به نام هاشم اف در سی و یکم مارس وارد مشهد شدند... کارگزار (فرخ معتصم السلطنه) به من گفت که ایشان از او خواسته اند مقدمات آزادی مائوموف بلشویک خطرناک را فراهم آورد. (معنای کنار تجار روسی را هم فهمیدیم که چگونه تجارت می کنند)^۱...

وقایع هفته ی پیش از دوازدهم آوریل (۱۹۲۱ برابر ۲۳ فروردین ۱۳۰۰)

درحالیکه دستگیری افراد همچنان ادامه دارد، عده ای از زندانیان پیشین با اخذ ضمانت و التزام آزاد شدند. از جمله بازداشت شدگان این هفته میتوان به افراد زیر اشاره کرد: نصرت الملک (تیموری)، مقبل السلطنه، حاج محمد جعفر کشمیری، نجد السلطنه،

۱- در این مورد بنگرید به خاطرات آقاییکوف و نیز خاطرات بورس بازانوف، ترجمه دکتر عنایت الله

مجلل التولیه، آقا احمد دانش و میرزا محمد ملکزاده، حاج حسین آقا رئیس التجار تاکنون بهر دستاویزی بوده به اصطلاح دم به تله نداده است ولی دو پسرش در زندان بسر می برند^۱. حکام قوچان و تربت حیدریه در این هفته تحت الحفظ به مشهد آورده شدند و در این دو شهر حکومت نظامی اعلام شد (نصرت الملک تیموری حاکم قوچان و از طرفداران قوام السلطنه بود، که از سری کلنل در مشهد بازداشت شد). در روز چهارم آوریل در مشهد حکومت نظامی اعلام شد. (متن اعلانیه حکومت نظامی چنین است):

اعلان - طبق دستور اکید دولت تأمین امنیت خراسان تا دریافت دستورهای تازه طبق مقررات زیر با من (کلنل) خواهد بود.

۱- تشکیل اجتماعات بهر شکل و در هر جا ممنوع است.

۲- کلیه ی افراد بجز دارندگان اجازه ی مخصوص باید سه ساعت بعد از غروب آفتاب در منازل خود باشند.

۳- هر فردی که معلوم شود علیه حکومت جدید فعالیت میکند سزاوار مرگ است.

۴- حداقل مجازات افرادی که اقدام به نشر اکاذیب و شایعات نمایند، سه ماه زندان است...

رئیس ژاندارمری و فرمانده نظامی ایالت خراسان - محمد تقی

مشهد چهارم آوریل ۱۹۲۱ (برابر ۱۵ فروردین ۱۳۰۰)

آقای روتشتین وزیر مختار روس در ایران در روز هفتم آوریل (۱۹ فروردین ۱۳۰۰) از عشق آباد وارد باجگیران شده تا از طریق مشهد عازم تهران شود^۲. - مقامات ایرانی در قوچان و مشهد سرگرم تدارک مراسم استقبال از وزیر مختار هستند. دو تن از مقامات با او

۱- نام رئیس التجار، رضا و معروف به آقا رضا بود. نام ملک التجار، حسین و معروف به حسین آقا بود که پسر نداشت.

۲- آمدن نماینده ی شوروی از راه صعب العبور مرزی باجگیران فقط در این بار انجام گرفته است که جنبه ی سیاسی در رابطه با امور خراسان داشته، و هدف ملاقات با کلنل و بررسی موقعیت و همکاری با او بوده است.

کالسکه‌ای که از اصطبل قوام السلطنه والی سابق بیرون کشیده شده است، وزیر مختار و اعضای سفارت را از باجگیران تا مشهد همراهی خواهند کرد.

(کودتا علیه کلنل محمد تقی خان):

علی اصغر خان سرتیپ فرمانده توپخانه در روز هشتم آوریل (پنجم فروردین) رهبری کودتایی را به عهده گرفت که توسط سالار امجد فرمانده نیروی پیاده طرح ریزی شده بود. کودتاگران قصد داشتند پس از آزاد کردن قوام السلطنه حکومت کلنل محمد تقی خان را سرنگون سازند. سالار امجد دستگیر شد.

کلنل محمد تقی خان براین باور است که بربری‌ها از وی پشتیبانی خواهند کرد، ولی در مورد تیموری‌ها مطمئن نیست. بربری‌ها پیش از این جزو آن دسته از ارتش انگلیسی هندوستان بودند که در خراسان و سیستان خدمت میکردند.

معتصم السلطنه به من اطلاع داد که منمخ‌الملک به دستور شاه مأمور تقدیم یک شمشیر و مدال به امیر افغانستان شده است، آقای دپوا پیشکار مالیه و گمرک به من گفت که پدهی مالیاتی قوام السلطنه احتمالاً سر به ۱۵۰ هزار تومان خواهد زد، و قرار است به عوض آن بخشی از املاک وی از جمله روستای سلامی که سال گذشته بطور نامشروع تصاحب کرده بود، مصادره شود.

وقایع هفته‌ی پیش از شانزدهم آوریل (۱۹۲۱ برابر ۲۷ فروردین ۱۳۰۰)

روتشتین وزیر مختار روس بعد از ظهر روز دهم آوریل وارد مشهد شد...

به دعوت کلنل محمد تقی خان حاکم نظامی خراسان و معتصم السلطنه کارگزار به

افتخار ورود روتشتین و هیأت همراه وی ضیافت ناهاری برگزار شد...

کلنل محمد تقی خان در سخنرانی خویش به وزیر مختار خوش آمد گفت و اظهار

امیدواری کرد که سفر وی به تهران در کمال راحتی و سرعت انجام پذیرد... وی امیدوار

است وزیر مختار جدید موفق به زدودن آن ناملازمات از اذهان ایرانیان بشود و بتواند دوشی

ایران را برای کشورش به دست آورد.

وزیر مختار روس و هیأت همراه وی صبح روز چهاردهم آوریل با کالسکه مشهد را به قصد تهران ترك گفتند (۲۶ فروردین) رئیس التجار در دهم آوریل خود را تسلیم والی نمود و در عرض دو پسر او و آقا احمد دانش دامادش از زندان آزاد شدند...

کنل محمد تقی خان به من (کنسول انگلیس) گفت که بجز یک صندوق جواهر، وجوه زیر در خانه‌ی قوام السلطنه کشف و ضبط شده است:

پول ایرانی ۵۸۱۳ تومان و ۱۲ شاهی، لیره ترك ۳۱۱۹ - لیره طلای انگلیسی ۲۱۰ -

پوند

گروهی از دمکراتها به رهبری ناظم دفتر آستانه و سید مهدی (پسر عمادالتولیه) کمیسر بلندیه قصد داشت با تحریک مردم نظم شهر را برهم بزند و از آقازاده مجتهد بزرگ هم خواسته بودند که از آنها حمایت کند.

به آقازاده مجتهد معروف (پسر آخوند خراسانی) که بسیار ثروتمند است اجازه‌ی سفر به مکه داده نمیشد. وی متهم به اختلاس از اموال آستان قدس است ولی پس از وساطت عده‌ای از روحانیون و تعیین وکیل برای پرداخت بدهی‌های مالیاتی خود، اجازه یافت تا از راه دزدآب (زاهدان) و هند عازم مکه شود.

والی نظامی به من گفت مواجب عقب افتاده‌ی افراد نظامی تا ماه حوت (پنجم مارس) پرداخت شده است.

از قیمت نان چهار شاهی کاسته شد و به منی یک قران رسید... (قیمت گوشت نیز یک من هشت قران خواهد بود)^۱.

وقایع هفته‌ی پیش از ۲۳ آوریل (۱۹۲۱ برابر سوم اردیبهشت ۱۳۰۰)

قوام السلطنه والی سابق در شامگاه روز بیستم آوریل (برابر ۳۱ فروردین) با کالسکه‌ای که چهل ژاندارم از آن مراقبت میکردند به تهران اعزام شد... (حاذق الدوله پزشک

۱- این زمان یعنی ۷۵ سال پس از این آمار، گوشت گاو در مشهد کیلویی ۱۲۰۰ تومان می باشد.

یعنی یک من ۳۶۰۰۰ قران.

مخصوص قوام) می گفت والی برای خلاص شدن از رنجی که میکشید از وی خواسته است که مقداری سم کشنده در اختیارش قرار دهد...

عمادالملک حاکم ترشیز (کاشمر) در روز ۲۲ آوریل تحت الحفظ به مشهد آورده شد. شوکت الدوله حاکم سرخس ایران نیز به زودی به سرنوشت حاکم ترشیز گرفتار خواهد شد. ظاهراً والی نظامی دستور برکناری حکام طرفدار قوام السلطنه را صادر کرده است.

کمیته مالی سابق الذکر هر روز تشکیل جلسه میدهد. کار رسیدگی به پرونده‌ی مالیاتی قنائم مقام تولیه و حاج حسین آقا به اتمام رسید. و به ترتیب / ۲۰۰۰۰ تومان و / ۱۴۳۰۰۰ تومان بدهکار شدند...

والی نظامی به من گفت در نظر دارد پرسنل ژاندارمری را تا / ۳۰۰۰ نفر افزایش دهد... [بنابراین کلنل هنگام آغاز جنگ با خوانین خراسان در این حدود نیرو داشته است که برای اداره امور و کنترل خراسان ناچیز می باشد].
گروهی از خدام سرشناس آستان قدس از زندان آزاد شدند...

وقایع هفته‌ی پیش از سی ام آوریل (۱۹۲۱ برابر ۱۰ اردیبهشت ۱۳۰۰)

شوکت الدوله حاکم سرخس ایران در ۲۴ آوریل تحت الحفظ به مشهد منتقل گردید. خداویردی خان و برادرش الله ویردی (از کردهای شورشی شیروان) به همراه نوزده نفر از افراد ایشان در ۲۴ آوریل به مشهد آورده شدند. این دو برادر احتمالاً محکوم به مرگ میشوند^۱...

مؤمن السلطنه کارگزار سابق در روز ۲۶ آوریل بطور ناگهانی و بدون خداحافظی مشهد را به قصد تهران ترک گفت...

ماژور عبدالله خان معاون سابق پلیس از زندان آزاد و به تهران تبعید شد...

۱- شرح حال و قیام خداویردی سردار را در جلد چهارم حرکت تاریخی کرد به خراسان ملاحظه

بفرمائید که در مهر ماه ۱۳۷۳ چاپ و منتشر شد.

کمیته مالی کار بررسی حسابهای مربوط به سه ماه از دوران خدمت سالار ممتاز رئیس سابق قشون (و شهردار کنونی مشهد) را به اتمام رسانید. وی که در حال حاضر در زندان به سر می برد متهم به / ۱۰۰۰۰ تومان سوء استفاده در این سه ماه شده است. سه تن از همکاران رئیس التجار به نامهای حاج حسین جاجرمی، میرزا حسین خان و میرزا نصیر بازداشت شدند...

بدهکاران مالیاتی (که سالها خون مردم بیچاره را مکیده اند و اکنون به پای حساب کشیده شده اند) برای پرداخت بدهی های معوقه ی خود تحت فشار گذاشته شده اند و برای کسانی که به دنبال راه فرار میگردند مجازاتهایی وضع شده است (که هر کس رشوه بدهد یا پارتی بازی کند بشدت مجازات شود).

مقامات آستانه از اینکه با آنها مانند سایرین رفتار میشود بشدت رنجیده اند. صد نفر از کشیکچیان آستانه که وظیفه ی آنها نگهبانی از زیارتگاه است پس از تشکیل جلسه و گفتگو با یکدیگر اعلام نمودند با مداخله ی مقامات غیر مذهبی (چون کلنل پسبان) در امور مربوط به آستان قدس در واقع به این مکان مقدس بی حرمتی و توهین شده است (۱۱).

اشراف و ثروتمندان نیز از خود ناراضی نشان میدهند. آنهايي که از ثروت و مقام خویش محروم شده اند، می گویند: سرمشق روسیه که در آن بلشویکها ثروتمندان را به فقر کشاندند، اینک در حال اجرا شدن در مشهد است.

اوضاع درگزن نا آرام گزارش میشود. زبردست خان و مرسل صدیق اف همچنان فرماندهی شورشیان را به عهده دارند^۱. گزارش های رسیده از منابع مختلف حاکی است که

۱- پس از کشته شدن مسعود خان حاکم درگزر و پدرش صید علیخان سردار و شاعر درگزی، زبردست خان برادرزاده ی صید علیخان به بهانه ی خونخواهی آنان ۱۵ نفر از تروریستها و هوادارانیشان را دستگیر و مقتول نمود و درگزر را به وحشت انداخت. این اقدامات افراطی بیشتر به تحریک مرسل عامل روسها انجام می گرفت تا بهانه ای برای تجاوز روسها به درگزر که هم مرز بود به دست دشمن دهد. پس از مرگ مسعود خان برادر کوچکترش رضا خان به حکومت نشست، اما به تحریک مرسل که زبردست خان حکومت درگزر را از خود جداست، با کودتایی حساب شده، رضا خان را به قتل رسانید و خود بر مستبد حکومت نشست و این وقایع

هر دو نفر (آنها) با بلشویکها قرارداد بسته اند. صدیق اف مدتی پیش با یک افسر بلشویک از بخش «خدمات ویژه» ملاقات کرده است و زبردست خان به بلشویکها گندم می فروشد.

در روز ۲۸ آوریل دریست ژاندارم به فرماندهی سلطان (سروان) احمدخان مشهد را به قصد قوچان ترك کردند. می گویند آنها مأمور دستگیری زبردست خان و مرسل صدیق اف شده اند.

به دستور والی نظامی روزنامه های مهرمنیر و خراسان در سی ام آوریل توقیف شدند...^۱

معتصم السلطنه کارگزار به من (کنسول انگلیس) گفت: کمیته ی مالی کار رسیدگی به پرونده ی مالیاتی حاج حسین آقا را به اتمام رسانیده و نامبرده / ۵۰۰۰۰ هزار تومان بدهکار شده است. [قبلاً گفته بودند ۱۴۳ هزار تومان بدهکار است]. [به منظور قدردانی از خدمات سلطان (سروان) اسماعیل خان فرمانده ژاندارمری قوچان و سلطان محمود خان فرمانده ژاندارمری مشهد درجه ی نظامی آنها به پاور (سرگرد) ارتقاء داده شد. شش افسر دیگر نیز که در رتبه های پائین تری بودند ترفیع مقام گرفتند. [همین سرگرد یا ماژور محمود خان نوزری است که بعد حاکم قوچان شد و آنجا را به شورش واداشت].

به عقیده ی من عده ای از دموکراتها که اصولاً دارای عقاید ضد خارجی هستند - پس از سرپیچی از دستور صادره (از سوی کلنل) در مورد تحویل سلاح های غیرمجاز، از ترس هجوم عناصر حکومتی (به منازلشان) به فکر چال کردن اسلحه های خود در اراضی اطراف شهر افتاده اند. به عنوان مثال حاجی رجبعلی بهنگام انتقال دو تفنگ که زیر عیبای خود مخفی

→

همزمان با دستگیری قوام السلطنه و تبعید او به تهران انجام گرفت که به دستور کلنل، میرزا محمود (مبارک بعدی) از زندان آزاد و مأمور درگذ شد و آنچه را که نباید بکند، با مردم کرد. نگاه کنید به: خاوران گوهر ناشناخته ایران، ابوالفضل قاسمی، ص ۳۹۶.

۱- هر رژیم دیکتاتوری که روی کار بیاید، عناد و دشمنی خود را در نخستین مرحله با مطبوعات و نویسندگان و روشنفکران آغاز میکند. زیرا این ها زبان اعتراض مردم و نگهبانان وجدانی حقوق مردم و اهداف انقلاب شروطه می باشند. بنابراین مستبدانه نخست قلم آنها را می شکنند تا بر حقوق جامعه پنازند.

کرده بود، دستگیر گردید و حاجی حسن رهبر دموکراتهای سبزوار نیز با چهل و پنج تنگ بازداشت شده است.

مهمترین حادثه‌ی این هفته که بازتاب آن احتمالاً سراسر ایران و بین‌النهرین را فرا خواهد گرفت، سحرگاه امروز اتفاق افتاد و آن بازداشت خدام عالی‌مقام آستانه بجز متولی باشی بود. خدام و کشیک‌های دستگیر شده به صورت انفرادی از آستانه به بیرون منتقل شدند و ژاندارم‌ها وظیفه‌ی نگهبانی از درهای ده‌گانه (حرم) را به عهده گرفتند. در این عملیات یکصد ژاندارم و سی پلیس مشارکت داشتند. در حال حاضر ۲۱ نفر تحت بازداشت قرار دارند که از جمله می‌توان به نایب‌التولیه و میرزا یحیی ناظر و چهار سرکشیک اشاره کرد. تعداد کارکنان آستان قدس ۱۲۰۰ نفر است...

دیروز (ششم ماه مه) به مناسبت تاجگذاری احمد شاه تعطیل عمومی بود... حاکم نظامی (کلنل) بهمین مناسبت ضیافت ناهاری ترتیب داد... کلنل محمد تقی خان ضمن ایراد یک سخنرانی طولانی از رئیس‌الوزراء (سید ضیاء‌الدین) و اقدامات وی ستایش کرد^۱. [زیرا کلنل او را امیرکبیر ایران میدانست که دوباره زنده شده است].

امروز صبح (هفتم ماه مه) اعضای خانواده‌ی قوام‌السلطنه به‌مراه جلال‌السلطنه پسرخوانده‌ی وی مشهد را به قصد تهران ترك گفتند. (۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۰)

وقایع هفته‌ی پیش از چهاردهم ماه مه (۱۹۲۱) برابر ۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی)

طبق اعلان مورخه‌ی هشتم ماه مه، بلدیة (شهرداری) از قیمت هر من گوشت یک قران کاسته و به منی هفت قران رسید. [مبارزه با گرانفروشی در آن زمان هم وجود داشته، مثل امروز. اما به قول معروف:

دانه قلفل سیاه و خال مه رویان سیاه هر دو جانسوزند، اما این کجا و آن کجا]

۱- تا این زمان معلوم میشود که هیچ اختلاف سلیقه‌ای بین کلنل و حکومت کودتا وجود نداشته

از تهران خبر میرسد که اختلاف بین شاه و رئیس الوزراء (سید ضیاء الدین) شدت گرفته است.^۱

به منظور رسیدگی به امور آستان قدس چهار کمیته تشکیل شده است... والی نظامی (کلنل) شخصاً ریاست کمیته‌ی امور کارکنان و کمیته‌ی املاک و ساختمانها را به عهده گرفته و حاج حسین آقا^۲ نیز به ریاست کمیته‌ی اموال منقول منصوب شده است. کلنل محمد تقی خان در گفتگوی خویش با من متذکر شد که قصد دارد تعداد کارکنان آستانه را از ۱۲۰۰ نفر به ۹۵ نفر کاهش دهد...^۳

والی نظامی به علت شکایات عدیده از نصیرالایاله حاکم کوه سرخ دستور بازداشت وی را صادر کرد.

یاور رضا خان حاکم جدید رأی (۲) و اخواف با سی ژاندارم عازم محل مأموریت خویش شد...

دو هفته پیش (اوگ ماه مه) والی نظامی، زبردست خان و مرسل خان را (از درگز) جهت توضیح علت مرگ یاور رضا خان (پسر صید علیخان درگزی) به مشهد فراخواند. زبردست خان از بیم جان خویش از اجرای دستور سر باز زد. ولی مرسل خان در هفتم ماه مه وارد مشهد شد. کلنل محمد تقی خان پس از ملاقات با مرسل خان متذکر شد، تنها قصد دارد وی را زیر نظر داشته باشد. مدت زمانی بعد، پس از آنکه والی مطلع شد یوسف بیگ پسر عموی زبردست خان در ناحیه‌ی دربندی (درگز) به یک گروه هفت نفری از نیروهای ژاندارمری هجوم برده است، با اعزام دو واحد از پادگان قوچان به حوالی محمدآباد (درگز) تصمیم به محاصره‌ی زبردست خان و افرادش گرفت. طرفین در دهم ماه مه در دربندی با یکدیگر درگیر شدند و نیروهای ژاندارمری پس از تصرف گذرگاههای (کوه) الله اکبر و به

۱- علت بروز اختلاف سخنرانی معروف سید ضیاء الدین نخست وزیر علیه احمد شاه و دستگاه سلطنت را الوصفت قاجار بود.

۲- حاج حسین آقای ملک التجار را، همه جا مترجم رئیس التجار ترجمه کرده است.

۳- این گونه رفتارهای تند موجب رنجش بسیاری از مردم از کلنل شد.

اسارت گرفتن دو تن از سران شورشی و شش نفر از سواران زبردست خان، با پیروزی کامل عازم محمدآباد (مرکز درگز) گردیدند.

زبردست خان نیز پس از غارت محمدآباد و به گروگان گرفتن حسینقلی سرتیب (تلگرافچی) و خانواده‌ی او و همچنین سایر مقامات محلی به منظور تضمین جان مرسل خان (که در مشهد تحت نظر بود) به لطف آباد گریخت.

نیروهای ژاندارمری در سیزدهم ماه مه به دنبال یک زد و خورد مختصر در ناحیه‌ی صفاکلا و میرکلا^۱ وارد لطف آباد شدند و زبردست خان^۲ به‌مراه یکصد نفر از سواران خود نخست به میان ترکمن‌های (اتک) گریخت و اندک زمانی بعد، پس از عبور از مرز، به خاک

۱- منظور روستاهای مذکور شاید صفرقلعه از توابع لطف آباد باشد و میرقلعه در فرهنگ جغرافیایی این دو روستا جزو بخش لطف آباد آمده‌اند. فرهنگ جغرافیایی ایران، استان نهم، چاپ ۱۳۳۹.

۲- در این مورد نگاه کنید به کتاب: خاوران گوهر ناشناخته ایران، ابوالفضل قاسمی، صفحات ۳۹۲ تحت عنوان با مغربیان هرکه در افتادیم افتاد. به سأل‌های بین مرسل عامل انگلیس و دوستش زبردستخان پرداخته و به نقل از روزنامه رعد شماره ۵۷ سال ۱۳۳۵ قمری مرسل اگت انگلستان در درگز نامیده است.

او من افزایش پس از اینکه مرسل وارد مشهد شد، از بدشانی: «قوام السلطنه ارباب او در روز ۱۳ فروردین بازداشت و به تهران فرستاده شده بود. دیگر مرسل [محرک زبردست خان قاتل رضا خان فرصت نیافت خود را از مشهد خارج کند. اسناد سیاسی اطاق خصوصی قوام السلطنه پرده از روی نقشه جاسوسی مرسل برگرفت.

از قونسولخانه انگلیس [در مشهد] خواست شد نظر خود را در این باره اعلام دارد

ارباب وجود چنین فردی را متکرر شد. بنابراین (کلنل محمدتقی خان پسیان) قهرمان جوان و دو آتش ضد اشغالگر یا محاکمه سریع مرسل را تیرباران کرد...

به دستور کلنل قوای ژاندارمری آماده حرکت به سوی درگز شد. بدون بلدچی این همه قوا را نیشود از میان کنه و کتل به منطقه آشوب و عصبان رسانید. رنود، آنهائیکه به موقع دست آموزهای خود را (لانشه) می‌کنند، پیشنهاد کردند، در زندان ایالتی قره نوکری از ملازمان حکومت درگز است که متهم به دزدیدن اموال بازرگانان در گمرک لطف آباد است...

بنابراین محمود محبوس، معصوم میگردد، در پیشاپیش قوای اعزامی وارد درگز میشود، و فکر امپریالیسم آسوده میگردد زیرا کودک تربیت شده‌اش برنامه را به خوبی اجرا می‌کند، بر درگز در یک شب مسلط میشود. زن رضاخان را میگیرد و میرزا محمود صرام الحمالک میشود و سالها حکومت می‌کند.

روسیه پناهنده شد. زبردست خان پیش از فرار، یکی از گروه‌گانه‌های خود را کشت و به آزار و اذیت زنان و کودکان خانواده‌ی تلگرافچی پرداخت. مرسل خان که از زمان ورود به مشهد تحت نظر قرار داشت، پس از وقایع دربندی و هجوم زبردست خان به نیروهای ژاندارمری، در شامگاه روز نهم ماه مه دستگیر گردید و در دادگاهی که با حضور کلنل محمد تقی خان در عصر روز چهاردهم ماه مه (۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۰) تشکیل شد از وی خواستند که متن کتبی اعتراف به گناهان خویش را امضاء کند. مرسل خان بلافاصله پس از محکومیت در دادگاه، با



کالسکه‌ای که به شدت از آن مراقبت میشد، به بیرون شهر منتقل و پس از تیرباران در قبرستان نزدیک دروازه‌ی ارگ (همانجا که چند ماه بعد خود کلنل نیز در آنجا دفن شد و به قبرستان سراب معروف بود) به خاک سپرده شد. سید حسن^۱ برادرزن مرسل خان در زندان پسر میرد.

کلنل محمد تقی خان امیدوار است که روسها زبردست خان و افراد باند وی را تحویل دهند. والی بهمین منظور دست به دامن آگسائندروف و ناظر اوف نمایندگان تجاری مقیم عشق آباد شده است.

[این اعلان نیز از سوی کلنل صادر شد]:

اعلان

پیوست شماره چهار

چون اوضاع رفت بار بار گناه امام هشتم مورد توجه اعلیحضرت شاهنشاهی قرار

۱- سید حسن پسر میرزا ابوالقاسم معروف به یاری ناصح (پدر آقا به کرمانجی) بود. از او پسری بنام سید عباسی باقی ماند که پدر میرزا محمود صارم الممالک عموی آقای میرنیا است. ایلات و طوایف درگز، میرنیا، ج ۱، ص ۱۲۲.

گرفته است، به فرمان معظم له که توسط جناب رئیس الوزرا ابلاغ گردید، کلیه ی مقررات، مناهب، القاب، قراردادهای استیجاری و تزیینات سابقه ملغی و ساقط بوده و به زودی تنظیمات جدید به مورد اجرا گذارده خواهد شد. مشهد هیژدهم برج ثور (۱۳۰۰)

کلنل محمد تقی خان والی نظامی جواد الحسنی الحسینی متولی باشی

پیوست شماره پنج

اعلامیه حکومت نظامی ایالت خراسان

مسلمانان جهان!

دوران بی قانونی و چپاول خودسرانه ی خدام خیانتکار آستان قدس به پایان رسید. امور آستانه - که بسیار نابسامان است - اینک تحت کنترل می باشد. خدام خیانت پیشه برکنار شده اند. موقوفات این آستان مقدس از طرف مسلمانان خداترس و با ایمان به امید دستگیری از زوار فقیر، بیوه زنان و یتیمان وقف شده است. در گذشته افراد شیطان صفت با اندوختن ثروت های کلان از قبل اموال آستانه از آن پول ها در راه منافع شخصی خویش بهره برداری میکردند. عایدات آستانه از این پس در راهی که واقفین آن در اصل منظور نظر داشته اند به مصرف خواهد رسید. منبعد آستان مقدس که زیارتگاه زوار ایرانی و عرب است کاملاً تحت نظم خواهد بود. ما امیدوایم اقدام اخیر که به خواست خدا و آرزوی پادشاه ما انجام شده است، نتایج نیکویی به بار آورد.

محمد تقی والی نظامی خراسان.

مشهد - هشتم مه ۱۹۲۱

وقایع هفته ی پیش از ۲۱ ماه مه (۱۹۲۱ برابر ۳۱ اردیبهشت ۱۳۰۰)

... سالار ممتاز رئیس بلندیه ازکار برکنار و مشیر همایون حاکم سابق تربت جانشین وی شد (شهردار مشهد شد)، والی نظامی به من (کنسول انگلیس) گفت: یک گروه صد و ده

نفری به‌مراه زبردست خان و یکی از پسران منصورالملک^۱ و همچنین عبدالقادر^۲ بلشویک معروف که تا این اواخر در زندان مشهد بود، از مرز گذشته (و به روسیه رفته) اند.

وزیر مختار روس ضمن ارسال تلگرافی به تاشکند خواستار بازگرداندن فراریان به ایران شده است. حسینقلی خان سرتیپ تلگرافچی سابق محمدآباد که قبلاً ماجرای به گروگان گرفته شدن او و خانواده اش را (بدست زبردست خان) شرح دادم، به علت سکتی قلبی در بیمارستان شهر درگذشت. سرگرد پروتیکوفسکی (رئیس شهربانی مشهد) به من گفت او بسیار پیر بود.

گزارش میشود که بخش اعظم راه تربت (حیدریه) به مشهد ناامن است. یک ستون متشکل از یکصد ژاندارم به تربت حیدریه اعزام شد تا به عملیات سالارخان بلوچ راهزن معروف خاتمه دهد.

در جستجوی خانه به خانه (وسیله‌ی ژاندارم‌های کلنل) در قوچان، تنها هشت تفنگ کشف و ضبط شد.

وقایع هفته‌ی پیش از بیست و هشتم ماه مه (هفتم خرداد)

... دو تن از واعظین [مشهدی] به اتهام تضعیف قدرت حکومت نظامیان، دستگیر شدند. یکی از آنها میرزا عبدالله تهرانی معروف به صدرالواعظین است که تاکنون در گسترش نفوذ انگلیس در ایران نقش مهمی ایفا کرده است. وی پس از آزادی به تهران تبعید شد...

۱- در متن منشورالملک آمده که احتمالاً اشتباه چاپی است. منصورالملک برادر صید علی خان پس از کشته شدن وی و پسرش مسعود خان به حکومت درگز برای آخرین بار منصوب شد.

۲- منظور عبدالقدیر آزاد است، که آقای قاسمی نیز در کتاب خاوران خود صفحه ۳۹۵ به آن اشاره کرده است. در گزارش‌های خود کنسول انگلیس هم بارها از او نام برده شده است. آقای بکوف هم در خاطرات خود او را از عوامل روس در خراسان نام برده بود. او از مردم سبزوار بود. باژانوف هم از او نام برده است.

والی نظامی در بیست و پنجم ماه مه، متن فرمان شاه در مورد برکناری سید ضیاء الدین را که بوسیله‌ی تلگراف به همه‌ی ایالات و ولایات مخابره شده بود دریافت کرد...
کلنل محمدتقی خان در بیست و هفتم ماه مه با مخابره‌ی تلگراف برای رضاخان (فرمانده کل قوا) - که به اعتقاد کلنل یکی از مهره‌های مهم حکومت تهران است - پس از تعارفات، اظهار امیدواری کرد که وی با قزاقهای تحت فرمانش بتواند با دست زدن به یک اقدام مناسب به وقایع اخیر حسن ختام بخشد.

خبر سقوط سید ضیاء الدین با استقبال تجار روبرو شد... زمین داران بزرگ و اجاره داران آستان قدس نیز طبعاً از برکناری رئیس الوزرا خوشحال شدند. لیکن افراد ژاندارمری و پلیس مطمئن نیستند که تغییر حکومت به نفع آنان تمام شود... (می گویند):
مسئول عدم سازش سید ضیاء الدین طباطبایی و رضاخان، شخص روتشتین (وزیر مختار روس) بود...^۱

تشکیلات و تجهیزات سازمانی ژاندارمری ایالت خراسان

آمار و ارقامی که در این گزارش آمده است نباید قطعی تلقی شود، چرا که دائماً همه چیز در حال تغییر است. به عنوان مثال نیروهای تأمینیه و قشون سابق خراسان در ژاندارمری ادغام شده اند و در حال حاضر نیز پرسنل خود ژاندارمری روز بروز افزایش می یابد. مقامات نظامی امیدوارند تعداد پرسنل ژاندارمری را به مرز ۳۶۰۰ نفر برسانند...

تجهیزات نظامی:

۱- تفنگهای لوله بلند با سر نیزه کوتاه.

۲- چهار مسلسل لوئیس.

۱- سید ضیاء الدین نخست وزیری مترقی بود، اگر با احمد شاه و ثروتمندان به تندی رفتار نمی کرد، شاید انگلیسی ها تا مدتی او را نگاه میداشتند و او می توانست بسیاری از نقشه های سازنده خود را به اجرا بیاورد و مسیر تاریخ را جلوه ای دگر دهد.

۳- دو توپ صحرایی ۷۰ میلیمتری از نوع شناپدر.

۴- دو توپ کوهستانی مجهز به عراده.

۵- دو مسلسل بزرگ.

پرسنل نظامی: در حال حاضر تعداد پرسنل ژاندارمری خراسان ۳۲۷۰ نفر است که ۱۰۱۲ نفر سوار و ۱۸۲۸ نفر پیاده و ۱۳۱ نفر توپچی و ۱۰۴ نفر مسلسلچی و ۱۷۰ نفر خدمه اند.

بودجه ژاندارمری ۱۸۳۴۵۳۰ قران برآورد شده است.

مواجب ماهانه: کلنل ۲۰۰۰ قران. یاور (سرگرد) ۱۲۰۰ قران. سلطان اوک (سروان) ۹۰۰ قران. سلطان دوم ۶۵۰ قران. نایب اوک (ستوانیکم) ۵۰۰ قران. نایب دوم (ستوان دوم) ۴۰۰ قران. اسپران اوک ۳۲۰ قران. اسپران دوم ۲۵۰ قران. اسپران سوم ۲۲۰ قران. وکیل اوک (گروهبان یکم) ۱۲۰ قران. وکیل دوم ۱۰۰ قران. وکیل سوم ۸۰ قران. سرجوخه ۶۰ قران. تاین اوک ۶۰ قران. تاین دوم ۵۰ قران. تاین سوم ۳۵ قران.

وقایع هفته ی پیش از چهارم ژوئن (۱۴ خرداد ۱۳۰۰)

... شگفت انگیزترین خبر این هفته، انتصاب قوام السلطنه به مقام رئیس الوزرای در سی ام ماه مه بود. (نهم خرداد ۱۳۰۰).

در صبح روز ۳۱ ماه مه، طبق دستور ارسالی از تهران، نجد السلطنه به سمت والی ایالت خراسان منصوب و از وی خواسته شد تا مقدمات آزادی زندانیان را به استثنای باغیان و دزدان فراهم آورد.

نجد السلطنه در پاسخ به تلگراف انتصاب خود، (از بیم قدرت کلنل) به تهران اطلاع داد که در صورت امکان او را به علت پیروی از قبول سمت جدید معذور دارند و اجازه داده شود که کلنل محمد تقی خان (که بر اوضاع مسلط است) موقتاً اداره ی امور را مانند گذشته در دست داشته باشد.

کلنل محمد تقی خان که از پاسخ نجد السلطنه (به تهران) بی خبر بود، به فکر مخالفت با دستوهای صادره از تهران افتاد. به دستور وی کلیه ی مخابرات تلگرافی تحت سانسور قرار

گرفت و همه‌ی افراد که ممکن بود از طرف تهران به مقام والی منصوب شوند، بازداشت گردیدند که از جمله می‌توان به سالار حشمت، سالار مظفر، هژیرالملک و خود نجد السلطنه اشاره کرد.

کنل محمد تقی خان در ضمن با ارسال تلگراف برای فرماندهان ژاندارمری قوچان، تربت حیدریه، نیشابور و چند جای دیگر از آنها خواست تا در صورت تمایل حمایت خویش را از وی اعلام دارند. کلبه‌ی فرماندهان به دعوت کنل پاسخ مثبت دادند [و عصبان کنل علیه دولت، رسماً آغاز شد].

در همین روز سی و یکم ماه مه، آقای دهبوآ (پیشکار مالیه‌ی خراسان و از هواخواهان کنل) و کنل محمد تقی خان بطور جداگانه مرا به نزد خویش فرا خواندند و نظرات و عقاید خود را که چندان تفاوتی باهم نداشت، بیان کردند. کنل به من گفت: فقط دو راه در پیش دارد. یا باید با رضاخان رو برو شود یا به اروپا عزیمت نماید. وی سپس متذکر شد که او با دوستان ژاندارم قوام السلطنه را سرنگون کرد^۱، اینک با در اختیار داشتن یک نیروی چهار هزار نفری به راحتی می‌تواند ظرف سه ماه تهران را اشغال کند. (چه خوش خیالی!)

من (کنسول انگلیس) در پاسخ، پس از بیان ناتوانی خود در راهنمایی وی، تنها به کنل محمد تقی خان یادآور شدم که حمله‌ی به تهران جز تحقق آرزوی بلشویک‌ها (روس‌ها) یعنی شروع جنگ داخلی نتیجه‌ای به دنبال نخواهد داشت. کنل سپس از من خواست تا نظر وزیر مختار [انگلیس] را در این مورد جو یا شوم^۲.

از این زمان رویارویی کنل با دولت مرکزی رسماً آغاز میگردد. پیشنهادهایی هم

۱- اشباه کنل در اینجا بود که سرنگونی قوام السلطنه والی خراسان را به خود نسبت داده است، در صورتیکه او فقط مجری امر دولت در این رابطه بوده است. هر کس دیگری غیر از کنل ولو یک نفر ژاندارم هم می‌توانست آن حکم را به قوام ابلاغ و او را بازداشت نماید. بعد به تعداد چهار هزار ژاندارم خود مقرون بوده است، که مرحوم حبیب‌الله خان ناصر لشکر قوچانی هم به او گفته بود این ژاندارم‌ها برای منظور تو کافی نیست و او گوش نداده بود.

۲- جنش کنل محمد تقی خان بیان بنا بر گزارشهای کنسولگری انگلیس در مشهد، ترجمه

که دولت به او می‌دهد که یا به اروپا برای ادامه‌ی تحصیل برود یا در پست فرماندهی نظامی خود در خراسان باقی بماند، هیچیک در وی اثر نمی‌بخشد. پادرمیانی وزیر مختار انگلیس در تهران طبق اسناد موجود نیز بی‌اثر می‌ماند. کلنل تحت تأثیر افکار اطرافیان خود که بیشترشان ترکان کمونیست قفقاز و آذربایجان بودند و تمایل داشتند حکومتی متمایل به سیاست کمونیستی شوروی در خراسان ایجاد نمایند، و نیز افکار جنون‌آمیز سید مهدی معتمد السلطنه دائم‌الخمر مشاور وی، کار را به آنجا کشانید که دیگر راه برگشت نبود. کلنل گوش به حرف هیچکس نمی‌داد. نه به حرف عمویش ژنرال حمزه خان نه به حرف احمد شاه، نه به حرف رضا خان فرمانده کل قوا، نه به حرف قوام السلطنه، نه به حرف کلنل گلوب فرمانده کل ژاندارمری کشور، نه به حرف وزیر مختار انگلیس و نه به حرف خیراندیشان خراسان. بلکه افکار همان افراد و معتمد السلطنه آن خمیرمایه‌ی فساد که او را بهبوده تشویق به مقابله می‌نمودند، در او مؤثر می‌افتاد. او چندین سخنرانی برای نیروهای نظامی مستقر در مشهد نمود و تلویحاً اشاره کرد که با دولت مرکزی نمی‌تواند به موافقت برسد. بارها بزرگان خراسان را وادار کرد که از شاه و دولت بخواهند او را در مقام استانداری خراسان باقی بگذارند. لکن تهران به این پیشنهادها موافقت نداشت که استانی مانند خراسان بصورت حکومت نظامی اداره شود. مخالفان بویژه کارکنان آستان قدس نیز علیه او شعار میدادند و شایعه پراکنی می‌نمودند.

سرانجام به دستور مرکز نجد السلطنه مجبور به پذیرفتن پست نایب‌الایاله خراسان گردید، لکن کلنل پس از چند روز او را برکنار نمود و خود اوضاع را به دست گرفت و از نیروهای تحت فرمان خود در شهر سان‌رژ گرفت، تا زهرچشمی از مخالفان بگیرد.

جاسوسان شوروی نیز همچنان در لباس تاجر یا هنرمند یا ... وارد شهر میشدند، که در گزارش وقایع هفته‌ی پیش از ۲۵ ژوئن آمده است:

دو زن و یک مرد روس از عشق‌آباد وارد مشهد شدند و در هتل توس اقامت گزیدند، ایشان فرار است در تئاتر ارگ برنامه هنری اجرا کنند ...

سه نفر از افراد پربری با تفنگهای خود از ژاندارمری گریختند ... (البته به تحریک کنسولگری انگلیس که آنها را رهبری میکرد).

این روزها راجع به حوادث تهران شایعات عجیب و غریبی رواج دارد. تا چند روز پیش همه‌ی ما مطمئن بودیم که رضا خان وزیر جنگ ترور شده است.

(این شایعه‌ی ترور را رضا خان بر سر زبان‌ها انداخت که قوام السلطنه افرادی را مأمور ترور وی کرده است، تا بتواند با این اتهام او را از میدان رقابت بیرون کند، که کرد و بهمین سبب خواست قوام را تیرباران کند که با وساطت احمد شاه بخشوده گشت و به خارج از کشور تبعید گردید. و رضا خان در میدان قدرت بی رقیب ماند).

در روز بیستم ماه جاری (ژوئن ۱۹۲۱) شایع شد که زبردست خان از مسکو (به درگز) بازگشته و عده‌ای از افراد وی به قصد حمله به یکی از پستهای ژاندارمری از مرز عبور کرده‌اند.

کنل محمدتقی خان که بشدت نگران اوضاع قوچان بود، یک واحد دوست نفری از نیروهای ژاندارمری را (برای تقویت پادگان نظامی قوچان) به آنجا گسیل داشت و مازور اسماعیل خان از مهره‌های سرسپرده و وفادار به او نیز شخصاً برای رهبری عملیات (نظامی قوچان) مشهد را ترک گفت.

در بیست و سوم ژوئن یک جاسوس جوان ارمنی بنام بابیک گوکاسف که برای بلشویکها (ی روس) گزارش تهیه میکرده است توسط پلیس دستگیر شد...

وقایع هفته‌ی پیش از دوم ژوئیه (۱۹۲۱ برابر ۱۱ تیر ۱۳۰۰)

... شجاع نظام^۱ حاکم غیرنظامی باجگیران معزول و وظایف وی به یک افسر ژاندارم سپرده شد.

چهار ناحیه‌ی ایالت خراسان یعنی قوچان، درگز، باجگیران و شیروان (که کردنشین هستند) تحت حکومت نظامی است. مازور اسماعیل خان در سی ام ژوئن از درگز به مشهد بازگشت.

عده‌ای از تجار و دکانداران قوچان در روز سی ام ژوئن به منظور اعتراض به میزان

۱- شجاع نظام برادر تاج محمد خان بادالانو قوچانی (رمضان).

مالیاتها در تلگرافخانه بست نشستند.

سردار معزز (ابلهخانی شادلو بجنورد) گزارش داد که افراد او موسی خان، راهزن معروف را کشته و سر وی را به بجنورد فرستاده‌اند.

وقایع هفته‌ی پیش از نهم ژوئیه (۱۹۲۱ برابر ۱۸ تیر ۱۳۰۰)

... جلال‌الممالک (ایرج میرزا) از اوضاع و احوال چنین فهمیده است که (بخاطر همکاری با کلنل) بزودی از معاونت پیشکاری مالیه (خراسان) برکنار خواهد شد... حاج محمد جمفر کشمیری رهبر دموکراتها مجدداً فعالیت‌های شیطنت‌آمیز خود را شروع کرده است.

یک ستون شامل هفتاد ژاندارم از قوچان وارد مشهد شدند^۱.

به ژاندام‌ها روزی پنج ساعت آموزش نظامی داده میشود و هر روز ساعت چهار و نیم صبح رژه میروند.^۲

از گزارشات کنسول انگلیس در مشهد چنان برمی آید که از این پس حکومت مرکزی عملاً علیه کلنل محمد تقی خان پسیان وارد پیکار شده است:

گزارش رسیده حاکی از آنست که به دستور (قوام السلطنه) رئیس‌الوزرا، حیدر شاه رئیس طایفه‌ی بربری هشتصد نفر از افراد خود را (در حدود فریمان) برای مقابله با کلنل محمد تقی خان تجهیز کرده است. همچنین می‌گویند که عده‌ای از خوانین (جنوب شرقی خراسان) به خواهش رئیس‌الوزراء قول همدستی به حیدر شاه داده‌اند و همگی آماده‌اند برای سرنگون کردن کلنل دست به کار شوند (منظور شجاع‌الملک هزاره‌ای است).

سلطان حسن خان افسر توپخانه از تهران وارد مشهد شد و خود را به ژاندارم‌ری

معرفی کرد^۳.

۱- اینها ژاندارم نبودند، بلکه جوانان و جنگجویان کرد قوچان بودند، که تازه به استخدام ژاندارم‌ری

درآمده بودند. از جمله علی بگ برزولانلو و فرج‌الله بگ بیجرانلو و تاج محمد خان بودند.

۲- اعزام این افسران از تهران به خراسان، به امر رضا خان فرمانده کل قوا انجام میگرفت که در میان

←

به علت بیماری منصورالملک حاکم درگز، مازور شجاع نظام جانشین وی شد^۱.

وقایع هفته ی پیش از شانزدهم ژوئیه (۲۵ تیر ۱۳۰۰)

... سید ابوالقاسم علامه طباطبایی از ملاهای طرفدار انگلیس در روز یازدهم ژوئیه مشهد را به قصد تهران ترك گفت ...
یکی از طرفداران زبردست خان به نام حضرتقلی (که از مدتی پیش در زندان کلنل بود) به جرم کمک به افراد شورشی (درگز) تیرباران شد ...
حکومت مرکزی از تصویب بودجه ی خراسان امتناع می ورزد و خرج کردن درآمدهای مالیاتی نیز موکول به کسب اجازه از پایتخت است. کلنل محمدتقی خان تنها برای مخارج دو هزار نفر از افراد مرکز فرماندهی کل ماهانه به پنجاه هزار تومان احتیاج دارد.
نجد السلطنه (والی موقت) مبلغی در حدود چهارصد تومان را که مرحوم مرسل خان به اداره ی پست سپرده بود، تصاحب کرد. این عمل نجد السلطنه بر میزان نفرت کلنل محمدتقی خان از وی افزوده است.

وقایع هفته ی پیش از بیست و سوم ژوئیه (۱۹ تیر اول مرداد ۱۳۰۰)

متولی باشی جدید با صدور بیانیه ای کلیه ی قراردادهایی را که کلنل محمدتقی خان به نیابت از طرف آستان قدس منعقد کرده بود، باطل و قراردادهای سابق را معتبر اعلام کرد ...

نجد السلطنه کفیل ایالت در روز هفدهم ژوئیه به تهران اطلاع داد که به علت بیماری ظرف دو سه روز آینده از مقام خویش کناره گیری خواهد کرد

→

ژاندارمری خراسان اقدام به تبلیغات ضد کلنل نموده، اسران و ژاندارم ها را از وی روگردان نمایند و وقایع روزانه را پنهانی به تهران گزارش کنند. این سلطان حسخان دو جنگ قوچان اسباب قرار ژاندارم ها را فراهم کرد.

۱- پیشتر شهرهای خراسان زیر نظر حکومت نظامی قرار گرفتند.

گزارش میشود گروههای کوچکی از ژاندارم‌ها در مسیر جاده‌ی مشهد سرخس و مشهد تهران مستقر شده‌اند. دلیل این نقل و انتقالات هنوز روشن نیست، ولی مردم می‌گویند کلنل محمدتقی خان قصد دارد در صورت اعزام والی جدید از طرف حکومت مرکزی، وی را در بین راه بازداشت نماید.

سربوئی تلگرافخانه که قبلاً توسط ژاندارم‌ها اشغال شده بود، عملاً به دست آقای دهبوآ سپرده شده است... آقای دهبوآ همان کسیست که اسبها و اتومبیل قوام السلطنه را ضبط و مصادره کرد و همچنین دستور تهران را برای ارسال هزار قبضه تفنگ انگلیسی (به تهران) نادیده گرفت^۱. بنابراین آقای دهبوآ و کلنل محمدتقی خان از زمان شورش ژاندارم‌ری خراسان هریک به گونه‌ای در برابر دولت ایران به مخالفت برخاسته‌اند...

شیروان، قوچان، باجگیران و درگز همچنان تحت حکومت نظامی است. دزدی در شهر افزایش یافته است... افراد پلیس و ژاندارم‌ری به علت ناامیدی از آینده روحیه خود را از دست داده‌اند... (و این مقدمه شکست قیام است). در شامگاه روز جمعه دو بمب در شهر منفجر شد (و کودکی را به هلاکت رسانید)... به نظر من عاملان انفجار (ترکان وابسته به کلنل بوده‌اند) قصد داشتند از یک طرف با ترساندن نجد السلطنه وی را مجبور به استعفا کنند و از طرف دیگر مردم را وادار سازند که به برقراری حکومت نظامی به فرماندهی کلنل محمدتقی خان رضایت دهند...

وقایع هفته‌ی پیش از سی‌ام ژوئیه (۸ مرداد ۱۳۰۰)

یک نفر ترک ناشناس در ۲۵ ژوئیه نامه‌ی بی‌امضایی را که با جوهر قرمز نوشته شده بود به دست نجد السلطنه داد و کسی هم اقدام به دستگیری وی نکرد. در نامه اخطار شده بود اگر نجد السلطنه از سمت خویش کناره‌گیری نکند و از شهر خارج نشود، به قتل خواهد رسید...

۱- بنابراین، اینکه آقای آذری نوشته است که کلنل هزار قبضه اسلحه به خواهش رضا خان سردار سپه

به تهران فرستاد، صحیح نمی‌باشد، بلکه برای زودن دامن سردار سپه از اتهام قتل کلنل نوشته شده است.

از تهران به نجد السلطنه دستور داده شد که همچنان در مقام خویش باقی بماند...
 نجد السلطنه در ۲۸ ژوئیه به دارالایاله رفت و رسماً مسؤلیت و اختیارات خود را به
 کلنل محمدتقی خان واگذار نمود... [گرچه خیال نام نکرده است که این امر در زمان سده ابراهیم رفت]
 کلنل محمدتقی خان عده‌ای از فراشها و میرزاهای دفتر والی را از کار برکنار کرد و
 خود مجدداً در عمارت ارگ اقامت گزید...

وقایع هفته‌ی پیش از ششم اوت (۱۵ مرداد ۱۳۰۰)

... معصم السلطنه کارگزار، به معاونت از طرف کلنل محمدتقی خان، کار رسیدگی
 به شکایات و امور غیرنظامی را شروع کرده است. این روزها بیشتر اوقات کلنل مصروف
 کارهای نظامی میشود... [این زمان صمصام السلطنه بختیاری به استانداری خراسان منصوب
 و مراتب به کلنل ابلاغ میگردد و...]

گزارش میشود قوام السلطنه با مخابره‌ی تلگراف برای حیدرشاه رئیس طایفه‌ی
 بربری، وی را از حمایت و دوستی خود مطمئن کرده است و حیدرشاه نیز مشغول تحریک آن
 گروه از بربریهایی است که به نیروهای تحت فرماندهی کلنل محمدتقی خان پیوسته اند (تا از
 داخل آنها را علیه کلنل بشوراند).

بی شک کلنل محمدتقی خان که مرد فسادناپذیری است در دل مردم جای دارد. از
 زمان تصدی مجدد او لحظه‌ای نظم عمومی شهر بهم نخورده، تیری از تفنگ کسی شلیک
 نشده و مراکز فساد هم به حداقل ممکن کاهش یافته است. پلیس ویژه گشت شبانه از
 خانه‌های مردم حراست میکند و گشت سوار شبها در جاده‌های خارج شهر به نگهبانی
 مشغول است.

وقایع هفته‌ی پیش از سیزدهم اوت (۲۲ مرداد ۱۳۰۰)

روحانیون و تجار طرفدار کلنل محمدتقی خان در روز هفتم اوت با ارسال تلگراف به
 کابینه، ضمن اعتراض به انتصاب صمصام السلطنه (به استانداری خراسان) خواستار ابقای
 کلنل محمدتقی خان در مقام خویش شدند.

به دستور کلنل محمد تقی خان، شوکت الدوله^۱ و سالار اشجع به ترتیب مأمور تربیت جام و خواف شدند. منظور کلنل از اعزام این دو سردار تیموری، مطیع ساختن شجاع الملک است (که باهم رقابت ایلی دارند).

فتح السلطنه حاکم نیشابور که به نفع قوام السلطنه فعالیت می‌کند، مشغول مکاتبه با سران طوایف است^۲. سردار معزز بجنوردی نیز از حامیان حکومت مرکزی است [و کلنل از او بیمناک است].

شوکت الدوله یکی از رؤسای طایفه ی تیموری که زمانی حاکم سرخس بود و بعد بازداشت و تحت الحفظ به مشهد منتقل گردید و اسبها و اموالش نیز مصادره شد، اینک به دستور کلنل به حکومت تربت جام منصوب شده است. کلنل محمد تقی خان با این اقدام آشتی جویانه در نظر دارد طایفه ی تیموری را به حمایت از خود تشویق کند.

شجاع الملک بربری (پدر صولت السلطنه بعدی) موفق به عقب راندن یک واحد ژاندارمری از (منطقه ی) کاریز شده است.

وقایع هفته ی پیش از بیستم اوت: (۲۹ مرداد)

... (در وقایع این هفته به آمدن کلنل گلرپ و همراهانش به سبزوار و ملاقات آنها با کلنل پسیان اشاره شده است که:

شوکت الدوله که در پانزدهم ماه جاری با بیست نفر ژاندارم اسکورت خود از مشهد عازم تربت جام بود، پس از هجوم افراد بربری و کشته شدن یک ژاندارم، به اسارت شجاع الملک (هزاره ای) درآمد...

چشم انداز صلح تیره و تار است. افراد تازه نفس با شتاب در ژاندارمری سازمان داده

۱- در متن شجاع الدوله آمده که اشیاء است. شوکت الدوله قبلاً حاکم سرخس بود. همین مدرك،

ص ۵۰.

۲- شاهزاده فتح السلطنه حاکم سابق تربت حیدریه که جای عدل الدوله قاجار در اوایل تیر ماه همین

سال به حکومت نیشابور منصوب شد، همین مدرك، ص ۶۷.

میشوند. ستونی متشکل از سیصد تنگدار برای مجازات شجاع الملک آماده‌ی حرکت شده‌اند. شجاع الملک نیز جنگجویان طوایف بربری، هزاره، تیموری و کاریز را برای هجوم به ژاندارم‌ها و تعقیب آنها حتی تا داخل شهر مشهد به گرد خود جمع کرده است... در این میان من تمام کوشش خود را مصروف جلوگیری از شعله‌ور شدن آتش جنگ می‌کنم... و از طرف دیگر افراد ژاندارمری به استثنای ترکهای تبریز (مقیم مشهد)، از جنگیدن با افراد طوایفی که خود از میان ایشان برخاسته‌اند سر باز می‌زنند...

وقایع هفته‌ی پیش از ۲۷ اوت (۱۹۲۱ برابر ۵ شهریور ۱۳۰۰)

شجاع الملک گفته است وی در کار تشکیل یک سازمان دفاعی متشکل از رؤسای بربری، سید مرتضی، حیدر شاه، میرعلی احمد، سالار خان بلوچ، ابراهیم خان بلوچ و جعفر خان می‌باشد.

کلنل محمد تقی خان که نسبت به شخص شوکت الدوله و سازش محرمانه‌ی او با شجاع الملک مشکوک است، به منظور پیشگیری از وقوع حوادث جبران ناپذیر در بیستم اوت (۲۹ مرداد ۱۳۰۰) شصت نفر ژاندارم را مأمور تربیت جام کرد و متعاقب آن در ساعت نه صبح روز یکشنبه نیز یک گروه ضربت شامل ۲۲۵ نفر از واحد پیاده و بیست و یک نفر از واحد سوار مجهز به دو مسلسل لوئیس را به منطقه فرستاد.

کلنل محمد تقی خان از افسران دعوت کرد تا نسبت به وی سوگند وفاداری یاد کنند. مراسم مشابهی نیز در قوچان با حضور امام جمعه محل انجام شد.

گزارش شده که سردار معزز بجنوردی به علت عدم اطمینان به برنامه‌های آینده‌ی کلنل محمد تقی خان به سواران خود اعلام آماده‌باش کرده است [و رفتار کلنل را از دور و نزدیک بررسی می‌کند].

در روز بیست و دوم اوت، اطلاع داده شد نیروهای متخاصم یعنی ژاندارمری و افراد شجاع الملک که سید حیدر بربری رهبری آنها را به عهده دارد در باقرآباد و سنگ بست^۱ مقابل

۱- سنگ بست بین راه فریمان و مشهد.

یکدیگر صف آرایی کرده‌اند. در همین روز مردم مشهد پس از موافقت کلنل محمد تقی خان، هیأتی متشکل از قائم مقام تولید، مجتهد شیخ حسن پائین خیابانی، حاج میرزا یحیی ناظر، معتمد الوزاره، حاج امین التجار، میرزا سواحلی، هادیوف، عباسعلیخان و حاج عبدالحسین را برای مذاکره با شجاع‌الملک و ترغیب وی به فراخواندن طوایف (تحت فرمانبری خود به دوری گرفتن از شهر مشهد) و همچنین اعزام پسر خود (صولت‌السلطنه‌ی بعدی) بعنوان گروگان، گسیل داشتند.

روز بعد سید حیدر توسط یک ملا و یک افسر مستمری بگری بربری (از کنسولگری انگلیس) به من پیام داد که طوایف (بربری) اقدام به جنگ نخواهند کرد، مگر آنکه مورد حمله قرار گیرند. (این بربرها چنانکه گفته شد وسیله انگلیس‌ها به خراسان آورده شدند که از ایران حقوق می‌گرفته و برای انگلیس کار می‌کردند).

در همین روز پیغام دیگری از طرف یک افسر بربری مأمور قوچان دریافت شد. وی پرسیده بود که چون مایل به جنگ با واحدهای اعزامی از تهران نیست، آیا باید اقدام به دستگیری مازور اسماعیل خان نماید^۱ یا با نفرات زیر دست خود فرار کند^۲. در پاسخ به این گونه پرسش‌ها (و کسب تکلیف جیره خورهایمان) من جواب دادم که مقامات انگلیسی تمام سعی خود را برای برقراری صلح بین حکومت مرکزی و کلنل محمد تقی خان مصروف داشته و میدارند. بنابراین تمام اتباع انگلیس و مستمری بگری‌ها (از جمله بربری‌ها) باید بی طرفی کامل خود را در مخاصمات حفظ نمایند...

به دستور کلنل محمد تقی خان روز بیست و سوم اوت یکصد تفنگ از اسلحه‌خانه پلیس مشهد ضبط و تحویل ژاندارمری شد. در روز ۲۴ اوت سرگرد پرونیکوفسکی (سوئدی) از سمت ریاست پلیس (مشهد) برکنار و به وی دستور داده شد در نخستین فرصت عازم تهران شود...

۱- مازور اسماعیل خان فرمانده پادگان قوچان.

۲- کلنل با چنین افسران و افراد خائنی که از کنسولگری انگلیس حقوق می‌گرفتند، انتظار داشت

جمهوری خراسان را که برخلاف میل انگلیسی‌ها بود، در این دیار تشکیل دهد ۱۱

از غروب روز ۲۴ اوت شهر تحت حکومت نظامی قرار دارد...

در روز ۲۵ اوت سرشناسان شهر به تلگرافخانه دعوت شدند که بوسیله ی تلگراف حضوری با شیرالدوله و نمایندگان ایالت خراسان در مجلس به گفتگو بپردازند...

تمام وسایل نقلیه ی موجود در مشهد برای مصارف نظامی ضبط شده است (به اصطلاح خربگیری است). از شهرها و روستاهای ایالت نیز شکایاتی دربارہ ی ضبط اسبها و سایر حیوانات باربر توسط جنگجویان طوایف به دست من میرسد.

کلنل محمد تقی خان با جدیت مشغول ثبت نام از نیروهای تازه نفس است و حکومت مرکزی هم، همچنان به تحریک حکام و سردارها برای اتحاد با یکدیگر ادامه میدهد. در همین مورد روز ۲۷ اوت از تهران تلگرافی برای شوکت الملک به مشهد مخابره شد که بوسیله ی مترجم الملک تلگرافی ارسد به بیرجند ارسال گردید... (انتظار می رود مترجم الملک در کنسولگری ما بست بنشیند). کلنل محمد تقی خان اقدام به نگارش و پخش جزوه ای دربارہ ی دوران زندگی خود کرده است^۱...

وقایع هفته ی پیش از سوم سپتامبر (۱۹۲۱ برابر ۱۲ شهریور ۱۳۰۰)

فرمانده پادگان ژاندارمری تربت حیدریه در ۲۸ اوت تلفنی گزارش داد که ظاهراً هیأت مأمور مذاکره با شجاع الملک، با وی تبانی کرده اند و ممکن است هر آن افراد شجاع الملک دست به حمله بزنند. به فرمانده مذکور دستور داده شد که آنها را تحت الحفظ به مشهد بازگرداند. در روز سی ام اوت اعضای نه گانه هیأت روانه ی مشهد شدند.

در روز ۲۹ اوت سید حیدر در رأس نیروهای بربری و افراد باختری (طایفه ی

۱- این بیوگرافی و دفاعیه کلنل از صفحات ۸۲ تا ۹۲ کتاب را زیر می گیرد و بدنبال آن نامه ی ژنرال حمزه خان پسیان عمومی کلنل به احمد شاه در دو صفحه آمده که فداکاری خاندان پسیان در راه حفظ آب و خاک ایران به رشته ی تحریر آمده است که چگونه بخاطر میهن از قفقاز به ایران مهاجرت کرده اند و اخیراً هم دو تن از فرزندان در راه میهن جان باخته اند. البته این نامه ی ژنرال را نگذاشتند به نظر احمد شاه برسد. علاوه بر آن کلنل فرمان احمد شاه را نیز که گفته بود در خراسان بماند و در پست فرماندهی نظامی خدمت کند، نادیده گرفت.

شجاع الملک) که اخیراً به وی پیوسته اند، فریدن (گویا فریمان باشد که اشتبهاً فریدن چاپ شده است) را اشغال کرد. نیروهای ژاندارمری به دستور کلنل محمد تقی خان برای بازپس گرفتن فریدن وارد عمل شدند و در زد و خورد بین طرفین یک نفر از افراد باخوژی کشته و دیگری اسیر شد.

در روز ۳۱ اوت افراد ژاندارمری بدون برخورد با مقامات جدی فریدن را متصرف شدند. روز بعد کلنل محمد تقی خان نامه‌ای به امضای ۲۲ نفر از ریش سفیدان طایفه ی سید حیدر دریافت کرد که در نامه‌ی خود متذکر شده بودند که اگر کلنل ستونهای نظامی خود را از سرزمین آنها فرا بخواند، دست از دشمنی با وی برخواهند داشت. نیروهای ژاندارمری نیز پس از موافقت کلنل با درخواست ریش سفیدان حملات خود را متوجه قلعه نو یعنی روستایی که متعلق به خود سید حیدر بود، کردند.

مذاکرات غیر مستقیم بین رئیس الوزراء و کلنل محمد تقی خان با وساطت سفارت انگلیس در تهران و کنسولگری مشهد همچنان ادامه داد. ما در حال حاضر منتظر جواب (قوام) رئیس الوزراء هستیم^۱.

در محافل عمومی مشهد تبلیغات شدیدی در حمایت از کلنل محمد تقی خان انجام میشود. در برنامه‌های هنری که در عصر دو روز برگزار شد، عارف ستاره‌ی مجلس بود. وی در یکی از این مراسم به شاهزادگان قاجار و سرسلسله‌ی آنها ناسزا گفت. در نتیجه کلنل محمد تقی خان الزاماً او را به قوچان فرستاد^۲.

خزانه‌ی ایالت کاملاً تهی است. در چهار برنامه‌ی هنری که (توسط عارف و دیگران) به نفع ژاندارمری در طول دو هفته‌ی گذشته برگزار گردید، تقریباً سه هزار تومان جمع‌آوری شد.

۱- این وساطت سفیر انگلیس در تهران در جای خود خواهد آمد.

۲- عارف قزوینی از شعرای آزادیخواه که برای دیدن کلنل و ایرج میرزا به مشهد آمده و در باغ خونی منزل کرده بود، در یکی از نمایشنامه‌ی خود لعنت به گور خاقان (فتحعلیشاه) کرد. این توهین عارف به جد ایرج، او را سخت آزرده ساخت، که از آن زمان به هجو عارف و سرودن عارفنامه پرداخت، و کلنل نیز ناچار عارف را به قوچان فرستاد تا از برخورد آن دو جلوگیری کند. در این مورد به دیوان ایرج میرزا نگاه کنید.

همان گونه که قبلاً پیش بینی کرده بودم مترجم الملک (تلگرافچی که تلگراف قوام السلطنه را برای امپرشوکت الملک حاکم قاینات به بیرجند برد که نسبت به جنگ با کلنل اقدام کند) به قصد بست نشستن به کنسولگری آمد. من فکر می‌کنم کلنل محمد تقی خان هنوز از جریان فرستادن تلگراف کذایی به بیرجند بی اطلاع باشد... شوکت الملک در جواب تلگراف مذکور متذکر شده بود که امور حکومت بیرجند را به دست (برادرزاده اش امیر معصوم خان) حسام الدوله سپرده... و مشغول جمع آوری نیروهای رزمنده (علیه کلنل) است...

وقتی من (کنسول انگلیس) کلنل محمد تقی خان را متهم کردم که از بلشویهای عشق آباد (کمونیستهای شوروی) درخواست کمک کرده است، وی پس از تکذیب این گونه شایعات اعتراف کرد که اگر شدیداً تحت فشار قرار گیرد، ناگزیر هر پیشنهاد کمکی را خواهد پذیرفت. (نزدیک شدن کلنل به روسهای طناب پوسیده یکی از علل نابودی وی بوسیله‌ی انگلیسی‌ها بود که رضاخان و قوام السلطنه را در مقابل او تقویت کردند و کردهای خراسان را با این اتهام علیه کلنل به جنگ واداشتند).

کلنل محمد تقی خان در حال حاضر هر بی سر و پای را به خدمت می‌گیرد. بسیاری از این افراد فراریان روسی هستند (از ترکهای فراری از شوروی، چه قفقازی‌ها و آذربایجانی‌ها و چه آنهایکه از طریق باجگیران و درگزر وارد خراسان شده‌اند) و بعضی نیز جاسوس بلشویها و مأموران قفقازی که حداقل در ضد انگلیسی بودن آنها نمیتوان شکئی به خود راه داد. آقای دهبوآ (پیشکار مالیه) به من اطلاع داد که به زودی حدود ده نفر از اعضای هیأت (ظاهراً) تجاری روسیه به سرپرستی پروتویوف وارد مشهد میشوند.

اعضای هیأت مأمور مذاکره با شجاع الملک روز دوم سپتامبر همراه با شوکت الدوله به مشهد بازگشتند. آنها گفتند که هر چند شجاع الملک حکومت کلنل محمد تقی خان را به رسمیت نمی‌شناسد، ولی در حال حاضر قصد جنگ با وی را ندارند. کلنل محمد تقی خان ضمن ارسال تلگراف برای شجاع الملک به وی متذکر شده میتواند او را در باخرز و تربت جام آزاد بگذارد و مزاحمش نشود، لیکن به منظور تضمین صلح باید پسرش را به عنوان گروگان به مشهد گسیل دارد. به اعتقاد من شجاع الملک هرگز تن به این کار نخواهد داد.

گفته میشود که کلنل محمد تقی به منظور تشکیل یک ارتش واحد، متشکل از نیروهای

مبارزه، برای مقابله با رئیس الوزراء به طور محرمانه با شورشیان مازندران، گیلان و آذربایجان مکاتبه می کند^۱.

وقایع هفته ی پیش از دهم سپتامبر (۱۹ شهریور ۱۳۰۰)

(در این روزها جنگهای پراکنده بین سالارخان بلوچ به فرماندهی جنگجویان تربیت یا ژاندارم های کلنل و نیز جنگ ژاندارم های تربیت حیدریه در قلعه ی سنگان با قوای محلی درمیگیرد).

در پنجم ماه جاری کلنل محمد تقی خان با پخش یک بیانیه ی بلند بالا سردار معزز بجنوردی (ایلخانی کرد شادلو) را به یاد انتقاد گرفت. در این بیانیه (علیه سردار) آمده بود: «او همان کسی است که وقتی روسها مرقد امام رضا(ع) را بمباران می کردند، از خود هیچ عکس العملی نشان نداد». در این بیانیه به امیرشوکت الملک (علم) هم انتقاداتی شده بود، از جمله این که: «او قادر به حراست از جاده های ایالت خویش نیست». در روز هفتم نیز بیانیه ای بر ضد شجاع الملک منتشر نمود^۲.

کلنل محمد تقی خان در ششم سپتامبر با اتومبیل عازم تربیت حیدریه شد. پیش از عزیمت وی سیصد ژاندارم و دو (دستگاه) توپ ساخت اتریش به منظور تقویت بنیه ی نظامی به طرف تربیت حیدریه حرکت داده شده بودند.

پس از آن که ۷۵۰ نفر از جنگجویان طوایف به مدافعان قلعه ی سنگان بالا (از توابع تربیت حیدریه) پیوستند، کلنل محمد تقی خان در روز هفتم سپتامبر، فرماندهی عملیات (جنگ) را شخصاً به عهده گرفت. در حمله ی روز نهم سپتامبر، تنها توپ موجود به

۱- از کتاب مخابرات استراباد به رابطه ی کلنل با افراد شورشی و ژاندارم های گنبد و گرگان اشاره شده است.

۲- از مجموع گزارشات چنین برمی آید که کلنل کسی را نه در پایتخت و نه در خراسان برای خود نگه نداشته و هر کدام را به طرفی از خویش و نجاتیده که این خود بی تجربگی او در امور سیاسی را بیان می دارد.

صحنه‌ی جنگ برده شد. توپ دیگر پس از انفجار گاری^۱ مهمات، در راه تربت حیدریه از کار افتاده بود. قلعه‌ی سنگان بالا، سرانجام به تصرف نیروهای ژاندارمری درآمد و منافعان آن پا به فرار نهادند. کلنل محمد تقی خان در شامگاه دهم سپتامبر به مشهد بازگشت.

در اوایل هفته وقتی گروهی از افراد سید حیدر (بربری) که مهماتشان تمام شده بود، وارد کاریز شدند، دریافتند که شجاع الملک با بهمهراه بردن اعضای خانواده و اموال منقول خویش از مرز کافر قلعه^۲ به خاک افغانستان گریخته است. افراد مزبور هم با استفاده از فرصت به غارت بازار کاریز پرداختند و مأموران ایرانی گمرک و مالیه و صدور گذرنامه همگی به خانه‌ی رایرت نویس ما پناه می‌برند...

به ماژور اسماعیل خان در سبزوار دستور داده شد که برای مقابله با قزاقهای اعزامی (زیر نظر میر پنجه امیر حسین خزاعی) از تهران، به سوی عباس آباد^۳ حرکت کند.

وزیر مختار (انگلیس در تهران) در روز هفتم سپتامبر به من اطلاع داد تمام شرایط پیشنهادی من درباری کلنل محمد تقی خان که پس از تبادل نظر با آقای دبوآ (پیشکار مالیه‌ی کلنل) و سرگرد برونیکوفسکی (رئیس شهربانی مشهد) تنظیم شده بود، مورد قبول حکومت مرکزی قرار گرفته است. فکر پیشنهاد این شرایط در واقع پس از گفتگوهای روز ۲۹ اوت با کلنل (محمد تقی خان) به ذهن من راه یافت. من در همان موقع پیش‌بینی می‌کردم که او به رغم مخالفت ظاهری سرانجام با آن موافقت خواهد کرد.

وقتی کلنل محمد تقی خان در تربت حیدریه بود، من درباره‌ی شرایط پیشنهادی مورد قبول تهران با معتصم السلطنه (فرخ) و متولی باشی (آستانه) که قوام السلطنه با جانشینی یکی از آنها بجای کلنل موافق بود، به گفتگو نشستم. هر دوی این آقایان شرایط پیشنهادی را

۱- این انفجار نیز احتمالاً تصادفی بوده و وسیله‌ی مخالفین و ستون پنجم‌های موجود در میان نیروهای کلنل به وقوع پیوسته است.

۲- در متن: کفرکله.

۳- عباس آباد از روستاهای غربی سبزوار بر سر راه میامی و شاهرود می‌باشد.

معقول توصیف کردند و معتصم السلطنه قول داد د اوکین فرصت در این باره با کلنل گفتگو کند. ولی تا غروب روز هشتم سپتامبر از رفتن به نزد کلنل و مذاکره با وی خودداری کرد. لازم به تذکر است که قبل از این جلسه امجد الملک راپرت نویس محلی من (جاسوس انگلیس در مشهد) خلاصه ای از شرایط پیشنهادی یاد شده را با رفقای حزبی خود (حزب آزادی خراسان) در میان میگذارد و متأسفانه دو تن از ترکهای طرفدار کلنل یعنی علم الدوله رئیس پلیس (بعد از پرونیگوفسکی) و زوارزاده ی قشودال یا آن به مخالفت می پردازند و ماجرا را درست در زمانی که معتصم السلطنه مشغول گفتگو با کلنل بوده، به وی گزارش میدهند. حاضران پس از تبادل نظر با یکدیگر به این نتیجه می رسند که علیه حکومت کلنل محمد تقی خان توطئه شده است. کلنل در روز نهم سپتامبر بوسیله ی تلگراف به من اطلاع داد تا زمانی که نیروهای او در حال جنگ با سران طوایف (هزاره و بلوچ) هستند، تن به هیچگونه مذاکره ای نخواهد داد. وی همزمان با مخابره ی این تلگراف دستور دستگیری کلیه ی دوستان و مأموران ایرانی ما را (که به نفع انگلیس کار میکردند) که گمان می کرد طرفدار اجرای شرایط پیشنهادی باشند، صادر کرد. در نتیجه عده ای بی گناه مانند سرگرد والیس رئیس مأموران محلی، کاشف الملک، صدرالادبا، گروهی از اعضای حزب آزادیخواهان خراسان، مجدالادبا و تعدادی از قاصدان (خبرچین) دستگیر گردیدند. امجد الملک نیز که تحت تعقیب بود به کنسولگری (ما) پناهنده شد.

وقایع هفته ی پیش از هفدهم سپتامبر (۱۹۲۱ برابر ۲۶ شهریور ۱۳۰۰)

در گزارش هفته ی پیش متذکر شدم که کلنل محمد تقی خان شامگاه روز یکشنبه به مشهد بازگشت. در این هفته کنسولگری به علت اعمال خصومت آمیز عناصر ترك و قفقازی سخت ترین دوران خود را پشت سر گذاشت. افرادی مانند علم الدوله رئیس پلیس، نیر همایون رئیس جدید تلگراف و معتصم السلطنه محرك اصلی قفقازی ها بودند.

در صبح روز یازدهم ماه جاری کلنل مرا متهم به پخش گزارشات نادرست کرد... و به من چنین نوشت: «... تا زمانی که حکومت تهران مرا به عنوان والی (خراسان) به رسمیت نشناسد، منم آنان را به رسمیت نخواهم شناخت...»

در روز دوازدهم سپتامبر به قصد مطمئن کردن کلنل محمد تقی خان به اینکه من هرگز بر ضد وی عملی خلاف شیوه‌ی بیطرفی انجام نداده‌ام، به ملاقاتش رفتم. کلنل به من گفت اسرار محرمانه‌ای دارد که^۱ یکی از آنها را برایم فاش کرد و افزود که با حمزه (خان) عمویش در تهران مکاتبه دارد و در صورت به بن بست رسیدن مذاکرات جاری باکابینه‌ی ایران، عمویش برای وی از بلشویکها (ی قفقاز) تقاضای کمک خواهد کرد. کلنل در پایان یادآور شد که دولت انگلیس چه از طریق سفارت، چه از طریق بانک خود و بالاخره چه از طریق شرکت نفت، با دادن پول حکومت مرکزی را تحت سلطه‌ی خویش دارد.^۲

در جریان این گفتگو من به کلنل تذکر دادم، آن دسته از بربریهائی که تحت حمایت دولت انگلیس هستند و یا نامشان در خدمت وظیفه‌بگیرهای من قید شده است (که اکنون در ژاندارمری او در ظاهر برای دولت ایران خدمت می‌کنند) باید از خدمت ژاندارمری مرخص شوند (و به کنسولگری انگلیس بیایند). در اینجا بود که (بر اثر این تهدید) کلنل سخت برآشفته و به وضع ناخوش‌آیندی تهدیدم کرد که مبادا کاری به افراد (زیر فرمان) او داشته باشم.^۳

عده‌ای از سرشناسان شهر از جمله معتضد السلطنه (حاکم سابق مشهد)، مجلل التولیه، ناظم التولیه، قائم مقام تولیه، شجاع التولیه و سلطان اسماعیل خان به اتهام طرفداری از شرایط صلح تهران در روز یازدهم سپتامبر دستگیر شدند.

هفته‌ی گذشته در روز نهم سپتامبر از بیرجند به من اطلاع دادند که شوکت الملک (حاکم قاینات) به توصیه‌ی معتصم السلطنه، مصباح دیوان^۴ مستوفی خود را به مشهد گسیل داشت تا درباره‌ی امکان برقراری صلح با کلنل محمد تقی خان مذاکره کند...

۱- عجب محرمانه‌ای که آنرا به کنسول انگلیس می‌گوید!

۲- البته این نظر کلنل بر مبنای واقعیات موجود بود و ما امروز میدانیم که تردیدی در آن نبوده است.

۳- افرادی که ظاهراً برای وی و باطناً برای انگلیس خدمت میکردند و سرانجام با اعمال خرابکارانه‌ی خود موجبات نابودی کلنل را فراهم ساختند.

۴- محمد ولیخان اسدی ملقب به مصباح دیوان و مصباح السلطنه که بعداً در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در رابطه با واقعه‌ی مسجد گوهرشاد به امر رضاشاه در مشهد اعدام شد.

مصباح دیوان که بهنگام گفتگو متوجه سازش ناپذیری و سرسختی کلنل محمد تقی خان شده بود، محرمانه به من خبر داد که:

«معتصم السلطنه دو دوزه بازی می‌کند» و در نظر دارد در نخستین فرصت مقتضی مشهد را ترک کند. من فکر می‌کنم که مصباح دیوان شانس کمی داشته باشد، چون کلنل محمد تقی خان از وی به عنوان دست آویزی جهت ساکت کردن شوکت الملک استفاده کند. نیروهای ژاندارمری به طور کامل بر اوضاع تربت حیدریه، کاریز و تربت جام مسلط شده‌اند. تربت جام و کاریز در یازدهم سپتامبر محاصره شدند. محمد رضا شجاع الملک رئیس طایفه‌ی هزاره (بربرها) پس از تحمل شکست به افغانستان گریخت و تقاضای پناهندگی کرد. ولی سالارخان بلوچ، عماد الملک و سردار حیدر (بربری) تا آخر در صحنه‌ی بیکار ماندند.

چند گروه مسلح که پرشمارترین آنها عده‌ی دوست نقری محمد قاسم خان قرایی^۱ بود، در یازدهم سپتامبر وارد مشهد شدند و به نیروهای تحت فرماندهی کلنل محمد تقی خان پیوستند...

چهل نفر از افراد پلیس مشهد برخلاف میل خود به ژاندارمری منتقل و سپس به [جبهه جنگ] تربت حیدریه اعزام شدند. کمیته‌ی جدید حزب ملیون خراسان (متشکل از ترکهای مهاجر) نخستین بیانه‌ی خود را در پانزدهم سپتامبر منتشر کرد. اکثر اعضای این حزب را ترکهای تبریز و قفقازی‌ها تشکیل می‌دهند. رهبران حزب ملیون خراسان عبارتند از: نورمهدی، اسدآقا زوارزاده، اسماعیل نخجوانی (با عقاید آنارشیتی) مشهدی حسینقلی و میر مرتضی. آنها مشهدی غلام دواخانه را که ما در سال ۱۹۱۹ تبعیدش کرده بودیم، به همراه برادرزن وی، برای انجام مأموریتی از طریق خاکستر^۲ به عشق‌آباد فرستادند که با بلشویکها

۱- در متن: قرایی آمده که منظور ایل قرایی تربت حیدریه می‌باشد که مشهورترین امرای آن اسحق خان قرایی معاصر فتح‌علیشاه بود، که در جلد اوگ شرح حال او را نوشتیم.

۲- خاکستر از روستاهای کلات ناصری و نزدیک لاین می‌باشد که آن زمان بعزت قرار داشتن بر سر راه قهقهه و کلات و عشق‌آباد از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود. این زمان از رونق افتاده و بیشتر جمعیت آن به لاین نو کوچیده‌اند.

ملاقات و گفتگو نماید. روزنامه‌های «شرق ایران» و «بهار» توسط این حزب منتشر
میشود...

کنل محمد تقی خان در صبح روز شانزدهم سپتامبر طی یادداشتی به من اطلاع داد
که: «از این تاریخ تلگرافهای کنسولگری و تمام اتباع انگلیس می‌بایست به صورت غیر رمز و
فقط توسط تلگرافچی‌های ایرانی مخابره شود و استفاده از وسایل دیگر هم ممنوع اعلام
میشود»... باید صبر کرد و دید کار به کجا می‌کشد...

دو تن از افسرانی که در تربیت حیدریه از جنگیدن با افراد طوایف خودداری کرده
بودند، اعدام شدند. اسامی اعدام شدگان عبارتست از: نایب عبدالرسول و وکیل یارمحمد
جاجرمی.

در مورد جنگهای این هفته (بعثت گرفتاری پیک‌های سفارت و سانسور موجود)
اخبار زیادی به مشهد نرسیده است. اطلاعاتی صادره در شانزدهم سپتامبر حاکی از آن بود
که ناصرآباد، کنگ و دولت آباد^۱ به تصرف ژاندارمری درآمده است.

پس از مدتها انتظار سرانجام اعضای هیأت تجاری روسیه در بعد از ظهر هفدهم
سپتامبر با سه کالسکه وارد مشهد شدند. کنل محمد تقی خان چشم به کمک روسها دوخته
است...

در حال حاضر برآورد کردن توان رزمی جنگجویان طوایف کاری است مشکل ...
غلامشاه (بربری) کار متحد کردن طوایف (شرق خراسان) را بعهده گرفته است.
فرهاد خان (تویکاتلو) و ولیخان (قهرمانلو از سران کرد قوچان) در حال گرد آوردن افراد
جنگجو برای مقابله با کنل محمد تقی خان هستند (که بعد از تسخیر فاروج وسیله خوانین
کرد، تحرکاتی شدید در آنجا دیده میشود).

مراسم مذهبی ماه محرم با نظم به پایان رسید. (سال ۱۳۲۰ قمری).

۱- رسیدن اینگونه اخبار وحشت‌انگیز از رفتار ساموریت ژاندارمری، کردهای قوچان را علیه کنل
برانگیخت که در جای خود خواهد آمد.

وقایع هفته‌ی پیش از ۲۴ سپتامبر (۱۹۲۱ برابر دوم مهر ۱۳۰۰)

ریاست هیأت (ظاهراً) تجاری روسیه به عهده‌ی پروتویوف خاشجباب (مسیحی سووی و رئیس سابق بانک روس در قوچان) است.^۱ گفته میشود که آنها معادل بیست هزار پوند شمش طلا، نقره، سکه و همچنین نمونه‌هایی از پوست دباغی شده به ایران حمل کرده‌اند (تا با به کار انداختن جریان امور اقتصادی خدمتی به بقای حکومت کلنل محمدتقی خان بنمایند). هیأت تجاری روسیه آمادگی خود را برای مبادله‌ی شکر، نفت چراغ، پوشاک و آهن یا پنبه، پشم و مواد غذایی اعلام کرده‌اند...

من درباره‌ی زنان و کودکانی که برای نشان دادن محل دفن اشیاء با ارزش (از سوی ژاندارم‌ها در نواحی جنوب شرقی خراسان) تحت شکنجه‌ی شدید قرار گرفته‌اند، داستانها (ی حیرت‌انگیز) شنیده‌ام.^۲ می‌گویند گوشه‌های پسر پانزده ساله‌ی سید حیدر (بربری) را بریده‌اند.

رکن اعظم از حکومت سبزوار (ناچار) استعفا داد و یکی افسر ژاندارمری (به عنوان حاکم نظامی) جانشین وی شد.

سردار نصرت رئیس طایفه‌ی تیموری به حکومت تربت جام منصوب گردید. آیت الله العظمی (محمد) آقا زاده که برای زیارت به مکه رفته بود، در راه بازگشت به مشهد در اوایل هفته وارد سیستان (زاهدان) شد. حاج حسین آقا (ملک) به دستور کلنل محمدتقی خان به بیرجند رفت تا ضمن برطرف کردن نگرانیهای آقا زاده، وی را تا مشهد همراهی کند. بازگشت آقا زاده باعث تقویت ژاندارم‌های شورشی خواهد شد.

دو هیجدهم سپتامبر، کاریز کاملاً به تصرف نیروهای ژاندارمری درآمد.

۱- بنا به گفته‌ی آقابکوف تمام این افراد شوروی که در خراسان و دیگر جاهای ایران در ظاهر به کارهای اقتصادی و غیره مشغول بودند از افراد سازمان جاسوسی شوروی معروف به (ک. گ. ب.) بودند. نیز نگاه کنید به خاطرات باژانوف.

۲- البته این جنایت ژاندارم‌ها غیرواقعی نبود.

به مصباح دیوان اجازه داده نمیشود که به بیرجند بازگردد. وی تا بازگشت حاج حسین آقا نقش گروگان‌ها (در نزد کلنل) ایفا خواهد کرد.

سالار نصرت حاکم تربت حیدریه به مشهد فراخوانده شد و یک افسر ژاندارمری (به عنوان حاکم نظامی) جانشین وی گردید. (اینک در بیشتر شهرهای خراسان حکومت نظامی برقرار شده است)...

کلنل محمد تقی خان برای تأمین مخارج ژاندارمری به هر شیوه‌ای توسل می‌جوید. گزارش میشود که وی پنجاه هزار تومان گندم به هیأت تجاری روسیه فروخته و روسها بخشی از پول گندم را با طلا پرداخته‌اند.

کلنل همچنین با دعوت از نمایندگان تجار و مالکین بزرگ از آنها خواسته است وامی به مبلغ ۶۰۰۰۰ تومان برای مدت دو ماه در اختیار وی قرار دهند. نمایندگان مذکور با بیان این واقعیت که در حال حاضر پول کمیاب است درخواست کردند تا به آنها فرصت بیشتری داده شود. کلنل محمد تقی خان ضمن تشویق صادرات به روسیه و افغانستان از کالاهای صادراتی ده درصد مالیات اخذ میکند. وی در نظر دارد بانک جدیدی در محل سابق بانک روس تأسیس کند. قانی اوف کارمند سابق بانک روس از هم‌اکنون به ریاست بانک منصوب شده است.

می‌گویند پول جدیدی رواج خواهند داد...

کلنل محمد تقی خان صدور بیانیه‌ی اعلام جمهوری خراسان را که از طرف حزب ملیون^۱ (ترکهای قفقاز) تهیه شده است، به بعد مرکول کرد. طرح پرچم ملی نیز تهیه شده است.

روزنامه‌ی شرق ایران در شماره‌های مورخ بیستم و بیست و سوم سپتامبر با عنوان درشت به دولت انگلیس و قوام السلطنه حمله کرد. روزنامه‌ی بهار نیز در شماره‌ی بیستم

۱. جناب توجه است که ترکهای قفقاز در خراسان اعلام جمهوری می‌کنند درحالیکه هیچ خراسانی حاضر به قبول این شیوه نیست. این ترکهای مهاجر در قوچان هم چنانکه سند آنرا ملاحظه میفرمائید برای خوانین کرد در دسر می‌آفرینند.

سپتامبر خود با درج شعر طولانی و بلند بالایی سیاست بین‌المللی و همچنین سیاست و عملکرد ما را در ایران سخت مورد انتقاد قرار داد^۱. بدون شک این مطالب و عناوین درشت پس از تأیید کلنل محمدتقی خان به چاپ میرسد.

وقایع هفته‌ی پیش از اوّل اکتبر (۱۹۲۱) برابر نهم مهرماه یکروز پیش از کشته شدن

کلنل در قوچان)

[عباس خان] سالار اشجع حاکم خواف در بیست و سوم سپتامبر درگذشت [او قبلاً در زمان قوام السلطنه حاکم سرخس بود]. انجام امور مربوط به افتتاح بانک جدید با سرعت ادامه دارد. فرم اسکناسهایی که می‌بایست رواج یابد به تصویب رسیده است... (تجارت مشهد وامی دو ماهه به مبلغ / ۱۳۰۰۰ تومان در اختیار کلنل گذاشته‌اند).

در ملاقاتی که با معتصم السلطنه داشتم وی گفت اگر جنگ به زمستان کشیده شود، برای صرفه‌جویی در مخارج، تمام ادارات را تعطیل کرده و از طلاها و نقره‌های موجود در آستان قدسی به صورت وام استفاده خواهند کرد. [کاری که حسنخان سالار هم کرد و نتیجه‌اش را دید].

کلنل محمدتقی خان دستور داده است که (وسیله حکومت نظامی‌های محل) از قوچان پنجهزار تومان، تربت حیدریه شش هزار تومان، سبزوار سه هزار تومان، و نیشابور سه هزار تومان جمع‌آوری و به مشهد حواله شود.

شهدی غلام دواخانه (رابط ترکها با شوروی که به روسیه رفته بود) از عشق‌آباد نوشته است بلشویکها در صورتی حاضر به تحویل اسلحه و بمب هستند که کلنل محمدتقی

۱- روزنامه‌ی بهار که به مدیریت ملک الشعرای بهار در مشهد منتشر میشد با اشعار و مقالات تند خود از سیاست انگلیسی‌ها پرده برمیداشت. شعر مذکور که در صفحه ۹۲ کتاب آمده است با این بیت شروع میشود:

در جهان طوغا نمودی ای جناب انگلیس، ای جناب انگلیس

خلق را بی‌یا نمودی ای جناب انگلیس، ای جناب انگلیس...

خان از طریق وزیر مختار روس در تهران موفق به کسب مجوز لازم شود^۱.

معتصم السلطنه کارگزار به مترجم من گفته است: برای وکلای خراسان در مجلس (شورای ملی) پیغام تهدیدآمیزی فرستاده است که اگر با اعزام نیرو جهت مقابله با کلنل محمدتقی خان موافقت نکند، خانه‌هایشان خراب و اموال و زمینهایشان ضبط خواهد شد و بستگانشان به قتل خواهند رسید^۲.

در درگیری شدیدی که از غروب آفتاب روز پست و هفتم سپتامبر تا نیمه‌های شب در جبهه‌ی الیک^۳ ادامه داشت، همه‌ی افراد سالار خان بلوچ به اسارت نیروهای ژاندارمری درآمدند. سالار خان بلوچ با استفاده از تاریکی شب به قایقات گریخت و به نیروهای شوکت‌الملک (در نزدیکی گناباد) پیوست. ژاندارم‌ها پس از این پیروزی دست به غارت الیک و دولت‌آباد و سیاه حصار زدند.

سردار معزز بجنوردی (ایلخانی کرد خراسان) به دستور تهران دو هزار نفر از اکراد را در شیروان گرد آورده است و قرار است عده‌ای از ترکمن‌های بموت نیز (که زیر فرمان سردار معزز هستند) به آنها ملحق شوند.

یک افسر ژاندارمری به من گفت تاکنون در جنگ با طوایف (شرق خراسان) ۱۹۲ ژاندارم به هلاکت رسیده‌اند...

مسافرانی که به شهر می‌آیند می‌گویند ژاندارم‌های تحت فرماندهی مازور اسماعیل خان (در سبزوار) دو فرسخ بطرف مشهد (از برابر قوای قزاق اعزامی از تهران) عقب نشینی کرده‌اند و نیروهای اعزامی از تهران سبزوار را اشغال کرده‌اند. برآورد میشود که اموال به یغما گرفته شده از شجاع‌الملک و سید حیدر (وسیله ژاندارم‌ها) بالغ بر ده هزار تومان گردد.

قوچان، شیروان و بجنورد (شهرهای کردنشین شمال خراسان) دستخوش ناآرامی

۱- روسها علیرغم تمام قول و قرارهایی که به ترکهای قفقاز داده بودند، از تحویل سلاحهای مغرب به این جمهوری ترکها خودداری نمودند.

۲- قرخ با این متر علیل و مقسده جوی خود گمان میکرد می‌تواند در خراسان پا بگیرد.

است و سردار معزز (شادلو) و فرج‌الله خان (شیروانی زعفرانلو) علناً سر به شورش برداشته‌اند.

حزب ملیون [ترکها] بیش از پیش به مسلک بلشویکها نزدیک می‌شود... تشکیلات حزب ملیون شبیه یاشیکاس^۱ یا سلول در حزب کمونیست روسیه می‌باشد. اکثر افراد این حزب قفقازی و ترک هستند. کلنل محمدتقی خان هم ترک است.^۲

بر فراز منبرها (از سوی روحانیون مخالف کلنل) گفته می‌شود که خرید اجناس مصادره شده‌ی از طوایف خلاف شرع است.^۳

کلنل محمدتقی خان در عصر روز بیست و ششم سپتامبر مشهد را به قصد بازدید (از جبهه‌های تربت حیدریه و گناباد ترک گفت. کلنل محمدتقی خان عصر روز شنبه اول اکتبر سوار بر یک شتر (بادی^۴) در حالی که اسب از نفس افتاده‌اش را یدک می‌کشیدند، از تربت حیدریه وارد مشهد شد و برای گفتگو با کلنل محمود خان (نوذری فرمانده پادگان قوچان که این زمان به مشهد آمده بود) با معتمد السلطنه و یکی دو افسر دیگر بوسیله‌ی تلگراف حضوری مستقیماً به تلگراف خانه رفت وی سپس با یک کالسکه عازم قوچان آشوب زده شد...

۱- اهداف ترکها (بان ترکی‌ها) این بود که زبان فارسی را حذف و زبان ترکی در ایران جایگزین آن نمایند. و بهمین منظور تشکیلاتی مانند: «تشکیلات کمیته‌های ترک اجاقی در ایران» آغاز به کار کردند. بنگرید به شورش گردها، کاوه بیات، ص ۶۲.

۲- البته کلنل چنانکه گفتیم اصلاً ترک پسیان بود، لکن زبانش بعلمت سکونت نیاکانش در قفقاز و آذربایجان به ترکی تغیر یافته و یا ترکها بر خورده بود و از افکار آنان پیروی میکرد. یعنی از نظر نژادی کرده از نظر فکری ترک بود.

۳- ژاندارم‌ها که اموال مردم را غارت کرده بودند، چون فرصت بررسی نداشتند، دو تا کودک خردسال هم که در میان رختخواب خوابیده بودند با رختخوابها جمع کرده و به گاریها بار کرده و به مشهد آورده و در میدان اعدام مشهد ریخته بودند که وسایل را به فروش و حراج برسانند. پس از چند روز که این رختخوابها را باز کرده بودند با چتله خفه شده کودکان روبرو گشته بودند و این خبر که به قوچان رسید، گردها علیه این جنایات ژاندارم‌ها قیام کردند.

۴- شتر بادی در کویر و بیابان پرطاقت تر و سریع‌السيرتر از اسب است.

وقایع هفته ی پیش از هشتم اکتبر (۱۹۲۱ برابر ۱۶ مهر ماه ۱۳۰۰)

آقا زاده عصر روز سوم اکتبر به همراه حاج حسین آقا (ملک) به مشهد بازگشت. به مناسبت ورود آقا زاده تمام دکانها یکسره تعطیل بود.

به علت برقراری سانسور نظامی کسب اخبار و گزارشها درباره ی اتفاقات خارج از مشهد بسیار مشکل شده است. اخبار مربوط به حوادث گذشته که اخیراً (با تأخیر) دریافت شد، حاکی از شورش گسترده ی کردها علیه حکومت کلنل محمد تقی خان است. طبق گزارشهای واصله کلیه ی پست های ژاندارمری در شمال خراسان (وسيله ی کردها) اشغال و افراد آن خلع سلاح شده اند و در یک مورد نیز ژاندارم ها (از مقابل کردها) به خاک روسیه گریخته اند^۱. در زد و خورد شدیدی که در بین راه قوچان شیروان^۲ به وقوع پیوسته، کردهای تحت فرمان فرج الله خان (شیروانی) نیروهای ژاندارمری را تار و ما کرده اند و پس از اشغال قوچان به نفرات سلطان تاج محمد خان^۳ (بادلانلو) افسر کرد ژاندارمری پیوسته اند.

کلنل محمد تقی خان بعد از ظهر یکشنبه دوّم اکتبر وارد جعفرآباد واقع در ۱۲ میلی قوچان شد. جایی که مرگ به دیدارش آمد. غده ی معدودی از افراد ژاندارم وی را در این سفر همراهی میکردند که از آن میان ۱۲ نفر کشته، ۱۲ نفر دستگیر و بقیه نیز در همان اوایل درگیری بین کلنل و مهاجمان متواری شدند. کلنل محمد تقی خان پس از اصابت گلوله به پایش، به نوبت دو تن از گماشتگان را به دنبال اسب خویش میفرستد و زمانی که از مراجعت آنها نا امید میشود، با شلیک یک گلوله به زندگی خود خاتمه میدهد.

۱- تعداد ۳۶ نفر از ژاندارم های باجگیران به فرماندهی سلطان سید عزیزالله خان که در مقابل سواران

کیکانلو به فرماندهی محمد حسین خان اوغازی شکست خوردند و به روسیه گریختند.

۲- در متن: قوچان سبزوار آمده است که درست نیست.

۳- برخی خوانین قوچان از جمله تاج محمد خان به صف افسران کلنل پیوسته بودند که او توجه

اگراد پس از بریدن سر کلنل محمد تقی خان آنرا بر سر چوب کردند و همراه با سردوشی و نامه ای که مرگ وی را اعلام میکرد، به مشهد فرستادند. مقامات نظامی مشهد تا ۲۴ ساعت از افشای خبر مرگ کلنل خودداری کردند و در تمام این مدت مازور محمود خان فرمانده پادگان مشهد با استفاده از تلگراف حضور مشغول مذاکره و صلاح اندیشی به مازور اسماعیل خان فرمانده پادگان سبزوار بود. آنها سپس با مخابره ی تلگراف به تهران وفاداری خویش را نسبت به حکومت مرکزی اعلام داشتند.

نیروهای کرد طرفدار حکومت مرکزی در چهارم اکتبر از قوچان به سوی کاظم آباد (در مسیر مشهد) حرکت کردند. سرشناسان شهر مشهد با (عجله و) اجتماع در خانه ی آقازاده به بحث درباره ی راههای جلوگیری از حمله ی اگراد به شهر پرداختند.

آقازاده با ارسال تلگراف برای رئیس الوزراء از وی خواسته است تا جلوی نیروهای خود را بگیرد. آقای دیوآ با پیغامی از طرف مازور محمود خان به دیدار من آمد. مازور در پیغام خویش از من خواسته بود که اجازه دهم خان بهادر سید الله باتدا مترجم کنسولگری همراه با آقازاده با فرمانده اگراد مذاکره نماید.

صبح روز پنجم اکتبر تأیید شد که اگراد خود را به جنوب چناران رسانیده اند.

خلاصه ی وقایع قوچان که به مرگ کلنل محمد تقی خان انجامید به روایت مأمور گزارشگر ما چنین است:

در روز ۲۸ سپتامبر فرج الله خان^۱ با بیست و چهار سوار همراه وارد شیروان میشود و یک واحد ژاندارمری را که از نظر تعداد برابر با نفرات وی بوده اند محاصره می کند. در ۲۹ سپتامبر^۲ فرج الله خان روستای بزرگ فاروج بین شیروان و قوچان را متصرف میشود. همزمان با این وقایع نیروهای ژاندارمری در سه ناحیه استقرار می یابند. یعنی در قوچان قدیم واقع در هفت میلی (غربی) شهر قوچان فعلی، تپه ی نادری (که گفته میشود

۱- فرج الله بگ بیچرانلو هم که بعدها فرج الله خان شد، این زمان همراه نیروهای کلنل علیبه شورشیان بلوچ و هزاره در جنوب شرقی خراسان می جنگید.

۲- برابر با هشتم مه ماه ۱۳۰۰.

نادرشاه قبل از کشته شدن آخرین نبرد خود را در آن تپه فرماندهی کرد) و بالاخره دروازه‌ی قوچان .

در سی‌ام سپتامبر ولی‌خان (قهرمانلو) و (محمد) ابراهیم خان^۱ از رؤسای طوایف کرد زعفرانلو از راه بدون حفاظ جنوب شرقی وارد قوچان میشوند و به زد و خورد با ژاندارم‌ها می‌پردازند . در پایان درگیری پنج ژاندارم و یک کرد به هلاکت میرسند و پادگان به محاصره‌ی نیروهای مهاجم (کرد) درمی‌آید .

محاصره‌ی پادگان تا روز بعد (اوّل اکتبر) که خیر اعزام نیروهای تقویتی به قوچان میرسد ادامه داشت . در شامگاه اوّل اکتبر ژاندارم‌های محاصره شده با توافق مهاجمان از محل پادگان خارج و (پس از خلع سلاح) قوچان را به قصد روستای جعفرآباد (در سر راه قوچان به مشهد) ترک می‌کنند . در روز دوم اکتبر اکثراد (زعفرانلو) که تعداد آنها پس از پیوستن افراد جدید به هفتصد نفر میرسد ، سراسر قوچان را به اشغال خود درمی‌آورند و سپس به نیروهای تحت فرماندهی سردار معزز بجنوردی ملحق میشوند^۲ .

کنل محمد تقی خان همانطور که در گزارش هفته‌ی پیش گفته شد ، پس از اطلاع از وقایع قوچان به سرعت خود را به منطقه میرساند ، ولی پیش از ورود به قوچان توسط سواران ولیخان محاصره میشود و با گلوله‌ی تفنگ ولیخان از پای می‌افتد . افراد ولیخان پس از شناسایی جنازه‌ی کنل محمد تقی خان سر از بدنش جدا میکنند . اگراد پس از آن به سوی چناران^۳ ، یعنی همان جایی که هنوز اقامت دارند ، عزیمت میکنند .

پس از مرگ کنل محمد تقی خان قیام فروکش کرده است . ژاندارم‌ها گروه گروه به

۱- در متن ؛ علیخان و ابراهیم خان آمده که احتمالاً اشتباه چاپی است .

۲- البته نیروهای سردار بجنوردی به هنگام جنگ کنل با کردهای زعفرانلو در جعفرآباد به میدان نبرد وارد شدند .

۳- چناران مرکز کردهای کیوانلو و حزرکانلو و شیخکانلو و تروسانلو در ۲۵ کیلومتری غربی مشهد ، این زمان تبدیل به یک شهر شده است . اوکین جنگ عباس میرزا نایب السلطنه با رضا قلی خان زعفرانلو ایلخانی مشهور نیز در همین چناران روی داد که در جلد اوّل آمده است .

مشهد بازمی گردند و بسیاری از آنان برای فرار از دستگیر شدن (وسیله مردم) تغییر لباس میدهند و یا به خاک روسیه پناه می برند. از یک مشت دهاتی که مدتی تفنگ بر دوش گرفته و به شکل ژاندارم در شهرها زیسته بودند، انتظاری جز این نمیتوان داشت.

همه چیز فرو میریزد و تغییر ماهیت میدهد. تعدادی از پیروان مردی شیطان صفت و آشوبگرانی که زمانی به شاه و وزرای او ناسزا می گفتند، به تلگرافخانه ها هجوم می برند تا مراتب بندگی و شاهدوستی خود را به مرکز اطلاع دهند^۱. معتصم السلطنه کارگزار نیز که همیشه مشوق محمد تقی در ضدیت با انگلیس بود و زمانی خود را ناپلئون ایران می نامید، در میان آن ها دیده میشود. او پس از مخابره تلگراف (اظهار بندگی) به اتفاق همسرش با ضبط اتومبیل مصباح دیوان میهمان خود، دور از چشم دیگران و با استفاده از تاریکی شب به بیرجند گریخت. (درحالی که سر تیغ تمام این فتنه ها در دست این نامرد بود و خود را فاتح میدان برد میدانست).

کنل اسماعیل خان بهادر که رتبه ی کنلی و لقب «بهادر» را مدیون کنل محمد تقی خان است، پس از تسلیم شدن و اعلام وفاداری به شاه، برای رفتن به کربلا تقاضای سه ماه مرخصی کرده است. او زمانی با لاف و گزاف گفته بود: میتوانم با ژاندارم های تحت فرماندهی خود سراسر قلمرو ایران و همچنین ترکستان (شوروی) را فتح کند (۱۱).

(در تلگرافی که از قوام السلطنه نخست وزیر رسید، خبر داده شده بود که به نیروهای کرد قوچان و بجنورد ابلاغ شده است که از پیشروی به سوی مشهد خودداری کنند) ... روزنامه ی نوبهار اعلام کرد که محمد ابراهیم خان میلانلو از طرف تهران به سمت حاکم قوچان منصوب شده و به فرج الله خان شیروانی هم لقب ضیغم الملک اعطاء گردیده است ...

وقایع هفته ی پیش از ۱۵ اکتبر (۱۹۲۱ برابر ۲۳ مهر ۱۳۰۰)

کنل محمود خان (نوزری) به سلطان عزیزالله خان فرمانده (ژاندارمری) باجگیران که

۱- این فعل دوستان که می بینی مگسان اند گرد شیرینی.

(در جنگ با کردها) به روسیه گریخته بود، اطلاع داد که میتواند با افراد خویش به مشهد مراجعت کند...

رهبران گروهها و دسته های سیاسی که اکثراً ترك هستند از تغییر اوضاع به شدت سرخورده اند (آنان به دور ماژور اسماعیل خان جمع شده اند و او را تحریک می کنند تا به کودتایی دیگر علیه دولت مرکزی دست بزند).

بهره بردارهای سیاسی از مرگ کلنل محمدتقی خان همچنان ادامه دارد. گروههای سیاسی در اطراف قبر کلنل متینگ تشکیل میدهند... یک ترك در جواب این سؤال که چرا بر سر قبر کلنل محمدتقی خان آمده است؟ گفت: «او شاه خراسان بود»...

وقایع هفته ی پیش از ۲۲ اکتبر (۱۹۲۱ برابر ۳۰ مهر ۱۳۰۰)

«... ماژور اسماعیل خان به تحریک هم فکران خود از جمله آقای دبوا مدعی جانشینی کلنل محمدتقی خان شده است. صبح روز هفدهم اکتبر به خیابانهای شهر سفارش داده شد که معادل پنجهزار تومان لباس نظامی بدوزند و همزمان با آن تمام پارچه های قرمز رنگ موجود در بازار برای تهیه ی پرچم هایی (سرخ) شبیه پرچم بلشویکها جمع آوری گردید (چون پرچم شوروی سرخ رنگ بود).

در هفدهم اکتبر یکی از افسران طرفدار قوام السلطنه نامه ای را که ماژور محمود خان در تاریخ چهارم اکتبر برای یک ایرانی مقیم عشق آباد نوشته بود، به من داد. در این نامه که ترجمه ی آن به پیوست ارسال میگردد، از بلشویکها تقاضای کمک شده است. من اطمینان دارم که در زمان محمدتقی نیز نامه های مشابهی توسط غلام دواخانه برای بلشویکها (به روسیه) ارسال گردیده است...

ژاندارم های سرخورده و ناامید گروه گروه ترك خدمت میکنند و چون شنیده اند که دولت قادر به پرداخت مواجب عقب افتاده ی ایشان نیست، تفنگها و اسبهای خود را نیز به همراه می برند. می گویند در حضور و غیاب اخیر تنها ۱۵۰۰ ژاندارم در سر خدمت بوده اند...

گزارش میشود که ترکها دست اندر کار آماده کردن مردم شهر برای قبول

مسلک بلشویسم (کمونیستی) هستند^۱...

وقایع هفته ی پیش از ۲۹ اکتبر (هفتم آبان ۱۳۰۰)

تلفاتیها در ۲۲ اکتبر کمیته ای بنام «فولاد» تأسیس کردند. هدف این کمیته پیگیری و تحقق آمال انقلابی کنل محمد تقی خان است. گروهی از افسران نیز به این کمیته پیوسته اند...

تاج محمد خان (بادلانلو قوچانی) از خانهایی که در سقوط حکومت کنل محمد تقی خان نقش مهمی به عهده داشت،^۱ سمت حاکم درگز منصوب شد. وی در ۲۵ اکتبر همراه با صد و پنجاه نفر از سواران خریش عازم درگز گردید...

غلام دواخانه که اخیراً از روسیه بازگشته است، می گوید هزاران ایرانی مسلح در مرز آماده اند تا در صورت لزوم از راههای مختلف وارد خراسان شوند^۲ (و دست به کودتایی بلشویکی بزنند)...

وظیفه ی برقراری نظم و امنیت در ایالت خراسان از ژاندارمری سلب و به نیروهای قزاق (تحت فرمان حسین آقا خزاعی) سپرده شد...

من به دلایلی که در اختیار دارم مطمئنم که هفته ی پیش بعضی از افراد هیأت تجاری روس در مشهد (که مأمورین جاسوسی ک. گ. ب. در خراسان بودند)، برای استخدام و اعزام عده ای (جنگجو) به ایران، از مازور اسماعیل خان (مبلغی) بیعانه گرفته اند. (و اینها همان به ظاهر ایرانیانی هستند که به قول غلام دواخانه جاسوس شوروی در مرز آماده اند که وارد خراسان شوند).

۱- این ترکهای مهاجر در نظر داشتند خراسان را جزو یکی از ایالات روسیه قلمداد کنند که موفق شدند و جنگ قوچان تمام آمال و آرزوهایشان را بر باد داد.

۲- بخاطر همین شایعات بلافاصله پس از کشته شدن کنل، سردار معزز ایلخانی شادلو به محمد ابراهیم خان ایلخانی زعفرانلو تلگراف می کند که پستهای مرزی را برقرار کند و محمد ابراهیم خان، محمد حسین خان کیکانلو اوغازی را مأمور انجام این کار میکند که اسناد آن در جای خود خواهد آمد.

وقایع هفته‌ی پیش از پنجم نوامبر (۱۴ آبان ۱۳۰۰)

روزنامه‌ی بهار در شماره ۳۰ اکتبر اعلام کرد که (رضاقلی خان مافی ملقب به) نظام السلطنه به سمت والی ایالت خراسان منصوب شده است...
 امیرپنجه حسین آقا (خزاعی) فرمانده قزاقهای اعزامی از تهران در ۳۱ اکتبر وارد مشهد شد. امیرپنجه در دوم نوامبر مترجم هندی مراب به حضور پذیرفت، وی به مترجم گفته بود که (از تهران) دستور دارد با من روابط نزدیک برقرار کند و به توصیه‌های کنسولگری (انگلیس) عمل نماید. ولی تا زمانی که کلیه‌ی شورشیان دستگیر نشده‌اند از حضور در محل کنسولگری و اظهار دوستی آشکار با ما خوددای خواهد کرد...^{۱۴}
 تا مردم به این نکته پی نبرند که رژیم‌هایی که در ایران بر سر کار می‌آیند، ساخته و پرداخته‌ی دست انگلیس هستند.

اسناد هیأت دولت ایران در رابطه با طغیان محمد تقی خان پسیان

در این اسناد نیز قسمتی از جریانهای سیاسی و نظامی در رابطه با قیام کلنل در خراسان، برای خوانندگان عزیز روشن میشود.
 سند اول. صورتجلسه هیأت دولت مورخ ۲۹ - مرداد ۱۳۰۰ خورشیدی «جلسه سه ساعت و نیم بعد از ظهر در شهر (تهران) تشکیل شد».
 صورت جلسات قبل قرائت و تصویب شد. مطالب ذیل مطرح، مذاکره گردید.
 ۱- حضرت اشرف آقای رئیس الوزاء (قوام السلطنه) راپرت‌های تلگرافی خراسان را قرائت فرمودند و حاکی بود از طغیان محمد تقی خان و برانگیختن رؤسای ژاندارمری بر مخالفت دولت و بعد از مذاکرات قرار شد اولاً بعضی تلگرافات به صاحب منصبان ژاندارم که

۱- این بود گلچینی از کتاب مستند: «جنبش کلنل محمد تقی خان پسیان». بنا بر گزارشهای کنسولگری

انگلیس در مشهد. ترجمه‌ی غلامحسین میرزا صالح، ص ۱۱۷.

در سبزوار و جاهای دیگر هستند، مخایره و به آنها اتمام حجت شود که محمد تقی خان را متمرّد دانسته از اطاعت او کناره گیرند و متفرّق شوند و الا آنها هم متمرّد و در حکم کنل محمد تقی خان خواهند بود. (چنین تلگرافی به نودری فرمانده ژاندارمری و حاکم نظامی قوچان نیز مخایره شده بود که وی بموقع حرکت مسلحانه کردها، محل فرماندهی خود را ترك کرد و به مشهد بازگشت.)

ثانیاً بعضی احکام به رؤسای سرحدی خراسان (کردان زعفرانلو و شادلو) نوشته شود و تعلیمات داده شود^۱. ثالثاً اردوئی تهیه به طرف خراسان اعزام شود^۲.



احمد
قوام‌السلطنه رئیس الوزراء
محرراً شادلو و زعفرانلو
نمانده مسابقه قوه در مجلس
م. ق. ن. ۱۳۰۰

و نیز در شلد دوم این مجموعه که صورت جلسه هیأت دولت در تاریخ چهارم شهریور ۱۳۰۰ یک هفته بعد از جلسه ی قبلی چنین آمده است:
شنبه ۴ سنبله (۱۳۰۰)

- ۱- این احکام نیز وسیله خط تلگرافی شاهرود و پیک ویژه به سردار معزّز کرد شادلو حاکم بجنورد و دیگر سران کرد در قوچان و شیروان ابلاغ شد.
- ۲- بقیه این سند مربوط به پلیس جنوب و روابط با انگلیس ها و نیز مربوط به وقایع تبریز است. مبارزه با راهجویی بیگانگان در امور کشور ایران، بخش اول، ص ۶.



ایلاغیه

بموجب تلگرافاتی که از سلطان اول سید حسن خان و سلطان تاج محمد خان رسیده است اوضاع قوچان در کمال سکونت و آرامش اشرار بطرف شیروان فرار نموده و اردوی نادری در اطراف قوچان متوقف و بموجب خبر شیر مستقیم سلطان اول سید عزیزالله خان بفاروج حمله نموده است در سایر اردو ها تازه نیست و در محل های خود باقی هستند و امنیت در تمام حوزة آنها حکمفرماست امروز حضرت فرمانفرمای کل و ارده شهید میشوند
۸ برج میزان -- کبیل و فرغانده کل قوای نظامی : محمود نوذری

مطبعة خراسان

اعلامیه نوذری، مشهد روز سه شنبه ۱۳۰۲ م کنگل محمد تقی خان سید فرمانفرمای کل خراسان در باره
شورسگ کردهاها متوجه شیروان و دست تاج محمد خان سید با لاطو
رکن : در باره پیام رسانان در محازات کوه سرود در باره ۱۳۰۲

اجلسه دو ساعت بعد از ظهر در صاحبقرانیه تشکیل یافت... مطالب ذیل مطرح مذاکره شد.

۱- حضرت اشرف آقای وزیرالوزراء اظهار فرمودند درخصوص مساعدتهائی که از طرف جنرال قنسولگری انگلیس در مشهد نسبت به اقدامات کلنل محمد تقی خان میشود با «مستر اسمارت»^۱ پاره‌ای مذاکرات کرده بودم و او با وزیر مختار انگلیس (سرپرستی لرن) حرف زده بود و بعضی جوابها برای من آورد و نتیجه اش این بود که سفارت تقاضای ذیل را برای تسویه کار خراسان پیشنهاد میکند:

اولاً- چهل و پنج روز به کلنل محمد تقی خان مهلت داده شود که در این مدت محاسبات خود را تسویه نموده و بعد به طرف اروپا حرکت کند.
ثانیاً- اجازه داده شود که یک عده صاحب منصب و ژاندارم که طرف اطمینان او هستند تا سرحد با خود ببرد.

ثالثاً- حقوقی که برای او مقرر است مادام که در اروپا هست مرتباً به او برسد.
رابعاً- نسبت به صاحب منصبان و افراد ژاندارم و اشخاص محلی که با محمد تقی خان موافقت کرده اند از طرف دولت عفو عمومی داده شود.
خامساً- به معتمد السلطنه (سید مهدی فرخ^۲) هم اجازه رفتن به اروپا داده شود و حقوق او را هم مرتباً برسانند. (این ماده میرساند که عامل و ماده تمام فساد خراسان شخص فرخ دائم الخمر بوده است.)

۱- کاردار سفارت انگلیس.

۲- در زیرنویس همین سند آمده است که: «معتمد السلطنه سید مهدی فرخ نویسنده کتاب معروف خاطرات فرخ در هنگام طفلیان کلنل محمد تقی خان کارگزار مشهد بود و او از زمره کسانی بود که کلنل محمد تقی خان را به طفلیان و نمود از حکومت مرکزی تحریص کرد و بهمین مناسبت اعتبارنامه او در دوره چهارم (مجلس شورای ملی) رد شد ولی بعد مورد عفو (شاه) قرار گرفت و به مقامات مختلف رسید.»^۱
او بعداً یکبار هم به استانداری خراسان منصوب شد که دوباره قصد تکرار واقعه کلنل را داشت که خوشبختانه زود معزول گردید و آنچه را هم که در این مدت کوتاه در خراسان چاپیده بود وسیله راننده کامیون حامل اثاثیه منزلش به تهران، به سرقت برده شد و بدست نیامد. آنکه از دزد بدزدد، شاه نزد است.

سادساً - دولت اجرای این شرایط را تعهد و ضمانت نماید^۱.

من (قوام السلطنه) به مستر اسرار جواب دادم که چهل و پنج روز مهلت خیلی زیاد است و دولت نمیتواند قبول کند فقط پنج روز مهلت بدهید که بعد از پنج روز حرکت کند و اگر برای محاسبات خود حرفی دارد ممکن است یک نفر را که طرف اعتماد خودش است برای تصفیه حساب خود معین نماید، سایر مسایل را دولت قبول میکنند ولی تعهد دولت به اجراء شرایط مناسبتی ندارد. فقط سفارت میتواند این مطالب را بمن بنویسد و من در جواب (سفیر انگلیس) قبول دولت (ایران) را خواهم نوشت. بعضی از آقایان وزراء اظهار داشتند که خوب است دادن حقوق به محمد تقی خان و معتصم السلطنه برای مدت معینی قبول شود و نامحدود نباشد.

حضرت آقای رئیس الوزراء اطلاع دادند که پاره ای تلگرافات که به شوکت الملک و شجاع الملک (هزاره ای) و دیگران (سردار معزز کرد شادلو حاکم بجنورد و خوانین زعفرانلوی قوچان و شیروان) نوشته شده بود، بوسیله تلگرافخانه به مشهد مخایره شده است. ۱۰.



محمد رضا شاه
شجاع الملک هزاره ای
بر عهدت آسالمه برسانی
که تا که تملات نادران بر دو
رفیقه خانم از دواج کرد -

همچنین در سنوسوم که صورت جلسه هیأت دولت مورخ ۵ شهریور ۱۳۰۰ می باشد در مواد ۴ و ۵ در رابطه با وضعیت کلنل محمدتقی خان آمده است:

۴- حضرت آقای رئیس الوزراء مراسم سفارت انگلیس را در باب شرایطی که نسبت به مسافرت کلنل محمدتقی خان مقرر و دور و ز قبل مذاکره شده بود قرائت فرمودند و قرار شد موافق ترنیمی که قبلاً قرار شده بود جواب نوشته شود.

۵- تلگرافی از کلنل محمدتقی خان به وزارت داخله (وزارت کشور) رسیده بود و مبنی بر اینکه حکومت درجز^۱ تلگراف کرده است که عده کثیری از رعایای ایران در مرو هستند و میخواهند به ایران بیایند. روسها از آمدن آنها معانمت میکنند و خواسته است که وسایل آمدن آنها به ایران فراهم شود^۲. قرار شد به حکومت درجز از وزارت داخله تلگراف و درباب عده آنها و اینکه چه اقدامی برای آسایش آنها در نظر دارد توضیحات خواسته شود تا بعد هر طور لازم باشد اقدام شود.^۳

نیز در رابطه با درگیریهای دولت قوام السلطنه با کلنل محمدتقی خان به اسناد زیر توجه شود که در هفتم و هشتم شهریور تنظیم شده است.

سه شنبه ۷ سنبله ۱۳۰۰

جلسه دو ساعت بعد از ظهر در صاحبقرانیه تشکیل یافت، مطالب ذیل مطرح مذاکره گردید:

۱- حضرت آقای رئیس الوزراء تلگراف کلنل محمدتقی خان را که به مجلس و جراید و وزارتخار[جه] کرده بود قرائت فرمودند و چنین صلاح دیده شد که عجالتاً در پاسخ آنها نظر

۱- حاکم درگذرد در این زمان میرزا محمود درگزی بود که بعد از کشته شدن کلنل به صارم الملک ملقب شد.

۲- دنباله مهاجرت ترکها از روسیه به خراسان است.

۳- این اسناد که بسبب پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی انتشار یافت، اصل آنها در دفتر، مخصوص شاهنشاهی و فتوحی آنها در وزارت فرهنگ و هنر وقت بوده است که در سال ۱۳۵۶ منتشر شد و یک نسخه آن در کتابخانه عمومی دکتر شریعتی مشهد موجود است. نیز مراجعه شود به «رفیقا شاه کبیر» از انتشارات «مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی».

۱- باینکه یکنفر سمر د حق ندارد با مقامات رسمی مکاتبه و مخابره کند خودداری شود.
 ۲- جوایی که از طرف حضرت آقای رئیس الوزراء بهراسله سفارت انگلیس درخصوص کلنل محمد تقی خان تهیه شده و مطابق بود با رأی که در دو جلسه قبل در آن باب اتخاذ شده بود قرانت و تصویب شد که نوشته و فرستاده شود...»

ز تو نام باید که مانده بلند
 نگر دل نداری ز گیتی نرسیده

نام کلنل پسیان از لغت نامه دهخدا سانسور شد



کلنل محمد تقی خان پسیان

نام کلنل محمد تقی خان پسیان هم در لغتنامه دهخدا سانسور شده است.

حسینعلی سلطانزاده پسیان همی کلنل پسیان در نامهای به کیهان ضمن اعلام این خبر نوشته است: نام کلنل محمد تقی خان پسیان (رهبر قیام خراسان را که همزمان با نهضت جنگل آغاز شد) را در صفحه ۶۰۷ از شماره حروف و کتب بخش ۳ لغتنامه بصورت و کلنل محمد تقی خان غیبط و جوینده را به حرف هم‌ارجاع کرده اند.

پس از آنکه شماره مسلسل ۲۰۷ لغت نامه یعنی شماره حرف هم (بخش اول) ۶۰ پس از مدت‌ها تاخیر منتشر شد و اثری از وصحبه تقی خان پسیان در آن دیده نشد. من سازمان لغتنامه رفته و جوایی چگونگی این مطلب گردیدم. در آن

روز دکتر شهیدی حضور نداشت. دکتر منوچهر ستوده معاون سازمان چنین پاسخ داد: در فیشهای لغتنامه آشفتگی زیاد وجود دارد و

به احتمال قوی مرحوم دهخدا این قسمت را از قلم انداخته اند. ضمناً آقای دکتر ستوده با کمال محبت پیشنهاد کردند که خود این بنده هر چه را که در این مورد لازم میدانند بنویسد و برای درج در ضمیمه لغتنامه ارسال دارد.
 (از این جایی که دخالت دیگران در متن لغت نامه درست نیست و تنها نوشته خود مرحوم دهخدا اعتبار و اهمیت لازم را دارد. امیدوارم متخصصان مربوطه بتوانند هستی فراین باره ابراز فرمایند تا مگر فیشهای از قلم افتاده بنحوی پسیان شود و نه تنها متن آنها بلکه یک فتوکپی از هر کدام را در موقع و محل مناسبی به چاپ برسانند و همه مشتاقان و اهل تحقیق را همین محبت خود سازند.

کیان ۲۸ آذر ۱۳۷۱

۱- کتاب: رضا شاه کبیر، ص ۱۲۲ - بقیه موارد مربوط به انحلال پلیس جنوب و غیره است.

اشنبه ۸ سنبله ۱۳۰۰

جلسه دو ساعت بعد از ظهر در شهر تشکیل شد. صورت جلسه قبل قرائت و باقی الجملة اصلاح تصویب شد. مسایل ذیل تحت مذاکره درآمد:

مراسله سفارت انگلیس در باب کنل محمد تقی خان قرائت شد و مشتمل بود بر اینکه چون محمد تقی خان در شهر نبوده است بعد از رسیدن تلگراف سفارت به قونسولگری مشارالیه به مشهد احضار شده است و چون هنوز مشارالیه به رفقای خود دسترسی نیافته است خوب است تاریخ پانزده روز مهلت او از روزی شروع شود که مفاد یادداشت دولت تحقیقاً به او ابلاغ میشود. جوابی هم به این مراسله تهیه و نوشته شد و مفادش این بود که از رفتار کنل محمد تقی خان میتوان تصور کرد که میخواهد کار را به اغفال و دفع الوقت بگذراند از یکطرف اشغال میکند و از طرف دیگر به عملیات نظامی خود مداومت میدهد و بنابراین دولت نمیتواند مهلت او را زیاد امتداد بدهد فقط سه روز دیگر بر مدت پانزده روز علاوه می نماید...^۱



۱- رضا شاه کبیر، ص ۱۲۲ - بقیه این سند در مورد پلیس جنوب است

ملاقات کلنل با سفیر شوروی

چنانکه گفته شد، آمدن روتشتاین نخستین سفیر کمونیستی رژیم شوروی به ایران، آنهم برخلاف معمول از طریق خراسان گفتگوهایی در میان مردم بویژه مخالفان کلنل برانگیخت و بهانه به دست دشمنان او داد که از این حربه علیه او استفاده کنند. کلنل در ملاقات خود بیش از اندازه معمول با سفیر شوروی گرم گرفت و این از نظر خوانین کرد خراسان که مخالف سرسخت کمونیست در مرزهای شمالی خراسان بودند و هنوز چند ماهی پیش از سرکوبی قیام کمونیستی خورشید سردار در شیروان نگذاشته بود، که باز نسیم دیگری می‌وزید، دور نماند. محمد ابراهیم خان و محمد حسین خان اوغازی و فرج‌الله خان شیروانی و در رده بالاتر آنها سردار معزز بجنوردی از دور و نزدیک این قضیه را زیر نظر داشتند و مترصد بودند که از کوزه به بیرون چه تراود. روزنامه هفتگی عماد هم اخیراً مقاله‌ای از آقای شهیدی چاپ کرده که گفته است:

«مرحوم امیر تیمور کلالی [حاکم وقت قوچان] با قرابت فامیلی که فیما بین بود، لطف و عنایتی نسبت به نگارنده داشت. در یکی از روزها که خدمتش بودم برای من نقل کرد:

حکومت من در قوچان که در زمان زمامداری قوام السلطنه در خراسان صورت گرفت و تا دوران قیام کلنل محمد تقی خان ادامه داشت، پیک مخصوصی از طرف کلنل برای من آمد که مهمان محترمی از روسیه خواهد آمد و شبی در قوچان توقف خواهد داشت و من مأمور پذیرایی خواهم بود تدارک لازم را فراهم کنیم.

طولی نکشید که روتشتاین اولین وزیر مختار شوروی از طریق عشق آباد به قوچان وارد شد و خود کلنل هم شخصاً با کالسکه تا قوچان به استقبال او آمده بود. یک شبانه روز در قوچان مهمان من بودند، و در آن مدت اغلب ساعات محرمانه با یکدیگر گفتگو داشتند و هر دو نفر به زبان آلمانی تسلط کامل داشتند... (به زبان آلمانی با هم صحبت میکردند).

آنچه مسلم است قول و قرارهایی در آنجا بین این دو نفر منعقد بوده است^۱.
 بهر حال میتوان گمان کرد که وعده‌های یک جمهوری کمونیستی هم مرز با شوروی
 در اینجا مورد علاقه و یا لاف‌گفتگویی بین طرفین بوده است، که نیز ملک الشعراء بهار و هم
 سید حسن تقی زاده از رجال معروف این دوره به آن اشاره کرده‌اند.
 آقای شهیدی در مقاله خود به محرکین و اطرافیان مفروض کلنل اشاره کرده و گفته
 است:

«موضوعی که از جالب‌ترین حوادث تاریخی بود، اینست [که قتل و مدفن نادرشاه و
 کلنل باهم یکی شده‌اند] فتح آباد محلی که کلنل به دست اکراد قوچانی کشته شد^۲، آن محل
 قتلگاه نادرشاه افشار هم بود که به دست اطرافیان خود به قتل رسیده است.
 ترکهای مقیم مشهد که علاقه و تعصب فوق‌العاده‌ای نسبت به کلنل داشتند [و گمان
 میکردند او واقعاً ترک است] از این فرصت استفاده کرده و او را نادر ثانی لقب دادند. شاید
 دفن کلنل هم در محل مقبره نادر بهمین مناسبت بوده [که قوام السلطنه با آن مخالفت کرد]،
 بهر حال جنازه کلنل را پس از چند روز با تشریفات خاص نظامی بر روی توپ به مشهد
 آوردند و از طرف ترکهای مقیم مشهد و طرفداران او تشییع فوق‌العاده از جنازه به عمل آمد.
 اطفال دبستان‌ها را هم به منظور شرکت در مراسم تشییع بردند که منجم همراه آنها بودم.
 خوب به خاطر دارم سخنرانان و ناطقین [که اغلب ترک بودند] مطالب پرشوری از او گفتند.
 بالاخره جنازه را با همان تشریفات خاص در جوار مقبره نادر به خاک سپردند^۳».

اسنادی از موقعیت کلنل در خراسان

اسناد زیر نیز در کتاب انقلاب خراسان چاپ و منتشر شده‌اند:

- ۱- روزنامه هفتگی عماد، ۲۰ آبان ۱۳۷۰، مقاله آقای جواد نظام شهیدی با عنوان: هدف کلنل
 محمد تقی خان پسیان در خراسان چه بود؟
- ۲- البته ناس تپه‌ها که کلنل در آنجا کشته شد تا فتح آباد ۳۰ کیلومتری فاصله دارد.
- ۳- روزنامه هفتگی عماد، مقاله جواد نظام شهیدی.

سندی است از آقای سید ضیاء الدین طباطبایی نخست وزیر وقت که دارای افکار بلند و ترقیخواهانه ای بود و متأسفانه دولتش بسبب تندروی ایشان در امر سیاست مستعجل بود، بدینگونه به کلنل پسیان مخابره شده است.

۱- «[از] ریاست وزراء - به کلنل محمدتقی خان پسیان - ۱۴ فروردین ۱۳۰۰ [یکروز پس از دستگیری و توقیف قوام السلطنه] .

وزارت داخله - ژاندارمری دولتی ، بانالیان مستقل نمره ۹

جناب آقای کلنل محمدتقی خان ، به موجب این حکم جنابعالی را مأمور انتظامات خطه خراسان با اختیارات لازمه می نمایم . لازم است به وظایف این مأموریت خطیر اقدام نمائید . تمام مأمورین لشکری و کشوری مکلفند که تعلیمات شما را ، تعلیمات دولت دانسته ، اطاعت نمایند . ۱۴ حمل - نمره ۶۱۲ - سید ضیاء الدین طباطبایی ریاست وزراء^۱ .

۲- این تلگراف پاسخ و تقدیری است که از سوی نخست وزیر در رابطه با توقیف قوام السلطنه از کلنل به عمل آمده است :

«مشهد - آقای کلنل محمدتقی خان دام اقباله .

تلگراف آن سرباز دلیر وطن ، که حکایت از اقدامات شما در توقیف والی و منتقدین میکرد ، و اصل ، لیاقت و علاقه شما به اصلاحات وطن و شاه پرستی مورد تردید نبود . از یادآوریهایی که در صدق و وفاداری [نسبت به دولت اینجانب] کرده بودید ، معتقدات دینی مرا نسبت به خودتان تأیید کردید . به آقای عدل الملک [دادگر وزیر داخله] که اینک مخابرات حضوری را عهده خواهند کرد . دستور داده ام جزئیات مطلب و اطلاعات لازمه را استعلام نمایند . زاید میدانم که به جنابعالی در مراقبت و اهتمام امورات سرحدی و سایر مطالبی که به خطه وسیع خراسان مربوط است ، تأکید کنم ، و در خاتمه می افزایم که بدون یک دقیقه تأخیر ، نظریات و پیشنهادات خودتان را دائر به اصلاحات و حفظ نظم آنجا لازم است ، به اینجانب اطلاع دهید . ۱۴ حمل ، نمره ۱۱ سید ضیاء طباطبایی ریاست وزراء^۲ .

۳- اعلامیه حکومت نظامی کلنل محمدتقی خان پسیان پس از دریافت حکم تلگرافی

۱ و ۲- انقلاب خراسان ، مجموعه اسناد و مدارک ۱۳۰۰ شمسی به کوشش کاوه بیات ، ص ۵۱ .

از نخست وزیر - ۱۵ فروردین ۱۳۰۰ (که در مشهد منتشر شد):

اعلان

«حسب الامر مطاع هیات معظم دولت، حفظ امنیت و انتظام کامل ایالات خراسان تا حکم جدید، به اینجانب محول و از تاریخ این اعلان، حکومت نظامی در شهر مشهد به شرایط ذیل برقرار میگردد.

۱- کلیه اجتماعات در اماکن مستور و مکشوف قدغن است.

۲- ساعت سه از شب رفته، احدی بیرون نباید باشد. (یعنی سه ساعت پس از غروب رفت و آمد ممنوع است).

۳- اشخاصی که مخالفت یا تغییر حکومتشان به ثبوت برسد، به مجازات عبرت‌انگیزی رسیده و شاید اعدام هم خواهند شد.

۴- کسانی که اختیار معمول منتشر سازند و شهرت‌های بی‌اصل بدهند، اقلاً سه ماه حبس محکوم خواهند گردید. با علاقه قلبی که به سعادت عموم هموطنان خود دارم، امیدوارم که بالاتفاق در حفظ انتظام یا جان و دل کوشیده و هیچیک از تنبیهات فوق‌الذکر، محل استعمال پیدا نمایند.

ادارات قشونی، نظامیه و ژاندارمری مسؤول اجرای مواد چهارگانه خواهند بود.

رئیس ژاندارمری و فرمانده نظامی ایالت خراسان - محمد تقی^۱.

۴- تلگرافی است از نجفقلی خان مصمصام السلطنه بختیاری والی جدید خراسان در دولت قوام السلطنه که پس از دولت سید ضیاء روی کار آمد، خطاب به کلنل محمد تقی خان - ۹ مرداد ۱۳۰۰ - که مصمصام السلطنه تا رسیدن به خراسان کلنل را به جانشینی خود انتخاب نموده است. انتخاب رئیس ایل بختیاری برای ایالت ایل نشین خراسان در این زمان بهترین اقدام بوده است. متأسفانه کلنل بخاطر رفتار سوء اطرافیان نتوانست از این موقعیت بهره‌برداری لازم را بنماید.

۱- انقلاب خراسان، کاوه بیات، ص ۵۴.

احمد شاه



«بعدالعنوان، حسب الامر
بندگان اعلیحضرت اقدس همایون
شاهنشاهی ارواحنا فداء، ایالت
خراسان به عهده اینجانب محول
گردید و این چند روزه به اسرع
وسایل عزیمت می نمایم. نظر به
اعتمادی که به دولتخواهی جنابعالی
دارم تا ورود خود، کفالت ایالت را
به جنابعالی تفویض میدارم و انتظار

دارم که در حُسن جریان امور و حفظ انتظامات حوزه ایالتی، مراقبت کامل به عمل آورده،
راپورت امور را در اینجا و عرض راه مخابره نمائید. نجفقلی^۱.

۵- کلنل محمدتقی خان پس از دریافت تلگراف والی جدید، چنانکه گفته شد بر اثر
تلقینات محرکین خود که در رأس آنها فرخ و مرحوم زوارزاده از ترکان مهاجر قرار
داشتند، دست به اقدامات منفی زده و در لفاقه مطالب بی ربط به تلگراف والی جدید، بیکتاری
نخست وزیر را خواستار شده است:

از کلنل محمدتقی خان به صمصام السلطنه - ۱۰ مرداد ۱۳۰۰ - از مشهد به طهران.
«حضور بندگان حضرت مستطاب اشرف آقای صمصام السلطنه والی معظم خراسان
دامت شوکته.

پس از تقدیم عرض بندگی و فدویت، اینک عرایض خود را عرضه داشته و استدعای
توجه مخصوص را می نمایم. پس از یک رشته تلگرافات متقابل در تحت شرایط و اطمینان با
اینکه هیچ حاضر [به قبول] خدمت نبودم و یقین داشتم هیچکس در خیال استفاده از خدمات
من نیست، فقط و فقط به احترام ملوکانه در تاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کنار گرفته و
به ریاست قوای نظامی خدمات صادقانه خود را ادامه دادم. اینک همانطور که پیش بینی شده

بود، از روز اوک در هر مورد نامساعدتهایی منحوس که شرحش موجب اطالۀ کلام است، مرا از کار بازداشته و بزرگترین قسمت وقت را که بایستی به اصلاحات قوای نظامی مصروف شود، به دفاع گذراندم. [نجد السلطنه] کفیل ایالت با اینکه در سایه قدرت قوای نظامی، فرمانفرمایی کرده و با کمال گرمی به عزل و نصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود، از ادب و انسانیت و بردباری و اطاعت فوق العاده من سوء استفاده نموده، به عناوین مختلفه زبان طعن و لعن مردم را به سوی قوای نظامی دراز نموده، و از دادن راپورتهای غلط و مجعول خودداری نمی نمود. جواب پیشنهادات و مستدعیات از مرکز همه بطوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده و بایستی خود را در هر آن دچار مخاطرات و صدمات بداند.

بالآخره آنچه در مدت این دو ماه در خراسان شد، همه مبتنی بر نظریات خصوصی شخص آقای رئیس الوزرا [قوام السلطنه] و حس انتقام بوده و لاغیر، پس از پاس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان (تیرماه ۱۳۰۰) رمزاً استدها کردم که با از خدمت معاف فرموده و با این ترتیبات را خاتمه دهند.

جواب قاطعی داده نشد، خلاصه حیثیت و شرافت خود و زیردستانم و امنیت ایالت مهمی را در خطر دیده، پس از آنهمه استغاثه ها، بر حسب تقاضای اهالی، پس از کناره گیری کفیل ایالت^۱، داخل عملیات مستقیم شدم و چون بکلی از حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا و آقای [نجد السلطنه] کفیل تشکیلات مأیوس بودم، با فدویت خانوادگی که به حضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم^۲، در لیله هفتم اسد توسط حضرت معظم له مراتب را به عرض خاکپای همایونی رسانده و بدبختانه به صدور دستخط جوابیه نایل نگردیدم. غرض از استدعای تشریف فرمایی اینست که علاوه بر اینکه عملیات دولت حاضره و شخص آقای

۱- حال نمی گوید ایقدر من و اطرافیانم برای کفیل ایالت تحریکات و کارکنی ها انجام دادیم و در خیابانهای مشهد بسبب متفجر گردیم و تهدیدش نمودیم که بیچاره مجبور به استعفا و خانه نشینی شد، بلکه من گوید به تقاضای اهالی پس از برکناری او حکومت را در دست گرفتم. معلوم نیست چقدر اهالی بیچاره مشهد از این جریان خبر داشته اند که به نام آنها این کارها انجام میشده است ۱۱

۲- مشیرالدوله نخست وزیر اسبق که کلنل طبق دستور او به خراسان اعزام شد.

رئیس الوزراء، اقللاً آن قسمتی که در خراسان شده، منافی با مصالح مملکتی است، بنده شخصاً هیچ اعتماد و اطمینان به حضرت ایشان ندارم و به همین دلیل حاضر قبول هیچ خدمتی نیستم و نمیتوانم با داشتن اقتدار، ظلم را دیده و چشم پوشی کنم. از حضرت معظم استغاثه و استرحام میکنم و سبیل معافی از خدمت بنده را فراهم فرموده، و با اینکه با مستدعیات همراهی فرمائید [و قوام السلطنه را از نخست وزیری برکنار نمایند].

خدا شاهد است که این وضع پایدار نمی ماند و منکن نیست که با این ترتیب امورات مملکت اصلاح شود. من آنچه تکلیف سربازیم بود، عرض کردم و در مقابل هر پیشامد ناگواری خود را بکلی بی گناه میدانم و حاضرم در هر محکمه که از روی عدالت قضاوت میشود، اظهارات خود را با اسناد مثبت به ثبوت برسانم. دهم اسد - نمره ۴۱۴ - محمد تقی ۹.

۶ - صمصام السلطنه بلافاصله خیلی با ظرافت و زیبایی و اشارات مخصوصی به کلنل پاسخ داده که سوء تفاهمات و این حرفهای اطرافیان را کنار بگذارد و تا آمدن من با دلگرمی مشغول خدمت باش و گذشته را فراموش کن. اما گوش شنوا؟

از صمصام السلطنه به کلنل محمد تقی خان ۱۰ مرداد ۱۳۰۰

«جناب آقای کلنل محمد تقی خان، کفیل ایالت خراسان، زید بقائه.»

تلگراف جنابعالی واصل و ملاحظه شد. اینجانب نظر به اطمینانی که به کفایت و خدمتگزاری شما نسبت به مملکت داشتم، جنابعالی را به کفالت معین و [به دولت] معرفی نمودم. میدانید که نظر من در اصلاح عموم و سعادت مملکت است و میخواهم در این زمینه از خدمات شما استفاده کنم. هیأت محترم دولت نیز، بهمین نظر ایالت [خراسان] را به اینجانب تکلیف فرمودند. برحسب اراده سنیة ملوکانه ارواحنا فداه پذیرفتم و انشاء الله به

زودی عزیمت می‌نمایم. یقین دارم هیأت محترم دولت کاملاً متوجه اهمیت ایالت خراسان و اصلاح امور آنجا هستند. تابحال نیز جز این عقیده‌ای نداشته‌اند.

جنابعالی نیز نباید غیر از این تصور نمائید و این دلتنگی که در اوضاع اظهار داشته‌اید، اگرچه از روی خیرخواهی است، لکن موجباتی که فرض کرده‌اید موضوعی ندارد و هیچ مناسب نمیدانم این صحبت‌ها به میان بیاید. بلکه همانطور که از احساسات و وطنخواهی و وظیفه‌شناسی نظامی شما انتظار میرود، حالا که این خدمت [به شما] مرجوع شده است، باید به وظایف آن قیام و امور ایالت را موافق مطلوب و از روی کمال بیطرفی و حسن اطمینان اداره کنید.

در این موقع مهم مملکت اعمال سوء ظن بدترین مانعی است، برای پیشرفت امور. امروز که کفالت ایالت به شما محول است و در جریان اوضاع ایالتی مسئولیت دارید، هیچ انتظاری جز خدمتگزاری و ادای تکالیف مقرر از جنابعالی نیست. امید است به زودی به ارض اقدس مشرف شده، پس از مشاهده نتایج خدماتی که دروغیت من می‌نمائید، در پیشگاه دولت همه‌گونه توجه و مرحمت را در حق جنابعالی جلب کنم. نجفقلی بختیاری^۱.

حالا باید انصاف داد که والی جدید یا شخص فرام‌السلطنه با کلنل کینه و انتقامجویی داشته‌اند؟ کلنل عملاً والی و حاکم خراسان بزرگ بوده، دیگر چه می‌خواهد، اگر سوء نیتی و تحریکاتی در کار نیست؟

اما بدبختانه کلنل تحت تلقین اطرافیان مغرض خود، به بهانه جویی و کارشکنی و لجاجت ادامه داد، به نحوی که هم صمصام‌السلطنه و هم نخست وزیر و هم شاه را از خود متزجر و متنفر ساخت و کار به آنجایی کشیده شد که نباید کشیده میشد.

کلنل برای والی جدید و رئیس ایل بختیاری تکلیف تعیین میکنند و به او تلگراف می‌کند، اگر شما قصد آمدن به خراسان را دارید، نباید از سواران بختیاری یا مأمورین دولت کسی را همراه خود بیاورید! زیرا این حرکت شما موجب وحشت اهالی گردیده. (تلگراف ۱۶ مرداد ۱۳۰۰ که به صمصام‌السلطنه مخابره کرده است)^۱.

۱- انقلاب خراسان، کاره بیات، ص ۶۱. مرحوم ملک‌الشعراء هم این مطلب را آورده است که در

کلنل محمد تقی خان علیرغم قول و تعهد ایلیاتی که سردار اسعد بختیاری داده بود، باز هم بهانه‌هایی آورد، که از جمله ابقای آقای دوبوآ پیشکار مالیه خراسان را خواستار بود. سردار هم قول داد به محض رسیدن به خراسان دو اینمورد اقدام خواهد کرد. نیز سردار قول داد که او بدون آوردن سواران بختیاری به خراسان خواهد آمد و به کلنل اعتماد کامل دارد. کلنل باز در تلگراف نمره ۲۹ خود به ایلیخانی نوشته بود که می‌خواهم اردوی ژاندارمری را برای استحکام پستهای حدود خواف و تربت اعزام دارم و مقصدی مثل شجاع‌الملک (هزاره‌ای) و سالار خیبر بلوچ^۱ را به شدت تنبیه نمایم. اما سردار اسعد که این افراد خوشنام و خدمتگزار دوره مشروطیت را به خوبی می‌شناخت، از کلنل خواست که تیزی به این لشکرکشی ندارد. اینها مردمی شجاع و خدمتگزار دولت اند، با شجاع‌الملک حتی الامکان با مهربانی رفتار شود که پیرمرد آزرده خاطر نگردد.

اما لشکرکشی‌های کلنل به شرق خراسان که مسکن ایلات هزاره و تیموری بود، سران این طوایف را بیمناک ساخته و آنها را علیه کلنل به سوگندی که خورده بودند متحد ساخت^۲. شوکت‌السلطنه تیموری و سردار نصرت تیموری، شجاع‌الملک هزاره‌ای و

۱- گویا منظور سالارخان بلوچ است که از سران طوایف بلوچ اطراف تربت حیدریه بود و با کلنل سر مخالفت داشت. او از مشروطه خواهان بود و خدماتی در این زمان انجام داده بود. نگاه کنید به جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، محمد رضا خسروی، ص ۱۳.

۲- اما اطرافیان کلنل که میدانستند با ورود سردار اسعد بختیاری والی جدید ممکن است کلنل تسلیم نظریات والی بشود و دیگر جایی برای توطئه چینی و سوء استفاده حضرات از اوضاع نباشد، کلنل را تحریک کردند که اجازه ندهد سردار اسعد بختیاری وارد خراسان شود. این موضوع از توضیحات مخابرات حضور که سید مهدی فرخ به شوکت‌الملک بیرجندی داده، به خوبی پیداست. آنجا که شوکت‌الملک آنها را در مخالفت با دولت سرزنش کرده پاسخ میدهد:

«مخالفت بنده (فرخ) با قوام‌السلطنه اینست که ایشان و نوکرهای شخصی‌شان (یعنی بزرگان خراسان) نسبت به خراسان اعمال غرض می‌نمایند (۱۱)....»

اهالی خراسان (۱۱) برای قبول حکومت بختیاری حاضر نیستند و نخواهند شد خود را به پیمانگری آقایان بسپارند، ولی بهر حال تا طهران خودش را اصلاح نکند، و غرض و رزی را کنار نگذارند، امور

سالارخان بلوچ از جمله این سران طوایف بودند. این موضوع از نامه صدرالمتکلمین به سردار نصرت که از مشهد فرستاده شده روشن میشود که می گوید:

کلنل گلروب آلمانی و کلنل فتحعلی خان و کلنل عزیزالله خان (ضراغامی) آمدند به شریف آباد. ماژور اسماعیل خان به امر کلنل محمد تقی خان آنها را خلع اسلحه و خلع درجات نظامی نموده و برگردانده، فقط به کلنل عزیزالله خان اجازه داده^۱ تحت الحفظ برای زیارت به مشهد بیاید و برگردد.

محرکین کلنل هم که در تلگرافخانه پست نشسته و برای شاه تلگراف کرده بودند که کلنل را در پست والیگری خراسان نگهدارند، استدعای آنها از طرف شاه قبول نشده، تا بعد چه شود.

راجع به اتحاد شجاع الملک و سید حیدر بربری و سالارخان بلوچ و آقا سید مرتضی و ایل بیگی گودانی هم در معارضه با کلنل اقوال مختلف است.

از قرار مذکور بیرق هایی هم به اسم و شکل کاهه آهنگر [از سوی کلنل] در شهر سفارش داده اند که درست نمایند.

سالار الشجع [عباسخان] حاکم خواف، شوکت الدوله حاکم جام، صدرالادبیا حاکم ترشیز (کاشمر) آقامیرزا ابراهیم خان بزرگزاده حاکم کوهسرخ و ربیع شامات، مرتضی میرزا

→

اصلاح نخواهد شد.

حالا ببینید که فرخ آمده برای خراسانیها دلسوزی می کند. اما مرحوم شوکت الملک در قسمت بعدی مخابرات خود به بی خیایی او اشاره کرده و به او گفته است: یادت رفته که شب آخر هنگام خداحافظی به تو گفتم: این دفعه که به سلامت به طهران رفتید، از خدا و خلق بترسید و از پارتی بازی و مخالفت با احزاب و دولت پرهیز کنید!

... ولی اینکه اهالی خراسان حکومت بختیاری نمیخواهند به بنده و سرکار و سایر مستخدمین دولت

[مثل کلنل] چه مربوط است؟

۱- ضراغامی هم اصلاً از کردهای شقاقی آذربایجان بود و زبان او هم مانند کلنل به ترکی گرائیده بود.

بهمن سبب به او اجازه زیارت امام رضا(ع) داده شد.

حاکم درجیز (از سوی کلنل انتخاب و منصوب شده‌اند). وضعیات مردم خیلی متزلزل، مخصوصاً زوارها خیلی پریشان‌اند. صدر المتکلمین^۱.

در نامه ای هم که بین کلنل و سردار نصرت تیموری رد و بدل شده، کلنل به سردار نصرت دستور داده برای رفع غائله باید یکی از پسران شجاع‌الملک یا شوکت‌السلطنه یا منتصرالملک به عنوان گروگان به مشهد بیایند.

بدینگونه نواحی شرقی خراسان آشفته و پریشان بود^۲ و همه از بیم کلنل مسلح شده بودند، مردم مشهد هم بیمناک بودند که مبادا اینها به شهر بتازند و قتل و غارت کنند. از این رو آقای شیخ حسن مجتهد پائین خیابانی که از روحانیون طرفدار کلنل بود، به‌مراه حاجی قائم مقام التولیه از ملاکین و متنفذین خراسان و عده‌ای دیگر برای میانجیگری و ایجاد آشتی به سوی کاریز و تربت جام حرکت کردند که کلنل به یاور علی‌رضا خان شمشیری از فرماندهان خود در آن دیار خواسته است که تا مراجعت آقایان کوشش شود که درگیری روی ندهد. آخر مرداد ۱۳۰۰ خورشیدی.

این همان هیأت صلحی است که کنسول انگلیس هم در گزارش خود به آن اشاره کرده بود که پیشتر آورده شد.

آتش جنگ شعله ور میشود

اوضاع شرق خراسان با حرکتاتی که از سوی نظامیان کلنل بر مردم آن دیار تحمیل میشد و موقعیت ایلات و عشایر مرزی خراسان مورد مخاطره قرار گرفته بود، شجاع‌الملک هزاره‌ای که سالها در خراسان پستهای حسابی داشت، برای اینکه تکلیف و وظیفه‌ی ملی خود را بداند که به آن عمل کند، تلگرافی به احمد شاه و تلگرافی به قوام‌السلطنه نخست وزیر

۱- انقلاب خراسان، گاه‌بیات، ص ۷۸.

۲- ایل تیموری و ایل هزاره در شرق خراسان مسکن داشتند. آن قسمت از ایل تیموری که تحت نظر شوکت‌السلطنه کلنلی بود، طرفدار و حامی شجاع‌الملک هزاره‌ای بودند، چون شوکت‌السلطنه داماد شجاع‌الملک بود. نصرت‌الملک تیموری هم که بر بقیه ایل ریاست داشت، ظاهراً با هزاره‌ای‌ها و باطناً با کلنل بود، عباس خان سالار اشجع تیموری هم قادر به تصمیم‌گیری نبود.

نموده و کسب تکلیف کرده است.

بدیهی است که هم شاه و هم قوام السلطنه و هم سردار اسعد در این موقع از این بی‌منطقی‌های افراطی کلنل منزجر شده و به ستوه آمده بودند. لذا از سوی شاه و نخست‌وزیر دستور مقاومت به شجاع‌الملک و خوانین مرزی در مقابل کلنل تا سرکوب کامل وی صادر میگردد و هیمنه‌های جنگ برای شعله کشیدن آماده میشوند، که از تلگرافات زیر مشاهده میشود:

از: شوکت السلطنه حاکم جام [و برادر شوکت الدوله تیموری]

به: سردار نصرت تیموری

سردار نصرت ظاهراً از سوی کلنل مورد عنایت بوده که از او میخواست است به گونه‌ای خوانین حدود جام و باخرز و خواف را در مقابل او وادار به تسلیم نماید. اما خوانین مذکور هم می‌کوشیده‌اند به سردار نصرت بفهمانند که با آتش بازی نکنند و از همکاری با کلنل دست برداشته و به جبهه‌ی متحدین بپیوندند. سردار نصرت هم به آنها گفته بود هر وقت دستوری از دولت رسید او را آگاه سازند. این نکته از نامه شوکت السلطنه مشهود است که خطاب به سردار نصرت می‌گوید:

فدایت شوم، از آنجا که باید اخلاص خود را به شما ثابت کنم، بیکی که فرستاده بودید، جواب شما را با وی فرستادم. چون در مرقومات سابق خواسته بودید هرگاه حکمی از سوی دولت برسد، فوری به شما اطلاع دهم.

اینک سواد دو طغری تلگراف و یک مراسله‌ی جناب شوکت‌الملک (پیرجندی) حاکم قایمات ارسال میشود که پس از اینکه در جریان وقایع قرار گرفتید، به تکلیف خود عمل نمائید. از این بی‌عقد یقین است که به وظایف شاه‌پرستی و دولت‌دوستی خود چنانکه شیوه‌ی شماست رفتار خواهید نمود. عده‌ای ژاندارم هم (به دستور کلنل) وارد غیرآباد شدند. فردا گویا زد و خورد بشود. برای نام نیک خودتان اگر بخواهید اقدام فرمائید به مرقع است. چاکر شوکت السلطنه.

سردار نصرت هم در نامه بعدی معذورات خود را عیان کرده و می‌گوید چون زن و فرزندانم در مشهد زیر نظر کلنل هستند، من ناچارم دو دوزه بازی کنم. موقعیت من غیر از

دیگران است. منتظر نباشید که من علناً علیه کلنل وارد جنگ بشوم. انقلاب خراسان، صفحه ۱۰۶.

تلگراف قوام السلطنه به شجاع الملک

[از خط میامی]. جناب امیرالامراء العظام آقای حاج شجاع الملک حکمران جام و

باخرز

عریضه تلگرافی شما از عرض خاکپای مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء گذشت. امروز مقرر فرمودند مزاحم شاهانه را به آن جناب ابلاغ و اشعار نماید: نظر به خدماتی که خانواده شما و خودتان در راه دولت نموده، همواره از مراتب دولتخواهی و شاه پرستی امتحانات داده اید. البته دولت کمال علاقمندی را به حفظ مراتب و پاس خدمات شما دارد، و البته نباید مزاحمتی به شما وارد آید. بطوری که از تلگراف وزارت داخله [که نسخه ای از آن برای شما مخابره شده] مسبوق شده اید، به [کلنل پسیان] ریاست ژاندارمری خراسان اخطار شده است که از طرف ژاندارم بهیچوجه به خاک جام و باخرز تعرض نشود. مجدداً نیز در این موضوع تأکید شد. با کمال امیدواری به توجهات دولت مستظهر و با نهایت اطمینان مشغول خدمتگزاری باشید. قوام السلطنه ریاست وزراء - نمره ۸۲۶۱.

آمدن کلنل گلروپ و افسران ایران به خراسان - چون خودسری کلنل در خراسان به اوج رسید و به نصایح خیراندیشان توجه نکرد، دولت کلنل گلروپ رئیس ژاندارمری کشور را با چند تن دیگر از افسران ژاندارمری ایران به خراسان فرستاد، تا بلکه سخن آنها در گوش همقطارشان مؤثر افتد، و شورش و ناامنی خراسان فرو نشیند، اما به دستور کلنل آنها بازداشت و تحقیر گردیدند.

مرحوم بهار آورده است که: «بعد از آنکه کلنل گلروپ و صاحب منصبان ارشد دیگر در شریف آباد توسط اسماعیل بهادر براقچین [خلع سلاح] شدند و شبانه با کلنل محمدتقی

خان ملاقات کردند و به مرکز بی نیل مرام بازگشتند. دولت به خیال افتاد که جنرال حمزه خان عموی کلنل را که یکی از افسران محترم قزاقخانه بود، به مشهد بفرستد تا با نصایح و اندرز، کلنل را از نیاتی که دارد، منع کند، ولی حمزه خان از رفتن خوددای کرد.

در اینمورد از طرف شوکت الملک والی قاینات و سردار معزز والی بجنورد و خوانین زعفرانلوی قوچان به حمایت دولت علامات مخالف با کلنل بروز کرد و شجاع الملک رئیس ایل هزاره و قسمتی از ایل تیموری به ریاست شوکت السلطنه و سید حیدر [بربری] و سالارخان بلوچ علائم خلاف آشکار کردند و دولت کلنل را در صفحه‌ی خراسان طاغی و سرکش معرفی کرد.

در تاریخ ملکزاده آمده است که در این مورد از طرف دولت به وسایل غیر مستقیم [از طرف سفارت انگلیس] به کلنل پیشنهاد شد که:

۱- کلنل حقوق دو ساله‌ی خود و معتصم السلطنه [فرخ فساد انگیز] و مازور اسماعیل خان را برداشته و به اروپا مسافرت کند.

۲- محاسبات خود را در ظرف پانزده روز بسته و امور ایالت را به تولیت آستانه واگذار نماید.

۳- به کلیه افسران ژاندارم و اهالی محل که با عملیات کلنل شرکت داشته‌اند از طرف دولت تأمین داده خواهد شد.

۴- از طرف دولت به قوای ایلیات توصیه خواهد شد که با کلنل طرفیت ننمایند و با اسکورت مخصوص ژاندارم [که قبلاً خود کلنل نیز پیشنهاد کرده بود] او را به سرحد برسانند. و گویند این پیشنهادها مورد قبول کلنل واقع نشد. بالجمله از اواخر اسد ۱۳۰۰ طرفین از یکدیگر نومید شدند.

کلنل خراسان را در چنگ خود گرفت، دولت نیز او را بوسیله‌ی تلگرافات بی دربی [به سردار معزز بجنوردی و خوانین زعفرانلوی قوچان و شوکت الملک بیرجندی] باغی و خودسر معرفی کرده، عشایر محلی را بر علیه او به مخاصمت و ادار ساخت^۱.

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، بهار، ص ۱۴۹.

روابط کلنل با خارجی ها: ملک الشعراء بهار در این رابطه آورده است که: «کلنل محمدتقی خان مردی وطنخواه و ایران دوست و درس خوانده بود، نه با خارجیان عداوت و دشمنی داشت و نه تسلیم و نوکر آنها میشد. اما روابط او با روسها در اوایل حکومت سید ضیاءالدین که رفیق روتشتین از خراسان به تهران می آمد، کلنل از او پذیرایی خوبی کرد و در سر شام نطقهای مهیج و دال بر امیدواری ایرانیان از لنین و دولت شوروی که مطالب تزاریان را جبران کنند، به میان آمد.

با انگلیسها هم روابط کلنل بد نبود و حتی می گویند که کونسول انگلیس در اصلاح بین کلنل و دولت وساطت کرده بود و قبول نیفتاد. اما بعد از طغیان کلنل و قطع روابط او با دولت بدیهی است که روابط او با کونسول انگلیس تیره شده و به تقاضاهای آنان واقعی نیگداشت. تمام کسانی که با کونسولخانه ارتباطی داشتند، حتی صاحب منصبانی که مظنون به مراوده بودند دستگیر و توقیف کرد، تا بدینوسیله از تحریکات آنان بر علیه اوضاع جلوگیری شود، ولی طولی نکشید که کلبه ی تلگرافچیان انگلیس را که در عمارت تلگرافخانه برای مخابرات خارجی دارای اطاق و سیم مخصوص بودند، از ورود به تلگرافخانه ممنوع داشت، و عملیات کونسولخانه را تحت تفتیش قرار داد.

جنگ آغاز میشود:

دولت کلنل را متمرد و مجنون معرفی میکند. کلنل قوام السلطنه را خائن و مغرض می خواند و افکار مردم خراسان را بر ضد دولت و قوام السلطنه می شوراند و بهیچان می آورد! کلنل میخواهد کاری کند که دولت ناچار سقوط نماید، و قوام السلطنه از کار برکنار شود و ایالت خراسان به خود کلنل باقی بماند و کسی متمرض وی نشود. دولت هم این را میدانند و سعی دارد او را به تسلیم وادار سازد!

اینک قسمتی از یک بیانیه که در مشهد وسیله اطرافیان کلنل منتشر شد و اوضاع را بدتر کرد:

«... این همان قوام السلطنه است که در مدت دو سال دو کروار ثروت خراسان را به بانکهای خارجه فرستاد، با اینهمه از چند رأس اسب و یک اتومبیل که بحکم دولت ضبط

شده و به سربازان رشید و موافقین حقیقی مملکت داده شده بود، نتوانست صرفنظر کند، در صورتیکه آنها از خراسان بود و به خدمت خراسان گذاشته شده بود، لکن حرص و طمع و لجاجت او را وادار کرد که یک ایالت بزرگی مثل خراسان را فدای غرض شخصی کند، و از هر گوشه و کنار، هر چه اشرار نشان دارد برانگیزد و آنها را به انواع مواعید بر ضد امنیت خراسان مسلح کند، تا آنکه به غرض فاسد خود نایل شود، و اینک به مساعی آن کسی که خود را رئیس دولت نامیده در عاشورا و در ماه حرام خون ایرانی مسلمان بدست برادر دینی و وطنی ریخته شود، زیرا که اراده‌ی حضرت اشرف اینطور تعلق گرفته ...^۱

در قسمت دیگر این بیانیه تهران و نمایندگان و صاحبان پارك، تهدید سخت شده‌اند... و از کلنل بسیار تمجید کرده‌اند و به شاه قدری تعلق و مدهانه گفته‌اند. به امضای: رئیس کمیته مرکزی ملی خراسان^۱.

دولت وقت نیز به ریاست قوام، حکم تلگرافی زیر را به بیرجند مخابره کرد و کلنل و اطرافیان او را دیوانه و مجنون خوانده است:

«جناب مستطاب اجل آقای امیر شوکت الملک حکمران قایمات و سیستان دام اقباله.

البته از رفتار اخیر کلنل محمد تقی خان مطلع شده و میدانید با وجود مساعی دولت در اینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود، حرکات بی رویه و مجنونانه خود را دوام داده بنای خودسری و تمرد را گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است، بر حسب امر قدر قُدت بندگان اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر رهسپار خراسان است، بدیهی است در اینموقع وظیفه‌ی دولتخواهی و شاهپرستی سرکردگان و رؤسای خراسان و سیستان جز این نیست که با تمام قوا بر ضد محمد تقی خان مشرود اقدام و خدمات صادقانه‌ی خود را به منصفه‌ی ظهور برسانند.

هنا حسب الامر، به جنابعالی مقرر میشود که محمد تقی خان نایب سرهنگ را مشرود شناخته و بهیچوجه به اقدامات و اظهارات او اعتبار ندهید و قوای خود را هرچه ممکن شود، حاضر و عملیات خودسرانه‌ی او را قویاً جلوگیری نمائید و مراقبت کامل نمائید که

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک الشعراء بهار، ج ۱، ص ۱۵۱.

عبدال محمد تقی خان بهیچوجه در عایدات مالیات حوزه ی حکومتی جنابعالی مداخله نکرده و نگذارید دیناری از نقد و جنس عایدات دولتی به مشهد ارسال گردد و باید اردوی کامل از سوار و سرباز و توپخانه تهیه نموده، حقوق آنها را بموجب این تلگراف از عواید مالیاتی و غیره مأخوذ داشته و یک عده ی کافی به خوف فرستاده از تجاوزات ژاندارم به آن حدود قویاً جلوگیری نمایند. از افراد ژاندارم و صاحب منصبان هرکدام به اردوی جنابعالی ملتجی شوند، به آنها تأمین بدهید والا در قلع و قمع آنها اقدام نمایند. سواد این تلگراف را با سوار مخصوص به فوریت برای جناب حاجی شجاع الملک ارسال دارید.

۵ سنه نمره ی / ۸۴۲۵ قوام السلطنه رئیس الوزراء^۱

نظیر این تلگراف و تلگرافات متعدد دیگری هم قوام السلطنه برای کردهای خراسان ارسال داشته بود. رضا خان فرمانده کل قوا نیز تلگرافهایی به خوانین کرد قوچان و بجنورد فرستاده بود و از طرف دیگر همسر سرگرد نوذری حاکم نظامی قوچان را نیز به مشهد فرستاده و پیام داده بودند که نوذری از اجرای فرامین کلنل سر باز زده، پادگان قوچان را تسلیم سواران کرد نماید. زن نوذری در مشهد این پیام را به شوهر خویش داده اما هنوز نوذری در مشهد بود که کردها پادگان قوچان را تصرف کرده و ژاندارم ها را خلع سلاح کردند. بدینگونه روابط کلنل با تهران بریده شد و هر دو طرف مسلحانه در مقابل همدیگر صف آرایی کردند.

مرحوم ملک الشعرا در اینمورد آورده است که: «کلنل محمد تقی خان فرمانفرمای خراسان، و اردوی فداکار و تمام اسلحه ای دز زیر فرمان اوست که نظیر آنها در تهران و سایر نقاط کمتر یافت میشود، و جماعتی از اهالی خراسان نیز او را دوست میدارند، زیرا خوب حرف میزند. خوشگل است، صحبتهای وطن پرستانه را از روی احساسات می گوید و با مردم گرم میجوشد و در عوض سخت گیر و شدید العمل است و مخالف را حبس میکند و اما ن تمیذهد، و خلاصه آنکه اسباب و آلات ریاست و بزرگی برای او فراهم است.

چند تن از خراسانیان متحصن تلگرافخانه که مایوس شده اند، در ادارات دولتی ریخته

و گفتند روابط خود را با مرکز قطع کنید. مسیو دیوار رئیس مالیه یا قوام السلطنه میانه‌ی خوبی نداشت، اکنون با کلنل دوست است و مالیات خراسان را به کلنل تحویل داده و میدهد. عواید پست و تلگراف را هم از روز ۱۸ ذیحجه مطابق اسد ۱۳۰۰ کلنل تحت نظر گرفت، و همان روز مسیو شوبرک سوندی رئیس نظمیّه و ماژور عبدالله خان معاون او را از مشهد اخراج کرد و عالم الدوله نامی را به ریاست نظمیّه [مشهد] برگماشت و حکومت نظامی در مشهد اعلان شد.

گفتگوی اصلاح و تدارك جنگ: از یکطرف شوکت الملک خوانین سرحدی [پیرچند و خواف] را به تحشید قوی و تهیه‌ی حرب و حزب و ادار و از طرف دیگر با مشهد باب مخابرات صلح را باز کرده و تلگراف حضوری او یا معتصم السلطنه [غرخ کارگزار] معاون و همدست کلنل مفصل است و در تاریخ ملک‌زاده درج [است]. خلاصه هرچه نصیحت و ارشاد که تصور شود از طرف شوکت الملک به حضرات گفته شد و مؤثر نیفتاد، حتی مصباح دیوان [مرحوم اسدی بعدی] پیشکار خود را هم برای اصلاح به خراسان فرستاد. [مقصود از خراسان، مشهد می باشد] و کاری صورت نداد، ناچار جنگ آغاز شد! کلنل پنج شش هزار ژاندارم و اسلحه‌ی اعلاّی ده تیر انگلیسی که دولت از دولت انگلیس خریداری کرده بود و چند عراده توپ و صاحب منصبان جدی داشت، و در میان خوانین سرحدی این نظم و ترتیب و این اسلحه نبود.

فقط در قاینات مطابق بودجه‌ای که بسته شد، ششصد و پنجاه نفر قوای مشق کرده و نظامی موجود بود که دوست نفر از آنها برای انتظامات محلی لازم میشد و چهارصد نفر دیگر می توانست به میدان برود. دو عراده توپ کوهستانی نیز زیادتیر نداشتند، تا دوست نفر دیگر هم میتوانستند تدارك کنند.

اما قوای چریک زیاد میشد راه انداخت، چنانکه چیزی نگذشت که شجاع الملک محمد رضاخان رئیس اهل هزاره و سالارخان بلوچ صاحب قلعه‌ی علیک و شوکت السلطنه‌ی تیموری و سید حیدر رئیس طایفه‌ی بربری و سالار شجاع برضد کلنل و به اطاعت از شاه و دولت با یکدیگر متحد شده و در اندک زمانی قریب پنجهزار سوار چریک جنگی تجهیز کردند و پسوی مشهد در حرکت آمدند.

خود شجاع الملک در یوسف آباد نزدیک سرحد نشست ولی سایر خوانین و رؤسا را با پسرهای خود و چریک روانه کرد و این عده تا فریمان نزدیک مشهد پیش آمدند. این اخبار برای کلنل تولید نگرانی کرد و ابتدا در صدد برآمد که آنها را بطریق مسالمت آمیز منصرف سازد و در باطن شاید قصدش پخت و پز با بعضی رؤسا و تدارکات کافی در مشهد بوده است. لذا هیأتی از محترمین مشهد و رؤسای دوایر را به تربت جام فرستاد و مدتی گذشت و نتیجه حاصل نشد و کلنل هم [تا این زمان با فرصتی که پیش آمده بود] قوای خود را مرتب ساخته، به ریاست علیرضا خان شمشیر به استقبال قوای هریک فرستاد. ژاندارم قوای چریک را از فریمان دوانده و تا نزدیک سرحد آنها را عقب نشانید. در تربت حیدریه نیز طوایف قرایی سر به طغیان برآورده در مزرعه و قلعه‌ی سنگان، قیام کردند، و سالار خان بلوچ که از فرونت باخرز و تربت جام گریخته بود، در قلعه‌ی علیک، طغیان کرد. کلنل با سه عراده توپ به تربت حیدریه رفته در هر دو نقطه جنگید و هر دو قسمت را خاموش ساخت.

قرار ملاقات - امیر شوکت الملک (علم) والی قایبات و سیستان که از طرف رئیس دولت با اختیارات کافی دستور دفع کلنل محمد تقی خان را با اعمال قوه‌ی قهریه داشت و برای احتراز از جنگ و خونریزی بوسیله‌ی تلگرافات حضوری و دادن پند و اندرز می‌خواست کلنل را از خیالاتی که در سر دارد، مانع شود و برای این منظور نماینده‌ی خود محمد ولیخان اسدی (مصباح السلطنه) را به مشهد فرستاده بود، قرار ملاقاتی با کلنل محمد تقی خان داد.

در این هنگام که مصادف با اوایل برج میزان ۱۳۰۱ بود، مرحوم آیت الله زاده خراسانی [پسر آخوند خراسانی] و حاجی حسین آقای ملک در بیرجند توقف داشتند و کلنل برای سرکشی به اردوهای ژاندارم به گناباد رفته بود و مصمم شد که امیر شوکت الملک را در گناباد ملاقات کرده و او را از مخالفت با خود که از آن خیلی بی‌مناک بود بازدارد. با این مقصود تلگرافی به شوکت الملک مخابره کرد و او را به گناباد دعوت نمود.

امیر شوکت الملک نیز از موقع استفاده کرده مصمم شد که به اتفاق آیت الله زاده و حاج حسین آقا به اوگ خاک قایبات در نقطه‌ی معروف به گذار سلیمان رفته با کلنل ملاقات نمایند تا شاید او را متقاعد سازند که از راه سیستان به هندوستان برود. بنابراین دعوت کلنل را

پذیرفته و تاریخ حرکت خود را تلگرافاً به کلنل خبر داد.

در همین هنگام شورش اکراد قوچانی که به دستور سردار معزز [ایلخانی شادلو و] حاکم بجنورد تهیه شده بود، شروع شد و خبر آن در گناباد به کلنل رسید و قبل از دریافت تلگراف شوکت‌الملک، گناباد را ترک گفته به مشهد حرکت کرد و در تاریخ ۷ میزان ۱۳۰۰ ضمن تلگرافی که به امیر شوکت‌الملک از گناباد مخابره نمود از ملاقات عذر خواست^۱.

دستور دولت در سرکوبی کلنل پسیان

تلگراف بعدی قوام السلطنه به نمره ۸۳۶۵ خطاب به شجاع‌الملک نیز در همین رابطه است که دولت از او حمایت خواهد کرد و نباید از تجاوز کلنل بی‌مناک شود.

در تلگراف نمره ۸۴۲۴ قوام السلطنه به شجاع‌الملک که روز اول شهریور ۱۳۰۰ مخابره شده، رسماً دستور قلع و قمع و سرکوبی کلنل و حامیان او به سران ایلات و عشایر خراسان داده شده و آتش جنگ شعله ور گشته است:

«جناب اجل آقای حاجی شجاع‌الملک حکمران باخرز و مضافات، دام مجده.

تلگراف شما چند روز قبل به عرض خاکپای بندگان اعلیحضرت اقدس شهرباری ارواحنا فدا رسیده. به طوری که جواباً تلگراف شد. از جلوگیری از اتفاقات محتمله اقدام به عمل آمده، لیکن از حرکات بی‌رویه کلنل محمد تقی خان معلوم میشود خیال تعرض بر صفحات باخرز دارد.

مقرر شد اردوی کامل مرکب از پنج هزار قزاق و غیره به خراسان اعزام شود و به سرکردگان و حکام نقاط خراسان^۲ امر شد قوای خود را تجهیز و حقوق آنها را از مالیات

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک‌الشعراء بهار، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- چنانکه گفته شد این تلگرافها تا میامی شاهرود مخابره میشد و از آنجا با یک‌های مخصوص برای خوانین خراسان فرستاده میشد. زیرا تلگرافخانه از میامی به بعد در اختیار مأمورین کلنل بود. بیکها به سوی بجنورد و بیرجند میرفتند و اوامر دولت را ابلاغ میکردند.

محل های نزدیک مأخوذ دارند. حسب الامر به جنابعالی نیز مقرر میشود، هر قدر سوار و جمعیت ممکن میشود، فوراً تهیه و آماده خدمت نمائید و کلنل محمد تقی خان را یاغی و متعدد شناخته در قلع و قمع آنها و موافقین آنها از هیچ اقدامی فروگذار نکنید.

مخارج عده ای که حاضر می نمائید از مالیات و عواید باخرز و جام و عایدات گمرگی کاریز گرفته، برسانید. مخصوصاً از دو نکته ذیل نهایت مراقبت را داشته باشید.

اولاً به وسیله مقتضیه ژاندارم ها و افراد نظامی که فریب دسایس محمد تقی خان را خورده اند، بفهمانید که تا موقع نگذشته است به شما و سایر سرکردگان خراسان ملحق شوند^۱، که تقصیر آنها عفو شود والا به مجازات سخت خواهند رسید. ثانیاً اهتمام کامل نمائید که عمال محمد تقی خان بهیچ وجه در مالیات و عایدات دولت دست اندازی نکرده و دیناری از نقد و جنس مالیات و عایدات گمرگی را مشهد نفرستند.

سواد این تلگراف را برای مقرب الخاقان سید حیدر [بربری] و آقا سید مرتضی [بربری]، آقایان عماد الممالک [کاشمیری] و شوکت السلطنه، سردار نصرت^۲، و محمد کریم خان [قرایی] و سردار شجاع [احتمالاً سالار اشجع حاکم دست نشانده کلنل در شرق خراسان] و سالار خان بلوچ بفرستید.

باید تمام آنها جمعیت کافی از سوار و تفنگچی تهیه کرده به شما ملحق شوند، و حقوق سوار و جمعیت آنها از مالیات های جام و باخرز و تربت و ترشیز [کاشمیر] گرفته و پرداخته شود. باید با کمال هوشمندی و جدیت امر دولت را به موقع اجرا گذاشته، بهیچ وجه از غیر این دولت اطاعت و تمکین ننمائید و از قلع و قمع آنها فروگزاری ننمائید.

حکومت جام باید کماکان به عهده شوکت السلطنه واگذار باشد. دیگری را به آن حدود نباید راه بدهید. حکومت تربت حیدریه را نیز به یکی از فرزندهای خود واگذار نموده

۱- همسر کلنل نوذری هم برای این منظور به مشهد فرستاده شده بود که افسران را از کلنل جدا

سازد.

۲- این نام بصورت سردار نصر آمده است، سردار نصرت رئیس اهل تیموری و از طرفداران قاجاری

کلنل بود.

با سوار و جمعیت کافی روانه نمایند. غره شبله - نمره ۸۴۲۴ قوام السلطنه ریاست وزراء^۱، سواد مطابق اصل است. مهر شوکت السلطنه.

* * *

این زمان اوضاع مشهد هم دچار هرج و مرج بود، اما مأمورین حکومت نظامی کلنل بشدت مراقب اوضاع و سرکوب مخالفان بودند. با این حال به دستور کلنل این اعلامیه برای ترساندن مردم و مجازات آنها صادر شد:

اعلان

«برای حفظ آسایش و امنیت عمومی و خاتمه دادن به عملیات خیانتکارانه‌ی بعضی از پست فطرتان، برخلاف اراده و میل قلبی خود، از تاریخ فردا، ۱۹ شهر جاری (ذیحجه) حکومت نظامی را تحت مواد ذیل اعلام می‌کنم:

غدغن میشود:

- ۱- تردد شبها در معابر غیر از لیالی [شبهای] شبکه (آنهم در صورتی که سوء استفاده نشود) از سه ساعت از شب گذشته تا صبح.
 - ۲- اجتماعات محل آسایش و امنیت.
 - ۳- حمل اسلحه برای غیرنظامیان و خرید و فروش آن برای نظامی و غیرنظامی.
 - ۴- خروج از شهر بدون داشتن جواز رسمی از دفتر مرکزی کل قوا (زارعین اطراف شهر و مالداران از این حکم مستثنی می‌باشند).
- اشخاصی که اخلال در امنیتشان در محکمه نظامی به ثبوت برسد، محکوم به اعدام خواهند شد.

در خاتمه امیدوارم تا اول ماه محرم موجبات حکومت نظامی مرتفع گردیده [که گردید] و

۱- عین این نامه برای شوکت الملک به بیرجند و سردار معزز کرد شادلو به بجنورد نیز ارسال شده است. متأسفانه چون منزل سردار معزز پس از اعدام وی وسیله عمال رضا شاه غارت شد، اسناد آن خاندان از بین رفت.

با کمال آزادی بتوانیم به عزاداری و سوگواری در مصیبت حضرت خامس آل عبا علیه السلام اقدام نمائیم.

کفیل ایالت و فرمانده کل قوای نظامی ایالت خراسان و سیستان - محمد تقی^۱ . بدیهی است که کتلل و چند نفر از ترکان مهاجر اطرافش نمی توانستند با تمام مردم خراسان چه در شهر و چه در روستاها و مرزها و ایلات و عشایر که گوش به فرمان دولت داشتند، مقابل نمایند و انقلاب موهوم خود را به نتیجه برسانند و حکومت جمهوری مورد نظر خود را در این ایالت برقرار نمایند. زیرا شورش های مردم در کوچه و بازار و محلات شهر مشهد روز بروز بیشتر و بیشتر میشد و عرصه را بر مأمورین حکومت نظامی علیرغم بیم از اعدام تنگ تر میکرد. شمال و شرق و جنوب خراسان در اختیار ایلات و عشایر طرفدار دولت بود و کتلل فقط ژاندارم های خود را در راه های نیشابور و سبزوار مستقر کرده بود که مانع ورود نیروهای دولتی به خراسان بشوند.

اکثون در خارج شهر یعنی در حومه شرقی خراسان به فاصله ۵۰ کیلومتری مشهد در حدود فریمان آتش جنگ روشن شده و شکست قوای نظامی کتلل را آشکار ساخته بود که از نامه ی کتلل به مازور علیرضا خان افسر و قادارش پیداست:

تاریخ لیله ۶ سنبله (شهریور) ۱۳۰۰ نمره ۵۵۱

آقای رئیس اردوی باخرز،

راپورتهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و رمز شما رسید. افسوس میخورم که فریمان به دست دشمن افتاده است. اینکه اسپران اوکل (گروه بان یکم) احمدخان را با شصت نفر پیاده، یک پلیتر (مسلسل)، یک توپ صحرائی، و پنجاه نفر سوار فرستادم که انشاء الله به قوه جبریه دشمن را نیست و نابود نمائید. (این موضوع در گزارش کنسول انگلیس هم آمده بود).

با اشخاص بی شرف، مذاکره صلح کردن خود غلط بود، دیگر نباید گذاشت که قوی تر شود. عقیده من در حمله اینست که یک عده از راه قصر و یک عده به سمت قلعه نو حرکت کرده و باقی قوای دشمن را که در سر راه است، مجبور به عقب نشینی نمائید. آب

فریمان در سرپند اگر [برگردانده و] به رودخانه بیندازید، مجبور به تسلیم خواهند شد. دست خداوندی یار و مددکارشان باشد. فتح و فیروزی را آرزومندم. نقطه ای که از آنجا راپورت می نویسد همیشه معین کنید. محمد تقی.^۱

پاسخ تلگرافی شوکت الملک به قوام السلطنه - ۵ شهریور ۱۳۰۰

امیر محمد ابراهیم خان شوکت الملک حاکم قاینات که مقرر حکمرانیش در شهر بیرجند بود، در پاسخ تلگراف نخست وزیر که دستور داده بود با تمام قوا در سرکوبی کلنل اقدام و شجاع الملک را نیز باری دهید، چنین مخایره کرده است:

«طهران - مقام منبع پندگان حضرت اشرف ارفع آقای رئیس الوزراء روحی فداه. حکم مطاع.

نمره ۸۴۲۵ زیارت. امروز مأمور مخصوص برای احضار قشون ذخیره اعزام. قشون تحت اسلحه هم برای اجرای اوامر مطاعه حاضر. عده ای تفنگچی و ایلجاری هم اطلاع دادم حاضر شوند. در فاصله قلیلی نتیجه را به عرض مبارک میرساند. در اجرای اوامر دولت تا جان در بدن دارم، کوتاهی نخواهد نمود.

۵ سنبله - نمره ۱۴۱۹ - محمد ابراهیم شوکت الملک.

علاوه بر اینها، شوکت الملک عین تلگراف نخست وزیر را برای شجاع الملک به باخروز و برای سردار مکرم حکمران طبس به طبس نیز فرستاد و به آنها تذکرات لازم را متذکر شد و اعلام آمادگی نمود.

ضمناً به مخایرات حضوری خود با فرخ مفسده جو و کلنل هم مذاکره کرد و هر دو را با منطق و برهان قوی و مبین دوستی و حق گویی خود سرفراکننده ساخت که این سؤال و جوابها را می توانید در کتاب انقلاب خراسان صفحات ۱۱۱ به بعد ملاحظه فرمائید که نظریات مغرضانه فرخ و طغره آمیز کلنل تا چه اندازه بهبود یافته و آشکار می سازد که آنها قصد تجزیه خراسان را داشته اند.

۱- انقلاب خراسان، ص ۹۹.

سرانجام با توپ و مسلسل و کمک‌هایی که کلنل برای یاور علی‌رضا خان شمشیر فرستاد، آنها توانستند فریمان را از تصرف عشایر بی‌اسلحه درآورند. بهمین جهت غرور بیشتری آنها را فراگفت، به گونه‌ای که کلنل برای برقراری صلح با آنها خواستار شد که پسران شجاع‌الملک و شجاع‌السلطنه را به عنوان گروگان به مشهد بفرستند. در قسمتی از این نامه آمده است:

از کلنل محمدتقی خان به یاور علی‌رضا خان شمشیر رئیس اردوی سیار باخزر ۹ سنبله (شهریور) ۱۳۰۰ نمره ۶۰۲.

راپورتهای ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و اصل، اولاً موفقیت را از صمیم قلب به شما و عموم صاحب‌منصبان و افراد تبریک می‌گویم و ... فتح قابل تقدیر شما را تقدیس می‌کنم...

عقیده مرا هم از روی مراسم استنباط خواهید کرد... تا آنها یکی از پسرهای شجاع‌الملک و شوکت‌السلطنه را به شهر نفرستند و ژاندارم‌ها را با کمال احترام به شهر بیاورند و قیمت اسبهای مقتول را ندهند و عده‌ی خودشان را متفرق نکند، ابدأ اردو احضار نخواهد شد، سهل است، حمله را ادامه خواهید داد. بهر صورت با چنین شرایطی صلح کرده و الا پس از رسیدن توپخانه حمله را به سمت تربت حیدریه ادامه دهید. در حفظ دیسپلین و نظم زیاده کوشش کنید که رعایا بدانند ما غارتگر نیستیم. محمدتقی.

در نامه بعدی کلنل به علی‌رضا خان که آنهم تاریخ ۹ شهریور است و اما نمره آن ۷۴۲ می‌باشد، این نکته به نظر میرسد که این نمره نامه‌ها دارای شماره مرتب نبوده‌اند، بلکه هر نامه‌ای را یک شماره می‌زده‌اند. زیرا تفاوت نمره نامه قبلی ۶۰۲ با این نامه که ۷۴۲ می‌باشد ۱۴۰ شماره است. آیا میتوان تصور کرد که کلنل در روز پیش از ۱۴۰ نامه رد و بدل می‌کرده است؟ که این بعید است. بهر حال در نامه شماره ۷۴۲ مورخه ۹ سنبله ۱۳۰۰ به علی‌رضا خان می‌نویسد:

۱- راپورتهای ۷۹ و ۸۲ توسط اسپران عبدالله خان واصل، اقدامات و جدیتهای آن صاحب‌منصب رشید و فعال را تقدیر می‌کنم. برای عده‌ای از صاحب‌منصبان اردوی شما و خودتان ارتقاء رتبه تصویب و عنقریب حکمش ارسال میشود. برای اشخاصی که لازم میدانید نشان رشادت درخواست نمائید.

۲- تعجب دام چرا اثنائیه ی سید حیدر (بربری هزاره‌ای) تا به حال به شهر حمل نشده است.^۱

۳- با این که غلغله کرده بودم روز تاسوعا و عاشورا را جنگ نکنید، باز اشرار به روزهای عزاداری اهمیت نداده و دیروز ساعت ۸ صبح پست نصرآباد اردوی کماوه را طرف تعرض و حمله قرار داده بودند.

۴- اوضاع شهر با وجود خصومت و ضدیت علنی انگلیسی^۲ ها بسیار خوب و یک حزب ملی^۳ به کمک ما تشکیل شده است.^۴ - محمدتقی.

بهر حال، کلنل با اندک پیروزی بر خوانین شرقی از ایلات هزاره و تیموری که اهمیت چندانی نداشتند، مغرور شده و به افسران خود درجه تشویقی داده است.

باتوجه به حوادث جنوب شرقی خراسان، مذاکرات به صورت مخابرات حضوری بین شوکت‌الملک و فرخ و کلنل در جریان بود و شوکت‌الملک می‌کوشید با دلایل منطقی و مستحکم خود اینها را از مخالفت با دولت مرکزی بازدارد. او قاطعانه می‌گفت اگر قرار باشد شما تمکین نکنید من ناگزیرم برای حفظ استقلال ایران و تابعیت از اوامر دولت با شما که دوستان من هستید وارد جنگ شوم و آن وقت خدا میداند که چها خواهد شد.

اما لجاجت فرخ و بی منطقی این گروه راه هرگونه مذاکره امیدوار را مسدود ساخت. زیرا کلنل قطعاً از مقامی که در دست گرفته بود و اهدافی که در سر داشت، دست بردار نبود و

۱- بدنبال همین دستور است که اموال مردم غارت شد و کودکان را هم لای رختخواب در حالت خواب پیچیده و به مشهد آورده و در میدان اعدام مشهد برای حراج اجناس ریختند، که این خبر در شهر عکس‌العمل نامطلوبی برای ژاندارم‌های کلنل به عمل آورد و خبر به قوچان رسید که در جای خود خواهد آمد.

۲- انگلیسی‌ها علناً کاری نمی‌کردند که بهانه به دست مخالف بدهند. این را برای تحریک افسران و افراد خود عنوان کرده است که شورشهای مردمی مشهد را به انگلیسی‌ها نسبت دهد.

۳- منظور همان حزبی است که ترکها تشکیل دادند و نامش را به نام مردم خراسان جمعیت ملیون خراسان نامیدند.

۴- انقلاب خراسان، ص ۱۲۳.

نصایح شوکت الملک را تحریکات خارجی میدانست چنانکه در مخایره حضوری ۱۳ شهرپور خطاب به او گفته است:

«بنده همین تلگرافات جنابعالی را اثر تحریکات خارجی میدانم و به حول الله از این تهدیدات، از اقوام به وظایف ملیه و دفاع از حقوق حقه‌ی خود (۱۱) صرفنظر نخواهم نمود».

عصبانیت شوکت الملک علیه کلنل

باتوجه به اسناد و مدارک موجود، بویژه در کتاب انقلاب خراسان که به همت دوست فاضل و گرانقدرم آقای گاره چاپ و منتشر شده است، میتوان دریافت که کلنل هیچگونه راه مذاکره و صلح باقی نگذاشته و تمام پند و اندرزهای شوکت الملک دال بر خیرخواهی و وطن پرستی را زیر پا گذاشته است. اما سرانجام شوکت الملک که در مقابل دولت مسؤلیت داشت، با تمام آن متانت و بردباری خود ناچار به اقدام و تجهیز قوا شد. در صورتی که ما میدانیم این صبر و تحمل امیر شوکت الملک علم را اهلخانان کرد ما در شمال خراسان نمیتوانسته اند داشته باشند. زیرا نصیحت برای یکبار کافی میدانستند و اگر طرف به آن توجه نمیکرد و حالی نمیشد، با سرنیزه و گلوله تفنگ به او حالی میکردند.

بهر حال شوکت الملک هم ناچار پس از روزها و هفته‌ها مذاکره و پند و اندرز بی نتیجه به این نکته رسید که راهی جز ادامه جنگ وجود ندارد. از این رو به ابراهیم خان شیبانی ملقب به سردار مکرم حاکم طبرس و شجاع الملک و شوکت السلطنه و عباسخان سالار اشجع که از سوی کلنل به حکومت خواف منصوب شده بود نامه نوشته و آنها را به بسیج همگانی دعوت کرد و خود نیز آماده‌ی پیشروی به سوی مشهد شد. و به مردم خواف هم چنین نوشت:

ابلاغیه شوکت الملک به اهالی خواف - ۱۳ سنبله نمره ۱۵۵۳

«توسط جنابان مستطابان آقای شیخ الاسلام و آخوند ملا احمد زید توفیقها.

عموم محترمین و اهالی خواف، نظر به اینکه اعمال صاحب منصبان ژاندارمری

خراسان تماماً مخالف با اوامر دولت است، از طرف دولت علیه، نایب سرهنگ محمد تقی خان و اعران او جزء متمرذین دولت اعلان شده، و از هر طرف اردوی منظم برای سرکوبی و اضمحلال آنها مأمور و در حرکت هستند. و منجمده حسب الامر دولت قسمت جنوبی خراسان در تحت نفوذ قوای نظامی قایمات و سپستان خواهد درآمد و برای اجرای این امر از امروز دستجات منظم به طرف شمال عازم هستند.

چون اینجانب نظر به مدت مدید همجواری، خوف را مثل قایمات تصور کرده، علاوه بر خویشاوندی با خوانین محترم محبت مخصوصی نسبت به خانواده های قدیمی خوف دارم، لازم دانستم قبلاً عموم اهالی آن ولایت را به وسیله ی محترمین مطلع سازم که باید از هرگونه همراهی با اعران کلنل محمد تقی خان احتراز جسته و خود را مخالف مقاصد آنها اعلام نمایند. حتی از تأدیه مالیات موقتاً تا ورود قوای قایمات، خودداری کرده و البته پس از ورود اردو نماینده مخصوص اینجانب دستور مثنی آتیه را به شما خواهد داد.

تصور نمیکنم در آن حدود کسی باشد که خود را مخالف اوامر اولیاء دولت معرفی کرده و به زحمت بیندازد. محمد ابراهیم شوکت الملک^۱.

بدنبال این اقدام پاسخ تلگراف کلنل را هم که اقدامات خیر خواهانه ی او را تحریکات خارجی اعلام کرده بود بدینگونه مخابره نمود و عملاً راه مذاکرات مقطوع گردید:

آخرین تلگراف شوکت الملک به کلنل

از بیرجند به مشهد - ۱۴ سنبله (شهریور ۱۳۰۰)

جناب اجل آقای کلنل محمد تقی خان دام اقباله. در جواب نمره ۶۷۳ زحمت میدهد، تصور نمیکنم بنده هم در مقام خیرخواهی عرضی را در نصیحت فرو گزار کرده باشم که محتاج به تجدید عرض باشد و معلوم است هر حکم و دستوری که از طرف اولیاء دولت به بنده برسد، اطاعت خواهم کرد و جواب این نکته که تلگراف من اثر تحریکات خارجی است، عرض میکنم:

۱- انقلاب خراسان، کاوه بیات، ص ۱۴۷.

دور بادا دور از دامان نامم گرد ننگ . خارج شدن از وطن را غیر از خود حضرت تعالی دیگری پیش بینی نکرده، خویست رجوع به تلگرافات سابقه بفرمائید . محمد ابراهیم .

در تلگراف نمره ۹۰۷۶ مورخه ۱۴ شهریور ۱۳۰۰ نخست وزیر به شوکت الملک هم، قوام السلطنه به او گفته است اگر قرار بود کلنل نصیحت پذیر باشد، نصیحت ما و دیگران را پذیرفته بود، بنابراین خودتان را در این مورد زحمت ندهید . حتی فرستادن مصباح دیوان (اسدی نایب التولیه بعدی) از بیرجند به مشهد هم کاری بی نتیجه خواهد بود . لازم است هرچه زودتر بسیج نموده و کار را از طریق جنگ پایان دهید^۱ .

اما کلنل هنوز هم تحت تأثیر القانات بهبوده اطرافیان خود معتقد به زیر فرمان آوردن خراسانیان بود و به القایی که افسران زیردستش طبق دستور او به او میدادند دلخوش کرده بود که فرمانفرمای کبرای خراسان است، زیرا زیردستانش خطاب به او می نوشتند:

مقام منبع فرمانفرمای کبرای خراسان و سیستان دامت عظمت .

در صورتیکه آخرین فرمانی که کلنل از طرف دولت سید ضیاء الدین داشت . ریاست ژاندارمری خراسان بود و سردار اسعد والی جدید هم که کلنل از آمدن او به خراسان جلوگیری کرد، او را به کفیل ایالت منصوب نموده بود . بنابراین عنوان فرمانفرما چیزی بود که کلنل فعلاً برای خودش انتخاب کرده و به زیردستان تعلیم داده بود، با این عناوین او را مخاطب سازند .

اوضاع جنوب شرقی خراسان این زمان کاملاً مخشوش و در حال اشتعال آتش جنگ بود . اوامر دولت از طریق شوکت الملک برای خوانین هزاره و تیموری حدود خواف و باخرز و تربت جام ارسال و به آنان ابلاغ گردیده بود .

در نامه ای که شوکت السلطنه تیموری حاکم تربت جام برای سردار نصرت تیموری طی نمره ۱۵۵ مورخه ۱۶ سنبله فرستاده آمده است که سواد تلگراف قوام السلطنه را برای اطلاع آقای سید مرتضی رئیس طایفه ی بربری چاقوری^۲ روانه دارید . در این زمان نیروهای

۱- انقلاب خراسان، ص ۱۲۹ و ۱۵۰ .

۲- برخی از این بربری ها چاقوری را هم رئیس التجار برای جنگ با کردها به اطرافین برد . بنگرید به اسفرائین دیروز و امروز . کلیم الله توحیدی ، چاپ ۱۳۷۲

کلنل بطرف سنگان (بین تربت و خواف) حمله برده و آنجا را محاصره کرده‌اند که این موضوع از بیانیه کلنل محمد تقی خان به تاریخ ۱۷ شهریور ۱۳۰۰ پیداست.

کلنل در این بیانیه که با عنوان کمونیستی (رفقا) زیردستانش را مخاطب قرار داده، سرداران و امیران خراسان و رؤسای ایلات و عشایر را همه دزد و بی وجدان و خائن و وطنفروش نامیده، بویژه به سردار معزز ایلخانی بجنورد هم که او را نصیحت کرده بود، تاخته و امیر شوکت الملک را هم غارتگر و خائن نامیده است.^۱

پیداست که مردم خراسان از سوابق خانوادگی این مردان و خدمات آنها در امنیت و استقلال این سرزمین آگاه بودند و بیانیه و حرفهای کلنل تأثیری در اوضاع نداشت. بلکه خراسانیان شمال به یک اشاره‌ی سردار معزز و خراسانیان جنوب با یک اشاره امیر شوکت الملک بسیج شده و وارد کارزار میشدند. آنها کلنل شناس نبودند.

مردم مشهد هم که بیشترشان ریشه در ایلات و عشایر خراسان داشتند و یا با این مردم سر و کار و زندگی داشتند، نه تنها از توهین کلنل به بزرگان خراسان دلشاد نشدند، بلکه شدیداً متأثر شده و اعلامیه‌ای شدید علیه او شبانه منتشر ساختند، تا او بداند که اوضاع چگونه است و بهتر خود را بشناسد و تحت تلقین گفتار افراد سودجو و معرض و بی منطق قرار نگیرد و خود و دیگران را به گشتن ندهد. زیرا مردم مشهد با پیکهایی که همه روزه بین سرداران خراسان و آنها در رفت و آمد بودند، از همه چیز واقف گشته و آماده‌ی مبارزه شده بودند که هر چه زودتر به این گریه رقصانی‌های مستقر در استانداری پایان دهند. اینک اعلامیه مردم مشهد.

نظر خراسانیها در مورد کلنل و اعلامیه مربوطه

کلنل آن نظری را که خراسانیها نسبت به او داشتند و انتظاراتی از وی متصور بودند، نتوانست محفوظ و برآورده سازد. او تا زمانی که علیه قوام برنخاسته بود، به عنوان یک

افسر رشید و صادق و خدمتگزار و پرشور و تلاش معرفی شده بود و همه جا در محافل عمومی و خصوصی سخن از تعریف و تمجید او بود. اما بعداً که افرادی از ترکهای مهاجر قفقازی و عشق آبادی و آذربایجانی و امثال فرخ به او پیوستند و به اصطلاح مرشد و راهنمای او شدند، او را به پسرانه کشانده و از مردم خراسان جدا نموده و این آدم پاك و آزادیخواه و دمکرات منش را به دیکتاتوری تبدیل کردند که هرگز چنین تصویری از او نمیرفت. اعلامیه زیر که خطاب به کلنل در آن روزها از سوی خراسانیها منتشر شده مؤید بسیاری از مسائل است:

«آقای کلنل، آیا یادتان هست که در ضمن بیانیه ای که در ابتدای دوره اوّل فرمانفرمایی خود اشاعه دادید، گفتید که: «من ابدأ حب جاه ندارم، من طالب اشغال مقام فرمانفرمایی خراسان نبودم.»

در صورتی که تشبیهات غریب و عجیب شما به خوبی ولع مفرط شما را به اشغال این مقام مدلل می نماید، و نیز اظهار میداشتید که من مخالف اشرافیت و حکومت اشرافی هستم. در صورتی که عملیات اخیر شما آرزوی سرشار شما را به حضرت اشرف شدن، اشعار میدارد.

آقای کلنل، نگارنده ی این ورقه شما را دارای قلبی میداند فوق العاده ساده، ولی متأسفانه اراده ی آن قلب، مولود خیالاتی است که در ستونهای دماغی انباشته از مالیخولیای جاه طلبی پرورش یافته است. به طوری که وقتی نماینده انگلیس به شما اظهار محبت نموده و مواعید همراهی به شما میداد، فکر نمیکردید (بلکه نفوذ و اقتدار همان حس جاه طلبی، دماغ شما را مجال فکر تمیّد داد) که مقصود آنها دوستی و حمایت شما نبود. بلکه منافع خود را در اطراف این مالیخولیای شما تفحص میکردند و به خاطر نمی آوردند که اینها با همین سیاست شوم هزارها امثال شما را به چراغ واداشته و پس از رفع احتیاج، او را به دست درخیم سپرده و در موقع اعدام او، با قیافه متبسم و مستهزئانه در ردیف اوّل تماشاچیان ایستاده و از منظره جان دادن، برآورده ی خود تفریح میکردند (۲).

و اینک نیز می بینید که چون مقصودشان به عمل آمده است، دارند خود را از شما کنار و کنارتر می کشند، و نیز وقتی که این یک مشت سفله دقیقه شناس دور علم شما سینه

زده، گاهی سر شما را به سر شاه تشبیه کرده و گاهی شما را نادر ثانی میخوانند^۱، شما هم باور کرده و تصور نمی‌کنید که این حس سبک و بازاری یعنی ملاحظه‌ی همشهری‌گری و بچه‌ی یک محله (تبریزی) بودن از خود دور نمائید (نمونه این مدعا هم به کارهای مهم و داشتن عالم الدوله بی شعر و امثال او و طرف مشاوره قرار دادن فلان کودن ایله یا فلان لوده رسوا است که جز همزبانی و همشهری‌گری شما هنر دیگری ندارند و فراموش میکنید که شما میخواهید به استظهار بازوی نیرومند خراسان [که اکنون آنرا نادیده انگاشته اید] طهران را تأذیب نمائید و بایستی با خراسانی کار کنید [نه با غیر خراسانی].

آنرا سزا بود که زند لاف مهتری گمزدل برون کند همه مهری و کینه‌ای.

آقای کلنل، شما به اشتباه رفته اید، و اگر بخواهید همین رویه را تعقیب کنید، مطمئن باشید که به مقصود نخواهید رسید. زیرا گذشته از اشتباهات فوق شما، یک خط دیگری هم کرده اید و همان خط را هم دارید ادامه میدهید: شما به افکار عمومی به هیچ وجه اهمیت نداده و به زور سر نیزه‌ی ژاندارم فاقد قوای روحیه، که ابدأ به قوای ملیه مستظهر نیست، کاملاً مطمئن و مغرور شده اید.

آقای کلنل شما تصور کرده اید که بوسیله حکومت نظامی و تهدید به اعدام و حبس و زجر، به خفه کردن احساسات یا تعابیل اجباری احساسات عمومی موفق خواهید شد؟ غافل از اینکه در این عصری که مرام سوسیالیست هم دارد کهنه میشود، تعقیب رویه دیکتاتوری به زور رژیم میلیتاریزم سبک مغزی است. و بالأخره از این فشار شما به افکار و احساسات، برقی تولید خواهد شد که خرمن هستی شما را خواهد سوخت. یک نظر به وقایع سه چهار ساله‌ی همسایه‌ی دیوار به دیوار خراسان (روسیه کبیر) و مقایسه‌ی عظمت و مقدار نیکلا و قوای او را با خود و قوای خودتان، به شما نشان خواهد داد که در قبال افکار عمومی ناراضی موقعیت شما چیست و تنها نتیجه‌ای را که از لجاج و پافشاردن در تعقیب این رویه میتوانید دریافت دارید، قتل چند صد نفر نفوس بی‌گناه است و بس! ...

۱- ترکهای قفقازی و مهاجر عنوان نادر ثانی به او داده بودند.

اینک اگر راستی اصلاح طلبید و مقصود خودنمایی و تنها مقاومت در برابر شخص قوام السلطنه نیست، بیائید از روی کرسی برخاسته با خراسانی به زمین بنشینید و بگذارید علاقمندان این خاک هم که منافع و تجربیاتشان در این ایالت از شما بیشتر است، قدری در مصالح و منافع خود تفکر کرده، آن وقت با مشاوره‌ی شما طریقه‌ای را پیمایند که هم پیشآمدهای خونین رخ ننموده و هم با یک صدای ملی که از حنجره‌ی حقیقی خراسان بلند شود، به طهران فاسد بگویند:

به جای خود بنشین، یا از جای خود برخیز!

چنانکه از متن اعلامیه برمی آید و حقیقت هم همانست، کلنل خراسانیها را به دوروبر خود راه نمیداد. بزرگان خراسان در شهر مشهد را وقع و احترامی درخور نهداشت، نه روحانیون را و نه خوانین و ایلات و عشایر را، بلکه هر کدام را به نحوی از خود میرنجانید. فقط او بود و میلیسپودبوا و فرخ و چند نفر مهاجر دیگر **روزگمان صفای**.

ابلاغیه ۱۹ شهریور کلنل پسیان

چنانکه گفته شد تا این زمان چند جنگ پراکنده بین افراد کلنل به فرماندهی افسرانی چون علیرضا خان و سپهر در جبهه‌های سنگان و تربت و روستاهای جام با موفقیت روبرو بوده و با دادن تلفاتی از هر دو سو، پیشروی با ژاندارم‌ها بوده است. لذا کلنل که گمان میکرد همچنان پیروز خواهد ماند، ابلاغیه زیر برای تقویت روحیه پادگانهای دیگر صادر کرد که از شایعات مردم بیمناک نشوند.

ابلاغیه - فوری است.

قوچان، مزینان، درجز، باجگیران، شیروان، رؤسای ژاندارمری
فیروز اردوی کاوه از راست و اردوی شمشیر از چپ به کاریز و محمود آباد و لنگر
حمله برده، پس از چندین ساعت جنگ، صفوف دشمن را که از حیث عده بمراتب افزون تر

بوده‌اند، درهم شکسته و قلعه‌جات موسومه را متصرف شده‌اند. دلاوری و رشادت افراد نظامی، قلبهای اشرار و غارتگران را بطوری متزلزل ساخته است که میتوان خاتمه‌ی کار را در نزدیک‌ترین مدت پیش‌بینی نمود. ۱۹- سنبله نمره ۶۹۳ محمدتقی^۱.

اما در این زمان گزارش نیروهای کلنل از سبزوار واصل شد که آنها تسلیم مردم شده و در مسجد نشسته و عزاداری میکنند و کاری هم به جنگ بین او و قوام السلطنه ندارند.

از: سلطان ابراهیم تاج بخش قاجار

به: مقام منبع ریاست قوای خراسان [کلنل محمدتقی خان]. ۱۹- سنبله ۲۹۹^۲

بواسطه‌ی بعضی اقدامات ماژور اسماعیل خان که تمام عده‌ی سبزوار مسبوق‌اند، مجبور شدم به حال بیطرفی باشم و اهالی نیشابور و ژاندارم و امنیه و عده سواره و پیاده‌ی چریک این حوزه هم بهمین طریق. اوایل ورود به سبزوار خودم را توقیف، فامیل را توقیف نمودند. اسکادرون را از بنده گرفتند و حالیه هم به یک نفر وکیل حکم نمودند که بنده را توقیف نماید. با تمام عده با کمال اتحاد و بیطرفی باقی [هستم] اگر کسی با ما طرف است به حال دفاع باقی خواهیم بود. باز هم اطاعت امر شما را خواهیم نمود. ولی متحنی هستیم شما و سایر عده به حال بیطرفی باقی بمانید. دو طرف مسلمان مشغول عزاداری، دولت ضعیف، ملت ضعیف. شما را به قرآن و مذهبی که دارید دست از این اقدامات بکشید. این مملکت قابل این نوع ضدیات نیست. از فامیل و مال گذشته، فدایی ملت: سلطان ابراهیم تاج بخش قاجار. نمره ۱۷۷.^۳

این روحیه‌ی ژاندارم‌های سبزوار است. در خواب هم سالار اشجع به شوکت الملک قسول داده است در صورت بروز جنگ در خواب، نخواهد جنگید و تسلیم نیروهای شوکت الملک خواهد شد. این زمان یاور علی‌رضا خان نیروهای شجاع الملک را درهم

۱- انقلاب خراسان، ص ۱۷۷.

۲- تاریخ چاپ شده‌ی سرعنوان‌ها که مربوط به سال قبل بوده و ۲۹۹ نوشته شده، وگرنه نامه را در ۱۹ شهریور ۱۳۰۰ نوشته است.

۳- انقلاب خراسان، ص ۱۸۰. در متن نمره ۱۷۷ آمده که احتمالاً صفرسمت راست زائد است.

شکسته و به سوی مرز افغانستان متواری ساخته بود. این مسأله از نامه سردار نصرت که بین کلنل و خوانین منطقه دو دوزه بازی میکرد و خود را بهر دو طرف نسبت میداد پیداست که در آن کلنل از بابت بجنورد نگرانی خود را اظهار داشته است. اما سردار نصرت در پاسخ، کلنل را دلجونی داده و گفته است:

«راجع به اقدام اخیر بجنورد بی نهایت متأسف شدم. حضرات چون دروغهای روزنامه ایران^۱ را خوانده و شهرتهای بی اساس شجاع الملک و شوکت الملک را شنیده اند، برای اینکه خود را از غائله نیانداخته، در مقام زمامدار بی شرف اظهار حیاتی کرده باشند، به چنین اقدامی که نتیجه اش پشیمانی و خجالت آنها خواهد بود، مبادرت ورزیده اند. ولی هیچ اهمیت ندارد و به سر مبارکت، تمام عده ی بجنورد پیش از چهارصد نفر نخواهد بود و عقیده ام اینست یعنی با اطلاع عرض میکنم که بدترین قوای خراسان سوار بجنورد است. و در مقابل صد نفر قوای جنگی تاب مقاومت ندارند. کمی جسارتاً عرض میکنم همین قدر که دفع حملات دشمن شود، کافی است و باید در اینمورد قناعت نمود و هیچ تعرض و پیشرفت به طرف بجنورد صلاح نیست. زیرا گرفتن بجنورد اهمیت ندارد. لکن نگاهداری آنها با فقدان وسایل و نبودن صاحب منصبان مجرب مشکل است.

راجع به دستخط تلگرافی ۲۵ هم فوری قدمتی شد هر کس از اتباع سالار خان (بلوچ) به آن حدود دیده شوند، دستگیر کنند. موضوع توقیف جنس املاک شجاع الملک و غنایمی که از حضرات متمردین قزاقی به دست آمده و خواهد آمد یک زحمت فوق العاده برای آقای ماژور (علیرضا خان) خواهد شد...^۲

خوشبینی کلنل و سردار نصرت تیموری

چنانکه گفته شد، سردار نصرت تیموری از بزرگان ایل تیموری مقیم زورآباد در

۱- روزنامه ایران که اخبار پیروزیهای دولت را منتشر میکرد، به این وقایع شاخ و بال داده بود.

۲- انقلاب خراسان، ص ۱۸۷.

منطقه تربت جام سرد سیاستمداری بود و در ماجرای جنگ کلنل با ایلات هزاره و تیموری خود را در ظاهر با خوانین منطقه بویژه شجاع الملک موافق و دوست نشان میداد و در باطن با کلنل محمدتقی خان مکاتبه داشت و وسیله‌ی پیگ مخصوص تمام اطلاعات خوانین منطقه و تیروهای مخالف را به کلنل گزارش میکرد و از بهترین مشاوران کلنل بود. در نامه زیر کلنل به او گفته است تا تیروهای تهران به خراسان برسند، ما طبق نقشه جنگی ابتدا کار شجاع الملک را می‌سازیم، سپس به سر وقت شوکت الملک خزیمه بیرجندی می‌رویم و پس از پایان دادن کار او به مقابله تیروهای اعزامی از تهران می‌رویم و دمار از روزگارشان می‌آوریم. ظاهراً هنوز کلنل از بابت شمال خراسان که در اختیار کرده‌ها بود، دغدغه‌چندانی نداشته است، چون به سران کرد گفته بود «من کرد هستم» و او فکر میکرد این موضوع مؤثر خواهد بود. اینک نامه دیگری به سردار نصرت:

[از: کلنل محمدتقی خان، به: سردار نصرت - مشهد ۲۲ سنبله (شهریور) ۱۳۰۰]

قربانت شوم، مرقومه شریفه مورخه غروب ششم زیارت، از مطالب لازمه توسط آقای فاضل اطلاع پیدا کردم. اولاً اینها همه ریاکاری و اغفال است. در طهران قوه (سرباز) و پول نیست که به سمت خراسان بفرستند. اینجا هم بحمدالله تاکنون فتح با ما بوده و اگر از طرف بیرجند هم قوایی [برضد ما به کمک شجاع الملک] برسد، تا وصول قوای امدادیه کار شجاع الملک و همراهانش ساخته است. بی خیال باشید. کار با مولا بود درویش را.

در موضوع ازدیاد عده هر قدر ممکن است اضافه نمائید و پنجاه قبضه تفنگ دیگر بار به میرزا علیخان داده شد که حمل نماید. یکصد رشته قطار (تفنگ) و بند تفنگ نیز تهیه و تسلیم (شما) میشود. برای مالیه هم برای صدور حوالجات نوشتم. انشاء الله در این دو روزه صادر و اعزام میشود. به جان خودتان بنده که با یک قلب قوی تا آخرین سرحد امکان ایستاده‌ام و گمان میکنم وظیفه هر وطن پرستی همین باشد. بجان خودت دیر یا زود این ترتیب حکومت و ازگون خواهد شد و زمامداران فعلی جز نام ننگین چیز دیگری همراه نخواهند برد. از سمت تربت خیدریه، دولت آباد مرکز اشرا را به تصرف مادر آمد و اشرا را تا باخرز تعاقب خواهند شد. از سمت طهران هنوز زد و خوردی نشده است. می‌گویند سیصد نفر از خرقانیهای طهران در راه هستند. بیست و پنج نفر آنها تاکنون فرار کرده‌اند. هر صد نفر ما باید با هزار

نفر آنها مقابله کنند، دل فوی دارید، یار با ماست، فدای شما - محمد تقی^۱

بیانیه ترکهای مهاجر قفقازی مقیم خراسان علیه دولت مرکزی و تهران

این بیانیه که بی گمان زیر نظر فرخ معتمد السلطنه نوشته شده است و شدیداً احمد شاه را نسبت به کتلل منزجر ساخت بدینگونه بود:

هو

بیانیه انتباهیه جمعیت ملیون خراسان

ای طهران ای مسکن خائنین ای مرکز سارقین ای وادی خاموشان ای پناهگاه وطن فروشان ای ارض ری که به طمع حکومت تو پسر سمد مرتکب بزرگترین مظالم و لعجیبترین شقاوت ها گردید و بالاخره هم به مقصود خود نائل نشد^۲، تو بودی که وطن فروش بی شرفی را اتابک اعظم نمودی و او را به اوج ترقی رساندی تا یکی از ابنا و وطن از خود گذشت و او را به مکافات عملش رسانید^۳، ای طهران اینک تویی که خائن دیگری را به جای او نشانده و میخواهی ایران را فدای هوس های او کنی این همان قوام السلطنه است که در مدت دو سال دو کروار ثروت خراسان را به بانک های خارجه فرستاد. با این همه از چند رأس اسب و یک اتومبیل که به حکم دولت ضبط شده و به سربازان رشید و مدافعین حقیقی مسکلت داده شده بود نتوانست صرف نظر کند در صورتی که آنها از خراسان بوده و به خدمت خراسان گذاشته شده و لکن حرص و طمع و لجاجت او را وادار کرد که یک ایالت بزرگی مثل خراسان را فدای غرض شخصی کند و از هر گوشه و کنار هر چه اشرا و نشان دارد برانگیزد و آنها را به انواع مواعید برضد امنیت خراسان مسلح کند تا آن که به غرض فاسد خود نایل شود

۱- انقلاب خراسان، ص ۱۹۳.

۲- مرحوم استاد شهریار نیز در این رابطه توهین نامه ای نسبت به تهران و تهرانیان سرود، که هر چند ترک زبانان را خوشحال کرد، اما شاه و دولت و بسیاری از مردم پایتخت را نسبت به این شاعر بزرگ رنجیده خاطر ساخت و از نظرها انداخت. ۳- برشاه بنور اناب اعظم و سید عباس نام نکرده تهران.

و اینک به مساعی آن که خود را رئیس دولت نامیده در ایام عاشورا و در ماه حرام خون ایرانی مسلمان به دست برادر دیشی و وطنی ریخته شود زیرا که اراده حضرت اشرف این طور تعلق گرفته (. آ ای طهران ای مهد تن پروران و عباسان این خونهای بی گناه که به تحریک و به دسایس ناخلف ترین اولادت ریخته می شود دامن گیر تو خواهد شد و دست های انتقام از آستین بیرون خواهد آمد و آن پارک ها و قصبات که خشتش خون بهای یک مظلوم و هر حوضش نمونه اشک های یک بی گناهی است زیر و زبر خواهد بود و خائنین و وطن فروشان که ساکن آن قصور و عمارتند به مکافات خیانت های خود خواهند رسید و کیفی شرارت های خود را خواهند چشید . آن وکلایی که به زور سربزه وکیل شده اند و به سرعت برق و کالت یکدیگر را تعبیه می کنند به دیار عدم رهسپار خواهند گشت و داغ لیره را به گور خواهند برد آن روزنامه نویس های متعلق که به جای نشر حقایق شغل خود را دروغ نویسی و تعلق قرار داده اند محال خواهند شد و بالاخره باطن طهران با تمام گند و بو و کشفاتش ، ظاهر و بر تمام ایرانیان و بلکه عالمیان مکتوف خواهد گشت .

ما اهالی خراسان بارها مطالب خود را به حضور همایونی مخبره نمودیم و در جراید محلی منتشر کردیم لکن خائنین نخواستند که حقایق امور مکتوف شود و اظهارات حقیقه ما اصفا گردد زیرا آنها می خواهند کما فی السابق ایالت خراسان را به معرض فروش بگذارند و سالی چند هزار تومان در عوض بگیرند و وقتی که خراسان حاضر نشد که در معرض معامله واقع شود بر خراسان و خراسانی غضب کردند و خادمین حقیقی را خائنین جلوه دادند و به اشرار متوسل شدند که خراسان را محض غرض شخصی - آقا - آتش زنند .

و فی الحقیقه اگر وجود شخص کلنل محمد تقی خان و تشکیلات منظم ژاندارمری خراسان نبود امروز به همت شخص - آقا - خراسان یکبارچه آتش شده بود و هیچ کدام ما مالک مال و ناموس نبودیم -

بلی ! طهران امثال کلنل محمد تقی خان را نمی خواهند طهران مأموری می خواهد که پس از یکی دو سال خدمت در مراجعت داری مبالغ هنگفتی ثروت باشد و به مفت خواران به عنوان رشوت خواران و تعارف و خرید منصب و مأموریت بخوراند و به همین جهت تهران به تقاضاها و درخواست ها و استدعاها و عریض ما گوش نداد و به عرض حضور همایونی

که بالمره از گزارشات بی خبر است نرسانید وطن پرستان طهران مغلوب خائنین شده اند و در اقلیت افتاده اند و نمی توانند به داد ما برسند و مگر نه چرا امثال آقایان مستوفی المسالک و مشیرالدوله و موثمن الملک و مستشارالدوله و آقای صمصام السلطنه و آقای سلیمان میرزا و آقای طباطبایی و آقای ناصرالاسلام و کلای صاحب پارلمان و این وطن پرستان ایران احقاق حق ما نکردند و ما را از دسایس این مغرض فتنه انگیز حفظ نمودند. عرائض ما را به حضور همایونی ابلاغ نمودند زیرا آنها معدودی بیش نیستند.

و بالاخره طهران به سخن حق گوش نمی دهد برای این که طهران از خواب غفلت برانگیخته شود و اخبار من بعد مغلوب اشرار و خائنین نباشند و برای آن که خدمت و خیانت ممتاز باشد و کسی که با این همه امانت و صداقت به ملت و دولت خدمت می کند متهم به یاغی گری و خیانت نشود و برای آن که خراسانیان را مرده و بی حس فرض نکنند و من بعد در صدد بیع و شرای ما بر نیایند و بالاخره برای آنکه مملکت مستقل و قوی باشد و دندان طمع ظامعین کنده و بیخ مغرضین و مفسدین برکنده شود و برای آنکه من بعد دزدان قاطع طریق به خیال غارت شهرها و آبادیهای خراسان نیفتند و اگر کسی هم به آنها وعده فتح و پیروزی داد - ولو شخص آقا باشد - باور نکنند خراسانیان قیام کرده و فوج فوج با کمال شوق و شغف سلاح برداشته داخل نظام شوند این یاغی گری نیست تمرد نیست این عین خدمت گزاری و وطن پرستی است اشتباه نشود آیا این ورقه را به نظر اعلیحضرت همایونی خواهند رسانید یا حقیقت قضیه را تا آخر در دیار به شبهه کاری دگرگون نقل خواهد شد زنده باد قوه ملی نظامی خراسان زنده باد تربیت کنند و فرمانده کل قوای ملی خراسانیان!

پاینده باد دین اسلام و حافظ جان نثاران!

نیست و نابود باد خائنین و مفسدین خراسان و عموم مملکت ایران.

موفق و منصور باد تمام آزادی خواهان و پرستان کارگران^۱

«رییس کمیته مرکزی ملی خراسان»^۲

۱- گزارش کنسولگری بریتانیا از مشهد - که تاریخ انتشار آنرا برابر ۱۵ سپتامبر یعنی ۲۳ شهریور

۱۳۰۰ ذکر کرده است، ص ۹۹.

۲- پرستان کارگران از شعارهای کمیونیستی آن زمان بود.

در نامه ۲۱ شهریور که کلنل در پاسخ نامه‌ی سردار نصرت تیموری می‌نویسد، از او می‌خواهد که تا می‌تواند نیروهای برای او به مشهد بفرستد، زیرا نگهداری مشهد برای کلنل مشکل شده بود و شورش‌هایی خودنمایی کرده بود.

آنگاه به موضوع سالار اشجع اشاره می‌کند، زیرا مظنون شده که با شوکت الملک سر و سری داشته باشد. لذا به سردار نصرت گفته است:

«چندی است که در سالار اشجع احساس سستی میکنم و دیگر حرارت اوکی را ندارد. خوبست محرمانه از حال او نفیث بفرمائید...»

سلطان هژیر لشکر به قول خودش صمد و یک نفر پیاده به شهر فرستاده، ولی گویا پیش از ۷۰-۸۰ نفر نرسیده باشد و دیگر اظهار عجز میکند...

از جمله اخبار جدید (مشهد) تشکیل جماعت ملیون (ما) است که فرق العاده انگلیس‌ها را متزلزل ساخته‌اند و برای ما قوت قلبی قادری هستند. هر قدر عده ممکن باشد برای خدمت حاضر فرموده به شهر اعزام فرمائید، کمک بزرگی خواهد بود. عجالتاً جزئیات مطمئن چیز دیگری لازم ندارم... محمدتقی.

بهر حال نامه‌های فراوانی بین کلنل و سردار نصرت تیموری در جام رد و بدل میشود، و سردار نصرت تمام اخبار منطقه را به کلنل گزارش کرده و گفته است پس از فرار شجاع الملک به داخل افغانستان که قرار است افغانها او را با ایل و تبارش به حدود غوریان در داخل افغانستان کوچ بدهند، دیگر از شوکت الملک کاری ساخته نیست، او می‌خواهد با مذاکره خود را سرگرم کند و جواب دولت تهران را بدهد.

اتفاقاً هدف کلنل هم همین بود، وسیله‌ی معشتم السلطنه فرخ، هر روز با شوکت الملک گفتگوی مخابراتی میشد و اتلاف وقت می‌گردید. مصباح دیوان هم که از طرف شوکت الملک به مشهد آمده بود، عملاً در این شهر توقیف محترمانه شده و تا پایان یافتن اوضاع به او اجازه نمیدادند به بیرجند بازگردد. اما بیم کلنل همواره از طرف قوچان و بجنورد بود که کردها حمله را آغاز کنند و او را در عملیاتش در شرق و جنوب خراسان ناکام سازند.

در این موقع که دوم مهرماه ۱۳۰۰ بود، حاج حسین آقای ملک از تجار و محترمین

خراسان هم از مشهد به بیرجند رفته بود تا بیشتر شوکت الملک را سرگرم کنند. اتفاقاً آقای آقازاده روحانی متنفذ و قدرتمند خراسان هم که به مکه رفته بود و در بازگشت از طریق زاهدان وارد بیرجند شده بود، علیرغم فشارهایی که بهنگام رفتن حج کلنل به او داده بود، مایل بود با مذاکره تلفنی با کلنل به اوضاع آشفته خاتمه دهند. کلنل هم به این سرگرمیها چند روزی احتیاج داشت تا کار شجاع الملک را در مرز افغانستان بکلی تمام کرده و آنگاه نیروهایش را به سوی بیرجند و شوکت الملک اعزام دارد.

در این زمان کلنل برای بازدید و تقویت روحیه ی ژاندارم های خود تا گناباد پیش رفت و از آنجا تلگرافی به شوکت الملک مخیره نمود که اگر با الترمیل خود تا گناباد تشریف بیاورد که باهم مذاکره حضوری کنند، بهتر است. ضمناً افزود چنانچه حضرت حجت الاسلام آقازاده و جناب حاج حسین آقای ملک هم تشریف دارند سلام ما را برسانید.

شوکت الملک در همان روز ۷ میزان ۱۳۰۰ پاسخ تلگرافی کلنل را داد و گفت با حضرات مذکور فردا به سوی گناباد و ملاقات حضوری حرکت خواهد کرد.

اما کلنل پس از دریافت این تلگراف، تلگراف دیگری برای شوکت الملک فرستاد و علیرخواهی کرد و به مشهد بازگشت، زیرا آتش شیروان از سوی کردها روشن شده بود. اینک تلگراف کلنل به شوکت الملک.

از گناباد به بیرجند

حضرت اجل آقای امیر شوکت الملک دام اجلاله العالی .

متأسفانه مجبور به معاونت به مشهد شده و از فیض زیارت عالی محروم ماندم و امیدوارم روابط دوستی دائمی و خلل ناپذیر باشد. ۷ میزان نمره ۷۱ محمدتقی . بدینگونه محمدتقی خان به مشهد بازگشت و نیروهای آنجا را جمع آوری کرد و برای سرکوبی کردها اعزام فوجان شد.

حالا بنگریم مسأله فوجان و شیروان و بجنورد چگونه بوده است .

باتوجه به اینکه در زمان رضا شاه خاندان کرد بجنورد و فوجان سرکوب و غارت شدند، متأسفانه بیشتر اسناد از بین رفته است، تنها تعدادی اسناد را بویژه از خانواده مرحوم محمد ابراهیم خان زعفراللو و جاهای دیگر توانستم به دست آورم که بسبب سیاست ملایم و

همراه با دولت محمد ابراهیم خان این اسناد از نابودی نجات یافته اند.

سیلی خوردن فرج الله خان زعفرانلو مقدمه شکست و نابودی کنل

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود.

کنل محمد تقی خان در قوچان هم مانند دیگر شهرهای خراسان حکومت نظامی برقرار کرده بود. مازور (سرگرد) نوذری فرمانده پادگان قوچان که شخصی خودخواه و طماع و حيله گر و رذل بود، بهر طریقی از مردم قوچان زهرچشم می گرفت و هر کدام از آنها را که در نظر مردم آبرو و اعتباری داشتند به نحوی مورد اهانت و کتک کاری و فحاشی قرار میداد، تا به قول خودش آنها را خرد کند. در این رابطه بسیاری از مسئولین و سرشناسهای شهر را تهدید کرد و آنها را سرکبسه نمود و پول و جواهرات بی حسابی به چنگ آورد.

تنهایک نفر بود که در مقابل نوذری سر فرود نمی آورد و او را بیش از پادویی به حساب نمی آورد، و آنهم فرج الله خان زعفرانلو شیروانی بود، که در این دوران فترت سالهای اخیر خوانین کرد، بیشتر زندگی خود را در قوچان می گذرانید و کمتر به شیروان میرفت و حامی و پشتیبان مردم رنج دیده محل در برخورد با مأمورین اخاذ و ستمگر دیوان بود.

سوار شدن فرج الله خان بر اسب کمیت و با اسلحه و قطار فشنگ در داخل خیابانهای قوچان هم که نوکرانش دور و برش را گرفته بودند، برای نوذری در حکم توهین بود و هضم کردنش کار ساده ای نبود. اگر نوذری می توانست به گونه ای فرج الله خان را خوار و خفیف کند، تمام مردم قوچان و شیروان و سرحدات را خوار و وادار به تسلیم کرده بود، در غیر اینصورت این شاخ شمشاد تا زمانی که قد کشیده در میان شهر جلوه گر میشد و هیبت و صلابت کرد از او متجلی میشد و به شهر قوچان سایه می افکند، نشان میداد که هنوز زاندارم ها در این شهر قهرمان پرور محلی از اعزاب ندارند.

بدینگونه نوذری شبها و روزها خود خوری کرد و نقشه ها چید که چگونه این شاخ شمشاد را هم همچون دیگران خم کند و بشکند. وقتی باید حوادث بزرگ روی بدهند، بهانه ها و مقدمات کوچکی برای به وقوع پیوستن حوادث پیش می آیند و زمینه فراهم میشود.

در یکی از روزها فرج الله خان با چند نفر از معتمدان قوچان، در خیابان عشق آباد روی سنگفرشها پیاده روی میکرد و با آنها گرم صحبت بود. نوذری هم از آن سوی پل و از سمت پادگان سوار بر اسب درحالیکه چند اسرا او را همراهی میکردند، در برابر آنها حاضر شد و زمینته را مساعد یافت و دهانه اسبش را کشید و در برابر فرج الله خان و همراهانش ایستاد و به فرج الله خان فحاشی کرد که مگر کور است و نمی بیند وقتی یک صاحب منصب ژاندارم از رویرو می آید، باید به عنوان احترام در مقابلش کلاه از سر بردارد و تعظیم کند.

فرج الله خان که از این توهین و حرکات غیرمنتظره نوذری چون کوه آتش نشان برافروخته بود، پاسخ دندان شکنی به نوذری داد و او را به بیجه گاوچران مورد خطاب قرار داد. نوذری بیدرنگ خود را از روی اسب پائین انداخت و سیلی محکمی بر بناگوش فرج الله خان زد که کلاه پوستی فرج الله خان چند متر آنطرفتر پرت شد و تمام بازاریان و رهگذران آترا به چشم دیدند و با حالت تأسف و نفرت و پا هر چیز دیگری در این رابطه به فرج الله خان و اطرافیانش نگریستند و رد شدند.

فرج الله خان و نوذری را مردم از هم جدا کردند. اما این شیر خشکین ضربه خورده و احساساتش جریحه دار شده بود. از آنطرف نوذری به اهداف خود رسید و پیروزمندانه اسبش را شلاق زد و گذشت و بادی به غیب انداخت که:

این منم، طاووس علیین شده!، اما این حرکت سنجیده یا نسنجیده نوذری خیالت مسلمی به کنل و اهداف او بود که بعداً شورش کردها را فراهم ساخت.

فرج الله خان با نگاهی به چهره مردم شهر که اطرافش را گرفته بودند، همه چیز را در چشمان یکایک آنها مشاهده نمود. آنها با نگاه خود به او که امروز شیخ الخوانین کرد و جانشین شجاع الدوله ها بود، می گفتند:

بخورید، بخورید، نوش جانتان. بهتر از این سیلی را هم خواهید خورد. دبری

۱- چند سال بعد نظیر این سیلی را تدین مهره اصلی رضا خان در مجلس شورای ملی بر بناگوش مدرس آن سید جلیل القدر زد، و رضا خان در مواجهه با این نماینده محترم مجلس به حال قهر و غضب گفت: سید کسی که از نادانی آن سیلی را به تو زد، به من خیالت کرد.

نخواهد گذاشت که نتیجه آن رقابتهای بیجا و کینه توزی و دشمنی با همدیگر در مقابل بیگانگان را خواهید دید و طوق ذلت و بندگی را به گردن خواهید آویخت. دیگر شما امیر حسین خان شجاع الدوله و محمد ناصر خان‌ها را ندارید که شرافت و اقتدار ملی شما را تضمین کنند. دیگر شما قابل اعتبار نیستید و سزاوار توهین و کنک خوردن هستید. چون خودتان چنین خواسته‌اید و شایسته چنین خفتی می‌باشید. شمشیرهای چهار منی شما، اکنون به عصای قبضه زرین تبدیل شده و کفش‌های گیلایی شما جای چکمه‌ها و چاروخ‌های گرمی را گرفته است. دیگر پشم شیر ریخته و موش‌ها با دمش بازی می‌کنند. چون از سواران یکه‌تاز میدان‌های نبرد در دور و بر شما وجود ندارد.

بروید، بروید، روز بروز یا ولیخان و فرهاد خان و تاج محمد خان و دیگران بجان هم بیفتید و در انتظار دشمن همدیگر را خوار و خفیف و تضعیف کنید، تا دیگران بر شما بتازند و اسباب ذلت و نابودی شما را فراهم کنند.

فرج‌الله خان در حالیکه مفهوم آن نگاههای مردم عبور قوچان با تمام سنگینی اش بر دوش حمل میکرد، شکست خورده و له شده به منزل بازگشت و با چهره‌ای غضبناک و آفروخته، در اتاق را بر روی خود بست و روی تخته‌خواب افتاد و چون ماری زخمی بر خود پیچید و لحظه‌ای بعد ششش را گره کرد و برخاست و در میان اتاق راه رفت و گفت:

پاسخ این سیلی را یا مشت به شما خواهم داد، هرگز آنرا فراموش نخواهم کرد و شما هم نتیجه آنرا در تاریخ فراموش نخواهید کرد.

خبر سیلی خوردن فرج‌الله خان مثل بمب در شهر قوچان صدا کرد و شب و روز نقل محافل بین زنان و مردان و کودکان این دیار بود. اما آنها این نکته را میدانستند که فرج‌الله خان این عمل احمقانه نودری را بدون پاسخ نخواهد گذاشت.

کلنل و رؤیای جمهوری خراسان

مرحوم ملک الشعراء بهار در تاریخ احزاب سیاسی میگوید: «کلنل محمد تقی خان برخلاف آنچه که مشهور بود قصد حمله به تهران و در دست گرفتن زمام امور کشور را نداشت

بلکه آرزومند بود خراسان را استقلال بخشد و خود به ریاست جمهوری خراسان برقرار گردد. سندی که این مطلب را ثابت میکند تلگرافی است که در اوایل مخالفت با حکومت تهران به محمود خان نوذری [حاکم نظامی خود در قوچان] چنین مخابره کرده است:

«آقای مازور محمود خان، راپورت تلگرافی نمره^۱ ... را ملاحظه کردم^۲ همانطوریکه سابقاً هم دستور داده‌ام، در راه شیروان پست بگذارید و کاملاً اقدامات و عملیات «سردار بجنوردی» را به توسط قاصدهای مخصوص تحت نفیثش درآورید. تا بحال که کلیه امور بر وفق مرام گذشته، امیدوارم بیرق جمهوری خراسان را من بر دوش بکشم، محمود (خان نوذری) و اسماعیل (خان بهادر) هم جناحین آنرا محافظت کنند. سه روزه منتظر اقدامات شما هشتم - محمدتقی»^۳.

مرحوم سید حسن تقی زاده از سران آزادیخواه مشروطیت هم به موضوع جمهوری کلنل اشاره کرده و کلنل را از این روش بر حذر داشته است که کاری نکند که به تجزیه خراسان بیانجامد^۴.

۱- ملک الشعراء نمره و تاریخ تلگراف را قید نکرده است، احتمالاً کلنل هنگامی که این دستور را به مازور نوذری مخابره کرده است، راپورت تلگرافی نوذری را در دسترس نداشته تا شماره آنرا قید کند.

۲- محمود خان نوذری افسری محیل و حقه‌بلا بود، عین این تلگراف را هم به رضاخان فرمانده کل قوا کرده و وفاداری خویش را به او نیز اعلام داشته بود، او میدانست بر خوردی بین این دو نفر روی خواهد داد که باید یکی از آن دو فنا گردد، پس بهتر است هر دو را داشته باشد و دو دوزه بازی کند.

لذا وقتی که توگیری به اوج رسید طی تلگرافی از رضاخان خواست که نیروئی از مرکز اعزام دارد تا او نیروهای تحت فرماندهی خود در قوچان را تسلیم نموده با کلنل به جنگ پردازد، به همین جهت رضاخان، سرلشکر حسین خزاعی را به خراسان فرستاد، وقتی افسران کلنل جلو پیشروی او را گرفتند، مازور نوذری محل خدمت خود را ترک کرده بدون اطلاع به مشهد رفت، زیرا زن او حامل پیامهایی از قوام السلطنه نخست وزیر و رضاخان سردار سپه بود.

۳- این تلگراف عیناً علاوه بر کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران، نوشته ملک الشعراء بهار، در روزنامه ستاره ایران، نیز در مجله دانشمند آذر ۱۳۵۸ هم چاپ شده است.

۴- عسادی (هفته نامه)، ۲۰ آبان، ص ۱۲ مقاله آقای جواد نظام شهیدش با عنوان هدف کلنل در

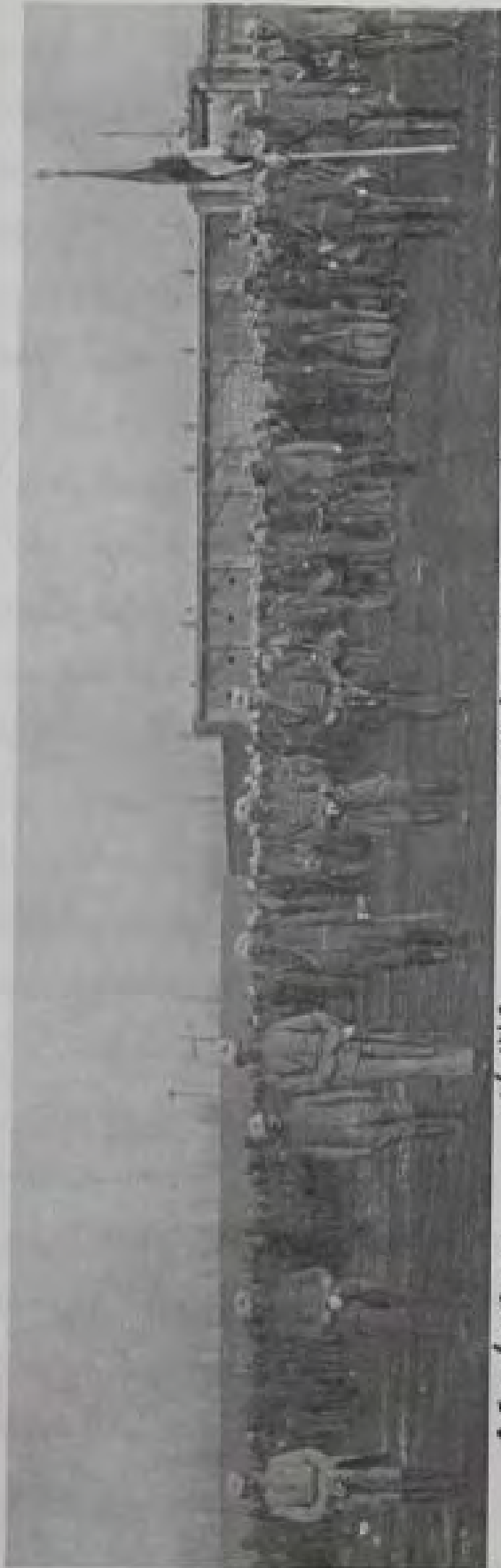
آتشی که از شیروان روشن شد

رضاخان که به نفع قوام السلطنه، سید ضیاء الدین طباطبایی را از میدان بیرون کرده و قوام را به کاخ نخست وزیری کشانده بود و او را در مقابل دیگر حریف مقتدر خود یعنی کنل پسبان قرار داده و بهم انداخته بود، اینک انتظار داشت بدون اینکه خود را وارد این ماجرا بکند، کنل و قوام هر دو به جان هم بیفتند، هر کدام نابود شد، به نفع اوست و در آنصورت با آخرین نفر دولت خود را آغاز خواهد کرد. بنابراین باید حالا قوام وارد میدان شود و رضا خان از پشت صحنه به اوضاع بنگرد و هر جا که لازم دید اقدام مورد نیاز را انجام دهد.

بنابراین قوام وسیله تلگرافهایی که به خوانین خراسان مخابره کرد و جاسوسانی هم که به خراسان فرستاد، رضا خان هم عملیات خود را در این جهت متمرکز می ساخت و وسیله ی افسران طرفدار خود به داخل کادر افسران کنل نفوذ میکرد و اطلاعات و اخبار پادگانهای کنل در مشهد و قوچان و شیروان و دیگر جاها را زیر نظر می گرفت و اوامر لازم را از این کانال صادر میکرد و نظم ارتش کنل را از داخل بهم می ریخت و آنها را در برابر هم و در برابر کنل قرار میداد و وضع متشنجی را پیش می آورد.

دستور قوام السلطنه نخست وزیر وقت به خوانین کرد خراسان چنانکه گفته شد، اثرات خود را بخشید. چون کنل خط تلگرافی مشهد را در اختیار داشت و مانع رسیدن دستورات قوام به سردار بجنوردی بود، بنابراین قوام دستورات لازم را از طریق خط تلگرافی شاهرود که در اختیار نظامیان رضا خان و دولت بود به سردار بجنوردی ابلاغ میکرد. یعنی تلگراف رمز را در شاهرود می گرفتند و بوسیله پیک به بجنورد میفرستادند. سردار بجنوردی هم دستورات دولت را به خوانین شادلو در بجنورد و زعفرانلوها در اسفراین و شیروان و قوچان و درگز و چناران ابلاغ میکرد و آنها را روز بروز در جریان امور سیاسی مملکت و جبهه گیری دولت علیه کنل قرار میداد. خوانین کرد از هفته ها پیش در حال آماده باش بودند و منتظر دستور سردار بجنوردی.

کنل هم وسیله تیروهای اطلاعاتی خود به این اوضاع پی برده و به محمود خان



نوروز بهار ۱۳۳۱ پادگان قزوین

ملاک بیان

مکران کاکا سعید قالی

نوذری حاکم نظامی خود در قوچان دستور داده بود که پیکهای سردار بجنوردی را زیر نظر گرفته و در صورت لزوم آنها را دستگیر و بازجویی و زندانی نمایند. این رفتار کلنل و نظامیان او در رابطه با دستگیری چند تن از پیکهای سردار بجنوردی، بیش از پیش سردار را نسبت به کلنل خشمگین ساخت و بر کدورت قبلی او افزود. زیرا در جلد چهارم حرکت تاریخی کرد به خراسان گفتیم که کلنل از سردار خواهش کرد خدو سردار زعفرانلو عامل قیام کمونیستی خراسان را که اکنون در بجنورد به سردار پناهنده شده بود، تحویل او بدهد، تا در زندان نگهدارد و سر و صداهای قیام کمونیستی خراسان فروکش کند.

سردار هم که آن زمان کلنل را مأمور اجرای اوامر دولت میدانست و هنوز تمرد و عصیان او ظاهر نشده بود و حکومت سید ضیاءالدین جریان داشت بنا به خواهش و اصرار کلنل و سوگند به قرآن که به خدو آسیب جانی نرساند^۱، به او اجازه داد که تاج محمد خان بهادری از خوانین قوچان را با چند نفر افسر به بجنورد بفرستد و خدو را پنهانی دستگیر نموده و ببرد. اما چنانکه گفته شد سردار از کلنل قول شرافت سرپازی گرفته بود که خدو

۱- اینکه آقای آقزی در کتاب خود آورده است که دست انتقام سردار معزز را به سردار برد، زیرا پشت پا به قول و سوگند قرآن سجید زد، در رابطه با همین سوگند است که او به خدو صدمه نرساند و سردار هم طبق قوانین و مقررات کشور از او که جانشین والی خراسان است حمایت می‌کند. (آقزی صفحات ۳۰۳ و ۳۲۶) اما دیدیم آنکه پشت پا به سوگند زد، کلنل بود، نه سردار. علاوه بر آن دست انتقام به آن جهت سه سال بعد گریبان سردار را گرفت، که رضا شاه از قدرت سردار بیمناک بود، زیرا میدانست که مسأله خراسان غیر از جاهای دیگر است و همانطور که در یک روز سرنوشت ژاندارمری مقتدر کلنل به دست کردها دگرگون شد، سرنوشت خود او نیز بهتر از کلنل نخواهد بود. بنابراین اگر احمد شاه از سردار میخواست که به تهران بازگردد و کنار رضا خان را یکسره کند، بر رضا خان همان میرفت که بر کلنل رفته بود. پس سبب قتل سردار، قدرت او بود، که حریف را بیمناک ساخته بود، نه چیز دیگر. خدمات نیاکان سردار در طول تاریخ گواه شرافت و خدمتگزاری او به ایرانست و هیچ عمل منافی با قانون در رابطه با رضا خان و دولت از سوی سردار سر زد. در جلد ششم انشاء الله شما را از تمام جزئیات با اسناد مدارکی که تاکنون در جانی منتشر نشده، آگاه خواهیم ساخت تا بدانید در پشت پرده سیاست، چه نیرنگها نهفته است که خادم را خائن و خائن را خادم جلوه میدهند.

را نکشید و او را محترمانه بازداشت کند، که آبروی ابلخانی بجنورد که در گرو سلامت اوست.

اما چنانکه دیدیم کلنل پشت پا به قول و عهد و پیمان خود با سردار زد، و به تحریک اطرافیان خود خدو و برادرانش را در مشهد اعدام کرد و آبرو و شرافت ابلخانی کرد شادلو را در برابر کردهای خراسان بویژه زعفرانلوها لگه دار نمود. زیرا مردم سردار را به مهمان کشی و تحویل دادن پناهنده‌ی خود به دشمن که خلاف سنت ابلیاتی است محکوم کردند. بنابراین سردار مترصد فرصتی بود که ضربه‌ای متقابل به کلنل وارد سازد تا او بفهمد با چه کسی بازی کرده است. اکنون وقت انتقام بود.

نقش قورخو در برانگیختن کردهای شیروان علیه کلنل پسیان

گفته شد که رابطه شخص کلنل با کردها بسیار خوب بود و کلنل امید و انتظار بیشتری از کردها داشت و بهمین جهت رازی را که در دل در طول سالیان دراز مخفی کرده بود، با آنها در میان گذاشت و گفت: منم کرد و هم نژاد شما هستم.

از این رو کردها گرایش بیشتری به او پیدا کردند و او را در تشکیل یک نیروی رزمی ملی تحت عنوان ژاندارمری پاری دادند و افراد برجسته‌ای مانند سعادتقلی خان اوغازی و فرج‌الله بگ بیجرانلو و تاج محمد خان بادلالو و ناصرالشکر هودانلو به او پیوستند و پس از گذراندن دوره‌های کوتاه مدت با درجه افسری به محل‌های سکونت خود برگشته و خورد اقرادی را تعلیم داده و پایگاههای ژاندارمری تأسیس نمودند. در مراکز شهرهایی مانند قوچان و شیروان (به غیر از بجنورد که مستقل بود) همه پادگانهای بزرگتری تشکیل شد و افسران غیربومی هم در آن فعالیت کردند و روز بروز بر تعداد نظامیان کلنل در خراسان افزوده گشت تا تعداد نیروهای کلنل به سه هزار نفر برسد. هر دو طرف از هم خشنود بودند، تا اینکه کمیته ترکهای مهاجر در خراسان به نام کمیته ملی تشکیل شد و راه خودخواهی و خودسری را پیشه کرد، و کلنل را روز بروز از مردم خراسان جدا ساخت.

رفته رفته کلنل آن اهمیت روزهای نخستین و آن امیدی که در قلب مردم برای رهایی

ایران قاجار زده، ایجاد کرده بود، ازدست داد. اعدام کردن خدو سردار کرد زعفرانلو از سوی کلنل در دادگاهی که فرسخ‌ها اعضاء آن بودند و به خدو فرصت دفاع ندادند، بیش از پیش کردها را نسبت به رویه کلنل بدبین و نگران ساخت. **خودکش زن اگر شده خدو تراش را، مطلوب شد.** سرپیچی کلنل از اوامر دولت مرکزی و شایعه درست یا نادرست کمونیست شدن کلنل هم بر نگرانی کردها افزود. بویژه که آنها به چشم خود دیدند که افسران کلنل تا روستای اسماقلی بین قوچان و باجگیران به استقبال سفیر شوروی رفتند و به گرمی از او در قوچان پذیرائی کردند. پس نتیجه گرفتند که:

تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها.

امیدها و آرزوها جای خود را به پامس و سرخوردگی دادند، تا جایی که نزدیک‌ترین یار و مشاور مورد اعتماد کلنل یعنی حبیب‌الله خان ناصر لشکر هودانلو هم لوله مسلسل را بطرف زالدان‌های او گرفت.

در این روزها اعلامیه‌ها و تلگرافات دولت هم هر روز از طریق شاهرود به سردار معزز ایلخانی بجنورد ابلاغ میشد و کردها را علیه کلنل به جنگی فراگیر دعوت می‌نمود. عمال قوام السلطنه و رشادخان (شاه بعدی) هم در پادگانهای ژاندارمری کلنل نفوذ کرده و افسران و ژاندارم‌ها را به پوشالی بودن قیام کلنل متوجه ساخته و آنها را از عواقب همکاری با کلنل بر حذر می‌داشتند. آن سبلی هم که فرج‌الله خان خورده بود، اکنون نتیجه‌اش به بار آمده بود.

کلنل از تمام این امور شافل بود و به جنگ با ایلات عرب در جنوب و بربری در شرق خراسان می‌اندیشید و گمان نمی‌کرد که کردها جبهه دیگری در شمال بگشایند اما این جرقه در شیروان جهیدن گفت که شعله‌ای فراگیرتر و سوزنده‌تر بود و مواد سوخت و اشتعال این آتش همان سبلی معروف بود.

در دامنه شمالی رشته کوههای شاهجهان بین شیروان و اسفراین بر روی پستی و بلندی‌ها دهکده‌ای بنا شده بود که بیش از صد سال از عمر آن می‌گذشت. این دهکده را چهار نفر به یاری هم ساخته بودند که از طایفه کرد عُمَرانلو بودند. یکی از این چهار نفر حسینقلی عُمَرانلو پدر بزرگ فرورخو، قهرمان این ماجرا بود.



این چهار نفر بنیانگذار این روستا به عللی از کوچ و انتقال کردهای عمّرانلو به گیلان که وسیله نادرشاه انجام گرفت، بجا مانده و نام خود را به روستای خود داده بودند. بعدها که در زمان رضاشاه شناسنامه داده شد و نام روستاها به ثبت رسید، مأمورین بنا سواد اداره ثبت قوچان هم نام این روستا را «امیرانلو» رقم زدند.



آقای حاج محمود ثابثی برادرزاده فورخو از کشاورزان تیکوکار شهرستان شیروان که زمین یک باب دبستان را به فرهنگ شیروان اهداء کرده

عمر آنلوها که اکنون تعدادشان به بیش از سیصد خانوار رسیده است به مرور زمان روستا و گله‌داری را ترک کرده و در شیروان نشیمن شده‌اند و به کار و کسب و کشاورزی مشغول‌اند. یکی از موفق‌ترین کشاورزان شهرستان شیروان آقای حاج محمود ثابتی است که همسر مهربانی از کرده‌های میلانلو جیرستان دارد. غروب روزی که در تابستان ۷۵ به‌مراه آقای حسینقلی عمراللو و پسرش خلیل ثابتی به منزلش رفتیم، همسر آقای حاج محمود گفت شوهرم نماز صبح را که خوانده به سر کار کشاورزی رفته و هنوز برنگشته است، نه صبحانه خورده و نه ناهار.

سرانجام حاج محمود ساعت ۱۰ شب به منزل رسید. پیش از اینکه به طبقه بالای منزلش بیاید، اوک وضو گرفت و نماز خواند و بعد به ما پیوست. عذرخواست که چون خیلی خسته بوده گمان کرده است که اگر بنشیند و به حرف پردازد، ممکن است نمازش قضا شود. (کار - ایمان - انضباط) که هر سه رمز پیروزی انسان‌اند.

بدینگونه است که حاج محمود کشاورزی موقت است. با عرق جبین زحمت می‌کشد، پول درمی‌آورد و آنگاه برای خدمت به هموطنان خود مدرسه می‌سازد. هر چند که اداره برق شیروان با گرفتن مالیات بقول ایشان سرسام آور از چاههای آب تمام محصولات آنها را از دستشان می‌گیرد.

بهر حال از مطلب دور نیفتیم. سخن از کارهای قهرمانانه قورخو عموی حسینقلی و حاج محمود بود که مأموران اداره سجل رضا شاهی به او فامیل «قره گلوله» داده بودند. یعنی گلوله سیاه تفتنگ که نفیرش هر جاندایی را بیجان میکند، زیرا او فرزند مرگانان کرد بود^۱.

۱- Margan - مرگان یعنی نخجیروان که به کردی نخجیروان می‌گویند و به فارسی شکارچی. برای اطلاع از کار مرگانان که همانان مرزبانان واقعی و گارد جاویدان هستند، بنگرید به شرح حال محمود مرگان لایس، جلد دوم حرکت تاریخی کرد به خراسان، صفحه ۲۹۸ و فصلنامه هنر، شماره ۱۲، از انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سال ۱۳۵۹، صفحه ۲۰۰، مقاله اینجانب تحت عنوان «مرگان در ادبیات کرمانجی».



شکارگاه بینورد ۱۳۴۶
نیز و قبیله روریل

فورخو از کودکی به همراه پدرش که شب و روز در بیابانها و کوهها و دره‌ها پرسه میزد، روان بود. او هنگامیکه ۷-۸ ساله شده بود یک روز برای اینکه قدرتش را به پدرش نجف مرگان نشان دهد که همواره قوچ و نریزهای وحشی کوهستان شاهجهان را شکار میکرد و خیلی دلش نمیخواست با پلنگ و پیر درگیر شود، تفنگ او را که در غناری خوابیده بود برداشت و بیرون رفت، چند ستیخ کوه را درنوردید، ناگهان چشمش به چند قوچ شاخدار تنومند افتاد که به حالت نگرانی گوشهای خود را تیز کرده و قصد فرار داشتند. انگار که آنها خطری را حس کرده بودند، اگر آنها می‌دیدند، مسیرشان به سوی فورخو بود که تفنگش را آماده تیراندازی کرده بود.

لحظه‌ای نگذشت که قوچها با یک حرکت سریع و خارج کردن نفیسی از گلو و دماغ خود که اعلام زنگ خطر برای همه بود، پا به فرار گذاشته و به سوی فورخو خیز برداشتند. فورخو که نگران آنها بود، یکباره متوجه شد که پلنگ تنومند و وحشتناکی از پشت بوته‌های چووک بیرون جهیده و به سمت آنها خیز برداشت که یکی را شکار کند.

قورخو آن‌ا تصمیم خود را گرفت. حیف است این گلوله هدر برود. باید لحظه‌ای صبر کنم، تا خوب پلنگ به تیررس برسد، یا او مرا شکار خواهد کرد، یا من او را. یک دقیقه بعد پلنگ به دنبال آهوان که از کنار قورخو گذشتند به تیررس قورخو رسید، که قورخو ماشه را کشید و پلنگ در حال پرش و خیز به هوا پرید و در سرازیری شیب کوهستان به داخل دره غلتید.

از صدای تیر قورخو پدرش نجف مرگان که در غار خوابیده بود بیدار شد، بهر سو نگریست از قورخو و تفنگ خود اثری ندید. بیداری بیرون پرید و با صدای بلند قورخو را صدا کرد، اما از قورخو جوابی نیامد، زیرا او به ته دره رفته و بر بالین پلنگ که آخرین لحظات عمرش را می‌گذراند، تماشاگر شاهکار خود بود.

سرانجام پدرش او را پیدا کرد، وقتی آن حادثه را دید، سیلی محکمی بر بناگوش قورخو زد و گفت:

خانه خراب، تو میدانی این چه جانوری است که کشته‌ای؟

معمولاً پلنگ اگر تیر کاری نخورده باشد، خود را به مردن میزند، تا شکارچی فریب خورده و از کمین درآید و به نزدیکش برود. آنگاه به سوی او خیز برمی‌دارد و کارش را می‌سازد. هرگز که دیگر از این کارها نکنی.

پدر قورخو دست به کار شد و پلنگ را پوست کند و با قوچ دیگری که بعداً شکار کردند، بر پشت گرفته و به ده بازگشتند. با اینکه بیشتر عمر آنلرها بچه کوهستان و شکارچی بودند، اما از دیدن این پوست بزرگ فهمیدند که «قورو» چه شاهکاری کرده است.

پدرش از پوست پلنگ نیم تنه‌ای برای «قورو» درست کرد که او پوشید و به میان همسالان رفت. همه با تعجب به او نگریسته و «قورو» پلنگ» خطابش کردند.

قورو پلنگ، دیگر به بی‌باکی و شجاعت نام آور شد و تارهایی هم که در سالهای بعد انجام داد، این واقعت را ثابت کرد.

وقتی قورو بزرگ شد، آوازه‌اش در همه جا پیچیده بود و هیچ کس در منطقه پیدا نمیشد که با او روبرو و سرشاخ شود.

تا این زمان تفنگ او همان تفنگ «خِریلی»^۱ پدرش بود که باید هر بار یک ساعت تلاش میکرد که آترا پر کند و آماده شلیک نماید. آنهم با فاصله ای کم.

او وصف تفنگهای پنج تیر را شنیده بود که با فشنگ آماده مسلح میشوند و برای تیراندازی بسیار مفید و کارساز و سریع العمل هستند. اما قورو، پولی نداشت تا تفنگ بخرد، پس باید چه کار بکند؟

روزها و ماهها و شبهای زیادی در بستر خراب به این موضوع فکر کرده بود، سرانجام عقلش به او گفته بود:

در این منطقه چند عدد تفنگ پنج تیر وجود دارد که آنهم در دست خانها یا نوکرهای برجسته آنهاست و به دست آوردن آنها هم کار ساده ای نیست.

قورو، با خود گفت: هیچ مشکلی نیست که حل نشود.

بهر حال چند روزی غیبش زد. او گویا خیلی از منطقه شیروان دور شده باشد. به قوچان، یا بجنورد، یا اسفراین به کجا رفته باشد، معلوم نیست.

یک روز با شکاری که روی گول خود انداخته بود، پیدا شد، و مردم ده با نهایت تعجب دیدند که او پنج تیری بر دوش انداخته و قطار فشنگ حمایل بسته بود. همه از دیدن آن نوع اسلحه و فشنگها تعجب کرده بودند، زیرا وصفش را شنیده بودند، اما خودش را ندیده بودند.

به دور قورو جمع شدند و آفرین گفتند و به پرسش برخاستند. اما قورو از لام تا کام هیچی نگفت. فقط گفت در کوه پیدا کرده ام. اما همه میدانستند، معلوم نیست چه بخت برگشته ای بر سر راهش سبز شده و جان خود را فدای این تفنگ کرده است.

چندی بعد خان شیروان فهمید که قورو صاحب پنج تیر شده است. او خیلی دلش میخواست به گونه ای این تفنگ را از قورو بگیرد. اما قورو، از آن قبیل شکارها نبود، بلکه استخوانش در گلو گیر میکرد و طرف را نابود می ساخت. سرانجام به این نتیجه رسید که

۱ - تفنگ سیرر دوره نادرشاه که با باروت و ساچمه مسلح می شد

جزو نوکران خود او را استخدام نماید.

بدینگونه قوروق به شیروان آمد و در ردیف نوکران خان قرار گرفت و کارهای حیرت‌انگیزی در مأموریت‌های خطیر بویژه در تاخت و تاز ترکمن‌ها به منطقه از خود بروز میداد. او هر بار که از جنگ با ترکمنان غارتگر بازمی‌گشت، چندین سر ترکمن از قتراک و زمین و سروروی اسب او آویزان بود وقتی در کوچه‌های شیروان اسب می‌تاخت تمام زنها و کودکان و مردها او را بهم‌دیگر نشان میدادند و می‌گفتند: همانست، او خود قوروست. سرهای ترکمن‌ها را که بر زمین اسب آویزان کرده بینند. سرانجام سال ۱۲۹۸ خورشیدی فرا رسید و قوروق به سن ۳۰ سالگی رسیده بود و به اصطلاح کامل مرد بود و در اوج قدرت و بی‌باکی.

درگیریهای بین شجاع‌الدوله و تاج محمد خان از فوجان با محمد ابراهیم خان حاکم شیروان آغاز شد. خدو سردار و برادرانش و قوروق که این زمان مردم لقب قورخو به او داده بودند، به حمایت محمد ابراهیم خان برخاستند و اجازه ندادند شجاع‌الدوله تاج محمد خان پادانلو را بجای محمد ابراهیم خان به حکومت شیروان بفرستد. سرانجام چنانکه در جلد قبلی گفتیم، محمد ابراهیم خان که خوی ستیزه‌گری نداشت به اسفراین به سرملک و کشاورزی و زندگی خود رفت. اما خدو که دشمنیش با تاج محمد خان به مرحله سختی رسیده بود، حاضر نشد میدان را خالی کند.

حوادث بعدی یعنی دستگیری عبدالرضا خان شجاع‌الدوله که به امر قوام‌السلطنه والی خراسان انجام گرفت و به زندان کشیده شد، به خودی خود حکومت تاج محمد خان در شیروان را منتهی کرد. اما چون خدو در شیروان بسیار قوی شده و با چند مرحله رفت و آمد به شوروی قیام فراگیر خود را آغاز کرده و جوانان بی‌باکی همچون برادرانش الله و یردی و حسین و دوستان و همکارانی چون قورخو و محمدحسن بگ پلشویکی و ابراهیم بگ

۱- ترکهای مفیم استعماری این لقب را جایگزین لقب قوروق که کردی بود، کرده بودند، که از واژه ترکی و از مصدر قورخماغ یعنی ترسیدن بود. و قورخو یعنی کسیکه همه از او می‌ترسیدند. اما قوروق تغییر یافته نام خود او طبق دستور زبان کرمانجی بود که از اقربان محمد نام اصلی او شکل گرفته بود.

بلشویکی^۱ دور و پرش را گرفته بودند، دستگیری او آسان و راحت نبود. زیرا محمد حسن بگ بَغنی سلاح هایی را که از دولت بگ نامانلویی که از روسیه می آورد، و تحویل میگرفت، به راحتی آنها را به خدو در دژ گلیان میرسانید. تفنگ، فشنگ، نارنجک و هر نوع سلاح دیگر.

۱- باید از برادر خوب و فرهنگدوست کرمانج آقای غیاثقلی جمفری شاملو فرزند آقای مرصاد قلی بگ تشکر کنم که مرا با آقای محمد تقی شیرغانی فرزند محمد حسن بگ بلشوی فرزند محمد تقی بگ شیرغان آشنا کرد و ایشان این اطلاعات را در مورد نامیردگان که سالها در جستجوی یافتن نشانی از آنها بودم، به حقیر دادند.

محمد حسن و ابراهیم و حسین که بعداً به خاطر داشتن تفنگ و ماجراجویی لقب بگ یافتند، اصلاً از کردهای قهرمانللو روستای شیرغان قوچان بودند. آنها جوانان پرشور و ماجراجویی بودند که اسب و تفنگ را بر همه چیز ترجیح میدادند و راضی نبودند مانند دیگر روستاییان دنبال گاو و خمر بروند و با نان نوازی قناعت کنند. سرانجام تصمیم خود را گرفتند و از قلعه خارج شدند و به سوی مانه و جزگلان در شمال غربی بجنورد پیش رفتند. مگر از راه کشتن ترکمنها اسب و تفنگهای بهتری و زر و زیور فراوان تری به چنگ آوردند. مگر همین ترکمن ها نبودند که از آن سوی مرز به داخل خراسان می ناخستند و مردم را غارت میکردند و زن و کودک بیگناه را اسیر میکردند و می بردند در بازارهای حیوه و بخارا میفروختند و مردم را داغدار و عزادار و روستاها را ویران میکردند. پس کشتن و بردن اموال آنها نه تنها گناه نیست، بلکه ثواب هم هست. دست کم انتقام دختران اسیر شده ی کُرد را می گرفتند، که ۱۰-۱۵ سال پیش به اسارت برده بودند.

سرانجام آنها پس از چندی که در این نواحی به کار خود ادامه دادند، از مرز خاک روسیه شدند. زیرا شنیدند که آنجا بهم خورده و رژیم ستمگر نزاری ناپود شده و حکومت بلشویکی و کمونیستی جایگزین آن شده و بین غنی و فقیر برابری و برادری برقرار است (۱۱) عجب پیش آمد، مبارکی است. پس ما هم به سرزمین برادرها برویم. آنها از طریق گرماب نخست به گوگ تپه و سپس به فیروزه و بعد هم به عشق آباد رفتند و سرانجام به استخدام ارتش سرخ درآمدند. سرانجام در جنگ هایی که بین منشویک ها و بلشویکها روی داد، حسین یکی از سه برادر کشته شد. این روزها همزمان بود با ورود خدو سردار به عشق آباد و گرفتن کمک از کمونیست ها برای قیامی فراگیر در خراسان.

شوروی ها به خدو قول مساعدت و همکاری دادند و جوانان کُردی که وارد ارتش سرخ شده بودند به او معرفی کردند تا از وجود آنها استفاده کنند. از جمله این دو برادر بودند که بعداً لقب بگ یافتند و به محمد

در اوایل بهار سال ۱۳۰۰ که خدو سردار چنانکه در جلد چهارم گفتیم در کاروانسرای بجنورد دستگیر و با برادرش به زندان کلنل پسیان در مشهد منتقل و اعدام شد. یارانش قورخو و محمد حسن بگ بلشویکی و ابراهیم بگ بلشویکی هم بعداً دستگیر و زندانی شدند. اما چرا اینها همان روز دستگیر نشدند، جریان از این قرار بود که آن دو برادر از کاروانسرا برای گردش به بازار رفته بودند، وقتی آمدند همه چیز پایان یافته و خدو را برده بودند، اما قورخو در اتاق دیگری در همان کاروانسرا اقامت داشت و گفتیم که اینها در بجنورد پس از شکست خدو در گلیان به حالت پناهنده به سر می بردند و به دستور سردار بجنوردی اینها را خلع سلاح کرده بودند و اینها اصلاً فکر نمی‌کردند که پسین سردار و کلنل توافقی به عمل آید و آنها تسلیم دولتیان شوند. هر چند که خود کلنل هم اکنون علیه دولت یاغی شده بود. اما این کارها از نیرنگی که تاج محمد خان قوچانی در دستگاه کلنل به کار برده بود، سرچشمه میگرفت تا خدو آن رقیب دیرین خود را نابود کند.

قورخو در آن سوی کاروانسرا در اتاقی استراحت میکرد که سر و صدای تیر و تفنگ و هیاهوی مردم بلند شد. او از درز تخته در بیرون را نگریست و دید که ژاندارم‌ها همه جا را محاصره کرده‌اند و ریختند و خدو و برادرانش را دستگیر کرده و به خیابان بردند و حسین برادر خدو را هم گشتند، او راه فراری نداشت. از سوراخ بخاری بالا رفت که از پشت بام بگریزد. اما متأسفانه در بالا سوراخ تنگتر میشد و قورخو در آنجا گیر کرد تا شب فرا رسید.

حسن بگ و ابراهیم بگ بلشویک در میان کردهای شیروان و منطقه مشهور شدند.

این دو برادر که حدود سه سال در ارتش شوروی خدمت کرده بودند با استفاده از سلاح‌های گوناگون و مخابرات و بی سیم‌آشنایی داشتند و خدو آنها را با خود به گلیان آورده بود، همه روزه نوکران خدو را با سلاح‌های جدید از قبیل مسلسل و نارنجک و غیره آشنا می‌ساختند و دستگاه تلفنی خدو سردار را هم که این روزاً حیدرخان عمواوغلی نصب کرده بود، به کار انداخته و به یاری خدو سردار پرداختند و آن جنگ‌های حماسه‌ای را به وجود آوردند که در جلد چهارم گفته شد. این دو برادر هم پس از سرکوب قیام خدو وسیله کلنل پسیان دستگیر و زندانی شدند که پس از کشته شدن کلنل آزاد گشتند. محمد حسن بگ در روستای زیارت در سال ۱۳۲۰ و ابراهیم در عبدآباد در ۱۳۴۳ درگذشتند. محمد حسن بگ با خواهر یحیی بگ زیارتی که بعداً به دست حبیب صدقی کشته شد، ازدواج کرد. این از دیگر نوکران خدو، رضاععلی حائمی اسفراینی بود.

مأمورین کلنل که آمار دقیق پناهندگان را داشتند در شهر به جستجوی آنان پرداختند. سرانجام هر دو برادر بلشویکی را در خیابان دیده و دستگیر کردند، اما قورخو باز هم به دست نیامده بود. بلشویکی‌ها گفتند او را ندیده‌اند، ممکن است در اتاق خودش باشد، یا موفق به فرار شده است. میرزا محمود درگزی (صبار الملک بعدی) که مأمور دستگیری اینها بود و تاج محمد خان خدو و برادرش را به سوی شیروان حرکت داده بود، به اتاق قورخو رفت، اما هیچ اثری ندید. آنها میخواستند برگردند که چشم میرزا محمود به خاک و دوده‌هایی افتاد که از سوراخ بخاری ریخته بود، او یقین کرد که قورخو از سوراخ بخاری فرار کرده است. چراغ فتیله‌ای را گرفت و به داخل سوراخ نگاه کرد، دید قورخو در آن بالا با وضع بسیار سختی خود را پنهان کرده است، سرانجام او را پایین کشیدند و دست‌هایش را بسته و تحویل ژاندارم‌ها دادند.

چهار نفر ژاندارم پیاده مأمور بردن قورخو شدند. بلشویکی‌ها را هم بیشتر فرستاده بودند.

دو روز پیاده روی این زندانی محکوم به اعدام دادگاه ندیده سپری شد. قورخو یقین داشت که با آن همه ژاندارم‌هایی که در جنگ گلیان کشته است، اگر پایش به مشهد برسد، پیش از خدو اعدامش می‌کنند.

آن شب از شیروان گذشته و در تپه و ماهوره‌های شمال شرق شیروان بر سر راه یغن خسته و کوفته، پیاده روی را متوقف کردند، تا لحظه‌ای استراحت کنند و بخوابند. هر کدام به محض اینکه سرشان را روی قلوه سنگی نهادند، مثل اینکه بالش پر تو را زیر سر نهاده‌اند، به خواب رفتند و خور و پُشان به آسمان رفت. ساعتی گذشت قورخو همچون مار گزیده‌ای از درد شکم به خودش می‌پیچید و می‌نالید و خرابش نمی‌برد و واخ مُردم، واخ مُردم، می‌کرد و روی زمین می‌غلتید.

ژاندارم نگیبان به بالینش آمد و گفت علت دل درد تو چیست؟

قورخو همچنان که می‌نالید گفت: گمان میکنم از آن نان جو خمیر که در زیارت به ما دادند و آن آب کثیف جوی را هم خوردم، این بلا بر من نازل شده است.

ژاندارم گفت: میخواهی دستت را باز کنم، برو پشت آن تخته سنگ فشاری به خوردت

بیاور تا روده هایت خالی شود. انشاء الله خوب میشوی.

قورخو برای اینکه ژاندارم بدگمان نشود، گفت برادر کار از این حرفها گذشته معده و روده هایم میخواستند بشکرند. فکر نمیکنم زنده بمانم. ژاندارم که خیلی دلش به حال او سوخته بود، گفت: حالا ضرری ندارد، برو شاید معده ات خالی شود، آخر تو از آن نان جو خیلی خوردی. آنگاه زیر دست قورخو را گرفت و او به زحمت تنه اش را بالا کشید و دولا، دولا به نزدیک نخته سنگ رفت. ژاندارم گفت: بیا دست را باز کنم، برو خودت را خالی کن، اما یک وقتی فکر حرامزادگی به کله ات نزنند که با گلوله مغزت را داغون میکنم، ها.

قورخو گفت: سرکار تو هم عجب حال و حوصله ای داری ها، نمیدانم مست هستی، چی هستی؟ من دارم میمیرم تو می گویی فکر فرار به سرت نزنند. من دارم میمیرم و یک قدم نمیتوانم بردارم، فرار کردم دیگر چی هست؟

ژاندارم که فکرش از بابت فرار او راحت شده بود، درحالیکه تفنگش را روی زمین رها کرده بود، شروع به باز کردن گره های طناب دست قورخو نمود، تا بند شلوارش را باز کند و کار تخلیه و طهارت را انجام دهد.

دست قورخو که باز شد، مانند پلنگی از جا پرید و گلوی ژاندارم را گرفت و مانند مرغی بر زمین کوفت و سرنیزه او را از غلافش بیرون کشید و گفت: اگر کوچکترین صدایی بکنی شکمت را سفته میکنم و همه تان را می کشم. آنگاه دهان و دست ژاندارم را محکم بست و بر زمین رها کرد و به سروقت سه نفر دیگر رفت که خُر خُرشان بلند بود. تفنگها را برداشت و گلنگدن هایشان را درآورد و گفت:

برخیزید. پدر سوخته ها، برخیزید که مغزتان را داغون میکنم.

ژاندارم ها از خواب پریدند، قورخو دستور داد دست همدیگر را از پشت ببندند. آنگاه خودش دست آخری را هم بست و فرمان حرکت به سوی قوچان را صادر کرد. تفنگهای بدون فشنگ و گلنگدن را به دوش آنها انداخته بود.

آنها دو شب در راه بودند، تا به قوچان رسیدند.

در یکی از خانه باغهای قوچان فرود آمدند. نزدیک غروب بود. بکنفر را پیدا کرد و گفت برو به تاج محمد خان بگو، قورخو با تو کار دارد. تک و تنها بیا به فلان جا.

تاج محمد خان گمان کرد که قورخو آمده است خود را تسلیم او کند. برای اینکه ژاندارم‌های کلنل متوجه نشوند، او را به نزد خود خوانده است. از این رو سوار اسب خود شد و به آنجا رفت و آنچه را که دید هوش از سرش پرید. تاج محمد خان روی قورخو را بوسید و گفت: خوب شد که اینها را نکشتی و تفنگهایشان را نبردی، اگر نه این ژاندارم‌های هار کلنل، همه جا را به خاک و خون می‌کشیدند. این ماژور محمود خان توذری حاکم نظامی ستمگر را که می‌بینی چه میکند؟ لابد خبر داری که یک سیلی هم تو گوش شوهر خواهرم فرج الله خان زعفرانلو زده است؟

قورخو گفته: بلی، صدای آن سیلی به بجنورد هم رسید، در آنجا شنیدم. مخصوصاً این جمله را با تمسخر ادا کرد.

تاج محمد خان به روی خودش تیاورد و هشتاد تومان پول نقره آن زمان که خیلی زیاد هم بود، وعده کرد که در ازای آزادی این اسیران و تفنگهایشان به قورخو بدهد.

ژاندارم‌ها آن شب وسیله تاج محمد خان به ژاندارمری قوچان تحویل داده شدند.

قورخو، هشتاد تومان خود را از تاج محمد خان گرفت و به فکر زن گرفتن افتاد و با دختری به نام چمن ازدواج کرد که مادر سرکار بازنشسته بهرام قره گلوله می‌باشد که در مأموریت به خوزستان در شوستر زن گرفته و بازنشسته شده است.

موضوع سیلی خوردن فرج الله خان که قورخو او را به خاطر غیرت و مردانگی بسیار دوست میداشت و همه جا نقل مجالس بود، سخت قورخو را به خود مشغول داشته و آزارش میداد و برایش غیرقابل هضم بود که یک نفر ژاندارم تو گوش رئیس ایل زعفرانلو بزند. آخر زندگی چه ارزشی دارد؟ آدم بمیرد بهتر از اینست که با ذلت زندگی کند.

شب خوابش نبرد. از رختخواب بلند شد و به در خانه فرج الله خان رفت و دق الباب کرد و نوکرش آمد و گفت: خان چند روز است به شیروان رفته است.

قورخو ناامید به خانه برگشت. فردا صبح براسبش سوار شد و تفنگش را هم زیر جل اسب پنهان کرد تا از شهر خارج شود و از چشم حاکم نظامی و ژاندارمهایش دور بماند.

از دیوارهای شهر که گذشت، از اسب پائین آمد و تفنگش را بیرون کشید و به دوش انداخت.

چند ساعتی از شب گذشته بود که درب حیاط فرج الله خان امیر شیروان را محکم دق الباب کرد. نوکیرش آمد و چشمش که به قورخو افتاد، تعظیم توأم با ترس و لرزی نمود و رفت به خان خیر داد که: قورخو بر در ایستاده و اذن دخول میخواهد! خان مشغول شیره قلیان کشیدن بود و میخواست با دود کردن مقداری شیره تریاک در فضای خانه، ننگ آن سیلی را تاحدودی از خود دور کند و فکرش راحت شود که بتواند بخوابد. زیرا از بس که ناراحت بود، ناچار شده بود قوچان را رها کند و به شیروان بیاید. اما از آنجا که گفته اند: هر جا که روی آسمان همین رنگ است. شیروان هم این روزها مثل قوچان بود.

حالا شیروان هم حکومت نظامی شده بود. از کجا معلوم که خان فردا در خیابان شیروان ظاهر شود و ستوان رفعت نظام تو گوشش نزند؟ این دیگر خیلی بدتر است. باز سیلی یک سرگرد آبرومندانه تر از سیلی یک ستوان است. از قوچان به شیروان پناه آورد، حالا از شیروان به کجا برود؟

در چنین انکاری غوطه ور بود که صدای دوباره شوکرش بلند شد که: خان، عرض کردم قورخو به در سرای است و اذن ورود میخواهد.

خان: انگار که از اعماق قرون و اعصار برگشته است، پرسید، هان چه گفتی؟

قورخو بر در است؟ آن که گفتند قورخو را به مشهد برده اند که اعدام کنند؟

خیر، خان جان، الآن که اذن دخول میخواهد.

زود، زود بروید بیاورید.

قورخو، وارد شد و بر خان سلام کرد و به چراغ قلیان نگریست و ربه خان سرش را تکان داد.

خان گفت: قورخو، خوش آمدی، چگونه آمدی؟ گفتند ترا برده اند اعدام کنند. بگو چگونه اینجا آمدی؟

قورخو: باز هم از شدت ناراحتی سرش را تکان داد و لبهایش را بهم فشرد و پاسخی نداد.

خان گفت قورخو چرا حرف نمیزنی، مگر لال شده ای؟

قورخو مثل بمبی که منفجر شود، گفت:

بلی لال شده ام. از صدای آن سیلی که بر بناگوش رئیس ایل زدند لال شده ام. با خودم گفتم، چرا باید فرج الله خان سیلی بخورد و آبروی هزاران ساله افتخارآمیز کردها پایمال شود. حالا می بینم چرا این چنین شده. این چراغ قلیان است که خانی مانند فرج الله خان را که در حکم شیر غران بود، به گوسفندی تبدیل کرده و غیرت و مردانگی را از او دور ساخته است که سزاوار سیلی است.

قورخو گفت و سکوت کرد. فرج الله خان مات و حیران که چه بگوید.

آخر گفتم: قورخو، ذلیلان کردند. ژاندارم های کلنل بر ما مسلط شدند. فرداست که در شیروان هم توی گوش ما بزنند. دیروز نوکرانم سواره از باغ امان آباد ما به شهر می آمده اند و از جلو ژاندارمری گذشته اند، ژاندارم ها آنها را هو کرده و مسخره نموده اند. نمیدانم عاقبت کار به کجا می انجامد؟

قورخو گفت: من میدانم، این را از ژاندارم هایی که میخواهند مرا مشهد ببرند و تحویل کلنل بدهند شنیدم. زیرا آنها از مشهد برای بردن ما به بجنورد آمده بودند و کلنل را خوب می شناختند. آنها گفتند:

کلنل بدون پرو برگرد خدو را اعدام میکند و آنگاه نوبت یکایک خوانین خراسان فرا میرسد. حال دانستی چه کثارت میکنند. حال بلند شو. این چراغ نعتی را دور پینداژ، فکری بکن.

قورخو معطل پاسخ خان نشد. از جایش جست و با لگد محکمی چراغ قلیان و شیره ها را له و نابود کرد و گفت: پیغام بده نوکرهایت بیایند من امشب باید ژاندارم ها را ادب کنم. پیش از اینکه آنها ما را ادب کنند.

فرج الله خان در بانش را فرستاد و نوکرهایش یکی یکی آمدند و تا نیمه شب ۲۲ نفر بهم رسیدند و تفنگ برداشتند و قورخو در جلو و آنها هم از عقب.

آن شب، شب ۱۷ محرم سال ۱۳۴۰ بود. ستوان مهدی خان رفعت که دلایل بعدی به اثبات رساند که او هم چون دیگر افسران کلنل با رضا خان فرمانده کل قوا در تهران در تماس است^۱ این روزها در صدد توطئه ای برآمده بود. زیرا شنیده بود که فرج الله خان

۱- او بعداً در ارتش رضا خان درجه گرفت و ارتقاء یافت.

قوچان را ترك کرده و به شیروان آمده است. در هر مجلس و مجمعی هم که حضور می یافت با آب و تاب خاصی از سیلی خوردن فرج الله خان و استهزاء او سخن می گفت و در انظار مأموریش او و دیگر سران کرد را تحقیر میکرد. بهمین جهت ژاندارم هایش جرأت کرده بودند، که نوکران فرج الله خان را مسخره کنند.

یک ساعت از نیمه شب گذشته بود که قورخو و یارانش ژاندارمیری شیروان را که حدود ۲۰ نفر مأمور داشت، محاصره و خلع سلاح کردند. آنهایی هم که در منزل خود خوابیده بودند، بهمراه ستوان رفعت نظام دستگیر شده و با دیگران به منزل فرج الله خان آورده شدند. و در طول روز زندانی گشتند. روز دیگر تمام مردم شیروان از ماجرا خبر یافتند و به فرج الله خان مرحبا گفتند، که باز بر سر غیرت آمده است. اما روز بعد همه فهمیدند:

کار، کار قورخو بوده که از دست ژاندارم ها در راه قوچان فرار کرده و چنین شیرین کاری را راه انداخته است. یار دیگر نام قورخو در شیروان بر سر زبانها افتاد و هر کس میخواست دوباره قورخو را که گمان میکردند کشته اند، از نزدیک ببیند و سلام و تکریم خویش را تقدیم این مرد جسور و غبور نماید.

هر کدام از زن و مرد در شیروان و روستاهای اطراف از قهرمانی قورخو برای بچه هایشان داستاها می گفتند و...

فرج الله خان زعفرانلو اکنون بدون اینکه خواسته باشد، شوش را آغاز کرده بود. بنابراین پیکی به جنورد فرستاده و سردار معزز ایلخانی شادلو را در جریان کار خود گذاشته و برای تسخیر پادگان قوچان به سوی فاروج پیشروی کرد. محمد ابراهیم خان هم که شهر قوچان را تخلیه کرده و این زمان در حدود فاروج مستقر شده بود، با پیوستن فرج الله خان به او به مشورت پرداخته و یکی از سواران خود را به روستای کواکی فرستادند، تا ولیخان ایلکی قهرمانلو هم به آنها پیوندد.

این دو سرکرده زعفرانلو مستظر ولیخان نشده و به محاصره پادگان فاروج پرداختند. ژاندارمیری آنجا که زیر نظر نایب محمد خان (احتمالاً برادر نایب احمد خان و فرزند آن معاون الایاله کلنل سپیان، از ترکان مهاجر روسیه) قرار داشت. پس از چند ساعت درگیری و کشته شدن چند نفر از طرفین سقوط کرد و محمد خان و حاجی خان تفرشی با استفاده از

تاریکی شب با چند نفر از یارانش که اسبان چالاکي داشتند، به سوی قوچان فرار کرده و جان به در بردند. کردها بقیه ژاندارم های فاروج را دستگیر و خلع سلاح کردند. این حادثه روز ۲۶ محرم ۱۳۴۰ روی داد.

محمد ابراهیم خان و قرچ الله خان به رستم آباد به منزل حاج محمدحسین پدر زن ولیخان قهرمانلو رفتند، و منتظر ورود ولیخان از کواکمی شدند. دیری نگذشت که ولیخان هم با سواران خود، وارد رستم آباد شد و آنها به تبادل نظر پرداختند که چگونه به قوچان حمله کنند.

روز دیگر پیش از برآمدن آفتاب، خوانین مذکور به سوی شهر کهنه قوچان حرکت کردند. در آنجا سعادتقلی خان پسر محمدحسین خان اوغازی هم که از سوی محمد ابراهیم خان حکومت کوخ بیکلو (کهنیکلو) به او واگذار شده بود^۱ و از سوی محمدتقی خان هم حکومت وی بر آن منطقه تصویب شده بود و درجه سلطانی (سروانی) داشت، طبق خبر قبلی به خوانین پیوست، که اکنون چهار نفر سرکرده معتبر کرد بهم پیوسته بودند.

عصر آن روز تاج محمدخان بادلانلو هم از سوی قوچان آمده و در شهر کهنه به آنها پیوست. تاج محمدخان این زمان با درجه سروانی در ژاندارمری قوچان خدمت میکرد. فرمانده پادگان قوچان به تاج محمد خان مأموریت داده بود که به شهر کهنه برود و از خوانین کرد علت شورش و پیشروی آنها به سوی قوچان را جویا شده و مانع پیشروی آنان گردد.

تاج محمد خان چه گفت و چه شد، آیا به نعل زد یا به میخ؟ خبیر نداریم، اینقدر میدانیم که غروب آنروز بدون اخذ نتیجه از ملاقات خود به سوی قوچان بازگشت.

۱- مرکز کهنیکلو روستای سرسبز و خرم اسفجیر در شمال غربی قوچان بود. حکومت آنجا از قدیم با خاندان روشنی بود. اصلاًن خان روشنی که پسر عموی محمد ابراهیم خان^۲ مردی روشنفکر و اهل موسیقی بود و با جنگ و لشکرکشی میانه ای نداشت، دامادش سعادتقلی خان را به نیابت خود منصوب کرد و زمام امور را به او واگذار نمود. روستاهای کوخ بیکلو عبارت بودند از: کوران کردها، کوران ترکها، قره چه، جوزان، شیره زان (شیرزن)، اوجانه، رهورد، امامقلی، ایچه ما، شاهرک، خبوشان، نقاب، حصار، دربند، آقباغ، سرناقوچ، خمارتاش، بگزگی، دولتخانه، برج و زیدانلو.

شبانه پیک دیگری هم از سوی حبیب‌الله خان ناصر لشکر هودانلو به حضور محمد ابراهیم خان رسید که وی در نامه خود به خوانین تأکید کرده بود، بدون فوت وقت، به سوی قوچان حرکت کنند که او نیز به آنها خواهد پیوست و همین شب باید پادگان قوچان تصرف شود. محمد ابراهیم خان شبانه دستور حرکت داد و اردوی کرد به سوی قوچان پیشروی کرد. اما با ورود تاج محمد خان به پادگان قوچان و مذاکره در مورد ملاقات او با خوانین، افسران پادگان به این نتیجه رسیدند که احتمال دارد کردها امشب یا فردا به پادگان حمله کنند. بنابراین مصلحت دیدند که به پادگان آماده باش بدهند و تمام افسران از جمله تاج محمد خان قوچانی هم در پادگان بمانند تا از آنجا دفاع کنند. شاید که افسران مذکور به رفتار تاج محمد خان هم مشکوک شده بودند. اما چاره‌ای نداشتند و باید با او معاشات میکردند، تا در صورت وقوع جنگ، گروگانی در اختیار داشته باشند که بتوانند شرایط صلح و تسلیم خود به کردها را جلوه‌ای معتبر دهند. از این رو تاج محمد خان هم خواهی نخواهی در پادگان ماند. اما تاکنون دریافته‌ایم که تاج محمد خان مرد جنگی نیست. مرد صلح و سیاست بازی است و در هر شرایطی به حفظ موقعیت خویش می‌اندیشد که چگونه با طرف مقابل بازی شطرنج را آغاز کند و پیروز شود.

نیمه‌های شب بود که پادگان از هر سو در کرانه رود اترک مورد حمله قرار گرفت. میرزا محمود خان درگزی (صارم‌الملک) هم که درجه افسری از سوی کلنل داشت و به حکومت درگز منصوب شده و این زمان مأموریت یافته بود که به کمک پادگان قوچان بشتابد، هنگامی که به قوچان رسید و در باغ دبیر^۱ در گوشه شمالی پادگان فرود آمد، از چگونگی اوضاع مشوش قوچان باخبر شد و دریافت که اگر خوانین جنگ را آغاز کنند، هر دو پادگان قوچان در دو سوی رودخانه پیش از یک شبانه روز قدرت مقابله نخواهند داشت. او تازه برای استراحت به رختخواب رفته بود که صدای تیر و تفنگ کردها و ژاندارم‌ها از سمت پادگان به گوش رسید. بیدارنگ از جا برخاسته و دستور آماده باش به سوارانش را داد و بدون اینکه

۱- بیمارستان کنونی در ضلع جنوبی باغ دبیر و محل یکی از پادگانهای ژاندارمری بود، که رضاشاه نیز

چند سال بعد وارد آنجا شد.

جبهه و هدفی داشته باشد، چند تیر هوایی شلیک کرده و اظهار وجودی نمود. اما چون اطلاع دقیقی نداشت، قادر به اتخاذ تصمیم نبود. لذا در همان محل تا صبح با تیراندازیهای پراکنده، به سر برد. اما کردها به فرماندهی قورخو از هر طرف به پادگان فشار آورده و نگهبانان پشت بام ها و قراولخانه ها را از پا آورده و خود به پشت بام پادگان رفتند. آنها تحریک شده و مصمم بودند تا پیش از برآمدن آفتاب پادگان را تسخیر کنند، وگرنه با روشن شدن هوا که در تیررس ژاندارم ها قرار می گرفتند و دوست و دشمن از هم قابل تشخیص می بود، آنها که دست به حمله میزدند، در برابر سنگر نشینان و مدافعان پادگان تلفات بیشتری میدادند. در میان سپاهیان کرد جنگجویان بسیار شجاع و بی باکی وجود داشتند که اگر نگوییم بهتر از قورخو نبودند، بدون تردید، خیلی ها در تهور و جسارت همپایه او بودند. در عوض ژاندارم ها که بیشتر از ایلات بربری شرق خراسان بودند و برخی هم از ترکهای مهاجر و عده ای هم کاشمیری و گروهی هم از جوانان بیکاره مشهد بودند که برای تهیه لقمه نالی به استخدام کلنل درآمدند، با پیش آمدن این وضعیت، از استخدام خود سخت پشیمان شده و بر خویشان تقریباً میگردند. آنها سخت روحیه خود را باخته و قادر به دفاع و تصمیم گیری نبودند. افسران ژاندارم هم تنها کاری که کردند، برای حفظ جان خود، تاج محمد خان را در میان گرفته و از وجودش به عنوان گروگان و اسیر استفاده کردند، تا مگر کردها به خاطر حفظ جان او از کشتن آنها صرف نظر نمایند. آنها به تاج محمد خان اجازه بیرون رفتن نمیدادند، بلکه از جانب او پیام و نامه برای خوانین میفرستادند.

شب به پایان رسیده و هوا گرم و میش شده بود که نخست قورخو و سپس یکی یکی از جوانان بی باک بر فراز بام های اطراف و روی دیوارها رفته و به داخل پادگان شلیک کردند که مانع دفاع ژاندارم ها شوند. عده ای هم با بیل و کلنگ به تخریب و سوراخ کردن دیوار پادگان افتادند. هنوز آفتاب سر نرزه بود که کردها وارد پادگان شدند و دستگیری و خلع سلاح ژاندارم ها آغاز شد (سپیده دم روز ۲۸ محرم ۱۳۴۰).

در اینجا ایرادی که بر فرماندهان پادگان قوچان وارد است، اینست که چرا اینها نتوانستند با تخواستند اسلحه و مهمات پادگان را آتش بزنند و نابود کنند تا به دست کردها نیفتد و بعداً علیه آنها به کار گرفته نشود. این موضوع از نخستین دروس آموزش ارتشیان در

هر جای دنیا می باشد که به محض احساس خطر باید نخست سلاح ها را نابود کنند که به جنگ دشمن نیفتند. اما اینها از بی کفایتی و بی لیاقتی قادر به انجام این وظیفه نظامی خود هم نشدند، و دستها را بالا بردند و یکی یکی تسلیم شدند و تاج محمد خان را به شفاعت برانگیختند.

تاج محمد خان به خوانین اعلام کرد اگر عضو عمومی ندهند، ژاندارم ها او را خواهند کشت. بنابراین محمد ابراهیم خان فرمان عضو داد و گفت: ژاندارم ها و فرماندهانشان در صورتی مورد عفو قرار میگیرند که سلاح ها را بر زمین گذاشته و دستها را روی سر گذاشته و در گوشه شرقی پادگان به صف بایستند. چنین شد.

کردها از هر طرف وارد پادگان شدند. نه تنها سواران و پیادگان زیر فرمان خوانین، بلکه فرصت طلبان گرگ صفت و لات و لوثهای شهر و ماجر اجویان محله ها و برخی کسبه شهر هم که اکنون در اطراف پادگان گرد آمده بودند، به پادگان سرازیر شدند و پند و پیر آغاز شد. غارت و چپاول شروع شد. از تفنگ و قشنگ و پتو و چراغ و زین و برگ اسبها و خواربار و هر چه که دم دستشان رسید، در کوله بار خود بسته و به خانه هایشان بردند. آنگاه به سر وقت منازل السیران در میان شهر رفتند. سرکار سرهنگ صفاپور از اسپیران ها و درجه داران آن روز پادگان قوچان که به اسارت درآمده بود، به نگارنده چنین گفت:

«خودم دیدم که حتی یک نانوا، در پشت میز نانوائیش دو قبضه تفنگ بر نو پنهان کرده بود. بقال هاء، بزازها، پالاندوزها و... و... هیچکس نماند که از این خان بغما بهره ای نگرفت. آنها فرش و رختخواب و سماور خانه ام را هم بردند».

خوانین پس از تسخیر پادگان قوچان، نیروهای خود را در آنجا مستقر کردند. اسپران ژاندارم را هم در چند اتاق زندانی کردند و سپس افسران ژاندارم را برداشته و به منزل تاج محمد خان رفته و در آنجا به گفتگو نشستند.

حال ببینیم که کلنل محمد تقی خان پسیان قهرمان داستان ما دست به چه اقدامی زد!!
پیشتر گفته شد: او در گناباد بود و قصد ملاقات با شوکت الملک علم حاکم بیرجند و قابلات را داشت که خبر سقوط پادگان شیروان و پیشروی کردهای شیروان به سوی قوچان به او تلگراف شد و او با عذرخواهی از حاکم بیرجند به سوی مشهد بازگشت.

در مشهد از ماژور نوذری فرمانده قبلی پادگان قوچان که پیشتر این آتشها از گور او برخاسته و با توهین به خوانین و اشراف کُرد زمینه نارضایتی و شورش را فراهم ساخته بود، دستور داد که نیروهای مقیم مشهد را جمع آوری نموده و به سوی قوچان حرکت کند. اما او طفره رفت و گفت به چند علت نمیتوانم به این مأموریت بروم:

۱- حال خوب نیست و بیمار هستم. ۲- همسرم تازه از تهران آمده است. ۳- پول ندارم. بدینگونه ماژور نوذری که بنا به گفته ی کلنل یکی از دو نفری بود که باید جناحین پرچم جمهوری کلنل را برداش بکشند، این چنین از مسؤلیت شانه خالی کرد. اما اگر کلنل پیش سیاسی داشت باید همانجا نوذری و زنش را که از تهران حامل پیغام هایی از سوی قوام السلطنه و رضا خان برای شوهرش بود، بازداشت و بازجویی میکرد، تا به وقایع پشت پرده سیاست پی ببرد.

دیگر اینکه هرگز خودش ستاد فرماندهی ارتش خود را رها نمیکرد و به میدان دشمن، آنهم در میان خانه و ایل و تبارشان نمیرفت و ارتباط خود را با مرکز فرماندهی قطع نمی کرد.

او باید اسماعیل بهادر را که در حدود نیشابور و شریف آباد متوقف بود، به قوچان میفرستاد و خود نیروهای پراکنده را سرجمع نموده و به یاری او میفرستاد. بهر حال هیچ راهی برای پیروزی او در مقابل سران ایلات خراسان چه خوانین جنوب و مشرق و چه خوانین شمال خراسان که کردها بودند وجود نداشت. بلکه تفاوتی که میکرد، او در نخستین جبهه جنگ با آن وضع کشته نمیشد و زمینه صلح و مذاکره با پیشروی شوکت الملک علم فراهم می گشت، و بعدها که احمد شاه قاجار در مقابل گردنکشی های رضا خان سردار سپه بکه و تنها میماند، به خوبی از وجود او استفاده میشد. اما حوادث تاریخی بنا به خواست و تحلیل های سیاسی ما نیست. بلکه سیر تاریخ به گونه ای که مقدر است، پیش میرود، چه بخواهیم، چه نخواهیم.

آنچه خدا خواست همان میشود.

کلنل پس از اینکه از نوذری نا امید شد، به خیابان رفته و چند گساری و درشکه را مصادره نموده و با عده ای ژاندارم بی هدف عازم جبهه قوچان شد.

جنگ قوچان و کشته شدن کلنل محمد تقی خان پسیان

کلنل در پس راه مشهد به قوچان با گروه‌های ژاندارم‌هایی روبرو شد که در جنگ قوچان شکست خورده و از اسارت آزاد شده و به سوی مشهد و روستاهای خود بازمی‌گشتند. کلنل این فشوون شکست خورده را با توپ‌خ و تهدید، سرجمع نموده و به صف کرد و دوباره برای بازگشت به جبهه قوچان فراخواند. علاوه بر آن، آنان را مانند آغا محمد خان قاجار در شو شی تهدید به اعدام کرد^۱.

کلنل در ناس تپه^۲ ها در ۲۰ کیلومتری شرق قوچان در کنار قلعه جعفرآباد اردو زد و بیدرتگ فرمان داد، تا توپخانه و خمپاره‌ها را به کار اندازند و مواضع کردها را که تپه و ماهورهای بدون حفاظی بودند، درهم بکوبند. با غرض توپخانه کلنل بقیه کسانی از روستائیان هم که بعللی قادر به ترك خانه و کاشانه شان نبودند، از بیم جان به سوی تپه‌های شمالی فرار کردند.

اینکه قبلاً کردها به فرماندهی ولیخان در جعفرآباد مستقر شده بودند، که روز پیش در قوچان به ستاد عملیات کردها خیر داده بودند که ژاندارم‌هایی که از قوچان آزاد شده بودند، دوباره برگشته و برای جنگیدن به نزدیکی جعفرآباد رسیده اند. این بود که محمد ابراهیم خان رئیس ستاد، ولیخان و سلطان بیگ را با عده‌ای از سواران کرد به آن جا فرستاد تا معلوم کند،

۱- آنری آورده است که: کلنل در ناس تپه‌ها سلطان سید حسن خان میرفخرایی فرمانده پادگان قوچان را احضار کرد و بازجویی نمود که چرا در انجام وظیفه اش در قبال کردها اینقدر سهل‌انگاری کرده که به سقوط پادگان انجامیده و این وضع پیش آمده است؟

سلطان مزبور که پاسخی نداشت کلنل به او گفت: اگر از این جبهه زنده بگردم، برایتان دادگناه صحرائی تشکیل داده و اعدامتان میکنم. آنری، ص ۲۳۸

۲- ملاجلال منجم شاه عباس که همراه شاه از مشهد عازم قوچان بود در این ناس تپه‌ها از شکار کردن شاه نام برده، این تپه‌ها را «طاس طیبه» نوشته است. تاریخ عباسی، به کوشش سیف‌المرحوم تهران، انتشارات وحید، سال ۱۳۶۶، ص ۱۸۶.

اوضاع از چه قرار است و چرا ژاندارم‌ها بازگشته‌اند؟

ولیکان که در جعفرآباد مستقر شد و مشاهده نمود تعداد ژاندارم‌های نورسیده خیلی بیش از ژاندارم‌های آزاد شده از قوچان هستند، مراتب را به قوچان گزارش کرد و تقاضای ارسال کمک نمود که بدنبال این گزارش تاج محمد خان و محمد حسین خان اوغازی و فرهاد خان توپکائلو و نصرالله خان زعفرانلو شیروانی هم به یاری ولیکان رفتند.

کربلایی حسین دادخواه از مردم جعفرآباد که خود شاهد این تحریکات بوده است، بیان داشت:

چون ژاندارم‌ها از جایگاه قبلی خود در شرق جعفرآباد حرکت کرده و به سوی کردها پیشروی کردند، برای ولیکان آشکار شد که جنگ خونینی در جعفرآباد رخ میدهد، از این رو به سواران کرد و مردم روستا فرمان داد که هر چه زودتر روستا را به سوی دوردلی در نپ‌های شمالی که از تیررس ژاندارم‌ها به دور بود، ترک کنند.

تنها دو کس از سران کرد یعنی محمد ابراهیم خان و معاونش فرج‌الله خان شیروانی از وجود کلنل درجه‌به جنگ خبر داشتند. آنها این خبر را هرگز فاش نکردند، زیرا بیم داشتند موجب تزلزل روحیه جنگجویان گردد.

روز اول صفر ۱۲۲۰ برابر دهم میزان یا مهر ماه ۱۳۰۰ خورشیدی روز شوم و نامبارکی برای مردم ایران بود. زیرا دلاور مردان ایران که باید با اتحاد همدیگر نیشه به ریشه مشجوزان استعمارگر روس و انگلیس میزدند، بعکس بعلم عدم آگاهی از جریانات سیاسی پشت پرده که وسیله این استعمارگران طرح ریزی میشد، تفنگها و سلاح‌های خود را به سوی همدیگر هدفگیری نموده و همدیگر را نابود می‌ساختند. این جنگ در واقع یک زورآزمایی سیاسی و جنگ بین دو ابرقدرت جهانخوار شرق و غرب یعنی روس و انگلیس در منطقه برای حفظ منابع خود در ایران بود.

انگلیسی‌ها با کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آوردن قوام‌السلطنه و رضا خان در این روزها سیاستمداران روس در تهران را مات کرده بودند. از این رو روسها قلندرآبانه و مذبح‌خانه می‌کشیدند با ایجاد بلوا و آشوب در نواحی شمالی ایران برای دولت‌مردان متکی به انگلیس ایران، گریه برقصانند و امتیازاتی به نفع خود بگیرند.

قیام‌های تبریز و جنگل و خدو سردار و کلنل پسیان و سپس لهاک خان از این مایه سرچشمه می‌گرفتند. در رابطه با این سیاست بود که چون روسها خراسان زیر فرمان کلنل را به نفع سیاسی خویش تشخیص دادند، سفیر خود روتشتاین را از راه باجگیران به مشهد فرستادند که این تنها مسیری است که مورد ورود سفرای روس به ایران قرار گرفته است.

روتشتاین به گرمی از سوی کلنل مورد استقبال قرار گرفت و در امامقلی و قوچان و میسر راه مشهد به گرمی از او پذیرائی شده انتخاب روتشتاین به سفارت ایران به این خاطر بود که وی با کلنل پسیان هنگامی که در آلمان بود، آشنائی پیدا کرده و با افکار همدیگر توافق داشتند. روسها امیدوار بودند، کلنل حکومت مرکزی را ساقط کرده و به تهران بشازد و خود زمام امور را به دست گیرد و چرخش سیاسی ایران به سوی روس متعایل گردد. از این رو روتشتاین در مشهد هم چراغ سبزی به کلنل نشان داده و سر میز شام مدتی آن دو با همدیگر به زبان آلمانی صحبت کرده بودند که جاسوس‌های دور و پری رضا خان و قوام السلطنه چیزی از این گفتگوها دستگیرشان نشده بود و مراتب را بدینگونه گزارش کرده بودند که زبانی را که آنها باهم صحبت می‌کرده‌اند، نفهمیده‌اند.

بهر حال جنگ کلنل با کردها و دیگر عشایر خراسان شعله آتشی بود که از گور دیپلماسی دو امپریالیست جهانخواار روس و انگلیس سرکشید و بر خرمن عمر فرزندان رشید ایران زمین ساده اندیش پاکباز و فداکار افتاد.

جنگ جعفرآباد پیش از ظهر آن روز با فرمان کلنل محمد تقی خان شروع شده و تفنگها و مسلسل‌ها و توپها غرش کنان به سوی کردها نشانه رفتند.

موضع کردها در برابر ژاندارم‌ها بسیار ناچسور و بدون حفاظ بود، هیچ دره‌ای یا رودخانه‌ای یا کوهی و جنگلی نبود که آنها را در برابر گلوله‌های دشمن محافظت نماید. بدون تردید عده‌ای از کردها در این حمله کشته شده‌اند، اما هیچ اطلاع و آساری در این مورد که ما را به واقعیت نزدیک کند، وجود ندارد.

کردها قصد گریز نداشتند، اما با همان وضعیت نامناسب موضعی متقابلاً با تفنگهای معمولی به دفاع از خود پرداخته بودند، تا دشمن تا دندان مسلح را که به خانه و کاشانه شان تاخته و حریم قانونی آنها را مورد تجاوز قرار داده و شخصیت و منش تاریخی آنها را زیر

سؤال برده و تحقیر کرده بود، پاسخی دندان شکن بدهند و بگویند:

این پیشه گمان میر که خالی است.

اما کلنل در طرح‌ها و محاسبات خود دچار اشتباه شده و به قول ناصر لشکر جبهه قوچان را با جبهه شرقی بربری‌ها و تیموری‌ها عوضی گرفته بود. کردها در زیر باران گلوله نه تنها عقب نشینی نمی‌کردند بلکه در هر فرصتی چند گام هم پیشتر می‌نهادند. تا جایی که بهنگام ظهر به سوی ژاندارم‌ها سرازیر شده و با تفنگهایی که از پادگان قوچان به دست آورده بودند، ژاندارم‌ها را گلوله باران کردند. کلنل که جسارت و گستاخی کردها را دید، فرمان داد در کنار توپها، مسلسل‌ها را هم بکار اندازند و مانع رسیدن سواران کرد به توپخانه شوند. در نتیجه رگبار مسلسل، چند تن از سواران کرد که سوی توپها می‌تاختند تا توپخانه را تصرف کنند، از زمین بر زمین افتادند. ولیخان که چنین دید فرمان عقب نشینی کردها به سوی تپه‌های داودلی را صادر کرد که از تیررس مسلسل به دور باشند. آنگاه سواری به قوچان فرستاد و محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه را از تجهیزات برتر ژاندارم‌ها و فرماندهی قوی باخبر ساخت و تقاضای کمک فوری نمود.

کربلانی حسین دادخواه بیان داشت:

«برخی از کردها که صحنه را خالی کرده و قصد فرار داشتند از نهب و فریاد ولیخان که گفته بود هر کس فرار کند، شخصاً او را خواهد کشت، به جای خود بازگشتند. ولیخان سوار بر اسب معروف خود چپ و راست می‌تاخت و فریاد و نعره می‌کشید و با تهدید و تطمیع کردها را به استقامت و پایداری فرا میخواند به گونه‌ای که عصر آنروز بکلی صدایش افتاده بود و قادر به حرف زدن نبود. اگر رشادت ولیخان و سلطان بگ باجگیران در این جنگ نبود، کردها از مقابل توپ و مسلسل کلنل فرار میکردند^۱.

سواری که به قوچان رفته بود به همراه حبیب‌الله خان ناصر لشکر که گفتیم از کردهای هودانلو و رئیس امنیه منطقه بود و مسلسلی را از افسران کلنل به غارت گرفته بود، با سواران

۱- این اظهار نظرها از سخنان آقای کربلانی حسین دادخواه جمع‌آبادی است که خود ناظر میدان جنگ بوده است.

خود و پانصد تن از سواران کرد شادلو که همان دم به فرماندهی حسینقلی خان قراچورلو و محمدرفیبا خان کیکانلو میرآخور سردار بجنوردی و چند تن از خانزادگان شادلو به قوچان رسیده بودند از پشت تپه‌ها به میدان جنگ بازگشت که کلنل آنها را نمی‌دید.

کلنل پس از تصرف جعفرآباد در حالیکه احساس پیروزی و خرسندی میکرد، سروان حسخاں پلنیک را به نگهداری آنجا و محسن خان کاظمی (از افسرانی که قبلاً در قوچان به اسارت کرده‌ها درآمده و آزاد گشته بودند) را به آجودانی خود و فرمانده از تباطات جبهه برگماشت، و خود با محمدخان و حاجیخان تفرشی (از افسران شکست خورده در فاروج که آنها هم اسیر شده و آزاد گشته بودند) و احسان آذرخشی به سوی داودلی پیشروی کردند. میرعلینقی خان توپچی هم مأمور شد با گلرله‌های توپ روستاهای اطراف را که محل تجمع کرده‌ها بود تخریب نماید^۱. اما مرحوم ناصرلشکر گفت: اشتباه کلنل در این بود که مردم قوچان را با مردم جنوب و شرق خراسان عوضی گرفته بود و گمان میکرد با پیروز شدن در جبهه‌های تربت و خواف، بر قوچان هم غلبه خواهد کرد. در صورتیکه اینجا کردستان بود. جنگجویانی چون نادرشاه و احمد شاه درانی و فتحعلی شاه قاجار و حسخاں سالار و دیگران در این دیار به زانو درآمده بودند و از سرنوشت بسیاری از نامداران روزگار که به دست همین کرده‌ها نابود و سرکوب شده بودند نگرقت. روحیه‌ی زنان و مردان سلحشور قوچان که اوراق زرین تاریخ ایران گواه آنست، در چنین مواردی غلبان و هیجان گرفته، آنان را بی اختیار به میدان جنگ می‌کشاند^۲. روز جنگ با کلنل نیز ما شاهد چنین حماسه آفرینی‌هایی بودیم. زنان و کودکان و پیران و جوانان دسته دسته از روستاها و چادرهای سیاهی که عشایر کرد در

۱- کلنل محمد تقی خان پسیان، آذری، ص ۳۲۱. آذری من افزاید در این جبهه فعلی، تمام خوانین قوچان از قبیل: فرج الله خان، تاج محمد خان، فرهاد خان (تویکانلو)، غلامرضا خان که بعداً ملقب به رشید نظام شده ناصرلشکر خان (حبیب الله خان) که ملقب به ناصرلشکر گردید، محمد حسین خان اوغازی و میرزا محمود مبارم درگزی و سایر سران کرد شرکت داشتند. ص ۳۲۲.

۲. حوادث بعدی تاریخ هم بنا بر گواه این ادعا بود. پیروزی کرده‌های تپه نادری قوچان در جنگ ظفار در پادشاهی محمد رضا شاه و سلطان قابوس، و نیز شکستن حصار آبادان و فتح خرمشهر در جنگ تحمیلی عراق، رشادت ملی کرد در برابر دشمن^۱ به ثبوت رساند.

آن حدود افراشته بودند بسوی جبهه سرازیر شدند، درحالیکه به چوب و شمشیر و تفنگ و پیل و تیر و استون و دیرک چادرها مجهز بودند و فریاد دشمن را بکشید، سر میدادند. شور و احساس این زنان و مردان که سرها را برهنه و گریبان خود را برای آماج گلوله دشمن گشوده بودند ما را سخت متقلب و تهییج می ساخت. این زندهای چادرنشین پرچم به دست آشین بالا زده با فریادهای **لویه رمه دن**، لویه رمه دن و سرودهای رزمی خود، عنان کار را از ما گرفته بودند که بی اختیار دوباره ما را به جبهه بازگرداندند. اما ولیخان قرامانلو دستور داد از ورود زنان و کودکان به جبهه ی جنگ جلوگیری شود، زیرا ورود آنها با چنان شرایطی به میدان جنگ تاکتیک نظامی را به خطر می انداخت و خون بسیاری از آنان را که تحت تأثیر احساسات ملی قرار گرفته بودند، بیهوده بر زمین میریخت.

جبهه متحدی که خود به خود علیه ژاندارم ها در ظرف چند روز از سوی کردها در قوچان بوجود آمده بود، حتی در جنگهای پیشین هم سابقه نداشت و مردم تحریک شده بودند که دشمن بیگانه به سرزمین و خانه ی آنها تجاوز کرده است.

در چنین جوی جنگ آنروز تا یکساعت بعد از ظهر به نفع کلنل بود و در تمام نواحی جبهه پیروزی کلنل مشهود بود. اما با سرازیر شدن آفتاب به سوی مغرب و رسیدن تیروهای امدادی از قوچان و بدنبال آن رسیدن کردهای بجنورد به میدان جنگ و آماده شدن مسلسل و سیله من به موفقیت جبهه به نفع کردها تغییر یافته، آنچنانکه عقب نشینی کردها تبدیل به حمله و حملات ژاندارم ها مبدل به عقب نشینی و فرار گردید. غرض مسلسل من، صدای مسلسل ژاندارم ها را خاموش کرد و کردها را شادمان و تهییج نمود.

کربلائی حسین گفت: کلنل و چهار نفر از یاران خود در کال (رودخانه) سیل آباد پشت تخته سنگ «سکینه فسولی» سنگر گرفته بوند و تیراندازی میکردند. افسران و ژاندارم های مستقر در جبهه داودلی که زیر حملات و فشار شدید کردها قرار گرفته بودند، سرانجام تاب مقاومت نیاورده، متواری شدند.

مرحوم ناصر لشگر در دنباله سخنانش افزود:

فرمانده توپخانه و سروان کاظمی و قوای مستقر در جعفرآباد نیز وسیله کردها محاصره و خلع سلاح شدند و لحظه ای بعد تیراندازیهای پراکنده و مایوسانه ژاندارم ها خاتمه یافت.

یکی از اسیران ژاندارم کشته شدن کلنل در کنار تخته سنگ سکنیه قولی را اعلام داشت، که تا آن زمان ما از وجود کلنل در جبهه بی خبر بودیم. پس از پایان جنگ بود که دریافتیم چرا ژاندارمهای شکست خورده و فراری دوباره بازگشته اند؟

آذری آورده است که کردها ژاندارم ها را خلع سلاح نموده و آزاد بیگ را با یک عده ژاندارم به جبران تلفات سنگینی که داده بودند پس از اسارت شش نفر شش نفر به خط کرده و تیربارانشان می کنند...^۱ در صورتی که چنین چیزی به قول ناصر لشکر دروغ بود.

نامبرده کوشیده است با روضه خوانیهای خود واقعه ی صحرای کربلا را برای ملت ایران ترسیم نماید و با خوش خدمتی به دیار پهلوی تمام گناهان و تحریکات رضاخان را شسته و به گردن کردها و قوام السلطنه بیندازد.^۲ اما به این نکته اشاره نمیکنند که کردها از پانصد سال پیش حافظ خراسان و استقلال ایران زمین در این دیار بودند و اینک به خود اجازه میدادند که عده ای غیرخراسانی بیایند و در جهت تجزیه آن گام بردارند. علاوه بر آن کردها کلنل شناس نبودند. آنها تابع دولت مرکزی بودند و کلنل به قول خودش به خاطر این گناه نابخشودنی بسوی آنها لشکرکشی نموده و حریم قانونی آنها را مورد تاخت و تاز و تجاوز قرار داده بود. آنها فراموش نکرده بودند که همین کلنل خدو سردار و برادرانش را بدون هیچگونه مهلت قانونی و یا تشکیل دادگاهی منصفانه در سحرگاهی خونین در کوهسنگی تیرباران کرده و زنان خدو را در اسارت خویش نگهداشته بود. آنها میدانستند اگر ژاندارم ها بر آنها پیروز شوند، همان بلایی را بر سرشان خواهند آورد که بر سر ابل هزاره در شرق

۱- کلنل محمد تقی خان پسیان، آذری، ص ۳۴۸.

۲- آذری به نقل از قول آقای طوسی، رضاخان پهلوی را از دست داشتن در قتل کلنل تیره میکند و می گوید: رضاخان فرمانده کل قوا و وزیر جنگ به من گفت: «قسم میخورم که در کشته شدن آن افسر شریف من ذره ای دخالت نداشتیم و قسم میخورم که کلنل محمد تقی خان را قوام السلطنه به کشتن داد.» کلنل محمد تقی خان، آذری، ص ۳۰۷.

اما خوانندگان عزیز چنانکه ملاحظه فرموده اند و با اسنادی که ارائه شده بقیم خواهند نمود که کشته شدن کلنل به فرمان رضا خان و تلگرافهایی که به سران کرد نمود، بوقوع پیوست و مقداری از خسارات جنگ و اردو کشی کردها را نیز شخص رضا خان پرداخت نمود.

خراسان آورده^۱ و جنازه کوردکانشان را در میدان اعدام مشهد به حراج گذاشته بودند.

آیا کردهای خراسان توپ و مسلسل و خمپاره داشتند که کلنل با چنین سلاح‌هایی آنها را مورد حمله قرار داد؟ کلنل که میخواست پرچم جمهوری خراسان را بردوش بکشد باید به این چیزها را هم بخود بمالد. زیرا در جبهه جنگ حلوا پخش نمی‌کنند.

ناصر لشکر ادامه داد: او اگر واقعاً دلش بحال مردم خراسان سوخته بود باید نصایح بزرگان خراسان و پیشنهادهای منصفانه قوام را گوش میداد و با گرفتن حقوق و مزایای خود جهت تکمیل معلوماتش به اروپا میرفت تا اینکه آنها از آسیاب می‌افتاد و آن بحران سیاسی از جوشش و غلیان بازمی‌ایستاد و بعدها به درد این مملکت میخورد. بدیهی است که در میدان جنگ همیشه یکطرف نابود خواهد شد و این بار نوبت کلنل بود که خود فروزنده‌ی جنگهای خاتمانسوز این دوره در خراسان بود و غیر از یک عمده ژاندارم مفلوک و ترسو که با خود به قوچان آورده بود، هیچ نیروی کمکی به او نمیرسید.

کلنل فریب سخنان طاهباها فرخ‌ها و دیگر ترکان قفقازی دور و بر خود را خورد که

۱- مرحوم حاج سلیمان خان فرزند محمد ابراهیم خان به نقل از مادری بیان داشت:

مادرم قمرآغا دختر حاج سید محمد خان وکیل زاده قوچانی بود. هنگام حمله کلنل به قوچان هنوز با پدرم ازدواج نکرده بود و برای معالجه چشم برادرش در مشهد پسر می‌برد. یک روز حاج غلامرضا ویرانی میزبان آنها خیر می‌آورد که خانم چه نشسته‌اند که کلنل هرچه درشکه و کالسکه و گاری هست در مشهد توقیف کرده و قصد حمله به قوچان را دارد، اگر شما به قوچان بازنگردید و به مردم آنجا اطلاع ندهید زن و بچه‌ی آنها به سرنواشت زن و بچه‌ی بربری‌ها دچار میشوند.

و سپس گفته بود که من خودم به چشم دیدم که وقتی وسایل غارت شده‌ی خوف و ترس را ژاندارم‌ها در میدان اعدام ریخته و حراج میکردند از میان لحاف و تشک‌ها قنداق بچه‌ای بر زمین افتاد که مرده بود و معلوم شد که ژاندارم‌ها هنگام غارت منزل مردم تا آنجا حریص بوده‌اند که چشمشان بچه‌ی خوابیده را ندیده آنها با لحاف بهم پیچیده و به غارت آورده‌اند که در بین راه زیر خروارها لباس و لوازم غارت شده خفه گردیده است.

مادرم بیدرتنگ با یکی از بستگانش سوار بر اسب شده سوی قوچان می‌تازند و بزرگان شهر از جمله پدرم را از جریان مشهد باخبر می‌سازند که خافگیر نشوند.

خربرزه زیر بغلش گذاشته و او را پیش از پیش بزرگ کرده و تادرشاه ثانی اش می نامیدند. بدیهی است که آلت دست شخصی چون سید مهدی فرخ محتمم السلطنه دائم الخمر قرار گیرد، سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت. او باید در امور شمال خراسان با ما مشورت میکرد. او چند بار در قوچان به منزل من آمد و مهمان من شد. من چند بار به دیدنش رفتم و گفتم این تعداد نیروی تو برای اجرای اهداف تو کافی نیست. ولی او قبول نمی کرد و گوش به حرف ترکهای قفقازی میداد و دیگر هیچ...

کلنل بقدری ساده دل بود که تا آخرین لحظات زندگی هم ندانست ضربه را از کجا میخورد. همان ژاندارمری که ظاهراً در اختیار داشت تمام افسران و فرماندهان با پیک مخصوص و ارسال نامه سرسپردگی خویش به رضا خان فرمانده کل قوا را اعلام داشته بودند و شورش ژاندارمری شیروان در جهت تحریک احساسات کردها یکی از این حیل‌های سیاسی بود که یک سرنخش در جیب کلنل نوزدی حاکم نظامی قوچان و سر دیگرش در جیب قوام و رضا خان فرمانده کل قوا بود.

بهر حال کلنل امروز به رحمت ایزدی پیوسته و ما قصد تخطئه‌ی او را نداریم چرا که در طول تاریخ همیشه مردم صادق و پاکدل و ساده اندیش فریب نیرنگهای دشمنان حقه باز و سیاستمدار را خورده و نابود شده‌اند. تنها این را بازگو می کنیم که: خون کلنل نیز مانند میرزا کوچک خان ساده اندیش به گردن خود او بود. او مدیریت لازم را برای کاری که در پیش گرفته بود، نداشت. مشاورین دلسوز محلی هم نداشت. اطرافیانش او را به طریقی نادرست راهنمایی میکردند که افراط‌کارهای آنها مانع از انجام نقشه‌های دقیق و منطقی و قابل اجرا بود.

چرا هیچکدام از این مشاوران دلسوز به او نگفتند که چگونه با یک عده ژاندارم بی خاصیت به سرزمینی چون قوچان میرود و خود را به محاصره‌ی دشمن می افکند. اگر تمام آن دویمت، سیصد ژاندارم او هر کدام یک رستم داستان هم میشدند، کاری از پیش نمی بردند. زیرا حدود ۱۵۰ کیلومتر از مشهد دور گشته و خط ارتباطی آنها با مرکزشان قطع شده و در سرزمین دشمن بدون هیچگونه آشنایی جغرافیایی و اقلیمی و مردمی در محاصره قرار گرفته بودند.

عباس میرزا نایب‌السلطنه با بیش از پنجاه هزار نفر ارتش مجهز و منظم چند ماه در اطراف قوچان سرگردان بود. چند برابر نیروهای کلنل تلفات داد و اگر کمک مهندسیین خارجی و نیروهای روس و انگلیس و توپخانه های قوی و مواد منفجره در تخریب برج و باروی قوچان نبود، هرگز نمیتوانست بر این شهر غلبه کند. آنهم موقمی توانست قوچان را بگیرد که موفق شد بین کردهای قوچان و بجنورد اختلاف بندازد و آنها را روبروی هم قرار دهد. علاوه بر آن همه روزه از تهران و آذربایجان و دیگر نقاط کشور بفرمان شاه نیروی کمکی برای ولیمهد می آمد^۱. بنابراین حال که دوباره در این ماجرا کردهای شادلو و زعفرانلو باهم متحد گشته اند، چگونه کلنل می تواند با چند ژاندارم آنجا را مسخر کند و مردم را وادار به تسلیم نماید؟ کدام عقل سلیمی این را می توانست باور کند؟

تازه اگر کردها نمی جنگیدند و فقط او را از چهار طرف محاصره میکردند که نان و آب به او و نیروهایش نرسد، از گرسنگی و تشنگی در بیابانهای تاس تپه میمردند. اینکه آذری از قلم به دستان ترك گفته است که سلطان میرعلی نقی خان فرمانده توپخانه کلنل که در جنگ اوک قوچان مورد غارت اکراد واقع شده بود، دهکده هایی که پناهگاه اکراد بود، زیر آتش توپخانه قرار داد و قوای کرد را ناچار به عقب نشینی نمود و باعث نجات کشاورزان شده و از دست غارتگران موقتاً رها شدند^۲، یاوه ای بیش نیست.

مگر کردها روستاهای خود را غارت میکردند؟ اگر کردها غارتگر بوده اند، طی سالیان و قرون گذشته آنها را غارت کرده بودند، لازم نبود که آقای توپچی چند دقیقه ای بیاید به جعفرآباد و روستای خالی از سکنه از بیم ژاندارم ها را آزاد سازد. از آقای ناصرلشکر از تعداد تلفات کردها و ژاندارم ها پرسیدم.

گفت: تلفات کردها در جعفرآباد و داودلی، سه چهار نفر بیشتر نبود. ژاندارم ها هم کمتر از بیست نفر تلفات داشتند. از ناصرلشکر پرسیدم: این گفتار شما با آنچه که از قول شما در مجله خواندنیها چاپ شده است، مغایرت دارد. (خاندانیها، شماره ۸۲، شماره ۸، ص ۴۴)

۱- حرکت تاریخی کرده به خراسان، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲- آذری، ص ۲۴۱.

گفت: آن روزها هم، مانند شما یک آقای به منزل من آمد و با من مصاحبه کرد. هر چه پرسید جوابش را دادم. اما وقتی مقاصد او در مجله چاپ شد، دیدم تمام نوشته هایش برعکس آن چیزهاییست که من گفته ام. از این رو طی نامه ای که به مجله نوشتم، خواستار شدم، نوشته مذکور را تکلیب نمایند. اما آنها برخلاف قانون مطبوعات پاسخ مرا چاپ نکردند.



وزارت اعلیٰ

اداره پست و تلگراف
فرمانروا

دوره
شعبه
۱۳ برج خرداد ۱۳۰۰

فهرست مرض وزارت اعلیٰ

چون فراموش نگردی در مراتب دوله تاج محمد خان که در خراسان این مرض را بدست ددی بدست
بعضی است که در اینجا کرده اند بنا به دلخواه بیدل کرت و موبر مشهور وزارت اعلیٰ که در این
بدون بی حضرت شیار در در خانه حله است بطور نسکی در باغش را در مستی شود صدر فرمان
مبارک منوط با مردود و سینه خورده است غمگین در

حکم سلطنت الملکی تاج محمدخان بادلانو، ۲۳ روز پس از شهادت گلنل.

بنگريد به روزنامه خراسان ۱۸ بهمن ۱۳۰۶. حکایت مرگ گلنل پسیان. شاکری. رزم آسا. توحیدی

کلنل پسیان



بهر حال علاوه بر اعلامیه های ژاندارمری که نمونه ای از آنها ملاحظه میفرمائید، نامه هایی سیاسی هم بین کلنل و هوادارانش و یا منشی حکومتی رد و بدل میشد که اخباری را هر چند مختصر فاش می ساخت. چنانکه میرزا علی از منشیان کلنل، در نامه ای این چنینی، خطاب به سردار نصرت دوست دو دوزه باز کلنل که در زورآباد تربت جام بود، مطالب زیر را افشاء کرده است. تاریخ نامه ۹ مهرماه ۱۳۰۰ می باشد که نوشته است:

«ضمناً خوانین قوچان به سعیت فرج الله خان مشغول آشوب و خیال خودسری را داشتند. قوای ژاندارمری آنها را متفرق و ابلاغیه دیروز حاکی بود که اشرار به طرف شیروان فرار کرده اند»^۱.

همچنین در این ابلاغیه کلنل نوذری به ورود آیت الله آقازاده خراسانی از سفر حج به خراسان که هنوز در بیرجند بود اشاره شد که ضمن خوش آمد گویی، می افزاید، چه بگویم: از عملیات بی شرمانه ی دولت و رئیس دولت حاضره در غیاب حضرتش [حضرت آقازاده] بر خراسان و خراسانیان که اینک پس از مایوسی از جامی و باخرزی و بربری و فرایی، [اکنون] به تحریک بعضی از خوانین نادان قوچان اقدام و از سه چهار روز به اینطرف، نظامیان را مجبور به دفاع نموده اند، [آیت الله] مسروق و فدائکارهای ما را در ترویج عقاید دیرین خود تقدیر فرمائید.

خاتمه ی رفع غائله ی قوچان را نیز تا سه چهار روز دیگر به عموم علاقمندان به امنیت مملکت وعده میدهم.

کفیل فرماندهی کل قوای نظامی ایالت خراسان، محمود نوذری^۲.

آری، اما کلنل نوذری نتوانست سه چهار روز دیگر صبر کند، زیرا اخبار سرعت گرفتند. چنانکه میرزا علی باز هم در نامه ای که روز ۱۱ مهر ۱۳۰۰ برای سردار نصرت فرستاده، چنین گفته است:

«فرستادن این قاصد برای اینست که سرکار را از قضیه ای که بر سر کلنل محمد تقی خان بیچاره آمده است عرض کنم تا سردار [نصرت] در هر کجا تشریف دارید قوری به طرف

۱- انقلاب خراسان، کاوه بیات، ص ۲۲۱.

زورآباد حرکت نمایند.

البته از قضیه‌ی قوچان و همدست شدن خوانین کاملاً مسبوق می‌باشید و علاوه سردار بجنوردی نیز به آنها قوه رسانده بود^۱. حضرات ابتدا قورخانه‌ی قوچان را ضبط و بعد عده‌ی ژاندامری که در قوچان بوده، خلع سلاح می‌کنند. کلنل محمود خان در مشهد کفیل ریاست بوده، به محض شنیدن این خبر، فوری کلنل محمد تقی خان که از گناباد می‌آید، خودش حرکت و هر عده‌ای که در شهر بود به طرف قوچان حرکت میدهد، تا بالأخره در جمفرآباد با کردها جنگ سخت شروع میشود. خود کلنل پشت میتراپوز (مسلسل) مشغول جنگ بوده، ژاندارم‌های تازه [استخدام] تمام فرار می‌کنند و حتی اسب کلنل را نیز همراه می‌برند. فشنگ میتراپوز تمام میشود. بیچاره دستگیر و سرش را می‌برند، اگرچه این خبر هنوز کاملاً در شهر منتشر نشده و دیشب این قضیه واقع شده و معلوم نیست امروز یا فردا وضع شهر چه خواهد شد. به طهران نیز تلگرافات شده. محض اطلاع عرض میکنم که هر کجا باشید فوری زورآباد تشریف ببرید. بیچاره کلنل چطور مفت کشته شده^۲.

فوق العاده روزنامه بهار - ۱۳ مهر ۱۳۰۰

قیمت سه شاهی - به تاریخ ۳ صفر [۱۳۴۰]

اقدامات مسلحانه

ما بشارت ورود حضرت حجت الاسلام آقای آقازاده را قبلاً داده بودیم...
ما چنانچه امید داشتیم متظیریم که در عرض امروز فردا رفع تمام گفتگوها بشود، و وحشتی که در عامه ایجاد گردیده است، مرتفع گردد. آقای کلنل محمود خان نوذری فرمانده قوای نظامی در این دو روزه [پس از کشته شدن کلنل] با جدیت تمام در تأمین شهر کوشیده و با افکار مسلحانه حضرت حجت الاسلام آقای آقازاده کاملاً اظهار مساعدت می‌نمایند و بقرار

۱- البته قوه‌ای که سردار بجنوردی فرستاده بود، همزمان با پایان کار کلنل وسیله‌ی کردهای قوچان به میدان جنگ رسیدند.

۲- انقلاب خراسان، کاوه بیات، ص ۲۲۲.

معلوم در تلگرافخانه با آقایان دیگر برای رفع مناقشات با مرکز همصدا می باشند .
 عده ای از قوای ژاندارمری که در قوچان بوده اند [با حالت فشون شکست خورده] اخیراً مراجعت نموده اند . رئیس تلگرافخانه قوچان نیز مراجعت کرده اند .
 بقرار اطلاعات غیر مستقیم آقای کلنل محمد تقی خان فرمانده کل قوا از روزی که
 بطرف قوچان حرکت کرده اند ، خبری از ایشان نرسیده و مخصوصاً چون حملات سواران
 قوچان و بجنورد با شدت بوده ، حدسیات مختلف زده میشود . بقرار مذکور در نتیجه یک حمله
 که شخصاً به قوای طرف مقابل نموده اند ، با گلوله ی توپ از پا درآمده اند . بعد از تحصیل خبر
 قطعی ، اطلاعات خود را مبسوطاً نشر خواهیم داد^۱ .

در فوق العاده دیگر روزنامه بهار بهمین سبب روز ۴ صفر منتشر شده ، تلگراف
 حجت الاسلام آقازاده به قوام السلطنه را منتشر ساخته که گفته است :

«در شب چهارشنبه فقدان کلنل محمد تقی خان و توجه اردوی بجنورد به طرف مشهد
 مقدس منتشر ، فوق العاده اسباب اضطراب اهالی شده . زیرا ورود جمعی کثیر ایلچار و سواره
 غیرنظامی با حرارتی که از وصول این خبر در صاحب منصبان ژاندارم تولید گشته^۲ ، بیم
 مخاطرات عظیمه است . لهذا مستعدی ، به فوریت امر فرمایند در محل های خود متوقف و
 جلو نیابند» .

آنگاه حجت الاسلام از نخست وزیر میخراهد کلنل نودری را که به دولت وفادار است
 به فرماندهی ژاندارمری خراسان منصوب نماید که جلو هرج و مرج گرفته شود و ضمناً عفو
 عمومی هم صادر شود . ۱۲ میزان . محمد النجفی .

پاسخ تلگرافی قوام السلطنه به آقای آقازاده (فرزند مرحوم آخوند خراسانی از رهبران مشروطیت)

قوام در پاسخ می گوید : تلگراف جنابعالی راجع به قتل کلنل محمد تقی خان عز و وصول

۱- انقلاب خراسان ، کاوه بیات ، ص ۲۲۴ .

۲- صاحب منصبانی که هر کدام به سوراخی پناه برده بودند .

داد. از تفصیل واقعه سازور محمود خان هم راپورت داده بود و مراتب صداقت و صمیمیت مشارالیه در اظهار مطالب اطاعت و خدمتگزاری موجب مسرت گردید. به خود او تلگراف لازم مخایره کردم که مراقبت از امور داشته و تا ورود رئیس جدید ژاندارمری خراسان، مسؤلیت را راجع بخود بداند و نسبت به کلیه صاحب منصبان مراحم دولت را ابلاغ کند. البته عموم آنها مورد عفو و مرحمت دولت واقع خواهند شد. به قوای قوچان و بجنورد امر فوری داده شد که از عزیمت به طرف مشهد منصرف شوند. ۱۲ میزان، قوام السلطنه رئیس الوزراء.

در نامه ای دیگر هم که میرزا علی به سردار نصرت در همین روز چهار صفر نوشته، گفته است:

... ثانیاً دیروز عصر تفصیل قتل کننل را توسط محمد حسین خیلی فوری خدمت سرکار اطلاع دادم. لایذ تاکنون رسیده و ملتفت شده اید. ثالثاً پس از این واقعه یک صاحب منصب و افراد [ژاندارمری] تا دیروز عصر وجود نداشت. همگی مخفی شده بودند و افراد تازه [استخدام] همه فرار و هیچکس باقی نمانده بود...

عجالتاً امور کشوری و لشکری را به خود کننل محمود خان واگذار نموده و او نیز اظهار اطاعت و انقیاد نموده ... [کننل اسماعیل خان] بهادری نیز شهرت دارد پس از اطلاع بر قتل کننل خودش را اتحار نموده. ولی معلوم نیست صحتش. در هر صورت او را نیز خواسته اند [که باید از سبزوار بیاید].

معتصم السلطنه [کسیکه می گفت تو دهان تهران میزنم] از دیروز فرار نموده و معلوم نیست کجاست^۱.

در هر صورت یکنفر [نظامی] در شهر نو [بادگان] باقی نمانده ... چاکر میرزا علی^۲. این بود نمونه هایی از اعلامیه ها و روزنامه ها و نامه ها در مورد جنگ قوچان. حالا به گزارش فریدون پسر ناصر لشکر که حاوی مطالب جالبی است توجه فرمائید.

۱- البته فرخ با اتومبیل مصباح الدیوان به بیرجند فرار کرد و به امیر شوکت الملک پناهنده شد و آنهمه هارتو پورتها را فراموش کرد و تبدیل به موش شده است.

۲- انقلاب خراسان، ص ۲۲۶.

گزارش فریدون پسر ناصر لشکر از اوضاع ژاندارمری و جنگ قوچان

فریدون که از همان دیدار نخستین به کلنل و رفتار باوقارش دل بسته بود، پس از پایان جنگ قوچان، خاطرات پدر و مشاهدات خود را این گونه نوشته و پرداخته و رفتار کردها را نگاهش کرده، که ریشه تفکرات او در مسائل داخلی خانوادگی اوست که موجب اختلافات بین او و پدرش شده و به همه خوانین بدبین گشته، که از چگونگی آن خودداری میشود، او در دفتر خاطرات خود چنین نوشته است:

«شهید شدن کلنل محمد تقی خان پسیان فرمانده ژاندارمری»

«بطوریکه قبلاً عرض شد، کلنل محمد تقی خان حکم [ریاست] امنیه و حکم حکومت رادکان با حکم مباشرت ایل هودانلو را به پدرم داده، پدرم [از مشهد] به قوچان مراجعت نموده، کارهای مرجوعه خود را اشغال نموده، پس از چند روزی به اتفاق چند نفر تفنگدار و قره سوران به رادکان حرکت نمود. در آن زمان مرسوم بود، بلکه با زور میباش پولی از اهالی میگرفتند. پدرم بدو سوارهای خود را جهت جمع آوری پولی که حکومت تازه آمده، به این اسم که قبلاً مبلغی داده و حالا باید جمع نماید از مردم پول میگرفتند. به تمام دهکده های توابع رادکان اعزام داشته و خود مشغول به کارهای رعیت یعنی رسیدن به دادخواستهای رسیده می بود و در قوچان ماژور محمود خان نوذری [خیانتکار] فرمانده ساخلو قوچان و سرحدات بود که در این اواخر نسبت به اهالی تعدی میکرد تا نوبت به خوانین رسیده بود.

پدرم، محمد آقا خان بلوریان فرزند آقا غلامحسین فرزند محمد بیگ را به نیابت خود

۱- محمد آقا بلوریان پدر آقابان قاسم و عظیم بلوریان و صاحب کلاته بلوریان در ۲۰ کیلومتری شرق قوچان در کنار جاده مشهد بود که در سال ۱۳۰۵ فوت کرد و در صحن کهنه حرم امام رضا(ع) دفن گردید، جنابانی، مردمشناسی قوچان، ص ۱۴۸. نیز کو، محمد بیگ در جنوب شرقی قوچان منسوب به همین محمد بیگ پدر غلامحسین هودانلو است.

در اداره امنیه گماشته بود. هرچند الله یار و ذبیح الله هر دو برادر [که از بنی اعمام پدرم و مخالف او] بودند، در بودن خودش هم رعیت را می چاییدند. حالا هم هستند [می چایند] زیرا پس از اینکه پدرم از مشهد مراجعت نمود با الله یار که تا چند روز قبل هم با او طرف بود و هر آئی برای آقا [ناصرلشکر] چند نفر شاکی می تراشید، باهم آشتی کردند [به مصداق صلح بین گربه و موش که از آن بریاد رود دکان بقال] و دست به کار هم هستند. حالا و قبلاً قرار آنها با پدرم به این قسم بود که هر چه از بیرون پیدا کنی داشته باشی با آقای [ناصرلشکر] رئیس قره سورانها نصف هستند. وقتی که حکمی را گرفته میرفتند به محلی، به ضرب فحش و کتک از شاکی و متشکی مبلغی وجه دریافت میداشتند و پس از انجام مأموریت اگر ۳۶ تومان گرفته بود، می گفت خان جان به یک زحمتی هشتاد ریال خدمتانه گرفته ام. از هشتاد ریال چهل ریال به آقای خان میداد و نصف آنرا که چهل ریال باشد، خودش نگاه میداشت. وقتی که کشف میشد، معلوم میگردید که آقای مأمور دوپست و هشتاد ریال از اصلش خورده و چهل ریال هم از فرع آن میل نموده. این قبیل کارها را اگر پدرم ملتفت هم میشد، نمیدانم به چه لحاظ بود که حرفی نمیزد. بنده این طور می فهمیدم که آقای رئیس [امنیه] در هر ماه که ۸۰۰ تومان بودجه امنیه بود به مشهد رفته، میگرفت با مبلغی خرج اضافه برمی گشت. بعضی اوقات هم او را وادار به حرکت قوری میکردند. چنانچه پولها را سالم به قوچان وارد می نمود، باز هم یکدینار به اسم حقوق به هیچکدام از افراد [امنیه] نمیداد. رسم تمامی آنها را به قسمی تعیین نموده بود که حقوق شما باید از مأموریتهای پی در پی [در میان ایلات و عشایر و روستایان نگونیخت] تأمین گردد و حقی به دریافت حقوق نخواهید داشت. همانطور هم بود. بلکه ده بیست مقابل حقوق [خود را از این راه] پیدا نموده و پس انداز هم میکردند. مخصوصاً دو نفر برادر [الله یار و ذبیح الله] که اینها در زمان پدر بزرگمان که داخل در کار نبودند، الله یار حتی شلووار هم در پانداشته بود. هر دو روز یک بار بوته از قلعه به شهر آورده می فروخت و بهندان مخارج خود را تأمین می نمود. ولی حالا این دو نفر برادر ستمکار هر کدام بالغ بر ۲۵ هزار تومان پول آنها در میان مردم به تومانی ده شاهی نزول پخش می باشد.

حال اداره امنیه فعلی [با پدرم که رئیس است] دارای سه نفر دزد زبردست شده است

که سوای آقای محمد آقای بلوریان است که به معاونت تعیین شده و آقای رئیس از حکومت قوچان هم تقاضا نموده و حکم مباشرت جعفرآباد و داودلی و دولت آباد و یساقی [روستاهای ترک نشین شرقی قوچان] و چند قلعه دیگر را هم به اسم بلوریان گرفته. چون ایشان قبلاً کفشدوز بودند، کسی در آن زمان کار مباشرت یا ریاست را به عهده اشخاص غیر واگذار نمیکرد. خواهش آقای خان بود که جهت ایشان حکم مباشرت را گرفت، و در همین مواقع ماژور محمود خان نوذری یگروزی محمد آقاخان [بلوریان] را احضار به اداره ساختلو نموده و نسبت به او فحاشی میکند. چندی بعد فرج الله خان ضیفم الملک که یکی از خوانین قوچان والی اهل شیروان است که مدت‌ها در زمان شجاع الدوله و حکومت های دیگر حکومت شیروان می بود، او را خواسته به او فحاشی نموده و یک کشیده قائم به او میزند. خوانین [پس از شنیدن کتک خوردن فرج الله خان که از آنها مقتدرتر بود] همه حساب خودشان را کردند، که فردا نیز نوبت ما خواهد بود [که از نوذری کتک بخوریم].

[خوانین گرد] در خفا تفنگ و فشنگ مستخدمین دائمی خود را تکمیل کرده و درصدد مخالفت با ماژور محمود خان برآمدند. تا اینکه تمام خوانین همدیگر را دیده و هم قول شدند و قوام السلطنه را که کلنل گرفته و تحت الحفظ به طهران فرستاده بود و پس از ورود به طهران رئیس الوزراء شده بود، بنای بدرفتاری با کلنل را گذاشته و از اختلاف بین کردها و نوذری بهره جسته و آنها را برانگیخت، چنانکه بربری های شرق خراسان یعنی سید شاه تربتی را هم به جنگ با کلنل واداشته بود.

و در تمام این جنگها کلنل محمد تقی خان از جوانهای قوچانی [که با بربری ها می جنگیدند] اظهار رضایت را نموده و به تمام قوچانیها وعده ریاست را میداد. حالا چه نظری داشت که فوق العاده به قوچانیها لطف و مرحمت سرشاری داشت^۱ [نمیدانم؟] مثل اینکه عرض نمودم، پدرم یکنفر [به دستور او] دارای چند شغل مهم بود. در اوقاتی که کلنل محمد تقی خان در سمت تربت و غیره شخصاً در جبهه جنگ بود، خوانین قوچان

۱- این خون هم نژادی او بود که جوشیده بود و پنهانی به ناصر لشکر گفته بود: [منهم کرد هستیم و

اصلم کرمانج است].

همدیگر را خیر نموده، صبح زود اطراف اداره ژاندارمری را احاطه کرده، بی خیر مشغول شلیک به اداره ژاندارمری شدند^۱، چون این قسمت از جنگهای غافلگیر بود، چند زخمی شده و چند نفر به هلاکت رسیدند. ژاندارم‌ها درب اداره را فرصت بستن نشمودند و خودشان را به پشت بام اداره رسانیده مشغول دفاع شدند و یکنفر از ژاندارم‌های بچه قوچان در روی سردرب اداره زخمی شد و تیر از زیر گلولی او جزئی زخمی نموده بود، که دست خود را به زیر گلولی خود برد، و نگاه میکرد که خون می‌آید، پس از یک روز دل باختن و فوت نمود. در صورتیکه به حنجره‌اش ابدأ آسیبی نرسیده بود. خلاصه ژاندارم‌ها بعضی از پشت اداره از روی بام‌ها فرار نمودند و بعضی‌ها در خیابانها و بازارها مشغول گشت بودند، ابدأ به سوی اداره نرفتند بلکه فوراً خود را به منزلهای اقوام یا دوستان خود رسانیده لباسهای خود را عوض نموده و مخفی شدند. تا اینکه اکراد وارد اداره شدند و اسلحه خانه را شکستند و هر چه تفنگ و فشنگ و اسباب و اثاثیه بود به غارت بردند. فقط یکی دو نفر از افسران که در محلی مهمان بودند، خود را به منزل تاج محمدخان رسانیده سالم ماندند.

در اینموقع ماژور محمود خان نوذری هم در قوچان نبود. به مشهد رفته بود که پاره‌ای دستورات بگیرد و بعضی‌ها می‌گویند [که از ترس فرار کرده بود، زیرا] که از این پیشامد [که شایع افعال مستبدانه و ناپسند او بود] تا اندازه‌ای بوسيله یکی از اهالی قوچان [بعضی تاج محمد خان که افسر زبردست او و همنشین کرده‌ها بود] باخبر شده بود و فوراً به مشهد رفته بود [زیرا فراموش نکرده بود که به فرج‌الله خان سیلی زده است].

کلنل هم که از جبهه جنوب برگشته و نوذری خبر سقوط پادگان قوچان را به او داده بود، [پیش از این جریان، بهنگام احتمال شورش در مشهد] کلنل نظر به اطمینانی که به آقای ناصر لشکر داشته فوراً یکنفر وکیل یا اسپیرانی^۲ را به اتفاق هشت نفر ژاندارم مأمور می‌کند و به آقای ناصر لشکر می‌نویسد که به قید فوریت بدون اندک تأملی ۵۰۰ نفر ژاندارم از اهالی

۱- فریدون از حادثه شروان بی خیر بوده است که علت اصلی این واقعه بود.

۲- اسپیران: استوار.

رادکان جمع آوری نموده توسط فلان اسپران به مشهد اعزام دارید. مأمور فوق به رادکان وارد شده، حکم را به آقای ناصرلشکر میدهد. آقای حکومت فوراً یکی دو نفر از سواران کاری و بالیافت را مأمور این کار میکند که فوراً از کردهای رادکان و قراء اطراف قسمتی از جواهرهای براننده را جهت استخدام خدمت ژاندارمری جمع آوری نموده به مشهد اعزام دارد. آنها را در ژاندارم گرفتن و پول گرفتن از پولداران به بهانه اینکه پسر تو برای خدمت خوبست سرگیمه میکرد. [هرکی پول میداد، پسرش را آزاد میکرد و هرکی نمیداد، پسر یا برادرش را به پادگان مشهد میفرستاد.]

اما خوانین قوچان همین که کار خود را انجام دادند، ولیخان قهرمانلو به محل خود [کواکی] در شش فرسنگی مراجعت نمود. فرج الله خان هم به شیروان رفت. محمدآقا خان [بلوریان] معاون اداره امنه یکنفر سوار که اسب خوبی داشت، بدون اینکه کاغذی بنویسد، زیرا می ترسید کاغذ گیر ژاندارم ها بیفتند، جهت ناصرلشکر به رادکان پیغام فرستاد که خوانین به شهر ریخته و ژاندارم سری را غارت کرده اند. ناصرلشکر در خارج رادکان با سوارانش در حال گردش و جمع آوری ژاندارم جدید برای کلنل بود که سوار اعزامی از قوچان درحالیکه اسبش از عرق ریختن از توان مانده بود، به او نزدیک شد. ناصرلشکر بیدرتنگ شناخت که این سوار از مأمورین خود اوست که درجه و کیلی (گروهبانی) دارد و نامش شاهرضا از مردم روستای داودلی قوچان است. [که سر کلنل را در کنار باغ همین شاهرضا بریدند.]

ناصرلشکر برای اینکه همراهانش مطلع قضیه نشوند، پیش از اینکه شاهرضا حرفی بزند، هنوز صد متر مانده بود پرسد که بانگ برآورد شاهرضا امروز میخواستم یکی را دنبال تو بفرستم، خوب شد که آمدی، بیا کار مهمی با تو دارم.

ناصرلشکر که میدانست شاهرضا حامل خبر مهمی است که اسبش را به این حال انداخته، این سیاست را بکار برد که او نزد دیگران حرفی نزند. آنگاه از سوارانش جدا شد و گفت شاهرضا بیا اینجا که حرفم را به تو بگویم.

بدینگونه شاهرضا را کنار کشید و او از اسب پیاده شد و نفس نفس زنان آنچه را که در قوچان روی داده بود به ناصرلشکر گفت، بدون اینکه یاران او هم به موضوع بپردازند.

حکایت خلع سلاح ژاندارم‌ها وسیله تلگرافخانه به تهران هم مخایره شده بود و قوام السلطنه که اکنون رئیس الوزراء بود به خواتین کرد دستور اکید داده بود که کلنل و ژاندارم‌ری او را بکلی قلع و قمع نمایند.

پدرم [به من که فریدون هشتم] گفت: از شنیدن خبر سقوط پادگان بدست کردها سخت شادمان شده، به دارالحکومه رادگان مراجعه نمودم و به مأمورین خود دستور دادم، چنانچه اسپران مأمور از سوی کلنل در رادگان امروز هم اینجا آمد و مرا تهدید کرد که چرا زودتر ۵۰۰ نفر ژاندارم جدید را برای او حاضر نکرده‌ام، به او امان ندهید و حالش را جا بیاورید. مأمورین هم که در این مواقع برای خوش آیند رئیس خود دنبال بهانه میگردند، کار خود را به بهترین وجه انجام میدهند. حالا فرمان فرمان ناصر لشکر است، نه کلنل، که باید گفت او ولینعمت قوچانیها و درحقیقت پیغمبری نامرسل بود و شریفتر از او در زمان خودش کسی وجود نداشت.

بهر حال چند لحظه ای نمی گذرد که وکیل یا اسپران مذکور آمده و طبق روزهای قبل به ناصر لشکر پرخاش نموده و او را تهدید به عدم انجام وظیفه می کند که ناصر لشکر به سوارانش اشاره می کند به جان این دو مأمور کلنل می افتند و تا که توان داشتند کتکشان زدند و زیردست و پا انداختند و بقیه مأمورین کلنل هم که مشغول جمع آوری جوانان از روستاها برای وارد شدن به نیروی ژاندارم‌ری مشهد بودند، فرا خوانده و همه را خلع سلاح و زندانی نموده و حاکم قبلی رادگان را هم که برای دستیابی به پست سابق خود به مشهد نزد کلنل رفته بود، به خانه اش ریخته و همه چیز او را غارت کرده و به قوچان بازگشتند.

اما از آن طرف وقتی خواتین قوچان را فتح کردند و با غنایمی که از پادگان به دست آورده بودند و به سوی منازل خود در روستاها باز می گشتند، در نزدیکی شهر کهنه قوچان با گروهی از ژاندارم‌ها مواجه میشوند که وسیله فرج الله خان از شیروان رانده شده بودند. اینها از قوچان به یاری ژاندارم‌ری شیروان رفته بودند که خودشان هم شکست خورده و متواری شده بودند.

ژاندارم‌ها که قوای مسلح کرد را دیده بودند، زرنگی کرده و به سوی امامزاده شهر کهنه به قسمت صحن و بارگاه حضرت سلطان ابراهیم پسر حضرت امام رضا (ع) فرار

می‌کنند^۱ و در پشت بام حرم سنگر گرفته و مسلسل ۵۰ تیر را روی سردرب امامزاده نصب و آماده تیراندازی می‌نمایند و قصد داشته‌اند تا آخرین نفر بجنگند. یوژه که کردها در زمین‌های صاف و هموار اطراف حرم هیچ سنگر و پناهگاهی که آنها را از آسیب گلوله‌های مسلسل در امان بدارد، در دسترس نداشتند.

کردها نظر به احترامی که به امامزاده داشتند و ژاندارم‌ها به آنجا پناهنده شده بودند، اصلاً مزاحم آنها نمیشوند. زیرا میدانستند به محض اینکه اینها سنگر خود را رها کرده و به سوی قوچان بروند، در آنجا وسیله دیگر نیروهای کرد دستگیر و خلع سلاح میشوند. بنابراین ضرورت درگیری نبوده و آنها از شهر کهنه می‌گذرند.

ژاندارم‌ها هم پس از مدتی که مطمئن شدند کردها رفته‌اند از پشت بام حرم پائین آمده و از سمت قبله شهر قوچان (و دامنه کوه محمد بگ) گذشته و راه خود را به سوی مشهد کج نموده و از آمدن به قوچان منصرف شدند.

در این هنگام که پدرم ناصر لشکر هم با نیروهای خود از رادکان به قوچان باز می‌گشت، چهار فرسنگ به قوچان مانده، می‌بیند که عده‌ای سوار از بیراهه به سوی مشهد می‌روند. دوربین را به دست می‌گیرد و تماشا می‌کند که می‌شناسد عده‌ای ژاندارم مسلح هستند. پیدرنگ شاهرضا داودلی را به جلو آنها میفرستد که آنها را وادار به تسلیم کند. شاهرضا پیغام را می‌برد و ابلاغ میکند. آنها می‌گویند ما تسلیم هستیم و با کسی سر جنگ نداریم. شاهرضا برمیگردد که جواب را به ناصر لشکر بدهد. اما همینکه شاهرضا دور میشود آنها مشغول به باز کردن مسلسل پنجاه تیر از روی اسب میشوند که برای شلیک و دفاع آماده‌کنند، زیرا آنها هم دیده بودند که گروه ناصر لشکر بیش از ده، دوازده نفر نیستند و در مقابل مسلسل در این دشت نمی‌توانند از خود دفاع کنند.

اما ناصر لشکر که با دوربین حرکات آنها را زیر نظر داشت، همه چیز را پیش‌بینی می‌کند. وقتی شاهرضا به ناصر لشکر می‌رسد و پیغام ژاندارم‌ها را میدهد، ناصر لشکر

^۱ آن زمان شایع بود که این امامزاده پسر امام رضاست و این نابلو را داشت، بعداً گفتند برادر امام رضاست. در این مورد کتاب امامزاده‌های خراسان را نوشته‌ام اگر اجازه چاپ داده شود.

مأمورین خود را در دو صف آرایش میدهد و جلو میبرد. به صف جلو دستور میدهد با اسلحه های کسری آماده شلیک شوند و به صف دوم فرمان آماده باش و تیراندازی به تفنگ بلند را میدهد و پیش میروند.

ژاندارمها که گمان میبردند به محض اینکه این گروه کاملاً نزدیک شدند، در صورتیکه تسلیم نشوند، همه را به رگبار مسلسل می بندند، تا رسیدن آنها به پنجاه قدمی اقدامی نکردند و عجب اینکه هنوز قسمتهایی از مسلسل و فشنگها بر پشت اسب بود و باز نکرده بودند، که ناصر لشکر اوضاع را سنجیده و بیدرتنگ فرمان تیر میدهد که ۱۲ گلوله از دهانه ۱۲ اسلحه سوارانش به سوی ژاندارم ها شلیک میشود و اسبهایشان بر زمین می غلطند و سواران زیر ته اسب میمانند. فقط دو سه نفر افسر و وکیل که اسبهای چابکی داشتند و گلوله نخورده بودند، اسبها را شلاق زده و فرار کردند که ناصر لشکر هم آنها را تعقیب نکرد و بقیه را دستگیر و خلع سلاح نموده و پولیکه در جیب هم داشته اند، از آنها گرفته و رهائشان می کنند و پیاده رو به مشهد حرکت می کنند. تنها مأموری که داوطلب میشود با ناصر لشکر همکاری کند و کاربرد مسلسل را به او آموزش دهد، همان مسلسل چی بوده است و از پدرم میخواهد که به او اجازه دهد همراهش باشد. پدرم نیز که به او احتیاج داشت تقاضای او را قبول می کند و مسلسل را بار کرده و راه می افتند. با اینکه ناصر لشکر فردی به نام محمد از ارامنه قوچان که جدیدالاسلام بود و جزو سوارانش و با پنجاه تیر کاملاً آشنا بود و نیازی به ژاندارم مسلسل چی کلنل نداشت، باز هم برای اینکه یک مسلسل چی را از گروه کلنل کم کند که در میدان جنگ کارساز خواهد بود، او را با خود به قوچان آورد.

ناصر لشکر در بین راه باز می بیند که گروهی سوار و پیاده از جنوب قوچان راهی مشهد هستند. به جلوگیری آنها می رود، می بیند که اینها افسران و ژاندارم هایی هستند که در قوچان خلع سلاح شده و بوسیله تاج محمد خان بهادری بدرقه میشوند که به مشهد بروند که تا خارج شدن از محدوده قوچان کسی مزاحم آنها نشود.

به احترام تاج محمد خان، پدرم مزاحم این افراد خلع سلاح شده نمیشود و به سوی روستای کهنه فرود و نصرت آباد که زمین های مورد نزاع پدرم و روستائیان در آنجا بود، می رود و در کهنه فرود بیدرتنگ مخالفانش را میگیرد و اوّل کربلایی صدر محمد را کتک بسیار

میزند و سپس به حساب کربلایی ملا محمد و ملا خوجه علی میرسند.

همان شب پدرم شاهرضا را به قوچان میفرستد که آخرین خیرها را کسب کند. او میرود و برمیگردد و گزارش میدهد که در شهر هیچ نشانی از ژاندارم نیست و خوانین هم به روستاهای خود بازگشته اند.

پدرم بیدرتنگ پیکی به شیروان نزد فرج الله خان و پیکی به کواکی نزد ولیخان میفرستد و به آنها می گوید حالا که دست به چنین اقدام خطرناکی زده اید، چرا کار را در نیمه راه رها کرده اید که باز دشمن جان بگیرد و دمار از روزگار شما دریاورد. زود باشید برگردید که کار را باید یکسره کنیم. آنگاه یکی از نوکرانش را به قوچان فرستاد که آمد و تمام اسباب و اثاثیه ما را بار کرد و به روستای پیکی قلعه خودمان رقتیم که اگر جنگی در قوچان روی دهد، صلحه نبینیم.

روز سوم آقایان فرج الله خان و ولیخان هم رسیدند و روز چهارم خیر رسید که عده زیادی ژاندارم از سوی مشهد عازم قوچان هستند. جلسه خوانین در قوچان در حضور محمد ابراهیم خان پرتاهی بود. خوانین قرار گذاشتند که ولیخان با سوارهایش به جمع‌آباد رفته سر راه را بر آنها بگیرند و علت بازگشت آنها به قوچان را جو یا شده و خبر دهد.

روز بعد عده زیادی از سواران شادلو هم از بجنورد رسیدند. معلوم شد که کار اهمیت یافته است. از قرار معلوم تلگرافی از قوام السلطنه به سردار بجنوردی شده بود که خود را به پاری کردهای قوچان برساند، و سردار این نیروها را که حدود ۵۰۰ نفر بودند، فرستاده بود.

روز پنجم ولیخان که پیشقراول سپاه کرد بود، پیغام داد که ژاندارم‌ها دارند به ما نزدیک میشوند. ولیخان با نزدیک شدن ژاندارم‌ها به جمع‌آباد، روستا را تخلیه می‌کند که در محاصره قرار نگیرد.

کلنل وارد جمع‌آباد میشود و پس از استقرار در مقابل نیروهای خود نطق بلیغی ابراد میکند و آنها را تشجیع می‌نماید که دیدید که کردها ارزش جنگی ندارند. آنها بدون جنگ جمع‌آباد را خالی کرده و فرار کردند. شما افسران و افراد جوان ژاندارم‌ری که ماهها تمرین نظامی داشته اید، امروز باید دمار از روزگار کردها دریاورید و قوچانیها را به شدت

گوشمالی دهید. من در ازای فتح قوچان به همه شما درجه و امتیاز میدهم و از غنائم این شهر شما را بهره مند می‌کنم و...

سپس ژاندارم‌ها که تحریک شده و فریاد هورا و زنده باد کلنل می‌کشیدند، به تعقیب ولیخان پرداختند که تمام نیروهایش از ۵۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. ولیخان پس از خروج از قلعه یکی به قوچان میفرستد و تقاضای کمک می‌کند که از طریق تپه و ماهورهای داودلی و تاس تپه‌ها به یاری او بروند که از دید و تیررس کلنل دور باشند. زیرا جای کلنل در گودی بود و فعل و انفعالات و حرکات تاکتیکی کردها را نمی‌دید و گمان میکرد با این ۵۰ نفر ولیخان روبرو است و آنها را هم با مسلسل شصت تیر ظرف چند دقیقه درو خواهد کرد.

همزمان با رسیدن نیروهای کمکی به ولیخان مسلسل‌ها و شصت تیرهای ژاندارمری صدا کرده و به غرش درمی‌آیند. کردها که تا این زمان با چنین اسلحه‌هایی آشنایی نداشتند، از شنیدن صدای آنها به وحشت افتادند.

از جمله سوارانی که به یاری ولیخان رفته بودند یکی هم ناصرلشکر بود که آخرتر از همه رسیده بود و وقتی ترس و اندیشه کردها از صدای رگبار مسلسل را مشاهده نمود، بیدرنگ مسلسل پنجاه تیری را که از ژاندارم‌ها به غارت گرفته بود، آماده تیراندازی کرد. زیرا او در تمام این چهار پنج روز مشغول تمرین و باز و بست کردن مسلسل در ینگلی قلعه بود و به خوبی به کار و تاکتیک آن آشنا شده بود. به محض اینکه صدای مسلسل ناصرلشکر بلند شد و کردها هم فهمیدند که مسلسل دارند، روحیه‌شان تقویت شده و سنگر گرفته و مشغول تیراندازی و پیشروی به سوی کلنل شدند.

اما مهمترین عامل شکست و نابودی کلنل در این جنگ این بود که او از روحیه سلحشوری فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و دشمن را حقیر و ناچیز شمرده و به شصت تیرهای خود متکی بود که در لوگین حمله‌کار کردها را یکسره خواهد کرد. اما او از موقعیت استراتژیکی و پستی و بلندی زمین و میدان جنگ غفلت نموده و قتی مترجه این اشتباه شد که کردها در پناه مسلسل ناصرلشکر به سرعت پیشروی خود را آغاز کرده و نیروهایش را درهم کوبیدند، به گونه‌ای که در نخستین برخورد خود کلنل سه زخم برداشت و بر زمین افتاد. یعنی سه گلوله به آینه زانوی چپ او بفاصله دو سه سانتی متری اصابت کرده بود و یک گلوله

هم به ساق پای راست او خورده و فقط قسمتی از گوشت پا را کنده و به استخوان آسیبی نرسانده بود.

وقتی همراهان کلنل می بینند که او زخمی شده و از پا افتاده است، متوحش شده رو به گریز می نهند و یکی از آنها بر اسب کلنل سوار میشود و فرار میکند که این موضوع بسیار بر کلنل گران تمام میشود و متأسف تر میگردد که دیگر امیدی به نجات خود از مهلکه نداشته است. در این هنگام گلوله دیگری هم به کلنل میخورد که او را نقش زمین می کند و فشنگ مسلسل او هم تمام میشود. نه کسی که برایش فشنگ بیاورد. نه یآوری که او را از زمین بلند کند.

کردها هم که می بینند صدای مسلسل قطع شده، به حملات خود شدت بخشیده و با حال تیراندازی پیشروی می کنند و ژاندارمهایی را که نتوانسته بودند فرار کنند، دستگیر و خلع سلاح نمودند و دریافتند که بیشتر اینها همان فراری های از پادگان قوچان هستند که به آنها امان داده شده بود که دوباره برگشته اند. این بار لباس آنها را هم از تنشان درآورده و پا برهنه با یک زیرپیرهنی و پیژامه در بیابان رهاپشان کردند و آنها لغت و عور چون از جنگ مرگ نجات یافته بودند، از شوق در بیابانها میدویدند. برخی از این اسیران هم در برخورد اول به دست کردها کشته شدند. آنگاه گاریهای حامل خواربار و مهمات کلنل را یکی پس از دیگری غارت کردند.

کلنل که به امید ۵۰۰ - ۶۰۰ نفر ژاندارم جدیدالاستخدامی ناصرلشکر در زادگان بهمین اندازه برایشان لباس نظامی تازه هم آورده بود، نصیب کردها شد. از این نکته معلوم میشود که مرحوم کلنل چقدر به پدرم ناصرلشکر اطمینان داشته، در صورتیکه این از نخستین کسانی بود که نیروهای او را خلع سلاح کرد و مسلسل را به چنگ آورد.

کلنل که به ناصرلشکر سه چهار شغل مهم با اقتدار کافی داده بود هرگز نمیتوانست تصور کند که این دوست او بدترین دشمن او خواهد شد. کلنل در روستای شیرین سو به بابامحمد قره سوران از نوکران پدرم که برخورد کرده بود، گفته بود:

میگویند که ناصرلشکر هم به شورشیان پیوسته، آیا صحت دارد؟

بابامحمد گفته بود، آری درست است. با اینحال کلنل گفته بود نمیتوانم این موضوع

را باور کنم.

آری اینهم یکی از اشتباهات کلنل بود. زیرا وقتی ناسیونالیستی ملی بکار افتد، هیچ چیز نمیتواند از آن جلوگیری کند.

کردها مشغول غارت مهمات و پول‌های نقره و لیره‌ها بودند و اصلاً فکر نمیکردند که کلنل هم ممکن است در این جنگ حضور داشته باشد. تا اینکه وقتی یکی از اسیران را لخت میکرده‌اند او می‌گوید چرا دست از سر ما برنمیدارید، کلنل در جبهه کشته شده و ما مأمور اجرای فرمان او بودیم.

در اینجا کردها متوجه حضور کلنل در جبهه میشوند و در میان کشته شدگان به جستجو می‌پردازند که علی خان نام سرحدی^۱ (بیچرانلو) به سر وقت کلنل میرسد و او را تفتیش کرده و اسلحه کمبری او را باز کرده و جیب بغل او را هم خالی میکند. کلنل از او می‌پرسد نام تو چیست و شما از سوارهای کدامیک از خوانین هستی و رئیس تو کیست؟ علی خان که از این حرفها خوشش نمی‌آید، می‌گوید به تو چه مربوط است که رئیس کیست؟

کلنل می‌گوید یا سرا بهمراه خودت پیش رئیس بپر، یا پیغام مرا به او برسان. اما او اعتنایی نکرده و به جعفرآباد برمیگردد و او را بهمان حال رها می‌کند. علی که به نزد خوانین میرسد و می‌بیند که آنها قصد دارند به میان کشته‌ها بروند و کلنل را پیدا کنند، او می‌گوید: من ژاندارمی با این نشانه‌ها در فلان جا دیده‌ام که در حال جان دادن است.

تاج محمد خان علی را مأمور می‌کند که برود سردوشی‌های آن ژاندارم را بکند و بیاورد که اگر کلنل باشد از سردوشی‌هایش شناخته میشود.

آن بیرحم خود را به بالین کلنل میرساند که مشغول جان دادن و راز و نیاز با پروردگارش بوده، علی فکر میکند که به او فحش میدهد، از این رو عصبانی میشود و گزلیک

۱- مرحوم ناصر لشکر هم به نگارنده گفت که کسی که سر کلنل را بریده، علی بگ بیچرانلو بود. اما برخی می‌گویند قلیچ و برات فازمه‌ای که از کردهای باچرانلو و سواران تاج محمد خان بودند، سر کلنل را بریدند. نگارنده هم دریافته‌ام که سر کلنل را قلیچ مذکور بریده است.

خود را از غلاف می‌کشید. کلنل چشم باز می‌کند و می‌گوید می‌خواهی چه بکنی؟ علی می‌گوید می‌خواهم ترا خلاص کنم. کلنل می‌گوید اگر مرا زنده بسری از بردن سر من بهتر است. مرا نکش. اما او که عصبانی شده بود گوش به حرف کلنل نداده و با گزلیک کُتد خود با زحمت زیاد سر آن بیچاره را از تن جدا نموده و همراه سردوش هایش نزد خوانین آورد و آنها شناختند که این سر، سر کلنل است.

هنگام غروب خوانین از جعفرآباد به قوچان بازگشتند. نیم ساعت از شب گذشته، سر سوار وارد قوچان شد، درحالی‌که تیراندازی هوایی میکردند و ابراز شادمانی می‌نمودند. یکی از سواران هم در پیشاپیش سپاه جار می‌زد و فریاد می‌کشید: که ای ملت غیور و رشید قوچان، ما کلنل را کشتیم، آسوده بخوابید.

زیرا مردم شهر فوق‌العاده دچار وحشت و نگرانی شده بودند. چون شایع شده بود که کلنل سرگند خورده که قوچان را ویران و زنان و کودکان آنها را به اسارت ببرد. بیشتر مردم از شنیدن خبر نابودی کلنل اظهار شادمانی و سرور کردند. و من (فریدون) از اوّل ورود سواران در یکی از میلاتهای خیابان مشهد استاده بودم. از شنیدن این خبر بی‌اندازه غمگین شدم. زیرا به خدمت او رسیده و او را مرد شریفی یافته بودم.

خوانین عده‌ای از سواران بجنوردی را در جعفرآباد کشیک گذاشته بودند که مبادا عده دیگری به عنوان کمک به کلنل از سوی محمود خان نودری از مشهد برسد. چند روز بجنوردی‌ها در آنجا بودند تا اینکه خوانین در قوچان کمیسیونهایی نموده قرار بر این گذاشتند که به مشهد حرکت نموده بقیه ژاندارم‌های آنجا را هم قلع و قمع کنند و فکرشان از بایت آنها راحت بشود. حکومت قوچان را به عهده محمد ابراهیم خان که شخصی فرزانه بود واگذار کردند. لذا پیشنهادهای خود را به تهران مخایره کرده و کسب تکلیف نمودند. از تهران فرمان حکومتی محمد ابراهیم خان تصویب و تلگرافی ابلاغ شد ولی دستور حرکت سوار به سوی مشهد داده نشده بود. زیرا عده‌ای قزاق سواره نظام قبلاً از طریق شاهرود برای جلوگیری از کارهای کلنل فرستاده شده بود. این قزاقها مدت چهار ماه تمام در شاهرود ماندند و جرأت نکردند وارد خراسان و حوزه اقتدار کلنل بشوند، تا اینکه دولت خیر کشته شدن کلنل را به آنها مخایره کرده و دستور پشروی آنها به سوی مشهد را صادر نمود. لذا دولت از ورود

کرده‌ها به مشهد که احتمال خطر بیشتری برای بقیه ژاندارم‌ها داشت، جلوگیری نموده و قزاقها را به آنجا فرستاد که به فرماندهی امیر لشکر حسین خزاعی وارد مشهد شدند و قدرت را در دست گرفتند.

سواران کرد هم مدت ۱۲ تا ۱۵ روز در بین راه [چناران و مشهد] به سر برده، بعداً به قوچان بازگشتند. زیرا دولت در مشهد بر اوضاع مسلط شده و نیازی به وجود کردها نبود. در قوچان چون مدتی حکومت به عهده محمد ابراهیم خان پرتانی بود تا مدتی آرامش برقرار بود. ولی از طرف اداره لشکری سروان قنبر آقاخان به فرماندهی و ستوانیکم سید حسین خان قائم مقامی [که بعداً در مورد این خیانتکار بیشتر صحبت میکنیم] به معاونت ساخلویی با عده‌ای قزاق وارد قوچان شدند. اینها با پدرم (ناصر لشکر) که رئیس امنیه قوچان است ارتباط و شناسایی کامل دارند و اغلب اوقات به مهمانی به منزل ما می‌آیند.

اتحادیه ساسد سرکفل که قزاقان سرکفالی در آن بودند، چون در آن وقت سرکفالی در قوچان
گروهی به سرورایم قامت از شب گذشته به قوچان آمده‌اند و در وقت دروغ می‌گویند: سواران
بیراهان معده خورشید می‌خورند و کفلی را کشته‌اند. اولین سواران بود که برادر نام سواران را در دست
اسبند می‌نمودند مردم شهر پراکنده شدند کفلی که قزاقان را کشته‌اند، مردم شهر قزاقان را می‌کشد
امداد بودند کفلی را کتفیل می‌نمودند قزاقان، ویران کردند از شیشه‌های این شهر بسیار از آن‌ها فرود
گرویدند من از ازل در دوسواران در سرکفالی از قزاقان شتران می‌نمودند و بیست و یکم از این خبری از آن‌ها می‌نمودند
مستأثر شدم زیرا می‌نمودند که سواران از آن‌ها که بیست و یکم از آن‌ها می‌نمودند و بیست و یکم از آن‌ها
بجز در این شهر از قزاقان در دیکه معجزه کشید که گداشته‌اند سواران عده دیگری را که می‌نمودند
باز در محرابی بر سر حبه روز این سواران در آنجا کشته می‌نمودند تا در حبه می‌نمودند که در آن محراب بود.

درست‌ترین شرح قزاقان

۱- پایان گفتار روانشاد فرزانه فریدون خان هودالو فرزند ناصر لشکر که با صداقت جریان را بازگو کرده. بقیه گفتارش چون مربوط به جنگ بجنورد و ترکمن صحرا است در جلد ششم انشاء الله خواهد آمد. یا تشکر از خانم فرخ لقا ناصری که نسخه دستنویس و یادگاری برادرشان را در اختیارم گذاشتند و گوشه‌ای از تاریخ تاریک ما را روشن و آشکار ساختند.

اخباری از فرار ژاندارم ها در جنگ قوچان و تغییرات بعدی

از: کلنل محمود خان نوذری فرمانده ژاندارمری خراسان
به: سردار نصرت رئیس ایل تیموری در زورآباد تربت جام
نمره ۳۵۲۱ تاریخ ۱۷ برج میزان ۱۳۰۰

جناب اجل آقای سردار نصرت رئیس ایل و سوار تیموری

نه نفر از سواران تیموری مطابق صورت اسامی که لفاً ارسال میشود، از راه قوچان با اسلحه و تجهیزات دولتی متضرری شده اند. قدغن نمائید مأمورین مخصوص به محلات آنها رفته، سواران مزبور را به شخصه دستگیر و تحت الحفظ با اسلحه و تجهیزات دولتی به مشهد بفرستند. عهده دار کل قوای خراسان - محمود خان.

بدیهی است ژاندارم هایی که از دم سرگ فرار کرده بودند و حقوق آنها هم پرداخت نمیشد، ناچار به محلهای خود رفته بودند و به آسانی باز نمی گشتند. این امر از نامه هایی که بین سردار نصرت و محمود خان نوذری رد و بدل شده، مشهود است.

مسئو دیوار هم که از طرفداران کلنل بود، از خراسان به تهران فرستاده شد.

حکومت کلات نادری که قبلاً به عهده ی فتح الملک جلابر بود در دوره کلنل به منتظم السلطنه واگذار شده بود مجدداً مردم کلات درخواست کردند، فتح الملک بر مسند موروثی خود قرار گیرد.

حکومت درگزی به تاج محمد خان بهادری که در جنگ قوچان جان نثاری خود را به قوام السلطنه اعلام کرده بود، واگذار و لقب سنطوت الملک به او مرحمت شد. تاج محمد خان علیرغم مخالفت برخی از مردم درگزی که خواهان حکومت منصور الملک بودند، با سواران خود عازم درگزی شد.

نایب براتعلی خوانی هم با یک عده از افراد ژاندارمری شب گذشته فرار نموده است. عده ای برای دستگیری او اعزام خواهد شد.

۳۰ مهر ۱۳۰۰ - اوضاع قوچان آرام است، تربت جام و باخرز هم آرام است.

صولت السلطنه و پدرش شجاع الملک که به افغانستان از بیم کتلل پسیان منواری شده بودند، بازگشته اند. حکومت آنجا به شرکت السلطنه تیموری واگذار شده است. تربت هم آرام است و سالارخان بلوچ هم به سرخانه و زندگی خود آمده است که از دست کتلل فراری بود. در دیگر شهرهای خراسان هم امنیت برقرار شده است. ^۱ **گاو و بیابان سرخ** ۲۴۷

آقای آذری هم در کتاب خود با تشریح فرار صاحب منصبان خائن نوشته است: که این افسران خائن یعنی سلطان حسنخان پلتیک، سید حسنخان میرفخرایی، علیخان کوهسرخ و سلطان کاظمی، مظفرخان، قاسم خان معروف به عروس قاسم و سایر صاحب منصبانی که قبلاً وسیله‌ی کردها دستگیر و آزاد شده و دوباره وسیله‌ی کتلل از راه برگردانده شده و به میدان جنگ آمدند، از ترس جنگ دیگر با کردها روحیه خود را باخته در جنگ جعفرآباد دستجمعی خود را کنار کشیده و به بهانه اینکه ما افسران می‌خواهیم تپه‌های اطراف بررسی و عملیات جنگ را پیاده کنیم، همگی فرار را برقرار ترجیح دادند.



تشیع جنازه کلنل پسیان در مشهد

پیشتر گفته شد که بنا به تقاضای آیت الله آقازاده رهبر روحانی و پرتقوذ خراسان از قوام السلطنه، به نیروهای گرد که از قوچان به تعقیب ژاندارم‌ها پرداخته و به سوی مشهد پیشروی میکردند، ابلاغ شد که از حدود چناران پیشتر نرفته و همانجا مشوقف و منتظر حوادث مشهد و دستورات بعدی دولت باشند. اوضاع پریشان شهر مشهد حالت عادی به خود گرفت و صاحب منصبان ژاندارمری رفته رفته از پناهگاههای خود درآمده و در گوشه و کنار آفتابی شدند.

در این زمان جنازه‌ی کلنل محمد تقی خان هم، به عده‌ای که از مشهد به قوچان رفته بودند، تحویل داده شد و به مشهد آورده شد. در مشهد از طرف ترکهای تبریزی و قفقازی که عاملان واقعی قتل آن بیچاره بودند، میبستگی به عمل آمد و جنازه‌ی کلنل در میان اندوه مردم تشیع شد.

در نامه‌ای که میرزا علی از مشهد به زورآباد برای سردار نصرت به تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۰۱ برابر ۷ صفر ۱۳۴۰ فرستاده، گفته است:

«... راجع به اوضاع، از قرائت روزنامه بهار و فوق العاده [ای که منتشر شده] کاملاً تفصیل جنگ قوچان به دست می‌آید. جنازه و سر مرحوم کلنل را برحسب امر دولت تسلیم ژاندارمری نمودند. دیروز دو به ظهر [ساعت ۱۰ صبح] جنازه را از شهر نو حرکت [داده]، قبلاً از طرف آقای کلنل محمود خان از عموم طبقات برای تشیع دعوت شده بود، همگی درب دارالایاله منتظر ورود جنازه بودند. جنازه را روی توپ حرکت داده، موقع حرکت و ورود به شهر توپ الداختند. نهایت تجلیل و احترامات نظامی به عمل آمد.

موقعی که جنازه درب دارالایاله رسید، ضجّه و ناله‌ی مردم مثل روز عاشورا بلند شد، قریب نیم ساعت مردم مانع از حرکت جنازه شدند. در این نیم ساعت مشغول گریه و دسته‌های گل نثار جنازه میکردند. عکس بزرگی از مرحوم کلنل روی جنازه نگاه بودند و عکس سر را نیز علیحده الداخته بودند و این چند شعر را به اطراف سر عکس برداشته بودند:



نشسته: غایت السلطان میرکهن سیان و
 قویان: داریان، خانقاره، سیان، کهنه آذری.



گلشن خور سرد راه بود
 تر آفر شور ناله با دارها
 بشو در زینت سر زنده دهن هوا.

این سر که نشان سرپرستی است آزاد و رها ز قید هستی است
 یادیده‌ی عبرتش ببینید کاین عاقبت و وطن پرستی است^۱ (عبارت آزادی)

ابتدا کلنل محمود خان بالای توپ رفته نطق مفصلی ایراد نمود. بعد یک نفر ترکی
 نطق کرد.

بعد از آن یکنفر دیگر به زبان فارسی نطقی که نوشته بود، ایراد نمود. همگی دایر بر
 خدمات آن مرحوم بود. تمام شاگردان مدارس با دسته های گل حاضر بودند. همینطور جنازه
 را با حالت نظامی تا درب صحن بردند. در تمام خیابان و محل عبور جنازه صدای شیون و
 ناله بود که از زن و مرد بلند بود. پس از طواف مجدد، جنازه را حرکت و در باغ نادری دفن
 کردند. حقیقتاً روز تاریخی بود که خراسان فراموش نخواهد کرد.

قوچانی ها به قدری نسبت به سر و جسد بی احترامی کرده بودند که حد ندارد. مثلاً
 سر را در تمام میدانهای قوچان آویزان کرده بودند.

تاج محمد خان که سلطان ژاندارمری بود و قبلاً او را به قوچان فرستاده بودند، خیلی
 خیانت کرده، و خدمات زیادی به اشرار نموده است. بیشتر ژاندارم ها را او در قوچان خلع
 سلاح کرد.

سه روز قبل تلگرافی متحدالمآل [برای همه ی شهرها] از طرف رئیس الوزرا، به تمام
 ایالات و ولایات [صادر شده] بود که به اقبال پندگان اعلیحضرت شهریاری سر کلنل
 محمد تقی خان را بریدند.

این متحدالمآل به مشهد هم بوده است.

در خصوص بریدن سر کلنل، سردار سپه [برای اینکه قوام السلطنه را در انظار خفیف
 کند] به دولت تعرض کرد که چرا یکنفر صاحب منصب نظامی را باید سرش را ببرند و

۱- اصل این رباعی که از سوی عبدالله خان شادلو در قوچان خطاب به سر کلنل سروده شده بود.

عبدالله خان شادلو همچون بسیاری از مردم معتقد بود که کلنل بخاطر نزدیکی روسها خائن بوده است:

این سر که فتاده و خموش است امروز رها ز عقل و هوش است

یادیده عبرتش ببینید این عاقبت و وطن فروش است

۲- البته این شایعه ی بی اساسی بوده که در جای خود به آن اشاره میشود.

حرکات انقباض آمیز نمایند...

راستی به آقازاده شرحی تریک ورود نوشته و احوال پر سی فرمائید. عجالتاً امروزه همه کاره ایشانند^۱. بلی آدمهایی مثل میرزا علی و سردار نصرت و فرخ و امثالهم نان را به نرخ روز میخورند. فرق نمی کند کلنل محمد تقی خان باشد یا کلنل نوذری؟ یا دیگری؟
 اما پس از اینکه اسماعیل خان بهادر به مشهد وارد شد، باز هم توطئه گران او را به تحریک واداشتند. درگیریهایی لفظی بین او و نوذری به وجود آمد که با وساطت آقازاده منتهی شد. چون اسماعیل خان به مرکز احضار شده بود از طریق بیرجند به تهران اعزام شد.

نخستین گور کلنل از زبان آخرین شاهد

۳۰ فروردین ۱۳۵۸ بود که به قصد پژوهش از مشهد راهی قوچان شدم. طبق عادت همیشگی در داخل اتوبوس سری این بر و آن بر گرداندم. دیدم یکی دو صندلی پس از من پیرمردی دهاتی که قیافه اش به جمفرآبادیها و مردم آن طرف شباهت داشت، نشسته و در عالم خود فرو رفته است. جای خود را با جای هم صندلی او عوض کردم. او از کنارم تعجب کرد که چرا صندلی جلوتر را رها کرده و به صندلی آخر به نزد وی آمده ام. اما لحظه ای بعد با توضیحاتی که دادم به ماجرا پی برد و سخن را آغاز کرد. اما ضمن گفتگو، یادآوری نمودم که ناصرلشکر در این مورد چنین گفته است که با حرف شما مخالفت دارد.

این جمله را که شنید، قهر کرد و با عصبانیت و همان صداقت روستایی خود گفت:

«چون ناصرلشکر، خان است و من رعیت هستم، اعتبار حرف او برایتان بیشتر است. بنابراین، من هیچ حرفی برای گفتن ندارم». بعد هم سکوت کرد. دور و بری ها هم هاج و واج به ما می نگریستند. برخی پس خند میزدند. برخی بیج و بیج میکردند. در قیافه اش خواندم که گفته هایش معتبرتر از دیگران است، که این چنین عصبانی شده، از این رو عذرخواهی کرده و گفتم:

پدرجان، چون کارم تحقیق است، باید در همه ی موارد شک کنم تا به یقین نزدیک شوم، وگرنه قصد بدی نداشتم. شما سوء تعبیر فرمودید. سرانجام پس از کمی چرب زبانی و نیرنگبازی توانستم دل پیرمرد را به دست آورده و ماجرا را دنبال کنم. او در معرفی خود گفت:

من کربلایی حسین دادخواه هستم. اصلیت ما جعفرآبادیست^۱. حالا در داودلی می نشینم و ۷۵ سال عمر دارم. من خود ناظر لشکرکشی کلنل به سزوقت کرده‌ها بودم، و خودم هم کلنل را به خاک سپردم.

کلنل اوک در کافه ی امیرآباد [سه، چهار فرسخی شرق قوچان بر سر راه مشهد] فرود آمد. حدود ۱۵۰ گاری اسبی و فایتون، از مهمات و اسلحه و فشنگ و مواد خوراکی پر کرده بود. روز بعد از امیرآباد به کنار جعفرآباد آمد و در آنجا اردو زد. کرده‌ها نیز در جعفرآباد و داودلی سرجمع شده بودند. ظهر شد، یک نفر از جعفرآبادی‌ها که غذای آبگوشتی درست کرده بود، برای کلنل برد و کلنل از این خدمتگزاری او تشکر کرده و گفته بود به موقع این محبت ترا جبران می کنم.

آن شخص در برگشتن خبر داد که کلنل توپها و مسلسل‌ها را در جاهای مناسب مستقر می سازد و عنقریب است که جعفرآباد را زیر توپ گلوله مسلسل ویران کند. ولیخان قهرمانلو پیدرنگ به مردم ده دستور داد دست زن و بچه شان را گرفته و قلعه را تخلیه کرده و به سوی داودلی بروند. ترکان جعفرآبادی هم با هول و هراس و فریاد و شیون، گروه گروه دست زن و بچه را گرفته، و برخی سواره و برخی پیاده به سوی تپه های داودلی در شمال پیش رفتند. ولیخان سوار بر اسب خود چپ و راست می تاخت و فریاد می کشید و فرمان میداد. پس از اینکه قلعه از مردم خالی شد، خود ولیخان و ناصرلشکر و فرج الله خان شیروانی و سعادتقلی خان اوغازی و دیگر خوانین سرحدی به طرف داودلی رفتند. تنها تاج محمد خان

۱- مردم جعفرآباد و داودلی ترك هستند که احتمالاً پس از پیروزی عباس میرزا قاجار بر کردهای قوچان، اینها را در آنجا اسکان داده اند که بین روستاهای کردتپین، هایللی از ترك باشند. اما این تركها همواره در تمام خوبی و بدیها و شکست و پیروزیها در کنار کردها بوده اند.

بادلی با سواران خود در جعفرآباد ماند که در حوالی (حیاط) اسدالله بگ بود.

نزدیک یک ساعت پس از ظهر توپهای کلنل به غرش درآمد و جنگ شروع شد. من در آن روزها تازه عروسی کرده بودم و در جعفرآباد بودم. خوب به یاد دارم که توپ و مسلسل ژاندارم‌ها اول کار را بر کرده‌ها تنگ کرد و آنها را بطرف داودلی فراری ساخت، اما نزدیک عصر بود که یکباره سواران زیادی از طرف تپه‌های داودلی پیدا شدند که از قوچان به یاری ولیخان آمده بودند، که گفتند:

سردار بجنوردی است که با سواران خود آمده است^۱. از اینجا بود که ورق برگشت و شکست بر ژاندارم‌ها افتاد و گروه گروه میدان جنگ را رها کرده و سراسیمه‌ای خود سوار میشدند و فرار میکردند.

ژاندارم‌ها که چند نفر کشته داده بودند، پریشان و سرگردان شده و به فکر نجات جان خود بودند.

کلنل با چهار نفر از یاران خود که هر کدام یک مسلسل داشتند، در کمال (رودخانه) معروف به سیلابه در پشت سنگ بزرگی که به (سکینه قوللی) معروف است، سنگ گرفته بودند و می‌جنگیدند.

کلنل به دو نفر از آنها فرمان داد که از پشت تخته سنگ بیرون آمده و به سوی کردها پیشروی کنند. اما آنها که خارج شدن از پشت تخته سنگ را استقبال از مرگ میدانستند، از دستور کلنل خودداری کرده و گفتند:

مگر ما از جان خود سیر شده ایم؟

کلنل که انتظار نافرمانی از یاران خود نداشت، آن دو نفر را با گلوله کمبری خود از پا

۱- از شایعه آمدن سردار بجنوردی به جبهه جنگ روحیه‌ی کردها تقویت و روحیه‌ی ژاندارم‌ها تضعیف شد که پیروزی را برای آنها غیرقابل تصور می‌نمود. اما سواران شادلو که حدود ۵۰۰ نفر میشدند به فرماندهی حسینقلی خان قراچورلو (پدر آقای خانلرخان قراچورلو) که او هم بعداً به‌مراه سردار بجنوردی به امر رضا شاه در مشهد به دار آویخته شد) و محمدرضا خان کیکانلو و چند نفر از خان زادگان شادلو به قوچان آمده بودند که کردهای زعفرانلو را در برابر کلنل یاری دهند. سردار بجنوردی میدانست که کلنل در جبهه است و به ابراهیم خان مظفرالسلطنه فرمانده زعفرانلوها هم خبر داده بود. اما بقیه‌ی خوانین اطلاع نداشتند.

درآورد. برادر یکی از آن دو نفر هم که قبلاً رئیس ژاندارمری فاروج بود^۱، از پشت سر زد و کلنل را از پا درآورد و انتقام برادرش را گرفت.

کرده‌ها که تا این زمان از تپه‌های داودلی به سوی جعفرآباد سرازیر شده و اسیران ژاندارم را خلع سلاح کرده و یا خود وارد جعفرآباد می‌نمودند، ژاندارم‌ها و افسران جعفرآباد هم ترسیده و همگی تسلیم شدند و در محافظت سواران کرد سرحدی قرار گرفتند و به سعادتقلی خان اوغازی سپرده شدند.

کرده‌ها از ژاندارم‌ها شنیدند که کلنل در جنگ کشته شده است، آنگاه چند نفر را به پشت آن تخته سنگ فرستادند. یکی از آنها به حسین بی سامان جعفرآبادی که داسی در دست داشت و برای آوردن یونجه به باغ می‌رفت، دستور داد که با داس خود سر کلنل را ببرد. بدینگونه سر کلنل را بریدند و به جعفرآباد آوردند.

تمام خوانین کرد فوجان را که می‌شناختیم به جعفرآباد وارد شدند. محمد حسین خان اوغازی را هم دیدم.

کرده‌ها ژاندارم‌ها را به خط کرده، پیاده به فوجان بردند و هرچه گاری و فایتون^۲ و تفنگ و پول و فشنگ و چیزهای دیگر بود، با اسبهای که در آن بیابان رها شده بودند، به تصرف کرده‌ها درآمد.

فقط دو نفر از ژاندارم‌ها که نگهبان فایتونها بودند، توانستند هر کدام یک خورجین پول نقره به ترک اسبی بسته و سوار شده و فرار کنند و به سوی دوغایی بروند. چند نفر از سواران کرد هم به دنبال آنها اسب تاخشنده اما هرگاه نزدیک آنها می‌رسیدند، آن ژاندارم‌ها هر کدام یک مشت پول نقره از ترکبند خود درآورده و در بیابان پخش می‌کردند، کرده‌ها هم از اسبهای خود پیاده شده و پولها را جمع می‌کردند و باز سوار شده دنبال ژاندارم‌ها می‌تاختند و باز ژاندارم‌ها پول می‌ریختند و در می‌رفتند. آخر هم آن دو ژاندارم با غروب آفتاب و تاریکی

۱- رئیس ژاندارمری فاروج احتمالاً همان محمدخان پسر معاون الایاله از ترکان مهاجر مقیم مشهد بود

که گفته شد.

۲- فایتون: کالسکه، درشکه.

هوا جان سالم به در بردند.

جنازه کشته شدگان هم در بیابان ماند و خوانین پیش از غروب آفتاب راهی قوچان شدند. من و پدرم و حاجی امان‌الله و دیگر مردم جمع‌رآباد با مقدار کفن‌هایی که در منازل داشتیم، کلنل و ۲۵ نفر از ژاندارم‌ها را به خاک سپردیم. اما در داودلی که کشته‌های ژاندارم زیاد بود، همه را به داخل چاهی انداخته و خاک رویشان ریختند. حتی یک سنگ کوچک هم که ماشکه می‌گفتند و مال یکی از افسران کشته شده در داودلی بود، چون تا روز دیگر روی چاه رفته و برای صاحبش روزه می‌کشید، یکی از ترکان داودلی او را هم به داخل چاه پرت کرد و خاک رویش ریختند. [بنام بی‌شکست و زنده‌ام آدرین جناب بیس از ۴۰ فرموده است]. سه روز از دفن کلنل و بارانش گذشت. سواران تاج محمد خان از قوچان آمدند و جنازه‌ی کلنل را از گور خارج کرده و به قوچان بردند. **پایان کتاب کرم‌علی حسن صفر آبادی.**

نمبر ۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰



وزارت جلیله داخله
ایالت خراسان و سیستان

تبریز
قزوین

تاریخ ۱۳۰۴ هجری قمری
مجلس کتبی تبریز

امیرالدوله علی‌احمد مظفری نسطری و خواجه قزوینی



امیرالدوله

آقای ناصر لشکر در این مورد بیان داشت: جنازه‌ی کلنل را به منزل من آوردند و در زیر هشتی گذاشتند. سر کلنل را هم که پیش از غروب آفتاب روز اول صفر ۱۳۴۰ به قوچان آورده بودند، پس از آنکه در جلو منزل تاج محمد خان چند عکس از خوانین و سر کلنل گرفته شد، خوانین به فرماندهی فرج الله خان شیروانی به تلگرافخانه رفته، نخست وزیر را پای سیم خواستند و مژده‌ی پایان کار کلنل را به او دادند.

قوام که هیچ انتظار نداشت کردها به این زودی به کار کلنل پسیان پایان داده و رقیب سرسخت او را از میدان بیرون کرده باشند، از شنیدن این خبر سخت شاد خاطر گشت و خوانین کرد را مورد تقدیر قرار داد. آقای آذری گفته است که قوام به پاس رشادت کردها در سرکوبی قیام کلنل، خوانین کرد را به القاب ذیل مفتخر ساخت^۱:

- ۱- عزیزالله خان سالار مقخم ایلخانی شادلو و حاکم بجنورد به لقب سردار معزز
- ۲- محمد ابراهیم خان زعفرانلو فرمانده عملیات جنگ مظفرالسلطنه
- ۳- فرج الله خان زعفرانلو حاکم شیروان ضیغم الملک
- ۴- تاج محمد خان بادلانلو سطوت الملک
- ۵- ولیخان قرامانلو بهادر دیوان ضرغام السلطان
- ۶- حبیب الله خان هیوه دانلو ناصر لشکر
- ۷- میرزا محمود خان درگزی صارم الممالک
- ۸- غلامرضا خان (کر) رشید نظام^۲.

باید گفت که نامبرده در اینمورد نیز دچار اشتباه شده است. زیرا طبق اسناد موجود عزیزالله خان به فرمان محمد علیشاه قاجار ملقب به سردار معزز شد. محمد ابراهیم خان نیز

۱- کلنل محمد تقی خان پسیان، علی آذری، چاپ تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۵۲.

۲- غلامرضا خان کر وسیله‌ی میرزا رحیم صاحبکار مهدوی رئیس‌التجار به اسفراین آورده شد که در مقابل کردهای آن خطه از حقوق رئیس‌التجار دفاع کند. در یکی از جنگها که بین آنان بعداً در اسفراین روی داد، بهمن خان و غلامرضا خان کر از جانبین کشته شدند. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: اسفراین، دیروز و امروز، کلیم الله توحیدی، چاپ ۱۳۷۲.

ملقب به مظفر السلطنه بود نه ظفر السلطنه و این لقب موروثی خانوادگی آنان بود که^۱ اوکین بار رضاقلی خان دوم پسر سام خان به فرمان ناصرالدینشاه به این لقب ملقب گردید و بعد هم خسروخان زعفرانلو در سال ۱۳۲۰ قمری. حبیب‌الله خان را نیز که اشتباهاً «ناصرخان» نوشته او هم حدود ۶ سال پیش از این در زمان شجاع‌الدوله پس از قلع و قمع محمد زُشکی به این لقب نایل آمده بود. اما در مورد دیگران سندی در دست ندارم^۲. اسناد ولیخان قهرمانلو هم حکایت از این دارد که در زمان شجاع‌الدوله به ضرغام‌السلطان ملقب بوده است.

بهر حال این تراژدی بزرگ که گردانندگان آن رضاخان فرمانده کل قوا و احمد قوام السلطنه نخست وزیر وقت، یعنی مجریان اوامر انگلیس از یک سو و عوامل ترک وابسته به رژیم کمونیستی شوروی از دیگر سو بودند، بدینگونه پایان یافت.

برای کردها نیز غیر از تلفات جانی و مالی چیزی به دنبال نداشت، زیرا پس از این پیروزی کردها، عوامل استعمار آنها را از ورود به مشهد بازداشتند و به آنها گفتند که نیروهای خود را در مرزهای ایران و شوروی مستقر سازند که ممکن است روسها به بهانه‌ی خونخواهی کلنل به خراسان حمله کنند.

کردها باز هم فریب ریاکاران را خوردند و توجه خود را بسوی مرزها معطوف داشتند و از حدود چناران پا را بسوی مشهد فراتر نهادند.

عوامل انگلیس هم در مشهد پست‌های حساس را بین خود تقسیم کردند و به جاه و مقام رسیدند و کردها هم باز به کوهها رفتند. این بازی‌ها در تمام طول تاریخ ایران که کردها را سپر بلا کرده‌اند، ادامه داشته است.

ماژور محمود خان نوذری به حکومت خراسان دست یافت. دیگران نیز به نوا رسیدند و چنانکه میدانیم در رژیم پهلوی صاحب‌میز و مستند و جاه و مقام و امتیاز و ثروت شدند و

۱- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: اسفراین، دیروز و امروز. کلیم‌الله نوح‌دی، چاپ ۱۳۷۴.

۲- محمود فرخ یعنی آن ماده فساد هم بعداً برای خوش خدمتی خود به شاه کتابی نوشت تحت عنوان: «خطرات سیاسی فرخ» چاپ تهران، سپهر، ۱۳۲۷، منتشر ساخت و اظهار نظرهای بی‌موردی کرد. یعنی با اینکه خودش از ترس به سوی بیرجند فرار میکرد، از برخورد کردها به سر کلنل سخن گفته و آورده است که کردها لقب چه و چه گرفتند که آنها را هم از دیگران شنیده است و بی‌اساس است.

به ریش کردها هم خندیدند.

ماژور نوذری، بعداً ماژور اسماعیل خان و دیگر افسران طرفدار کلنل را نیز که قصد کودتا داشتند به راهنمایی قونسول انگلیس در مشهد دستگیر نمود و به تهران فرستاد. فقط در این وسط بیچاره کلنل آن افسر شریف و فداکار کوهساده دل فدا شد. روحش شاد باد.

تلفات جنگ قوچان

مؤلف کتاب گلگون کفنان^۱ تعداد تلفات ژاندارم‌ها را ۹۷/ نفر و تلفات کردها را ۱۱۲/ نفر آورده که گمان میکنم برای کردها خیلی دست بالا گرفته است. برای اینکه ضعف نظامیان را توجیه کند. به گمان نگارنده تلفات کردها به ده نفر نرسیده است.

آقای سرهنگ صفاپور در مورد بریدن سر کلنل بیان داشت: «من از خود علی سردار در منزل کریم خان بیچرانلو در قلعه حسن شنیدم که گفت وقتی من بطرف جنازه کلنل رفتم سواران شادلو هم به آنسو آمدند. برای اینکه این پیروزی بنام کردهای شادلو تمام نشود، به یک نفر از اهالی داودلی که یک داس در دست داشت و برای درو علف به باغ می‌رفت و خودش هم آدمی معتاد و شیرگی بود دستور دادم سر کلنل را برید و من پیش از رسیدن سواران شادلو سر را برداشته به جعفرآباد بردم.»

بهر حال غروب آنروز که جنگ پایان یافته بود اسرا و سر کلنل را خوانین به قوچان بردند و بمردم داودلی و جعفرآباد هم دستور دادند که گشته‌ها را دفن کنند و به سر کار و زندگیشان بازگردند.

تمام وسایل نظامی و خواروبار و چادر و اسب و گاریها هم به تصرف کردها درآمد. ولیخان قهرمانلو از برجسته‌ترین فرماندهان کردها در میدان جنگ، از جمله کسانی بود که چند بار شتر از غنایم بدست آورده را به کواکی برد و این موضوع را پکنفر از اهل کواکی که

۱- گلگون کفنان تألیف سرتیپ پکرنگیان، استاد دانشکده افسری.

۲- نام این شخص را آنچنانکه به نگارنده گفتند «حسین بی سامان» بوده. قدیر علی نژاد رئیس پاسگاه

خود شاهد بوده است برای نگارنده تعریف کرد. از خوانین کرد تنها فرهاد خان توپکانلو که در کوه محمدبگ مستقر بود، وارد جنگ نشد و گفت این جنگ را دشمنان ایران بر ما تحمیل کرده‌اند، از هر طرف کشته شود به سود دشمن است.

بهر حال هر چه بود بد بود. تمام اقدامات از دو طرف نسنجیده و عاجلانه انجام گرفت و کتلل آن افسر ساده اندیش و خوش باور و میهن پرست، بیجهت در این میدان فنا شد و یا بقول ملک الشعراء بهار «نقله شده» و دشمنان اصلی او یعنی قوام السلطنه و رضا خان که مجریان سیاست انگلیس در ایران بودند شادکام گشتند و رقیبی را از صحنه سیاست بیرون راندند. رقابت پس از انجام بر سر قدرت مطلقه بین رضاخان و قوام بود و چون نقشه قوام برای کشتن رضا خان عقیم ماند^۱ پیروزی رضاخان و تبعید و نفی قوام مسجل گشت و اساس حکومت دیکتاتوری پهلوی در ایران پایه گذاری شد.

خلع سلاح مأمورین کتلل در کلات و خاکستر از سوی کردها

بانو گل بی بی جلایر که نزدیک به صد سال عمر دارد، اظهار داشت:

در این گیرودار از طریق کردهای قوچان هم برای مرحوم آقا لربگ صوفیانلو حاکم لاین و خاکستر خبر فرستاده شده بود که چون کتلل علیه دولت شورش کرده، نباید از او اطاعت کنید و باید مأمورین او را دستگیر و خلع سلاح نمایید.

۱- در این مورد نگاه کنید به تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۲ ص ۲۸۵

آقا لاریگ خواهرزاده اش نوروردی خان جلایر و باقر مرگان شیخکائلو و جمشید مرگان و مؤمن مرگان و دیگر جوانان و جنگجویان لایین را به روستای خاکستر که ۱۰ کیلومتری باهم فاصله‌ی کوهستانی دارند، فرستاد که آنجا را محاصره کنند.

در خاکستر مرکز مخابرات منطقه و نیز گمرک مرزی وجود داشت. مخابرات تهران از طریق عشق‌آباد روسیه به خاکستر انجام میشد. کردها خاکستر را محاصره کردند اما برای اینکه کسی کشته نشود وارد قلعه نشدند. شبانه پیک میرزا محمود صبارم درگزی به لایین آمد و خبر کشته شدن کلنل را به آقا لاریگ داد.

آقا لاریگ هم به نوروردی خان دستور داد به داخل قلعه رفته مأمورین را خلع سلاح کند. سید جلال خان فرمانده ژاندارم‌های کلات نادری و خاکستر و مأمورین کلنل بود. احمدخان صوفیائلو از یاران نوروردی خان به سوی پاسگاه تیراندازی کرد و فریاد برداشت که:

چه ایستاده‌اید، کلنل کشته شد. چرا تسلیم نمی‌شوید؟

بیشتر این مأمورین کلنل که از کردهای قوچان بودند، بدون درگیری تسلیم شده و اسلحه خود را تحویل دادند. نوروردی خان وارد قلعه شد و سید جلال خان رئیس پاسگاه را دستگیر کرد. او هرچه خواست و زاری کرد، نوروردی خان او را نبخشید و به او گفت: همانطوریکه تو برادرزادگانم فتح‌الملک جلایر حاکم کلات و برادرش بهبودخان را دستگیر کردی و دست بسته به مشهد به نزد کلنل فرستادی، منم تو را دست بسته به مشهد میفرستم.

بادآورشوم که رفیعه خانم زن شجاع‌الملک یعنی مادرصولت‌السلطنه دختر یلنگ توش خان جلای حاکم کلات بود^۱، بهمین جهت جلایرها مورد غضب کلنل واقع شدند، زیرا شجاع‌الملک از نخستین کسانی بود که با کلنل از در مخالفت درآمد. بهمین جهت نوروردی

۱- مادر رفیعه خانم هم خواهر مستشارالسلطنه وزیر مقتدر خراسان بود. علاوه بر آن امیرالملوک

همسر فتح‌الملک نیز دختر مستشارالسلطنه بود که مادر آقای عباسخان جلایر است

بشمیر: ۲۲ ص ۱۲۰ - بکسر وضع

خان او را بر یابویی سوار کرد و پاهایش را زیر شکم اسب به زنجیر کشید و تحت الحفظ به مشهد فرستاد. آقای یکی از مأمورین سید جلال خان به نام غلام ترك^۱ که از مأمورین شوروی بود و به باری کلنل آمده بود، برای اینکه در دولت ایران دستگیر و محاکمه نشود، پیش از تسلیم شدن مأمورین خاکستر به قلعه‌ی کوه فراری شد و سنگ‌گیری کرد و تیراندازی نمود تا شب فرا رسید و سپس در تاریکی شب موفق به فرار شد و از مرز گذشت و به شوروی رفت.^۲

اسلحه‌هایی که پدرم نوروردی خان از زاندارم‌ها گرفته بود، ۱۱ تیر و ۳ تیر و پنج تیر روسی بود که همه را به همراهان خود تحویل داد. برخی از سواران لاین هم به پاسگاه مرزی سنگدیوار و کرتاوه و ارچنگان حمله برده، مأمورین آنجا را خلع سلاح کردند. نوروردی خان سپس به سوی کلات تاخت، برج و بارو و دروازه‌ی کلات قابل تسخیر نیست.

نوروردی خان قبل از حرکت پیکی معمولی به داخل کلات فرستاد و به برادران فتح الملک^۳ یعنی حسینعلی خان و فتح سلطان و حاجی بهبود خان خبر داد که کلنل کشته شده

۱- این همان غلام ترك داروخانه بود که بین ایران و شوروی در رفت و آمد بود و قبلاً معرفی شد که به احتمال زیاد از مأمورین جاسوسی، ك. گ. ب. شوروی بوده که وارد دستگاه کلنل شده و اختیار را به شوروی می‌برد. با از طریق مخاریات خاکستر به عشق آباد صحابه می‌شد.

۲- روزنامه خورشید هم به موضوع خلع سلاح مأمورین کلنل در کلات و خاکستر اشاره کرده است که در اردیبهشت ۱۳۰۴ بنا به تعلیم و آموزش حکومت نظامی رضا خان که در سراسر خراسان برگزار شده و کلات مانده بود، زمینه‌ای چیدند که پکنفر توماری را امضاء کرده و برای روزنامه بفرستد و تقاضای حکومت نظامی بنمایند. آنها در این تلگراف گفته اند: ما تفهیمیدیم که حکومت نظامی این همه افتخار آفرین و عدالت گستر بوده اند که در آن زمان مأمورین کلنل پسیان را خلع سلاح کردیم حالا میخواهیم حاکم نظامی داشته باشیم (۱۱). روزنامه خورشید، اردیبهشت ۱۳۰۴، شماره ۲۶، صفحه ۱.

۳- کلنل که فتح الملک را برکنار کرده و متظم السلطنه را به حکومت کلات گماشته بود، پس از قتل کلنل مردم درخواست بازگشت فتح الملک را نمودند که روزنامه بهار نوشت: «سابقاً حکومت کلات به فتح الملک واگذار شده بود، بعد به ملاحظاتی [از سوی کلنل] به آقای متظم السلطنه محول گردیده است، ولی اهالی در مجامع جمع شده، تقاضای حرکت فتح الملک [از مشهد به کلات] را می‌نمایند». انقلاب خراسان، ص ۲۲۶.

شماره ۳۰

۱۳۰۰

وزارت جنگ

اداره لشکری دولت ملی ایران

نمبر	تاریخ اصل طلب	تاریخ ارسال	اطلاعات
۴۵۵	۲۰	۲۱	۱۳۰۰

ایزاده مراد اعطاء شد ۳۰ کلات از دست آمد ۲۱ در ابر سوخت
 حرکت و آنهم بسیار ارشاد آید اطلاع شد چو ایالت جدید جدید
 است که حرکت نمود آن از دست رفت بعد از ورود مراد با اطلاع ایالت
 جدید رسید البته ترمیم بود و ایازان در راه میرد چشم حفر
 ۳۰ کفر ۲۱ کفر ۲۱ کفر ۲۱ کفر ۲۱ کفر ۲۱ کفر ۲۱ کفر ۲۱ کفر

دستورالعمل اقدام اسلحه برای دست زدن
 به تمام اسلحه حاضر در تمام نقاط بم آیین ۱۳۰۰

و ماهمه جا را گرفته ایم، شما باید از داخل کلات و ما از خارج دروازه به مأمورین برج حمله کرده و آنها را دستگیر کنیم. نقشه اجرا شد، اما مأمورین در بالای دربند ارغونشاه از برج معروف شروع به تیراندازی کردند و تسلیم نشدند. در نتیجه دو نفر از کردهای لاین به نامهای محمد صوفیانلو و غلامعلی بگ جلایر دربندی کشته شدند. فرمانده این پاسگاه هم یک ارمنی روسی و معاونش هم یک ترک قفقازی بوده آنها هم تا شب از برج تیراندازی کردند. اما بعد از تاریکی شب در کوه استفاده کرده با اسلحه های خود گریخته و به شوروی رفتند.

پس از تسخیر پاسگاههای مرزی و کلات نادری، نورویدی خان و باقرمرگان و چند تن دیگر روانه مشهد شدند. زیرا هیچ خبر درستی از مشهد نفیرسید. پدرم نورویدی خان گفت: مشهد شلوغ بود. چند روز که ماندیم خرجی ما تمام شد. هم خود و هم اسبهای ما گرسنه ماندند.

یک روز یا رفقا قرار گذاشتیم چند نفر برای بدست آوردن جو به داخل شهر بروند و چند نفر هم برای به دست آوردن خوراک خودمان. زیرا در قلعه نو ما را برای مراقبت از

۱- بنابراین پشیانی روسها با عوامل ترك و ارمنی خود از شورش کلنل به اثبات میرسد.

پادگان گذاشته بودند، اما نه کسی به ما نان میداد و نه کسی می گفت چگونه زندگی می کنید؟ من (نوروردی خان) و دو نفر دیگر به میان بازار رفتیم و نتوانستیم چیزی به چنگ آوریم. در جلو یک قصابی که کمی وسیله مشتریها شلوغ شده بود، من جلو دید قصاب را که مشغول فروش و وزن کردن گوشت بود، گرفتم، باقرمرگان هم با سرنیزه‌ی خودش یک لاش بره را که از چنگک قصابی آویزان بود، برداشت و به رفیق دیگرمان داد. او هم زیر عبای کردی خود پیچیده و از محل دور شد. ما هم بعداً آنجا را ترك کردیم، هنوز قصاب متوجه این دزدی ما نشده بود... شب را به اردو برگشتیم که رفقای دیگر هم مقداری جو دزدیده و برای اسبها آورده بودند. اردو در محل طرق بود. چند نفر از سواران گرسنه و بی آذوقه تربت جامی هم آنجا بودند.

شب را دور هم نشستیم و گوشت را کباب کردیم و خوردیم، درحالی که اسبهای ما هم به جویدن جو مشغول بودند و بهمه خوش گذشت.

چند روز بدینگونه در مشهد به سر بردیم، تا قشونی که از تهران فرستاده بودند وارد مشهد شد و ما به کلات و لاین بازگشتیم^۱.

ورود قشون دولتی به خراسان

قزاقهای اعزامی از تهران به فرماندهی سرتیپ حسین خزاعی که به سوی خراسان آمده بودند، در حدود عباس آباد بین راه سبزوار و شاهرود وسیله‌ی ژاندارم‌های کلنل متوقف شده و قدرت پیشروی به سوی مشهد را نداشتند.

پس از اینکه خبر کشته شدن کلنل به تهران رسید و طرفداران کلنل هم از ادامه‌ی مبارزه علیه دولتیان ناامید شده بودند، راه را برای آنها باز کرده و خود به سوی مشهد عقب نشینی کردند. سرتیپ حسین خزاعی به دستور دولت روز ۱۲ میزان (مهر) ۱۳۰۰ از سبزوار به سوی مشهد حرکت کرد. محمود خان نوذری خائن شماره یک که گفته شد پادگان

۱- پادگان خاطرات نوروردی خان جلایر به نقل از دخترش بانو گل بی بی و حاج ذوالفقار جلایر.

قوچان را پیش از شورش کردها رها کرده و برای ملاقات با همسرش که حامل پیام قوام و رضا خان بود، به مشهد آمده بود، امیدوار بود به خاطر این خوش رقصی‌ها به فرستادهی ژالدامری خراسان منصوب گردد.

کردها هم پس از پایان کار کلنل بنا بدستورات دولت که از طریق سردار بجنوردی به آنها ابلاغ میشد، اردویی را به سوی مشهد فرستادند، تا از دو و نزدیک حوادث و عکس‌العمل‌های یاران و مشاوران کلنل همچون محمود قرخ و دیگران را زیر نظر داشته باشند. این اردو چنانکه خواهد آمد به چناران آمده و از آنجا هم پیکی چند به مشهد فرستادند که همه روزه اخبار شهر را به آنها برسانند و از طریق چناران اخبار به قوچان و بجنورد برسد. محمود خان نوذری که از نزدیک شدن کردها به مشهد، موقعیت خویش را در خطر میدید، تلگرافی برای سردار بجنوردی و خوانین قوچان مخابره کرد که چون روسها قصد دارند به حمایت از خونخواهی کلنل نیرو وارد خراسان کرده و طرفداران کلنل را تقویت نمایند، بنابراین ایجاب می‌نماید که کردها به قوچان بازگشت و مرزهای باجگیران و قوشخانه را که محل ورود سربازان شوروی خواهد بود، زیر نظر و نگهبانی قرار دهند.

این تلگراف پنج صفحه‌ای که تنها صفحه‌ی آخر آنرا که آنهم شامل آخرین خط متن بود، در میان کاغذ پاره‌های مرحوم مظفرالسلطنه پیدا کردم.

ظاهراً نوذری از سردار بجنوردی و خوانین قوچان خواسته بود که با ارسال تلگرافهایی به مرکز، از دولت بخواهند که او را جانشین کلنل پسیان نمایند و در مقام نیابت استانداری خراسان کارهای این استان را انجام دهد.

نوذری ضمناً از سران کرد خواسته بود که از اطاعت او خارج نشوند و نیروهای خود را به سوی قوچان بازگردانند.

اما دستور بعدی سردار بجنوردی به مظفرالسلطنه حاکم قوچان حاکی از اینست که توجهی به گفتار و دستورات نوذری نداشته باشد و هرچه خود او بنا به دستور دولت به قوچان ابلاغ میکند، به مورد اجراء درآورد و نیروهای مستقر در چناران هم در محل پست خود باقی بمانند و مشهد را کماکان زیر نظر داشته باشند. زیرا قوام‌السلطنه بنا به درخواست آیت‌الله آقازاده و روحانیون مشهد به سردار بجنوردی، تلگراف کرده بود که کردها از چناران پیش‌تر

نروند و آنجا منتظر دستور بعدی باشند.

بهمین جهت حبیب الله خاز ناصر لشکر و فرج الله بگ بیچرانلو که قبلاً به دستور کلنل با هزاره ای ها در تربت و خاف می جنگید و اکنون به قوچان بازگشته بود، عازم چناران شدند. نیروهای دیگر کرد هم در قوچان به حالت آماده باش ماندند. در شهر قوچان هم از ساعت ۱۰ شب حکومت نظامی برقرار میشد و هیچکس شبها حق خروج از منزل را نداشت مگر به اجازه ی مظفر السلطنه.

سلطان بگ باجگیری هم فرمانده نظامی شهر شده بود و اوضاع را زیر نظر داشت.

افرادی هم که از قوچان به قصد عشق آباد و شوروی خارج میشدند، یا به مشهد می آمدند، باید از مظفر السلطنه اجازه نامه می گرفتند.

۱۰
۱۳۳۰

خوارزم

بسم الله الرحمن الرحیم
مظفر السلطنه

عزیزان من
دوام همی بدم
مستحقان را

حاکم توفیق
شاهزاده

حاکم توفیق

A. J. Spence

ترسم آخر که شود ناله ما داورما
بشود زینت سر نیزه دشمن سرما
«کلنل»

کلنل خوب می‌دانست که رقیب اصلی و نظامی او رضاخان
سردار سپه فرمانده کل قوا، است نه قوام السلطنه. زیرا هنگام
رویارویی با کنسول انگلیسی در مشهد، به او گفت: من در راه
پیش ندارم، یا باید با رضاخان روبرو شوم، یا به اروپا بروم.
ص ۱۵۲ همین کتاب.

فصل چهارم

خاطرات و اشعار و اسنادی

در مورد قیام کلنل

اینکه رضاخان از کلنل خواست هزار قبضه اسلحه
برای او به تهران بفرستد، هدفش خلع سلاح کردن کلنل بود،
نه چنانکه آذری در قصد تیرنه کردن رضاخان آورده است.
اگر رضاخان در قتل کلنل دست نداشت، پس کوییدن
دهان نویسندگان برای چه بود؟ **۴۳۱**
حال می‌بینیم که اسناد هزینه جنگی کردها را رضاخان
و قوام برداشته‌اند و هر دو از عمل سپهر پرستانه کردها
نقدیر نموده‌اند.

طهران

در حرکت روزنامه جارچی ملت

تاریخ ۲۲ رجب ۱۳۵۰

شماره ۵۱۶۸

مصدق محمد علی میرزا، محمد ابراهیم خان گلستان

بزرگواران! در پیوسته از حرکت جارچی یک نسخه به شما ارسال شد.

صیت شریف و آریب در دست وجودتکم و این نسخه را

در اختیار شما واقع گردید لذا از عرض دعا و گواهی عرض می‌کنم.

بزرگواران! عفو را غنیمت بدانید و حق را بر سر کسی نگذارید.

عذر نه وجودتکم می‌دارد که بدین جهت از او را عفو کردیم.

اینده جب سادت وجودتکم را که در جمع است.

میلر ۱۳۵۰ قیام در راه و در راه خود را

در راه بهریت در راه خود تمام راه که به کسب است

بچه اداریه که می‌تواند در راه و در راه

بزرگواران! این نسخه را در دست شما

معرض تبریک مدیر روزنامه جارچی به محصلان ابراهیم خان یمناسست پیروزی کردگار در جنگ
طهران - شرکت روزنامه جارچی ملت -
شماره ۵۱۶۸ تاریخ ۲۲ رجب الاول ۱۳۵۰
با کمال

روی این پاکت مرحوم مظفر السلطنه برای بایگانی اسنادش نوشته است:

۱- بهمن ماه ۱۳۰۷ (تاریخی که نامه‌ها را در این پاکت طبقه بندی کرده است، نه تاریخ نوشتن نامه‌ها).

۲- یک (?) دستخط تلگراف مبارک از اعلیحضرت پهلوی [رضا شاه] ارواحنا فداء.

۳- تلگرافات قضیه مرحوم کتل محمد تقی خان که از قوام السلطنه و سردار بجنوردی موقع اردو کشی رسیده.

۴- تلگراف مفقود شده اعلیحضرت را پیدا کرده، در این پاکت است. [ولی باز هم تلگراف رضا شاه داخل پاکت نبود که مرحوم سلیمان خان پسر مظفر السلطنه به نگارنده داد. ظاهراً این تلگراف تقدیر از خوابی کرد و نیز محمد ابراهیم خان بوده است].

۵- ۱۳ سیزده تلگراف قوام السلطنه و [هفت تلگراف حکومت بجنورد] به طهران جهت آقای فرج الله خان [شیروانی] مورخه ۳ رمضان فرستاده شد.

۱۳۰۷ بهمن ماه
 مستند دست خط مبارک از اعلیحضرت پهلوی
 تلگراف تقدیر مرحوم مظفر السلطنه از خوابی
 سرکار اعلیحضرت پهلوی
 سرکار قوام السلطنه
 سرکار سردار بجنوردی
 سرکار فرج الله خان شیروانی
 در دسترس
 در تهران
 در دسترس
 در تهران

صورت اثنیه (اساس) کمپسری شیروان پس از تسخیر بدست کردها و خلع سلاح

ژاندارم‌ها

- گلیم نژاد (۲) میرزا صادق ۲ تخت - ایضاً گلیم نژاد... رمضان یک تخته - ساور برنجی (۱) عدد -
- استکان نعلبکی ۳ - چراغ نمره ۱۰، ۲ عدد - ایضاً چراغ پایه دار ۳ - میز تحریر (۱) عدد - صندلی ۳ عدد -
- کوزی یک عدد - نیم تخت ۲ عدد - تفنگ ۲ - تفنگ با قطار ۳ قیضه - اثاث مسی ۱۱ دست - سردار نژاد ژاندارم
- یک توپ - ایضاً لباس نژاد دهباشی یک دست - تخت مجلس ۲ عدد - دفتر ۲ عدد - قلم تحریر ۴ عدد - دوات
- بلور بزرگ ۲ عدد - دوات کوچک یک عدد - زنگ اخبار یک عدد - خط کش ۲ عدد - (۴) عدد - ... کاغذ ۴
- عدد - مهر اداره ۲ عدد - خشک کن یک عدد - قفل سه عدد - زنجیر مجلس دو عدد - ... فریازه پنج جلد -
- صندوق ... دو عدد - آفتابه حلبی یک عدد - سه پایه یک عدد - شلاق ۲ عدد - دفتر لیمپ اسلحه یک عدد - شیشه
- موتیک بزرگ یک عدد - رومیتری یک عدد - قانون دستی یک عدد - شیشه مرکب خالی ۲ عدد - زیرسیگار حلبی
- ۲ عدد - سر قلم یک عدد - کاغذ ۱ تخته باقی مانده -

پیران کسر سردار

کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار
۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
الفراع، سردار	متر سردار	متر سردار	متر سردار	متر سردار
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹
کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار
۳	۴	۵	۶	۷
دور	دور	دور	دور	دور
۲	۳	۴	۵	۶
کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار
۲	۳	۴	۵	۶
کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار	کسر سردار
۲	۳	۴	۵	۶

برقراری و تقویت پستهای مرزی از سوی محمد ابراهیم خان

پس از کشته شدن کلنل و پیشروی نیروهای کرد به سوی مشهد، کلنل توفری به وحشت افتاد و به آقازاده روحانی مشفق خراسان که به نازگی از سفر حج برگشته و وارد مشهد شده بود، متوسل شد و او را پیمانک ساخت که اگر کردها با این عصبانیت وارد شهر شوند، ممکن است از ژاندارم‌ها و حامیان آنها انتقام بگیرند. بنابراین باید تهران را از جریان باخبر ساخت. چنانکه گذشت آقازاده تلگرافی به قوام ارسال داشت و از قوام السلطنه خواست که از آمدن کردها به مشهد جلوگیری نماید و برای حفظ و آرامش خراسان بهتر است امیر شوکت‌الملک بیرجندی را که آقازاده چند روز پیش مهسان او بود، به حکومت خراسان منصوب نماید و کلنل توفری را هم به فرماندهی ژاندارمری برگزیند. اما قوام السلطنه که میدانست منصوب کردن شوکت‌الملک به حکومت خراسان به سردار معزز بجنوردی و کردها که به این مشکل بزرگ دولت خاتمه داده‌اند، نوعی ذهن کجی سیاسی خواهد بود و عملاً آنها را علیه خود تحریک خواهد کرد، از مسأله شوکت‌الملک سر باز زد، اما ریاست ژاندارمری را برعهده‌ی توفری گذاشت و تلگرافی به آقازاده پاسخ داد که از این بابت نگرانی نداشته باشند. زیرا به کردها ابلاغ شده است که از چناران پیشتر نیایند.^۱

اما از آنجا که اطلاعاتی به قوام السلطنه نخست وزیر وقت رسیده بود که روسها ممکن است به حمایت از کلنل پسیان نیروهای خود را وارد خراسان کنند، لذا به آنها دستور داد پاسگاههای مرزی ایران و روسیه در سرحدات قوچان را تقویت و جداً محافظت نمایند. از این رو سردار معزز شادلو از بجنورد به محمد ابراهیم خان زعفرانلو دستور داد که نسبت به قراری چندین پاسگاه در خطوط مرزی اقدام و نتیجه را به استحضار برساند. اینک متن تلگراف:

از بجنورد به قوچان.

(مخایره) حضوری - ۱۱ میزان [۱۳۳۰]

آقای محمد ابراهیم خان، در اینموقع که تمام ریاست سرحدات برچیده شده است، لازم است کلیه پستها را مستحفظ بگذارید که پستها خالی نباشد. البته این نکته را خوب ملتفت شده، اقدامات لازم خرابید نمود و نتیجه را اطلاع بدهید. سردار معزز^۲

علاوه بر این باز هم سردار معزز تلگراف دیگری در همین روز به قوچان مخایره کرده و خواستار اقدام فوری برای پاسگاههای مرزی شده است که احتمالاً تلگراف دیگری حاکی از وقوع خطر در نواحی مرزی از سوی قوام به او رسیده بود که منجر به تأکید گردیده است.

از بجنورد به قوچان - دولتی - ۱۱ میزان (مهر ۱۳۰۰)

آقای محمد ابراهیم خان راجع به پست سرحدات هر چند نفر که خودتان صلاح میدانید از باجگیران تا
گیهان بگذارید. حکم دولت را رسماً جهت اداره جات تلگراف می‌کنم. خوب است مخارج عده را معین کرده
اطلاع بدهید تا دستورالعمل بدهم. سردار معزز

مهر وصول: (اخبار تلگرافخانه مبارکه قوچان)

از بجنورد به قوچان - دولتی - ۱۳ میزان (۱۳۰۰)

آقای محمد ابراهیم خان، با آنهمه تأکید اینکه راجع به دایر کردن پست سرحدات نمودم، معلوم نیست
اقدامات کرده‌اید یا خیر. البته با اهمیت موقع غفلت نخواهید ورزید و نتیجه را اطلاع خواهید داد.

۱۳ میزان نمره ۳۷۴ سردار معزز.^۱



نیز مطابقت فرمایید تا امر در دستور کار قرار گیرد
مطابقت با ابراهیم خان و سایر اربابان محترم را در این
رابطه بسیار متشکرانه در این راه متشکرانه است
۱۳۰۰ سال

از بجنورد

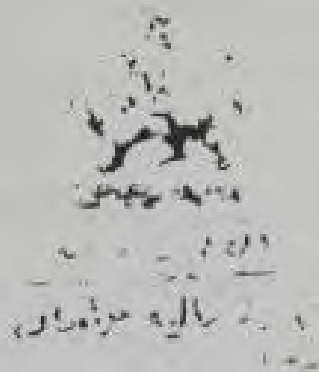
به: قوچان - ۱۲ میزان (۱۳۰۰)

آقایان محمد ابراهیم خان و (فرج الله خان) ضیفم الملک

محمد رضا خان^۱ تلگراف می‌کند مخارج سوار تمام شده است، چون بر حسب حکم تلگرافی ریاست الوزراء العظام باید مصارف اردواز کلیه مالیات مستقیم و غیر مستقیم قوچان و شیروان داده شود، لهذا بموجب این تلگراف آنچه وجه موجودی تو کلیه ادارات قوچان است گرفته قبض رسید بگیرند. ادارات استثنا ندارند و تمام اداره دولتی است. شیروان هم مأمور بفرستید، عایدات ادارات آنجا را هم وصول کنید.

۱۲ میزان نمره ۲۶۵ سردار معزز





۱۳۳۵۴
۱۳۰۱

داداره مایه و ماه

در آستانه پیکار
 صفت شریک افروزه صفت کاپنه مکرر
 خردن لرغنده و ایستاد در آستانه
 دارا هفتاد گزینان در بهار
 او در ملک قوه را از من راه در راه
 در سال دهم نهمین است
 مسکینان و زوجه
 محمد حسن

سردار علی میرزا

اداره

بدنبال تلگرافهای مکرر سرفار معزز، محمد ابراهیم خان پیدرنگ محمد حسین خان اوغازی معروف به شیخ الخوانین را به حکومت بخش باجگیران که سرتاسر مرزهای شمالی قوچان یا شوروی را تشکیل میداد منصوب نمود، تا پستهای محافظ در نقاط حساس بگمارد. در تلگراف ذیل که ملاحظه میشود محمد حسین خان این مأموریت را انجام داده و به مظفر السلطنه اطلاع میدهد:

از باجگیران به قوچان - نمره قبضی ۲۹۲ نمره تلگراف ۱۲ عدد کلمات ۵۱ تاریخ اصل ۲۲ دولتی ۲۷ میزان (۱۳۰۰)

مقام محترم حکمران جلیله قوچان و مضافات دامت شوکت
 حسب الامر مبارک علیخان بیگ (بیچرانلو) از تاریخ ۱۷ میزان ده نفر سوار بر پست برقر به نظارت قلیچ خان بیگ (بردری) معین نموده و ده نفر هم بر پست زیندیلو مستدعی است حقوق پست نفر سوار را حواله فرمائید. نمره ۲۹ محمد حسین

صورت اسامی پست نفر سوار
 افرادی که در پستهای مرزی گمارده صورت افراد که در پست بازرگانه واقع شده اند به خط محمد حسین

اوغازی بدینگونه در میان کاغذ
 محمد ابراهیم خان روشنی پیدا شو

ملاحظه بفرمائید:
 صورت اسامی افراد که در

پستهای سرحد برخر و زیندیلو و
 اوغاز (۲)

اصغر ولد اسماعیل
 رمضان ولد برات

ابراهیم ولد محمد باقر
 موسی خان ولد حاج برات

(با مداد دو نفر دیگر نوشته شده است)
 قاسم ولی علی محمد

ابراهیم ولد بختیار
 شاه حسن ولد گل محمد
 قلیچ خان ولد محمد

از بجنورد

به قوچان - دولتی - ۱۵ میزان ۱۳۰۱

آقایان محمد ابراهیم خان و ضیغم الملک.

راجع به تلگراف عاجز محمودخان نوشته اید چون از رسمیت خارج است، کفالت حکومت به آقای محمد ابراهیم خان و ریاست اردو با ضیغم الملک (فرج الله خان شیروانی) می باشد و با کمال قوت قلب مسؤول امورات باشید، بهیچوجه اعتنائی نکنید تا دستور از تهران برسد. راجع به مخارج اردو البته خوب میدانید دولت از طهران پولی نخواهد فرستاد، بطوریکه خود من برای مخارج سوار متوقف بجنورد از بابت مالیات و ادارات میرسانم، شما هم لازم است بهر وسیله که ممکن است از مالیات نقد و جنس و مالیاتهای غیر مستقیم قوچان و شیروان و گمرک تهیه نموده، مخارج سوار را بدهید.

مقاد تلگراف صادره از ریاست وزراء العظام را نیز به رؤسای ادارات مخابره نمودم.

۱۶ میزان نمره ۲۹۹ سردار معزز

همانگونه که در تلگراف فوق ملاحظه میشود پس از قتل کلنل، سردار بجنوردی مسؤولیت منطقه را بطور تفکیک به عهده آقایان محمد ابراهیم خان روشنی و فرج الله خان شیروانی واگذار نموده متذکر شده است که به تلگرافات سرگرد محمود خان نوفوری که به پاس خیانت خود به کلنل و رفتن بمشهد بدون اجازه وی با دستبندی آیت الله زاده خراسانی تلگرافی تمام پیروزیها را بخود نسبت داد و قوام کفالت موقت حکومت خراسان را به او واگذار نمود، ترتیب اثر ندهید. اما از تلگراف سردار معزز مشهود است که وی نوفوری را قبول نداشته و ارزش برایش قائل نبوده است بهمین جهت به امرای زعفرانلو می گوید تلگراف او خارج از رسمیت است و هر چه من دستور میدهم درست است آنرا با قوت قلب اجرا کنید. ضمناً رؤسای دوایز دولتی بجنورد و شیروان و قوچان را هم موظف میکند که دستورات آنها را اجرا کنند.



محمد ابراهیم خان (مظفر السلطنه) ایلمندان زعفرانلو و سالک قورچان، میلانلو و شیروان، میر قلیسا بیانگاه، انور نیکه روی صندلی، فرزند بزرگ زاراست به چپ، محمدحسین رشید (۱)، قربان
 صلی آیدلی، قربان بیانی، علی خان (۲)، ابراهیم خان، آقا رفیقاقلی، نیکه (۳)، آقاجار محمدرشید، برنلی، طاهر لوزند رحیم
 ایماه اصل مکنس، در ۱۷ مهر ۱۲۲۲ سنه شمسیر

از بجنورد

به قوچان - دولتی - ۱۶ میزان ۱۳۰۰ (شش روز پس از قتل کلنل)

متحد المال، به عموم رؤسای ادارات دولتی قوچان و شیروان.

بر حسب تلگرافی صادره از مقام مقدس ریاست الوزراء المعظم مدّ ظلّه، کلیه مخارج اردو بایستی از بابت مالیات نقدی و جنسی و مالیاتهای غیر مستقیم و سایر ادارات تحدید و گمرک تأدیه شود. بموجب این تلگراف لازم است عموم آقایان مأمورین محترم تمام عواید ادارات را به آقای محمد ابراهیم خان کفیل حکومت تحویل داده رسید دریافت دارند. مالیات نقدی را تمام و کمال جمع آوری و در صورت لزوم جنس دولت را نیز بفروش برسانند که اردو جهت مخارج بیش از این فرمضیفه نباشند.

۱۶ میزان نمره / ۴۰۰ سردار معزز^۱

آقای محمد ابراهیم خان مخارج اردو را تأمین و به چناران اعزام میدارد که از دور و نزدیک نگران اوضاع مشهد باشند که میافا باقیمانده اردوی کلنل بفرماندهی ماژور اسماعیل خان که از افسران وفادار کلنل و اکنون در اردوگاه طرق بوده دست به کودتا و یا اعمال انتقام آمیز بزنند. بهمین جهت مبلغ ششصد تومان به سرفرماندهی اردو فرج الله خان ضیغم الملک میدهد که اردو را بسوی چناران حرکت دهد، که مهر و امضاء و رسید فرج الله خان در زیر سند مشاهده میشود:

از بابت مخارج بهوران ابوابجدهی اینجانب مبلغ سیصد تومان توسط سرکار آقای محمد ابراهیم خان حکمران محترم قوچان دام اقباله العالی واصل گردید. تاریخ ۹ شهر صفر ۱۳۴۰ (۱۹ میزان ۱۳۰۰) صحیح است. فرج الله^۲

روز هشتم آبان ۱۳۰۰ فرج الله خان ضیغم الملک اردو را بفرماندهی حبیب الله خان ناصر لشکر بسوی چناران اعزام میدارد که بدینگونه به محمد ابراهیم خان روشنی گزارش میکند:

۲۸۵ صفر ۱۳۴۰

فریانت شوم، سواری که معین شده همراه آقای ناصر لشکر بروند، دوازده نفر از سوارهای بیچرانلو و هشت نفر هم از سوارهای شاه محمد بیگ^۱ یا فرج الله بیگ^۲ مقرر فرمائید حقوق ده روزه آنها را در جزو

۱- این سند که کپیبه کم رنگ آن به دست نگارنده رسیده، به سخنی قابل خواندن است. لذا از گزارر کردن آن معذورم.

۲- شاه محمد پسر کر بلائی تیمور معروف به «شام کل» نه مرئی، که در گیتی او یا سلطان بگ در باجگیران در جلد ۳ ص ۲۲۷ آمده است.

۳- فرج الله خان بیچرانلو که جزو افسران کلنل بود.

سواران آقای ناصر لشکر بدهند چون در چناران علوفه قیمت است، بهر سواری چهار قران باید داده شود که از حیث مخارج در رفاه باشند. زیادی قربانت فرج الله.

و به سایر سوارانی که در آنجا باشند باید از همین قرار بهر سواری چهار قران داده شود و بسرکردگان هم هر چه اضافه مرحمت می کنید معین نموده و مقرر فرمایند بدهند. فرج الله

۱۳۴۰

دیشتم
 سواران حسین بن همراه آقا زین العابدین
 در دنده تفرقه بردار کرانه دست تفرقه در دنده تفرقه
 پنج اتم یکی - سوزنی عروق ده سوزنی آهنگ در دنده
 سواران آقا زین العابدین چون در دنده تفرقه
 بر سواران چهار قران بده داده شود ذممت فرج الله
 رانده دیشتم فرج الله

و بر سواران ده در دنده تفرقه
 چهار قران ده سوزنی و بر سواران ده سوزنی
 رحمت بر سوزنی سوزنی تفرقه
 فرج الله

۱- سند فوق از این جهت جالب توجه است که برای هزینه هر سواری با اسب خودش در حال مسامرت شبانه روزی و گمرانی علوفه در چناران و آماده داشتن فرملات ده روز چهار قران کفایت میکرد و وسیله رفاه آنان را هم فراغتم می ساخته است. امروز می بینیم که آنها کجا بودند و ما کجائیم که بگذرانیم تخم مرغ شده است ۴۶۰ قران که جای فرج الله خان خالی است که مخارج ۷۰ روز ده نفر سوار و اسبش را بدهد و بگذرانیم تخم مرغ بگیرد.

گزارش ناصر لشکر به مظفر السلطنه

گزارش ذیل را که کلیشه آن نیز مشاهده میشود از سوی ناصر لشکر و اسماعیل نامی که برای نگارنده ناشناس است از چناران به محمدابراهیم خان روشنی نوشته شده که حاکی مطالب جالبی است و میرساند که اطلاعات رسیده به آنها دقیق بوده است:

«فرمان حضور مبارکت شویم دیشب عریضه عرضی شد دو ساعت از شب گذشته خبر دادند که یکصد نفر سوار ژاندارم آمده اند به پرده رستم^۱ بنده هم پنج نفر سوار زبده فرستادم و صحت و سقم آن را معین نمایند. علی الطلوع سوار مراجعت، دو نفر ژاندارم با اسب و اسلحه از جمعه اب^۲ (۲) گرفته آمدند. یکنفر از آنها قوچانی و دیگری ترک است. از قرار اظهار آنها و کیل بابائیلو^۳ با سی نفر سوار دیشب از شهر نو^۴ فرار کرده اند. در بین راه وکیل جلو افتاده، این دو نفر عقب مانده بودند که آوردند. یکنفر دیگر از قوچانیها شبانه آمده به چناران. از اظهار آن کزبلائی اسدالله خان^۵ هم با عده (سی) فرار کرده، سوار فرستادم در هر جا باشند معلوم نمایند. از قرار معلوم از خط کوهپایه آمده، اما هنوز بهمانرسیدند. غلامعلی و قدرت هم دیشب شش ساعت از شب گذشته آمدند. آقای رضاخان^۶ را در منزل آقای معاون الایاله^۷ ملاقات فرموده بودند. الساعة آمدن من صلاح نیست، موقعی بدست آورده خواهم آمد. آقای رضاخان

۱- از نواحی چناران.

۲- خیج و جماب دو قلعه بودند جای کارخانه تند چناران.

۳- وکیل بواللر معروف به وکیل اوغلازی در جای خود معرفی خواهد شد.

۴- به پادگان مشهد و ساختمانهای جدید اطراف آن شهر نو می گفتند.

۵- برادر ولی خان قهرمانلو که او هم جزو سواران اعزامی کلنل به جبهه تربت جام بود.

۶- برادر تاج محمدخان بهادری و داماد معاون الایاله (دختر معاون الایاله همسر او بود) همسر کریم خان بیچرانلو

فرزند علی خان بیگ که اسمش فرشته است دختر رضاخان می باشد.

۷- سلطان احمد خان معاون الایاله از افسران مخالف کلنل پسیان که پس از دستگیر شدن ماژور توقری بدست

ماژور اسماعیل خان و زندانی شدن او در اردوگاه طرف با نقشه خصمی وارد اردو شده توقری را از زندان آزاد و او را طبق

دستور دولت بطرماندهی اردو بگماشت و همین موقع ۱۶ میزان ۱۳۰۰ که ماژور اسماعیل خان جهت جلب همکاری

آیت الله زاده بشهر مشهد رفته بود که قیام کلنل را ادامه دهد و کودتا نماید پلران اسماعیل خان در اردوگاه توقیف و زندانی

شدند و روز بعد نیز خود ماژور اسماعیل در راه بازگشت از مشهد به طرق دستگیر و به منزل آیت الله زاده برده شد و از آنجا

به بیرجند و از بیرجند به تهران تحت الحفظ فرستاده شد.

فرموده بودند بن ماژور اسماعیل خان و ماژور محمود خان بهم خورده است، این روزها بهم خواهد افتاد. در این صورت آمدن من (به قوچان) لزومی ندارد. زاپورت امروز تلگرافچی چناران این است که هر روز ماژور اسماعیل خان را میخواستند دستگیر نمایند، خودش را بمنزل آقای آیت الله زاده انداخته بعد معترض او نشده از آنجا خارج شده به قلعه طوق به اردوی خودش رفته، چون خیال جنگ داشته اردوی همسپه مساعدت نکرده و ساعت شش از شب مشارالیه را دستگیر و به طرف طهران حرکت دادند. زاپورت فوق را از مشهد آقای اجتهاد همایون و آقای بصیر داده اند. دیران مخارج سوار (چناران) مکرر به عرض رسانیده، امروز سوارهای شاداللو اظهار می نمایند که بکفرتان مخارج نداریم. تکلیف اینها را بزودی معین فرمائید.

سوار هم که خواسته بودم نفرمشید که اذیت مردم زیاد خواهد شد. زیاده براین عرض نداریم.

ناصر لشکر - اسماعیل خان
 قرآن مجید در دست مردم
 خردا نه که کعبه نفر بود زانکه هم آسمان نه به پرده دستم نیامد هیچ بنو کوان
 فرستادم تحت دستم آن را معین تا به بیابان القلوع من مراعتت در فرستادن
 با اسب و اسلحه از قبا که فرستادم بنو کعبه از آنها قویتر بودم که در کعبه
 از فرار آنها را کسب با اسب و اسلحه با اسب فرستادم که از فرار کسب این
 در پس راه و کعبه حیدرآباد هم این فرستادم تا آنجا که او در قبا کعبه کعبه
 در قوچان که آمدند تا این چنان که در املی ران که قبا آمد این چنان هم
 با اسب و اسلحه فرستادم و در قبا کعبه معلوم تا آنجا که در قوچان
 از خط کعبه پایه اسب آنجا فرستادم تا کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 کس ساعت که در کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 معاون البریه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 اسماعیل خان در قوچان کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 در این صورت کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 این است که در قوچان کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
 کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه

سیاهه تجهیزات و تفنگهایی که احتمالاً در جنگ کلنل از سوی محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه به خوانین داده شده است که تجدید نیرو کنند. احتمالاً به خط فرج الله خان ضیغم الملک شیروانی است

۱- حاج محمد حسین رستم آبادی (پدرزن ولیخان قهرمانلو) تفنگ ۲۰ قیضه - وجه نقد چهل و پنج

تومان.

۲- غلام محمد آدم حاجی محمد حسین تفنگ ۳۵ قیضه - وجه نقد (؟).

۳- ... ش باباخان تفنگ ۱۲ قیضه - اسب ۴ رأس -

۴- دهباش قند علی (؟) تفنگ ۱۳ قیضه.

۵- محمد علی برادر سید محمد تفنگ ۱۶ قیضه.

۶- محمد حسن فراش تفنگ ۸ قیضه.

۷- نایب محمد علی آدم تاج محمد خان تفنگ ۱۲ قیضه.

۸- برات محمد (احتمالاً برات کورکک یا جوانلو) تفنگ سه قیضه.

۹- حسین درجزی بقال تفنگ ۲ قیضه (پاتو) پانزده توب.

۱۰- سید رضا (؟) تفنگ ۱۲ قیضه.

۱۱- محمد آقا کفاش تفنگ سه قیضه.

۱۲- سید مجید گبقانی (که بعداً وسیله جانی محمد خان در بدرانلو اعدام شد) تفنگ ۵۰ قیضه.

۱۳- غلام کل جعفر آبادی تفنگ ۱۸ قیضه. گلیم ۲۷ تخته. پونین ۳۰ زوج. پاتو ۲۲ توب.

۱۴- غلامعلی داودلی تفنگ ۱۸ قیضه. پونین ۸ زوج.

۱۵- کریم خان (رشوانلو خلوا چشمه ای) تفنگ ۵۰۰ قیضه

۱۶- رحیم خان جریستانی تفنگ ۵۰ قیضه.

۱۷- سعادتقلی خان (اوغازی پسر محمد حسین خان) تفنگ ۵۰ قیضه.

۱۸- غلام رضا خان (لر) تفنگ ۵۰ قیضه. گلیم ۳۰ تخته. چراغ انگلیسی ۵۰ عدد (جمع کل ۴۴۵

تفنگ).

تیر آسمان در دامن مرق سیاه ابراهیم خان که در قفس کهن بود است
 مرق آفتاب همیشه . اصل سینه در صنوبر بود:

دو سیر کاشل	سهم محمد امین علی کاشل	دو سیر کاشل
کاشل	کاشل	کاشل
(۱۲) قعه	(۳۵) قعه	(۲۱) قعه
کاشل	کاشل	کاشل
کاشل	کاشل	کاشل
(۱۳) قعه	(۱۶) قعه	(۱۳) قعه
کاشل	کاشل	کاشل
کاشل	کاشل	کاشل
(۲۴) قعه	(۲۳) قعه	(۱۴) قعه
کاشل	کاشل	کاشل
کاشل	کاشل	کاشل
(۱۳) قعه	(۳۰) قعه	(۱۴) قعه
کاشل	کاشل	کاشل
کاشل	کاشل	کاشل
(۵۰) قعه		

سهم محمد امین علی کاشل	سهم محمد امین علی کاشل
کاشل	کاشل
(۱۸) قعه	(۱۸) قعه
کاشل	کاشل
کاشل	کاشل
کاشل	کاشل

سهم محمد امین علی کاشل	سهم محمد امین علی کاشل
کاشل	کاشل
(۵۰) قعه	(۵۰) قعه
کاشل	کاشل
کاشل	کاشل
(۲۵) قعه	(۲۵) قعه
کاشل	کاشل
کاشل	کاشل
(۵۰) قعه	(۵۰) قعه

(تلگراف قوام السلطنه نخست وزیر به اداره دارائی قوچان برای پرداخت هزینه اردوی کردها)

از طهران

به قوچان نمره قبض ۲۳۷۵ نمره تلگراف ۱۰ عدد کلمات ۷۷ تاریخ ۱۷ فوری ۲۰ میزان ۳۰۰

توسط عمدة الامراء العظام فرج الله خان ضیغم الملک و محمد ابراهیم خان

اداره مالیه، حقوق سوارهای قوچانی که حاضر خدمت هستند باید پرداخت شود اگر وجه موجود دارید بموجب درخواست و تصدیق سرکردگان، حقوق عده حاضر را برسانید و الا در صورتیکه فروش جنس تجار خارجه موجب عسرت محل نمیشود مقداری جنس تجار فروخته و از قیمت جنس حقوق آنها را تأدیه نمائید - ۱۷ میزان نمره ۱۰۷۱۰ ریاست الوزراء (احمد قوام السلطنه)



نفر و سرفریج البخان ز عنرا ابو ضیغم الملک سردارانی
اند: سرزمینی دردم تو هیجان. محمد جابانی. دفتر سوم ۲۱۶

لزبجنورد

به قوچان نمره قبض ۱۸۱ نمره تلگراف ۴ عدد کلمات ۵۶ تاریخ اصل ۲۲ دولتی تاریخ وصول

۲۳ میزان (۱۳۰۰)

عمره الامراء العظام آقای محمد ابراهیم خان کفیل حکومت قوچان

تلگراف شمارا که به نواب مستطاب اشرف والا شاهزاده ریاست تلگراف بجنورد مخابره کرده بودید ملاحظه و از زحمات شما نهایت مسرت دارم. راجع به حقوق سوار شادلو، چون مجدداً خیلی شکایت نموده اند لزوماً من نویسم عایدات ادارات دولتی خصوصاً تجدید و مالیات غیر مستقیم قوچان و شیروان باید خیلی زیاد باشد. اگر حقیقتاً نمیتوانید وصول کنید، تا مأمور اعزام دارم وصول و ایصال دارند. بهر طور است تا آمدن خود من سواران را راحت کنید تا خودم که آمدم به حساب مالیات و سایر ادارات رسیدگی میکنم. بدیهی است خود من که آمدم سوارها همراه خواهند بود، مخارج سوار بیشتر میشود. من همچو تصور میکردم تهیه مخارجات سواران همراه مراهم خواهید نمود خلاصه مشاهده میشود مخارج همین سواران اعزامی معوق است بدیهی است ملاحظات را کنار خواهید گذاشت و اقدامات مجدانه خواهید نمود. ۲۲ میزان نمره ۲۲۵

سرفراز معزز

بنای تاریخی آئینه خانه بجنورد توسط سازمان هیراث

خراسان ۱۳۶۳ فرهنگی کشور خریداری شد

بنای تاریخی آئینه خانه بجنورد با اعتباری بالغ بر یکصد و پنجاه میلیون ریال، توسط سازمان میراث فرهنگی کشور خریداری شد. این بنای تاریخی که به شماره ۳۱۱۶۷ به ثبت آثار ملی رسیده است، با قدمتی بیش از صد سال به دوران قاجار برمی گردد و مقر حکومت سردار ملطقم والی بجنورد در زمان ناصرالدین شاه می باشد. از ویژگیهای مهم این بنا استفاده از کاشیهای زیبای هلت رنگ و

معموق در نمای بیرونی است. همچنین چهار ستون تزئینی به قطر ۱۲۰ سانتی متر و به ارتفاع ۱۰ متر دو به دو در سوی در ورودی این بنا قد برافراشته که زیمنت بخش آن تمام مسارک حضرت محمد(ص) به خط کوفی است. این بنا دارای دو طبقه می باشد که در طبقه دوم آن به خاطر وجود تالاری آئینه کاری شده به نام «آئینه خانه» معروف است.

شایان ذکر است این بنا تا به حال در اختیار وارثان سردار ملطقم بوده است که بمنظور حفظ

و احیای آثار تاریخی و فرهنگی توسط سازمان میراث فرهنگی خریداری شده است و در آینده مشمول طرح بازپیرایی و مرمت زیر نظر کارشناسان مدیریت میراث فرهنگی خراسان قرار می گیرد. همچنین با آزاد سازی حریم اطراف آن و اتصال و ارتباط این بنا با بنای تاریخی دیگری به نام بیجارستان ملطقم، مجموعه بزرگ فرهنگی شامل گنجینه های باستانشناسی و مردم شناسی، کارگاه آموزش هنرهای سنتی و کتابخانه راه اندازی می شود.

از **بجنورد**

به قوچان ۲۴ میزان (۱۳۰۰)

آقای محمد ابراهیم خان کفیل حکومت قوچان

بموجب امر تلگرافی حضرت اشرف ریاست وزراء عظام مندرجه که حقوق اردو باید از بابت جنس مالیه قوچان پرداخته شود، هیچ جای عذر و تأمل نیست. لازم است فوراً با اطلاع آقای رئیس مالیه، جنس مالیه را به معرض فروش رسانیده حقوق سواران متوقف در قوچان و چناران را مرتباً برسانید.

۲۴ میزان نمبر ۲۲۲ سردار معزز



ابلاغیه فرماندهی کل قوا

عین تلگراف واصله از مزینان برای

اطلاع عامه ذیل درج میشود:

مقام مبع ایالت کبری پس از ورود عده سواران

حضرت لشکر با سوارهای شخصی و عده

اعرامی شاهرود با کمال عجله عباساناد را تخلیه

بطرف میان دشت رفته لوازمات لشکر را فحانه

را نیز همراه برده اند نمبر ۸۰ - ۱۲ سبیل

اسمعیل بهادر مشهد ۱۳ سبیل ۱۳۰۰

فرمانده و رئیس ارتداد حرب کل قوای نظام ایران

محمد تقی

عباس آید و در وقت رسیدن نمود. انصاف فرمایند. کوه و بیابان
حضرت اشرف از کائنات کبریا از سینه فرار بر سر می
۵۸

رسید یکصد تومان پول وصولی فرج الله خان ضیغم الملک از مظفر السلطنه

بابت پرداخت حقوق سواران دولتی

مبلغ یکصد تومان وجه رایج خزانة توسط کارگزاران حضرت مستطاب اجل امجد عالی آقای
محمد ابراهیم خان دام اقباله بابت حقوق سواران دولتی واصل شده است که به افراد سوار برساند قبض معهود
[۴] را تقدیم نمایند. تاریخ ۲۶ برج میزان ۱۳۰۰ (مهر) فرج الله.

(قبلاً نیز فرج الله خان رسیده ۲۰۰ تومان داده بود که اکنون میشود ۴۰۰ تومان)

بابت مناسج سواران ابراهیم خان

منسج سصد تومان لوط سواران محمد ابراهیم

محمد ابراهیم خان

تاریخ ۲۶ برج میزان ۱۳۰۰

منسج سصد تومان لوط سواران محمد ابراهیم

محمد ابراهیم خان

تاریخ ۲۶ برج میزان ۱۳۰۰

منسج سصد تومان لوط سواران محمد ابراهیم

محمد ابراهیم خان



از بجنورد به قوچان ۲۷ میزان (۱۳۰۰)

آقای محمدابراهیم خان کفیل حکومت قوچان

از زحمات شما مشحوف و قدر میدانم امیدوارم بطور دلخواه شما جبران بشود راجع به عزیمت خود من بایستی دو سه روز قبل حرکت میکردم بواسطه تب درد شدید تأخیر شد. انشاء الله روز یکشنبه عزیمت خواهم نمود. کلیتاً پیاده را مرخص کنید. از سوار زعفرانلو پانصد نفر سوار زیاده خوب نگاه بدارید با خود من هم شصت نفر سوار (شادلو) همراه خواهد بود. در باب فروش غله اگرچه گندم خروازی چهار تومان و جو^۱ سه تومان خیلی ارزان است حتی المقدور لازم است سعی کنید غله دولت به ترقی فروخته شود و قتیکه نشد بهمین قرینه با اطلاع آقای رئیس مالیه فروخته شود (از) قیمت دریافت مخارج سوار را بدهید. در خصوص اختیارات خودتان البته با کمال اقتدار مشغول انتظامات باشید و احدی نباید از صوابدید شما خارج شود.

۲۷ میزان نمره / ۴۵۵ سردار معزز

دستور محمدابراهیم خان در مورد انتظامات شبانه قوچان

نمره ۷۳ سال ۱۳۰۰ (روز) ۲۸ میزان مقرب الحضرت سلطان بگ

چون وضع شهر (قوچان) شب ها بواسطه بعضی ترتیبات غیر منظم است، لذا از امشب مسؤلیت انتظام و امنیت شهر به عهده شما محوک میشود اولاً در باره نقاط مثل تجارتخانه و نیشترک (۶) شبها دو نفر بگذارید تا صبح مراقب و مواظب باشند که سوء اتفاقی در آن محل روی ندهد. ثانیاً لازم است با عده سوار و پیاده در شهر گردش و اهتمام نمایند که شهر از هر حیث در تحت انتظام و امنیت بوده اهالی راحت و آسوده بوده همچنین از ساعت سه از شب گذشته وادار باید شیپور بکشند بعد از ساعت سه هر کس در معابر و بازارها دیده شود یا کسی مرتکب شرارت گردد او را گرفته تنبیه نمایند و یا در صورت لزوم به اداره حکومتی بیاورند که به مجازات لازمه برسد.

کفیل حکومت قوچان محمد ابراهیم

۱- اکنون جو کیلویی ۵۰ تومان است که یک خروار میشود ۲۰ هزار تومان.



کلیف فرزند صحرانورد کهنوردی
وزیرانها را به برزخ با برکت
و بخاطر آسودگی ۱۳۱۳ قمری
مدرس محققان دولت در شقایق
مبارک مسجد عالی سعید الارز
ساخته شد است
کسور دولت عمیر آرمی طلوع

از مشهد

به قوچان حضوری ۲۹ میزان (۱۳۰۰)

آقای محمد ابراهیم خان کفیل حکومت قوچان

این نکته را باید بدانید موقع بروز حیثیات و جوهر شخصی، موقعی است که مثل امروز تمام کارها از هم (پاشیده) و وضع تیره. بالأخره نمایشانی که در کار است هویدا باشد. اگر موفق (۲) به اصلاح یکا همچو وضعیت خطرناکی شود توانسته است در دنیا عرض اندام کرده و هویت خود را نشان دهد. البته با یک جدید فناپذیر باید مشغول رفتن و رفتن امورات و اصلاح حال عموم بوده و با کمال جدید از هر نوع پیش آمد سونی جلوگیری نماید. راجع به سوء ظن بین قوای دولتی و عشایر قوچان مطمئن باشید قوای که امروز تحت فرماندهی اینجانب است کاملاً مطیع و تا اندازه ای مناسبت (۲) کار را میداند و آنها هم مثل خود من مقصود و منظوری جز آسایش جان عموم انجام وظایف کاری ندارند. انشاء الله در جلسه دیگر حضوراً مطالب را کاملاً در میان خواهیم گذارد. تا رفع هرگونه توهماتی شده و با کمال اطمینان به انجام وظایف قیام شود. راجع به مراجعت دادن سواران فراری تمام خدمت خود را برای حفظ جان و مال آنها و حیثیات دولت بکار برید.

از شما و آقای تاج محمدخان و سایر خوانین عجماناً خدا حافظی میکنم. انشاء الله این فوروز به رضاخان (برادر تاج محمدخان) مرخصی داده میشود. نوفری (کفیل استانداری خراسان)

تلگراف فوق از سوی مازور محمود نوفری است که سردار معزز به محمد ابراهیم خان دستور داده بود، اوامر او را که رسمیت ندارد، جذبی گرفته نشود. بهمین جهت سواران کرد در مشهد از اردوی او فرار کرده و به قوچان می آمدند. او به محمد ابراهیم خان متوسل شده که او را یاری داده و جلو فرار کرده را بگیری که موجب شکست او در مشهد نشود.

محمد رضا خان نوفری هم بعداً به کتیر خود گرفتار آمد. او چندین بار رئیس نظام کرمان شد.

روزنامه مورخه شماره ۳۹ یعنی ۶ روز سیاه ۱۳۰۶ خرداده است:

«محمد رضا خان نوفری رئیس نظام سابق کرمان بموجب فشار سردار استقامت، به ملا نظامی حرکات خلاف قانون تحت حمایت بشهر»



سردار پختیوردی و ابرارخان که تیری را شکار کرده‌اند

عکس را سرکار خانم تشمیل موقنی مهابادی از شاهرود به مهاباد فرستاده و پدرشان جناب آقای حاج خلیل موقنی بزایم فرستاده‌اند
از چپ شیرالله، عزیزالله خان سردار معزز ابلخانی بخنوره، اسدالله، نصرالله

دستور العمل تلگرافی رضاخان سردار سپه و وزیر جنگ به خوانین زعفرانلو
از طهران نمره قبض ۲۷۸۲۷ نمره تلگراف ۱۸ عدد کلمات ۵۰ تاریخ اصل ۲۲ تاریخ
وصول ۲۴ عقرب (آبان ۱۳۰۰)

به: رؤسای محترم ایلی زعفرانلو
از مدلول تلگراف نمره / ۲۰۳ راجع به اردوی قوچان مطلع شده و لزوماً می‌توسم قدغن نمائید
یکصد و پنجاه نفر سوار از اردوی قوچان برای خدمات سرحدی نگهداشته بقیه را عموماً مرخص کنید. ترتیب
حقوق کلیه داده خواهد شد. نمره ۶۲۸۸ وزارت جنگ

این کتبات هم از قوام السلطنه وزیر بمکه ابراهیم خان نظر السلطنه حاکم قریه خاربه شماره ۱۰۰

از باغ [شاه] ۶ قوس (آذر ۱۳۰۰)

به قوچان

عمده الامراء عظام محمد ابراهیم خان حاکم قوچان
نمره ۴۶۳ شما واصل، به اداره گمرک در باب آئوقه مأمورین سرحدی و به منالیه خراسان تویاب
حقوق سوار تأکید شد مرتباً بیردازند - ۵ قوس نمره ۱۳۵۷۳۲ - احمد ریاست وزام

اشرفیه منیه با بگذر استاره شماره ۱۰۰:

نمره ۵۴۴ [ساقوس] با بگذران. دوزخ - ۱۳۰
۱۰۰ یاب الکنده تعقیب نمره ۵۴۳ جوا بگذر از طرف حضرت اشرف بر سر دوزخ اردوی ندره رسیده منالیه
منبرج میگردود. ۱۰۰ مشرورم بقیه نام رسیده از مطالبش مطلع شده. نمره ابراهیم نمره ۵۴۴
ساقوس ۱۳۰

- ۱- آذری در کتاب قیام کلنل برای خوش آمد شاه در تطهیر بندرش رضاشاه از قتل کلنل در صفحه ۲۰۷ از قول رضاشاه خطاب به طوسی نوشته است: «قسم میخورم که در کشته شدن آن امیر شریف من ذره ای دخالت نداشتم و قسم میخورم که کلنل محمدتقی خان را قوام السلطنه به کشتن داده. اما چنانکه از تلگراف رضاخان وزیر جنگ در بالا پنداست، او بوده که تعهد پرداخت حقوق اردوی کردها در قوچان را کرده است، هر چند که بعداً نداد. علاوه بر آن در تلگراف دیگری به خوانین قوچان در سال ۱۳۰۳ وقایع قلع و قمع کلنل را از افتخارات بزرگ و تاریخی کردهای قوچان شمرده و از آنها تقدیر کرده است.

تقدیر قوام السلطنه رئیس الوزرا از خوانین زعفرانلو

از باغ (شاه) نمره قبض ۲۸۰۹۵ نمره تلگراف ۱۹ عدد کلمات ۱۲۲ تاریخ اصل ۲۵
تاریخ وصول ۲۶ (آبان ۱۳۰۰)

عمدة الامراء عظام محمد ابراهيم خان و فرج الله خان نسيخه الملك

تلگراف ۲۰۳^۱ ملاحظه شد در اینموقع که بحمدالله غائله خراسان خاتمه یافته و نظم و امنیت برقرار گردیده با ابلاغ سراجم دولت به سرکردگان، قدغن نمائید (دستور دهید) قوای زیادی را مرخص کنند و عده (ای) را که برای محافظت نقاط سرحدی لازم است معلوم نمائید تا حکم نگاهداری آنها داده شود. خدمات صادقانه عموم سرکردگان و افراد رشید قوچانی منظور نظر و مورد توجه است و در حق هر یک از سرکردگان ابراز مرحمت مخصوص از طرف دولت خواهد شد. نظر به تقاضای اهالی و اعتمادی که به خدمتگزاری عمدة الامراء عظام محمد ابراهيم خان دارم مسئولیت امورات حکومتی را به عهده مشارالیه واگذار میکنم تا پس از ورود ایالت جدید دستورهای لازم داده شود. ۲۴ عقرب (آبان) نمره ۱۲۸۸۴ احمد ریاست وزراء

تلگراف قوام السلطنه به محمد ابراهيم خان در مورد هزینه سواره قوچان

از باغ (شاه)

نمره قبض ۲۸۱۷۸ نمره تلگراف ۲۱ عدد کلمات ۷۶ تاریخ اصل ۲۵ تاریخ وصول ۲۶ عقرب
(آبان ۱۳۰۰)

عمدة الامراء عظام محمد ابراهيم خان

جواب ۲۱۸ عجائناً تا ترتیب دیگری داده نشده است بکشد و پنجاه نفر سوار در قوچان و شیروان برای نظم سرحدات نگاهدارید و بقیه بطوریکه قبلاً مقرر شده است مرخص نمائید. حقوق این بکشد و پنجاه نفر را اداره مالیه مرتب خواهد پرداخت. بدلول این تلگراف به پیش کار مالیه خراسان ابلاغ شده است.
۲۵ عقرب نمره ۱۲۹۷۸ - احمد ریاست وزراء

۱- در ضمیمه فرمانده کل قوا نیز پاسخ تلگراف ۲۰۳ کردها را داده بود که قبلاً ملاحظه فرمودید.

شیر و خورشید - اداره تلگرافی دولت علیه ایران
 پاسخ نمره قفس ۱۲۵۵ - **از تهران به قوچان**
 نمره تلگراف ۲۱ عدد کلمات ۲۰ تاریخ اصل ۲۲ تاریخ وصول ۲۵ عفر
 مقرب الخاقان سلطان باجگیری

تلگراف شما ملاحظه شد از خدمات صداقانه و جانفشانی شما در راه دولت کمال رضایت حاصل و خدمات شما منظور نظر است ایالت جلیله خراسان دو روز دیگر حرکت خواهد نمود. راجع بشما توصیه و سفارش شده است البته بعد از ورود مورد توجه واقع میشود.

۲۲ عفر نمره ۱۲۸۸۱ احمد ریاست وزراء (مهر وصول) تلگرافخانه مبارکه قوچان



نظام السلطه باقی نکت و زمامت . مدرس وزیر عدولیه و اوقاف ، ادیب السلطه
 سمعی وزیر کشور ، عباس میرزا کرمانشاهی ن وزیر جنگ ، میرزا آقااسم خان قزوینی
 وزیر آیت و تلگراف ، عزرا کمالک اردلان خزانه دار ، محمد علی مکتوب وزیر دارایی

۱- رضاخان نظام السلطه مالی از تقاضای قزوین که رئیس دولت ایران در تبعید بود، و

در آن ۱۳۰۰ به عنوان استالدار خراسان و میستان وارد مشهد شد و چون مردی محترم و فاضل بود به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. کلید محمد نقی خان بیابان و حیدرقلی خان بیابان و عزیرالله خان گلپهر و عزیرالله خان شرعایی که همگی مورد بودند مهمترین ارکان نظامی او را در دولت ملی در تبعید که در کربلا شاه بوجود آمده تشکیل می دادند.



عکس است تاریخی و منحصر به فرد که دوست فاضل و گرانقدرم جناب آقای فلاح مدیر عکاسی بایک فوجان به نگارنده دادند. از راست
 زیر عکس ها نوشته شده است: آقایان، میرزا محمد رضا مباشر سرحد فوجان، حبیب الهیگ حمزگانلو، قهرمان خان نایب الحکومه فوجان [که
 وسیله امیر حسین خان مسموم شد] پارسال تصدق شد [۱۳۱۰ قمری]، الهیار بیگ نایب شیروان [روزگارم]، میرزا موسی مشرف،
 آغا حاجی محمد پارسال تصدق شد. چون فوت قهرمان در ۱۳۰۹ بود، پس تاریخ عکس به سالهای پیشتر برمی گردد.

و اینک تلگراف قوام السلطنه

از بلاغ [شاه] ۲۷ عقرب (۱۳۰۰) به قوچان

عمدة الامراء العظام محمد ابراهیم خان و ضیغم الملک

نمبره ۲۸۶ ملاحظه، تلگراف ۲۰۳ نیز رسیده و به نمبره ۱۲۳۰۲ جواب داده شود و تکلیف مرخصی

سوار را معین کرده ام.

۲۷ عقرب نمبره ۱۳۰۳۳ - احمد ریاست وزراء

بتاریخ ۲۷ برج جوزا ۱۳۰۴
ضمیمه



وزارت جلیله داخله

ایالت خراسان و سیستان

نمبره ۲۴۴۲

برای اطلاع نظر لطفه و خویشی و جان

عقب نمبره ۱۶۹۱ تاریخ کتوب و تاریخ کتوبه در اطلاع است برید ادره و تاریخ نمبره ۱۶۹۱
تاریخ نمبره ۱۶۹۱ تاریخ کتوبه در اطلاع است برید ادره و تاریخ نمبره ۱۶۹۱
جواب کرده است خواه فرموده شد نظر به شنبه در طرف ادره و تاریخ اطلاع است برید
باید خوب ساعد و تاریخ کتوبه در اطلاع است برید ادره و تاریخ نمبره ۱۶۹۱

دو سال بر روی بسته شدن کلین سیان، دولت هنوز فرزند کسری که کرده او نیز دانست

تلگراف رئیس دارایی خراسان در مورد پرداخت حقوق سواران محلی

از مشهد

متحد المال (محمد ابراهیم خان و دیگر امرای گزده خراسان)

به حکام فوقی مخاطره شود لازم است سریعاً فراسورانهای حوزه حکومت خراسان را به امین مالیه محل سان داده عده نفرات و نقاط پاس آنها را با تصدیق امین مالیه فوراً ارسال دارید تا در پرداخت حقوق آنها قوزی اقدام شود.

۲ قوس ۱۲۶۲۴ مرتضی قلی طباطبائی (پیشکار مالیه خراسان)

از مشهد - به قوچان - ۱۴ قوس (آذر ۱۳۰۰)

کفیل حکومت قوچان

جواب ۶۲۱ راجع به حقوق سوار به مرکز مراجعه شود. تلگراف و نمره ۱۲۹۲۶ جواب حکومت

داده شده است - ۱۳ قوس نمره ۱۵۰۲۶ مرتضی قلی طباطبائی (پیشکار مالیه خراسان)



آقای قزاقچولو نماینده اسبق جنوزرد در میان ایل و نثارش در پیکنی قلعه

۱۹ ریح ۱۳۴۱

جناب امیر الامرایعظام حضرت سلطان سلطه دارم

مدت رسد سعادت خجستان کعب به جلوه علم به

سدت خواهد بود -

در ایندو قبح که خدمت خطاب اقدس والد است هر چه از علم
 سعادت قویان نصیب و غنایت فرموده به عوالمیم
 و غیره خواهد بود شکر تا خصوصاً یکدیگر از غیر عالم
 علم دارم لذت میدارم تا از ایندو عالم به علم
 به نیت داد در باره تا مذکور خواهد بود
 الله که تا در فرستادن زانگروه
 سعادت شکر و عمل است همیشه در علم
 حضرت والد را به همیشه در جهان کمال
 در فرود خورنده همیشه همیشه در شرح حکایت

و توفیق در ایندو عالم به علم و غیره خواهد بود شکر تا خصوصاً یکدیگر از غیر عالم
 علم دارم لذت میدارم تا از ایندو عالم به علم
 به نیت داد در باره تا مذکور خواهد بود
 الله که تا در فرستادن زانگروه
 سعادت شکر و عمل است همیشه در علم
 حضرت والد را به همیشه در جهان کمال
 در فرود خورنده همیشه همیشه در شرح حکایت

که در ایندو عالم به علم و غیره خواهد بود شکر تا خصوصاً یکدیگر از غیر عالم
 علم دارم لذت میدارم تا از ایندو عالم به علم
 به نیت داد در باره تا مذکور خواهد بود
 الله که تا در فرستادن زانگروه
 سعادت شکر و عمل است همیشه در علم
 حضرت والد را به همیشه در جهان کمال
 در فرود خورنده همیشه همیشه در شرح حکایت

ابلاغ حکومت محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه در قوچان از سوی نظام السلطنه والی خراسان نظام السلطنه از رهبران مشروطه و رئیس دولت ایران در تبعید بود که در عراق تشکیل داد. او از بزرگان کرد و مفاخر سیاسی ایران و فرزند برهان الدوله بود. طی حکم شماره ۳۱ مورخه ۱۵ قوس (آذر) ۱۳۰۰ آرا به محمد ابراهیم خان با شرایط ابلاغ کرده و در کنار حکم به خط زیبای خود نوشته است:

رضای خاطر من وقتی از مظفر السلطنه حاصل خواهد شد که ابواب جمعی خود را منظم و اهالی را از خود خرسند نگاه دارد (در آن زمان رضایت مردم یکی از شروط بود) هر وقت که به یکی از وظایف خود رفتار نمایند مسؤل و متفصل خواهد شد.

۱۳۰۰ قوس ۱۵
محمد ابراهیم خان

دولت خراسان و مهاباد
شماره ۳۱

نظم و کتاب بیاد و حدیثیکه از ابراهیم خان

محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه بعرضه ظهور و بر سر پده است

معری الیه را بگهت چون محبوب پدید آید

اصطلاح امور و بسط عدالت و نظم و آسایش محل و رفاه با

ساعی بود و بیایست تا طبعه انانی را که عین ضمایب این

عاجب است بخوبی طلب نماید

دستور العمل قوام السلطنه نخست وزیر در مورد حقوق سواره نظام قوچان به مظفر السلطنه

از طهران به قوچان - ۲۸ قوس (۲۸ آذر ۱۳۰۰)

حکومت قوچان، نمره ی ۷۷۵ ملاحظه شد. برای پرداخت حقوق سواران مأمور خدمت ترتیب لازم

داده شده است. از وزارت مالیه هم دستور و اجازه ی پرداخت به مالیه صادر خواهد شد.

۲۶ قوس - نمره ی ۱۲۷۴۸ - ریاست وزراء

گشتی و اسب سواری دو آئین رزمی در عروس گندها



آئین - عروس ستارشخکانلو

۱۳۵۲



رمضان

سجاد تقی

حسن القبادری

ابوالحسن

گروه سواران گندها

گزارش محمدحسین خان اوغازی از اوضاع مرزی قوچان

پس از اینکه به دستور دولت و سردار معزز ایلخان بجنورد، محمدابراهیم خان، شخص محمدحسین خان اوغازی کپکانلو معروف به شیخ الخوانین را مأمور حفظ و حراست مرزهای قوچان بروسه نمود، که مبادا کمونیستها به طرفداری از کلنل در نواحی مرزی ایجاد بلوا و آشوب و تعرض نموده و نیروهای خود را بار دیگر وارد خراسان کنند، محمدحسین خان در تمام پستهای مرزی از باجگیران گرفته تا رباط و کیفان افراد صالح و معرب و رشید بگماشت و بدینگونه مراتب خدمتگزاری خود در این رابطه را به استحضار محمدابراهیم خان رئیس ایل زعفرانلو قوچان رسانید که مطالب مرزی از آن سوی مرز در آن مشاهده میشود:

«عرض شود سوار گمرک دو نفر (یک کلمه ناخوانا) موجوده اداره جریستان، پردر، باجگیران را دیدم که ۱۳ عفر [آبان ۱۳۰۰] است حرکت (۲) دادند. اگر رأی مبارک است، جلوگیری نموده نگاهدارید. بنده ممکن بود گرفته بفرستم. اوک تو این چند روزه دستور العمل تازه در جواب عرض بنده نرسیده بود و

تلگرافاً هم بعضی عرضه داشت نمیشود، زیرا خبر میدهد اگر از وضع عشق آباد [پایتخت کنونی ترکمنستان] بخواهید دوست شما سید عزیز فرخانی (۲) خیلی اشترکه نموده به خرج نرفته، ولی از قبل قبفاضی (قفقازی) هم هر چه توانسته کوتاهی نکرده، ابتدا به خرج نرفت. اگر عرض نمایم از اقدامات جان نثاری بنده من باشد البته قبول نخواهید فرمود. باشد تا انشاء الله معلوم شود.

اگر [پسرم] سعادتقلی خان هم آمد مرخص فرمائید بهتر است. ممکن است هر وقت بخواهید شرفیاب خواهند شد. زیاد عرض نبود. فدوی محمدحسین.

امیر سنده در سنه ۱۳۰۵

۱- البته اشتباهات املائی محمدحسین خان را بخاطر اینکه رئیس ایل خودم بوده نمی گیرم که نوشته است: بخانید

قبله قبفاضی، خرجه، نخانید، بخر است و...

از مشهد

۱۹ جدی (دیماه ۱۳۰۰)

به قوچان

حکومت قوچان جواب نامه ۱۱۷۲ برای رسیدگی به تشکیلات قوه سواران قریباً کمیونی تشکیل و تکلیف حقوق آنها معین میشود. ولی راجع به سوار (حاضر به خدمت) باید به مالیه محل مراجعه نمائید که عده آنها را سان دیده صورت مصدق به اداره مالیه بفرستید تا قرار پرداخت حقوق آنها داده شود.

۱۸ جدی نامه ۱۶۶۳ نظام السلطنه (والی خراسان)

حضرت عالی دارم خدمت خود بخیر

اداره سواران قریباً کمیونی (نومبر ۱۳۰۰)

مقرب است مکتب خود دادند اگر شایسته

مبارک است بدو کمر نهاده اند

نیو ممکن بود که خدمت فرستادند

فکر روتا دستور نمودند از این جهت

بدر میروند دستگیر میگردانند

نخستین خبر به این امر از دست خود

آبجرام بخانه است شایسته

نصفه قطعاً شریک شمرند

دساز قیام قیام است

فکر روتا دستور نمودند از این جهت
بدر میروند دستگیر میگردانند
نخستین خبر به این امر از دست خود
آبجرام بخانه است شایسته
نصفه قطعاً شریک شمرند
دساز قیام قیام است

مبارک است بدو کمر نهاده اند
نیو ممکن بود که خدمت فرستادند
فکر روتا دستور نمودند از این جهت
بدر میروند دستگیر میگردانند
نخستین خبر به این امر از دست خود

آمدن سه ماه است که مکتوبه میشود، اما هنوز حقوق سواران و اردوی قوچان از سوی دولت پرداخت نشده

است

برنامه خلع سلاح عمومی قوچان

در اوایل دیماه / ۱۳۰۰ یعنی سه ماه پس از کشته شدن کتلل ارضاع خراسان به حال عادی بازگشته و مأمورین دولت به جمع آوری اسلحه و خلع سلاح اشتغال داشته اند که رسید سلاح های دریافتی از مردم را مشاهده می فرمائید.

بتاریخ ۵ جدی (دیماه) ۱۳۰۰

بتوسط حضرت ندگان آقای حکمران قوچان و مسافرات (مظفرالسلطنه) چهار قبضه تفنگ بازده تیر انگلیسی به اینجانب مأمورین جمع آوری اسلحه عاید گردید. صحیح است نایب احمدی.

مقصود دولت در سرانجام سعادت نظام و کمال علم
۱۳۲۱
نا و غیره و غیره

۲۳
سخن نه زمان سز قرآن کوی بر مهر آران

به اینجانب قرآن بیک بچوانلو زار
۱۳۱۴
۱۳۳
آنروزج افغان رسیده است تاریخ



سند دیگر در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۰۰ می باشد که وسیله حسن خان شارکی وسایل مندرج به رئیس گمرک بازگیران داده شده است:

۱۰۱ قوس ۱۳۰۰ - بتوسط حسن خان شارکی تفنگ و اشیاء که در باجگیران بود بدستگیری رئیس گمرک رسیده چهار قبضه تفنگ (نمره) ۲۲۶۰ - ۵۰۶۹ - ۱۰۴۰ - ۷۷۰۷ شلوار ۳ عدد - بلوز یک عدد - کلاه ۲ عدد - فالسقا ۴ عدد - کمر ۲ عدد - فشنگ ۹۰ (تیر) - ساک ۲ (عدد) - ششولون گمرشکن ۱ قبضه - ادیال (پتو) کهنه ۲ (تخته) به اینجانب مأمورین جمع آوری اسلحه قوچان واصل گردید.

احدالله خان امضاء

۱۰ آذر ۱۳۰۰

رابطه حسن خان شارکی با رئیس باجگیران در تاریخ ۱۰ آذر ۱۳۰۰
 در باره تفنگ
 ۲۲۶۰ - ۵۰۶۹ - ۱۰۴۰ - ۷۷۰۷

۷۷۰۷	شلوار	۳	عدد
	بلوز	۱	عدد
	کلاه	۲	عدد
	کمر	۲	عدد
	فشنگ	۹۰	تیر
	ساک	۲	عدد
	ششولون گمرشکن	۱	قبضه

ادیال کهنه ۲ (تخته) به اینجانب مأمورین جمع آوری اسلحه قوچان واصل گردید.

احدالله خان

انتصاب سلطان بیگ بازگیری به ریاست قورخانه‌ی قوچان

ایالت خراسان و سیستان - حکومت قوچان - شماره ۱۲۰۹ - اوگ برج دلو ۱۲۴۰ [اوگ بهمن ۱۳۰۰]
چون لازم است برای ترقیات و تنظیمات تفنگدارخانه یک نفر کافئ مجرب به ریاست منتخب و معین
شود لذا نظر به حسن کفایت و لیاقت مقرب‌الحضرت سلطان بیگ مشارالیه را تفنگدارباشی قرار دادیم مقرر
اینکه تفنگداران اداره حکومتی سلطان بیگ را بر خودشان رئیس دانسته بهیچوجه از حروف مقرون به صواب او
تخلف نوزند و بدون اجازه او حق مأموریت ندارند و آن مقرب‌الحضرت نیز کمال حسن رفتار را سرعی داشته
از خدمات مرجوعه غفلت و مسامحه جایز ندارند.

حکومت قوچان - محمدابراهیم (مهر)



ایالت خراسان و سیستان
حکومت قوچان
شماره ۱۲۰۹ - اوگ برج دلو ۱۲۴۰

چون لازم است برای ترقیات و تنظیمات
تفنگدارخانه یک نفر کافئ مجرب به ریاست منتخب و معین شود
لذا نظر به حسن کفایت و لیاقت مقرب‌الحضرت سلطان بیگ
مشارالیه را تفنگدارباشی قرار دادیم مقرر اینکه تفنگداران
اداره حکومتی سلطان بیگ را بر خودشان رئیس دانسته
بهیچوجه از حروف مقرون به صواب او تخلف نوزند
و بدون اجازه او حق مأموریت ندارند و آن مقرب‌الحضرت
نیز کمال حسن رفتار را سرعی داشته از خدمات مرجوعه
غفلت و مسامحه جایز ندارند



دستخط تقدیری قوام السلطنه از سلطان بگ

ریاست وزراء - نمره ۱۶۵۲۵ - مورخه ۶ برج دلو ۱۳۲۰ (۶ بهمن ۱۳۰۰)

سلطان باجگیرانی

مشروحه شما ملاحظه و از مندرجات آن اطلاع حاصل شد از خدمات شما کمال رضامندی حاصل است مخصوصاً رضایت خود مرا از حسن خدمات شما به ابالت جلیله خراسان اظهار نموده متذکر شدم که نسبت به شما اظهار مساعدت و همراهی بعمل آورد فراریکه مستلزم آسایش شما است (یک کلمه خوانده نشد) که کمافی السابق با دلگرمی مشغول خدمت باشید.

مهر و امضاء قوام السلطنه رئیس الوزراء

از این صفحه به بعد برخی اسناد که فعلاً از دسترس خارج شده‌اند، باچار بجای اصل سند، عکس و اسناد دیگری آورده‌ام.

تلگراف زیر از سوی سردار معزز بجنوردی به خوانین قوچان مخابره شده که تا دستور بعدی و جنگ با نیروهای کلنل از پیشروی خودداری کنند.

نومبر ۱۶

Modulo 16



اداره مکارم دولت اعلیه ایران

نمبر کتاب

شماره ۱۳۹۸

از بکسور	نمبر قبضه	عدد کلمات	تاریخ و روز	اسم کپرنده
۶	نمبر ۱۶۵۲۵			

به حمایت مکرّمه مع حبّ هر کینه در صورت لزوم

اجازت داده خواهد شد سردار بجنوردی

نامه ای از کفیل لشکر شرق به حاکم قوچان

نامه ایست بتاريخ ۱۰ برج حوت ۱۳۰۰ (۱۰ اسفند) از فرمانده لشکر شرقی (خراسان) که بعنوان آقای محمدابراهیم خان حکمران قوچان نوشته شده و از او خواسته شده است که در صورت ممکن بدیدن والی خراسان (نظام السلطنه مافی) بیاید. گویا قبلاً نیز چنین دعوتی شده و محمدابراهیم خان مظفر السلطنه چون اعتمادی به گفشار مأمورین دولت وقت نداشته از آمدن طفره میرفته و سپس از فرمانده لشکر شرقی گویا طی نامه ای نظر او را در مورد اینکه برای دیدن والی بمشهد بیاید یا نه خواستار شده، و او نیز در جواب نوشته است که آمدن شما به دیدن والی اشکالی پیش نخواهد آورد و خود والی و وزیر جنگ (رضاخان) نیز سفارشهای لازم را برای پشتیبانی از شما نموده اند. یعنی که فرمانده لشکر از مظفر السلطنه حمایت کند در صورتیکه لشکر قدرت نگهداری خود را نیز نداشت و از مظفر السلطنه و کردان خراسان همه بیمناک بودند و اینکه رضاخان وزیر جنگ هم سفارش آنها را کرده بخاطر ترس از قیام و شورش آنها بوده نه بخاطر اینکه زفاقتی با مظفر السلطنه داشته و

یا به پاس سرکوبی قیام کلنل چنانکه بعد خواهیم دید بمحض اینکه رضاخان به سلطنت می نشیند و لشکر جان می گیرد قوفاً به پروپاچه مظفر السلطنه و دیگر خوانین چسبیده و بساط آنها را بهم میریزند این خدمتگزاران واقع و صلیق ایران را یکی بعد از دیگری اعدام و زندانی و تبعید می کنند و رشته اتحاد و نظم و قدرت کردها را از هم می پاشند.

و اینک متن نامه فرمانده لشکر شرق به

حاکم قوچان مظفر السلطنه :

قشون دولت علیه ایران

لشکر شرق

تاریخ ۱۰ برج حوت (اسفند) ۱۳۰۰

نمره ۲۵۸۲

حکمران محترم قوچان

از آنجائیکه حضرت اشرف (رضاخان) وزارت جلیله جنگ، دامت شوکتہ کراراً در مورد شخص جنابعالی

و سایر خوانین فوجان تلگرافاً و کتباً توصیه و سفارشات به بنده فرمودند که متنها درجه مساعدت در کلیه امور آنها بشود اینجانب نیز همیشه برای همراهی و مساعدت با شخص جنابعالی حاضر بوده لزوماً راحت میدهم که در هیچ مورد بعضی تصورات ننموده با کمال اطمینان و امیدواری مشغول انتظامات حوزه حکومتی باشید مخصوصاً حضرت اشرف ایالت جلیله (نظام السلطنه) دامت شوکتة هم نهایت محبت را در حق جنابعالی داشته و دارند از آمدن و نیامدن شما هم هیچ تفاوتی حاصل نمیشود چنانچه مایل به آمدن باشید که امر ایالت جلیله را اطاعت کرده باشید ممکن است بدون هیچ خیال حرکت کرده بکسره بمرکز لشکر شرق وارد شوید تا فوراً خود اینجانب جنابعالی را حضور ایالت جلیله برده، پس از انجام امورات و اجرای مقاصد مخلع و مقضی المرام به محل حکمرانی مراجعتان دهم. حالا هم هر نوع مطلب و کاری دارید توسط آقای سلطون الملک (تاج محمد خان بهادری) اطلاع دهید انجام نمایم و ضمناً هم بدانید که در مقابل تمام این همراهی دولی توقع و مقصودی از جنابعالی ندارم زیرا بر حسب امر وزارت جلیله موظف بمساعدت با شما هستم.

مخفیل لشکر شرق حسین خراسانی^۱



۱- سرلشکر حسین خراسانی از افسران اعزامی سردار سپه به خراسان بود که هنگام جنگ کردها با اردوی قزاق در شاهرود متوقف بود و افسران کتلل پیشروی او را بسوی خراسان سد کرده بودند و او قدرت مقابله نداشت. حالا شکرگزی میخواند.

سند هزینه اردوکشی کردها در جنگ با کلنل

صورت جلسه جالی است بتاريخ برج جوزا (خرداد) ۱۳۰۱

در اسنادی که قبلاً گذشت مشاهده شد که دولت وقت یعنی قوام السلطه و رضاخان تعهد کردند که خسارات جنگی کردها را در جنگ با کلنل محمدتقی خان پسیان بپردازند. اما اکنون که کار از کار گذشته و آب از آسیاب افتاده دولت نه تنها مخارج کردها را پرداخته بلکه طبق این صورت مجلس آنها را منعهد کرده که مبلغ چهار هزار تومان دیگر هم از بابت مخارج اردوکشی تقدیم دولت نمایند و از طلبکاری خود نیز که مبلغ ده هزار و هفتاد و پنج تومان بوده است صرفنظر نمایند. البته ده هزار تومانی که هر صد کیلو گندم گفتم یک تومان بوده است و کردها آنرا پرداخته بودند.

نخست گمان کردم اشتباهی در متن صورتجلسه روی داده، اما چون یک نسخه دیگر از همین

صورتجلسه را هم در میان اسناد مظفر السلطه یافتیم یقین حاصل شده که اشتباه نمیکنم و این واقعیت است.

اصل سند در صفحه ۳۱۰

امورخه برج جوزا (خرداد) ۱۳۰۱

صورت مجلس

در اجرای حکم نمره ۲۵۲۴۵

مورخ ۸ برج حمل (فروردین) وزارت جلیله
مالیه درخصوص رسیدگی به مخارج
اردوکشی خوانین قوچانی در غائله خراسان
چون وسایل تحقیقات و تقشیش محلی کاملاً
مفدور بوده و اثرات آن از بین رفته است پس
از مذاکرات با آقای امیر لشکر شرق این نکته
محقق و مسلم گردید که خوانین قوچان بیش
از عده (ن) که صورت داده اند در غائله
خراسان سوار حاضر داشته و حقیقتاً

فوق العاده جان فشانی نموده و خسارت دیده اند چنانکه راپورت‌های رئیس مالیه قوچان نیز مؤید این مسئله بوده و تصدیق می‌نماید. علیهذا در ضمن چند جلسه کمیسیون با حضور آقای محمد ابراهیم خان مظفر السلطه حاکم سابق قوچان و نصرالله خان برادر فرج‌الله خان ضمیمه الملک رئیس سابق سواره زعفرانلو که با آقای مظفر السلطه متصدی مخارج اردوکشی بوده اند مذاکرات لازمه شده و عسرت صندوق و تنگدستی فعلی دولت

را گوشزدشان نمودیم بالاخره پس از مذاکرات زیاد بر حسب تقاضای اینجانب (پیشکار کل مالیه خراسان) و آقای امیر محترم لشکر مقرر شد خوانین مبلغ چهار هزار تومان از بابت مخارج اردوگشی تقدیم دولت نموده و بعلاوه حقوق یکمصد و پنجاه نفر سوار را هم که مطابق حکم صریح ریاست وزرا عظام (قوام السلطنه) بعد از رفع غائله خراسان در سر خدمت حاضر داشته اند و مبلغ آن ده هزار و هفتاد و پنج تومان است مطالبه نکرده و مطابق شرح ذیل محاسبات خوانین تصفیه و پرداخت گردد.

مخارج اردوگشی و حقوق یکمصد و پنجاه نفر سوار مطابق صورت و راپرت جداگانه	مأخوذه خوانین
	۱۴۱۸۶۰۸
بعلاوه از بابت حقوق یکمصد و پنجاه نفر سوار و چهار هزار تقدیمی	۱۴۰۷۵

که طلب خوانین باید پرداخته شود

بابت حقوق پنجاه ماهه یکمصد و پنجاه نفر سواره در ۲۶ عقب (آبان) الی ۲۶ حمل (فروردین ۱۳۰۱) از قرار برجی از بابت مخارج اردوگشی که تقدیم می نمایند.

۱۰۰۷۵

پیشکار کل مالیه خراسان	امیر لشکر شرق	حاکم سابق قوچان	از طرف رئیس سابق سواره زعفرانلو
غلامحسین	حسین (خراسی)	محمد ابراهیم مظفر السلطنه	(نصرت الله خان زعفرانلو)



دستوری است از قوام السلطنه به استاندار خراسان و سیستان که باید پاس احترام مظفر السلطنه رعایت گردد

از ریاست وزرا - نمره ۳۳۷۳ تاریخ ۸ برج سرطان (تیر) ۱۳۰۱
به ریاست جلیله خراسان و سیستان

از قراری که شنیده میشود نسبت به مظفر السلطنه حکمران سابق قوچان بعد از تغییر و انفصال نوعی رفتار شده است که بکلی موجبات یأس و دلسردی او را فراهم ساخته، البته تصمیمات و اقدامات آن ایالت جلیله در مورد تغییر و انفصال اشخاص از مشاغل و تعیین حکام حفظ امنیت و انتظام نظر به مقتضیات محلی مورد تصدیق دولت خواهد بود ولی تصدیق میفرمائید اشخاصی که سابقه خدمت و انتظار مساعدت از دولت دارند باید امیدوار و دلگرم بمراحم دولت مستظهر باشند. بنابراین توجه آن ایالت جلیله را جلب نموده و با تجربیاتی که خود آن ایالت جلیله در این مدت حاصل فرموده اید، منتظرم بنحوی که خودتان مناسب و مقتضی میدانید از مظفر السلطنه (محمد ابراهیم خان روشنی) دلجویی فرموده نسبت به او نوعی ملاحظت و مهربانی فرمائید که موجبات تشویق و دلگرمی و امیدواری او به خدمتگزاری فراهم و اقداماتی که درباره او شده است جبران شود. امضاء احمد ریاست وزرا

نمره ۴۹۰۹



ایالت خراسان و سیستان

حکومت قوچان و معناق

جناب امیر الامراء اعظام آقای محمد ابراهیم خان
مظفر السلطنه

قوام السلطنه علاوه بر دستور فوق به استالدار خراسان، در تاریخ ۱۳ برج سنبله (شهریور) ۱۳۰۱ نیز نامه ای در جواب شکوائیه مظفر السلطنه برای وی میفرستد که ملاحظه میفرمائید:

امیرالامراء العظام مظفر السلطنه

مشرحه شما واصل گردید، اگر در جواب مشروحه سابق تأخیر شده دلیل بر عدم محبت نبوده است. مخصوصاً در حصول آسایش شما به ایالت جلیله خراسان مستقیماً توصیه کرده و ایالت جلیله هم وعده مساعدت داده اند باید شما هم موافق دستور ایالت مشغول خدمتگزاری باشید. البته شما را مورد توجه قرار خواهند داد. امضاء و مهر ریاست وزراء

تاریخ ۱۳ برج سنبله ۱۳۰۱
ضمیمه



ریاست وزراء

مهمند

لغره

برای اطلاع امیرالامراء مظفر السلطنه

شاه شاهی مهر کبیر اگر در جواب شکر و سپاس بفرمائید

در محبت فرموده است نصیب در حضور بزرگوار

فرمان شریفی رسیده که ایالت جلیله در خدمت

ایر شاه در این صورت است شکر و سپاس بفرمائید

درود نیت فرار خواهند داد



خلع سلاح خوانین کُرد پس از جنگ با کتل

در نمایش رزمی که از سوی کردهای شمال خراسان در منطقه قوچان روی داد و به نابودی کتل محمدتقی خان پسیان و ژاندارمری او انجامید و رقیب سرسخت و مخالف قوام السلطنه و رضاخان سردار سپه با یک حرکت سریع و قاطع از گردونه سیاسی کشور خارج شد، دولت متوجه خطری بزرگ گردید و آن بود که اسلحه در دست کردهای خراسان بود که تهدیدی جدی برای دولتهای نوبی آن روز به شمار میرفت که هر رقیبی که میتوانست آنرا در اختیار بگیرد، پیروزی را از آن خود سازد. رضاخان خیلی زود به این واقعیت پی برد و بوسیله لشکر شرق تازه استقرار یافته در خراسان، فرمان جمع آوری اسلحه از میان کردها را صادر کرد که اسناد زیادی در این رابطه وجود دارد که غیر از ایل توپکائلو به رهبری فرهاد خان و پسرش علیمحمد خان که اسلحه خود را تا سال ۱۳۳۰ تحویل ندادند، بقیه خلع سلاح شدند. در سند زیر که متعلق به آقای ولی قهرمانلو نواده ولیخان قهرمانلو است و از آسیب سبب خاندان برانداز سال ۱۳۵۲ قوچان نیم جانی به در برده، از سوی حاکم قوچان خطاب به ولیخان آمده است:

تقریر ۶۸۴ مورخه ۲ جوزا (خرداد) ۱۳۰۱

محمدالسلطان ضرغام السلطان

سواد مشروحه آقای سطوت الملک رئیس سواره زعفرانلو را ضمیمه سواد مشروحه و صورت اسلحه ارسالی اداره محترمه قشونی لشکر شرق لفاً فرستادم، لازم است مطابق صورت ارسالی اسلحه که نزد شماست به آقای سطوت الملک (تاج محمدخان) تحویل داده قبض رسید بگیریید. امضاء (چیزی مانند) امیرمحمود. صورت اسلحه که عیناً مشاهده میفرمائید بدینگونه است:

نمبر	نوع	تعداد	توضیحات
۱	تفنگ	۲۵	۱- آقای (محمدابراهیم خان) مظفر السلطنه
۲	تفنگ	۱۹	۲- آقای (فرج الله خان شیروانی) ضمیمه الملک (که ده قبضه توسط قنبر آقاخان قبلاً تحویل داده است)
۳	تفنگ	۱۲	۳- آقای ناصر لشکر (حبیب الله خان)
۴	تفنگ	۱۰	۴- آقای ضرغام السلطان (ولیکان)
۵	تفنگ	۱۰	۵- آقای محمدحسین خان (اوغازی شیخ الخوالین)
۶	تفنگ	۱۱	۶- آقای کریمخان (شوانلو)
۷	تفنگ	۷	۷- آقای شجاع السادات
۸	تفنگ	۵	۸- آقای حاجی محمدحسین (پدرزن ولیکان)
	جمع کل	۱۰۰	جمع کل

خلع سلاح کردهای قوچان

اسنادی است از فرمانده لشکر شرق حسین خزاغی خطاب به محمدابراهیم خان مظفر السلطنه و فرج الله خان قسیم الملکه، که اگر تفنگ هائی را که در جنگ با کلنل بدست آورده اند به دولت بازپس ندهند، مخارج اردو کشی و جنگ آنها با کلنل از سوی دولت پرداخت نخواهد شد.

البته این ادعای فرمانده لشکر یک عمل غیرمنطقی بوده است، زیرا غنایم جنگ وصول شده از دشمن در میدان جنگ متعلق به فاتحین جنگ می باشد و اکنون نیز بین دولتهای درحال جنگ مرسوم و عملی است. دولت رضاخان و قوام السلطنه زمانی که نمیتوانستند بکنفر سپاهی بسیج کرده به جنگ کلنل بفرستند، کردها را سپر بلا قرار داده و آنها از جان و مال و فرزند خود مایه گذاشته دشمن دولت را از پای درآوردند، و دولتمردان آنچنانی را بر مسند قدرت مستقر ساختند، اما اکنون که جنگ پایان یافته و دولت قدرتمند شده و رقیب از میان رفته، دولت مطالبه غنایم جنگی یکسال پیش را نموده و خسارت اردو کشی آنها را گروگان نگهداشته است.

تاریخ ۱۴ - برج بند - ۱۳۵۱

خزانه



◀ وزارت جنگ ▶

◀ لشکر شرق ▶

دائرة

نمبر ۳۵۷۴

آقا مظفر السلطنه

ضمیم الملک گمراھا اطلاق میدهد که از باب تصدیق
تقریر ۲۳ جنبه نزد شما باشد لازم است آنچه مورد
درخواست نماید در قوچان تکمیل ضمیم الملک جنبه خود را
ایر لشکر شرق خزاغی

پاسخ مظفر السلطنه به فرمانده لشکر شرق در مورد ۲۵ قبضه اسلحه.

نسخه خط خورده ای است که پاکتویس شده ی آنرا برای فرمانده لشکر فرستاده است.

از ۲۵ قبضه تفنگی که ضیغم الملک ابوابجمع بنده آورده است و بنده هم به حضراتی که داده بودم فرستادم مطالبه کردند که عبارت از دوازده قبضه تفنگ، دو طغرا قبض تاریخ ۵ جدی (دیماه) و ۲۳ جدی قبض احدالله خان را فرستادند که در دست دارم. ۶ قبضه تفنگ هم در نزد حسلخان یک شاهرکی موجود است که تقدماً در مشهد است فرستادم مطالبه دارند مابقی تفنگ ها را بدهند (۲) شش قبضه هم که سه قبضه او از تفنگ های شخصی بنده بوده است نزد ضیغم الملک قبض او را فرستادم دریافت دارم و ۲۲ قبضه به تفصیل فوق که عرض شده است هر نوع امری هست روانماید.

اربع قطعه اسلحه مهم الملک ابواب جمع شده ۱۳
 دوازده هم کلمه ای در دوازده قبضه فرستاد
 و عده ای در دوازده قبضه تفنگ
 و طغرا قبض تاریخ ۵ جدی
 و عده ای در دوازده قبضه تفنگ
 و عده ای در دوازده قبضه تفنگ
 و عده ای در دوازده قبضه تفنگ
 و عده ای در دوازده قبضه تفنگ
 و عده ای در دوازده قبضه تفنگ

وزارت جنگ

لشکر شرق

نمره ۲۱۲۵

تاریخ ۹ برج میزان (مهر) ۱۳۰۱

آقای مظفر السلطنه

شرحی که در موضوع ۲۵ قبضه تفنگ اظهار داشته بودید به ضمیمه الملک نوشتم اینک جوابی که در تحت نمره / ۱۵۵ از مشارالیه رسیده سوادش را برای مزید اطلاع شما لفاً ارسال میدارم که زودتر قرار تصفیه آنرا بدهید. امیرلشکر شرق - خزاعی - امضاء

تاریخ ۹ برج میزان ۱۳۰۱

ضمیمه



(وزارت جنگ)

(لشکر شرق)

دائرة

نمره ۲۱۲۵

مظفر السلطنه

تحریر در موضوع ۲۵ قبضه تفنگ اظهار داشته بودید ضمیمه الملک نوشتم
این جوابی که تحت نمره / ۱۵۵ از مشارالیه رسیده سوادش را برای مزید اطلاع
شما لفاً ارسال میدارم که زودتر قرار تصفیه آنرا بدهید - امیرلشکر شرق
شکر

اسواد مرسله ضمیمه الملک [تجدد سوسو فرماندهی لشکر شرقی بر محمدابراهیم قاجار حاکم قزوین صادر شده] تاریخ اول برج میزان ۱۳۰۱ نمره / ۱۵۵

بعدالعنوان

دستخط مبارک نمره ۳۵۰۶ به انضمام

سواد مشروحه آقای مظفرالسلطنه زیارت، چاکر آنچه از تفنگهای دولتی به خوانین در موقع جنگ داده هیچکدام را قبض نگرفت به آقای مظفرالسلطنه هم همانطور که عرض نموده ۲۵ قبضه داده شد هر قدر داده اند. البته قبض از مأمور اسلحه کبه آقای لایب اسدالله خان بود گرفته اند. شش قبضه تفنگ هم به اهالی قوچان داده قبض آنها را فرستاده سه قبض آن پنج تیر روسی و سه قبضه ده تیر است مطالبه نمائید چنانچه تا ۲۵ قبضه کسر دارند باید تأدیه نماید. باقی را هم چاکر مشغول است همین قدر جمع آوری گردید تقدیم میدارد. علت تأخیر نایابی تفنگ ده تیر است و نرسیدن سردمته های سرحدی (خان های سیورکاتلو و بیچراللو و جریستان و قوشخانه) به قوچان. همچنین که آنها را خواسته ام، قوچان بایند عمل تفنگهایی که فدوی قبض داده ام بکلی خاتمه خواهد شد این شش قبضه تفنگی که آقای مظفرالسلطنه فرستاده اند، هرگاه وصول گردید از بابت ۲۵ قبضه باید محسوب فرمایند. چاکر فرج الله زعفرانلو. امضاء.



(وزارت جنگ)

لشکر شرق

مواد مقرر شده

تاریخ ۳ شهریور ۱۳۰۵

لشکر ۱۵۵

میدان

روزنامه سپهر

اشکابا که (۱۵۰) قبضه مواد مقرر شده است
 خبر خوانین در موضع جنگ داده میگردد
 ۲۵ قبضه ده تیر است و سه قبضه ده تیر است
 چه اندک بود گرفته اند - شش قبضه تفنگ ده تیر است
 و تمام سه قبضه آن پنج تیر روسی و سه قبضه ده تیر است
 کرده اند به تیر نکرده - چاکر فرج الله زعفرانلو

نامه تهدیدآمیز فرمانده لشکر به محمد ابراهیم خان حاکم توجان

وزارت جنگ

لشکر شرق

شماره ۲۲۷۳ تاریخ ۱۱ برج میزان سال ۱۳۰۱



وزارت جنگ

لشکر شرق

مستطاب

دائرة

شماره ۲۲۷۳

تاریخ ۱۱ برج میزان — بل ۱۳۰۱
شماره ۲۲۷۳

رسید اظهاریه و همگرا در این سبقت بر من جدی است
بدون تحقق در این کار اقدام ننمودم و با من
کاردارید و بدین حرفت بجا دیگره تصنیف شود در مورد
بروز مینویس خوب و هم مردم بیسیم است
تصنیف نمودید است تا که بنام و من است

بر سر شرق



از چپ ردیف جلو:
 ۱. سرهنگ انصاری فرمانده پادگان بجنورد ۲. یار محمدخان ایل خانی
 ۳. شاهرخ آذربایج حبیب الله خان سالار منعم برادر سردار معز که در
 منفی ۴۰۹ و ۴۱۰ همگرمی کردم ۵. توسی نماینده بجنورد ۶. یوسف لافرازیاب
 برادر سردار معز ۸. نصیرالله ۹. خانلرخان قراچیرلو ۱۰. اسفندیار
 ردیف دوم: مهتاب، هوشنگ، ناصر، فیروز، بهمن، ناشناس، منصور، فتح الله
 اودشیرخان، خسروخان، اصلان و قورسیرزاده‌لو

عوانین شادلو بجنورد پس از برگشتن از تبعیدی طولانی در سال ۱۳۲۱ بر اثر فرار
 رضاشاه از ایران و به هم ریختن اوضاع کشور.

روابط رضاشاه با کلنل پسیان و خاندان او

چنانکه گفته‌اند رضاشاه قبل از کودتای اسفند ۱۲۹۹ خود زمانی که هنوز فرمانده بریگاد قزاق بود، در همدان با کلنل پسیان روبرو شد و از بی‌باکی و تهور او مبهوت گردید مدتی گذشت، تا اینکه باز دست روزگار آنها را در برابر همدیگر قرار داد. هر دو نفر نظامی با انضباط و با دیسیپلین بودند و میهن پرست.

رضاخان فرمانده کل قوا که خوب به روحیه و سخت‌سری و یکدندگی کلنل واقف بود او را هم‌طراز با قوام‌السلطنه خار راهی برای خود می‌پنداشت، چنانکه گفته شد، با ایجاد رابطه با افسران کلنل در خراسان زمینه‌ی سقوط زاندارم‌سری نویای او را فراهم ساخت. پس برای اینکه به اتهام همکاری با قوام در نابودی کلنل که وجهه مردمی داشت، مورد بی‌مهری مردم قزاق نگردد، خود را متأسف از جریان قتل کلنل نشان داد. تا آنجا که پس از کشته شدن کلنل به فکر دلجویی از کسان او برآمد.

نجفقلی پسیان فرزند ژنرال حمزه خان پسیان که خود از دانشجویان دانشکده افسری رضاشاه بود و بعداً به خاطر داشتن عنوان پسیان زندانی و از دانشکده اخراج شد، بخاطر اینکه پسر عموی کلنل بود، در مورد توجه رضاشاه در اوایل کار می‌گوید:

مرحوم برادرم سرتیپ حیدرقلی پسیان، در اوایل کودتا با درجه سرهنگ دومی و پست ریاست ستاد نیروهای جنوب در اصفهان خدمت می‌کرد. رضاخان که سردار سپه و سپس وزیر جنگ و نخست‌وزیر گردیده بود و عازم جنوب بود، در اصفهان شبهنگام پس از صرف شام رویه سرهنگ پسیان کرد و گفت:

پیشنهاد ترفیع افسران جنوب را بیاورید تا شب عید تصویب کنم که افسران خوشحال شوند، چیزی به عید نمانده است!!

سرهنگ پسیان روز بعد لیست افسرانی که باید درجه بگیرند به حضور رضاخان می‌برد. اما چون خودش پیشنهاد دهنده بود، ادب حکم می‌کرد که نام خود را در لیست

نگهبانند، بلکه اگر رئیس دولت خواست، خودش بر آن خواهد افزود و اگر نخواست در معذوریت اخلاقی قرار نگیرد.

سردار سپه که می بیند نام او در ردیف مذکور نیست، خطاب به او می گوید:
 «خودت را هم بنویس». او برای خودش درجه سرهنگ تمامی را که حق او بود
 می نویسد، اما رضاخان می گوید:

«نه کم است، شما خیلی زحمت کشیده اید» شما به درجه ی سرتیپ نایل میشوید! «
 درجه ی دو پله پیمودن در هیچ جای دنیا معمول نبوده است. اما این کار به علل
 سیاسی انجام شد و رضاخان پس از بازگشت از جنوب و رفع غائله شیخ خزعل سرتیپ
 پسیان را با خود از جنوب به تهران آورد. زیرا با محبوبیتی که او در میان افسران جنوب پیدا
 کرده بود، ماندنش در آنجا احتمال خطر میداد.

رضاخان که رضاشاه شده بود، نه تنها تا ۱۶ سال بعد درجه ای به او نداد، بلکه
 محترمانه او را زیر نظر داشت و با اینکه او تحصیلات رزمی داخلی و خارجی را دیده و از هر
 جهت بر دیگران از حیثیت داشت هرگز پستی درخور مقام به او نداد و فقط او را در پست لنگ
 در هوای سرپرستی عشایر گمارده بود.

نجفقلی پسیان در ادامه خاطراتش می افزاید: رضاشاه از اینکه دو درجه یکجا در اوایل
 کار داد بدین مناسبت بود که در آن موقع که تازه غائله خراسان با قتل کلنل پسیان پایان یافته بود
 و سردار سپه گرفتار مشکلات جنوب و شیخ خزعل بود، میخواست در دسر تازه ای از
 ناحیه ی خاندان کلنل بوجود نیاید و آنها موضوع را از چشم او نبینند.^۱

نجفقلی پسیان می نویسد پس از اینکه سالها گذشت موضوع قیام کلنل پسیان در
 خراسان فراموش شد و برادرم سرتیپ پسیان هم در تهران در حاشیه ی خیابان ولیعصر
 کنونی (پهلوی سابق) خانه ای به سبک نو برای خود ساخته بود و آنجا هنوز پیابان بود و تک و
 نوك خانه سازی شده بود، رضا شاه از دیدن آن منزل که فهمیده بود از آن سرتیپ پسیان است،
 خوشحال شده بود که میتواند او را از چنگ وی درآورد. چون این روزها همزمان با ازدواج

۱- واقعه اعدام جهانسوز و ریشه های سیاسی واجتماعی آن. نجفقلی پسیان، چاپ ۱۳۷۰، ص ۱۲۱.

ولیعهد (محمد رضا شاه بعدی) با فوزه بود و بزرگان مملکت هر کدام اسناد املاک و انومیل و خانه به ولیعهد و عروس تازه‌ی رضاشاه اهداء میکردند، رضاشاه که دید از سرتیب پسیان خیری نیست و به اصطلاح از دیوارش خاکمی نمیریزد، یکروز سر لشکر فضل‌الله زاهدی (پدر اردشیر زاهد عامل کودتای ۲۸ مرداد ۲۲) را نزد سرتیب پسیان میفرستد و از او می‌خواهد که خانه‌ی خود را به ولیعهد اهداء کند. اما او در جواب می‌گوید:

من این خانه را برای سکونت خود ساخته‌ام و غیر از آن هم سرمایه‌ای ندارم که دوباره خانه‌سازی کنم، این یکی را هم با قرض و وام و کمک دوستان ساخته‌ام که سالها باید قرض آنرا بپردازم و من نمیتوانم آنرا اهداء کنم.

رضاشاه بار دیگر سپهبد امیراحمدی را مأمور می‌کند که خانه را به او تحویل دهد، باز هم سرتیب پسیان لج می‌کند و حاضر به باج دادن نمیشود.

بار دیگر زاهدی به نزد پسیان می‌آید و می‌گوید اعلیحضرت فرموده‌اند، من که شاه این مملکت هستم چنین خانه‌ای ندارم، پسیان این پول را از کجا آورده که چنین ساختمانی ساخته است، او باید به عنوان رشوه‌گیری و اختلاس تحت تعقیب قانونی قرار گیرد.

سرتیب پسیان که بهیچوجه حاضر نبود باج به رضاشاه بدهد، این حرفها را ناذیده گرفت، زاهدی برگشت و رفت و فردایش سرتیب را به اتهام اختلاس روانه‌ی زندان کردند، نادر آنجا مجبور شود که خانه را واگذار کند، اما او که روی دنده لج افتاده بود تا شهرپور ۱۳۲۰ که رضاشاه از ایران فرار کرد، همچنان در کنج زندان ماند و رضاشاه هم در آرزوی تصاحب خانه.

در این اوضاع و احوال بود که نجفقلی پسیان برادر سرتیب پسیان که دانشجوی ممتاز دانشکده انیسری بود، به اتهام همکاری و همفکری با جهانسوز فرزند اسمعلاسلطنه‌ی کرمانشاهی دستگیر و خلع لباس و روانه‌ی زندان شد و چون نتوانستند از او مدرک همکاری با جهانسوز به دست آورند، خشم رضاشاه برافروخته شده و خطاب به رئیس ستاد خود گفته بود: بارها به شماها گفته بودم که کسی از پسیانها در ارتش نباشد، باز ...

بدینال این جریان نامه‌ای از فرمانده ستاد ارتش خطاب به فرمانده دانشکده انیسری

بدینگونه ارسال شد:

*فرمانده دانشکده افسری

تعقیب ۱۰۲۱۷۱ - م اشعار میدارد اعلیحضرت همایون فرمودند: در مورد نجفقلی
پسیان دانشجوی دانشکده افسری احد از متهمین پرونده جهانسوز، با آنکه بعد از قضایای
فارس و خراسان گفته بودم کسی از پسیانها در ارتش نباشد، مستول این غفلت کیست؟
 در امثال او امر شاهانه مقتضی است قدغن فرمائید اقدام لازم معمول و از نتیجه ستاد
 ارتش را مستحضر سازید. رئیس ستاد ارتش - سرلشکر ضرغامی^۱.

از متن نامه‌ی فوق احساسات رضاشاه نسبت به خاندان پسیان از همان اوایل کار که
 هدفی جز سرکوب آنها نداشته، آشکار میشود، چنانکه سرتیپ^۲ پسیان هم در نامه‌ای که از
 زندان به برادرش نجفقلی در زندان دیگر نوشته بود گفته بود که هدف رضا شاه از زندانی
 کردن ما اینست که ما را سرکوب کند، زیرا گناه ما پسیان بودن ماست.

بنابر آنچه گذشت دریافتیم، از اینکه آقای علی آذری نویسنده کتاب کتلل پسیان نوشته
 است که رضاشاه از خیر کشته شدن کتلل غمگین شد و به افسری که این خیر را داده بود،
 سیلی زد، جای تأمل دارد. اگر رضاشاه سیلی هم زده باشد برای رد گم کردن و تبرئه کردن
 خود از دخالت در نابودی کتلل بوده است. حال برگردیم به اصل مطلب:

خاطرات ناصرلشکر از کتلل محمدتقی خان

با گذشت سالهای متمادی از واقعه کتلل محمدتقی خان پسیان، بر اثر تبلیغات سوء و

۱- واقعه اعدام جهانسوز - نجفقلی پسیان (دانشجوی اخراجی)، چاپ ۱۳۷۰، ص ۱۲۴.

۲- سرتیپ پسیان با غایب با اسعد بختیاری برادر سردار اسعد بختیاری ایلخانی معروف بختیاری بود که
 انقلاب مشروطیت را به شهر رسانید و سپس قرار بود، در زمان قیام کتلل پسیان در خراسان استاندار خراسان
 شود، بعدها وزیر جنگ رضاشاه شد. رضاشاه که از او بیگانه بود، او را به زندان انداخت که آقای
 انورخامه‌ای در کتاب معروف «پنجاه و سه نفر» به خوبی شرح حال بدبختی این مرد غیور بختیاری در زندان را
 منعکس کرده است.

سمپاشی های زهرآگین سیاسی آن روز قوام السلطنه و رضاخان هنوز اکثر پیرمردان که جوانان آن روزگار بودند به کمیونیستی کلنل سخت معتقدند، از این رو لازم شد که با آقای حبیب الله خان ناصر لشکر رئیس کردان هودانلو که شخصاً در جنگ کلنل شرکت داشته و خود نیز بتصویب کلنل محمدتقی خان ریاست امنیه (ژاندارمری) قوچان را عهده دار بوده و اکنون ۹۲ سالش را پشت سر نهاده و آفتابش لب پام است مصاحبه ای معمول گردد. این ملاقات روز اول مهرماه ۱۳۵۶ در مشهد دست داد^۱ و تصور میکنم آخرین مصاحبه یک نویسنده یا رسانه های گروهی با او باشد. سؤال شد آیا به پاس پیروزی بر کلنل شما نیز لقب «ناصرلشکر» دریافت داشتید؟

جواب داد خیر. پیش از حکومت قوام السلطنه در خراسان، سردار انتصار برادر دکتر امیراعلم (لقمان الدوله) فرمانده لشکر شرق و کفیل استانداری خراسان بود که آنروزها یکنفر یاغی بنام محمد زُشکی در نزدیکی مشهد به راهزنی و چپاول زائران امام رضا(ع) می پرداخت. سردار انتصار از عبدالرضا خان شجاع الدوله حاکم قوچان استمداد طلبید. شجاع الدوله که قبل از من سعادتقلی خان اوغازی و تاج محمدخان بهادری را به ترتیب به رفع این غائله مأمور کرده و آنها توفیقی نیافته بودند^۲، این مأموریت را بمن واگذار نمود.

۱- ناصرلشکر در سال ۱۳۵۸ در مشهد درگذشت.

۲- پیش از ناصرلشکر فرمان شجاع الدوله، سعادتقلی خان اوغازی حاکم کوخ بینکلو که جوانی نورس بود مأمور دستگیری محمد زشکی شد. در این مأموریت خوانین بیچرانلو و جریستان و وکیل اوغازی نیز سعادتقلی خان را یاری میکردند. سعادتقلی خان محمد را محاصره کرده چند نفر از باران او را کشت. اما محمد قرآن را بین خود و سعادتقلی خان واسطه قرار داده از او خواست که اجازه دهد زشک را ترک کرده از منطقه خراسان خارج شود. سعادتقلی خان نیز موافقت نمود و غائله برای مدتی پایان پذیرفت، اما یکسال از این قرارداد نگذشته بود که مجدداً محمد به زشک بازگشته شرارت خود را آغاز کرد. این بار از سوی شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو، تاج محمدخان بهادری مأمور سرکوبی شد. لکن محمد او را محاصره نمود و معروف است که فقط برای ترساندن تاج محمدخان، اسبهای او را هدف گرفته چهل و هفت (۲۷) سرباز او را هلاک ساخت و تاج محمدخان مجبور به عقب نشینی و بازگشت به قوچان شد که بعداً ناصرلشکر مأمور سرکوبی او گردید و کار را تمام کرد.

من با یکصد نفر از سواران زعفرانلو در محل زشک، محمد را محاصره کردم، چون تسلیم نشد محمد و تمام یارانش را کشتم و خراسان از شر وی نجات یافت. به پاس این پیروزی فرمانده لشکر مرا به لقب (ناصرلشکر) ملقب ساخت، درحالیکه اگر لشکری وجود داشت میتوانست یک نفر یاغی را سرکوب کند.

در مورد کلنل پسیان گفت: او بسیار بچه و بی تجربه بود، اصلاً سیاست نداشت. بیشتر فریب تفنگهای انگلیسی را که از خانه قوام بدست آورده بود خورد. همان یازده تیرهای انگلیسی و توپهای صحرانی دوزن و مسلسل های سنگین و از همه مهمتر اطرافیان او را اغفال کردند. چند بار در فوجان که بمنزلم آمده بود نصیحت کرده گفتم: دولت ترا برای خدمت فرستاده نه عصیان. اما او ایران ورشکسته را با آلمان مقایسه میکرد و از تمدن و آزادی دم میزد.

بالآخره کلنل همانطور که نصایح سرهنگ بالمرسون سوئدی رئیس ژاندارمری ایران و نیز همدموره اش کلنل ضرغامی (سرلشگر بعدی) را نپذیرفت، نصایح مرا نیز نادیده گرفت. زیرا اطرافیان او از جمله سید مهدی فرخ و طاهباز و... که همه ترک بودند از او یک نهرمان ساخته و اوضاع را به گونه ای دیگر برایش جلوه داده بودند که او اولین رئیس جمهور خراسان خواهد بود و این امر بر خود کلنل نیز مشتبه شده در واقع خود را رئیس جمهور می پنداشت و ترکها و ازمنه ای هم که از قفقاز آمده و به او پیوسته بودند، در رأس کارها قرار داشتند و مشیر و مشاور او بودند.

یکبار مرا به بازدید پادگان مشهد دعوت کرد، پادگان بسیار مرتب و منظم و افراد آن جوان و ورزیده بودند. هنگامی که در جایگاه قرار گرفتیم و مراسم رژه آغاز شد، کلنل پرسید:

ناصرلشکر چطور است؟

گفتم خوب است ولی برای هدفی که در پیش داری کافی نیست.

پیروزی بر ایلات هزاره و خوانین جنوب کلنل را سخت به اشتباه انداخته و او را بیش از پیش مغرور ساخته بود، پنحوی که به شمال خراسان نیز که منکن کردها بود بهمان چشم می نگرست و جبهه کردها را با جبهه جنوب مقایسه می نمود. دشمنی شدید او با انگلیسی ها

هم که آنروزها بر تمام مقدرات کشور حکمفرما بودند و حتی شاه و وزیرا را نیز آنها تعیین میکردند، یکی دیگر از عوامل شکست کلنل بود. انگلیسی‌ها تا آن زمان خط مستقیم از تلگرافخانه مشهد را برای ارتباط با کمپانی هند شرقی در هندوستان به خود اختصاص داده بودند که کلنل آنها را با تهدید از تلگرافخانه بیرون انداخت و اجازه تلگراف مستقیم به آنها نداد و سخت به آنها توهین کرد و اولتیماتوم آنها را نیز نپذیرفت. انگلیس‌ها که منافعیشان در مقابل روسها به خطر افتاده بود به تکاپو افتاده، سید ضیاءالدین طباطبائی را از وزارت برکنار و قوام السلطنه دشمن کلنل را از گوشه زندان خارج ساخته به صدارت نشانند و زمینه نابودی کلنل را فراهم ساختند. کلنل برای اینکه از شر انگلیس‌ها در امان باشد خود را به روسها نزدیک ساخت و بین او و نمایندگان روس دو بار در قوچان ملاقاتهایی روی داد و آخرین بار که روسها برای مذاکره با او وارد خراسان شده بودند چون در روستای امامقلی قوچان خبر گشته شدن او را شنیدند بازگشتند^۱.

از سخنان آقای ناصر لشکر اطلاع حاصل شد که وی و بسیاری از مردم خراسان کلنل را وابسته به روسها میدانستند و علت آن نیز صرفاً بخاطر خان و خان‌بازی اینها و به خطر افتادن منافع و دارائیشان در مرام کمونیزم نبوده است. زیرا همانطور که میدانیم نه تنها ناصر لشکر بلکه هیچکدام از خوانین قوچان حتی شجاع الدوله‌ها ثروت آنچنانی نداشتند که نگران باشند و امروز شاهدیم که اولاد همین خوانین همگی بدون مسکن و اجاره نشین اند و نیز دیدیم که امیر حسین خان شجاع الدوله و محمد ناصر خان چگونه املاک خود را بین مردم تقسیم میکردند که از تورم ثروت جلوگیری شود. فتوالمی و تمرکز ثروت با خوری و خصلت کردها منافات داشته و دارد. اما تصور ناصر لشکر و دیگران نسبت به کلنل در ارتباط با روسها

۱- عسقلانی از افسران هندو در کلنل و از اولاد صادق خان کرد شقایق بود. صادق خان پس از کشته شدن آقامحمد خان قاجار بدست فتحعلشاه به نامردی کشته شد. (مربوط به صفحه قبل)

۲- این قسمت از گفتار ناصر لشکر با جریاناتی که بعداً وسیله روتشین سفیر روس در تهران بروز کرد توافق دارد و میرساند که روسها در تحریک کلنل بی تقصیر نبوده‌اند خصوصاً که بعد از قتل کلنل نیز مازور اسماعیل خان بهمانر با تکیه به کمک قسول روس در مشهد قصد کودتا داشت که آقای علی آفری نیز در کتاب کلنل به آن اشاره کرده است.

از آنجا ناشی شد که بدستور دولت شوروی اوکین سفیر کبیر روس از طریق مرز باجگیران و قوچان وارد مشهد شد^۱، که این امر بهانه به دست مخالفان کلنل داد و در تبلیغ آن کوشیده و مردم را به او بدبین ساخته و اسباب شورش ایلات خراسان علیه او را فراهم کردند.

قیام کلنل از دیدگاه ملک الشعراء بهار

ملک الشعراء بهار که یکی از چهره‌های سرشناس تاریخ و ادبیات ایران و خراسان و از سیاستمداران عصر قاجار و پهلوی و از معاشرین کلنل است و خود مشوق و محرک عزیمت

۱- برای اطلاع بیشتر از فلسفه ورود روتشتین سفیر کبیر روس به ایران به کتب تاریخی این دوره و نیز

مجله یغما، آبان ۱۳۳۵، ص ۲۸۲ مراجعه شود که چگونه عبدالحسین مسعود انصاری مشاورالممالک موفق شد ضمن ملاقات با لنین او را به لغو قراردادهای تحمیلی روسها به ایران وارد سازد. قراردادی که در زمان مشیرالدوله بین دو دولت امضاء شده بود که هر وقت روسها بسبب اغتشاشات داخلی ایران مرزهای خود را در خطر ببیند حق دارند نیروهای خود را وارد خاک ایران کنند. نطق پرژوف صدر هیأت رئیس اتحاد جماهیر شوروی، پیش از پیروزی انقلاب ایران در بهمن ۱۳۵۷ دایره به اشغال ایران جهت

لنین گفت ما طلاب دوستی عمیق با ایران هستیم



مشاورالممالک انصاری



لنین

حفاظت از مرزهای خود متکی به قرارداد یکطرفه فوقی بود. پس از پیروزی انقلاب ایران و سقوط رژیم شاهنشاهی وسیله آقای دکتر محمد مکرری سفیر کبیر ایران در مسکو الغاء این قرارداد ننگین نیز مانند دیگر قراردادهای استعماری از سوی جمهوری اسلامی ایران اعلام گردید و بعداً هم خوشبختانه رژیم استعماری کمونیستهای هولناک و متجاوز شوروی در زباله دانی تاریخ برای همیشه مدفون شد و این خرس خطرناک نابود و ملت‌های مسلمان آسیای مرکزی و دیگر ایالات تحت خفقان کمونیستها طعم آزادی را چشیدند و برخی نیز هنوز در حال مبارزه اند، تا استقلال و آزادی کامل خود را به دست آورند.

کلنل به خراسان برای رفع ناپساامانیها بود، پس از گذشت ۲۱ سال از واقعه کلنل در کتاب تاریخ احزاب سیاسی آورده است:

«کلنل از حکومت قوام السلطنه بیمناک شده به فکر طغیان افتاد و مصمم گردید که خود زمام امور خراسان را در دست بگیرد. بدین ترتیب هنوز چند روزی از کفالت نجدالسلطنه نگذشته بود که بدون بهانه و بی مقدمه شخص نامبرده را توقیف کرده [برخلاف امر شاه و دولت] اداره‌ی حکومتی را خود در دست گرفت و جسمی از ارباب نفوذ شهر را که محل خیالات خود می‌شمرد، بار دیگر توقیف و برخی را تبعید نمود، و گروهی از اهالی و طبقات مختلفی شهر را در ارگ ابائی دعوت کرد و به آنان تلقین شد که بنام اهالی از دولت، والیگری کلنل محمدتقی خان را تلگرافاً تقاضا کنند»

در نتیجه از همان مجلس، چند تفری انتخاب شده بتلگرافخانه مشخص شدند و تلگراف کردند که نجدالسلطنه قادر نیست خراسان را اداره کند و کسی به غیر از کلنل لایق این مقام نیست.

نظر به آنکه کلنل مأمور دولت را توقیف کرده و جسمی را بدون مجوز قانونی و بی اجازه‌ی دولت حبس و تبعید کرده بود. پیشنهادات حضرات را دولت رد کرد، و کلنل هم اطاعت کرده، نجدالسلطنه کفیل ایالت را رها ساخت. اما وضع شهر وخیم شده روزبروز هم بر وخامت اوضاع شهر می‌افزود و شیهای صدای تیر و تفنگ اسباب توحش مردم را فراهم می‌ساخت و عاقبت شبی در یکی از محلات دو بمب محترق گردید و یک طفل هفت ساله مقتول شد و اضطراب اهالی به حد اعلی رسید (این بمب‌ها را ترکهای قفقازی از شوروی می‌آوردند و متعجب میکردند تا مردم دچار بیم و هراس گشته از آنها پیروی کنند). باز جمعی به تلگرافخانه رفته [ناچار] تقاضای ایالت کلنل را تجدید کردند، و شبنامه‌ها و مکاتب تهدیدآمیز بر ضد نجدالسلطنه انتشار یافت که او را امر به کناره‌گیری می‌نمودند، بالأخره نجدالسلطنه بتاريخ ۲۳ ذیحجه مطابق اسد ۱۳۰۰ دست از کار کشیده در خانه‌ی خود منزوی گردید و کلنل بدون اجازه‌ی مرکز اداره‌ی حکومتی را به چنگ آورده، زیر اراده‌ی خود گرفت و به مداخلات مستقیم دست یازید... [نقطه‌چین مربوط به خود متن است] و باز تحصن و تلگرافات مذکور [که از سوی کلنل و ادار میشد] تجدید گردید.

درین حین دولت تصمیم گرفت مصمص السلطنه بختیاری را (بخاطر ایلیمانی بردنش) به ایالت خراسان بفرستد و این از طرف متخصنین تلگرافخانه زد شد و با لحنی زننده فرمانفرمایی کلنل را از دولت خواستار شدند و دولت دریافت که وضع خراسان از حال طبیعی بیرون رفته و در چنگ کلنل افتاده است. بنابراین بتاريخ ۹ اسد ۱۳۰۰ از طرف مصمص السلطنه والی خراسان که هنوز در تهران مشوقف بود، کفالت ایالت تا ورود خود او به کلنل واگذار گردید.

اگرچه این تلگراف تا حدی باعث تسکین خاطر مرحوم کلنل شده، علی الظاهر خود را تسلیم اوامر دولت و اراده ی شاه نشان میداد، ولی در باطن به این امر متقاعد نگردیده بيم داشت که مبادا بدون استقلال در فرمانفرمایی خراسان اسباب زحمت او را فراهم آورند. اینجا قضایایی در پرده است که دست ما به اسناد آنها نرسید^۱، و از تلگرافی که مرحوم کلنل به مصمص السلطنه کرده است، چیزهایی استنباط میشود که حقیقت آنها بر ما هنوز پوشیده است^۲. کلنل در این تلگراف می افزاید:

پس از یک رشته تلگرافات متقابل در تحت شرایط و اطمنانی با اینکه هیچ حاضر خدمت نبودم و یقین داشتم هیچ کسی در خیال استفاده از خدمات من نیست، فقط و فقط به احترام امر ملوکانه در تاریخ ۱۳ جوزا از امورات حکومتی کناره گرفته و به ریاست قوای نظامی خدمت صادقانه ی خود را ادامه دادم. اینک همانطور که پیش بینی شده بود، از روز اوک در هر دو مورد نامساعدتهایی منحوس که شرحش موجب اطاله ی کلام است، مرا از کار بازداشته و بزرگترین قسمت وقت را که بایستی به اصلاحات قوای نظامی مصروف شود به دفاع گذراندم.

[تجدالسلطنه] کفیل ایالت با اینکه در سایه ی قدرت قوای نظامی فرمانفرمایی کرده و با کمال گرمی به عزل و نصب حکام و گرفتن تقدیمی مشغول بود، از ادب و انسانیت و بردباری

۱- اکنون که ۷۲ سال از آن واقعه میگذرد، هنوز هم به نویسندگان اجازه ی از دور نگاه کردن به این

اسناد را تمیذهند، تا چه رسد به زمان ۱۳۲۱ که ملک الشعراء این کتاب را می نوشت.

۲- تلگراف مورخه ۱۰ اسد نمبر ۲۱۲ که قبلاً آورده شد.

و اطاعت فوق العاده‌ی من سوء استفاده نموده به عناوین مختلفه زبان طعن و لعن مردم را بسوی قوای نظامی دراز نموده و از دادن راپورت‌های غلط و مجعول خودداری می نمود. جواب پیشنهادات و مستدعیان از مرکز همه بطوری بود که هر طفل شیرخواری مخالفت تامه را احساس نموده و پاپستی خود را در هر آن دوچار مخاطرات و صدمات بداند.

بالآخره آنچه در مدت این دو ماه در خراسان شد، همه مبتنی بر نظریات خصوصی شخص آقای رئیس الوزراء و حسن التقام بوده لاغیر. پس از یأس کامل از موفقیت در ۲۸ سرطان [تیرماه] رمزاً استدعا کردم که یا از خدمت معافم فرموده و یا این ترتیبات را خاتمه دهند، جواب قاطعی داده نشد.

خلاصه حیثیت و شرافت خود و زیردستانم و امنیت ایالت مهمی را در خطر دیده، پس از آنهمه استغاثه‌ها بر حسب تقاضای اهالی پس از کناره گیری کفیل ایالت داخل عملیات مستقیم شدم^۱ و چون بکلی از حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء و آقای کفیل تشکیلات مأیوس بودم، با قدویت خانوادگی که به حضرت اشرف آقای مشیرالدوله داشتم در لیله‌ی هفتم اسد توسط حضرت معظم له مراتب را به عرض خاکبای همایونی رساننده و بدبختانه به صدور دستخط جوابیه نائل نگردیدم. [وقتی به دستخط و اوامر شاه توجه تکی و نادیده بگیری، انتظار داری که شاه به دستخط تو، توجه کند! آنهم شاهی که خواب و خور و زندگیش بسته به اراده‌ی انگلیس بود و نخست وزیرش را هم انگلیسی‌ها انتخاب کرده بودند]. عرض از استدعای شریف فرمایی [سرکار برای حضور در تلگرافخانه برای گفتگو و مخابره‌ی حضوری] اینست که علاوه بر اینکه عملیات دولت حاضره و شخص آقای رئیس الوزراء اقلأً آن قسمتی که در خراسان شده منافی با مصالح مملکتی است، بنده شخصاً

۱- همانطور که ملاحظه میشود، استدالات مرحوم کلنل هرچند که موجه است، اما در آن زمان کافی نیست. انتقامجویی رئیس الوزراء، کناره گیری کفیل ایالت، شرافت زیردستان، امنیت خراسان، چیزهایی بود که به شاه و دولت مربوط بود و آنها هم این مسؤولیت را به شما واگذار نکردند. پس تو چه اصراری تو نابودی خود باید داشته باشی. وقتی دولت یکبار تو را نمیخواهد، تو ضد بار از او دوری یکن و عطایش را به لپاش ببخشی.

هیچ اعتماد و اطمینانی به حضرت ایشان ندارم و بهمین دلیل حاضر به قبول هیچ خدمتی نیستم و نمیتوانم با داشتن اقتدار ظلم را دیده و چشم پوشی کنم. از حضرت معظم استغاثه و استرحام میکنم و سایل معافی از خدمت بنده را فراهم فرموده و با اینکه با مستدعیات همراهی فرمایند، خدا شاهد است که این وضع پایدار نمیماند و ممکن نیست که با این ترتیب امورات مملکت اصلاح شود.

من آنچه تکلیف سربازیم بود، عرض کردم و در مقابل هر پیش آمد ناگواری خود را بکلی بیگناه میدانم و حاضرم در هر محکمه که از روی عدالت قضاوت شود، اظهارات خود را با اسناد مثبت به ثبوت برسانم. محمدتقی^۱

مرحوم بهار بدنبال بیان این تلگراف می افزاید:

«آنچه از خارج و غیر از تاریخ ملک زاده بدست آورده ایم و تلگراف بالا هم بدان اشارتی دارد و حافظه هم چیزی از آن به یاد می آورد، شرحی است که از آقای امیر تیمور^۲ نماینده ی مجلس شنیدم و اینک نقل میکنم:

بعد از رفتن سید ضیاء الدین و قبل از وصول خبر ریاست وزرایی قوام به خراسان، تلگرافی از تهران به مشهد رسیده، میرزا صدر ملقب به نجدالسلطنه را نایب الایاله کرده و کلنل به سمت ریاست قوای تأمینیه و قشون نامزد می نماید^۳.

این خبر به کلنل که تا آنروز از طرف سید ضیاء الدین نایب الایاله و فرمانده قوای خراسان شناخته شده بود، میرسد، عصبانی شده، رئیس تلگرافخانه و نجدالسلطنه را توقیف میکند.

بعد از این عمل جمعی از وجوه اعیان و علماء و تجار شهر را به دارالایاله دعوت میکند و آن شب یکی از شبهای رمضان بود و کلنل برای مدعوین نطقی ایراد میکند که مفادش

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک الشعراء بهار، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- امیر تیمور کلانی از رؤسای هزاره شرق خراسان که در زمان قوام السلطنه والی خراسان به حکومت

قوچان منصوب شد.

۳- بنابراین، قوام هیچ کینه توزی نگرده او را به مقام سابقش باقی گذاشته است.

چنین بود که: من به خراسان خدمت کرده‌ام و من سردی خدمتگزار دولتتم و اگر بکروز قوام السلطنه را ترقیف کردم به امر دولت مرکزی بوده است، و حتی به من امر شده او را تلف کنم. ولی من این امر را اطاعت نکردم، زیرا قوام السلطنه در هیچ محکمه‌ی رسمی محکوم به مرگ نشده بود و کشتن او را وظیفه‌ی خود ندانستم، و تحت الحفظ وی را به مرکز فرستادم تا خودشان هر چه می‌خواهند بکنند. غرض آنست که من تا جاییکه ممکن بود، اطاعت امر دولت را فرض ذمه‌ی خویش دانسته و اکنون نیز مطیع دولت می‌باشم.

اما شنیده میشود که دولت به قوام السلطنه واگذار شده است و من سوء ظن دارم که مبدا احساسات ایشان داعی انتقام بشود، و طرز رفتاری که هم اکنون با من شد و بدون اینکه به خود من تلگراف کنند و تکلیف را معین نمایند، بدون هیچ اعتنایی سرا از کار من فصل و دیگری را بجای من تعیین کرده‌اند، این سوء ظن من را تأیید میکند.

آقایان بدانید که هرگاه قصد دولت توهین و آزار و تمام کردن من باشد، در صورتی که من مطیع دولت بوده و هشتم، کمال ظلم خواهد بود. من حاضر نیستم که خونی از بینی یک ایرانی بریزد، و راضی ترم گلوله به سینه‌ی من بخورد تا آن گلوله به دیوار قلعه‌ای از قلاع ایران اصابت کند. معهداً در صورت بی‌لطفی دولت و قصد انتقام و تصمیم بر تمام کردن من، ناچار خواهم بود، با قوائی که تحت اطاعت دارم، مقاومت نمایم.

اکنون آقایان را از قضایا آگاه کردم، باقی خود دانید.

در همانشب کجسیونی شش نفری از میان جمعیت برگزیده شد که عده‌ی اعضای آن

اینها بودند:

۱- حاج فاضل مجتهد ۲- میرزا مرتضی قلی خان ۳- حاج شیخ محمدکاظم تاجر

۴- سردار نصرت (امیر تیمور کلانی) ۵- حاج حسین آقای ملک ۶- شیخ حسن پائین
خیابانی.

این عده همان شب به تلگرافخانه رفتند و موضوع اظهارات کلنل محمدتقی خان را با دربار سلطنتی توسط تلگراف در میان نهادند و شرایطی که کلنل آنها را شرط موافقت و اطاعت قرار داده بود، به عرض شاه رسانیدند که بفرار زیر بود:

۱- بودجه‌ی ژاندارمری خراسان مطابق آنچه فعلاً هست، باقی بماند و نقصانی در آن

روی ندهد.

۲- درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش بینی گردیده و در کابینه ی قبلی به تصویب رسیده است اعطاء شود.

۳- اسب و اسلحه ی شخصی قوام السلطنه که به ژاندارم تعلق گرفته و اسبها داغ ژاندارم مری خورده اند، متعلق به این اداره باشد و مسترد نگردد. [کنل این شرط را برای تحریک کردن قوام السلطنه گنجانده است، در صورتی که چند اسب برای قوام هیچ اهمیت نداشت].

۴- دولت به کنل محمدتقی خان دو ساله مرخصی با استفاده ی از حقوق بدهد که در فرنگستان نراقص تحصیلات خویش را تکمیل کند.

۵- یک اسکورت ژاندارم کنل را تا سرحد ایران مشایعت نماید... (نقطه چین مربوط به متن اصلی است) و خرده ریزه های دیگر که به یاد آقای امیر تیمور نمانده بود. (ظاهر آیکی از تقاضاها هم ابقای مسیو دبوای بلژیکی رئیس مالیه بوده است که هم دست کنل بود و دولت او را معزول کرده بود).

همان شب از دربار جواب رسید که اغلب حضرت همایونی تمامت شروط کنل را پذیرفته اند، جز اینکه اجازه نمیدهند که مشارالیه از ایران خارج شود و مقتضی میدانند که در سر خدمت خود با امیدواری و استظهار کامل مشغول باشد. نزدیک سحر جواب دربار به کنل رسید و کنل شکر کرد و گفت: الحمد لله که باری بزرگ از دوش من برداشته شد، و به فرورد نجد السلطنه را احضار کرده او را مرخص نمود و شغل کفالت ایالت را به مشارالیه واگذار کرد و خود از دارالایاله به باغ خونی خارج شهر انتقال نمود و به خدمات مرجوعه قیام کرد^۱.

اما همانطور که گمان میشد، سید مهدی فرخ و دوسه نفر از همزبانان کنل که یار غار و محرم راز وی بودند، و قدرت و سلطه ی خویش و خوابهای طلایی را که برای تجزیه خراسان و مقام صدارت و وزارت خود دیده بودند، در خطر میدیدند، شروع کردند به وسوسه

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک الشعراء بهار، ص ۱۴۶.

کردن کلنل و بیخ گوش این جوان ساده دل خواندن و او را تحریک نمودن، چنانکه مرحوم ملک الشعراء به این موضوع اشاره کرده و گفته است:

«اجتماعاتی در شهر مشهد بنام کمیته ملی و غیره راه افتاده بود، بیانیه‌هایی دایر بر انتقاد از اوضاع تهران و رئیس الوزراء انتشار می‌یافت و تلگرافات زننده‌ای از همین قیبل به تهران مخابره می‌گردید و در بعضی از جراید مشهد به رئیس دولت و مرکزبان حمله‌ها و توهین‌ها میشد و معلوم بود که این شایعات بدون اطلاع و میل کلنل نیست، و نیز از تلگراف کلنل به صمصام السلطنه [بختیاری] این معنی روشن بود که وی از رئیس الوزراء سوء ظن بسیار دارد.

صمصام السلطنه بنا بود با عده‌ی بختیاری حرکت کند [و سواران بختیاری را با خود به خراسان بیاورد] ولی کلنل از این معنی ترسید و در تلگرافاتی که عین آنها در تاریخ ملک‌زاده موجود است، مکرر از صمصام خواهش می‌کند که تنها بیاید و عده با خود برندارند و می‌گوید که:

«اهالی از آمدن سوار بختیاری ناراضی هستند» [بیچاره اهالی که چه کارهایی که بنام آنان انجام نمیدهند، که حتی روحشان هم از آن خیر ندارد و نه از آمدن این راضی بودند و نه از رفتن ناراضی. بیچاره اهالی همیشه جز آلت دست این و آن بوده‌اند، مگر نه اینکه هم در عروسی قربانی میشدند و هم در عزا...].

و در تلگراف رمز مورخه ۱۶ اسد [مرداد ۱۳۰۰] به صمصام می‌گوید: «چنانچه عده همراه نخواهد بود، اطلاع فرمائید تا بتوانم اهالی را خاموش و مطمئن بنمایم، ثانیاً جنرال قونسول انگلیس^۱ اظهار میدارد، بندگان حضرت اشرف به سفارت دولت فخریه اطمینان داده‌اند که نسبت به بنده اعتماد خواهید داشت، فدوی طرفدار جنگ داخلی نیستم و نسبت به حضرت اشرف با اینکه تاکنون خدمت نرسیده‌ام [حضور مبارک عقیده‌ی پاک و بی‌آلایش دارم، لکن چنانچه در ضمن تلگراف حضوری عرض کردم نسبت به دولت و

۱- همانطور که گذشت سفارت انگلیس واسطه‌ی بین دولت و کلنل محمدتقی خان بود که بین آنها

به نحوی آشنی برقرار سازد که استاد آن در وزارت خارجه باید اکنون هم موجود باشد.

مخصوصاً شخص آقای رئیس الوزراء به دلایل کافی که در دست است، اعتماد و اطمینان ندارم. اگر بندگان حضرت اشرف شخصاً ضمانت فرمایند که کابینه‌ی حاضر به مواعید خود وفا خواهد نمود، بنام شرافت و درست‌قولی ایلیاتی که در حضرت اشرف سراغ دارم تسلیم محض خواهم شد و درین صورت استدعائی که خواهم داشت همان ابقای مسیو دیوا است و پس، و امیدوارم از بذل توجه درین موقع فدوی را مفتخر فرمایند».

۱۶ اسد ۱۳۰۰ نمره‌ی ۲۱۵ - محمدتقی -



مسیود و اینتار عالی خراسان

اکنون بازگردیم، ببینیم آقای صمصام السلطنه‌ی بختیاری والی خراسان از تهران به مشهد به کلنل چه می‌گوید؟

«جناب اجل آقای کلنل محمدتقی خان کفیل ایالت جلیله‌ی خراسان دام اقباله، از مفاد دو فقره تلگراف مرموز و مکشوف جنابعالی مستحضر، اینکه اظهار داشته‌اید مطابق شایعات اینجانب با عده‌ی بختیاری و قوای دیگر خیال حرکت به آن صوب دارم، این شایعه را بکلی تکذیب می‌نمایم، چه که با بودن جنابعالی و عده‌ی ژاندارم مأمورین مشهد، دولت و ایالت از قوای دیگر مستغنی و احتیاجی نخواستند داشت، لازم است جنابعالی به اطمینان قول ایلخانی من، اشخاصی که ازین باب دچار توهم و تشمت خیال شده‌اند،

یکلی مطمئن نمائید، اینجانب با کالسکه‌ی چاپاری [بدون سوار و تشریفات بسوی خراسان] حرکت می‌نمایم.

اما جواب قسمتی که به خوردتان اشاره نموده‌اید، اینجانب به شرافت ایلیت خودم به جنابعالی اطمینان میدهم که کاملاً مورد اعتماد من هستید، از طرف دولت و اینجانب ابداً مورد اعتراض و بی‌محبتی نخواهید بود. بلکه از لازمه‌ی محبت و مهربانی درباره‌ی شما اغماض نکرده، زحمات و خدمات شما منظور نظر خواهد بود.

در موضوع مسیو دبووا با اینکه قانون امور کلیه‌ی وزارتخانه‌های دولتی را چنانکه میدانید مجزا و کلیه‌ی وزارتخانه‌ها در امور یکدیگر موظف به مداخله نخواهند بود، معهذا نظر به عوالم محبتی که به شخص جنابعالی دارم حتی القوه کوشش می‌کنم. با این حال از این بی‌مدرشته‌ی این مذاکرات را مقطاع و با کمال اطمینان خاطر و امیدواری مشغول حفظ انتظامات بوده، مزید امتنان اینجانب و رضایت دولت را فراهم دارید. ۱۸ اسد ۱۳۰۰ نجفقلی بختیاری.

و نیز مصصام به او تلگراف میکند که: کلنل گلرپ [سوئدی رئیس ژاندارمری کل کشور] برای رفع سوء تفاهات [به خراسان] می‌آید و آمدنش قبل از جریان مذاکرات و معاهده‌ی بین من و شما بوده است، تلگرافات [مبادله شده بین ما دو نفر] را کلیتاً به ایشان ارائه بدهید تا مسبوق شود.

با این مقدمات، مرحوم کلنل اولاً «مسیو دبووا» بلژیکی را که از همدستان او بود و دولت احضارش کرده بود و او تمرّد کرده به ریاست مالیه برگماشت و اردوی بسیاری به سرقت شجاع الملک باخرزی [پدر صولت السلطنه‌ی معروف] و دیگران که خیال مخالفت در آنها میکرد، فرستاد و روز ۱۱ ذیحجه‌ی^۱ ۱۳۴۰ کلنل گلرپ و پنج نفر صاحب منصب را که وارد شش فرسخی شهر شده بودند، فرستاده، خلع سلاح کرد و به شهر راه نداد و خود با آنها ملاقاتی کرده روانه‌ی تهرانشان کرد و به طغیان علنی آغاز نمود. [خلع سلاح کردن و بازگرداندن این چند نفر در واقع توهینی به مردم مهمان‌نواز خراسان هم بوده است.]

۱- در متن ۱۳۰۰ آمده است که تاریخ خوردشیدی برابر با سال ۱۳۴۰ قمری می‌باشد.

تصور میشود که قوام السلطنه رئیس الوزراء هم با کلنل خوب نبوده است. اما کسانی که ریاست کرده اند میدانند که هیچ رئیس دولتی حاضر نیست به صرف احساسات شخصی و حب و بغض خصوصی شش هزار سرباز مسلح را بر علیه خود و دولت خود تحریک کند، خاصه که خبر داریم و این معنی را من^۱ از آقای بهرامی (دبیر اعظم)^۲ شنیده ام که می گفت:

روزی که خبر طغیان کلنل به سردار سپه رسید، در تهران هزار نفر تفنگ بدوش نداشتیم و حسین آقای خزاعی را با عده ای بی سروته و بی ساز و برگ به شاهرود فرستادیم.

پس اگر گفته شود که دولت، امیر شوکت الملک (علم) و سردار معزز بجنوردی (ابدلخانی شادلو) را بر علیه کلنل تحریک کرده است، صحیح است، اما این عملیات مربوط به زمانی است که طغیان کلنل علنی نشده و زیر بار هیچ مصلحتی نرفته است، مع هذا نمیتوانم درین قضیه با اطمینان یک قضیه ی تاریخی حکم بکنم.^۳

قیام کلنل از دیدگاه کمونیستهای شوروی

کمونیستها هم که رهبرشان لنین وسیله کشورهای غربی یعنی انگلیس و فرانسه در مقابل امپراتوران زورمدار و توسعه طلب روسیه، مورد حمایت قرار گرفت تا خاندان امپراتوری را که غرب از وحشت و بیم ارتش مقتدر آن خواب در چشم نداشت، نابود کنند و کشوری به نام شوروی به وجود آورند و کمونیستهای سراسر جهان را که به نام جنبش های کارگری در اروپا مزاحم سرمایه داران بودند، به آنجا فرستادند، تا هر چه دلشان میخواهد انجام دهند و فریاد بزنند و به قول خودشان جامعه بی طبقه به وجود آورند.

این کمونیستها پس از اینکه به مقصود خود رسیدند و خاندان سلطنتی روسیه را تمام از

۱- گوینده مرحوم ملک الشعراء بهار است.

۲- بهرامی دبیر اعظم و مشاور رضاشاه و رئیس دفتر دربار او بود.

۳- احزاب سیاسی، ملک الشعراء بهار، ص ۱۴۸.

زن و مرد و کودک شیرخوار قتل عام کردند، در دو گروه به نام پلشویم و منشویک دست به تصفیه حسابهای داخلی زدند و ظلمها و جنایتهایی مرتکب شدند که روی جنایتکاران تاریخ را سفید کردند. کردهای ما که آن زمان برای گله‌داری به مراتع عشق آباد می‌رفتند و خیلی از آنها هم در عشق آباد منزل و کاروانسرا و باغ و ملک داشتند، پس از آنکه آن وضعیت خراب و تجاوز به حقوق انسانها را به چشم دیدند، از همه چیز خرد گذشته و وارد ایران شدند. کشت و کشتارهای کمونیستها به رهبری استالین که پس از لنین به قدرت رسید، چیزی نیست که در این صفحات یا چند کتاب به رشته تحریر آید، در اینمورد در سالهای اخیر کتابهایی منتشر شده که خوانندگان عزیز برای اینکه بدانند در پشت آن دیوار آهنین بر مردم فلک‌زده چه گذشته است، به آنها مراجعه نمایند^۱.

اما چنانکه گفته شد، کردهای مرزنشین ما علی‌رغم سانسور مطبوعات و رسانه‌های خبری کلیشه‌شده و یکنواخت کمونیستها برخی از جنایات کمونیستها را در برخورد با دو گروه فوق به چشم دیده و عبرت گرفته بودند و از آن همواره الحذر گویان بی‌زاری می‌جستند. در چنین اوضاع و احوالی بود که کمونیستها برای نفوذ در داخل خراسان نخست خدو سردار کرد را که وسیله یکی از ترکهای دوست او در عشق آباد به آنها معرفی شده بود، علم کردند و سپس حیدرخان عمواوغلی تروریست معروف ترک را به خراسان فرستادند و شمال این استان را که مردمش پایند به فرهنگ ملی و آزادی و عقاید اسلامی بودند، شوراندند. اما چنانکه در جلد چهارم گفته شد، سرانجام در مقابل احساسات پاک مردم بویژه کردها در شهرستانهای مرزی قوچان و شیروان و دزگوز و بجنورد و اسفراین به زانو درآمده و شکست خوردند و خدو^۲ سردار که دیگر به کارشان نمی‌آمد، بدون پشتیبان رها شد و به دست کلنل محمدتقی خان پسیان در مشهد تیرباران گردید^۳. (البته به قول خودشان به دست همان انقلابیون کارگری ۱۱).

کمونیستها پس از اینکه از جریان خدو ناامید شدند و دریافتند در خراسان کلنل

۱- خاطرات آقابکوف. خاطرات باژانوف. ترجمه دکتر غایت‌العرفان.

۲- بنگرید به: اسفراین، دیروز و امروز، کلیم‌الله توحیدی (کاتبان)، چاپ ۱۳۷۴.

۳- حرکت تاریخی کرد به خراسان، توحیدی، ج ۲، ص ۲۹۱.

محمدتقی خان علیه قوام السلطنه و دولت تهران که از سوی انگلیسی ها حمایت میشد، سر به طغیان زده است، ترکهای کمونیست آذربایجان و عشق آباد و قفقاز را به مشهد فرستادند و دور و بر او را گرفتند تا در خراسان شورشهای لازم را به وجود آورده و برای انگلیسی ها کارشکنی کنند و امتیازات لازم را از ایران و غربی ها بگیرند. برای این کار برخی از ترکهای هم که به قوچان فرستاده شده بودند، علیه حکومت خوانین کرد تشکیلاتی سری تشکیل دادند که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. (بنگرید به بخش اسناد).

آنها برای نیل به اهدافشان از واژه های مانند حکومت مردمی، نهضت های کارگری، جنبش رهایی بخش و... استفاده میکردند که طبقه محروم جامعه را فریفته و به سوی خود جلب کنند. اما چنانکه گفته شد اینها دلشان به حال مردم و کارگران نسوخته بود، بلکه خود همین مبلغین هم آلت دست دفتر حزب کمونیست بودند و طبق دستورات کلیشه ای مرکز اقدام میکردند که از سوی استالین دیکتاتور خون آشام دیکته میشد.

بهر حال کمونیستها وسیله عواملشان به کلنل چراغ سبز نشان دادند که از او در مقابل دولت زورگرو و اشرافی قوام حمایت خواهند کرد. کلنل بیچاره هم به طناب پوسیده ی آنان داخل چاه رفت و بعد دیدیم که چه بر سرش آمد. چنانکه پس از کلنل هم بر سر سالار جنگ آمد که او هم وسیله خوانین کرد تار و مار و متواری شد.^۱

حال پس از سالها ایوانف از نویسندگان شوروی که مأموریت داشت چیزهایی در مدح کمونیستها و نهضت های رهایی بخش آنان بنویسد، از قیام کلنل هم پس از قیام خیابانی در تبریز و میرزا کوچک خان در جنگل چنین نوشت:

«قیام خراسان و جنبش دموکراتیک» (۱۱)

در پائیز سال ۱۹۲۱، قیام کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان سرکوب شد. در

۱- در مورد قیام سالار جنگ معروف به لهاک که روسها از مراوه تپه علم کردند و به خراسان فرستادند و در بجنورد و اسفراین دادگاه سرخ برای اعدام خوانین کرد تشکیل دادند، در جلد هفتم این کتاب اسناد و مدارک لازم را آورده ام که امیدوارم آنهم روزی چاپ و منتشر شود.

این ایالت ایران بقایای زندگی قرون وسطایی وجود داشت^۱ و عقب ماندگی آن نسبت به سایر نواحی شمالی ایران به وضوح به چشم میخورد (۱۱). در این ایالت حکومت خالخان و فتودالی نیمه مستقلی وجود داشت و زنجیر دیکتاتوری شدید خان های بزرگ گلوی دهقانان و سایر مردم را فشار میداد. [اوویلا؛ بیچاره دهقانها (۱)].

در ماه ژوئن سال ۱۹۲۰، در نواحی شیروان و قوچان قیام تهیدستان به رهبری خدو، چویان^۲ سابق یکی از خانهای بزرگ کرد زعفرانلو مشتعل گشت.

قیام کنندگان علیه خان های محلی و قشون اشغالگر انگلیس دست به مبارزه مسلحانه زدند. [البته طبق رهبری حزب کمونیست شوروی]، قشون شاه با کمک و همراهی دسته های مسلح خان ها در سپتامبر ۱۹۲۰، قیام را سرکوب کردند.

نارضایتی مردم به دسته های نظامی و ژاندارمری^۳ خراسان که تحت فرماندهی کلنل محمدتقی خان پسیان قرار داشتند نیز سرایت کرد. کلنل محمدتقی خان عضو حزب دموکرات ایران بود و در زمان جنگ جهانی اوک فرماندهی ژاندارمری را [در کرمانشاه] عهده دار بود...

۱- مثل اینکه در سایر ایالات ایران یا در ایالات شوروی مردم موشک به فضا میفرستادند و در ناز و نعمت و رفاه و آزادی و حکومت مردم بر مردم برخوردار بودند، که حالا کمونیستها دلشان به حال مردم بیچاره خراسان سوخته بود و قصد نجات آنها را داشتند!!

۲- خدو را چویان [محمدابراهیم خان زعفرانلو] ذکر کرده اند که بنمایانند این انقلاب چویانی بوده. در حالی که در جلد چهارم گفته ایم که خدو اصلاً چویانی نکرده، بلکه یکی از نوکران و رئیس سواران محمدابراهیم خان بود و در جریان انقلاب کمونیستی خود با پولی که از روسها گرفت، چندین قطعه باغ و مزرعه خرید و با چندین زن زیبا هم ازدواج کرد و دق دلی درآورد و سرانجام هم با لبخند کمونیستها بدو قه و اعدام شد.

۳- قیام بعدی افسران توده ای خراسان در ۲۵ مرداد ۱۳۲۲ هم مستقیماً وسیله کمونیستهای شوروی رهبری و تحریک شد که با شکست مواجه گردید. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: قیام افسران خراسان، نوشته ابوالحسن نقرشیان، چاپ ۱۳۶۷. البته گمان نشود که تمام افسران و کسانی که در این قیام ها شرکت داشتند، خائن بودند، بلکه بسیاری از آنها مردمی شریف و خیرخواه بودند که از نابسامانیهای زمان به ستوه آمده و دست به قیام میزدند و به کمونیستهای روس متکی میشدند.

کلنل محمدتقی خان با جاسوسان و مأموران انگلیس در خراسان به مبارزه پرداخت و عده زیادی از آنها را دستگیر نمود. او فعالیتها و مکاتبات کنسول انگلیس در مشهد را کنترل میکرد. کنسول انگلیس می‌کوشید تا کلنل محمدتقی خان را وادار سازد که خراسان را ترک کرده و در ازای آن مبلغ هنگفتی پول دریافت دارد.

کلنل محمدتقی خان پسیان و طرفداران او مواضع قاطعی درباره مسأله ارضی نداشتند و کمتر به آن توجه میکردند. ولی در بعضی موارد فتوئدالهای مرتجع را دستگیر کرده و جرائم سنگینی از آنها دریافت میداشتند. بعلاوه دهقانها را نه از تعهدات خود نسبت به مالکان و فتوئدالها سر باز می‌زدند و از پرداخت بهره مالکانه امتناع میکردند، تحت تعقیب قرار نمیدادند. در نتیجه‌ی سیاست ضدانگلیسی و مبارزه علیه جاسوسان و مأموران انگلیس و مبارزه علیه دولت مرتجع قوام السلطنه، جنبش ضد فتوئدالی دهقانان در خراسان اوج گرفت^۱.

دهقانان از پرداخت بهره مالکانه و مالیات و عوارض و وام‌ها سر باز زدند و دارایی مالکان را تصاحب کردند. [در صورتیکه چنین چیزی اصلاً روی نداده و این جملات ساخته و پرداخته‌ی ذهن تنوریسین‌های حزب توده‌ی شوروی بوده است]. بر اثر تحریکات قوام السلطنه خان‌های بزرگ خراسان به‌مراهی دستجات مسلح خود علیه کلنل محمدتقی خان وارد کارزار شدند. در پائیز سال ۱۹۲۱، ارتش دولتی نیز به خراسان اعزام شد^۲.

در زد و خوردهایی که میان ژاندارم‌های کلنل محمدتقی خان و دسته‌های مسلح کردهای قوچان در گرفت، کلنل محمدتقی خان پسیان کشته شد...

در تاریخ اول ماه نوامبر ارتش دولتی وارد مشهد شد و طرفداران محمدتقی خان پسیان

۱- چنانکه گفته شد دهقانان خراسان اصلاً از اقدامات کلنل اطلاعاتی نداشتند و فرامک و همراهی با او هم قدمی برنداشتند، بلکه محرکین او چند نفر ترك قفقازی و عشق‌آبادی و انشالیم بودند و مردم خراسان را با آنها هیچ ارتباطی نبود.

۲- اعزام چند نفر قزاق گمرسته و بدون تفنگ و فشنگ کافی به فرماندهی حسین خزاعی در جریان سرکوب کلنل وسیله‌ی کردها، اصلاً دخالت و نقشی نداشته که موضوع را به ارتش دولتی نسبت داده است.

را به شدیدترین وجهی تحت تعقیب، شکنجه و آزار قرار داده و کشتار کردند^۱.
جیش نجات بخش ملی (۱۱) در خراسان سرکوب گردید. ولی قیام ضد فئودالی
دهقانان تا مدت زیادی در ایالت خراسان ادامه داشت^۲.

کلنل محمد تقی خان از دیدگاه یحیی دولت آبادی

تمام کسانی که با تاریخ ایران در صدر مشروطیت آشنایی دارند و بی گمان کتاب چهار
جلدی حیات یحیی را خوانده و میدانند که مؤلف آن یعنی یحیی دولت آبادی از روحانیون
لهمیده و آزاده و باوجدان ملی است، و آنچه بیان میکند و تعریف و تمجید یا بدگویی از کسی،
بدون گمان راه خطا نپیموده و در شناختن افراد و پی بردن به کنه و باطن آنها با آگاهی‌هایی که
داشته نظرش همواره صائب و درست بوده است.

این مرد بزرگ و خردمند و میهن دوست کشور ما، در آن دوران پر آشوب عصر خویش و

۱- این آقای کمونیست نگفته است این کسانی که شکنجه و کشتار شدند، کی بودند و در کجا بودند
و چه نام داشتند؟! بی جای تأسف است که با این اراجیف خود سالها جوانان و فرزندان برومند ایران را فریب
داده و به سوی طناب پوسیده و بی اساس خود کشیده و به چاه می انداختند و سرانجام هم چنانکه دیدیم پس از
پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رهبران این منجیان به اصطلاح عالم بشریت به چه غلط‌گرونیهای افتادند و چه
توبه نامه‌ها و عروج نامه‌هایی نوشتند که بر خیانت‌های خود سرپوش بگذارند.

۲- تاریخ نوین ایران، م- م. ایوانف، با مقدمه احسان طبری، ص ۵۱، که آنرا یگانه اثر بی مانند
خواننده و بسیار ستوده است که در تاریخ ایران بی نظیر است. درحالیکه دیدیم بیشتر یافته‌هایش دروغ و
بی اساس است. خود احسان طبری مداح و مترجم این کتاب هم پس از انقلاب اسلامی با توبه نامه نوشتن به
غلط کردن خود اعتراف کرد.

از دیگر کتابهایی که در مورد کمونیستها و حزب توده در ایران نوشته شده: کتاب نظری به جنبش
کارگری و کمونیستی ایران. از عبدالصمد کامبخش، نیز نشر حزب توده ایران به نام «انقلاب اکتبر و ایران»
است که به قیام خدو سردار و حوادث پرداخته شده از سوی کمونیستهای شوروی در خراسان اشاره شده که
نگارنده به آنها دست نیافته. اما آنها هم بیگمان آش شله قلمکاری از این قبیل اند.



بهنگام مهاجرت به‌مراه دولت موقت به رهبری نظام السلطنه مافی به سوی کرمانشاه و بغداد، در کرمانشاه با کلنل که آن‌زمان حاکم نظامی آن دیار بوده، آشنا می‌شود و بعدها از او اینچنین یاد می‌کند که او را قهرمان لشگری و میرزا کوچک خان را قهرمان کشوری دانسته و با این عنوان آغاز به سخن می‌کند:

دو قهرمان لشگری و کشوری

«در طی نگارشات جلد سیم^۱ از این کتاب و همین جلد نام این دو قهرمان مکرر برده شده است. گرچه بر حسب زمان

نگارش بقیه شرح حال این دو کشته شده در راه وطن و عاقبت کارشان دیر شده باشد. ولی

شاخ گل هر کجا که می‌روید گل است

و برای ادای وظیفه وجدانی این فصل را به نام این دو مجاهد پاک‌دل نگاشته، روان آنها را شاد می‌نماید. کلنل محمدتقی خان آذربایجانی، و میرزا کوچک خان جنگلی گیلانی دو قهرمان فصل بیست و نهم کتاب من می‌باشند. گرچه لغت کلنل بیگانه است (و واژه ای انگلیسی است) اما چون به این لقب معروف شده برای آسانی در نگارش به‌همین اسم (کلنل) نگارش می‌یابد.

در میان جوانهای وطن دوست ایرانی که نگارنده آنها را می‌شناخته است، مخصوصاً در میان لشگریان، کلنل یکی از خوبان، بلکه برگزیدگان ایشان بوده است.

۱- حیات یحیی، تألیف یحیی دولت‌آبادی، ج ۳، ص ۳۳۵، چاپ ۱۳۶۲.

کلنل دارای صفات نیکو و اخلاقی پسندیده بود و دوست و دشمن به پاکدامنی و وطندوستی و بیعلاقگی او به مال دنیا اعتراف داشتند. کلنل میان روح زمخت نظامی که آثارش از چهره وی هویدا بود، با روح لطیف ادبی که ظهور آن از دل شیدای پرمحبتی انتظار می‌برود، جمع کرده، دومی نیز از لیخندهای شیرین و نگاههای پرعاطفت او آشکار می‌گشت. برآستی این جوان مجسمه غرور نظامی و عاطفت ادبی بود، و این غریب است. نگارنده وصف این جوان سلحشور را پیش از آشنا شدن با او شنیده بودم و در سال یکهزار و سیصد و سی و چهار^۱ در ایام مهاجرت در کرمانشاهان چنانکه در فصل سی و هفتم از جلد سیم این کتاب نگارش یافته است، با او آشنا شدم.

کلنل حاکم نظامی کرمانشاه (در حکومت ملی در تبعید به رهبری نظام السلطنه) شد و نگارنده در کمیته دفاع ملی کار روایی داشتم. پس از معاشرت نمودن دانستم آنچه درباره او به گوشم رسیده بود، کمتر بوده است، از آنچه به چشم خود دیده‌ام، و این نادرالوجود است. کلنل که دورادور مرا می‌شناخت از آشنایی نزدیک به موجب فطرت پاک خود از این آشنایی اظهار خشنودی می‌نمود.

کلنل حکومت نظامی را در کرمانشاهان از طرف کلنل پپ آلمانی که اداره کننده‌ی قوای مدافعین ملی (در جنگ جهانی اوگ در ایران) بود، دریافت کرد، بی‌آنکه متذکر مصرت آن بوده باشد (که حکم خود را از سوی یک نفر افسر بیگانه گرفته، هر چند که آن افسر دوست ایران باشد). نگارنده او را متذکر ساخت و فوراً حکم مزبور را رد کرد. در صورتیکه ملیون به حکومت (نظامی او در کرمانشاه) همه رضایت داشتند، ولی نه به این ترتیب. این بود که بعد از رد کردن آن حکم از طرف مقام ایرانی صلاحیتدار همان حکم برای او فرستاده شد، و به کار خود پرداخت.

۱- اشتباهاً در متن بدینصورت نوشته: سال یکهزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴ هـ). در ایام ... فرسورنی که ۱۳۲۴ فرست است. خودش هم در جلد سوم نوشته است: به تقاضای نظام السلطنه روز دوازدهم ربیع الأوگ یکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۲۴ هـ). از صحنه به کرمانشاهان رفتم. حیات یحیی، ج ۳، ص ۲۲۲.

در موقع شکست خوردن اردوهای ملی ایرانی و عساکر به کمک آمده از طرف عثمانی و علیه قشون روس در کرمانشاهان و عقب نشینیها و آمدن قشون روس تا نزدیک خانقین (در خااک عراق) و حمله کردن این جوان رشید به اتفاق سرهنگ حبیب الله خان شیانی با عده‌ی کمی از ژاندارمری، بر قشون هنگفت روس، و تار و مار کردن آنها صدای رشادت او نه تنها در عراق عرب، بلکه در استانبول و برلین هم طنین انداز گشت، چنانکه از پیش نوشته شده.

کنل پس از افتادن بغداد به دست قشون انگلیس و خاتمه یافتن کار مدافعه ملی کردن ملبورن ایران در غرب وطن به استانبول و برلین می‌رود و شرح آن مسافرت را او خود نگاشته و در رساله‌ای که بنام وی در اداره (مجله) ایرانشهر در برلین طبع شده، منتشر گشته است، و نگارنده نمیخواهد آنچه را در آن رساله به قلم خود او و یا دوستانش نوشته شده، اینجا نقل نمایم، بلکه میخواهم اطلاعات خصوصی خود را بنویسم.

کنل پس از توقف طولانی در برلین (پایتخت آلمان) و اشتغال به کارهای نظامی زمینی و هوایی به امید خدمت‌های بهتری به وطن خویش برمیگردد، بی آنکه به قدردانی و حقشناسی کسی نسبت به خود، اعتمادی داشته باشد.

در سال ۱۳۳۸ هـ. در تهران با جامه (لباس) کشوری بر نگارنده وارد شد. از دیدار او خرسند شدم و علت تغییر لباس دادن او را پرسیدم. گفت: چون از روحیات کنونی اداره ژاندارمری (در تهران) آگاه نبودم، نخواستم با جامه لشگری وارد شوم که تکلیفی متوجه من نگردد و توانم از عهده‌ی ادای آن برآیم.

در آن ایام رساله‌ای تحت عنوان (ایران آینده) نوشته بودم و راه اصلاحات اساسی که در مملکت باید بشود، در آن رساله نموده شده بود. کنل را بسیار خوش آمد و گفت امیدوارم:

اجرای این رساله به دست من میسر گردد. [ولی چنین نشد].

و نسخه‌ای از آن برای خود نوشت (و همراه برد که مفاد آنرا دو نظر گرفته و رعایت کند).

پس از چند هفته باز بیامد و اظهار داشت: ریاست ژاندارمری خراسان را به من تکلیف می‌کنند، چه صلاح میدانید؟

گفتم: در کار بودن شما را در هر کجا و بهر کار، از بیکار بودنشان بهتر میدانم. کنل

از تهران به خراسان رفته و به انتظام امور ژاندارمری آن سامان پرداخت و دچار حسادت و کارشکنی والی خراسان شد...

کلنل در خراسان با وجود مخالفت باطنی (احمد قوام السلطنه) والی مقتدر و با کارشکنی‌ها که از او می‌کند، باز کار خود را پیش برده، اداره‌ی ژاندارمری را منظم ساخته، امنیت را در همه جای ایالت برقرار می‌کند و از روی وظیفه و جدانی به کارهای تجدیدپرورانه از توسعه معارف و نشر افکار تازه و فراهم آوردن موجبات تفریح (از طریق تئاتر و نمایشنامه و شب شعر و موسیقی) و تفریح برای خلق، به اسلوبی که در ممالک (پیشرفته) خارج معمول است، می‌پردازد، و تجدیدخواهان (و روشنفکران) آن دیار به وی توجه کامل می‌نمایند. با والی مزبور هم بهر صورت بوده است، راه میرفته.

... پس از کودتای (انگلیسی اسفند ۱۲۹۹) بوسیله سید ضیاء الدین طباطبایی مدیر روزنامه برق و رضاخان قزاق) قوام السلطنه از دولت تازه (کودتا) اطاعت نمی‌کند. دولت مزبور هم کلنل را والی نظامی آنجا ساخته، به او امر میدهد قوام السلطنه را توقیف کرده، او را تحت الحفظ به تهران بفرستد...

اینستکه قوام السلطنه را به ژاندارمری به مهمانی میخوانند... تلگراف دولت را به او ارائه میدهد و او را بطور احترام توقیف نموده...

کلنل چنانکه خودش می‌گوید سید ضیاء الدین (نخست وزیر کودتا) را نمی‌شناخته است. تنها موضوع توقیف و حبس قوام السلطنه که لازمه اش وجود جرات و تهور در شخص رئیس دولت است، او را به چشم وی بزرگ نموده، و مساعدتهای فوری که از طرف رئیس دولت مزبور در کار حکومت نظامی کلنل میشده، او را مفتون ساخته است و تصور کرده در رحمتی بروی ایران گشوده شده، او میتواند از این در وارد گشته، به آرزوهایی که در خدمت به وطن دارد، برسد.

کلنل با سیاست استعماری انگلیس در شرق و مخصوصاً در ایران کاملاً مخالف بود و می‌گفت ایرانیان جوان در راه تحصیل و نگاهداری استقلال نام سیاسی و اقتصادی خود باید

۱- مرمت: والی نظامی آذربایجان ساخته، که احتمالاً اشتباه لفظی بوده است.

بهر صورت ممکن باشد، گریبان خود را از چنگ سیاست بازیهای اروپائیان مخصوصاً انگلیسیان رها نمایند.

دولت آبادی در اینجا به وضعیت تهران بعد از کودتا اشاره دارد و می گوید رضاخان که با عنوان سردار سپه در کابینه ی سیدضیاء و بعد فرمانده کل قوا و سپس وزیر جنگ شد و روز بروز نسبت به نخست وزیر رفیق خودش بی اعتنا گشت. سپس قوای ژاندارمری را منحل کرد و از ژاندارمری و قزاق ها یک ارتش نوین به وجود آورد که کاملاً زیر نظر او اداره میشد و بجز او از کسی اطاعت و پیروی نمیکرد. تنها مسأله ای که رضاخان را نگران میکرد موقعیت ژاندارمری منظم کلنل در خراسان بود، اما او نمیخواست فعلاً خود را با کلنل درگیر سازد که مبادا او با بهم پیوند دادن خراسان و گیلان و پیوستن به میرزا کوچک خان جنگلی و حمله نمودن به تهران تمام رشته های رضاخان را پنبه میکرد. بنابراین فعلاً با کلنل ابراز مخالفت نمیکرد، اما روز بروز در کارشکنی سید ضیاء و خفیف نمودن او می کوشید، بویژه که احمدشاه هم از سید سخت آزرده خاطر بود^۱. بنابراین انگلیسی ها صلاح دیدند که قوام السلطنه را از زندان در آورده و بجای سیدضیاء بنشانند.

«در اینمقام میتوان تصور کرد انتخاب کردن قوام السلطنه از میان آنهمه رجال محبوس، برای ریاست دولت در صورتی که اشخاص از هرجهت مقدم بر او متعدد بودند، برای این مقصود بوده است که از روی حسن انتقام و یا اسبابچینی که به دستور او در خراسان از طرف خوانین جزء که بعضی از آنها با قوام السلطنه ارتباط داشته اند، برضد کلنل بشورد او را از میان بردارند. و هم میتوان تصور کرد که در میان اسبابهای موجب برهم خوردن کار ریاست سیدضیاء الدین یکی را هم همراهی کردن او با کلنل دید (که از نظر رضاخان پنهان نبوده است. زیرا اگر سیدضیاء کلنل را به تهران دعوت میکرد و بجای رضاخان قرار میداد، کار رضاخان زار میشد) که این با نقشه ی انحلال ژاندارمری (ازسوی رضاخان) در هر کجا منافی بوده و او (با بودن سیدضیاء) نمیتوانسته است صدمه ای به کلنل بزند.

۱- این آزردگی احمدشاه از سیدضیاء به خاطر سخنانی توهین آمیز و کوبنده ای بود که سید علیه

سلسله قاجار ایراد کرد.

بهر حال به محض اینکه قوام السلطنه رئیس دولت میشود (و سیدضیاء از میدان خارج میگردد، فعلاً هر دو دشمن کلنل باهم در یک هدف که از میان برداشتن کلنل از سر راه است متحد میشوند و قوام) کلنل را به تهران احضار می نماید و او از آمدن به تهران امتناع می ورزد، چه میدانند عاقبت وخیم دارد.

از این تاریخ در زبان دولتیان، کلنل باغی خوانده میشود...

قوام السلطنه در مسند ریاست وزرائی، خود را به منزله ی ناپسندی (فرمانبر) نسبت به سردار سپه می نمایاند. سردار سپه هم (با زرنگی مخصوص به خود) او را در کار گرفتاری کلنل و خاتمه دادن به کار خراسان کاملاً یاری می کند.

بدیهی است سردار سپه راضی نیست قوه منظمی در خراسان نزدیک (حکومت انقلابی و جوان) روس بلشویک بیرون از اداره ی او، آنهم بدست یک صاحب منصب ژاندارمری با جاهت ملی (و برتری فرهنگی و اجتماعی) که دارد موجود بوده باشد. ولی چون هنوز کارهای قشونی خودش کامل نیست و کار اتحاد قزاق و ژاندارم یعنی قشون متحد الشکل هنوز درست تضح نگرفته است، احتیاط می کند با کلنل ستیزگی نماید و هم نمیخواهد در این وقت که از طرف روس بلشویک کمال نگرانی را دارد رسماً به جنگ داخلی پردازد...

اینست که (رضاخان) ترجیح میدهد غائله خاسان را غیر مستقیم خاتمه بدهد و با آن قوه و غائله شخصاً روبرو نشده، با آن طرف نگرردد (و او را با دیگر رقبیش قوام السلطنه به دوئل وادارد و یکی از آن دو را فعلاً از میان ببرد، تا بعداً در سر فرصت به حساب آنکه پیروز شده است پردازد).

در این گیرودار من (دولت آبادی) نامه ای برای کلنل به خراسان فرستادم که خوب بود به نحوی کنار می آمد و والیگری صمصام السلطنه بختیاری را قبول میکردید و با او همکاری می نمودید. بدیهی است حکومت قوام هم چند روزی دوام نمی آورد و جای خود را به دیگری خواهد داد و شما آسوده خاطر میشوید. کلنل پس از چندی جواب نامه ام را چنین نوشت^۱.

۱- نامه کلنل بر صفحه ۲۷۵ جلد چهارم حیات یحیی چاپ شده است.

دلیله هفتم سنبله (شهریو) یکهزار و سیصد (۱۳۰۰)

قربانت شوم، مرقومه شریفه یازدهم اسد (مرداد) چندیست زیارت شده، بواسطه گرفتاری که البته حسن خواهید فرمود از عرض جواب معذور بودم. اینکه فرصتی بدست آورده این دو کلمه شرط ادب بجا می آورم. خبر خیلی است. لکن اولاً چون همه ملالت انگیز است، نمیخواهم باری به روی باوهای دیگر جناب مستطاب عالی بگذارم، ثانیاً میترسم چون از طرف باغی (به دولت) نوشته میشود به مقصد نرسانند. رضا بقضاء الله و تسلیماً لامره.

با حرکت و تشریف فرمایی حضرت اشرف آقای صمصام السلطنه ابدأ مخالفتی نداشتم سهل است، وسایل تجلیل هم کاملاً فراهم شده بود که کمیسیون (کلنل گلرپ و افسران اعزامی از تهران بهراهی او) رسید و نقشه معلوم شد.

در حق سید جلال خان^۱ به موجب عریضه ای که عرض خواهد کرد، از هیچ قسم همراهی کوتاهی نخواهد داشت. بیش از این حال تحریر را نداشته و چون زندگانی اعتباری ندارد، خدا حافظی می کنم. ارادتمند صمیمی محمدتقی^۲.

این مکتوب در شاهرود (که مأمورین دولت نامه های خراسان را کنترل میکردند) به دست تفتیش نظامی دولت افتاده، گشوده و خوانده میشود و باتمبر تفتیش به دست نگارنده میرسد و رسیدن آن خالی از غرابت نمی باشد.

از تاریخ نگارش این مکتوب تا آخر عمر این دلاورسی و سه روز بیشتر فاصله نیست و پیش بینی او در آخر مکتوب بجا بوده است که خدا نگهدار گفت و رفت.

در این یکماه و سه روز قوام السلطنه چند تن از صاحب منصبان ژاندارمری خراسان را تطمیع کرده^۳ و امید دارد برای گرفتاری و یا کشتن کلنل همدستان شوند. مسأله (وسیله کلنل) کشف و کنکاش کنندگان گرفتار میشوند. اما کلنل آنها را می بخشد.

۱- این سید جلال خان، زمانی بعدی بخاطر ارادت واقعی به کلنل بود که انتقام کلنل را از ولیخان قهرمانلو گرفت.

۲- از جمله این افسران تطمیع شده، لوفری در قوچان و رفعت در شیروان بودند.

بعضی را موقتاً (از خود) دور میکنند و بعضی را به احسان کردن درباره ایشان بظاهره شرمنده می (احسان خود) می سازد.

قوام السلطنه از این راه که به مقصود نرسید، بعضی از رؤسای ایلات اطراف قوچان را به مخالفت کردن با کلنل وامیدارد. آنها سر از فرمانبرداری کلنل می پیچند. کلنل اردوی مختصری برای دفع آنها میفرستد. آن قیوه شکست میخورد و به دست یالیه‌ها خلع سلاح میشود. کلنل روز یازدهم میزان یکهزار و سیصد (۱۳۰۰) شمس با یک عده صاحب منصب و نابین (درجه دار) به کمک آنها با استخلاص اسیران میرود. در جمع‌آباد یکفرسخ و نیمی قوچان با سرکشان طرف می‌شود. جنگ سختی روی داده از دو طرف عده‌ای کشته و مجروح میشوند. عاقبت فشنگ کلنل و همراهانش تمام شده، در صورتیکه بر سر تلی تیراندازی میکند، چند گلوله دشمن بر او رسیده، از پا درمی آید. گویند ضربتی که در این حال از دست یکی از صاحب منصبان منافق خود او، بر او رسیده است، در هلاکت وی تسریع می کند. اما حقیقت این خیر بر نگارنده معلوم نیست. گرچه با شناسائی که به اخلاق صاحب منصب متهم مزبور دارم^۱، دور نمیدانم حقیقت داشته باشد. بهر صورت دشمن در کلنل احاطه کرده، سری را که به گفته‌ی سخن سنجان بر فرقدان فرود نمی آمد، از بدن جدا نموده، بر سر تیزه کرده به اطراف می گردانند.

نعش کلنل در مقبره نادرشاه افشار (که بعداً خراب شد در سال ۱۳۳۵ خورشیدی ساختمانی کنونی طرح و ساخته شد) به خاک سپرده میشود و چون این خیر به قوام السلطنه رئیس دولت و دشمن جان کلنل میرسد تا کینه‌ی خود را بروز داده باشد به رئیس قشونی که به خراسان میفرستد (سرلشکر حسین خزاعی) دستور میدهد شبانه قبر کلنل را نبش کرده، نعش او را در آورده در قبرستانی دفن کند که او در یک مکان معروف آبرومندی به خاک سپرده نشده باشد.

۱- کاش آقای دولت‌آبادی این متهم را معرفی میکرد، تا ما هم امروز در اطراف او به تحقیق می پرداختیم. البته اینکه کلنل با گلوله‌ی یکی از پاران خود از پا درآمد شکنی نیست.

مأمورین قوام به اینکار که شرعاً و عقلاً ناصواب است اقدام می نمایند. غافل از آنکه آرامگاه حقیقی کلنل سوزیدای قلب و طت پرستان ایرانست و دست هیچ صاحب قدرت تا ابد به دامان نبش و هدم آن نمیرسد. بعلاوه روزی بیاید که بر سر قبر کلنل مقبره ای عالیتر از آرامگاه نادرشاه بسازند^۱. به یادگار شهامت و وطن پرستی یک جوان رشید پاکدامن ایرانی. در صورتی که از دشمنان او نامی برده نشود، مگر برای لعنت فرستادن به آنها^۲.



۱- متأسفانه هنوز امروز فرا نرسیده، و نگارنده در این سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۳ که در کتابخانه باغ نادر در کنار آرامگاه کلنل و نادرشاه انجام وظیفه میکردم و هر روز بر روان آنها درود می فرستادم و از مسئولین تقاضا کردم که حتی سنگ قبر مناسبی هم بر روی مزار آن شهید راه وطن نصب کنند، نتیجه ای نگرفتم. فقط باغبانهای باغ به خواهش نگارنده اطراف مزار کلنل را به بهترین وجه گلکاری کردند و با گل آراستند که عکس آنرا ملاحظه میفرمایید. مرحوم کرمانی رئیس مجلسی دوم استرآباد رئیس کنونی باغ و موزه و کتابخانه شهید و باغبانان
۲- حیات یحیی، یحیی دولت آبادی، ج ۴، ص ۲۷۷. *نگارنده در این سالها در این مزار خود را می نماند.*

خاطرات علی بگ بُرزلانلو از قیام کلنل

علی بگ رئیس طایفه برزلانلو چنانکه در جلد چهارم هم در شرح حال خدو سردار گفتیم، بخاطر موقعیت خویش از نزدیک ناظر و شاهد برخی از اقدامات کلنل و تاج محمدخان بهادری و سایر سران کرد خراسان این دوره بوده است^۱.

مرحوم علی بگ یکی دو سال پیش از فوت خود با پسرش آقای صفدری راد در محل کارم که کتابخانه دکتر شریعتی مشهد بود، به دیدنم آمد. او در رابطه با کلنل بیان داشت:

«کلنل محمدتقی خان از سردار بجنوردی خواهش کرد که خدو را تحویل او بدهد تا در زندان ژاندارمری در مشهد بماند و سر و صداها و تحریکات یاران او فروکش کند.

سردار از کلنل خواست که تعهد کتبی بدهد که خدو را به قتل نرساند. کلنل قرآنی را مهر کُود و بوسیله تاج محمدخان قوچانی نزد سردار فرستاد که جان خدو از گزند کلنل برامان ماند. بهمین سبب، سردار از بجنورد بیرون رفت و تاج محمدخان بادلانلو بی خبر وارد بجنورد شد و خدو را دستگیر کرد و در مشهد تحویل کلنل داد و کلنل او را برخلاف سوگند و آئین جوانمردی به قتل رساند».

اما ما میدانیم که شرایط زمان به کشتن خدو کمک کرد. زیرا هنگامی که قوام السلطنه در زندان دولت کودتا بود، کلنل نگرانی زیادی از وجود خدو که در زندان او بود، نداشت، اما پس از اینکه در خرداد ۱۳۰۰ قوام را از گوشه زندان آوردند و برجای سیدضیاءالدین نشانند، چون کلنل از روابط قبلی قوام السلطنه با خدو سردار باخبر بود، بیمناک شد که مبادا قوام السلطنه وسیله آزادی او را از زندان فراهم کند و خدو را در برابر او علم کند، از این رو تغییر رویه داد و خدو را اعدام کرد.

حسین مکی اشاره‌ای به روابط قوام و خدو سردار دارد، به این معنی که پس از اینکه قوام السلطنه با زحمت زیاد وسیله خوانین خراسان خدو را شکست داد و او به شوروی پناهند،

۱- بنگرید به جلد چهارم حرکت تاریخی کرد به خراسان، ص ۲۷۷.

شد و دولت ایران بارها از قوام خواست که اسباب برگرداندن و دستگیری خدو را فراهم کند، لکن قوام السلطنه به عللی طفره میرفت و میخواست خدو سردار را برای اقداماتی که در نظر داشت، برای خود نگهدارد. بهمین جهت وقتی در اسفند ۱۲۹۹ با کودتای سیدضیاءالدین و رضاخان مواجه شد، به فکر تشکیل ارتش منظمی در خراسان و بهره گیری از وجود امثال خدوها افتاد.

در این ضمن خداوردی نژاد که در تابستان فرار کرده به ترکمنستان (جمهوری ترکمنستان کنونی شوروی) رفته بود [اکثون] مراجعت به محل خود [در بجنورد] نموده و قوام السلطنه جلوگیری از او نکرده بود. این مسائل اسباب توهم سید [ضیاءالدین رئیس الوزراء] شد و پس از مشاوره امر به توقیف او [قوام] صادر شد^۱.

بنابراین یکی از اسباب دستگیری قوام السلطنه والی مقنن خراسان وسیله کلنل از طریق دولت کودتا، ارتباط پنهان قوام با خدو سردار بوده، و دولت سیدضیاء و خود کلنل نگران وجود خدو بوده اند، بهمین جهت پس از سرنگونی دولت کودتا، کلنل که موقعیت خویش را در خطر میدید، بیدرتنگ به فکر نابودی خدو افتاد و به قول و قرار خود یا سردار بجنوردی در رابطه با حفظ جان خدو پشت پا زد. بویژه که از رابطه حسنه دیرین قوام با سردار بجنوردی نیز آگاه بود. یعنی اعدام کردن خدو، ضربه ای بود که از سوی کلنل بر پیکر سردار بجنوردی و قوام السلطنه فرود آمد. اما نتیجه این ضربت مستقیم و بیدرتنگ به سوی کلنل برگشت و اسباب نابودی خود او را فراهم ساخت.

علی بگ بیان داشت وقتی قوام السلطنه نخست وزیر شد و سید ضیاء از قدرت افتاد، سردار بجنوردی تلگرافی از قوام خواست که نسبت به آزادی خدو یا زن و فرزندان او از زندان کلنل اقدام لازم را معمول دارد.

قوام السلطنه هم در این رابطه پیش از اینکه طغیان کلنل علیه دولت آشکار شود، به کلنل دستورات آزادی زنان خدو را داده و از او خواسته بود که خود خدو را هم تحت الحفظ به تهران بفرستد. قوام در نظر داشت در تهران خدو را آزاد کند و با اختیارات تمام به جنگ کلنل

۱- تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، ج ۱، ص ۳۱۸.

بفرستد. اما هنگامیکه امواج حوادث کلنل را در محاصره گرفتند و او متوجه ارتباط بین سردار بجنوردی و قوام و خدو سردار شد، چون زورش به آن دو نمیرسید، خدو را از زندان بیرون کشید و اعدام کرد، تا از خطر او در امان باشد.

علی بگ افزود من هم جزو دسته تاج محمدخان بهادری بودم و چند نفر از جوانان برز لالو را هم برای استخدام در ژاندارمری کلنل به مشهد آوردم و آنها آموزش دیدند و سپس به پادگان قوچان مراجعت کردند.

در شورش بربری ها [عوامل شجاع الملک علیه کلنل]، کلنل از تاج محمدخان کمک خواست. تاج محمدخان هم / ۱۳۰ نفر از جوانان قوچان را که برخی اسلحه نداشتند، آماده کرد و با هم از قوچان عازم مشهد شدیم. غذای کافی هم نبود. باید از روستاهای بین راه غذا و نان خود را از روستائی های بدبخت می گرفتیم. در روستاها هم که مردم فقیر و گرسنه بودند، غذا گیر نمی آمد، از این رو همه گرسنه بودیم. برخی سوار بودیم و برخی هم پیاده بودند. فاصله بین قوچان و مشهد را که حدود ۱۶۰ کیلومتر تا مرکز ژاندارمری در جای بانک ملی کنونی مشهد بود، باید پنج روزه طی میکردیم.

یادم هست که اواخر مرداد بود و ما به نزدیک چناران رسیدیم. یک پالوز (پالیز - حالیر) در آنجا کاشته بودند، قشون بی انضباط و گرسنه ما دویدند و به داخل پالوز حمله بردند و خربزه و هندوانه ها را هر چه بود کتند و خوردند و گوش به اعتراض تاج محمدخان و حقیر هم ندادند. من هنوز وقتی آن حالت را به خاطر می آورم که در لحظه ای زحمات یکساله یک کشاورز بیچاره به یغما رفت، قلبم به تپش می افتد و به حال گریه می افتم.

با چنین وضعی به مشهد رسیدیم. تاج محمدخان برای استراحت خودش به منزل حاج حسین آقایی وکیل که از مردان مشهور خراسان بود و با کلنل رابطه نزدیک داشت، رفت و دیگر خود را به ما نشان نداد. زیرا در آشپزخانه ملک به او خوش میگذشت و او به فکر ما نبود که از گرسنگی در قلعه نو [پادگان مشهد] بر ما چه می گذشت. چند روز که گرسنه و بی خرجی در قلعه نو به سر بردیم. ما را تقسیم کردند و هر عده ای را به سوی فرستادند. یادم هست که فرج الله بگ بیچراللو را به جبهه تربت و برخی را هم به سیزوار فرستادند. من و برات بگ و لنی آبادی هم که چنین دیدیم، شبانه فرار کرده و به قوچان بازگشتیم. حاج علیخان

برادر تاج محمدخان هم با ما فراریان بود. در بین راه یوسف آباد و جعفرآباد با ولیخان قهرمانی روبرو شدیم. ولیخان که از دیدن برادر تاج محمدخان سخت ناراحت شده بود، تازیانه را کشید و با خشم و فحاشی چند تا به پیشانی اسب درشکه حاج علیخان زد و هرچه بد و بیراه بود نثار او و برادرش کرد و گفت:

آن برادر فلان فلان شده ات که کاری جز دو بهمزی ندارد، حالا رفته مشهد و خود را شاهدوست جلوه کرده و همه ما را هم مخالف شاه و دولت و یاغی و طاغی!!
اگر دستم به او برسد، میدانم چه کار بکنم.

حاج علیخان از در نرمگویی و پوزش و چرب زبانی درآمد و هر جور بود، ولیخان را از عصبانیت انداخت و باهم به قوچان آمدیم. اوضاع شهر با اینکه حکومت نظامی بود، اما سخت نا آرام و مغشوش و درحکم آرامش پیش از توفان بود. چند روزی نگذشت که شورش با جرقه ای که قورخو در شیروان زده بود، روشن شد و همه جا را فرا گرفت.

کلنل محمدتقی خان، تاج محمدخان را از مشهد به قوچان فرستاد تا اوضاع را آرام کند. ولی کار در دست تاج محمدخان نبود و خوانین دیگر کرد هم از رفتار او ناراضی بودند و گوش به حرفش نمیدادند. تاج محمدخان دو دوزه بازی میکرد، بهمین جهت نه بین افسران ژاندارمری موقعیت مناسبی داشت و نه در بین خوانین.

بدینگونه تاج محمدخان به پادگان رفت، تا اوضاع را از نزدیک بررسی نماید. اما آن افسر سید [منظور سید حسنخان میرفخرایی است] او را توقیف کرد و به او گفت تو آمده ای اخبار پادگان را به کردها گزارش کنی!!

این زمان کردهای شورشی شیروان از فاروج و شهر کهنه گذشته و به رهبری محمدابراهیم خان پرتانی به سوی قوچان آمده و پادگان را محاصره کردند.

همان شب قورخو که یکی از نوکران فرج الله خان شیروانی و از کردهای بلغان بود، خود را به پشت بام پادگان رسانده و قراول آنجا را از پا درآورد و چند تن از کردهای بی باک را بالای دیوار برد که از آنجا به داخل پادگان تیراندازی کردند و سپس کردهای دیگر هم از بیرون با کلنگ و بیل دیوار پادگان را شکافته و به داخل پادگان سرریز کردند و ژاندارم ها را یکی یکی گرفته و خلع سلاح و زندانی کردند و تاج محمدخان را هم آزاد کردند.

به خواهش تاج محمد خان آزاری به ژاندارم‌ها نرسید. افسران را هم خوانین به خانه تاج محمدخان بردند. روز دیگر تاج محمدخان افسران را برداشت و به سوی مشهد حرکت کردند. چون به حدود دوراهی فوجان سبزوار رسیدند، آن افسر سید که فرمانده پادگان فوجان بود، به طعنه به تاج محمدخان فهماند که اگر به مشهد برسد، میدانند چه آشی برایش بپزد. تاج محمدخان با او سر سخن شد. در این میان یکی از افسران که دستش شل بود، خود را به بهانه ای به تاج محمدخان رساند و به او حالی کرد که از اینجا برگردد و گرنه در مشهد کشته خواهد شد. از این رو تاج محمدخان از آنجا بازگشت و به نزد ولیخان قهرمانلو آمد و گفت از این پس من همراه شما خواهم بود.

ولیخان گفت: اگر راست میگویی لباس ژاندارمی را از تنت بیرون کن و کردها را بیش از این بدنام نکن. تاج محمدخان لباس ژاندارمی را از تنش درآورد و به بیرون پرتاب کرد و گفت: من سوگند وفاداریم نسبت به کلنل را با همین لباسها بیرون پرت کردم. دیگر نسبت به او تعهدی ندارم و همراه شما هستم. چند روز بعد خبر آمد که ژاندارم‌ها دوباره برگشته و در جمع‌رآباد به صورت خط زنجیر به سوی ولیخان و کردها حمله کردند. پیشتر ژاندارم‌های همراه کلنل یا ترک بودند، یا تربت جامی و بربری. آنها قدرت جنگیدن با کردها را نداشتند. وقتی آنها با خط زنجیر حمله کرده و پیشروی نمودند، کردها هم از سمت تپه‌های داودلی به طرف آنها آتش گشودند. من خودم در این جنگ بودم. تعدادی از ژاندارم‌ها کشته شدند. اما کلنل بدون توجه به تلفات پیشروی میکرد. یکی از ترکهای همراهش به این حرکت او که نوعی خودکشی بود، اعتراض کرد و از پیشروی خودداری نمود و اسلحه‌اش را زمین انداخت و به عقب برگشت. کلنل بلافاصله زد و او را کشت. برادر مقتول هم که در کنار کلنل بود به قصاص خون برادرش زد و کلنل را نقش زمین کرد^۱. یکباره ما دیدیم که خط زنجیری ژاندارم‌ها متفرق شد و هر کس به سوی فرار کرد. هر کس اسبی یافت و سوار شد و از معرکه گریخت.

۱- این قاتل کلنل، محمدخان نام داشت که رئیس پاسگاه فاروج بود که در جنگ قبلی هم هر دو برادر

اسیر گرفته شده و آزاد گشته بودند

کرده‌ها برای جلوگیری به سوی آنها تاختند. بیشترشان را اسیر کردند، فقط چند نفری توانستند فرار کنند^۱.

کلنل هم بحال نیم جان داخل جوی افتاده بود. سواران قوچانی که به سر وقت او آمده بودند، به آنها گفته بود به تاج محمد خان بگوئید به اینجا بیاید. اما آنها گوش به حرفش نداده و به فکر غارت افتاده بودند. علی بگ بیچرانلو که او را دیده بود، با گونهایش را کننده و نزد تاج محمد خان آورده و گفته بود این آدم داشت میبرد. گفت با گونهایم را ببر به تاج محمد خان نشان بده، بگو بیاید اینجا.

تاج محمد خان با گون کلنل را شناخت. سخت رنگش زرد شد و گفت این خود کلنل است. تاج محمد خان از خجالت نزد کلنل نرفت. علی را با چند نفر فرستاد بروند، او را بیاورند. علی هم رفت سرش را آورد و گفت:

وقتی من رسیدم او مرده بود. تاج محمد خان بسیار ناراحت شد و افسوس خورد. اما کار از کار گذشته بود. بعد اسیران ژاندارم گفتند که کلنل با گلوله‌ی یکی از ژاندارم‌های ترک به قصاص خون برادرش کشته شد.

سر کلنل را روز بعد به مشهد فرستادند. اما جنازه‌اش را دو سه روز بعد در آب رودخانه اترک غسل دادند و با تشریفات به مشهد فرستادند^۲.

این بود ماجرای کلنل از زبان مرحوم علی بگ از کردهای برزل آباد که دختر ولیخان قهرمانلو همسر برادر اوست. علی بگ حدود سال ۱۳۷۰ درگذشت.

فرخ مفسدالسلطنه و طمع دوباره به حکومت خراسان

چنانکه گفته شد، عامل تمام درگیریها و خونریزیها و قتل و غارت‌های دوره‌ی کلنل و از

۱- ابراهیم خان تاجبخش و ساعد نیری نیشابوری از جمله این افسران فراری کلنل بودند که به اسفراین رفتند و بوسیله مرحوم غلامحسین برزگر حاکم اسفراین، برای آنها از سردار بجنوردی امان نامه گرفته شد و به دستشان داده شد که به تهران بروند خود را به دولت معرفی کنند. آنها از راه شاهرود عازم تهران شدند.

۲- در سه روز پس از شهادت کلنل، موسی بگ برادر مصرخان جریستانی که صاحب پسری شده بود،

نام محمدتقی خان براو گذاشت. چون نهمیدند که کلنل نکرده و مظلوم بوده است.

همه مهتر فدا شدن این امیر جوان و شریف، شخص سید مهدی فرخ ملقب به معتصم السلطنه بود، که باید او را خمیرمایه‌ی فساد این جریان دانست و لقب مفسد السلطنه شایسته اوست. پس از انتشار خبر کشته شدن کلنل، فرخ به پیرچند فرار کرد و به امیر شوکت الملک پناهنده شد و جان سالم به در برد. اما او بار دیگر یعنی در اردیبهشت ۱۳۰۲ که هنوز خون کفن کلنل خشک نشده بود، برای تجدید سازمان دادن نیروهای شکست خورده‌ی خود قصد آمدن به خراسان را داشت و شاید هم یازان قدیمی اش دعوت کرده بودند. روزنامه مهر منیر در این مورد چنین نوشته است:

وحشت عامه: شیوخ خیر نصب معتصم السلطنه به کارگزاری خراسان موجبات پریشان حواسی عموم را فراهم نموده، چون هنوز در نتیجه سوء نیت او، آنچه ضرر و خسارتهایی را که اهالی بدبخت خراسان و خود دولت فراموشکار متحمل شده است که منجمله قتل چندصد نفر رعایا و پریدار رفتن مالیات یکساله و بالأخره از دست رفتن یک سردار رشیدی مانند کلنل محمدتقی خان مرحوم است.^۱

و در ستون دیگر که از رسیدن سردار اسعد بختیاری والی جدید به سبزوار و به استقبال رفتن سردار معزز بجنوردی خبر میدهد، باز هم از بی حیایی فرخ سخن به میان آورده و گفته است:

«باز هم معتصم السلطنه: از قرار معلوم معتصم السلطنه با وجود استکراه و استکفاف اهالی و تلگرافات مشواتره [خراسانیان به تهران] که در خواش سلب مأموریت او به خراسان از طرف مقامات عالیه روحانیت و مجمع محترم دموکرات و سایرین شده، در رکاب ایالت جلیله وارد نیشابور شده و از سبزوار به بعضی دوستان خرد تلگراف کرده که جلوگیری از ضدیت اهالی از ورود او به خراسان بنمایند. واقعاً خیلی مضحک است»^۱.

اما بالأخره فرخ دست بردار نبود تا اینکه پس از شهریور ۲۰ بهر نحو بود خود را به حکومت خراسان رساند، تا از کردها انتقام بگیرد. او دوباره شیطنت ذاتی خود را از سر گرفت و دستور دستگیری و تبعید سران کرد خراسان را صادر کرد. مردم که به وحشت افتاده بودند،

تلگرافهای شدید و پیاپی به شاه مخابره کرده و عزل او را خواستار شدند.
 شاه که دریافت این مفسد دوباره خراسان را به خاک و خون می کشد، فرمان عزل او را صادر کرد و او با بی آبرویی و سرافکنندگی و ناکامی ناچار به ترك خراسان شد.
 اموال و اثاثیه گرانبهای هم که این بار به تلافی سری قبل از مردم غارت کرده و رشوه گرفته بود، به کامیونی بار کرد و به تهران فرستاد. زتود هم که در کمینش بودند، کامیون را با اثاثیه ربودند و بردند و داد و بیداد بعدی او هم به جایی نرسید.^۱

عروسی خونین و سرنوشت علی بگ بیچرانلو قاتل کلنل

علی از خانزادگان بیچرانلو و فرزند حیدربگ رئیس ایل، جوانی جاه طلب و مغرور و ماجراجو و بی باک بود. علی پس از کشته شدن برادرش حسنخان رئیس ایل به دست کردهای بیواره لو، قصد جانشینی برادر را داشت، اما کریمخان عمویش این اجازه را به او نداد و خود را رئیس ایل معرفی کرد. زیرا علی هنوز نوجوان بود و بهمین سبب به علی صغیر معروف شد. چون کریم خان گفت: تو هنوز صغیر هستی و مردم تو را به ریاست ایل قبول نخواهند کرد.

علی از اینکه مقامش وسیله کریم خان غصب شده بود، بیکار نشست. او به ایلخانی کرد در قوچان شکایت کرد، اما آنها هم گوش به حرف او ندادند، زیرا این زمان تاج محمدخان بادلانلو در قوچان نایب مناب ایلخانی شده و همه کاره بود و از کریم خان حمایت میکرد. اما مصرخان میلانلو حاکم منطقه مرزی جیرستان پشتیبان و محرک علی در احقاق حقوق خودش بود.

رقابت علی با کریم خان بر سر ازدواج با دلبر دختر سلطان زیندینلو یکی از شگفت انگیزترین و خونبارترین حوادث این روزهاست. داستان از اینجا شروع شد:
 سلطان تاجر زیندینلو (زین الدینلو) در چند کیلومتری شرق قلعه حسن، در روستای

۱- این گفتار را مرحوم سلیمان خان پسر مرحوم محمدابراهیم خان مظفرالسلطنه بیان داشت.

خود بهمین نام، دختری زیبا و فتان داشت، به نام دلبر، که واقعاً دلبر و چتری تر و زیباتر از طاووس بود. بهمین جهت سرکار سرهنگ صفایور مرحوم نیز در نوشته های خود نام او را طاووس گذاشته بود.

دلبر در اوج زیبایی و طنازی بود و در لباسهای زیبا و رنگارنگ کرماتجی هم چنان جلوه ای داشت، که انگار دستگاه آفرینش در یکایک اعضا اندام او نهایت سلیقه و تلاش خود را به کار گرفته و هیچ کم و کسری در دلربایی خود نداشت. قامت موزون، زیبایی اندام، چشمان سیاه و شهبلا، لباس های شیک و رنگارنگ، خرامیدن همچون کبک، نیزهوشی و چابکی از جمله ویژگیهای بودند، که او را در میان دختران سرحد انگشت نما کرده بود.

خواستگار او علی نیز نه تنها در زیبایی بلکه در جرأت و جسارت و چابکی و تیراندازی و سوارکاری و دیگر ویژگیهای جوانان کرد مرزنشین، دست کمی از هم سن و سالان خود نداشت. علی با یک نگاه گذرا سخت عاشق و دلپاخته دلبر شده و به فکر تصاحب آن افتاد. از این رو از عمویش کریم خان خواست که به روستای زندینلو رفته و دلبر را برایش خواستگاری کند.

کریم خان هم از این پیشامد شادخاطر بود، زیرا امید داشت، پس از اینکه علی ازدواج کند و سرش به جایی گرم شود، از فکر به دست آوردن مقام ریاست ایل که اکنون خودش بر آن تکیه زده بود، صرفنظر خواهد کرد.

کریم خان و چند تن از سران بیجرانلو که همراهش به خواستگاری میرفتند، بهنگام غروب به دم دروازه سلطان تاجر رسیدند. از قضا دلبر هم که دیگ آب را پر کرده و روی سر گذاشته و با دیگر دختران از سر چشمه می آمد، دم منزل با خان و همراهانش روبرو شد. کریم خان را که نظر به ابروان پرپشت و مژگان مردافکن دلبر افتاد، لرزه ای بر قلب و اندامش افتاد و سرش گیج رفت، بگونه ای که افسار اسب از دستش رها شد و روی گردن اسب افتاد که اگر همراهان او هم حالی بدتر از او نداشتند و مشغول نگرستن به این الهه زیبایی نبودند، به کریم خان و حرکاتش می خندیدند و ریشخندش میکردند.

سواران هنوز دم دروازه سات و گیج بودند، که دلبر وارد حیاط شد و از پله های بالاخانه بالا رفت و دیگ آب را بر گوشه ای نهاد و پدر و مادرش را از وجود سواران آگاه ساخت.

سلطان زیندیلو از جا پرید و با پیمودن گامهای تند به استقبال سواران که هنوز از حالت بهت و گیجی خارج نشده بودند، رفت. پس از سلام و احوالپرسی و تعارفات لازم، مهمانان به مهمانخانه راهنمایی شدند و رفته رفته، سخن به سوی دلبر و خواستگاری از او برای علی پیش آمد. سلطان هم گفت: اختیار ما و زن و فرزندانم دست خان است، هر چه صلاح بدانید، عین صواب است. اما در دل خان انگار که سیر و سرکه میجوشید. زیرا زبان او چیزی می گفت و دلش چیزی دیگر.

خان میدانست چه کار باید بکند. زیرا اکنون خودش به دست خود شکار را به سوی رقیب رم میداد. اگر شکار به چنگ رقیب درمی آمد دیگر امکان به دست آوردنش محال بود. از این رو گوش به حرف دیگران نمیداد. یا اصلاً حرف آنها را نمی شنید. او با خودش کلنجار میرفت. سرانجام چشمانش از شادی برقی زد و از اتاق بیرون شد، تا وضو بسازد. مادر دلبر پیش دوید و آفتابه حلبی را برای خان پر آب کرد و به دستش داد.

خان به او نزدیک تر شد و گفت: پیش تر بیا که سخنی رازگونه با تو دارم، زن پیشتر رفت.

خان گفت: علی شایسته دختر شما نیست. جوانی نادان و هوزه است. می ترسم فردا همسر دیگری هم بگیرد و دختر شما را خوار و خفیف کند. من ناچار شدم به این خواستگاری پیایم و حرفهایی هم در این مجلس بزنم. اما تو باید این جلسه را به گونه ای زیرکانه بهم بزنی که جواب درستی از این مجلس بیرون نبرند، آنگاه دو سه روز که گذشت، خودم برای خواستگاری می آیم و دلبر را برای خود می گیرم.

زن که سیمایش از شرمندگی سرخ شده و احترام خان را لازم میدانست، گفت:

خان جان به چشم. هر طور شما بگوئید عمل میکنم.

کریم خان دنبال وضو گرفتن رفت و قصداً تأخیر کرد تا مادر دلبر رسالت خود را انجام دهد.

مادر دلبر وارد مجلس شد و گفت: مثل اینکه گفتگوی در مورد خواستگاری از دلبر دارید و این را من به گوش خود شنیدم اما چون خان حضور داشت جرأت نکردم وارد مجلس شوم. اکنون که او بیرون خانه است و فرصت یافته ام به حضور شما برسم، باید بگویم

فرصت اندیشیدن به ما بدهید. زیرا دخترم فعلاً به این کار راضی نیست. باید دو فرصت لازم نظر او را جلب کنم که در آینده مشکلی پیش نیاید که پیش شما روسیاه شویم.

این سخن گفتن در لفافه، مردان مجلس را به تفکر واداشت که لابد مسأله ای هست. پس باید منتظر باشند تا خان از بیرون بیاید و با او مشورت کنند. زن نیز که رسالتش را به خوبی انجام داده بود، به این عنوان که از خان شرم حضور دارد، از اتاق بیرون رفت. لحظه ای بعد خان درحالی که آستین هایش را بالا زده و وضو گرفته و دعا و صلوات و عبادت حق تعالی از لبانش محو نمیشد که میباید در عبادت خالص و مخلص و قربتاً الی الله فصوری روی دهد، وارد اتاق گردید.

همگی از پیش پایش به احترام برخاستند و خان اذن نشستن داد و روبه قبله ایستاد و دستها را مقابل گوش برد و گفت:

الله اکبر...

سرانجام نماز طولانی خان که همه اش در فکر این بود که دل حق بجالب خود را چگونه ایفا کند، به پایان رسید و سلام گفت و فارغ شد.

همگی گفتند: خان عبادت قبول باشد. حسنقلی گفت: ماشاءالله خان چه قرأت زیبایی دارد که هیچ آخوندی ندارد. بقیه هم تحسین کردند و به به گفتند و افزودند که بلی این نیت پاک و عقیده خالص به پروردگار است که اینهمه جلال و شوکت و بزرگی به خان داده است.

باز همه ازجا برخاستند و سرپا ایستادند تا خان نشست و بر بالش پر تکیه داد و به آنها نگریست، تا سخن را بازگو کنند.

اما سخن گفتن آشکار شایسته نبود. زیرا هنگامی که خان تشریف داشت، تقریباً کار تمام شده بود، اما پس از خروج او بود که این زن شیطان صفت سلطان با ورود خود همه نخ ها را پنبه کرده بود که اینک گفتن آشکار و یکبارگی به خان، خشم او را لابد بر خواهد انگیخت. پس صلاح در بیج کردن و زیرگوشی حرف زدن دیدند.

خان پرسید چرا بیج می کنید؟ مگر خبری هست که ما نامحرمیم.

کدخدا رمضان گفت: خان بی خبر هم نیستیم. متها جرأت رک گویی نداریم و از

حضور شما شرمنده ایم.

خان گفت: بهر حال باید بدانیم چه خبر است؟ آنگاه روبه سلطان پدر دلیر کرد و گفت
تو بگو چه خبر هست؟

سلطان گفت: این زنهای نادان یک حرفهایی میزنند که آدم نمیتواند آنها را هم نشنیده
انگارد...

خان پس از شنیدن سخن های اطرافیان ظاهراً خود را ناراحت و عصبانی نشان داد.
اما اطرافیان گفتند:

خان جان بهتر است چند روز دیگر فرصت دهیم. معمولاً خواستگاریها در شب اول
سر نمی گیرند. اجازه دهید ما هم جمعه دیگر دوباره پلو زین الدینلوها را بخوریم، چه اشکال
دارد!

خان گفت: پس حالا که به این امر راضی هستید، من هم مخالفتی ندارم. بگوئید
سفره را بیاورند که دیروقت شده و سخت گرسنه ایم. سفره چیده شده و پلاو و بره بریان و
آبدوغ گوارا هم صرف شد و ساعتی بعد همه سوار بر اسبها از سلطان خداحافظی کرده و
درحالیکه خان دور از چشم دیگران با اشاره دست به زن سلطان چیزهایی فهماند، آنجا را به
قصد قلعه حسن پشت سر گذاشتند.

لحظه ای بعد زن سلطان آنچه را که بین او و خان گذشته بود، شرح داد.

از خطوط چین و شکنهای ابروان و صورت سلطان پیدا بود که به عاقبت شوم این
خواستگاری می اندیشد و...

شب دیگر در تاریکی و بدون سر و صدا کریم خان و دو نفر از رازدارانش وارد منزل
سلطان شدند و دختر را برای خان خواستگاری کردند.

سلطان گفت: خان جان خوب و بد و اختیار مادر دست شماست. اما شما باید فکر
کنید که اگر علی از این راز آگاه شود، چه عکس العملی از خود نشان خواهد داد، و این هم
چیزی نیست که در پرده بماند. من از همین حالا چشمان کینه توز علی را برای گرفتن انتقام
در رو برو می بینم و...

خان گفت: نگران علی نباشید. امروز یکی از قوچان رسیده و نامه ای برآیم آورده

است که باید با سواران بیچرانلو به جنگ کلنل محمدتقی خان برویم. من میدانم که علی از این جنگ زنده برنمی‌گردد. زیرا او آدم دیوانه ایست و به آب و آتش میزند و بدون تردید کشته میشود.

سرانجام موافقت شد که هدایای خان پذیرفته شود و دلیر نامزد خان گردد و عقدبندی و عروسی بماند به پس از مراجعت از جنگ قوچان.

روز بعد به دستور خان در تمام روستاها و میان ایلات و عشایر چادر نشین جاز کشیدند که جوانان برای رفتن به جبهه قوچان آماده شوند و پس فردا حرکت کنند.

بدینگونه سواران و جوانان بیچرانلو هم در کنار کریم خان به همراه علی به جنگ کلنل به قوچان رفتند و از قول راوی گفتیم که علی نه تنها در این جنگ کشته نشد، بلکه سر کلنل را هم او برید و افتخاری هم به دست آورد و کریم خان هم در حین جنگ فرصتی نیافت که او را با گلوله‌ای سربه‌نیست کند. اکنون هم در انظار مردم نمی‌توانست او را بدون هیچ گناه و تقصیری به قتل برساند. آنها با پیروزی برگشتند و علی درحالیکه لباس افسری کلنل را برتن کرده و پُز میداد، سر از پا نمی‌شناخت و همواره در فکر دلیر بود.

علی بار دیگر نزد کریم خان رفته و از او خواست هر چه زودتر به خواستگاری دلیر بود و کار را تمام کند...

کریم خان ناچار چند بار با رازدارانش به زندینلو رفت و برگشت و پاسخ قابل قبولی برای علی نیاورد و امروز و فردا کرد. اما رفته رفته در میان مردم سخن پیچید که کریم خان برای خودش از دلیر خواستگاری کرده و او را عقد نموده است.

انتشار این خبر برای علی غیرقابل تصور بود، اما چون شایعه از حد گذشت، نزد کریم خان رفت و گفت:

آیا حقیقت دارد که تو دلیر را برای خودت خواستگاری کرده‌ای؟

کریم خان گفت: بلی، چون او حاضر نبود با تو ازدواج کند، خودم با او ازدواج کردم.

علی چنان از جا پرید و اسلحه کمبری را از کمر بیرون کشید که همه حاضران بر خود لرزیدند. هر جور بود، دست او را گرفته و از اتاق خان بیرون کردند و او را دلداری دادند که

خان را از این کار منصرف کرده و دلیر را به عقد او درآوردند. اما کار به امروز و فردا گذشت، تا اینکه در یکی از روزها صدای دهل و سرنای عاشق‌ها از منزل کریم خان بلند شد و گوش فلک را کر کرد و همه دریافتند که مراسم عروسی آغاز شده است.

مرحوم صفاپور و دیگر آگاهان و ناظران این عروسی به نگارنده چنین گفتند^۱:

هفت شبانه روز در قلعه حسن عروسی بود. عاشق‌ها می‌نواختند و زنان و مردان شب و روز می‌رقصیدند و پلاو می‌خوردند. کشتی می‌گرفتند. تیراندازی و اسب‌سواری میکردند. شور و غوغا و نشاط بود.

پیش از ظهر روز هفتم سواران یا هلله و شادی و دبدبه و کبکبه خاصی از قلعه حسن به سوی زیندیلو رفتند تا عروس را به خانه داماد بیاورند. دهل و سرنای هم در حال نواختن و شورآفرینی بود.

جهیزیه عروس را بر یک قطار شتر بار کرده و پیشاپیش به راه انداختند. آنگاه اسب سفیدی را آورده و عروس قرمزپوش کرد را در حالیکه دولاق به پا و روپند بر چهره و سر داشت، سوار کرده و سرنانواز هم آهنگ:

«ام ده وه نی بو کرا خه»

رامی نواخت. به سوی قلعه حسن رهسپار شدند. خروش سواران و رگبار گلوله‌ها و هیاهو و هلله و شواش، شواش گردها فلک را کر کرده بود.

صفاپور افزود: «این مراسم فرق العاده گرم و پرشور و دل‌انگیز بود، که نظیرش را نه پیش از آن و نه پس از آن هرگز ندیدم.

کردها سوار بر اسبهای رخس صفت، مسلح به پنج تیرهای روسی و خنجرهای به کمر بسته و حمایل چپ و راست قطار فشنگ، مشغول اسب‌تازی و تیراندازی و هنرنمایی بودند.

۱- مرحوم سرهنگ صفاپور، گروهبان ژاندارمری آن روز و مرحوم حاجی قربان شاملو که شخصاً در این عروسی شرکت داشته‌اند و نیز مرحوم قادرقلی خان اوغازی که از پدرش محمدحسین خان شنیده بود و نیز آقای مرصادقلی بگ بیچرانلو که او نیز از پدر و بزرگان اهل شنیده بود و نیز از نامه آقای رجایی به نقل از پدرش رسول حمزگانلو جریان این عروسی به نگارنده رسیده است که ملاحظه می‌فرمائید.

زنان با لباس های زیبا و رنگارنگ کردی، آنچنان در میدان رقص هنر آفرینی میکردند که هوش از سر تماشاچی می بردند. عروس را به قلعه حسن رساندند. طبق رسوم کردها داماد آمد و سیب و انار و قند از روی سر عروس انداخت و خلعت عروس را دادند و او را از اسب پیاده کرده و به اتاق مخصوص بردند.

اما بیایید چند کلمه ای هم از علی سردار بگویم که عاشق و دلپاخته این عروس بود و نصیبش نشد.

یک روز پیش از اینکه برای آوردن عروس بروند، جوانان کرد در حیاط کریم خان جلو دهل و سرنا می رقصیدند. علی هم در میان آنها بود. علی جوان چهارشانه نسبتاً کوتاه قد ولی زیبایی بود. حمایل چپ و راست انداخته و لباس افسری دربر کرده و تفنگ پنج تیر کوتاه روسی بر دوش انداخته و پارابلومی در کمر بسته و چارخ سرخ کردی به پا کرده و تا زانو پاتاوه پیچیده بود، به شدت می رقصید، تا بار دیگر هنر خویش را به رخ رقیب بکشد. در این حال سعید نظام یکی از افسران ژاندارمری سرحد که از رفتار و حرکات علی خشمگین شده بود، پیش رفت و گفت:

علی سردار، این لباس افسری را از چه مقامی گرفته ای که ما خبر نداریم؟

علی درحالیکه میرقصید، به طعنه به لوله تفنگش اشاره کرد، که از این گرفتم.

سعید نظام که چنین انتظاری نداشت که او پیروزی خود در جنگ با کلل را به رخ او بکشد، پیش از پیش عصبانی شد و گریبان او را گرفت. علی نیز پیدرنگ پارابلوم خود را از کمر کشید که او را بکشد و اوضاع را بهم بریزد، که چنین میخواست.

بزرگان و ریش سفیدان قوم خود را به میدان انداخته و آنها را از هم جدا کردند. اما عروس از آن شور و نشاط افتاد.

بهنگامی که عروس را از قلعه زندیتلو به قلعه حسن می آوردیم علی چند بار خود را به عروس رساند و رکاب او را گرفت و گفت: اگر تن به کریم خان بدهی هر دو نفر شما را خواهم کشت. تو زن من هستی.

خون در چشمان علی دویده بود و حتی به عروس هم بد و پیراه می گفت و عروس بیچاره به گریه افتاده بود. علی گوش به حرف و نصیحت اطرافیان هم نمیداد. دلش

میخواست زمینه ای فراهم شود تا خون چند نفر را بریزد و عروس را بردارد و ببرد. اما برخلاف بهانه جوئیهای او عروسی تمام شد و رقیب به حجله رفت و سرمست از باده عشق گردید.

روز هفتم پس از عروسی کریم خان از ده خارج شده و به میان باغها رفت و در چشمه غسل کرد و به نماز عصر مشغول شد. مشغول تشهد بود که نفیر گلوله علی او را به داخل چشمه پرت کرد.

علی خود را به بالین داماد رسانید که در داخل چشمه به خون خود شناور است، اما هنوز نمرده بود و خواهش و تمنا میکرد که از کشتن او صرفنظر کند. اما علی گلوله دیگری در میان چشمه به قلب او زد و جانش را گرفت و به کوههای مرزی گلیل فراری شد. عروس هم در روز هفتم بیوه گردید^۱.

بعداً علیخان بگ و فرج الله خان به تعقیب او و همدستش طالب بگ پرداختند. طالب را در آن سوی مرز کشتند و علی به قلعه قلندراباد از روستاهای فرج الله خان شیروانی پناهنده شد، که کردهای سرحدی مجاز به ورود به آنجا نبودند. ناچار به فرماندهی لشکر شرق شکایت کرد و تقاضای دستگیری علی را نمودند. بدستور لشکر چند نفر افسر و ژاندارم از یاجگیران و پاسگاههای مرزی از جمله پاسگاههای زیندیلو و قلعه حسن مأمور دستگیری علی شدند و حبیب الله خان ناصر لشکر رئیس ژاندارمری قوچان نیز به شیروان آمده همگی قلعه قلندراباد را محاصره نمودیم.

من که کشته شدن علی را در صورت مقاومت وی حتمی میدیدم، ناچار به پاس دوستی سابق نزد او رفته خواهش کردم که تسلیم شود که تنها راه زنده ماندنش همین است و قول دادم

۱- آقای صفاپور در نوشته های خود نام این دختر را طاوس نوشته که گفتیم نام اصلی او دلیر بود. دلیر پس از مرگ کریم خان به همسری برادر کوچکترش علیخان بگ درآمد و از قلعه حسن به قلعه هنامه که مرکز فرماندهی و قدرتمندی علیخان بود رفتند. دلیر را تمام شاهدان عینی به زیبایی و کمال و چالاکتی و هوشیاری می ستایند. او هفت سال بعد یعنی در زلزله اردیبهشت ۱۳۰۸ که بسیاری از روستاهای منطقه شمال شیروان از جمله اوغاز ما هم ویران گردید، در هنامه زیر آوار ماند و جوانمرگ شد و به کریم خان و علی بگ پیوست. از او اولادی نیز به وجود نیامد امثال و احکام علی بگ هم در قلعه بگ وسیله خدائظر تایاللو به قضا رفت.

که خودم محافظت او را عهده دار خواهم شد. او نیز پذیرفت و تسلیم شد. اما هنگامیکه ناصر لشکر خواست او را به قوچان برده و به مرکز لشکر بفرستد، خوانین بیچرانلو مخالفت کرده ما را محاصره نمودند و گفتند: باید علی اوگ به بیچرانلو برده شود سپس به قوچان و مشهد اعزام گردد. در مقابل اقتدار خوانین، افسران و مأمورین چاره‌ای جز تسلیم نداشتند و بدین ترتیب ناصر لشکر به قوچان بازگشت. ما نیز به دستور او به همراه بیچرانلوها عازم قلعه حسن شدیم. هنگام ظهر به گدوگانلو از روستاهای بیچرانلو رسیدیم و برای صرف ناهار به منزل ملا محمد کریم گدوگانلوی رفتیم.

اسماعیل خان فرمانده ژاندارمری^۱ سرحد که با فرج‌الله خان تپانی کرده بود مرا با اصرار و پافشاری تمام جهت صرف ناهار از علی جدا کرده به اتاق خود برد. ما مشغول ناهار بودیم که صدای رگبار گلوله در هوا پیچید. پابره‌نه خود را به اتاق علی رساندم و او را که با گلوله‌های ده تیرهای روسی تکه پاره شده بود، غرق به خون دیدم. در دل بر اسماعیل خان که مسبب این جنایت شده بود نفرین کردم. ساعشی بعد جنازه علی بر روی تپه‌ای روبروی گدوگانلو به خاک سپرده شد که در مدتی کمتر از دو سال با کریم خان به کلنل پیوستند.^۲

پایان کار قاتل کلنل

در رابطه با سرانجام و پایان کار علی یگ بیچرانلو، کسی که سر کلنل را برید، و اگر نمی‌برید، ممکن بود که معالجه شود، با افراد زیادی گفتگو کردم. نامه آقای رجایی از فرهنگیان بازنشسته قوچان که پدرش رسول حمزگانلو هم در جنگ با کلنل شرکت داشته و هم گام بگام همراه علی یگ بوده و علاوه بر نامه، حضوری هم توضیحات بیشتری به نگارنده داد، اهمیت ویژه‌ای دارد. نامه آقای رجایی شامل دو بخش است. بخش اوگ شامل شرح

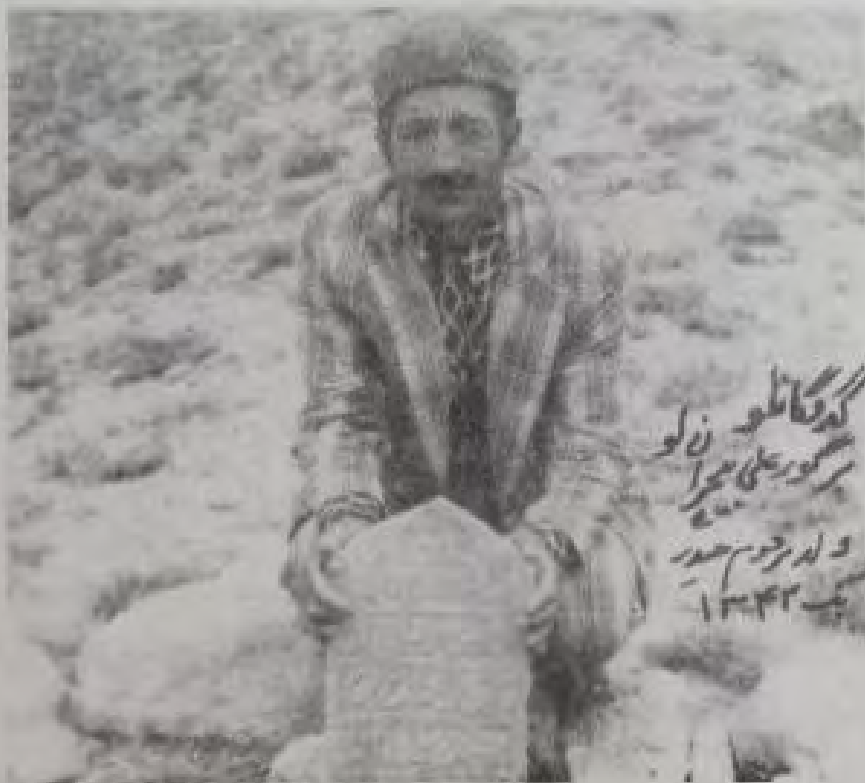
۱- ژاندارمری سرحد بجای پستهایی برقرار شد که محمدحسین خان اوغازی به دستور محمدابراهیم

خان و سردار معزز بجنوردی در نواحی مرزی ایران و شوروی مستقر کرده بود.

۲- پایان سخنان سرکار سرهنگ صفایپور در مشهد.



روزنامه ۱۶-۹-۲۳ دبستان کسائی با جگهان



حال طایفه و خانزاده و بخش دوم شرح حال علی بیگ.

اینکه کردهای حمزکانلو در لشکر نادرشاه چه اهمیتی داشته و حاجیخان بیگلربیگی فاتح دهلی و سفیر نادرشاه در عثمانی (ترکیه امروز) چه خدمات افتخارآمیزی ارائه داده است، کم و بیش در کتب تاریخی دوران نادرشاه آمده و نگارنده هم توضیح کافی داده‌ام^۱.

آقای جعفر رجایی حمزکانلو در نامه ۱۲ صفحه‌ای خود نوشته است:

پس از کشته شدن نادرشاه، کردهای حمزکانلو هم پراکنده شدند. برخی در هرات افغانستان ماندند. برخی در گلکان و قلعه بیگلر قوچان و برخی به روستاهای حمزکانلو در منطقه اوغاز مستقر شدند که اکنون آنها هم به قوچان و شیروان و بجنورد مهاجرت کرده‌اند^۲. در روستای حمزکانلو غرب اوغاز بعدها حادثه‌ای روی داد که منجر به پراکندگی بیشتر این طایفه گردید.

یک روز بخاطر آب کشاورزی بین ملاخداداد و علیحسین درگیری روی میدهد و ملاحسین بایک ضربت بیل علیحسین را می‌کشد. کار سخت میشود و ملاخداداد و برادرش ملاحسن و دیگر بستگان شبانه از حمزکانلو کوچ می‌کنند و از حوزه‌ی اهل زعفرانلو خارج شده و به ایلخانی شادلو (یارمحمدخان سهام الدوله) پناهنده میشوند که جعفرخان پدر بزرگم جزو همین پناهندگان بوده است. آنها نخست در روستای ناوه^۳ و سپس در شاه اوجاقی^۴ در

۱- نادر صاحبقران، به روایت استاد خطی منتشر نشده تألیف کلیم الله توحیدی. زیر و آلاء حاجیخان حمزکانلو.

۲- مرحوم نورمحمد حمزکانلو از مهمترین مالکان و کشاورزان قوچان بود که نخستین بار حدود سال ۱۳۲۶ آبیاری قطره‌ای را در قوچان معمول ساخت که موجب حیرت مردم شده و گروه گروه به تماشا می‌رفتند. باغ انگور و زمینهای نورمحمدزاده در غرب ترمینال اتوبوسرانی کنونی قوچان بود که اکنون تبدیل به شهر شده است.

۳- ناوه دهی از دهستان گرمخان، بخش حومه شهرستان بجنورد، ۳۰ کیلومتری شمال خاوری بجنورد. فرهنگ جغرافیایی استان نهم - خراسان.

۴- شاه اوجاقی یعنی اجاقی شاه، زیرا نادرشاه شسی را در آنجا اطراق کرده بود. دهی از دهستان گرمخان بجنورد که در فرهنگ جغرافیایی، شاه اجاقی آمده است.

املاك رضاخان عرب از مقرین سهام الدوله مسکن می گیرند و به کار مشغول میشوند. دو نفر از آنها هم به نام اسماعیل و قنبر که در تیراندازی مهارت کامل داشتند جزو تفنگچیان سهام الدوله قرار می گیرند و تا پایان عمر دو خدمت سردار بجنودی بودند (که دکتر حمز کانلو از آنهاست).

جعفرخان که در این میان گناهی نداشته پس از یکسال هوای وطن به سرش میزند و علیرغم پند و اندرز دیگران زن و بچه اش از جمله پسر چهار ساله اش رسول را برمیدارد و به حمز کانلو برمی گردد. فاصله حمز کانلو تا شاه اوجاقی دو روز راه است. او پس از چندی متوجه میشود اگر اینجا بماند، صاحبان خون یعنی بستگان علیحسین مقتول ممکن است او یا پسرش رسول را بکشند. لذا شبانه کوچ کرده و به سوی درگز می رود و در قلعه‌ی شیوه^۱ به بستگان خود (طایفه محمد شریف بگ از مقرین میرزا محمود صارالمالک درگزی) پناهنده میشود. اما پس از یکسال در آنجا فوت می کند. همسرش ناچار کودکانش را برمیدارد و به روستای شمشال^۲ باجگیران^۳ می آید و سال بعد ناچار به حمز کانلو^۴ برمی گردد. طرفداران مقتول هم دیگر حرفی نمی زنند. رسول پسر جعفرخان رفته رفته بزرگ میشود و کار می کند و مادر و خواهران خود را سرپرستی می کند و زن میگیرد.

رسول یک روز (احتمالاً شهریور ماه) مشغول خرمن کوبی بوده که می بیند از راه بانلو به اولاشلو و اوغاز تاپوتی را حمل میکند. پکتفر را میفرستند، خبر می آورد که جنازه کریم خان است که به دست علی صفیر کشته شده است و برای دفن به شهر کهنه قوچان می برند که

۱- شیوه که در فرهنگ جغرافیایی (شوی) آورده اند، دهی است از دهستان درونگر بخش نوخندان شهرستان درگز.

۲- شمشال را در فرهنگ جغرافیایی شمس خال آورده اند که درست نیست. دهی از دهستان اوغاز بخش باجگیران. سر راه قوچان به باجگیران.

۳- شهر مرزی باجگیران در نوار مرز ایران و شوروی وسیله کردهای سیوکانلو ساخته شد و مرکز بخش باجگیران است.

۴- مشخصات هر دو حمز کانلو دهستان اوغاز و حمز کانلو بجنورد مربوط به این طایفه در فرهنگ جغرافیایی آمده است. ص ۱۴۰.

در ایامزده آنجا دفن کنند.

پدرم رسول گفت: وقتی عروس را از قلعه زیندینلو به قلعه حسن می آوردیم، من همانجا فهیدم علی نمیگذارد آب خوش از گلوی اینها پایین برود، زیرا در بین راه علی چند بار خود را به اسب عروس رساند و حرفهای تهدیدآمیز و نامربوط به عروس زد و افزود اگر اجازه دهی دست کریم خان بتو برسد، هر دو نفرتان را خواهم کشت. تو زن من هستی نه زن کریم خان، یادت باشد.

عروس هم زار زار گریه میکرد و از ترس اشک میریخت. هرچه علی را نصیحت کردیم فایده نداشت.

پس از عروسی ما به حمزگانلو برگشتیم. اما پیدا بود که در آن چند روز چه توفانی در قلب علی برپا بوده که رقیب را در آغوش حبیب خود ببیند و ناظر شکست و خواری خود و پیروزی و شادکامی رقیب باشد. این چیزها برای علی که فوق العاده جسور و بی باک بود، قابل تحمل نبود. یعنی کریم خان با آتش بازی کرده بود و جان خود را با یکبار هم آغوشی با دلبر معاوضه کرده بود.

کریم خان که به عشق و آرزوی خود رسیده بود، بخاطر طمن و لعن مردم و دلبنگی شدید به دلبر، از کنار حجله دور نمیشد. تا اینکه هفتگی پس از عروسی به یادش می آید که در تمام این مدت نمازش از یاد رفته است. بنابراین به میان باغها سرازیر میشود و کنار چشمه ای لخت میشود و در آب غسل میکند و به نماز می ایستد و در حال تشهد روی زانو نشسته بود که تیر علی رها میشود و غرش کنان بران او می نشیند و او را به داخل چشمه پرتاب می کند. یا اینکه کریم خان برای نجات خود، به داخل چشمه خیز برداشته بود.

علی چون اجل معلق از پشت دیوار بیرون می آید و به سر وقت رقیب میرود و می گوید: هان چطور می خوش گذشت؟

کریم خان خواهش و گریه و زاری میکند که مرا نکش، من با این گلوله ها نمی میرم، دلبر را هم به تو میدهم، غلط کردم فقط مرا نکش.

علی می گوید: قول مرد یکبیت. تو گفتی با دلبر عروسی میکنی، که کردی. منم گفتم ترا می کشم، که خواهم کشت. پس گریه و زاری کنار زنان است نه مردان. آنگاه گلوله

دیگری بر قلب کریم خان میزند و او را در داخل چشمه به خون غوطه ور میسازد و به قلعه برمیگردد و با طالب بگ (برادر موسی بگ) که محسوس او بوده، به کوه مرزی گلیل قرار می‌کنند.

علیخان بگ برادر کوچکتر کریم خان با فرج‌الله خان بیچرانلو که پسر عمه و پسر دایی بودند، این زمان به قلعه مرزی خیرآباد رفته بودند، که این خبر به آنها رسید. آنها سوار بر اسب شده و به سرعت به قلعه حسن برمیگردند و تنها کاری که از دستشان برمی‌آید، این بود که فعلاً جنازه را دفن کنند. این بود که او را با تشریفات به امامزده شهر کهنه میفرستادند. پدرم رسول افزود ما همراه دیگر بزرگان منطقه سیوکانلو به بیچرانلو رفتیم و عرض تسلیم نموده و فاتحه خواندیم. روز دیگر که میخواستم برگردیم، علیخان بگ به من گفت: رسول تو همان که کاری دارم.

ناچار آنجا ماندم. شب که مهمانان رفتند و تنها ماندیم، من بودم و شاه حسین بگ بیچرانلو که آدم بسیار شجاع و بی باک بود، با فرج‌الله بگ و علیخان بگ. علیخان اشک ریزان گفت: شما باید با من کمک کنید تا انتقام خون برادرم را از قاتل او بگیریم. من معذرت خواستم که خان معافم بدارید. اما او با التماس و زاری گفت: من غیر از شما سه نفر به کسی دیگر اطمینان و امید ندارم، شما باید آبروی مرا بخرید و در انظار دوست و دشمن سرافکننده نسازید. باید هرچه زودتر علی را به کیفر برسانید. چاره‌ای جز قبول نداشتم.

علیخان تفنگی به من داد و حتی اجازه نداد برای اطلاع زن و بچه‌ام به حمزکانلو برگردم. روز دیگر با گروهی به سوی گلیل رفتیم.

در مرز گلیل دریافتیم که آنها به سه بیرا^۱ رفته‌اند. از مرز گذشته و وارد خاک روسیه شدیم. آنها که ما را دیده بودند، از پناهگاه خود بیرون شده و فرار کردند. سه بیر خالی از جنگل و بوته و سنگلاخ بود، بهمین جهت آنها را بخوبی میشد هدف گرفت. فرج‌الله خان

۱- در جلد سوم همین کتاب از قول مرحوم حمی قربان در مورد سه بیر یعنی سه تا چاه آب توضیح

دادم که محل چاه‌های گرتهای مرزنشین در فصل تابستان بود، که بعدها با فیروزه به اشغال روسها درآمد.

فرمان آتش داد. ما شلیک کردیم که ناگهان طالب بگ بر زمین غلتید و علی همچنان افتان و خیزان فرار میکرد. معلوم نبود تیر چه کسی به طالب خورده است، اما آنها مثل اینکه از قبل هماهنگی کرده باشند، یکباره فریاد برآوردند: آفرین رسول بگ - شاهکار کردی، تیرت هرگز خطا نمی‌رود. آفرین.

در اینجا بود که من فهمیدم، بیچرانلوها مرا اینجا آورده اند که خون طالب را به گردن من بیندازند. سخت ناراحت شدم. جنازه را برداشته به قلعه حسن آمدم. دفن کردند و مجلس ختم او را هم گرفتند و کار تمام شد.

روز دیگر نزد علیخان که اینک علیخان بگ شده و جانشین برادر گشته بود، رفتم و گفتم: خان طالب بگ با تیر من کشته نشده است. اینها علیه من توطئه کرده اند که خون او را به گردن من بیندازند.

علیخان بگ گفت: از این حرفها ناراحت نباش. طالب بگ پسرعمو و برادر زن من باشد. او به قصاص رسیده است. این من هستم که باید قصاص خون او را بگیرم. منکه به تو چیزی نگفته‌ام. خودم ترا مأمور این کار کرده‌ام، چرا خودت را ناراحت میکنی؟ من هرچه پافشاری کردم که علیخان تفنگ را از من بگیرد و اجازه دهد که پیش زن و بچه‌ام برگردم، فایده نبخشید.

ناچار آنجا ماندم و باز به دستور او به تعقیب علی بگ پرداختیم. پس از مدتی آشکار شد که او به قلندرآباد شیروان رفته و به فرج‌الله خان ضیفم‌الملک زعفرانلو حاکم شیروان پناهنده شده است.

ما او را در برج قلندرآباد محاصره کردیم. عده‌ای تراق (ارتشی) هم از قوچان آمده و ما را یاری دادند. علی در برج جای مناسبی داشت و تا تیرهایش را تمام نمی‌کرد و عده‌ای را نمی‌کشت، خودش کشته نمیشد. فرج‌الله خان بیچرانلو که چنین دید، از راه حبله درآمد و به قرآن سوگند خورد و پشت قرآن را مهر کرد و برای علی فرستاد که هرگز نخواهد گذاشت او را بکشند. اما اگر از برج فرود نیاید قطعاً کشته خواهد شد.

علی بگ با این اطمینان از برج پائین آمد و تسلیم شد. علی امیدوار بود او را تحویل فرقه‌های دولت بدهند که به مشهد ببرند که دولت درباره او تصمیم بگیرد. اما علیخان شدت

مخالفت کرد و گفت باید او را به قلعه حسن ببریم تا مردم ببینند ما او را گرفته ایم. سپس با تهدید و تطمیع قزاق و ژاندارم‌ها را از آنجا دور کرد و علی را دست بسته به سوی قلعه حسن حرکت داد.

در روستای چارقالدی نزدیک گدوگانلو در منزل یکی از روستائیان فرود آمدیم. علی را در اتاقی جا دادند و ژاندارمی را نگهبانش گذاشتند. فرمانده ژاندارم‌ها و علیخان و فرج‌الله خان هم در اتاقی بودند. علیخان برخاست و نزد من آمد و گفت: رسول برو و علی را خلاص کن.

گفتم خان مرا معذور بدان. او پسر عموی شماست. اکنون شما عصبانی هستید، بعداً که از خشم افتادید و پشیمان گردید، مرا قاتل پسر عموی خود میدانید. بنابراین من این کار را نخواهم کرد.

آنگاه به سوی شاه حسین رفت و انجام این کار را از او خواست. شاه حسن نیز معذرت خواست و نپذیرفت.



رسول خان

علیخان سپس ناچار شد تفنگ یازده تیر را گرفت و بطرف اتاق علی رفت و در اتاقی را باز کرد. علی خوشه‌ای انگور در دست داشت و میخورد که چشمانش به علیخان افتاد. او چشمانش را بست و علیخان تمام گلوله‌ها را به قلب او خالی کرد.

آنگاه بیچرانلوها دویدند و هرای هرای کرده و فریاد و شیون برداشته و گریستند و جنازه را بردند بر بالای تپه‌ای رو بروی گدوگانلو به خاک سپردند و خود به قلعه حسن بازگشتند و من هم به حمزگانلو آمدم.^۱

۱- رسول بعداً در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در کنار خوانین بیچرانلو بهنگام یورش امیر جانمحمد خان قاجار فرمانده لشکر شرق خراسان به ترکمنصحرا شرکت داشت. سرانجام به طرفداری از علیخان بگ در جنگ با امیر حسین خان نگهبان زعفرانلو در میان کاریزهای شمال شیروان به تیر امیرمحمد پسر عموی امیر حسین خان

ای کاش این کار مرا بکنفر در حدود پنجاه سال پیش تر انجام میداد و این ادبیات زینا را از نابودی نجات میداد و با خوانین و بزرگان منطقه که تاریخ متحرک و زنده خراسان بودند، گفتگو میکرد و روی کاغذ می آورد. اما حیف که چنین کاری بزرگ و ارزنده انجام نگرفت، و زمانی که من کار را آغاز کردم، تمام آن شهسواران و بزرگمردان تاریخ اخیر ما یا مرده بودند یا در حال مردن و احتضار بودند، چنانکه مرحوم علیخان بگ بیچرانلو وقتی به بالینش رفتم، از دیدنم شادمان شد و روی تخت خوابش نشست و با افسوس به من نگریست و قطرات اشک از چشمانش جاری شد و سپس دراز کشید. زیرا این زمان بر اثر سکه زبان او بند آمده و این مرد بی باک و غیور که روزگاری تهران از شنیدن نام او به خود میلرزید، اکنون قدرت تکلم نداشت. من هرگز آن لحظه را فراموش نمیکنم که حد فاصل قدرت با ذلت باریکتر از مو است.

بهر حال آنچه نگارنده از گوشه و کنار به دست آورده و به نظر گرامیشان میرسد قطره ای از دریاست. مرحوم غلامحسین شاعری قوچانی هم از جنگهای نادرشاه و کلنل و سالار جنگ (لهاک) اشعاری به خاطر داشت که من فرصت نوشتن آنها را نیافتم و آنها در گذشت. اینک چند نمونه از خاطرات او^۱:

۱- کورنیل هاته قوچانی، ره قوشینو، وه له شگه ره

گو: زه خه لکی قوچانی ده برومه، ده ستوسه ره

کورمانجانی ته زده کوژم، قوچانی ده کم خه ره او

تانه تاریخی دوتی، قاکارا بوه، به ناره

* * *

۲- کورنیل تئی پی وه له نگه ره

گو: قوچانی خه راوده کم

* * *

۱- ردیف های ۱ و ۲ متعلق به مرحوم شاعری و ردیف ۳ را از پدرم شیخ اسدالله و ۴ و ۵ را از

مرحوم قادرقلی خان قبادی اوغازی و ردیف ۶ تا پایان را از عمویم مرحوم ملا رمضان بخش شنیدم.

۳- کورنییل ژه ویسداهات، وه گاریسی و، وه فایتسبون
 فه رمائی جه نگئی دایه، و شپور، و، وه موزغورون
 کوردان له هه مه ری وی، سه ف کشاندن، شون، وه شون
 ژنسو، میسری بینه دار، ژه چبان که له پاورون
 میران وه شوورو توفانگ، ژنی وان ده س و عوسنورون

ده گوتن: لژیبه رمه دن، لوئیگرن به رمه دن هورون

نیرومه بدانی جه نگه	رویاتاموسونه نگه
دوشه ن هائی به سه رمه	وتویو، وه توفه نگه

* * *

۴- دوشه ن بزائوه مه، یاک نونه ژه شیرانه ژه وجودی قوچانی، پایه نده بوئیترانه

* * *

۵- کورنییل تی به، وه له نگه ره	وه قوشینو، وه له شگه ره
گورمسینج بگه ده ره، وه ده ره	چی میسه گه، وه جیگه ره

شیره میرو، مه ته غیی خان

ته لشکرهائی سه رکوردان

۶- کورنییل گیشته تاس ته پانه	به رقه رار گریه توپخانه
گور: قوچانی ویران ده گم	غار به رده دمه کوردانه

شیره میرو، مه ته غیی خان

ته لشکرهائی سه رکوردان

۷- وه لیخانی فه ره مانی	سیار بوو جولان هلانی
گور: کورنییل تو نزانسی	رووله کورته قوشین هانی

مرد میدان، ولیخانه

له سه رته ده که توفان

۸- نائی قسی یوردا قوچانه	قرا شوونی سه ردارانه
شیران له ژرغه خسه ده کن	بی راده وین کوردستانه



سولتان به گورته به رناده

ده که تورقان، سه تقولخانه

* * *

برگردان اشعار کرمانجی:

۱- کلنل آمد به قوچان، با قشون و بال لشکر

گفتا ز خلق قوچان، می بزم من دست و سر

کردها را من میکشم و قوچان را خراب میکنم

تا در تاریخ جهان این کار مشهور گردد

* * *

۲- کلنل میاد بالنگر با قشون و بال لشکر

گفتا قوچان را خراب میکنم و کردها را میکنم دریدر

* * *

۳- کلنل از آن سو آمد، با گاری و کالکه

فرمان جنگ را داد، با شپور و با موزیک

کردها در برابرش صف کشیدند، جابجا

زنان و مردان گلّه دار، از کوهها سر از سر شدند

مردانشان با شمشیر و تفنگ، زنانشان دست به استون^۱

می گفتند آهای، سر ندهید، آهای بگیرید و رهایشان نکنید

* * *

۴- دشمن بداند که ما را باکی نه هست ز شیران

از وجود قوچان است، پاینده گشته ایران

* * *

۱- استون: سون یا تبرک چادرها.

۵- کلنل می آید، با لشکر
 کردها را کند در بند
 با قشون و بالشگر
 چه سردیست او پرچگر
 الا ای شیر مرد، ای محمدتقی خان

تو لشکر بر روی کردها آورده ای؟

کلنل به تاس تپه ها رسید
 گفت قوچان را ویران میکنم
 تو یخانه را در آنجا مستقر کرد
 آتشی به جان کردها میزنم
 الا ای شیر مرد، ای محمدتقی خان

تو لشکر بر روی کردها آورده ای؟

ولیکان قهرمانلو
 گفت: کلنل تو نمیدانی
 سوار شد و جولان برداشت و
 که به کجا لشکر کشی کرده ای
 مرد میدان تو ولیکان است

بر سرت توفان پیا میکند

بدان که نام این سرزمین قوچان است
 شیران را اینجا اخته میکنند
 اینجا سرزمین سرداران است
 به اینجا گردستان می گویند
 تو از چنگ سلطان بگ رهائی نمی یابی

سعادتقلی خان بر سرت توفان به پا میکند.

روز ۶۷/۸/۲۲ هم که از مشهد به قوچان رفته و در مغازه الکتریکی آقای سهراب
 فرهادی نژاده فرهاد خان توپکائلو در جنب مسجد عوضیه با آقای ابراهیم حیدریان ترک یزدان
 آبادی که آنجا بود آشنا شدم، برایم خواند که سرایندگان ترک یزدان آباد سروده بودند و او این
 چند بیت را به خاطر داشت^۱:

۱- در جلد سوم همین کتاب هم از قول آقای علی شعار دوگیزی آورده شده در دوگزی بکنفر به نام
 «ایشان آغاه از ترکان مهاجر روسیه در نواختن تار قفقازی مهارت داشت. او اشعار سوزناکی در سوگ کلنل
 سروده بود و در مجالس و عروسی ها میخواند که اشعارش پنج خوشی بود و در برگردانها تکرار میشد:
 حیف سندن کلنل مه دتقی خان.

حرکت تاریخی کرده خراسان، توخدی، جلد ۳، ص ۲۲۶.

۱- انگلیس ولایتی، کنسل دوتدی نظامی

دیددی خراب ایلرم تربت شیخ جامی

کیم دوتسون چنارانی، تسخیر ایتسون قوچانی

اونی ایلرم سردار، اونه ویره م انعامی

* * *

۲- اوک قوچانه گوردی، فرج خان شیروانلی

جمعی نی چیره گلدی، حبیب خان هودانلی

پنج تیراله گوتوردی، ولیخان قهرمانلی

نامداریم ولیخان، خصمی ایتدی سرگردان^۱

* * *

آقای میرنیا هم در کتاب خود اشعاری ترکی در سوگ کتلل به چاپ رسانده

است.^۲

اشعار زیر هم در نواری بود که در روز ۷/۵/۷۶ پروفیسور نستفان بلانو، استاد

شرقشناس دانشگاه نیویورک که در مورد موسیقی قاره های افریقا و آسیا تحقیق دارد و کارهای

بسیار ارزنده ای انجام داده است برابم به ارمغان آورد که از ایشان سپاسگزارم، که خدمت

شایسته ای به موسیقی و فرهنگ کرمانجی نموده و دو حلقه نوار موسیقی ما را که با گروه خود

۱- برگردان:

سرزمین تحت اشغال انگلیس در شرق خراسان را کتلل با قدرت نظامی خود تسخیر کرد.

گفت: تربت شیخ جام را که لانه طرفداران انگلیس شده خراب میکنم

هر کس چناران را بگیرد و قوچان را تسخیر کند

او را به سرداری سپاه برمیگزینم و خلعت و پاداش میدهم

* * *

اوک وارد قوچان شد، فرج الله خان شیروانلی

پنج تیرا به دست گرفت، ولیخان قهرمانلو

۲- ایلات و طوایف در گز، منیا، ص

در برابر او هم حبیب الله خان هودانلو ظاهر شد

ای نامدارم ولیخان که دشمن را سرگردان کردی.

در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۵۱ به خراسان آمده و از خوانندگان ما در مشهد و قوچان و شیروان و بجنورد و اسفراین و دزگز ضبط نموده اند، گام بسیار ارزنده ای برداشته اند. ایشان پس از چاپ و انتشار دیوان جعفرقلی زنگلی و سیله حقیر و نیز آلبوم موسیقی شمال خراسان (کرمانجی) که بهمت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در تهران منتشر شد و در آمریکا به دستش رسیده بود، برای ملاقات با حقیر با تمام موانع و مشکلاتی که بر سر راهش بود به خراسان آمد و به منزل شریف آورد. که سپس از قوچان و شیروان و بجنورد و آشخانه دوباره دیدن کردیم و آهنگهای بسیاری مجدداً از موسیقی، ضبط کرد و برگشت. از آنجا که ما ارزش فرهنگ خود را نمیدانیم باید دیگران بیایند بر ایمان کار کنند و به ما ارائه دهند!۱

بهر حال ممنونم که این گروه آمریکایی در سال ۱۳۴۸ خورشیدی نواری در مورد سرداران کرمانج همچون خدو سردار و نیز جنگ کردها با کلنل محمدنقی خان پسپان از هنرمندی خوش صدا به نام حسین صفایی که دو تار زیبایی هم می نوازد ضبط کرده و از نابودی نجات داده که در زیر ملاحظه میفرمائید. مفهوم برخی کلمات بهنگام خواندن این هنرمند آشکار نبود که آنها را مرمت کرده و داخل چنگک [گذاشته ام]

۱- نیرله چیره، چیرانه، گلوی دعوا به سردار

سگز مینگی ژه ترکمن، سگزمینگی ژه بخنسیار

..... [این بیت وجود نداشت]

* * *

۲- مردانه دۆوه گلدی، فرج لاخان شبروانلی

ژاندارمین اینگین کسدی، ولیخان قهرمانلی

مردانه داوی قلدی، رستم بگ سامیانلی

نامدارم ولیخان، مثل سام نریمان

* * *

۳- قوجانی آدی لری، قول لهری شو مَرردی

بیبریانده داوی قلدی، بریانده هم گسولردی

او بیسر کُرد بیخان ولتوبه زمه دنی دپردی

نامدارم ولیخان، مثل سام نریمان

* * *

۴- گرنیل ژه مه شهیدی وه ده رکهت هاته جهمه زبوانی

ژاندارمنو قوسه مه کن، ته ته رنی داوه تی

قوچانی موزه خه رکهم، ته رنی پائین وه لاتی

نامدارم ولیخان مثل سام نریمان

* * *

۵- ولیخان هات سیاروو، شییت هلانیه ده ست

گو: نوکه ره قوسه مه کن، توفنگی کورنیل گشکه ست

[دوشمه ن ته زمه غلوب ده گم، ژاندارمان ده گمه په ست]

نامدارم ولیخان، مثل سام نریمان

* * *

ولیخان گو یوین دوشمه ن چه ربوویه موزتهر

لنگ لهره قن هلاسی، رها کرشووون و سه نگر

برگردان اشعار ترکی - کردی :

۱- بیسیم جیرجیرکنان جیر می دهد سردار وارد میدان جنگ شد

هشتهزار جنگجوی ترکمن و هشتهزار جنگجوی بختیار دارد

.....

.....

* * *

۲- مردانه وارد میدان (کنل) شد، فرج الله خان شیروانی

جلو ژاندارم ها را سد کرد، ولیخان قهرمانی

مردانه جنگ را آغاز کرد، رستم بگ مامبانی

ای نامدارم، ای ولیخان، همچون سام نریمان

* * *

۳- نامداران قوچانی سپاهیانشان را تشجیع کردند

آنها از سویی می جنگیدند و از سویی می خندیدند (چون باکی نداشتند)

آن یکی کرد بیابانگرد، قریاد میزد، سر مدهید، سر مدهید

ای نامدارم ای ولیخان، همچون سام تریمان

* * *

۴- کلنل از مشهد بیرون شد و به سوی جعفرآباد تاخت

(به یارانش گفت): به بزم عروسی میرویم

قوچان را که گرفتیم، به سوی شیروان میرویم

ای نامدارم ای ولیخان، همچون سام تریمان

* * *

۵- ولیخان آمد و سوار شد و شصت تیر را به دست گرفت

گفت: ای یاران غم نخورید، تفنگ کلنل شکست

[من دشمن را مغلوب و ژاندارم‌ها را پست میکنم]

ای نامدارم ای ولیخان، همچون سام تریمان

* * *

۶- ولیخان گفت: بنگرید دشمن چنان مضطر شد

با به فرار گذاشت و سنگر و جای خود را رها کرد...

سید اشعار سیدحسن صاحب الزمانی که بقول آقای آذری شخصی تریاکی و مشروب خور بود، پس از کشته شدن کلنل، مجلس جشن مفصلی در اکبرآباد امیرشوکت الملک معروف به «گللاته سرکار» [به دستور شوکت الملک علم امیر قاینات] تشکیل یافته بود، همین صاحب الزمانی که زیر بار نصیحت کلنل ترفوت [که ترك مشروب و اعتیاد کند] و از بیانات سودمند او هم متزجر شد، در آنموقع بیرجند بود، اشعاری بمناسبت فقدان کلنل و خوشوقتی از این پیش آمد ساخته بود که در آن مجلس جشن خواند، من چند بیت از آن را به خاطر دارم و

برخلاف میل خود و با درخواست معذرت به درج آن مبادرت می ورزم:

یکسُ تُرک نادان ز خبیره سری	پنداشت خود درخور سروری
گروهی به گردش همه تندخوی	ستمکاره و زشت و ناشسته روی
اگرچه بُد او زشتکار و شنی	ولس مام نامش نهاده تقی
چه زنگی که کافور نامش نهی	و یا زشت و بدکاره ای را بهی
پس دفع او لشکران تاخستند	به یک حمله ای گسار او ساختند
کشیدند در خون همه پیکرش	جدا شد ز پیکر سر پر شرش

صله این اشعار که از یک مغز تیره و ضمیر آلوده تراوش کرده بود، اعطاء ریاست کتابخانه آستان قدس رضوی به او بود^۱! اکثراً میدانند که این شخص عنصری بود متلون، بی عقیده و بی مسلک^۲.

آقای مکی هم اشعار زیبایی از دیگر شاعران طرفدار کلنل در کتاب خود آورده است، که نمونه‌هایی آورده میشود [تاریخ بیست ساله ایران جلد ۱ صفحه ۲۸۳]:

فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان غزلی بدینگونه در سوگ کلنل و تقبیح قوام السلطنه که گور کلنل را نبش قبر کرده بود، چنین نوشت:

پول تصویری مجلس نبد از ماه به ماه	رگرد آن کهنه حریف، اینهمه کلاش نبود
با چنین زندگی آری به خدا می‌مردم	اگر آن جانی بی عاطفه نباش نبود...

نیز این رباعی را در سرمقاله خود نوشته انتشار داد:

۱- صاحب الزمانی بنا به نوشته آقای شاکری چنین معرفی شده است: «آقای سیدحسن صاحب الزمانی از دبیران فرهنگ خراسان مدت شش سال و نیم مدیریت کتابخانه (مرکزی مشهد - دکتر شریعتی کنونی) را عهده دار بوده است. وی مردی شجاع و دانشمند بود و تا پایان عمر سرپرستی کتابخانه را به عهده داشت، و در جریان خدمت در کتابخانه، زندگی را به فرود گفته است. ۱. او فرزند سیدجعفر یزدی معروف به ازکی در سال ۱۳۴۷ شمسی در طهران متولد شد و در تاریخ پکشمبه ۱۵ آذر ۱۳۹۵ (۱۳۴۹) به بیماری سرطان درگذشت و در کوهسنگی در محوطه مقبره میرزای ناظر به خاک سپرده شد.

تاریخچه کتابخانه عمومی فرهنگ و هنر مشهد در پنجاه ساله شاکری، ص ۳۶.

۲- قیام کلنل محمدتقی خان پسبان، تألیف علی آفری، چاپ سوم، تهران، دیماه ۱۳۴۴، ص

روزی که شهید عشق قربانی شد
در ماتم او عارف و عامی گفتند
آغشته به خون مفتح ایرانی شد
ایام صفر، محرم ثانی شد
ایرج میرزا شاعر معروف قاجار هم خطاب به سر کلنل گفت:

به احترام به این سر نظر کنید ای خلق
بدل به این سر بی تن شود دو روز دگر
که بی حیات ولی در حیات جاوید است
نشان بیرق ایران که شیر و خورشید است
نیز چکامه زیر که از شاهکارهای ایرج است، در سوگ کلنل سروده شده است:

دلم به حال تو ای دوستدار ایران سوخت
تمام خلق خراسان به حیرت اند، اندر
که چون تو شیر نری را در این کتاف کنند
که این مقاتله با تو را چه نام کنند
و گرنه گریه برایت علی الدوام کنند
موانعین تو خون جگر به کام کنند
بیا ببین که چه بعد تو با نظام کنند ...
پس از تو خود همه ترویج این مرام کنند
پس از شهادت تو آرزوی خام کنند
و گرنه جنبشی از بهر انتقام کنند
کنون به مدفن تو رفته و سلام کنند
بی سلامت هم اصطکاک جام کنند ...
وطن پرستان پهلوه اتمام کنند
برای زادن شبیه تو فکر مام کنند
پس از تو تا به ابد جامه مشک فام نند.

عارف شاعر آتشین و انقلابی عصر مشروطیت و طرفدار کلنل هم که از سوی کلنل
برای تشویق ژاندارمری به قوچان رفته و در آنجا به اسارت درآمد و پس آزاد شد و به مشهد
بازگشت، در رباعی کلنل اشعار سوزناکی سروده است:

زنده به خونخواهیت هزار سپا ووش
عشق به ایران به خون کشیدت و این خون
گرده از آن قطره خون که از تو زند جوش
کی کند ایرانی، ار کس است فراموش
گرده ایران هزار ساله سیه پوش
دارد اگر خلق پاس خون تو زید

همسری نادر کشاند به جایی
قبر تو گسرنیش شد، چه باک به یادت
مست شد از عشق گل به نغمه درآمد
نیز غزل زیر را عارف در سالگرد شهادت کلنل در هشتم محرم سال بعد (۱۳۴۱) در

شهر سندیج سرود و برای درج به روزنامه ها داد که از شاهکارهای اوست:

بگوچسان نکتم گریه، گریه کارمن است
مدام خون دل خویشتن خورم زین ره
به سر چه خاک بجز خاک تعزیت ریزم
بدان، محرم ایرانی، اوک صفر است
تدارک سفر مرگ دید «عارف» و گفت
میرزا علی اکبر خان گلشن مدیر روزنامه آزادی نیز اشعاری در روزنامه خود منتشر

ساخت که از جمله سروده اوست:

قوام السلطنه کاری که با خراسان کرد
نو کافری بنگر، کان یهود کافرکیش
چه فتنه ها که برانگیخت تاز صرصرکین
سرم فدای شهیدی که لاله رنگ از خون
صببا به مرشد دزدان مُلک (قوام)
به تیرغیب شود کشته آن کسی که به عهد
آزاده بهرامی نیز در سومین سالگرد شهادت کلنل بر سر آرامگاه ابدی کلنل این شعر را

برخواند

ز بعد مرگ تو ای افتخار ایران
فراق روی تو ای نونهال کشور کسی
یگانه عنصر کامل تو بودی ای کلنل
چو شام گشته سیه، روزگار ایرانی
ز کف ربوده دل و اختیاز ایرانی ...
دریغ رفتی و رفت اقتدار ایرانی ...^۱

۱- اشعار مذکور از کتاب تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، جلد ۱، ص ۲۸۲ و کلنل محمدتقی

خان، آفری، ص ۲۷۰ آورده شد.

آقای مکی آورده است که پس از انتشار خبر کلنل روزنامه‌ها تا جایی که ممکن بود شعر و مقاله در سوگ کلنل نوشتند و اعمال دولت را تقیح کردند که از آن جمله مدیر روزنامه سیاره ایران بود که به دستور رضاخان او را به قزاق خانه بردند و سردار سپه او را بسیار فحش داد و کتک زد و گفت دندان روزنامه‌نویس را بشکنید. فرخی یزدی هم از ترس به سفارت روس پناهنده شد.

در مدح مظفر السلطنه فاتح جنگ قوچان با کلنل

شاید چنانکه امروز کشته شدن کلنل یک ضایعه ملی به شمار میرود، در زمان وقوع این حادثه چنین اثری نداشته است. زیرا بزرگان خراسان بسیار تلاش کردند که کلنل را از لجبازی با دولت و قوام کینه توز بازدارند و موضوع را به مصالحه پایان دهند که موفق نشدند. دولتیان هم در یاغی و طاعی شمردن کلنل چنانکه مرسوم هر عصر و زمانی است از هیچ کوشش و رذالتی خودداری نکردند، تا جایی که بر فضلا و دانشمندان و رجال نامی خراسان هم فلسفه این ماجرا مکتوم بوده و مرگ کلنل را به فال نیک گفته و شخصیت ممتازی چون محمدحسین ادیب هروی که از مفاخر فرهنگی و همپایه‌ی ملک الشعراء بهار است، از این امر خستود شده و بمناسبت فرا رسیدن نوروز باستانی ۱۳۰۱ یعنی درست شش ماه پس از کشته شدن کلنل، این فتح نمایان و این روز فرخنده را به محمدابراهیم خان مظفر السلطنه فرمانده کردها در این عملیات و حاکم وقت قوچان به غرآترین و زیباترین وجهی تبریک و تهنیت گفته است^۱.

خط ادیب هروی را چه در روی پاکت و چه در نامه مشور و منظوم ملاحظه میفرمائید و ملاحظه میفرمائید با خط خویش در قسمت بالایی پاکت نوشته است: «مدیحه حشمت‌الایاله جهت اینجانب آتیه (بایگانی) است».

۱- البته این مرسوم بوده که همه ساله بسیاری از شعرای ایران برای ایلخانان کرد قوچان اشعاری میفرستادند و صله ایشان فرستاده میشد، بویژه در نوروز هر سال و این رسمی قدیمین بود.

بیت
معدن

بهر جان در پی شکر انگیزی جانان سخن آن که در دستان کزین کشف او ایغ ز غارت رخ جوان این نمونه در درخشش با برون	کولی ز شنبلیله در شاخ زنگون بیوی به این رخسار توان کیم در شراب تیغ می کفت برون باد آتشیم کف کجوان بود شهری بزرگ زین جان جوان
---	--

سجده

پای در زمین از بنه زمین آفت الیج شهابت دریا سودا در تیغ و پانیه زمین محمود در دین بر ابرو خصال	بر کوه کاکشای چو دیار است آفتاب عال شیب است دریا بر آن امیر را در بر آن کز خاندان او کف ز نیست داد کوه کوه کوه
حسنت بر عم عشق و طبع فرخی در حمید با چکار شهبوات در غیا	البسند بحجر المذنب محمد حسین المرونی شکسته الایامه غفر الله ذلوه به و کسیر غموبه فی شهر حریب سنه ۱۲۴۰ هـ

تقدیم مصراع است هر دو با نسیب کوهی کرد و کوهن سنان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

قصیده بهاریّه در مدح بندگان حضرت اجل اکرم امجد عالی آقای مظفر السلطنه

حکمران قوچان دامت شوکتہ

نوروزِ ماه و روزِ خوش و یارِ مهربان
باغ از طراوت رخِ خوبیان دهد خبیر
اکنون شکرلیبی بگزین کز عقیق او
ای آرزوی جان و دل من بجان تو
بر چهر چون زریز چو بینی سرشک من
مسانی به زلیبت تو پری را اگسری پری
چو گمان کنی ز مشک تو و زان شگفت تر
بستان کنی ز چهره و پستان کنی ز تار
مائی به ماه چارده گر ماه دیده کنی
گر سود دست ما شعله زلف تو را چه باک
امروز اختیار دل ما به دست تست
فرمان روانی کشور قوچان امیرراد
اسم خلیل حضرت رحمن^۱ براوست نام
نیگودل است و عادل و خوش خلق و مهربان
آنجا که ظلّ خواجه بود سایبان ملک
و آنجا که کاروان عدالت کند نزول
صد بوستان خرم در جامه اش پدید
با زخم بیلک قلمش بر تن عدو
و در خامه رایه مرحمت عامه سر کند

شهر آرمیده باغ مزین جهان جوان
باد از شمیم زلف تکویان دهد نشان
گیرد شراب تلخ همی رنگ بهرمان
بی تو بتایم از تن رنج سور ناتوان
گویی ز شنبلیله دمدم شاخ ارغوان
ساعت ز سیم ساده کنند تن ز پریان
از توده بنفشه به گلبرگ سایبان
بالا ز نارون کنی، و لب ز ناردان
با قامتی کشیده تر از سرو بوستان
مرمشک را ز سوزن هرگز بود زیان^(۲)
چون اختیار ملک به دست خدایگان
در سلطنت مظفر^۱ و منصور و کامران
روشن چو مهر کویک بختش در آسمان
باشد به روز سخت وطن را نگاهبان
مهر مئیرش آید در زیر سایبان
جز میر کاروان نبود میر کاروان
صد نیستان ضیفم از خامه اش عیان
پیراهن پرند بود بیلک دستبان
بخشد به ملک چون نفس عیسوی روان

۱- اشاره به لقب مظفر السلطنه است.

۲- اشاره به نام حضرت ابراهیم خلیل که نام محمد ابراهیم خان مظفر السلطنه بود.

در چشم خلق حشمت او گشته قهرمان
نی پیل را دمنده و نی شیر را زبان
سالار ملک و ملک بدو یافته امان
این یک در آستینش و آن یک در آستان
اندامش آهنین و ز پولادش استخوان
با باد هم تکاپو و با برق هم عتاق
فرخنده یادگار جم از عهد یاستان
تا شسته طفل شاخ همی از لب لبان
سرو سهی زیاد صبا در چمن چمان
کز آن جور گریخته همچنگ پیلبان
چون بر سر عدو سپه خسرو جهان
طایر به سپر سبزه کند ترک آشیان
بر دیدگان خلق عیان است چون جان
بر کودکان شاخ چو دایه است مهربان
تا انقلاب حال مشیب است در خزان
بز آن امیر راد و بر آن پاک خاندان
در ملک خویش دادگر و کامران بمان

حشمت به رسم عنصری و طبع فرخی^۲

در عید با چکامه شیو است مدح خوان

* * *

العبد الحقیر المذنب محمدحسین الهروی حشمت الایاله غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه

فی شهر رجب سنه ۱۳۴۰ .

۱- خبوشان نام قدیم قوچان.

۲- اشاره به سلطان محمود غزنوی که دربار او مرکز تجمع شعرای ایران در قرن چهارم هجری بود.

۳- عنصری و فرخی از شعرای معروف دربار سلطان محمود که معاصر فردوسی نیز بودند.

۲۳
۱۳۲۰

جانت نم پس دستم ز دست خراج بیاچ که بپوشید ز دست سلطان

تقریر و قرام تبریکت حضرت محمد میرزا از خاندان علیان خسته و خزان است که آن
 قائم بر عهد ادب و کت زبان حضرت عالی پسر اید اینک رجب و صیغه را است حضرت
 تبریکات صید و نیست ایم عید یک نسخه نماز که آیات تهنیت و حمد آیه بار که کلمه
 محبت مع قصید باریه که در نظرات هجرت و باد صفت عید حضرت عالی است که در
 تقدیم خدمت خود که در اوست در تقدیم این چهار آیه بار که آیات فوق است در خصوص
 مد خط خوانند فرموده است که این آیه از آیه هجرت و آیه تهنیت است آن در جواب
 به پیش از آنجا که در آیه که در شوق عالی در این دوره میزند لذا با شال حضرت عالی که جهان
 بزرگ و ایضا سابقه مراتب هدایت و محفوظ میماند و قدر خط و بود و او را پدید آید از کتب
 تهنیت را میخواند چه در یاد کردی تقدیم میدارد و چون هجرت که به موسم هجرت
 و حساب که اظهار عید ششم پنجم آورده و تهنیتی و تقدیمات صحیح است خدمت عرض که قرآن طبع است
 فرمود فرموده است در این اوقات طبع برسد لذا خوب است که حضرت عالی هم کتب
 این در عید بذل مسأله فایده که هم عیدی و هم برابر طبع کتاب هجرت محبت است
 جواب تقیاً برسد (اوقات منذ قدیر محمد حسین مر حشمة الیوم)

نامه ادیب هروی به منظور السلطان حاکم قوچان که ضعف حسن طلب غیر آن بکار رفته که هم عیدی خود
 را به مناسبت نوروز ۱۳۱۸ خواسته و هم تقاضا نموده که کتاب بحر الیکاه از سرورده های او را محمد ابراهیم خان
 چاپ کند ضمناً به همراه تقصید چهاره یک نسخه از کتاب چهار آیه شریفه به خط ممتاز خود نیز برای او
 فرستاد که معلوم نیست چه بر سرش آمده

(برتت تو ابل کانس امیدوار)

این چند بیت را هم از آقای حسن قیناغی پسر مرحوم خان محمد یخشی و دیگران شنیدم:

۱- له چه فه راتج کوریل، ژانداران گره خه تر
گوته سوچانی ده گرم، ته رمه پایین وه لاسی
جنگ گرن وه کوردان را، شیرین ترزه نه واتسی
وان قرده گم وه سه رههف، تاوه گیغان ره واتسی
نامدارم ولیخان، همچو سام نریمان

۲- بیر کسورده گه بیابان، لوته رمه دن دبه ردی
سه ده دبه گسی، سه یولیس، سه رده داری قلدی
سه قوولخان نه وغانیس، چه پوزاست دن تروردی
حسان به گم هوش مرخیس، سه نگه رندهن چالهردی
نوزگه، شیر خروشان، سولتان به گی بازگیران

۳- حیب خان^۱ دبدی لالی له، داغده نوله نگلی به رگان
خه وار ویرین کسوریله، جانین چبجه رس سیمان
گسوتین سوخته چاغنده، سه والی دوتدی دومان
بسو خانو، سور سوت ده گل، سونه دی به له سوچان
نامدارم حیب خان، ایران ساری له سلان

برگردان:

۱- در جعفر آباد کلل، ژاندارم سارابه خط کرد
گفت سوچان رامی گیم وه پایین ولایت (شیروان) میروم
جنگیدن باگردها شیرین تران (نندن) نبات است
انهار قلغ و قمع میکنم و تا گیغان و رباط (نواحی مرزی) پیش میروم
نامدارم ولیخان همچو سام نریمان

۲- آن یک کرد بیابانی لریاد آهای سردهید را سر میداد
محمد بگ مایوانسی، سردانه میجنگید
سعادتقلی خان اوغازی از چپ و راست قلع و قمع میکرد
حسن بگ هشت مرضی از سنگرش شیراندازی میکرد
همچون شیر خروشان، سلطان بگ باجگیران

۳- حیب خان گفت: ای سواران، ای مرگانان تفنگدار کوهستان
به کلنل خیر بدهید که جانت بس ایمان از تن بیرون میروم
در سنگام نسیم روز، سوار را اسیر و دومان فراگرفت
اینجا خسوف و باختر نیست، به اینجا سوچان میگویند
نامدارم حیب خان، ای شیر زرد رنگ ایران

۱- اگر واژه «خان» باشد، وزن شعر درست تر است اما از نظر معنا و شناسایی اهمیت خاصی ندارد.

شعر ترکی جنگ کلنل

علاوه بر آقای میرنیا که شعری ترکی در کتاب ایلات و طوایف درگز صفحه ۱۰۰ آورده، آقای جابانی هم این شعر ترکی را در سال ۱۳۲۴ از یکی از بخشهای محلی قوچان در روستای کهنه فرود قوچان به نام رجعلی بنفشه‌ای که در مجالس عروسی و مراسم محلی می‌خوانده نقل کرده است. هر چند که اشعار در بعضی جاها خالی از نقص نیست، اما گویای احساسات مردم قوچان در این جریان است. نیز بنگرید به اشعار صفحه ۴۲۵ که بیان شد.

۱ - بختورد دن تیر ورتدی، گلور دهوایه سردار
 نیچه مین تکه ترکمن، نیچه مین دور بختیار^(۱)
 سکز مین تکه ترکمن، آلتی مین دور بختیار
 قوچان آدی سولتر رستم، آستانوار
 نامدارم فرج الله خان، مشهد لی چیکر ارمان

۲ - ژانداره، یوخیده دی، گلندی فرج اله خان
 ژاندارم ایچه گردی مثل سام نریمان
 ۳ - قوچانین حاکم لری، بیردن نیتلن هجوم
 ژاندار، قوچان اوستگنده، هرگز ایلمز دوروم
 ۴ - قوچانی حاکم لری، بیردن هجوم ایلردی
 اورگه دیلی بیلمزدی «لویه رمه‌دن» دییردی
 ۵ - ژاندار اوینگنه گیتدی، حبیب خان ولیخان
 کلنل اولمه گیتدی ژاندارمی قالدی حیران
 ۶ - توپچی توپه تاشلیدی، دعوا اولدی آشکار
 ال دعایه گسوتر دی، اول بسنده گنهکار
 یراق لریسی آلدی، ژانداره قالدی حیران
 نامدارم فرج الله خان تهرانلی چیکر ارمان
 بیله آتلی یغلدی، مثل غلفله روم
 نامدارم فرج اله خان، تهرانلی چیکر ارمان
 بیرینن دعوا لردی، بیرینین هم گو لردی
 نامدارم تاج مدخان، تهرانلی چیکر ارمان
 سو آتلیه قوتولدی، محمد شاه مردان
 نامدارم تاج مدخان، تهرانلی چیکر ارمان
 قوچانین حاکم لری، سنگرده دو توپ قرار
 قبله طرفدن گلدی، ایکی آتلی نقابدار

۷- او آتلی کریم اولسون ۶ بول عباس علمدار
ایسرگده قالدی ارمان
۸- زاندار اوینگنه گندی فرج بیگزانیلی
زاندارمه شکست وردی، تاج مد خان بادلاللی
۹- تنگ الله آلدی، حبیب خان هو دانلی
اوش باشتی کندی فرج اله خان تیروانلی
الله تازی به ترجمه این اشعار حماسی نیست، ولی از نظر فرهنگی ناچاریم ترجمه کنیم:

۱- از جنود تیغزاف (تگوف) شد که سردار به جنگ می آید
هفت هزار نفر، کما سرگین است و لشکر هزار بختاری

جند هزار از سوارانش ننگ و ترکمن است و چند هزارش بختاری
نام توچان مانند دانسته‌های رستم در شاهنامه ورد زبان شده است

ای جنگجوی نامدار من، فرج اله خان، که مشغول با به شجاعت التوس من خوردند

۱- زاندارها در دنگان خوب بودند که فرج اله خان به سروشان رسید
از مانند تمام سرباز به میدان زاندارها ساخت
۲- سرانده‌مان کوچانی، رگبار، دست به حمله زدند
زاندارم در سراسر کوچانی فرسودگی دوام نمی آورد
۳- خوانسین فرجهان به شماره سیر دشمن ساختند
آن یکی که غیر از کوچانی زبان دیگری نمی دانست به کوچانی می گفت سرانده
۴- جنم سوار زاندارها را گرفتند، حبیب اله خان و ولینخان
کلیل به کشتن رفت و زاندارم مایش حیران ماندند
۵- سرچی کلیل، سرخانه را آتش کرد و جنگ آغاز شد
دست به دعا برداشت آن سینه گنهگار (!)
۶- به گفتار آن سواران کسی مانند ابدان که یکی بود عباس علمدار

۱- سوارانهای جنگی آنان را گرفت و میبویشان ساخت
ای نامدار من فرج اله خان، که شهنشاه التوس تو را می خوردند
آنچنان سوار در آن دست و پیمان بهم رسید که مانند غلغله سپاه روم
ای نامدار من فرج اله خان ...
یکی جنگ می کردند و یکسیر بر دشمن بیچاره می خندیدند
ای نامدار من تاج محمد خان ...
به این سواران هم پیوست محمد (ص) آن شاه سردان
ای نامدارم تاج محمد خان ...
خوانسین کوچان هم در سنگرها مستقر شدند
که از سوی سینه رسیدند دو سوار سقاچار
ای نامدارم کلیل محمد تقی خان (!)

۱. علاوه بر اینکه در اینجا هم این بند زوال شعر به هم خورده، در این مصرع هم بعداً نام کلیل را وارد کرده‌اند، از نظر دستور

زبان ترکی هم مصرع بعد درست نیست باید «گیلره قالدی دوران» می بود که تا حدودی اصحیح شد.

آرزو بر دولت ماند، بر چه کسانی حکومت و دوران ماند؟

- | | |
|--|---|
| ۸ - به جلوگیری زاندارها رفت، فرج اله بگ بیجرانلو | چه خوب دارد سر جنگل لرج اله خان شیروانی |
| زاندارم‌ها را شکست داد تاج محمد خان بادلانلو | نامدارم ولیس خان |
| ۹ - فنگ به دست گرفت حیب اله خان هودانلو | در روسروی گنلل سرار گرفت، ولیخان قهرمانلو |
| سرار (گنلل) را برید لرج اله خان شیروانی | نامدارم حیب خان ای شیرزاد ایران |



سرار معینه المغانی کرد سادلو فرمانده حیب
شیردلی کرد خراسان، علیه کهنس میان

اعلامیه دولت در مورد جنگ قوچان

این قسمت را از کتاب «کارنامه رضا شاه» می‌آوریم:

پس از اینکه کلنل محمد تقی خان، قوام السلطنه را تحت الحفظ به تهران فرستاد، سید ضیاء الدین رئیس الوزرای وقت او را به زندان کرد. کلنل چند روز پس از اعزام قوام السلطنه، زنی را هم که بیمار و رنجور بود با گاری به تهران فرستاد. اما همسر قوام السلطنه هنوز از سمنان نگذشته بود که حکم عزل سید ضیاء الدین و نخست وزیری شوهرش قوام السلطنه را دریافت داشت. او که چند روز پیش همسر والی معزول خراسان بود، اکنون به عنوان همسر نخست وزیر وارد تهران میشد. قوام که مردی درشتخوی، زود خشم، متهور و مغرور و کینه‌توز بود، در صدد انتقام برآمد.

با این پیش‌آمد ناگوار، کلنل پسیان از پایان کار خویش نگران شد، و بر اثر تحریک اطرافیان مغرض خود، از اطاعت قوام السلطنه سرباز زد. او مردی شرافتمند، تحصیل کرده، درستکار، وطن‌پرست و خداوند فضیلت‌های بسیار بود. او اولین کسی بود که در آلمان فن خلبانی آموخته بود. نه تنها در خراسان نفوذ و قدرت و محبوبیت فراوانی داشت، بلکه بسیاری از بزرگان و وطنخواهان پایتخت معتقد و هوادارش بودند.

قوام السلطنه با اینکه سخت‌گینه خواه بود، در آغاز زمامداری با وی به مدارا رفتار کرد و در همان مقام بداشت. اما خیانتگران داخلی و دشمنان بیگانه مایل به ادامه و افزایش قدرتمندی و محبوبیت کلنل نبودند. ... قوام تاچار به چاره‌گری پرداخت. جمعی از سیاستمداران و روزنامه‌نگاران چون ملک الشعرای بهار و کسانی دیگر چون رئیس‌التجار بجای اینکه رئیس الوزرای تندخو و زود خشم را به چاره‌گریهای ملایم رهنمون شوند، به درستی و خونریزی برانگیختند.

سرانجام کلنل، شرافتمندانه در راه آزادی و وطنخواهی شهید شد، و در پایان کار این ابلاغیه از طرف «ریاست وزرای اعظم» انتشار یافت:

« ... بعد از جنگ اخیر فوجان که بین قوای محلی دولتی و قوای متمردین واقع شده و در نتیجه قوای دولتی فوجان را متصرف گردید. کلنل محمد تقی خان شخصاً با عده‌ای کثیر از مشهد برای تقویت افراد متمرد به سمت فوجان حرکت نموده، در جعفرآباد، دوفرسخی فوجان بین مشارالیه و قوای دولت (کردها) جنگ سختی واقع، و پس از شکست قوای متمرد، خود کلنل محمد تقی خان نیز در جنگ مقتول گردید.

در نتیجه قضیه فوق‌الذکر صاحب منصبان و افراد ژاندارمری خراسان اطاعت و تمکین خود را تلگرافاً اظهار داشته و از طرف دولت نیز به آنها عفو عمومی داده شد، و به سرکردگان (کرد) خراسان تلگرافاً اخطار شد که صاحب منصبان و افراد ژاندارم را مطیع و خدمتگزار دولت شناخته، به هیچ وجه نسبت به آنها تعرض و مزاحمتی نرسانند.^۱

۱۲ میزان ۱۳۰۵ - قوام السلطنه رئیس الوزرا

نمبره ۱۵۹ -

مشهد

روز نامه شرق ایران

فوجان

ذات درایت خردت هر چه نظر بندم آرزایم هلد در ایام

بافت تبریک نامه روزنامه شرق ایران به مناسبت پیروزی فوجان علیه کلنل



اعلامیه رضاخان خطاب به مردم خراسان پیش از جنگ قوچان



«... سرکردگان شجاع و امرای محلی خراسان، اسلاف شما که از هزار سال قبل تاریخ ایران را جولانگاه اسامی خود قرار داده و در تمام وقایع مهمه، یگانه پشتیبان ایران بوده و لوای خود را بر کنگره قصور جهانگیران عالم افراخته‌اند، امروز با نظر عبرت به جانب شما نگران و مراقب عملیات و رفتار شماها می‌باشند.

بر شماست که خاک مقدس خراسان را از وجود خیانتکاران بی‌حمیت و بی‌ناموسان^(۱) بی‌شرف، پاک کرده، شهادت و رشادت خود را زین دقت اسلاف کنید. بر شماهاست که با قلب سرشار از وطن پرستی، طرح اتحاد جدیدی ریخته، به استقبال استقلال مملکت حرکت نمائید....

ژاندارمری اغفال شده خراسان، شما که فردا فرد ایرانی... و دعوی ایران خواهی می‌کنید، تا به ابد در پیشگاه ایران منفعل و خجل و سرافکننده بمانید. زیرا دست خیانت خائنین چهره شما را سیاه خواهد ساخت، پرهیزید^(۲) و از اینکه باز فریب بی‌شرمان منفعت پرست را خورده، آلت ملعبه آنان واقع بشوید، و هویت خود را در تاریخ مملکت یکسره محو و نابود نمائید.

اینک برادران ژاندارم شما هستند (اشاره به آمدن قزاق‌های تحت فرماندهی حسین خراعی) که برای آگاهی و سرکوبی و تدمیر و قلع و قمع شما از مرکز می‌آیند...^(۳)

وزیر جنگ رضا

۱- از متن اعلامیه و فحاشی‌های آن می‌توان به شخصیت‌گوییته بی‌برده که چگونه چناننداری بوده که زبان می‌بریده و به دار

۲- حرف هواوه زائد است.

می‌گشوده و...

۳- کلرنامه رضاشاه کبر - اقبال بمبایی، بزرگداشت ۵۰ سال شاهنشاهی پهلوی - ۱۳۵۵ ص ۵۴

این اعلامیه طولانی بود که نمونه دستچین شد، تا با گفته آقای آذری که به دفاع از رضاخان برخاسته مطابقت شود.

تلگراف لشکر شرق به خوانین قوچان

تلگرافی است از امیر جانمحمد خان قاجار فرمانده لشکر شرق که در زمستان ۱۳۰۳ بجای امیر لشکر حسین خواعی عرب وارد مشهد شد. او از زنجیرگسسته‌ترین و بی‌باکترین خون‌آشامترین فرماندهان دوره قاجار و پهلوی است که در جلدهای بعدی بیشتر با او آشنا خواهیم شد. هم اوست که بسیاری از کردهای بجنورد و ترکمنهای گنبد را شقه کرد و به دار کشید. این تلگراف از مشهد به قوچان مخابره شده که متأسفانه چون در قوچان با ممداد گرفته شده قابل رؤیت در گراور نمی‌باشد:

نمره قبض ۶۲۷۶ نمره تلگراف ۱۳ تعداد کلمات ۱۵۳ بتاریخ ۲۴ دلو (بهمن) ۱۳۰۳ مخابره شده است.

«آقایان خوانین ایل زعفرانلو، پس از اظهار ممنونیت از تبریک تلگرافی شما، حسب الامر بندگان حضرت اشرف (رضا خان) وزیر جنگ و فرمانده کل قوا دامت عظمت، مراتب دولتخواهی و خدمتگزاری ایل زعفرانلو را که همیشه جالب رضایت معظم له بوده است، تقدیم می‌نماید. از نظر قدردانی به خدمات شما، چون هنوز وزارت مالیه موفق به تأدیه مخارج اردوکنشی شما نشده، عملاً به رسم علی الحساب مبلغ پنجهزار تومان از بیات مطالبات (شما) مرحمت، و از صندوق لشگری پرداخته خواهد گردید. بقیه آنهم چنانکه از مالیات دولت پرداخت نشود از طرف بندگان حضرت اشرف مرحمت خواهد شد. لذا باید با کمال دلگرمی و امیدواری در صدد تقدیم خدمات نمایان مهمتری بوده، بیش از پیش جلب رضایت خاطر حضرت معظم له را فراهم دارید.

در خاتمه لزوماً یک نفر نماینده هم از خود آقایان خوانین عاجلاً به مشهد اعزام (دارید) که دستورات جدیدی داده شود. نمره ۴۵۷۷. فرمانده لشکر شرق جانمحمد».

مهرگیرنده: تلگرافخانه مبارکه قوچان

سه سال پس از کشته شدن کلنل و خسارت کردهای قوچان، یدنیال این تلگراف خوانین قوچان، تاج محمد خان بادلانلو را به نمایندگی به مشهد فرستادند. سرانجام امیر

خانمحمد خان که نمی‌خواست این پول را پرداخت کند، پس از معطلی‌های زیاد که نامه‌های به‌جا مانده از تاج محمد خان حاکی از آنست، این پنج هزار تومان را گرفته و در قوجان بین خوانین تقسیم نمود اما باقیماندهٔ نه هزار تومان هزینه لشکرکشی کرده‌ها در جنگ با کتلل پسان را محمد ابراهیم خان مظفرالسلطنه حاکم قوجان از ترس خود، به خانمحمد خان بخشید و از خیر آن گذشت. زیرا شمشیر تیز او بالای سر خوانین بود.

کزارش محمد حسین خان اوغازی حاکم باجگیران و سرحدات.

به فرج ... خان ضیغم الملک - قوجان

در این نامه که شماره آن ۶۷ مورخه ۱۲ عقرب (آبان) ۱۳۰۰ می‌باشد، محمد حسین خان خطاب به مظفر السلطنه و ضیغم الملک گفته است: که بر حسب احکام حضرات عالیجنابان از ۱۱ برج میزان (مهر ماه) چهل نفر را در پستهای سرحدی منظم و گماشته است و یکماه گذشته است که حقوق آنها هم نرسیده است، اما او توانسته است یکمصد و پنجاه تومان از اداره تذکروه و کسبه باجگیران قرض کرده و حقوق آنها را بردارد، با توجه به اینکه موفعت باجگیران بگونه‌ایست که باید آب خوردنی را هم پول داد و خرید در مالیه باجگیران هم ابداً پولی نیست ... فدوی محمد حسین.

۱۳۰۰
عقرب
کزارش محمد حسین خان اوغازی حاکم باجگیران و سرحدات
به فرج ... خان ضیغم الملک - قوجان
در این نامه که شماره آن ۶۷ مورخه ۱۲ عقرب (آبان) ۱۳۰۰ می‌باشد، محمد حسین خان خطاب به مظفر السلطنه و ضیغم الملک گفته است: که بر حسب احکام حضرات عالیجنابان از ۱۱ برج میزان (مهر ماه) چهل نفر را در پستهای سرحدی منظم و گماشته است و یکماه گذشته است که حقوق آنها هم نرسیده است، اما او توانسته است یکمصد و پنجاه تومان از اداره تذکروه و کسبه باجگیران قرض کرده و حقوق آنها را بردارد، با توجه به اینکه موفعت باجگیران بگونه‌ایست که باید آب خوردنی را هم پول داد و خرید در مالیه باجگیران هم ابداً پولی نیست ... فدوی محمد حسین.

صورت مأخوذی خوانین از مالیه ۱۷۵۱/۱۰ تومان مأخوذی در تحدید و مبالغی که از گمرک گرفته‌اند:

الف - دریافتی از دفتر شیروان:

۱- بموجب قبض آقای فرج الله خان ۷۰۰ تومان

۲- بموجب قبض محمدرضاخان پیشکار آقای سردار معزز حکومت بجنورد ۵۵۰ تومان

۳- بموجب قبض سیدمجید گیفانی ۴۰ تومان

۴- حواله آقای سردار معزز حکومت بجنورد در وجه رئیس تلگراف نمره ۵۲۵ بابت مخارج اردو ۲۳۵ تومان.

بابت قیمت ۵۰ خروار گندم و ۲۵ قران و بیست خروار جونی ۳۰ قران

۵- حواله آقای سردار معزز (همان مدرک) ۳۰۰ تومان (نیز ۷۷ تومان [...]) قلمه شیروان دریافتی سردار باید اضافه شود.

ب - قبض آقای محمد ابراهیم خان دریافتی از دفتر فاروج ۱۰۰ تومان

قبض آقای محمد ابراهیم خان دریافتی از دفتر فاروج ۱۰۰ تومان

توسط آقای تاج محمدخان وجه نقد و قیمت غله بابت مخارج اردو ۷۰۰ تومان (وجه نقد ۳۰۰ تومان -

بکصد خروار گندم فی ۲ تومان)

توسط حاج علی اکبر (ابراهیم زاده) بابت قیمه ۲۲۰ خروار گندم فی ۲ تومان ۸۸۰ تومان

به موجب قبض آقای محمد ابراهیم خان ۵۰۰ تومان

حواله آقای محمد ابراهیم خان توسط تاج محمدخان قیمه غله بابت مخارج اردو ۳۳۹۰ تومان - گندم و جو

حواله آقای محمد ابراهیم خان توسط ولی خان بابت حقوق یک ماهه سواران دولتی جمعی مشارالیه ۳۷۶

تومان و شش قران و ۷۰ دینار

قبض آقای محمد ابراهیم خان وجه نقد جهت مصارف اردو ۳۰۰ تومان

ج - دریافتی از حومه شهر و صندوق ولایتی:

به موجب قبض آقای محمد ابراهیم خان و فرج الله خان ۱۲۸۲ تومان و ۴ قران

دریافتی از صندوق ولایتی به امضای آقای محمد ابراهیم خان برای مخارج سوار متوقف قوچان ۱۵۰ تومان

دریافتی از صندوق سلطان باجگیری بابت مخارج اردو ۵۰ تومان

د - دریافتی از دفتر خیروآباد (فوشخانه) باجگیران:

به موجب قبض شجاع السادات بابت حقوق سوار ۲۵۰ تومان

مأخوذی از دفتر باجگیران به موجب قبض آقای محمد ابراهیم خان ۱۱۵ تومان

مأخوذی از دفتر باجگیران به موجب قبض آقای محمد ابراهیم خان ۶۲ تومان و ۹ قران + ۱۱۵ تومان که

باید معلوم شود

ه - مأخوذی از تحدید سوای دوست تومان که برای فراسورانی گرفته‌اند ۱۵۵۱ تومان و ۹ قران

و - مأخوذی از گمرک به موجب اظهار خود خوانین که باید تحقیق شود ۲۰۰۰ تومان

توسعه ای که در آن زمان در خراسان صورت گرفته است
 به استناد از مصدق و سند و شرف و قدرت و نفوذ و کثرت
 و جلاله فارغ عموماً و از قرار عموماً در آن زمان در خراسان
 حضور و زندگی :

صالحه علی صالحی	صالحه و صالحی	صالحه و صالحی	صالحه و صالحی
کشم	کشم	کشم	کشم
۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰	۱۳۰۰

مجلس و هیئت
 هیئت و هیئت
 هیئت و هیئت

که حکم فریب آن سال منع نمودند و در آن زمان
 در آن زمان در آن زمان در آن زمان
 در آن زمان در آن زمان در آن زمان

و هیئت و هیئت
 ۹۸۶ خرداد و ۹۸۶ خرداد
 ۳۳۰ خرداد و ۳۳۰ خرداد

هیئت و هیئت
 ۱۳۰۰ خرداد و ۱۳۰۰ خرداد
 هیئت و هیئت



وزارت جنگ

• لشکر شرق •
سواد مخدوم ارض و آسمان
وزیر اعظم

دایره

تاریخ ۲۰ قمر

نمبر مخدوم ۵۴۵

این مخدوم از سر قدام السلطنه تخت دوزخ
بر ارض خانه کند شرق حین خزان فرشته شه
که اداره مال و اموال تعریف بهر دولت جز این
تو جان را سلم کند [۱۲۰ آذر ۱۳۰۰]
۱۰ افسان بهر ملک که بقدر مورد جم است

وزارت محرم کلا شرق

باص با طواریت خوانین قویان و وزارت بایه سعید مطالعه و کتب
اطلاعات از نامین بایه بدین بهر از سعید غیر تعریف خوانین
سعید و معلوم خواهد شد ۱۹ قمر ۱۰۲۷۰ در طرف آذربایجان
برید الملک



صورت تومن به شاه دوله

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

صورت حساب فیوضات شادلوها (توسط حاجی علی آقا)

صورت حساب زعفرانلوها توسط ولی خان، تاج محمدخان، ناصر لشکر، ضیغم الملک، کریم بیک بیجرانلو، شاه محمد بیک (باچگری)، نصرالله خان (شیروانی)، سلطان بیک باچگری، سعادت قلیخان، امین الله خان (رشوانلو)، حاج محمدحسین خان (بدرزن ولیخان)، حسن خان شاهرکی صورت وجوهاتی که توسط آقای مظفرالسله به سردهسته ها در موقع جنگ داده شد:

- ۱- کریم بیک بیجرانلو ۱۹۱ تومان
 - ۲- شاه محمد باچگری ۳۵ تومان، ۵ قران
 - ۳- گل محمد بیک (کلانه بالی) نهم میزانه به نشت نفر سوار گل محمد هر ششی سه تومان داده شده
 - ۴- آقای نصرالله خان، ۲۸۰ تومان
 - ۵- سلطان بیک باچگری، ۱۱۱ تومان و هشت قران
 - ۶- سعادت قلی خان، ۵۰ تومان
 - ۷- امین الله خان (قوشخانه) ۲۹ تومان
 - ۸- حاج محمدحسین، ۱۱۷ تومان
 - ۹- حسن خان شاهرکی، ۶ تومان و سه قران
 - ۱۰- شادلوها (بجنورد)، ۲۳۵۰ تومان
 - ۱۱- ولی خان، ۱۱۶۳ تومان
 - ۱۲- آقای ضیغم الملک، ۷۴۱ تومان و سه قران
- جمع کل ۵۰۷۳ تومان و نه قران

توجه

براستی که بی آنکه بخواند در ششم کرده است یا میرنگر
و خصوصاً تلخیص زندگانی سید کاظم
بسیار زیاده است و باید که آنرا از نظر اولیاء

بنا بر آنکه هر
یک

۱۳۳۰
۱۳۳۰

توسط حضرت بنده کنان در فغان قویان و سلطان
علی قیصر تفنگدار یازده پیران اهل بی بی باوردی
جمع آوری شده و باید که در هر یک از اینها نظر
بشود

شروان

در یادگار شکر بانی

عبدالکریم
بدرنگ
صمیم

فردی که در هر حال و وقت و هر جا که باشد

روح به طاعت و خجانی اینها همه را کفایت دارد
چونکه رسیده و ضعیف و جاهل و جور است

در یادگار شکر بانی

در یادگار شکر بانی
بدرنگ
صمیم
عبدالکریم
بدرنگ
صمیم

صورت دوم آورده شده در صورت اول

صورت اول		صورت دوم	
ردیف	مبلغ	ردیف	مبلغ
۱	۱۳۰	۱	۱۳۰
۲	۲۰	۲	۲۰
۳	۲۰	۳	۲۰
۴	۱۰	۴	۱۰
۵	۱۰	۵	۱۰
۶	۱۰	۶	۱۰
۷	۱۰	۷	۱۰
۸	۱۰	۸	۱۰
۹	۱۰	۹	۱۰
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۰	۱۱	۱۰
۱۲	۱۰	۱۲	۱۰
۱۳	۱۰	۱۳	۱۰
۱۴	۱۰	۱۴	۱۰
۱۵	۱۰	۱۵	۱۰
۱۶	۱۰	۱۶	۱۰
۱۷	۱۰	۱۷	۱۰
۱۸	۱۰	۱۸	۱۰
۱۹	۱۰	۱۹	۱۰
۲۰	۱۰	۲۰	۱۰
۲۱	۱۰	۲۱	۱۰
۲۲	۱۰	۲۲	۱۰
۲۳	۱۰	۲۳	۱۰
۲۴	۱۰	۲۴	۱۰
۲۵	۱۰	۲۵	۱۰
۲۶	۱۰	۲۶	۱۰
۲۷	۱۰	۲۷	۱۰
۲۸	۱۰	۲۸	۱۰
۲۹	۱۰	۲۹	۱۰
۳۰	۱۰	۳۰	۱۰
۳۱	۱۰	۳۱	۱۰
۳۲	۱۰	۳۲	۱۰
۳۳	۱۰	۳۳	۱۰
۳۴	۱۰	۳۴	۱۰
۳۵	۱۰	۳۵	۱۰
۳۶	۱۰	۳۶	۱۰
۳۷	۱۰	۳۷	۱۰
۳۸	۱۰	۳۸	۱۰
۳۹	۱۰	۳۹	۱۰
۴۰	۱۰	۴۰	۱۰
۴۱	۱۰	۴۱	۱۰
۴۲	۱۰	۴۲	۱۰
۴۳	۱۰	۴۳	۱۰
۴۴	۱۰	۴۴	۱۰
۴۵	۱۰	۴۵	۱۰
۴۶	۱۰	۴۶	۱۰
۴۷	۱۰	۴۷	۱۰
۴۸	۱۰	۴۸	۱۰
۴۹	۱۰	۴۹	۱۰
۵۰	۱۰	۵۰	۱۰
۵۱	۱۰	۵۱	۱۰
۵۲	۱۰	۵۲	۱۰
۵۳	۱۰	۵۳	۱۰
۵۴	۱۰	۵۴	۱۰
۵۵	۱۰	۵۵	۱۰
۵۶	۱۰	۵۶	۱۰
۵۷	۱۰	۵۷	۱۰
۵۸	۱۰	۵۸	۱۰
۵۹	۱۰	۵۹	۱۰
۶۰	۱۰	۶۰	۱۰
۶۱	۱۰	۶۱	۱۰
۶۲	۱۰	۶۲	۱۰
۶۳	۱۰	۶۳	۱۰
۶۴	۱۰	۶۴	۱۰
۶۵	۱۰	۶۵	۱۰
۶۶	۱۰	۶۶	۱۰
۶۷	۱۰	۶۷	۱۰
۶۸	۱۰	۶۸	۱۰
۶۹	۱۰	۶۹	۱۰
۷۰	۱۰	۷۰	۱۰
۷۱	۱۰	۷۱	۱۰
۷۲	۱۰	۷۲	۱۰
۷۳	۱۰	۷۳	۱۰
۷۴	۱۰	۷۴	۱۰
۷۵	۱۰	۷۵	۱۰
۷۶	۱۰	۷۶	۱۰
۷۷	۱۰	۷۷	۱۰
۷۸	۱۰	۷۸	۱۰
۷۹	۱۰	۷۹	۱۰
۸۰	۱۰	۸۰	۱۰
۸۱	۱۰	۸۱	۱۰
۸۲	۱۰	۸۲	۱۰
۸۳	۱۰	۸۳	۱۰
۸۴	۱۰	۸۴	۱۰
۸۵	۱۰	۸۵	۱۰
۸۶	۱۰	۸۶	۱۰
۸۷	۱۰	۸۷	۱۰
۸۸	۱۰	۸۸	۱۰
۸۹	۱۰	۸۹	۱۰
۹۰	۱۰	۹۰	۱۰
۹۱	۱۰	۹۱	۱۰
۹۲	۱۰	۹۲	۱۰
۹۳	۱۰	۹۳	۱۰
۹۴	۱۰	۹۴	۱۰
۹۵	۱۰	۹۵	۱۰
۹۶	۱۰	۹۶	۱۰
۹۷	۱۰	۹۷	۱۰
۹۸	۱۰	۹۸	۱۰
۹۹	۱۰	۹۹	۱۰
۱۰۰	۱۰	۱۰۰	۱۰

صورت وجوهاتی که توسط آقای مظفرالملک به سردهها در موقع جنگ داده شد - کریم بگ بیچرانلو ۱۹۰ تومان

شاه محمد باجگیرانی ۳۵ تومان، ۵ قران

گل محمد بک (کلاته بالی) نهم میزان به هشت نفر سوار گل محمد هر شش سه تومان داده شد - آقای نصرالله خان، ۲۸۰ تومان

سلطان بک باجگیرانی، ۱۱۱ تومان و هشت قران

صورت حساب قیوضات شاهلوها (توسط حاجی علی آقا) ۲۳۵ تومان

صورت حساب رعفرانلوها توسط: ولی خان، تاج محمد خان، ناصر لشکر، ضیغم الملک، کریم بگ

بیچرانلو، شاه محمد بک (باجگیری)، نصرالله خان (شیروانی) سلطان بک باجگیرانی، سعادت قلیخان، امین الله خان (رشوانلو)، حاج محمد حسین خان (پدرزن ولیخان)

حسن خان شاهرکی

عکس‌های هنری و فرهنگی سالهای اخیر

عکس از آقای علیزاده میلانی
مدیر چاپخانه شیروان و خبرنگار آن زمان



سایت کتابخانه ملی
شماره ۱۳۵۵
۱۳۵۲



تهران: سمینار کرمات‌شاه شناسی ۱۳۷۲



ایلام: اساتید شرکت کننده در سمینار بزرگداشت ارتقا‌ی عارف نامدار - ۱۳۷۲
 دارالحکومه والی پشتگود، آقامی مفتی زاهد، میرزا محمد اوشا و ایلام با پرستشانی شهید



توحیدی



از چپ: ۱ - دامی سرپرست تیم توجان ۲ - قیلابی قهرمان سنگین وزن آسیا ۳ - باباپور سعادت
 بجنوردی ۴ - نشست کاب در دست، توحیدی در دست چپ توحیدی محمد کرد هودانلو ۵ - امیر
 سیاه کرد چنارانی ۶ - آزمون توجانی ۷ - پهلوان وفادار ۸ - در تومی مری بجنورد ۹ - احمدزاده
 استادوار خراسان ۱۰ - پهلوان شورورزی ۱۱ - برادر مرحوم تختی ۱۲ - بهرالروزیان توجانی
 ۱۳ - مدیر کل تربیت بدنی خراسان ۱۴ - پهلوان علی روحانی. به پاس سخنرانی و قلعه شمیری
 که در ستایش پهلوانی در ایران سرودم و خواندم، به پیشنهاد تیم توجان کاب مذکور به نگارنده



۱۴



۱۳



۱۲



۱



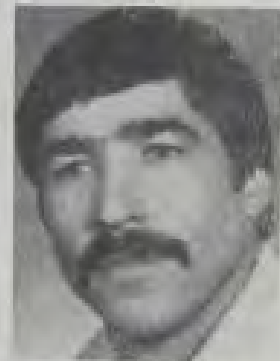
۸



۷



۶



۵



۱۲



۱۱



۱۰



۹

۲- دیلمه محمود بهبودی صوفیانلو لاین - در سقز ۶۶/۲/۱۱

۴- حاجت یوسلی زنگلانلو، خریج چناران در ۲

۶- محمد شاره مانلو داش بولاشی، چناران در ۲

۸- علی پناهی بابان لاین - ۶۵/۲/۲۳ در اشتویه

۱۰- مهدی کریمی لاین در ۲

۱۲- جانباز نورمحمد زیندینلو درگزری

۱- عیدمحمد زیدانلو لاین - ۶۵/۲/۲۹ در مهران

۳- دیلمه ابوالقاسم درنخواه لاین، ۶۶/۱/۲۲ در شلمچه

۵- مفقود علی هدایتی شیخوانلو خریج رادگان در ۲

۷- علی هدایتی نوردانلو بجنورد، والفجر ۳

۹- دیلمه زیندینلو درگز - ۶۱/۷/۲۶ در سومار

۱۱- حسینعلی ترای لاین - ۶۶/۸/۱ شرق بصره

فصل پنجم: نامه‌ها



کاغذ هاتن وه چه والان

زه دوستالو، زه سه والان

خانگو برانگی میهر والو مه زن گورمانج، خاشو سرفه رازین.

زه خاندلی کاغزی نه، وه میهر و، ودره فشه وه، بالو بهر وه رتیخمو، ووله وه ده نوم.

برانگی قجکی وه: که لیم گانیمال نه و غازی

۱- نامه زیبا و شعر جالبی است از گرامی دوست فرزانه و استاد و شاعر گرانمایه و مفخر سرزمین قوچان، جناب آقای محمد جابانی که در سال ۱۳۷۴ پس از چاپ جلد چهارم که تقدیم حضورشان مردم، ارسال داشته‌اند. خوشبختانه اخیراً هم در پایان سال ۱۳۷۶ دو جلد کتاب وزین دیگر تحت عنوان «سرزمین و مردم قوچان» که دفترهای سوم و چهارم می‌باشند، منتشر ساخته، و روزی که از زندان آزاد شدم یا آن دو جلد کتاب زیبا به دیدتم آمدند. حقیر وظیفه داشتم که خدمتشان برسم و عرض ادب کنم. زیرا همه ما قوچانیها از نظر فرهنگی شاگرد و مدیران زحمات شیانه روزی و طاقت فرسای ایشان در فرهنگ قوچان بوده‌ایم و هستیم، و هم اینکه در نبودن حقیر همسر شایسته و وفادار و دانشمند و رنج دیده ایشان یعنی خانم قهرمان که قهرمانانه زیست و قهرمانانه هم رفت، این مرد شریف را با تمام غم و اندوه و بار سنگین ناملایمات تنها گذاشت که روانشان شاد باد.

آقای جابانی شعر قبلی حقیر را هم در دفتر قوچان^(۱) چاپ کرده‌اند که سپاسگزارم. اینک شعر زیبای آقای جابانی به مناسبت انتشار جلد چهارم حرکت تاریخی کرده به خراسان:

پیک فرخنده کلیم آمد	زه کوچی میزوی نه گورمانجان
شرح تاریخ سرزمین کرد	وز حکایات مردم قوچان
گفتگوهای دوره‌های قدیم	که ز باجگیر و گاه از شیروان
افتخارات و پایمردی‌ها	یا ز سنی خان آن سامان
از غم و درد مردم قوچان	از ستمهای آصف ^(۲) دوران
بود پر محتوا و پر هیجان	کوچ گردان، بسوی خورآسان
سوشکافی کارهای قدیم	نسبت تاریخ نبود آسان
عرض تبریک بر کلیم عزیز	از سوی خانواده جابان
خواهم از کردگار بی‌همتا	شادمانی مردم قوچان

مشهد - فروردین ۱۳۷۴ محمد جابانی

۱- سرزمین و مردم قوچان دفتر ۴ ص ۲۵۲

۲- اشاره به ستمگری‌های آصف الدوله والی خراسان و به انارت بردن دختران قوچان که در جلدهای سوم و چهارم آوردم



۲ - ساقی عمارلو - رودبار

شهرستان رودبار از سرزمین‌های نیمه کوهستانی بسیار زیبای گیلان است. کوهستان رودبار که به بخش عمارلو معروف است و جایگاه کودهای عمارلو است که تادر شاه آنها را برای نگهداری آن مرز و بوم از خراسان به آنجا کوچاند تا مانع ورود ارتش روسیه از طریق دربند رودبار و سفیدرود و منجیل و لوشان به حدود قزوین گردند. تنای خاندان امرای آمارلو ولیخان کرد بود که در زبیرنده بر فراز کوهستان مستقر شد. زبیرنده که جیرنده هم می‌گویند نامی کردی است به معنی ده پایین که دارای ۷۵۰ خانوار بود. زبیرنده نیز مانند بسیاری از روستاها و شهر رودبار در زلزله ویرانگر اول تابستان ۱۳۶۹ ویران گردید. در تابستان سال ۱۳۶۸ به دعوت دوستان بسیار عزیزم آقایان سیاوش امیر مهربانی از نوادگان ولیخان و علامرضا والیزاده و همسر خوب و شاعره‌شان خانم میترا عمارلو به رودبار رفته و عکسهایی از مناظر این شهر بسیار زیبا برداشتم. اما متأسفانه گویا چنین رقم خورده بود که نخست عکسهای آن خراب شود و آنگاه خود شهر خراب شدن فیلم رودبار بسیار ناراحت‌کننده. سال دیگر نیز بنا به دعوت آقای رحمت‌الله آقاجانی که از نیکان عمارلویی مستقر در تهران می‌باشند، قصد عزیمت به رودبار را داشتم که متأسفانه خیر زلزله ویرانگر را از تلویزیون شنیدیم و اشک ریختیم. خوشبختانه دوستان عزیز مذکور به سلامت ماندند و سعادت نصیب شد که آنان را در رشت دوباره زیارت کنم.

سرکار خانم میترا عمارلو متخلص به ساقی خواهرزاده آقای سیاوش امیر مهربانی طبیعی شاعرانه دارند که شعر «در دیار عمارلوی» ایشان را هم در دیوان جعفرقلی چاپ کردم. اینک غزلی از ایشان در سوگ عزیزان از دست رفته در زلزله ۱۳۶۹ تحت عنوان «نیلوفران خاکی» که در جلد چهارم وعده چاپ آنرا داده بودم:

دیواره‌های ذهنم آویزۀ کبودیست	از زخمهای نیلی در غسریتی شبانه
دیگر خیال تنگم شب را نمی‌پسندد	با دشته‌های خونین، بر شانه‌های خاله
دیدنی چگونه مرغان برآسمان پریدند	از روزن سپیده در خواب کبودگانه
آن بام رودبارم، تصویر زندگی بود	دیسوار آن بسیدم می‌ریخت بی بهانه
نشوینهای خود را بر سینه می‌بارم	شا بر لبم نیاید آواز غمگانه
چشمان میجگام، ناقوسهای غم را	بنواخت و من فردم زان چنگ و زان چغانه
هنگامه عجیبی است در رودبار و منجیل	نیلوفران خاکی خورده‌اند تازیانه
«ساقی» برم بیایز چشمان انتظارت	آن شاخسار زیتون برگ‌گور ما نشانه

رودبار ۱/۴/۹۹ میترا



۳- رودبار

مازیار زلد پسر خاله میرزا خانم نیز از دانشجویان فعال این دیار نوشته‌اند: «کلیم جان، درحالی‌که از پس سالیان دواز و نینجا، میرفت تا هویت و اصالت‌مان را از یاد ببریم، کتابهای او زنده شما در تاریخ حرکت کرد به خراسان به بازار آمد و مطالعه آن شور و شوق و آفری در ما برانگیخت و از خواب بی‌تفاوتی بیدارمان ساخت. از این رو بر آن شدم بعنوان دست‌مزد این سروده‌ام را تقدیم دارم.»

کوه آمارلو

بردمیده آفتاب از پشت کوه
 بر سر هر نیزه‌ی خود خوچ^۱ کرد
 از خراسان آن مکان عشق و نور
 تا که در گیلان بار انداختند
 کرد آمارلوی گیلان نسل اوست
 هست جای این دلاور مردمان
 رهبر این مردمان پس دلیر
 کرده‌شان نادر به گیلان مستقر
 ریشه دشمن ز گیلان برکنند
 پاس داشته مرزها از دشمنان

از پس آن قلّه‌های پرشکوه
 با شروع روز قومی کوچ کرد
 از نژاد کرده‌های پسر غرور
 روز و شب اندر بیابان تاختند
 اهل کرمانج خراسان اصل اوست
 بخش عمارلوی گیلان این زمان
 بُد ولیخان مهین شیرگیر
 بود آمارلو قوی و معتبر
 تا که دلها را ز ایمان پرکنند
 سالیان بگذشت کاین فرزانتگان

۴- آشخانه بجنورد

نامه‌ای زیبا بود از برادر خوب و میهمان نوازمان آقای حسنخان بیری قواچورلو که در مسافرت خود به خلخال از کرده‌های شاطراللو آن دیار اطلاعات خوبی برایم آورده و نام روستاهای کرد خلخال را که در آذربایجان شرقی ساکن‌اند و با رودبار هم مرزاند، برایم آورده بود. آقای احمد دربندی که اکنون ساکن متجیل شده‌اند، در دادن اطلاعات به ایشان کمک کرده بود که متشکرم.

ضمناً یادآور میشود که آخرین ایلخانی کرد خلخال، امیر عشایر خلخال بود که در زمان انقلاب گیلان از سوی میرزا کوچکخان جنگلی حکومت رشت را داشت.^{۱۱} همان خانی هم که

۱- خوچ: یازده سرخی که به عنوان برجه بر نیزه کنند فرهنگ معین ج ۱

۱- خاطرات و اسناد ناصر دفتر روانی - به کوشش دکتر ایرج افشار بزدی ص ۲۱۲

سوارانش را فرستاد تا در کوهستان به جستجوی میرزا کوچک خان بپردازند و او را از گزند یرف و بوران نجات دهند، خواهر امیر عشایر کرد خلخال بود که در تلویزیون نشان داده شد. اینک روستاهای کردنشین خلخال:

- ۱ - بالاکوه ۳۵۰ خانوار که از بزرگان آنها آقای میرزا علی است.
- ۲ - چمگردن ۳۵۰ خانوار که از بزرگان آنها آقای ابوالقاسم است.
- ۳ - احمدآباد ۲۰۰ خانوار
- ۴ - الکش ۲۵۰ خانوار
- ۵ - عباس آباد ۲۰۰ خانوار
- ۶ - روستایی هم بنام میانه سوقلجان که حدود ۳۵۰ خانوار کرمانج دارد.

۵ - شیروان

نامهٔ محبت‌آمیز آقای بشیر علی محمدی فرزند آقای آقامحمد محمدی آخاس هستند. از نامهٔ این عزیز هم در جلدهای بعدی بویژه در جریان جنگ زلفور قمو با پدر بزرگشان در جبرستان سخن می‌گوئیم.

۶ - شوروی - جمهوری اوکراین - کییف - ۱۹۹۰/۱/۲۳

برادر کرد دانشمندمان آقای ماروف عمرگل دانشجوی فوق‌لیسانس در رشته‌ی تاریخ در دانشگاه شهر کییف یک دوره از کتابهایم را برای تکمیل رساله‌ی خویش مورد نیاز داشته‌اند که چون آدرس را نداشته، نامه‌ای خطاب به آقای احمد شریفی مهاجادی نوشته و ایشان عین نامه‌ی آقای عمرگل را برایم فرستاده بودند که نوشته است:

«نه بیژان کتیک دهرچووه (کوچک تاریخ کورد بو خوراسان) نوسه ره که‌ی (که لیمولله توره خودی) به‌ته‌گر نه وکتییم بو ره‌وانه بکه‌ی رږر خوشحال دهبم ...»

۷ - آذربایجان غربی - سردشت

برادر فاضل و نویسنده آقای حسن خلیلی، امیدوارم در ادامه کارهای پژوهشی و فرهنگی که در دست اقدام دارید موفق شوید، از زیارت نامه شما شادمان شدم.

۸ - تهران

برادر فاضل و گوانقدر آقای حمید حسعلی پور بردری در دانشگاه تهران در رشته فوق‌لیسانس

همراه با آقای علی جلالی لاین، که هر دو از شعرای خوب گرمانج هستند نامه بسیار مفصلی در جهت اهداف فرهنگی کرد نوشته و ارسال داشته‌اند که از لطفشان ممنونم و در جای خود از نظریات ارزنده‌شان استفاده می‌کنم. این عزیزان بخاطر علاقه‌ای که به فرهنگ ملی خود دارند، در جشنواره موسیقی و شعر گرمانجی هم که در اردیبهشت ۷۵ در فوجان برگزار کردیم شرکت نمودند، نیز در جشنواره موسیقی تهران که به همت جناب آقای شکوهی مدیر کل موزه‌ها در کاخ‌های سعدآباد و نیاوران تشکیل شد، برای تشویق هنرمندان گرمانج هر شب با شرکت خود ما را سرفراز میفرمودند. آقای حسنعلی پور دو جلد فرهنگ کردی هزار و نیز دانشنامه فوق لیسانس خود در رشته باستان‌شناسی دانشگاه تهران را هم به بنده اهدا نمودند که سپاسگزارم.

۹ - انگلستان - لندن

برادر کرد آقای انور میرزا عبدالله هم ضمن بدل توجه فرموده‌اند:
 جلد‌های دوم و سوم کتاب ارزشمند شما را اینجا در لندن خریدم و مطالعه کردم. شما کار عظیمی با صداقت کردی خودتان به انجام رسانده‌اید که مدعیان و بیای تا سر دهان از پهلوی آنهم نمی‌توانند گذر کنند، پیروز و موفق باشید. به پیوست نسخه‌ای از یک کار کوتاه خودم را برایتان می‌فرستم. تحت عنوان:
 روزنامه‌های کردی در کتابخانه‌های لندن. امیدوارم سودمند افتد.....
 البته که سودمند خواهند بود و امیدوارم در آینده نزدیک مورد استفاده قرار گیرند.

۱۰ - سقز

آقای محمود ابن الخیاط امام جمعه و جماعت محترم روستای نگزی، از حسن ظن جنابعالی سپاسگزارم که فرموده‌اید اگر فرزندمی بنام ابوالفضل را در این راه از دست داده‌ام، هزاران ابوالفضل دیگر به دست آورده‌ام.

۱۱ - شینروان

آقای ستار راهدار بیچرانلو هم در نامه مفصلی توضیح داده بود که در جلد اول نوشته بودم حسنخان بیچرانلو از اجداد ایشان در زمان محمد شاه قاجار از شام آمده و به دیگر کردهای خراسان پیوسته‌اند، درست نیست، زیرا این حسنخان دوم بود و حسنخان اول که از شام سوریه به خراسان آمد، در زمان شاه سلطان حسین صفوی بود. استاد ایشان را دیدم، حق با آقای راهدار بود.

۱۲ - پلیس راه قم

آقای نبی محمدی نیز از قرارگاه پلیس راه قم در نامه‌ای محبت‌آمیز نوشته است: تو با این کنار پیاروش خود دین بزرگی برگردن ملت کرد داری که نسلهای آینده بهتر می‌توانند آن را درک کنند، هر چند که بعضی عقده‌ای‌ها در نامه‌هایشان نیش قلم خود را متوجه شما کرده‌اند:

تا که دانا زنده باشد، چرخ با او دشمن است چون که دانا بگذرد آن دشمنی هم بگذرد
ایشان شعر زیبایی هم به سوزنی در توصیف کشاورزان پرتلاش و سازنده چنین سروده‌اند که دو بیت آن نقل و تصحیح در کتاب گلستان شاعران کرد چاپ خواهد شد:

زارعی زحمت کش، بونه‌نغ غانه کار نه‌کم
گیلی خوم صهرنی نه‌لاحت بوگولی بر خار نه‌کم
گر نه‌ک بلی، به دل خنده‌نگوزاری مه‌ردوم
مال و هاستیم سرسه ری تو می خوم نیسار نه‌کم...

۱۳ - سبزواری - صبرآباد

مهناز کلمیشی دختر پرشور در دل گویر.

خواهر کرمانج، مهناز کلمیشی نواده حاج صبرخان کلمیشی است از گویر شمالی سبزواری روستای صبرآباد که بنام پدر بزرگش که بنیانگذار روستا می‌باشد و مسکن کلمیشی‌ها، نام‌های بسیار زیبایی هم برایش نوشته است. ضمناً اضافه کنم که این دختر کلمیشی اصلاً به مدرسه نرفته و چنین نامه‌نگاری نموده که باید مدال افتخار به او داد. لذا یک جلد از دیوان جعفرقلی برایش هدیه فرستادم. کردهای کلمیشی را آقای محمود دولت‌آبادی سبزواری نویسنده پر توان و نامدار ایران در کتاب ۱۰ جلدی کلیدر به خوبی معرفی نموده و گفته است که ژاندارم‌ها هنگامی که به چادرهای گل محمدیها بورش بردند، صبرخان بیچاره را که چوپانی بی‌گناه و بی‌عاز و در حال تب بود، کشتند. البته حقیر هم برایش که مظلوم واقع شده بود، گریستم.

اما در خرداد ۱۳۶۵ آگاه شدم که صبرخان زنده است. لذا با چه زحمت و موارتی پیاده و سوارم و افتان و خیزان رفتم و رفتم تا خود را در جلگه‌ی گویری در شمال راهن تهران مشهد به صبرآباد، و صبرخان رسانیدم. گندم‌ها کم‌کم داشت زرد می‌شد.

مردی تنومند و قوی هیكل حدود ۸۰ سال داشت با شانهای پهن و سبزه و قامتی کشیده و ابروان درشت و سیاه و پرچین و صورتی سرخ و شاداب که آثار بزرگی و شجاعت و بی‌باکی از آن نمودار بود.

اما با تمام این اوصاف، از من شهرنشین کیف به دست ترسید و سخت هم ترسید. زیرا او به تجربه دریافته بود از این تیپ مردمان گندم‌های جو فروش که خود را در چهره‌های خیرخواهانه معرفی می‌کنند باید برحذر بود که گرگهایی هستند در قالب میش. اینها جاسوسانی هستند که برای

نابودی و ویران کردن خان و ماتها و لاله و کاشاله‌ها و از هم پاشاندن ایلات و عشایر به هر شکل و لباس درمی‌آیند و به هر زبان و فوت و فنی رفتار می‌کنند. لذا این بار هم صبرخان با تردید با من برخورد کرد. هر چه گفتم من کلیم مسم. به روح ابوالفضل عزیزم نظری جز خدمتگزاری و معرفی شما محرومان تاریخ ندارم نتوانست باور کند، یعنی باور کردنی نبود که کسی پیدا شود و به آنها خدمت کند و احترام بگذارد. هر چند که جیران زن شیر صفت او هم در یابان جانبیم را گرفت و گفت به او اعتماد کن او از کرده‌های سرحدی است و از هم ولایتی‌های سعادت‌قلی خان اوغازی، از قدیم گفته‌اند مرده‌های بزرگ از میان سرحدی‌ها برمی‌خیزند. اما فایده‌ای نکرد و صبرخان همچنان عرق‌ریزان از شرمندگی در حضور مهمان، مقاومت نمود. زیرا حق داشت آن روزها یک دامادش را کشته بودند و عروس برادرش را با گلوله مجروح کرده بودند. حال و هوا به گونه‌ای بود که اگر من هم به جای او بودم به پدرم هم اعتماد نمی‌کردم، تا چه رسد به آدمی که اصلاً تا آن روز ندیده بود و گمان نمی‌کرد کسی هم به گویر بیاید و احوال او را پرسد و نظر سوتی نداشته باشد، آنهم نه تیپ ایلیاتی و روستایی، بلکه با قیافه‌ای شهری و کیف آنچنانی در دست، هر چند که پیاده هم باشد. این پیاده آمدن به گویر هم می‌تواند خود نوعی حقه و کلک باشد. به هر حال برخلاف نظر یکی از معلمین روستای حکم‌آباد جوین که بر سر راه به من نصیحت کرد که جای کلمیشی‌ها نرو که تکه‌ی بزرگ تو گوش و ناخن تو خواهد بود، توانستم صحیح و سالم از صبرخان و ایل و تبارش خدا حافظی کنم و به روستای سوزنده گل محمدها برگردم. اما آنجا هم مردم از ترس آدمی به قیافه‌ی من، یکی یکی به کوه و بیابان فرار کردند، بویزه پسری که از بگ محمد به یادگار مانده بود، زن و بچه و خانه و کاشانه‌اش را گذاشت و پابره‌ته از تپه و ماهورهای جنوبی سوزنده، فراری شد. دولت‌آبادی در کلیدر گفته است که بگ محمد عروسی نکرد، گشته شد.

سرانجام شب هنگام به کنار جاده‌ی سبزوار مشهد آمده و نیم ساعتی بعد خسته و کوفته خود را به میان اتوبوس انداخته و بی‌نتیجه به مشهد بازگشتم و اشاره‌ی کوچکی در جلد سوم صفحه ۴۴۰ به این مسافرت نمودم که چه حاصلی برآیم داشت؟

مهناز دختر تو جوان و زبر و زرنگ مدرسه نرفته‌ی کلمیشی‌ها کتاب را یافته و از روی فصولی خوانده و در اردیبهشت ۶۹ برآیم نامه نوشته بود. چه می‌شود کرد، آنهم حالا پهلوی خواهر و برادرهایش که به مدرسه می‌روند، خود بخود باسواد شده و می‌تواند هر کتابی را بردارد و بخواند و در دیف آدمهای فصولی مثل بنده قرار بگیرد و بخواند از ته و توی تاریخ و کارهایش سردر بیاورد و بفهمد که چه بر سر ایل و تبارش آمده است. اینکه نگاه کنید به نامه زیبا و پراحساس این دختر کلمیشی که حدود ۱۲ سال سن دارد، او از اینکه پدر بزرگش مرا از خود رانده و به خواسته‌هایم پاسخ نداده، سخت ناخشنود است. پدر بزرگ هم این نکته را فهمیده که راست راستی، کلیم آن کرد سرحدی

گویر پیمای بیایانگوده جاسوس نبوده. پس به مهناز خانم اشاره کرده که نامه‌ای به کلیم بنویسد و بفهمی نفهمی عذر خواهی بکند. مهناز مانند میرزا بنویس‌ها پایبند املاء کلمات نیست. او کودی می‌نویسد و منظور خود را حالی می‌کند. کار به کار قید و بندهای دیگته ندارد و برایم نوشته است:

«به نام خدا»

سلام. با تقدیم عرض سلام به حضور جناب آقای توحیدی.

من سلامتی شما را از خداوند مطال خواستارم. بنده برای این مضامین شما شدم که جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرده به خراسان را خواندم و لظت بردم. واقعاً به شما پندر گرامی تبریک می‌گویم چون اینکار استاد(ی) لازم دارد که شما به او ده گرفتید.

اما من توه صبر خوان هستم. شما در جلد سوم کتاب صفة ۴۴۰ در باره آمدن خود به جای پدر بزرگم نوشته بودید و من برای پدر بزرگم خواندم او برای اینکه صحبت نکرده بود ناراحت شد و از من خواست این نامه را بنویسم تا شما باره دیگر به اینجا بیایید تا از اول تا آخر برای شما تعریف کنم و شما آنرا به سورت یک کتاب دریاورید او برای من صحبت کرده و من از شما می‌خواهم که یا خودتان بیایید و یا من بنویسم و در پاکت بگذارم و بفرستم چون خیلی دلم می‌خواهد این حرفها به سورت کتاب در بیایند. انتخاب با شماست ولی من می‌خواهم حتماً بیایید زودتر چون پدر بزرگم خیلی پیر شده است. خوب چون چند روز پیش مریض بود پدرم او را به شهر برد و خوب شده است.

به آدرس رویه پاکت نامه بفرستید و ما را خبر کن یا این آدرس می‌توانید بیاید و با خانواده بیاید و در موقه تعطیلی چون تا نیلوفر و ایران خانم تعطیل باشند. من اسم اینها را (کنار عکس آنها در ص ۴۵۶) در کتاب خواندم. خدمت آنها هم سلام عرض می‌کنم. از خت بد خودم از شما معظرت می‌خواهم چون من به مدرسه ترفتم و اینها را هم از بر می‌نویسم.

خوب خدا مهدار. خرچه زودتر. مهناز کلمیشی فرزند رضاه^۱

۱ - خوب پیش از اینکه این نامه مهناز خانم نخستین دختر باسواد کلمیشی به دست معلمهای دیگته بیفتد و نمرشان به جلد خرچه زیر صفر برود، بهتر است خودمان یک جوری سر و ته نسخه را به هه بیاییم و موضوع را بین خودمان اینجوری حل و فصل کنیم که بازنامه‌های مهناز خانم از بالا به پایین چنین است: سوال - مزاح - لذت - عهد - صرخان - صفحه - آمدن - بار دیگر - بکند - سورت - بگذارم - روی - موقه تعطیلی - خط - معذرت - نگهدار - خرچه

در سفر بعد پس از بازگشت به مشهد کتلهایی برای مطالعه‌ی هر چه بیشتر مهناز خانم به سرآباد فرستادیم.

خواندن نامه بسیار زیبا و دل‌انگیز مهناز خانم بنده و همکاری‌اتم در کتابخانه و باغ و موزه نادر شاه یعنی آقایان علیرضا محمودی سبزواری الاصل و حسن محمدزاده کرمانی^(۱) را برانگیخت که از تعطیلی پنجشنبه جمعه استفاده نموده به خدمتشان برسیم. از اینکه مشکلات بین راه و گرفتاری‌ها و ناراحتی‌های منطقیه را در اینجا به خاطر رعایت اختصار نمی‌توانم بنویسم معذرت می‌خواهم. همین قدر عرض می‌کنم که آقای دولت آبادی در کتاب کلیدر خود هر چه از فقر و فلاکت و بدبختی مردم این دیار نوشته. باز هم کم نوشته. مردم صبح‌ها ظرفهای پلاستیکی خود را برداشته و سوار مینی‌بوس شده و با چه بدبختی نزدیک سبزواری می‌آمدند و پر آب می‌کردند و در برابر آفتاب سوزان می‌ایستادند تا ماشین سبزواری برگردد و غروب آنروز ظرفهای آب را به ماشین بگذارند و به روستای خود ببرند و شب از آب استفاده نمایند و روز دیگر باز روز از نو و روزی از نو. از مینی‌بوس و وضع آنهم چه عرض کنم:

ماشین مهشی مندلی

نه بوق داره نه صندلی



دوست عزیز در ضمن آرزوهای
بناهایی که در این راه است
مهربانان کلیدر را با ما گفت و شنید



عاشقانه‌ها در خدمت کردیم
گروه‌ها را بر سر راه
کلیدر کلیدر توان کلیدر
دوست عزیز در ضمن آرزوهای

به هر حال غروب آنروز به صبر آباد رسیدیم. مهناز خانم و پدرش آقارضا و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگش جیران^(۲) و اقوام به پیشواز آمدند. چشمهایمان از شوق پر از اشک شده بود. لحظاتی

استواریم با مظالمه و دلت در آنها هر چه بیشتر باسوادتر و هشیارتر کردند و چراغ کلمسی را روشن نگهدارند. نامه‌ای هم بعداً از دارپوش کلمسی پسر آقارضا و برادر مهناز خانم که در سبزواری درس می‌خواند دریافت داشتیم که نشان می‌داد مهناز خانم عروسی شده مبارک باشد.

- مناسفانه آقای کرمانی دوست و همکار عزیزم که رئیس باغ و موزه نادر شاه بود بعداً درگذشت.

۱- جیران همان زن علی اکبر شاهپسند بود که در درگیری با گل محمد گشته شد و پسر یحیی داشت که اکنون در صبرآباد است و مرد بی‌باکی است. جیران نیز به ضحری حاج صیوخان درآمده و زنی کارخان و فرزانه است.

بنگرید به کلیدر - محمود دولت آبادی

شیرین و حساس که نظیر آن کمتر در زندگی انسان اتفاق می افتد تا آن صفا و صمیمیت و یگانگی را ببیند. مهناز خانم که از دیدن مهمانانش سر پا بند نبود. مادر مهناز همانند همه زنان چابک سوار کرد خنده بر لب و مهمان نواز، در یک لحظه سر از پیگر بوقلمون جدا کرد و با یک پلاو کرمانجی چنانچه ما را پذیرایی کرد، اما وقتی به حاج صبرخان گفتم که چرا آن دفعه حرف نزدی؟ گفت: به کعبه‌ای که زیارت کرده‌ام، از شما ترسیدم که می‌ادا جاسوسی باشید ... باید سوگند بخورید که مرا می‌بخش.

او برخلاف گذشته آن شب خیلی چیزها گفت و من نوشتم. صبح زود پس از اینکه همسر اقارضا مشک را پر از ماست کرد و نکان داد و گرهی تازه‌ی بهاری را برای صبحانه‌ی ما آماده نمود، صبحانه‌ای خوردیم و در میان خدا حافظی گرم یاران، آنها را وداع کردیم.

من تصمیم گرفتم از گفتار صبرخان و مشاهدات و تجربه‌های خودم کتابی در باره‌ی زاندارم‌های رژیم پهلوی بنویسم که عامل اصلی طغیان‌ها و بدبختی‌ها و سیه‌روزی‌های مردم بیگناه ما بودند و به خاطر دستمالی قیصریه را به آتش می‌کشیدند و خان و مانها را بر باد می‌دادند. چنانکه خاندان کلمیشی را بر باد دادند. آری نام این کتاب را با تأیید دوستان که اشک در چشمانشان حلقه زده بود، گذاشتم: «زاندارم‌ها و گل محمدها»

امیدوارم خداوند توفیق بدهد این کتاب را هم به سرانجام رسانده و به دست شما عزیزان برسانم تا بیشتر به عمق جنایات و خیانات مأمورین زمان پی‌برید.

خدا حافظ مهناز خانم کلمیشی، دختر گوهر و قهرمان دشته‌ها، که ما را به سرزمین گل محمدها فوا خواندند. دیار گل محمد و خان محمد و بگ محمد و خان عمو و محل سیاه چادرهای گلستان (بلفیسی در کلیدر) (۱) و جایگاه مرار(مرال). شرح حال گل محمد آن قهرمان معروف کلیدر را بنا عکس و اسناد معتبر خانواده عبور و سلحشور شما را اهداء... در جلد هفتم چاپ خواهم کرد. بدیهی است که شما هم تا آن زمان ضمن کارهای خانوادگی به درس خواندن خود ادامه می‌دهید تا کسی از دیکته شما عیب نگیرد. اشعار فارسی به لحجه سبزوار در مورد گل محمد را هم در کتاب اسفراین آوردم.^۱

۱۴ - آشنخانه

آقای حمید ستجری باجگیرانی رئیس بانک سپه آشنخانه هم نامه زیبایی نوشته و راهنمایی‌هایی کرده بودند که سپاسگزارم.

۱۵ - شهرستان چناران - روستای خریج

برادر عزیزم آقای اسماعیل کریمی زنگلاتلو هم ایل و تبار جعفرقلی شاعر نامدار گُرد که جوانی قاضل و برزنده و پراحساس و فرهنگ دوست هستند نیز نوشته بود:

برادرم کلیم جان، یادیدن کتابهای حرکت تاریخی گُرد به خراسان و خواندن آنها، مقصود و گمشده‌ام را یافته و بر شما درود فرستادم و برای سلامتی و موفقیت شما برای زنده کردن تاریخ و فرهنگ گُرد دست نیایش به درگاه خداوند متعال برداشتم.

کلیم جان، در صفحه ۲۴۰ جلد سوم (صفحه‌ایکه مهناز خانم هم خوانده و به آن اشاره کرده بود) اشاره‌ای به کتاب کلیدر و کردهای کلمبشی کرده بودید که صبرخان هنوز زنده است. اما خودم در جلد چهارم کلیدر خواندم که آقای دولت آبادی نوشته بودند صبرخان بوسیله ژاندارمها کشته شد. در حالیکه خودم در سال ۱۳۶۲ به خانه حاج صبرخان رفتم و یک حلقه چاه عمیق او را که تازه راه‌اندازی شده بود، آزمایش کردم. گفتار شما درست است و مرا خوشحال کرده‌اید و خبر این عزیزان را گرفته‌اید.

با سپاس از آقای کریمی، خدمتشان عرض می‌کنم، گفته آقای محمود دولت آبادی در کلیدر هم درست است. من جریان را از حاج صبرخان پرسیدم. جواب داد که آن صبر و که بوسیله ژاندارمها کشته شد، پسرعموی ما بود. اما از کار خوب فرهنگی آقای کریمی و دوستانشان آقایان حسین براتی خریجی و حسین خانی و حسنخان کوهستانی شاره‌مائی که چند نسخه خطی از اشعار خوب جعفرقلی را به همراه نسخه‌ای از اشعار سروده شده در مورد ججوخان و غلامعلی لروزلقو و قمو از شاعر گُردنامه کرد مرحوم رمضان خریجی برابم پیدا کرده و آورده بودند که بسیار کار پر ارزش فرهنگی بود و سپاسگزارم.

۱۶ - فرخان

آقای حاج بابا محمد اکبری فرخانی از مردان کشاورز و زحمتکش روستای بزرگ فرخان است. فرخان از چهار روستا تشکیل شده و حدود ۱۰۰۰ خانوار جمعیت دارد و از قسمت غربی به شهر قوچان متصل است.

حاج بابا محمد از شاگردان مرحوم استاد علی ریاضی معرف به حاج آخوند مودی ادیب و قاضل و کشاورز و باغبانی پرتلاش و مقاوم است که در نامه‌ی محبت‌آمیزی کارهایم را به نیکی ستوده و از انتقاد بعضی‌ها مانند آقای حسین قیامی که در جلد دوم جزو نامه‌ها آوردم ناراحت شده و گفته است: هرچند شما به آنها جواب دندان شکن داده‌اید، اما کافی نبوده است. زیرا هنوز هم من ناراحتم که چرا آنهایکه خود مرد میدان هیچگونه کاری نیستند برای شما کارشکنی می‌کنند و

کارهای بزرگی شما را تحسنته می‌نمایند. آنها می‌خواهند با کوچک کردن شما خود را بزرگ جلوه دهند. اینها مردمانی بی‌ارزش و حسود و خودخواه هستند و تنها ادعا دارند نه عمل. به قول حافظ:

با مدعی نگوئید اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بعیرد در درد خود پرستی

مدعیان بدانند که شما همچون آفتاب هستید که زیر ابر نمی‌مانید و نام نیک شما ضایع نخواهد شد و همواره جاودان است:

سعیدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

شما نوحدی عزیز یا کار نیکشان، تاریخ ما را زنده کردید و اکنون ما چون گذشته بی‌مسند و بی‌تاریخ هستیم که از خجالت سر به زیر بگیریم. اینک از افتخارات و شجاعت‌هایی که نیاکان ما آفریده‌اند بر خود می‌بالیم و همچون کوه گردن برمی‌افرازیم. حتی آن کرده‌هایی هم که غیب می‌دانستند با آنها کردی سخن بگوئیم که سر جای خود دارد، بلکه آنهايي هم که از دور و نزدیک یک رگ و ریشه‌ای دارند، اکنون با خواندن کتابهای شما به این وابستگی خود شادمان‌اند و سرفرازی می‌کنند. کار شما بس شگرف است و همه‌ی ما، شما را به دعای خیر یاد می‌کنیم.

حکایتی از مجادله دو سرباز کرد و فارس را که شنیده‌ام برایشان می‌نویسم:

می‌دانم که جنابعالی با خانواده محترم آقایان رحیمیان (مرحوم غلامحسین رحیمیان نماینده‌ی اسبق قوچان) به خوبی آشنا هستید. جناب سرهنگ ملک محمد برادر آقای غلامحسین رحیمیان، در تهران روزی متوجه جر و بحث دو سرباز کرد و فارس می‌شود و به کمین می‌ایستد که ببیند بحث آنها به کجا می‌انجامد.

سرباز فارس به سرباز کرد می‌گوید شما کرده‌های کومی اصلاً آدم نیستید و چیزی از تمدن سرنانی نمی‌شود و خوراکنان نان و دوغ است. سرباز کرد هم که قوچانی بوده می‌گوید: ما که از تمدن سرمان نمی‌شود، شما چه کار کرده‌اید که ما از شما عقب مانده‌ایم. به علاوه اینکه بیشتر تولیدات کشاورزی و دامی از آن ماست و شما شهری ما غیر از مصرف و عیاشی و فساد هنر دیگری ندارید. در میدان جنگ هم همیشه به این اندیشه هستید که سوراخ موشی را کجا پیدا کنید و به آن پناهنده شوید. علاوه بر آن خوردن نان و دوغ برایمان غیب نیست. جناب سرهنگ که حوصله‌اش سر رفته بوده از کمین بیرون می‌آید و هر دو سرباز را به گوشه‌ای می‌برد.

و با خنده از سرباز فارس می‌پرسد: فرق بین انسان و حیوان چیست؟

سرباز می‌گوید: حرف زدن است.

سرهنگ می‌گوید: پس هر کس زبانهای بیشتری بداند آدم‌تر است، نه؟

سرباز می‌گوید: بلی

سرهنگ می‌گوید: تو به چند زبان می‌توانی سخن بگویی؟

سرباز می‌گوید: به یک زبان فارسی

سرهنگ از سرباز کرد می‌پرسد: تو به چند زبان می‌توانی سخن بگویی؟

سرباز کرد می‌گوید: به چهار زبان کردی، فارسی، ترکی و ترکمنی

سرهنگ خطاب به سرباز فارس می‌گوید: حالا فهمیدی که کی آدم‌تر است؟

آنگاه آنها را نصیحت می‌کند و می‌گوید بحث و مجادله خوبست، اما سعی کنید کار به مشاجره و

توهین و نزاع نکشد و این را هم بدانید که شرافت و فضیلت هر کس به تقوا و اخلاق نیک و رفتار

پسندیده بستگی دارد نه به نژاد و زبان خاص.

بلی آقای توحیدی، برخی از حسودی نمی‌توانند شما را ببینند و این طبیعی است، زیرا شما

کاری بزرگ انجام داده‌اید و باید حالا نامه‌های آنجنانی برایتان بنویسند و من از آن نامه آقای

قیامی سخت ناراحت شده‌ام، افسوس که به ایشان دسترسی ندارم.

نگارنده به این پسمام کرد با غیرتم عرض می‌کنم که شما نباید ناراحت بشوید. زیرا وقتی به

قول شما کاری انجام شده دیگران در باره‌ی آن اظهار نظر می‌کنند. چه خوب، چه بد و من هم آنها را

چاپ نموده و قضاوت را به شما مردم دانا و خوب واگذار می‌کنم. این را هم بدانید تا در هر کاری

انتقاد و جر و بحث پیش نیاید، کار به جریان اصلی نمی‌افتد و انتقاد به هرگونه باشد، چه خوب و

چه بد، به عقیده‌ی بنده سازنده و مفید خواهد بود. من به عنوان یک نویسنده‌ی کوچک ایران، هم از

شما و هم از آقای قیامی که زحمت کشیده‌اید و آن نامه‌ی پر بار و باحساس را نوشته‌اید مجدداً

سپاسگزاری می‌کنم. این را بدانید که اگر آقای قیامی نسبت به فرهنگ ما بی‌علاقه و یا خدای

نخواستہ بدخواه بود، زحمت نوشتن آن نامه را به خود نمی‌داد. من همواره منتظر این‌گونه انتقادها

هستم و امیدوارم کرده‌های ما هم مانند آقای قیامی همواره نامه‌های انتقاد آمیز سازنده برایم بفرستند

و باشند و مدرک علمی مرا پیش از پیش راهتمایی نمایند تا شمع زاهم در این رهگذر باشند نه اینکه

از روی عقده و عناد کارم را تحقیر کنند. باری، برادرمان حاج بابا محمد خان قرخانی نوشته‌اند که من

مأسفانه از کتاب شما هیچ خبر نداشتم، آنرا در منزل آقای چراغعلی^۱ فروخی دیدم و از اول تا آخر

جلد دوم و سوم را خواندم، حالا می‌روم به هر جور شده جلد اول را هم از جایی پیدا کنم. در جلد

۱ - مأسفانه دوست سار عزیز و فرهنگی‌ام چراغعلی روز ۷۱/۴/۹ درگذشت.

سوم مطالبی در مورد فرخان داشتید، برای اطلاع بیشتر شما باید عرض کنم: قلعه‌ی کهنه‌تی در فرخان بالا وجود دارد که از پیرمردها و پیرزنها سینه به سینه به ما رسیده است که در آنجا حاتم بگی بوده با نوکران و سوارانش زندگی می‌کرده است و برج و قلعه‌ی محکم داشته که بعدها به مرور زمان ویران شده است.

فرخان از پنج قلعه تشکیل شده و بیش از یکهزار خانوار جمعیت دارد.

۱ - فرخان بالا ۲ - فرخان سیدها ۳ - فرخان شاهراه ۴ - فرخان کهنه ۵ - فرخان قاسم‌آباد
در مورد تیره‌های فرخانی مطلب مفصل‌تری هست که انشاءالله اگر فرخان آمدید، همه را برایشان می‌گویم و خاطراتی از مرحوم کریم‌لایی محمد فرخانی دارم که در دوره‌ی مشروطیت به یاری مردم مشهد رفته بود و با کشتن سردسره‌ی اوباش در محله‌ی پاچنار مشهد نظم و آسایش در آنجا برقرار کرده بود. به هر حال بیش از این مزاحم نمی‌شوم. انشب یکشنبه ۶/۱۲/۶۸ می‌باشد، نامه‌ی آقای قیامی چون مرا متقلب کرد و عقده‌ی بوجود آورد و نتوانستم بخوابم، تا ساعت ۴ بعد از نیمه شب نشستم و این درد دلها را برایت نوشتم. شاد و موفق باشید و از آمدن به فرخان قراموش ننگیند. برادر کوچکت حاج بابا محمد اکبری فرخانی.

۱۷ - سردشت

برادرمان آقای اسماعیل زمزیرانی با خط زیبای کردی مرا مورد مرحمت قرار داده و به همراه آقای رضا صیری از کردهای درگز نامه را امضاء کرده‌اند و فرستاده و افزوده‌اند: روزی مرخصی به سردشت رفته بودیم به کتابفروشی رفتم، چشم ما روی جلد مجله‌ی سرو شماره ۴۵ فروردین ۱۳۶۹ به عکس شیرزنان گورماتج توپکانلو خراسان افتاد که شما برای مجله به ارومیه فرستاده بودید، بی‌نهایت خوشحالا شدیم و به پاس قدردانی همین نامه را نوشتم و به صندوق پست انداختیم تا به شما بگویم دستتان باز هم درد نکنند. بتویسید و تلاش کنید تا فرهنگ ما را زنده نمائید.

اسماعیل زمزیرانی - رضا صیری درگزی - تکاوران ممتاز پادگان پسوه

۱۸ - ارومیه

ریکارتی حمید نماینده‌ی مجله‌ی پیشه‌نگ که به زبان کردی و لاتین در سوئد منتشر می‌شود، نامه‌ی زیبا نوشته و خواسته بودند که موافقت نمایم در مورد فرهنگ و تاریخ کردی خراسان مصاحبه‌ای برای مجله‌ی پیشه‌نگ با ایشان داشته باشم. ایشان در اول خرداد ماه ۶۹ به مشهد تشریف آوردند که عکس هم یادگاری گرفتیم و عکسهای کرده‌های میزولانلو را هم که در کوه آرموتلی

اوغاز گرفته بودم برایشان فرستادم که در مجله شماره‌ی ۲۰ پیشه‌نگ چاپ شد.

۱۹ - لندن

در آبان ۱۳۶۹ که برادر هنرمند ما، استاد محمد یگانه برای اجرای برنامه‌های فرهنگی و موسیقی کردی توجان به آلمان و انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی رفته بود، در لندن با آقای خالقی ملاقات کرده و نامه‌ای از ایشان آورده بود، که سپاسگزارم.

۲۰ - مهاباد - روستای گوگ تپه

نامه‌ی زیبای برادر دانشمندان آقای دکتر سوران سنه‌یی به دو زبان کردی و فارسی رسید که ضمن بذل توجه و تشویق نگارنده، فرموده بودند که:
اگر از جنابعالی دعوت کنیم وقت دارید به مهاباد تشریف بیاورید یا نه؟
بنده عرض می‌کنم دلم چون مرغ در قفس همواره در آرزوی بال و پرگشودن و بسوی دوستان پریدن است، بویژه که عزیزی چون شما فرزانه مرد دانشمند کرد دعوتم نماید.

۲۱ - سقز

نامه‌ی بسیار زیبا و پرباری بود از برادر نویسنده و ادیب و فاضل مان آقای جوهر کرمانج به همراه چند جلد کتاب از ایشان که بسیار ممنونم. یکی از افتخاراتم در سمینار فرهنگی کرد در شهر یانه این بود که با آقای کرمانج و دیگر دانشمندان و فضلا آشنا شدم که عکس برخی از آنها در دیوان جعفرقلی چاپ کردم. ایشان نوشته‌اند: برای هیژاو... کاک که لیم الله ته وه جودی ...

هیژا دارم سه رقه راز و سه ربه رز بویی وه سه لامعت بیی بو خزمه ته ئه‌دهب و میژوا وه لانی کوردستانی. ته ز گه لیک خوشحال بودم بدیدناته، وه ناسیاناته ...

آنگاه برادرمان بنام چند تن از ادیبان و مورخان کرد عراق اشاره کرده‌اند که از جمله‌اند:

دکتر کمال مظهر، دکتر جمال رشید، عبدالرقیب یوسف، زبید یلال، دکتر محسن حسن که کتب و آثار زیادی چاپ و منتشر کرده‌اند. نیز افزوده‌اند در کردستان عراق بیش از ۲۰ مجله و روزنامه به کردی منتشر می‌شود.

آقای کرمانج چنانکه نوشته‌اند از سال ۱۹۸۲ میلادی به ایران پناهنده شده‌اند و مدت ۲۱ سال است که کار نویسندگی را بر عهده گرفته‌اند و چندین کتاب در بی‌پناهی و آوارگی کرده‌ای عراق نوشته‌اند.

شاد زی کرمانج عزیز

۲۲ - ایلام

برادر کرد و خوش ذوق و شاعر گرانقدر ما آقای رمزی رئیسی فرموده‌اند:
 «... استاد گرامی، جلد دوم و سوم «حرکت تاریخی گرده به خراسان» را خواندم، واقعاً جای
 تشکر و قدردانی و ارادت دارد. دست درد نکند. هنوز کسی بدینسان ندیده کتاب.
 کلیم گیان: من از سرزمین کورد نشین ایلام در جنوب غربی ایران مزاحم می‌شوم. سرزمینی
 که هنوز سنتها و آداب و رسوم زیبای آن بوی نیاکان را می‌دهد. هر چند که برخی بی‌محتوا به قول
 معروف به شهری شدن خود پز می‌دهند و مذبوحانه تلاش می‌کنند کردی حرف نزنند، در حالیکه
 فارسی حرف زدن را هم بلد نیستند.

اما داریم شعرای متعددی که هنوز به زبان مادری خود به زبان شیرین و شیوای کردی شعر
 می‌گویند. اما از بد حادثه هنوز کسی را همچون شما نداریم که زندگی را بر خود حرام کند و بپا خیزد
 و راه بیفتد و تاریخ و فرهنگ و آداب و رسوم این خطه را بنویسد و فرهنگ ما را از نابودی نجات
 دهد. مسائل تاریخی فراوانی سینه به سینه نقل شده، حتی از دوره‌ی رضا شاه، هنوز بسیاری
 پیرمردان و پیرزنانی که جنگ یکی از خانهای ایل ملکشاهی^(۱) با رضا شاه را به یاد دارند که ارتش
 وقت با تمام تجهیزات مدرش مأمور سرکوبی وی شد و جنگ سردار شاهکه با جنگ دتو در ۳۵
 کیلومتری جاده ایلام به گرمانشاه اتفاق افتاد و چه دلاوریها و ایزاز رشادهایی که روی داد. اما کسی
 نیست اینها را بپرسد و بنویسد تا تاریخ سرزمین ما کامل شود.

بلی کلیم گیان اگر به جای این انگیزه، انگیزه‌ای چون غلامرضا خان ارکوازی در بعضی‌ها
 وجود می‌داشت، الان همه همچون غلامرضا خان شاعر نام‌آوری می‌بودند که بر سر زبان‌ها در میان
 ادبای لر و کرد دعوی عمیقی وجود دارد.^(۲)

کلیم گیان: مردم ایلام را اگراد قبلی تشکیل می‌دهند. اما چنانکه گفته شد تحقیقی روی لهجه و

۱ - بقیه کردهای ملکشاهی یا ملکشی در بجنورد خراسان‌اند.

۲ - با تشکر از آقای رمزی رئیسی که شعرشان را در کتاب گلستان شاعران کرمانج چاپ خواهم کرد، باید عرض کنم حقیر در
 روز ۲۳ شهریور ۱۳۷۲ که در سمینار بزرگداشت شاعر و عارف نامدار ایلام مرحوم ارکوازی از کردان آن دیار که با حضور
 رنگلی شاعر و عارف ما، معاصر و هم سبک بوده‌اند، سخنرانی داشتم. این سمینار به همت آقای نعمتی‌زاد مدیر کل محترم
 فرهنگ و ارشاد اسلامی ایلام برگزار شد که بسیار پربار و گرانبها بود که چند عکس از این سمینار را که در عمارت

تاریخ و فرهنگشان بطور دلخواه انجام نشده است، هر چند آقایان ایرج افشار سیستانی و حمید ایزد پناه و قریبا اشتارک مختصر کاری انجام داده‌اند، اما کافی نیست. اینها به زبان کرمانجی سخن می‌گویند و با کردهای خراسان که شما شریح کرده‌اید رابطه و پیوندی عمیق دارند. مطالعه کتاب شما مرا به اندیشه واداشت، تا در باره این بیت کردی مشهور بیندیشم که می‌گوید:

دایک بهی فه رزه‌ند بیسه هدراسان که فتگه له وه نه م ریگه‌ی خوراسان

یعنی: مادر بی فرزند گشته‌ام هراسان که راهم افتاده است بسوی خراسان

بی‌گمان این بیت اشاره به جدایی و کوچ بزرگ کردهای خراسان از غرب به شرق می‌باشد که شما در کتاب خود اشاره کرده‌اید. امیدوارم شما روزی قدم رنجه فرموده و به ایلام بیایید و این روابط و مسائل را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید و تسلیهای آینده را راهشایی فرمائید. این عزل را هم که به لجه سورانی سرودهام تقدیم می‌دارم. ایلام - برادر شما رمزی رئیس

۲۳ - مجله رزکاری

ارگان پارت. دموکرات کردستان عراق هم در صفحه ۲۱ شماره ۲۱ سال ۱۹۸۹ خود که در ایران منتشر می‌شود به معرفی کتاب جلد سوم حرکت تاریخی کرد پرداخته و آورده است:

«کتبی (کوچ کردن میژویی کورد به خوراسان)، له دانانی که لیمولای نه وه جو دین ناکولیسناسی به رگی نه و کتیبه به رنجه که هه والی تازه‌مان له باره‌ی سهدان هه‌زار کوردی پاریرگای خوراسان له روز هه‌لانی شیوان ده داته ده‌ست دهرجووه، وه میژووی کوچ کزدنیان، وه پیاه ناو داره کالی کومه‌لایه‌نی و سوپای و زانیاری، هه روه‌ها له لایه ره‌گالی دایاسی میژووی کورد و کوردستانی به ته‌واوی کرده‌وه».

له راستی داکتیبه که به هه‌رسی به رگیه وه فره بابته‌نی بی‌وینه به له‌باره‌ی ناومیژووی سهدان گوئد و شوین و ناودارانی کورده».

۲۴ - درگز - بخش چاپشلو - روستای کالو.

برادرمان آقای سلیمان ناظمی قهرمانلو نوشته‌اند:

«کلیم جان، سلامی به بزرگی خراسان تقدیم حضورتان باد».

من به نمایندگی از سوی طایفه‌ی قهرمانلو روستای کالوی درگز دستان پرارزش و پر انرژی شما را می‌فشارم و امیدوارم خداوند عمری باریکت و پز تلاش تر نصیب شما گرداند تا هرچه بیشتر خوانید قلبهای گرمای خراسان را به تپش و تلاش وادارید و آنها را به جهانیان بشناسانی.

از دیدن جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کورد چنان شاد شدم که سر از پانمی شناسم و یک

هفته است شب و روز می‌خوانم تا تمام کردم و این نامه را تقدیم داشتم و خسته نباشید می‌گویم.

۲۵ - نامه‌ای نغز به زبان کردی هم از مجله کردی

«کوری» روشنبیری لاولیج کرده، بدستم رسید که از زحماتم در راه معرفی فرهنگ و تاریخ کرد ستایش کرده بودند. بنده نیز از این عزیزان سپاسگزارم که در حال آوارگی و درگیری از ظلم و جور صدامیان، باز هم کار فرهنگی خود را تعطیل نکرده‌اند.

۲۶ - خوزستان - باغ ملک

آقای ستار مرادی زنگنه، پدر آقای علی مرادی زنگنه که نامه ادیبانه‌شان را در جلد چهارم چاپ کردم، نامه پراحساس و پر محبت نوشته و حقیر را به باغ ملک دعوت کرده‌اند که مهمان ایل جلیل کرد زنگنه آن دیار باشم و اطلاعات لازمی از موفقیت این بزرگمردان و زنان نامور ایل کسب نمایم. ایشان در نامه خود اشارات زیبایی به فرهنگ و تاریخ ایل و دیار خود داشتند، که قرار شد در کتاب ایلات و عشایر ایوان به چاپ رسانم.

خوشبختانه چندی بعد، جناب آقای ستار مرادی به مشهد تشریف آوردند و به کتابخانه باغ نادر آمده و حقیر را سرفراز نمودند و گفتگوی مفصلی به میان آمد و ...

متأسفانه در آذرماه ۷۶ که زندان بودم، نامه حزن انگیز آقای علی مرادی فرزند گرانقدر ایشان را دریافت داشتم که حیرت‌گذشت آن روانشاد را اعلام داشته بودند.

بنده نیز این مصیبت و ضایعه بزرگ را به خانواده آن مرحوم و ایل جلیل زنگنه تسلیت می‌گویم.

۲۷ - مشهد - جناب آقای مهندس رامین

از یازماندگان مردان کهن تاریخی سرزمین دلاورپرور درگذر فستند، نیز نامه مفصلی در حوادث صدساله اخیر درگز برایم نوشته‌اند که چون بیشتر در مورد میرزا محمود ضارم الممالک بود، لازم داشتم آنرا در جلد ششم بیاورم. نهایت تشکر را از این عزیز دارم.

۲۸ - بابلسر

آقای بهرام محمدی از دانشجویان پرتلاش دانشگاه مازندران مرقوم داشته‌اند که سال سوم رشته حقوق میباشند و از کردهای میلانلو جریستان در شمال مرزی شیروان، از کارهای فرهنگی ام بویژه در مورد معرفی قهرمانان کرد، سردار عوض و ججوخان و خدوسردار و تحفه گل تقدیر نموده و از

شعر «مادران کرمانج» که در جلد چهارم چاپ نموده بودم سپاسگزاری کرده و افزوده بود اگر گذرتان به میلانلو بالا افتاد یا پدر بزرگم حیدرقلی و عمویم حسن خان که تاریخ زنده کرده‌های سرحدی‌اند، بویژه از آن سوی مرز یعنی از عشق آباد و فیروزه و قلعه باقر و گوگ تپه هم اطلاع کافی از کرده‌های آن دیار دارند مصاحبه‌ای معمول دارید.

۲۹ - چناران - شاره مانلو

آقای عزیزالله بیاتی شاره مانلو از روستای مقصودآباد شهرستان چناران هم نامه‌هایی چند تاکنون نوشته‌اند. او از طایفه شاعر شیرین سخن کرمانج نصرت الله نصیب کوستاهی است. آقای شاره مانلو افزوده که مطالب زیادی سینه به سینه از پدران و مادران بوسیله پدرم غلامحسین فرزند حسینقلی اهل روستای دانش بلاغ و دیگران به من رسیده است، آنها را می‌نویسم و برایتان می‌فرستم... به امید دیدار. البته چند نامه از ایشان دریافت داشته‌ام که مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

۳۰ - دامغان

خواهر کرد آواره عراقی ام سیما قدرت حاجی محمد نوشته‌اند:

توستاد که لیم! پاشی سه لاله که گهرم و پر میهر و موهه بدت بوته برادری شه زین هتقی دارم شاد و ته تند و روست بی...

آنگاه به فارسی افزوده‌اند: چند هفته پیش مسافرتی به همراه پدرم به تربت حیدریه کردم و به منزل دوستان آقای عصمت هاشمی که حتماً او را می‌شناسید رفتیم. در آنجا کتابهای حرکت تاریخی کرد شما را دیدم و بی‌درنگ به خواندن آنها پرداختم. واقعاً دستتان درد نکند، شما ملت کرد را زنده کردید و به آن افتخار دادید. من افتخار می‌کنم و بر خود می‌بالم که برادری چون شما دارم که به بررسی تاریخ و رنجهای کرد پرداخته‌اید. این باعث خوشنودی من و تمام کسانی که با من هم‌درد هستند، می‌باشد. خیلی خیلی از شما متشکریم.

برادرم، توحیدی، من بسیار میل دارم هر چه بیشتر با تاریخ کرد آشنا شوم. من در سال ۱۳۶۹ در رشته تجربی دیپلم گرفته‌ام و امسال در تربیت معلم قبول شده بودم، ولی از وزارت کشور ایران برایم نامه آمد که شما می‌توانید ادامه تحصیل بدهید ولی چون تابعیت عراقی دارید شما را استخدام نخواهیم کرد و این بود که دل‌سرد شدم و از ادامه تحصیل منصرف گشتم. بلی، برادر عزیزم. من کرد آواره عراقی هستم و با آوارگان چنین‌کنند. من در شهر زاخو عراق بدنیاً آمده‌ام اما پدر و مادرم کرد آواره ترکیه هستند که از ظلم و ستم و آدم‌کشی ترکها به عراق فرار کرده‌اند. در عراق هم که کرده‌ها را با

روی کار آمدن بعضی‌ها و الیگر بمباران کردند، ما هم جزو هزاران بلکه میلیون‌ها گورد آواره بی‌خانمان هستیم که در بدر گشته‌ایم و اکنون در ایران سرگردان مانده‌ایم ...

برادرم توحیدی، از شما خواهش می‌کنم، اسناد و مدارکی را که در مورد بمباران حلبچه دارید برایم بفرستید، من می‌خواهم برای تسلی خاطر خودم از آنها شعر و مقاله بنویسم و یاد آن عزیزان گلگون کفن را همواره در خاطر داشته باشم.

برادر گورد، خیلی بیخشید که درد دلم موجب گرفتن وقت شما شد. از همینجا دست شما را بعنوان خواهر کوچکتان می‌بوسم و از تو می‌خواهم همواره قلم و انگشتانت را در راه خدمت به ملت مظلوم و آواره کرد، بکار گیرید...

ای سرنوشت رحمی نکردی بر من گورد کنون بیا بر سرنوشت گورد گریه کنیم

خدا حافظ شما خواهرت سیما محمدی گورد آواره عراقی ۶۹/۱۱/۳۰ ساعت ۸ شب دامغان.

این خواهر عزیز آواره‌ام بعداً نیز نامه ادیبانه‌ای برایم نوشت و من هم متقابلاً یک کتاب از جلد اول برایشان تقدیم کرده‌ام. نگاه از دامغان تلفنی با من صحبت کرد و من سفارش کردم که حتماً به تحصیلات خود ادامه دهند که انشاءالله، بزودی وسیله بازگشت آنان به سرزمین‌شان فراهم می‌گردد و وجود تحصیل کردگانی چون ایشان سخت مورد نیاز خواهد بود و روزهای خوبی را در پیش خواهند داشت. بزم و بدبختی و تبعید و زندان هم‌زاد گردند و ما نباید از آن بترسیم و مأیوس گردیم.

۳۱ - سنندج - مؤسسه فرهنگی راهنما

به مدیریت برادرمان نوادیان نیز نامه‌ای محبت‌آمیز مرقوم نموده‌اند که از ایشان سپاسگزارم.

۳۲ - تهران - بیمارستان فارابی

آقای دکتر سجادی هم در تاریخ ۶۹/۵/۱۰ فرموده‌اند: نویسنده گرانمایه و دانشور جناب کلیم الله توحیدی

با درود فراوان، جلد‌های دوم و سوم حرکت تاریخی کرد به خراسان را با اشتیاق خواندم و مخصوصاً از دفاع جانانه شما از حقوق تاریخی مردم مسلمان ایران در قصه قیروزه شادمان شدم که این گمترین در این باره قطعاً به زبان فارسی سروده‌ام.

بد نیست عرض کنم که نام یکی از شاخه‌های قوم Bilavh یا نورستانی یا کافرستانی که زبانی بین اوستایی و سانسکریت دارند و ساکن افغانستان هستند، به گوردیش معروفند. بعلاوه شاخه‌ای از قوم براهویی از قدیمی‌ترین بومیان فلات ایران و در دره‌ی سند، زبان خود را کردجالی می‌نامند. در این مورد دوم در کتاب تاریخ کرد آیت الله مردوخ نیز اشاره شده و من در نامه فرهنگ ایران جلد اول

نیز ضمن مقاله زبان براهویی به این نکته اشاره کرده‌ام. به هرگونه گزجیان نیز نام محل زادگاه اولیه و پیش از مهاجرت به گرجستان را (آریان - کارتاولی) می‌خوانند لذا در این اندیشه‌ام که شاید واژه کرد یا کارت یا مشابهین آنها صفتی برای قبایل اولیه ایرانی و آریایی بوده است اگرچه براهویان را قوم آریایی نمی‌شمارند ولی من ارتباط تنگاتنگی میان فرهنگ و زبان آنها با اقوام کرد و دیگر اقوام ایرانی دیده‌ام، حتی اعداد براهویی از چهار به بالا همان اعداد ایرانی است.

به هر تقدیر، توجه به نام کردیش در افغانستان و کردجالی در جنوب شرق ایران شاید سرنخی باشد که نام کرد از ابتدای تاریخ و در شرق ایران ریشه داشته و اگر هم مهاجرت اقوام کرده به خراسان خیلی متأخر باشد، باز ریشه‌ای هم در کار بوده است در صورت تمایل منتظر پاسخنامه شما هستم. ضمناً کمترین بر زبان و ادبیات کردی علاقه‌مند بوده، مقالات و تحقیقاتی در این باره بویژه رابطه‌ی واژه‌گان کردی، ایلامی، سوری، اورارتو، خوری، اوستایی، براتویی و غیره دارم.

با تقدیم احترام - دکتر سجادیه

با سپاس و تشکر از بذل توجه و عنایت جناب آقای دکتر سجادیه که در شهریور ۷۳ خوشبختانه در سمینار بزرگداشت ارکوازی شاعر نامدار ایلامی در ایلام ایشان را زیارت نمودم و از سخنرانی پربار ایشان استفاده کردم. ضمناً در مورد کردهای پاکستان و افغانستان مطالبی در جلد اول نوشته بودم که گویا ایشان دسترسی به آن نداشته‌اند. به هر حال کردها از ادوار باستان مسئولیت مرزداری ایران بزرگ را بر عهده داشته‌اند و در مرزهای آن زمان از جمله دره‌ی هند و سند و پنجاب استقرار یافته‌اند و اکنون بقایایشان در آن نواحی وجود دارند و مقالات و روزنامه‌ها و مجلاتی در این رابطه با کرد بودن براهویی‌ها و بلوچ‌ها گاه‌گاه منتشر می‌شود و نمی‌تواند این پیوند و قرابت بعید به نظر برسد. در کابل پایتخت افغانستان نیز محله‌ای به نام قره‌آباد (گره‌آباد) وجود دارد این کردها چنانکه بهتر می‌دانید در ادوار تاریخی پیش از اسلام که ریشه در شاهنامه هم دارند به این مرزهای شرقی ایران کوچانده شده‌اند و کردها بزرگترین و اصیلترین شاخه آریا هستند. واژه تار و تاران ریشه در تاریخی آتش مقدس دارد که قبلاً توضیح داده‌ام که نام ایران و آریا هم ریشه آن است.

۳۳ - تبریز

برادرمان آقای محمد نافع علایی نیز با ارسال کارت پستالی از کار هنری و زیبای خویش به مناسبت فرارسیدن نوروز ۱۳۷۰ مرا شاد خاطر ساخته بود که از لطفشان سپاسگزارم. زیارت ایشان نیز در سمینار فرهنگی بانه در شهریور ۱۳۶۹ به بنده دست داد.

۳۴ - تهران - خانم دکتر مهین دخت معتمدی

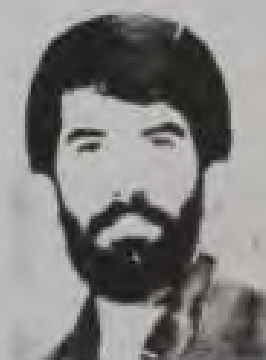
خواهرمان مهین دخت که از سخنوران نامدار دیار مستوره کردستانی آن شاعر شیرین سخن می باشد ضمن ارسال نامه و دو جلد از کتاب اشعار خود مرا مورد تفقد قرار داده بودند. زیارت خواهرمان دکتر مهین دخت هم در سمینار فرهنگی یانه و نیز در سمینار سنجیدگ دست داد. اینک به شعری از ایشان شما را شاد خاطر می سازم:

بوی بهار

شیم به میگده ساقی شراب می ریزد به جام هستی فن آفتاب می ریزد
بهار، بوی تو در پرتیان ایر گرفت ز قطره قطره باران گلاب می ریزد
گسویر تشنه بی طاقتم که در دل دشت زلال مهر تو بر این سراب می ریزد
نسیم صبح که سوی آورد ر سوی توام به دشت هستی من مشک ناب می ریزد
چو شب به لرگیست تو خواب سرمه کشد سبک ز پسنجر دام، ماهتاب می ریزد
حدیث عشق تو خوش می رود به خانه من که دور ز بحر سخن چون حباب می ریزد

«مهین» به نظم تو عنقد پرن فشانده چرخ

گهر ز گلک تو چون بر کتاب می ریزد



۳۵ - یانه : کریم دافعی

برادر شاعر و ادیب فاضل آقای کریم دافعی که از فرهنگیان فعال و خوش ذوق سرزمین فنیپور یانه است و رئیس انجمن شعر و ادب آن دیار و سمینار فرهنگی یانه هم به محبت ایشان و جناب آقای دکتر رنگه و دیگر عزیزان رنگ و رونق شایسته ای یافته بود، نوشته اند:

برادر عزیزم، کجاک کلیم الله ... امیدوارم موفق باشید و خاطره ای خوبی از شهر یانه با خود ارمغان برده باشید. چون فرمودید کتاب «گلستان کردستان» را در دست تألیف دارید که شرح حال

شاعران است، لذا من هم چند قطعه از اشعارم به خدمتتان تقدیم می‌دارم.
شعر زیبای آقای دافعی انشاءالله در کتاب گلستان کردستان چاپ خواهد شد.

۳۶ - تبریز - بنگاه دارویی خوبی

جناب آقای خوبی هم که از مطالعه کنندگان کتب تاریخی هستند و کتابهایم را خریده و مطالعه فرموده‌اند، حقیر را در نامه‌ای بسیار زیبا و ادیبانه مورد تقدیر قرار داده بودند که سپاسگزارم.

۳۷ - پاکستان - کوپته

۱۹۹۰/۹/۶ برادر کرد ما آقای سیکو هوشیار از کردهای آوارهی عراقی در آن دیار نوشته‌اند:
برادر عزیزم کلیم گیان جلدهای دوم و سوم کتاب حرکت تاریخی کرد را در منزل یکی از دوستان دیدم و آنها را برده و با دقت تمام خواندم.
باید بگویم برخلاف انتظارم، کار شما بسیار عظیم بوده و در آینده اهمیت تاریخی و حیاتی این کتاب بر همگان روشن خواهد شد. هنوز زود است. دست مریزاد، حقیقتاً معجزه کرده‌اید. واقعاً که فرزند خلف ملت خود هستید.
بژیت. هرو هرو بژیت

کتاب تو از هر نظر جالب توجه است. از نظر جغرافیا، تاریخ، آمار، کردشناسی، فرهنگی، فولکلور و ... که تا اعماق روح انسان اثر می‌کند و اشک شوق را جاری می‌سازد و چه بهانه‌های خوبی هستند برای گریهی ما آوارگان تاریخ و ستمدیدگان از ستم جهانخواران، که تنها و تنها گناهمان کرد بودنمان است.

وقتی آن ترانه‌ها را می‌خواندم، می‌دیدم من و تو و سردار عوض، من و تو ججوخان در دیار بکر (آمد) هستیم. در سلیمانیه، خود را دامنه‌های سرسبز و جادویی کاروخ در کنار چوپانان و در میان گوسفندان و در میان شبهه‌اسیان می‌دیدم.

می‌دیدم که با دشمن ستمگر چگونه همچون سام خان و امیرحسن خان و یار محمدخان در نبردیم. در جنگهای انبوه خود را می‌دیدم تفنگی در دست، شانه به شانه قهرمانان کرد خراسان بر دشمن می‌تاخیم و آنها را تار و مار می‌کردیم.

همراه با مادر و خواهر و همسران شهیدان قهرمان ما، همچو خواهران سردار عوض اشک می‌ریختیم.

می‌دیدم که در استقبال از شبخونهای جنگجویان دشمن هلهله سر می‌دادیم و راه را بر آنها می‌بستیم و در هم می‌گوییدیمشان. در آن لحظات آن ترانه‌های ججوخان و سردار عوض به تصویر

می‌آمدند و جان می‌گرفتند و بزرگ می‌شدند. از مرزهای خراسان بزرگ‌تر می‌رفتند و مرزها را در هم می‌شکستند.

آه چه شیرین هستند آن ترانه‌ها، چه خاطره‌انگیز، چه دوست‌داشتنی و چه خواستنی و آه ای برادرم توحیدی، امان از غربت و آوارگی ۱۶ ساله و ظلم و ستم بعثیان خون آشام.

آه، توحیدی عزیز، ای همخونم، ای هم‌زادم که قوتها پیش از من آواره شده‌ای، قرار نبود نامه این چنین به درازا کشد، من خواستم تنها خسته نباشید و دست مریزادی به عنوان تشکر برای شما بنویسم، اما ظلم و غم و اندوه و آوارگی و رنج و غربت اختیار را از من گرفت و احساساتم اوج برداشت و سر از کجاها درآورد.

اشکهایم آنگاه صفحات کتاب را خیس خیس کردند که دریافتم برای چاپ کردن چنین کتاب ارزشمندی چه خون دلها می‌خوری و ناچار می‌شوی دست استمداد به سوی این و آن دراز کنی، یا نتیجه‌گیری یا نگیری و...

آخر این درد را چگونه به گور ببریم که نتوانیم شما را در کارهایتان یاری دهیم، چه دردی از این دردناکتر هست که نویسنده‌ای دلسوز و فداکاری همچون شما برای نداشتن پول چاپ کتاب این بدبختی‌ها را تحمل کند؟

در حالی که برای اشخاصی چون شما در کشورهای اروپایی به پاس قدردانی از خدمات جاودانه‌شان، پیکره و مجسمه می‌سازند و سمینارها و کنفرانسها را برای بزرگداشتشان تشکیل می‌دهند و...

در جهان پیشرفته‌ی امروزی برای اشخاصی چون شما بهترین زندگی‌ها را فراهم می‌کنند و بهترین مدرنترین امکانات تحقیقی را در اختیارشان قرار می‌دهند و...

آه، ای برادرم، تو خود خوب می‌دانی که ریشه‌ی تمام این بدبختی‌های ما در چیست و در کجاست؟ من چه بگویم؟

توحیدی عزیز، من اینجا در کارخانه‌ای کار گیرآورده‌ام و فعلاً مشغول هستم. اما قصد دارم بهرگونه شده خود را به اروپا برسانم و کاری پیدا کنم و قسمتی از دستمزدم را برای پیشبرد کارهای تو بفرستم. مطمئن باش که خواهران و برادران کردت، آنهايي که کرد هستند، نه کرد نما، آنهايي که دلسوزند و کار تو را درک می‌کنند و به تاریخ و فرهنگ خویش علاقه‌مندند، هرگز تو را فراموش نخواهند کرد و تو همواره در کنار آنها هستی.

اگر کمکی به تو نشده است، ناشی از پراکندگی و بی‌نظمی و نابسامانی ماست که مانند رمه‌ای بی‌شبان هستیم و فاقد تشکیلات لازم، وگرنه افراد نیکوکار و خیراندیش در کردستان کم نیستند.

کلیم گیان، نمی‌دانم دیوان ملای جزیری را که لهجه‌اش یادینی است و یا شما یکی است

خواننده‌ای یا نه؟ او چنانکه خود گفته است و الحق بجا هم گفته است، حافظ کرد می‌باشد.^۱
 نمی‌دانم با اشعار عبدالله به شیو آشنایی داری یا نه؟
 این شاعر در شوروی موفق به دریافت دکترای شد. اما روسها وی را از شوروی بیرون کردند و او
 نمی‌دانم به چه علتی برخلاف میل خود در لیبی اقامت کرده است.
 آه، توحیدی من، او هم آواره‌ای مانند منست، لابد جایی را نیافته و به لیبی رفته است.
 دیگر بیش از این جایز نمی‌دانم وقت گرانبهایت را بگیرم، تا فرصتی دیگر تو را به خدا
 می‌سیارم. برادر کوچکت سسکو هوشیار.
 سسکو عزیز هر کجا هستی خدا یارت یاد.

۳۸- سبزوار - کارخانه قند جویز

برادر کرد آواره‌ی عراقی‌ام آقای صابر کردی نوشته‌اند: درود بر تو ای کلیم، ای کرد خراسان که
 مشعل تمام کرده‌های جهان هستی و می‌سوزی و پروان‌فشانی می‌کنی، سلامی به معطری گل‌های
 سرزمین پیروز کردستان و به زلالی چشمه‌های کوه‌های هندوین و زورگام بیروم در کردستان عراق،
 سلامی از کرده‌های آواره‌ی عراق، از زنان و مردان و کودکان به خون آغشته حلبچه...
 چراغی را که شما روشن کرده‌اید، بر تو روشنی آن از زاخو تا خانتین و از سرو تا ایلام و از
 دیار بکر (آمد) تاوان و تغلیس و خراسان و پاکستان و هندوستان را فراگرفته و پایان شب تیره را
 پیام می‌دهد.

خدایا به درگاه تو سپاسگزارم که در کرد هم کلیم خود را انتخاب کرده‌ای که زبان ملت درد
 کشیده و رنج‌دیده‌گردد است. ما وجود کلیم خراسانی را به کاوه‌ی آهنگر و صلاح‌الدین ایوبی و
 مصطفای بارزانی قهرمانان کبیر کرد تبریک می‌گوئیم و پیروزش را خواستاریم.
 خدایا تو می‌دانی که دروغ و تعلق نمی‌گویم، این صدای یک کرد غریب و آواره از وطن و
 رنج‌دیده است که صدها فرسنگ از دیار خود به دور افتاده و عزیزان و کسانش زیر خروارها بمب‌های
 شیمیایی خون‌آشامان عرب بعضی به خاک و خون آغشته گشته‌اند کلیم گمان من یک کرد آواره عراقی
 هستم که در کارخانه قند سبزوار مشغول کار شده‌ام. نمی‌دانی خواندن کتاب بی‌مانند حرکت تاریخی
 کرد به خراسان شما چه نور و غرور و افتخاری در دل من روشن و اشک شوق مرا جاری ساخت،
 اینجا بود که فهمیدم در خراسان هم کرد هست، کلیم هست، تنها نیستم و مقدار زیادی از بار سنگین و

۱- آری سسکو عزیز آن را در کتابخانه‌ام دارم و شماره مطالعه می‌کنم و بر روایتش درود می‌فرستم او کومالج است که مانجی

به خرماندگی و سبزه‌روی دیگران.

عطاقت فرسای غربت و درد و غم از روی دوشم بر زمین فرو ریخت و احساس سبک، حالی کزدم و برایتان از خدا آرزوی تندرستی و موفقیت نمودم. عکس و مصاحبه شما را هم در مجله کردی پشه‌نگ خواندم. از عکس‌های زیبای زنان و مردان کرد خراسان و فرهنگ غنی و پربار این دوز افتادگان از کردستان آگاهی یافتم، به راستی کارهایت درخور تقدیر شایان است.

برادرمان مصطفی از دیگر آوارگان ما که مشهد آمده بودند تعریف بسیار از کارهای فرهنگی‌تان می‌کردند.^۱

برادرم توحیدی، من به زبانهای کردی و فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی در حد مطالعه و صحبت کردن آشنایی دارم، اگر در این رابطه خدمتی از من آید، در خدمتگزاری مشتاقم. با آرزوی پیروزی کارهای زمان بر صحاکهای خون آشام همچون صدام.

برادر کرد آوارات صابر کردی - ۶۹/۹/۱۰

بعدها در مراسم بزرگداشت شهدای حلیجه که در مشهد برگزار شد با برادرمان آقای صابر کردی دیداری تازه کردیم. اکنون هرکجا هست خدا یارش یار.

۳۹ - بجنورد - از روستای قره‌چای مانه

نامه‌ایست از برادر پهلوان و خستگی‌ناپذیرمان آقای حیدر علی قره‌چایی که در هفت صفحه مفصلاً نوشته است که چندین بار در مسابقات استانی ارتشی به مقام قهرمانی رسیده و در سال ۱۳۲۷ در مسابقات جهانی که در تهران برگزار شده به مقام قهرمانی جهان رسیده است.

۴۰ - آمریکا

جناب آقای دکتر اسماعیل حسین‌زاده‌ی بواللر که ضمناً از نویسندگان خوب در مطبوعات آمریکا و از مفاخر این و طایفه‌مان هستند و پس از چندین سال در تایلند و ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ به خراسان تشریف آوردند و ملاقاتی فرهنگی هم در لحظه‌ای کوتاه که عازم فرودگاه مشهد بود بین ما روی داد، که در نامه‌اش اشاره کرده و فرموده است:

۱۳ دسامبر ۱۹۹۲ - دوست ارجمند جناب توحیدی

... از فرصت کوتاهی که طی مسافرتم به ایران، توانستم با شما ملاقات کنم، خیلی خوشحال هستم. افسوس که وقت کم است و آن چنانکه باید از معلومات و اندوخته‌های گهربار شما بهره می‌گیرم، میسر نشد ...

کار شما در جهت احیای تاریخ و فرهنگ کردهای خراسان به نهایت بنارزشی و موجب

مباهات می‌باشد. دیوان عرفانی جعفرقلی را که توسط برادرمان علی شریفی یواللو فرستاده بودید، به دستم رسید. نمی‌دانی این روزها با چه شور و شوق و ولع خاصی سرگرم خواندن آن هستم و بر شما درود می‌فرستم. خیلی خیلی معنون از اینکه آنرا برای من فرستادید. به پیوست نسخه‌ای از یک مقاله‌ام راجع به کردها را که اخیراً در یکی از مجله‌های اینجا چاپ شد، برای شما می‌فرستم و امیدوارم من هم از این پس قلم را در خدمت مردم محروم و آواره‌گرد بگیرم و ستمهایی که آنان از استعمارگران جهانی دیده‌اند و از دست صدام‌ها و ترکها آواره گشته‌اند، بر ملا سازم. من نمی‌دانم اگر کشور ایران به این کردهای آواره در آن روزهای تیره و نار پناه نمی‌داد، چه میشد؟ قطعاً بسیاری از آن زنان و کودکان در میان برف و یوزان کوهستان بی‌نام و نشان میمردند. به امید دیداری دیگر، برادرت اسماعیل.

۳۱ - کرج

فیدانیم که در کرج بسیاری از کردها ساکن‌اند، از جمله فروزنده‌ی چراغ اندیشه و خرد استاد هرمند و ادیب و فاضل جناب آقای محمد علی سلطانی کرمانشاهی که تاکنون کتب بسیاری را تألیف و منتشر ساخته‌اند. خانم ایشان هم دست کمی از ایشان ندارند و استاد خط و طرح و نقاشی هستند و آرزوی موفقیت ایشان را دارم.

روزی همای سعادت بر سرم نشست و این یار مهربان از در درآمد و در کتابخانه باغ نادر که محل کارم بود، ملاقاتی دست داد و کتابی هدیه کرد و دیوان جعفرقلی را هم هدیه گرفت و پس از بازگشت نیز چند جلد کتب از کارهای زیبایشان که تاریخ و جغرافیای سرزمین قهرمان پرور کرمانشاه است برایم ارسال داشت که بسیار ممنونم. در سمینار ایلام و کردستان هم در خدمتشان بودم. نامه زیبایشان هم در جای دیگر چاپ خواهم کرد.

۳۲ - گدوگانلو

نامه‌ای بود از برادرانمان آقایان علی روحانی و سیاوشی از شورای روستای گدوگانلو که قبلاً هم در مورد اینکه مسئولین فرمانداری شیروان نام روستای آنها را که نام طایفگی و ایلی آنهاست و هزاران سال سابقه تاریخی دارد و مردم به آن دلبستگی واقعی دارند، بدون مراجعه به مردم گدوگانلو عرض کرده و چیز بیجای دیگری گذاشته‌اند، سخت ناراحت و معترض‌اند.

در جلد دوم هم ضمن نامه‌ای آقای قیامی به این واژه اشاره و بحث شده که گدوگانلو به معنای فرشته‌ی آب است. وجه تسمیه دیگر هم می‌تواند نشأت گرفته از گده باشد که در کرمانجی به معنای جوان رزمنده و مبارز می‌باشد و گده گانلو یعنی سرزمین جوانان برازنده و رزمنده که به مرور

در تلفظ مردم بصورت گدگاللو درآمده است. اگر به واژه‌ای ترکی هم در این رابطه اشاره کنیم که دورتر می‌نماید، به معنی گوه‌نستان می‌باشد. زیرا گدوک در ترکی به معنی گوه و تپه می‌باشد.

۲۴ - کلات نادری - روستای ایده‌لیگ

برادر فاضل و گرانقدرم آقای غلامحیدر افسری از نامه شما هم متشکرم و در جلد بعد مورد استفاده قرار خواهد گرفت. برادرمان افسری که از ترکان ایده‌لی هستند، در مورد بهره‌برداری بی‌رویه از موقوفات روستا گله داشتند که چهارده قطعه زمین موقوفه داریم که اداره اوقاف مشهد بجای اینکه آنرا در محل مصرف کند، به شهر می‌برد. ضمناً نام و دبستان ما را هم که به نام واقفش یا توجیهان بود، به قدری تبدیل کرده‌اند!! آیا این کارها از نظر شرعی درست است؟
والله عزیزم اینگونه کارها کار از ما بهتران است. خودت بهتر می‌دانی.

ضمناً از همکاری آقایان علی ظامری و حاج عزت الله براتی هم سپاسگزارم

۲۴ - اسدآباد سعدان

نامه‌ایست زیبا و شیرین و دلنواز از برادر کرد ما آقای آزادگر میانی که در خانیقین عراق به دنیا آمده‌اند و سپس از ظلم یزیدیان عراق آواره ایران شده و اکنون در آموزش و پرورش اسدآباد مشغول خدمت است.

نامه این برادر به دو تاریخ کردی ۲۶۹۲/۳/۸ و فارسی ۱۳۷۱/۳/۸ می‌باشد که نوشته‌اند از خوش‌شانسی جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان را در یکی از کتابفروشی‌ها پیدا کرده و خریده‌ام و از اینکه کوردهای خراسان پس از پانصد سال دوری و جدایی توانسته‌اند فرهنگ و پرستیو خود را حفظ کنند شادمانم و به کوردهای خراسان درود و سلام می‌فرستم.

ایشان نوشته‌اند در صفحه ۵۲۱ که شیخ محمود را بارزانی نوشته‌اند، صحیح آن شیخ محمود برزنجی است آری، نظر این عزیز درست است که آن اشتباه چاپی بوده.

۲۵ - مشهد

برادرمان آقای محسن هنری ضمن ابراز لطف و مرحمت نوشته‌اند:

با سلامی خالصانه حضور اولین مورخ و تاریخ‌نگار بزرگ کرد در ایران، جناب آقای توحیدی... باری ۲۳ سال دارم. بسیار علاقمند به یافتن ریشه نژاد و ایللی خود هستم که متأسفانه بعلمت بی‌توجهی پدرانتان شجره درستی در دسترس نداریم.

من در چگنه سرولاپت قوچان که فرموده‌اید منسوب به طایفه‌ی کرد چگنی است که در زمان شاه طهماسب اول به اینجا آمده‌اند، به دنیا آمده‌ام. پدرانتان می‌گویند ما از طایفه‌ی آراز یا آراس که

همان ارس باشد بودایم و پدر بزرگم اسماعیل آراز پسر نیایم محمد آراز بوده است. اما اینکه چرا زبان ما ترک شده نمی‌دانم. آیا علت نزدیکی با ترکهای بیات که در نیشابور و اینجا هستند، ترک زبان شده‌ایم یا خیر؟

شما در جلد دوم کتاب حرکت تاریخی کرد به خراسان صفحه ۱۱۵ از آراز محمد از طایفه اوغورلو میتخان اوغاز نام برده‌اید که خودتان هم نسبت به آن می‌رسانید و گفته‌اید که آنها از چگند به اوغاز رفته‌اند و کرد چگنی می‌باشند. اما اینکه این آراز اوغازی هم به خاطر انتساب به طایفه‌ی آراز ما این نام را برایش برگزیده‌اند یا خیر، چیزی نمی‌دانم. اما از نظر قیافه شناسی هم مشکلاتی هست. در اینجا حتی در میان طایفه‌ی ما هم چهره‌ها و قیافه‌های کردی هست، هم ترکمنی

چون در چند سال اخیر از دواج اقوام مختلف با همدیگر بیشتر انجام گرفته است، آن اصالت سابق از بین رفته است. بویژه در خراسان که اقوام ترک و مغول و عرب و کرد و فارس همه مخلوط شده‌اند.

اما قیافه من و پسرعموی پدرم و خانواده آنها من باب مثال با دیگران فرق دارد. یعنی ما دارای چشمان سبز و موهای خرمایی یا نسبتاً طلایی می‌باشیم درحالی‌که پدر و عموهایم دارای چشم و ابروی مشکی هستند. بهر حال ما شباهتی به ترکها نداریم. من امیدوارم که شما ما را راهنمایی فرمائید. ازادتمند شما محسن هتری.

برادرم هتری، بارها عرض کرده‌ایم که هر نژاد و هر قوم و طایفه‌ای از هر زبان و ملیت همگی انسان هستند و از بتدگان خدا و فرقی بین آنها نیست. اما چشمان آبی و موهای طلایی شما دلیل ویژه‌ای بر کرد بودن شماست که ترکها فاقد آنند.

اما از نظر نژادشناسی که این زمان به نام یک علم مطرح است، علمای قیافه‌شناسی مسایلی را مطرح کرده‌اند فی‌التمیل ممکن است در هفت، هشت نسل پیش از شما یکی از اجدادتان با دختری از یک نژاد ازدواج کرده باشد که هفت نسل بعد ویژگیهای نژادی آن دختر بر شما ظاهر گردد. این تغییرات ژنتیکی را می‌توان در کیوتران و گوسفندان نیز به خوبی مشاهده و آزمایش نمود. حتی در گیاهان و درختان نیز صادق است.

جناب آقای محمد فتحی از کردهای شقایق آذربایجان که در جلد دوم نامه ایشان را آورده‌ام و از محققین و دانشمندان بزرگ هستند. ایشان قیافه‌ی مغولی دارند که می‌فرمودند در دوری نظام، افسرها به من ستوان اربک می‌گفتند. ایشان و برادرش مرحوم فتحی شقایق از نویسندگان بزرگ آذربایجان اصلاً از خاندان حاکم و برجسته‌ی کرد شقایق هستند که یک کلمه هم کردی بلد نیستند و زبان و قیافه ترکی دارند. پس زبان و قیافه نمی‌تواند آینه‌ی تمام‌نمای یک قوم باشد. با توجه به

اینکه یکی از مادر بزرگهای آقای فتحی آشپاک از اقوام ترک بوده اکنون پس از چند نسل چهره آقای فتحی از یکی از کار در آمده است. در نیشابور هم بخاطر وجود ایل ترک بیات قیافه‌های ترکی بیات به شکل ترکمن، نه ترکهای جغتای سیزوار و ازبک، کاملاً مشخص است، زیرا از دواج‌هایشان بر مبنای قامیلی و درون ایللی بوده است.

اما زبان نمی‌تواند معرف نژادی مشخص باشد. چنانکه کردهای چگنی، در چگنه سرولایت ترکی و در سیزوار و بستام به فارسی و در لرستان به لوری و در منجیل و قزوین و نوشان هم به کردی و ترکی حرف می‌زنند، و خانواده‌ها هم که در هفت نسل پیش از چگنه به اوغاز مسافرت کرده‌اند، مثل همه اوغازها به کردی و ترکی سخن می‌گویند.

در مورد نام آراز محمد هم چنانکه شرح داده‌ام، آراز یا آراز دگرگون شده‌ی «ارس» رود خروشان مرزی بین ایران و شوروی سابق است، که زمانی نیاکاتمان در کراته‌های ارس زندگی میکردند و این نام پربوکت را بر دختران و پسران نهاده‌اند. آرزگل، آرز محمد. ترکمنها این نام را «اوراز» تلفظ می‌کنند.

۲۶ - رودبار

برادران عزیزم آقایان پرویز و سیروس ابیت که در کارخانه روغن‌کشی زینون در گتجه کار می‌کنید، من هم به شما خسته نباشید می‌گویم و از نامه زیبا و پراحساس شما تقدیر می‌نمایم.

۲۷ - تهران

برادرم آقای قاسم شادلو از زیارت کارت تبریکتان سپاسگزارم. بنده هم نوروز باستانی را به جنابعالی تبریک و شادباش می‌گویم.

۲۸ - شیروان - روستای مرزی الخاس

نامه زیبا و دل‌انگیزی از برادر عشایر زحمتکش و پر تلاش، آقای محمد محمدی الخاس رسید که ضمن تلاش در امر گله‌داری از کارهای فرهنگی و مطالعه تاریخ هم غافل نمی‌مانند حماسه جنگ پدرشان را با زلف و قمر در دوره رضا شاه در جلد هفتم انشاء الله بیان خواهیم کرد و از نوشته‌های ایشان بهره خواهیم برد، از اینکه پسر فرزانه‌شان آقای بشیر علی محمدی که بیشتر ذکر خیرشان شد و جلد چهارم کتابم را به عنوان سوغاتی روز تولد پدر عزیزشان اهداء کرده‌اند، سخت شادمان شدم. آقای محمدی ما را به کوهستان زیبای مرزی گلیل به چادرهایشان به فطیر مسکه خوردن دعوت کرده بودند که امیدوارم بتوانم خدمتشان بروسم.

۴۹ - بجنورد - رازو جرجلان - روستای فرحدین

برادر شاعر و پرذوق، آقای خداداد امیری که بعداً به زیارتشان هم نایل آمدم، نامه بسیار زیبایی نوشته و از شرح حال گلبوته آن زن کرمانج اسیر شده به دست ترکمنها که در جلد چهارم ذکر شده، نام برده و گفته است. این داستان را از چادر تشپان کرمانج شنیده بودیم، خوب شد که شما هم نوشته‌اید. دستتان درد نکند. شعر آقای امیری را هم در فرصت مناسب انشاءالله چاپ خواهم کرد. نامه‌ای هم در زندان از ایشان دریافت کردم، از گرفتاریم بسیار افسرده شده و با زن و فرزندش گریسته و برایم دعا کرده بودند، تشکر می‌نمایم، دفتر شعر شما هم رسید، از آن استفاده خواهد شد. متشکرم.

۵۰ - تهران

فرماندهی دربان مرکزی - جناب آقای ستوان دوم حمید حاجی‌پور از افسران کرمانج نیز نامه زیبا و پرمعنی نوشته و حقیر را مورد عنایت قرار داده بودند. سپاسگزارم.

۵۱ - ایلام - دهلران

برادرمان آقای کریم علیرضایی نوشته بودند، بسیاری از گردهای عشایر ما را در زمان رضا شاه سرکوب و به خراسان و قوچان تبعید کردند. بعدها برخی برگشتند و از بقیه خبری نشد، اگر از آنها خبری دارید برای ما بویید.

عزیزم در ایامورد در جلد هفتم صحبت خواهد شد، بسیاری از این عزیزان چنانکه در جلد دوم هم گفته‌ام بر اثر شکنجه و ضربات وارده درگذشتند و عده کمی هم که جان سالم به در برده بودند، برگشتند، نمی‌دانم جان سالم به آن دیار رسانند یا نه؟

۵۲ - شیراز

دانشمند فرزانه جناب آقای صادق همانیونی، ضمن ابراز تأسف از درگذشت شادروان استاد انجوی شیرازی که تسلیتی به ایشان گفته بودم، پاسخ محبت‌آمیزی به‌همراه کارت تبریک سال نو ارسال داشته بودند، که سپاسگزارم.

۵۳ - تهران

جناب آقای دکتر عبدالله ابریشمی، نامه گهربار جنابعالی نیز زیارت شد، از ارشادات آن سرور گوانقدر فرزانه سپاسگزارم و از عنایتی که نسبت به کردها و فرهنگشان مبذول داشته‌اید خرسندم. خداوند شما فرزانتان را مؤید فرماید، که ما را راهنمایی می‌فرماید.

۵۴ - مهاباد

جناب آقای موقفی مدیر کتابفروشی و انتشارات موقفی که همواره همای عنایاتشان بر سر حقیر بال و پر گسترده در نامه بسیار ادیبانه و فاضلانه خویش حقیر را در کاری که در پیش گرفته‌ام بیش از پیش تشویق فرموده و افزوده بودند که:

دخترم تسمیل که مقیم شاهر بودند و به تاریخ و مسایل فرهنگی کرد علاقه فراوان دارند، چند عکس از یار محمدخان سهام الدوله ایلخانی شادلو و فرزندشان عزیزاله خان سردار معزز بجنوردی و برادرانش شیراله‌خان و عبدالله‌خان و اسداله‌خان در شاهرود پیدا کرده و به مهاباد فرستاده بودند، لازم دانستم برای تکمیل کارهای فرهنگی‌تان ارسال نمایم، تا چه مقبول افتد؟

از حسن ظن این سرور گرانقدر و دختر خانم فرزانه‌شان تسمیل خانم که به فکر ما هستند تشکر میکنم و عکس‌ها در همین کتاب و جلد بعدی چاپ می‌شوند.

۵۵ - تهران

گرامی دوست نویسنده فاضل جناب آقای سید علی‌رضا میرعلی‌تقی هم که آثار بسیاری به صورت مستقل و مقاله‌های ارزنده بویژه در زمینه موسیقی اصیل ایرانی از خود به جامعه فرهنگی و هنری کشور ارمغان داده‌اند، ضمن بذل توجه فراوان نوشته بودند:

«مرحبا بر شما عزیز زحمتکش که حفاً کلیم‌اله قوم کرمانج هستید ... سعادتش شد که فرصتی به دست آمد تا جلد چهارم حرکت تاریخی کرد به خراسان شما را بخوانم و اشک شوق در چشمانم حلقه بزنم ...»

بنده خودم تاحدی اهل بخیه این کار عاشق‌کش که «تحقیق» می‌نامندش بوده و نیک می‌دانم که چه رنج جانکاهی را می‌کشید تا چنین کارهایی از زیر چاپ بیرون بیاید. پول عاشقی به کیسه بر نمی‌گردد، اما نام نیکش برای شما باقی مانده و خواهد ماند.

دیوان سیار برارزش جعفرقلی زنگلی شما را هم چند بار مطالعه کرده‌ام و لذت عرفانی زایدالوصفی برده‌ام. آلبوم موسیقی شمال خراسان شما را هم که حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تهران به بازار آورده ضمن مطالعه کتابچه‌اش چند بار گوش کردم، حفاً برای تماشای صحنه‌های تاریخی، بهترین موسیقی متن است. دستان گرم و خوش بادا... در جلد چهارم حرکت تاریخی کرد، در بخش مربوط به لطفعلی‌خان درگزی که از تار و ستپور و آواز و فنوگراف و ضبط نواخته‌های میرزا عبدالله نوشته بودید، استفاده بسیار کردم و امیدوارم بتوانم این نکته‌ها را در مقاله‌ای بنویسم و از زحمات شما تقدیر کنم.

هرتبار و قوم و طایفه‌ای یک راوی دارد که بار اسانت آن قوم و فرهنگشان را به دوش

می‌گشند، امیدوارم خدای قوم گردان، شما را که راوی فرهنگ و هنر و تاریخ کرمانج هستید، پاداش خیر دهد و توفیقی فراهم آورد که یادداشت‌هایشان در باره موسیقی خراسان را هم چاپ و منتشر کنید و دوستانشان خود را شاد سازید، موفق باشید.

در جلد سوم هم اشاره‌ای نیکو در باره برخورد استاد حبیب اله سماع حضور استاد بی‌بدیل مستور یا ایلخانی کرد فوجان داشتید، که بسیار مرا مجذوب ساخت. در کتابی که در دست تألیف دارم و نقش موسیقیدانها و صفحات گرامافون را در تبلیغ رفع حجاب در شصت سال قبل بررسی میکند، در کتاب جلد چهارم‌تان در صفحه ۲۳۰ عکسی از یک زن در کنار گرامافون بوقی قدیمی بود که خیلی گویا و زیبا بود و خاطرم به آن تعلق بسیار گرفت، اگر نسخه‌ای از آن را برای کار تحقیقی ام مرحمت فرمائید بسیار سپاسگزار خواهم بود که این عکس نفیس گویای همه مطالب کتابم خواهد بود.

در پاسخ این دوست دانشمند و فرزانه‌ام جناب آقای میرعلی‌نقی عکس مذکور را که یادگاری از لطفعلی‌خان درگزی بود، برایشان تقدیم داشتم، امیدوارم مورد استفاده قرار گیرد و رضایت خاطر فرهنگی و هنرشان فراهم آید.

۵۶ - روستای آونگان از شهرستان قروه کردستان

برادر عزیزمان آقای عثمان صادقی هم در نامه مفصلی گله داشتند که جلد اول حرکت تاریخی کرد را هنوز نتوانسته‌اند، پیدا کنند. امیدوارم تاکنون به خواسته‌شان رسیده باشند.

۵۷ - پدیر عباس

مهاوی یکم علی اکبر پسندی که از مطالعه جلد سوم کتاب حرکت تاریخی کرد بسیار شادمان و حیرت‌زده شده و به دنبال پیدا کردن بقیه جلد‌های من باشند و خوشوقت از اینکه بالاخره کسی پیدا شده در مورد فرهنگ و تاریخ کردها قلم بزنند. ایشان فرموده‌اند من از روستای فوجی نزدیک روستای سوزنده زادگاه گل محمد کلمبشی هستم که آقای دولت آبادی در کتاب ده جلدی کلیدر خود به این شهرمان حماسی کرد پرداخته و من یکی از نوادگان مرحوم علی اکبر حاج پسند هستم که در جنگ با گل محمد کشته شدم. پدیرزرگم علی اصغر برادر علی اکبر حاج پسند بود که پسری به نام غلامرضا دارد که پدرم من باشد. این عزیز سپس به اشتباه آقای دولت آبادی در کتاب کلیدر اشاره کرده‌اند و انتقاداتی دارند که در جلد هفتم حرکت تاریخی کرد با اسناد و عکسهای معتبر قیام گل محمد کلمبشی را بررسی می‌کنیم. از آقای دولت آبادی هم تشکر می‌کنیم و کار بزرگشان را می‌ستاییم هر چند که بی‌نقص نیست. از نامه آقای پسندی هم در آن کتاب استفاده خواهد شد و امیدوارم اطلاعات باز هم

بیشتری در اختیارم قرار دهند. جبران آن شیرین کرد خواهر محمدحاجان کیوانلو همسر، علی اکبر شایسته را هم دیدم.

۵۸ - تهران

جناب آقای رحمت الله آقاجانی عمارلو هم فرموده‌اند چون موسیقی کردی در دیار رودبار گیلان رو به نابودی است، بهتر است اقداماتی معمول گردد که این میراث نیاکان از بین نرود، خوشبختانه در ملاقات اخیر متوجه شدم که برادرمان آقاجانی یک دوربین فیلمبرداری خریده‌اند و به خوبی مشغول ضبط کارهای فرهنگی و هنری هستند، که موفقیت ایشان را آرزو متدم.

۵۹ - مهاباد

گرامی دوست فاضل و نویسنده پرکار جناب آقای احمد شریفی - نامه محبت آمیز جنابعالی رسید، سپاسگزارم که حقیر را در گوشه زندان هم قراموش فرموده‌اید.

۶۰ - نامه برادریم ریبوار

از کردهای آواره عراقی و از دانشجویان دانشگاه تهران که از جنایات صدام حسین در کردستان عراق و سکوت رسانه‌های گروهی بین‌المللی شکایت کرده بود که صدام چه فاجعه‌هایی در حلبچه و اربیل و دیار زاخو آفرید و اگر ایران آوارگان را نمی پذیرفت معلوم نبود چه بر سرشان می آمد؟ در پاسخ این عزیز هم عرض می‌کنم، در زمانه صدام‌ها بسیارند، امیدوارم رهبران کرد عراق از گذشته عبرت گیرند و متحد شوند و پاسخ تاریخ و آوارگیهای همزادانشان را بدهند.

سعود باززانی

حزب دموکرات عراق کننده ترکیه نبوده



عراقی‌ها در پی احیای حزب دموکرات عراق هستند. این حزب که در سال ۱۹۵۸ میلادی تأسیس شد، در جریان کودتای ۱۹۷۹ منحل شد. اعضای این حزب در جریان مبارزات آزادی‌خواهانه کردستان عراق فعالیت می‌کنند. این حزب در سال ۱۹۹۲ تأسیس شد و در سال ۱۹۹۳ به رسمیت شناخته شد. این حزب در سال ۱۹۹۴ به رسمیت شناخته شد.

جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق:

حمله صدام هزاران کرد را عراقی را آواره کرد



کردستان عراق طی دوروز گذشته بار دیگر هدف حملات نیروهای صدام قرار گرفته و این بار نیروهای این کشور با ۶ لشکر، این منطقه را مورد یورش قرار دادند.

این لشکرکشی در حالی اتفاق می‌افتد که پس از جنگ خلیج فارس و اسل کشی صدام در کردستان عراق، آمریکا و متحدانش کردستان عراق را منطقه تحت حمایت اعلام کردند تا صدام مجدداً نتواند به آنجا حمله کند. شبکه خبری سی ان ان در خصوص وقایع اخیر در کردستان عراق با جلال طالبانی رییس اتحادیه میهنی کردستان مصاحبه‌ی انجام داده

احداث مراکزیت خود را هم فراموش نکنید

۶۱ - مهاباد - استریو شاهرخ

برادر شرمند و ادیب جناب آقای عزیز شاهرخ که از موسیقیدانان اصیل کرد هستند، ضمن نامه‌ای محبت‌آمیز از فعالیت‌های هنری و فرهنگی‌ام تقدیر نموده و یک کاست از کارهای بسیار زیبایی‌شان را برایم به ارمغان فرستاده‌اند که تشکر می‌نمایم و رستگاری و موفقیتشان را خواستارم. در گنگره فرزاتگان کرد در مشهد هم خدمتشان رسیدم. ۱۷-۶-۷۵

۶۲ - تهران

جناب آقای دکتر فریدون جنیدی عزیز، کارت تبریک زیبای جنابعالی به مناسبت نوروز ۷۵ رسید، متقابلاً عرض ارادت و تبریک نموده، موفقیت جنابعالی و خانواده محترم را در اجرای امور فرهنگی ایران زمین از خدای بزرگ آرزو مندم.

۶۳ - اسفراین

برائگی سهره‌راز شه حمه ر نوروزیان - ره‌کاغازی ته شاندی ، سیاست‌گذارم، عزیزم ، پاسخ نامه زیبای شما را در کتاب «اسفراین دیروز و امروز» هم دادم. امیدوارم این کتاب را در اسفراین به دست آورده باشید.^۱

۶۴ - ملایر

پری‌زنگنه : آقای محمد نظری نامه محبت‌آمیزی از تهران فرستاده و فرموده بودند از روستای قلعه بنیاد ملایر در استان همدان‌اند و یا روستای پری‌زنگنه سرزمین کریم‌خان زند هم‌جوار هستند و مردم آنجا به دنبال نام طامیلی خود واژه زند را که نام طایفگی آنانست حفظ کرده‌اند. زند از طوایف باستانی کرد است، چنانکه میدانید نخستین پایتخت امپراتوری ماد که کرد باشد شهر هگمتانه (همدان) بود و مرحوم مردوخ نیز در کتاب کرد و کردستان خود به آن اشاره کرده است. باید بگویم که خودم به علت مهاجرت به تهران اکنون به کار خبرنگاری مشغول هستم. مادرم از ایل بختیاری است. برادر بزرگم علی نظری فوق‌لیسانس علوم قضایی از دانشگاه تهران سردبیر هفته‌نامه ارزش است. برادر دیگرم اسماعیل دیپلمات وزارت امور خارجه ایران است و اکنون در کشور ژاپن خدمت می‌کند. برادر دیگرم ابراهیم در سال ۶۷ در منطقه شاخ شمیران در شمال خلیجه به فیض عظیم شهادت نایل آمد.

بنده خودم را یک کرد اصیل می دانم و به فرهنگ و تاریخ کرد علاقه زیادی دارم و باید بگویم سعادت نصیبم شد و یک جلد (اول) از کتابهای شما را در تهران بدست آوردم که برایم بسیار جالب و پربار و شادی آفرین بود و اکنون به دنبال بقیه جلد‌ها هستم.

لازم می دانم شما را از وضع برادران کرد در کشور ترکیه نژادپرست آگاه نعایم:

بیش از ۲۵ میلیون کرد در کشوری بنام ترکیه زندگی می کنند که حق حیات ندارند، از نوار مرز و پایزید گرفته تا استانبول همه جا کردها حضور فعال دارند. تنها در شهر استانبول قریب به چند میلیون کرد زندگی می کنند.

در دیگر جاها چون ارزروم، ازمیر، آنکارا، آدانا، دیاربکر و سواحل دریایچه وان همه جا کردها مستقر هستند. اما این همه مردمان تحت استثمار رژیم نژادپرست ترکیه قرار گرفته و از تمام مزایای زندگی حتی به کردی صحبت گفتن و لباس کردی پوشیدن محروم هستند. اگر کسی کردی حرف بزند به شدت مجازات و خانه ویران می شود. رفتار ظالمانه دولت فاشیست ترک بر این مردمان خوب و نیکوکار و پرتلاش، واقعاً جانکاه و غیرقابل تحمل است. جالب توجه است که آنها با تمام این تهدید و ارعاب و وحشت هنوز به خوبی کردی و فارسی را بلد هستند و صحبت می کنند و خوی مهمان نوازی خود را علیرغم تمام مشکلات و سانسور و ترور فراموش نکرده اند.

با تشکر از برادر پرتلاش آقای نظری، بقیه سوالانشان را در مورد کردهای خراسان جداگانه پاسخ دادم و موفقیت ایشان را آرزومندم و امیدوارم دیگر کتابهای مرا هم که معمولاً مقابل دانشگاه تهران در کتابفروشی طهوری عرضه میشوند به دست آورده باشند.

۶۵ - بوانلو - شیروان

نامه ادیبانه و زیبای آقای روانبخش محمدزاده هم رسید که پس از مطالعه نامه شناختم و گفتم از آن پدران باید این چنین پسران به یادگار بمانند. پدر بزرگ پدریش مرحوم شهدی رضا آن مرد غیور و فرهنگ دوست و هنرمند بوانلو بود. پدر بزرگ مادری ایشان هم مرحوم کربلایی قلیچ خان مصرزاده اوغازی منبع غیور و شرف و اصالت بود و این عزیز عصاره این دو درخت تنومند پربار سوکانلو از دو جایگاه ذیشرف اوغاز و بوانلو است که نوشته اند:

«ای کلیم، ای درخت تنومند افتخار آفرین همیشه سوسبز کرمانج، تو ای فریاد، تو ای دریا، تو ای از خود رسته، تو ای مبلغ بزرگ زمان، تو ای حافظ بیان و نشر و احیاء و بقای فرهنگ اصیل کرد، ترا چه بنامم، زبان الکن است و اشک قلم در توصیف تو خشک و چه کرامتی بزرگتر از این و چه شکوهی بالاتر از این، چه گنجی برتر از گنج های تو، باید که بر خود بیالم، تو فریاد در گلو خشکیده، یک نسل هستی. تو شبستان تاریک یک ملت، تو یک آتشفشانی.

اما گاهی از گوه گل می‌روید، گلی به رنگ کلیم، به رنگ فرزندان گرمایج، کانیمالا، نمی‌دانم ترا در این غبارستان غم چه بنامم؟ نمی‌دانم چرا این بار همه چیز به وقوع پیوسته است. این بار بوی نسلی هزاران ساله در آستین کتابت دیدم. (جلد چهارم را می‌گویم). بوی رشادت، بوی شجاعت، بوی مظلومان تاریخ و غریبان در غربت و از سویی دیگر بوی شقاوتها!!

این نامه را بعد از پایان ۲۸ ساعته مطالعه حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد چهارم که آتش پنهان آن سراپای وجودم را سوزاند و بفض کلیم را فشرده و اشکها امالم ندادند، گلم چون خاکستر حلاج می‌تپد.

نمیدانم از درد بگویم یا بخندم، ولی محرومان و دردکشیدگان، هم از درد گریه می‌کنند و هم از شوق. این کلمات اشک قلم‌اند، قلم این بار پیراهن چاک چاک دوستی را در دست گرفته و آمده است آرا نشان درد دیدگان کوهستان نماید.

برانگی کلیم، توحیدی، سرور عزیزم، خواستم به شما که در راه رسالت دشوار و خطیر فزونگ کرد چه مرارتها و چه زجر و شکنجه‌ها و چه خون دل‌ها خورده‌اید، خسته نباشید بگویم، شگفتا از مقاومت تو، والله اکبر! ...»

سلام بر کیسار و قشمار چینگه و قه‌م و کارو آرموتلی و کاتبی قاطمه خانمی و برقندیلی زاوی یالی و شهین و زیلان و سنجریگ و بیرو چه مهرقه و کولک و په تله‌گاه و گلیلی که ترا پرورانده‌اند و به این مرز و بوم تحویل داده‌اند.

امال شاه‌گولی باغان، دیگر عرصی ندارم. ارادتمند مخلص شما روانبخش محمدزاده از دیران بواللو.

شیروان - ۲۲ خرداد ۱۳۷۵

من هم به توبه خود باید خدمت این برادر عزیزم محمدزاده که یادگار نسل‌های پاک ایران زمین است، سلام و ارادت مخلصانه عرض کنم و بگویم که خوشوقتم از پاشیدن بذری که در چند سال اخیر بر کشتزار بر بار گرمایج افشاندیم و از باران بهاری احساس پاک کرد آبیاری گشت و اکنون به بار نشسته است و جوانان هشیار سراسر میهن عزیزمان ایران بی‌پروژه شمال خراسان و بوانلو

۱ - تمامی اینها نام کوهستان‌های بومل و زینا و چشمه‌سارهای زلال و روان شمال فوجان و شیروان در محور اوتاز و بواللو رادگاه ما می‌باشند که آرزو مندیم پس از مرگ خاکسپارم را بر قلل این کوهسازان گردن نواز بیستاند تا بلبلان و پرندگان و کبکهای آن به ترنم در آید.

فهرمان‌پرور و شهید‌پرور از میان آن قدکشیده و چون لاله کوهساران جلوه‌گری می‌کنند و دل‌های پاکشان برای پیشبرد اهداف فرهنگی‌شان در تپش افتاده است.

تمام نامه‌های آمده از دور و نزدیک زیبا و محبت‌انگیز و پراحساس هستند. من شرمندهم که نمی‌توانم همه آنها را بازگو کنم. اما همگی را در انبانی بزرگ نهاده‌ام. که روزگاری انشاءالله به‌کار آید و این نامه‌ها پایه‌های اصلی فرهنگی ما را تشکیل دهند و در یک موزه فرهنگی در مشهد یا قوچان یا شیروان یا جای دیگر نگهداری شوند و مورد استفاده قرار گیرند.

این نشوونماها، این دلگرمی‌ها و این بهره‌جویی‌هاست که مرا شگفت و روز به تلاش واداشته و سینهم را در مقابل تیرهای زهراگین دشمنان و بدخواهان کوتاه‌فکر و کج‌اندیش و کارشکن و حسود و سلطه‌گر به سپری مقاوم بدل کرده و کنج زندان را بر من گلستان نموده است. امیدوارم بوانلو و دیگر جاها باز هم فرزندانمان چون شما و دکتر حسین‌زاده‌ها، مهندس راستخوی‌ها و شریفی و لطیفی و بهزادفر، دکتر مردانی، مهندس ولیزاده و مهندس نادری‌ها بی‌پروراند و پشتوانه فرهنگی ما روز به روز مستحکم‌تر و پابرجاتر گردد، شاد و پیروز و سرفراز باشی ای بوانلو. شاد باشی ای مادران بوانلو.

«نه زبی ده دیزیم مال ناغابرانگی مینی بوانلی»

۶۶ - کرج

دوست شاعر و فاضل گرانقدر جناب آقای فیض محمد فیضی متخلص به آرام که بعداً زیارتشان هم نصیب شد؛ قطعه شعر زیبایی را به این حقیر ارزانی داشته و ذره‌پروری نموده‌اند که ملاحظه می‌فرمائید:

«تقدیم به استاد ارجمندم جناب آقای کلیم الله تومدی»

در سجده‌گاه عشق، به ما روبرو تویی	در خلوت دعا و نماز و آرزو تویی
گه سوی مسجدیم و گهی سوی میکده	مقصود ما ز غایت هر جستجو تویی
اندک قیاس جان سفین آتش ای صنم	کاندر میان دل همه جا پو به پو تویی
مت و ترانه خوان و سجویی به لب چه باک؟	ستی تویی، ترانه تویی، در سبو تویی
فریاد مستی‌ام همه فریاد عشق توست	«آرام، را همه سخن در گسلو تویی»

۶۷ - ایوان غرب

برادر جوان پرشورمان آقای آیت الله محمودی از ابل جلیل کلهر کرم‌الشاہ که بعداً در سمینار بزرگداشت ارگوازی در ایلام نیز زیارتشان نصیب شد؛ نامه محبت‌آمیزی مرقوم فرموده و سوالاتی در مورد موقعیت زندگی و اجتماعی کردن خراسان مطرح کرده بودند که پاسخ لازم به ایشان داده شد.

آقای محمودی از جوانان بسیار پر تلاش گرداند و آرزوی موفقیت ایشان را دارم.

۶۸ - کرج

برادر کرد عراقی مان جناب آقای صالح محمود علی که سردبیر مجله وزین کردی «گزننگ» می باشند، فرموده اند:

کلیم گیان به راستی مایه فخر و سربلندی است که شخصیتی چون شما عمر پر برکت خویش را صرف خدمت به فرهنگ و تاریخ و ادب و فولکلور ملت مظلوم کرد نماید. نوشته های شما نکات تاریک بسیاری از تاریخ این ملت مستعدیده را روشنایی تازه بخشیده و جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که این نوشته های گرانبها مکاتی والا و ارزنده در تاریخ ملت کرد به خود اختصاص خواهد داد ... موفق باشید.

۶۹ - گرگان

برادرمان برات سعادتزاده کیکانلو هم نامه مفصلی نوشته اند و گله از کارشکنان و حسودانی کرده اند که برایم گریه می رقصانند و افزوده اند:

شادم از اینکه تو علیرغم اینهمه نامردی ها که مشاهده می نمایی از قلم زدن در راه احیای نام و فرهنگ کرد لحظه ای دریغ نمی ورزی و ما را از زحمات بیدریغ خود بهره مند می سازی ... در پاسخ به این برادر و سایر عزیزان که چنین مسائلی عنوان کرده اند، عرض می کنم شما نگران نباشید، هر جا گل باشد، خار هم هست و من به شما قول می دهم که تالحمظه مرگم قلم در دستم خواهد بود و زندگی را وقف فرهنگ مردم ایران نموده ام. بگذار کوتاه فکوران هر چه می گویند، بگویند. به قول ما کردها: آتش هر چه تندتر باشد، جای خود را سیاه تر میکند. ضمناً از درگذشت پدر عزیزتان هم متأسفم. سدم و تسلیت عرض می کنم - موفق باشید.

۷۰ - زاغمرز

بشهر مازندران. آقای شعبان صبری کیمکیانلو پسرعموی آقای برات سعادتزاده از کارگران پرتلاش و رنج دیده، به هر کجا که می رود، نامه های فرهنگی اش را که در ساعات بیکاری می نویسد، برایم پست می کند. این بار گزارش به زاغ مرز مازندران در شمال بهشهر افتاده و در مورد کردهای عبدالملکی مقاله گونه جالبی تهیه و ارسال داشته که مشاهده می فرمائید. البته فراموش نکنید که بقیه کردهای عبدالملکی در قروه کردستان سکونت دارند. شعبان نامه دیگری هم در مورد کردهای عبدالملکی بهشهر نوشته بود که در جلد چهارم ص ۳۷۷ چاپ شد.

کلبم جان آنچه برایت می‌نویسم حاصل گفتگویی من با آقای حسن ابوطالبی ۷۰ ساله از بزرگان و سرشناسان عبدالملکی در زاغمرز است.

عبدالملکی‌ها اصلاً از طوایف زند هستند که وطن اصلی آنها ملایر و نهاوند در استان همدان بوده و به سه شاخه زند، کللی و زیدی منقسم بوده‌اند. اینها خود نام طایفه‌شان را «اوملکی» می‌نامند که تحریف شده عبدالملکی است. این طایفه از عشایر جنگجویی هستند که در ارتش نادرشاه به سرپرستی کریم خان زند فداکاریهای بسیار نموده‌اند که گویا نسخ التواریخ هم به آن اشاره کرده است.

یکی از سرکردگان عبدالملکی بستام‌خان بوده است. پس از کشته شدن نادر شاه، این مردم که نگهبانی برج و باروهای کلات نادر را عهده‌دار بوده‌اند، بیشترشان پراکنده شده و همراه کریم خان زند به قلعه پری و ملایر بازگشته‌اند.

پس از اینکه کریم خان زند به پادشاهی ایران رسید آنها در ارتش وی اعتبار کافی داشتند. اما پس از شکست لطفعلی خان زند آن بزرگمرد تاریخ و روی کار آمدن خواجه تاج‌دار آغا محمد خان قاجار اخته، بسیاری از عبدالملکی‌ها که مورد کینه و نفرت خان قجر بودند، قتل و غارت و نابود شدند. آنچه مانده بود به شهریار تهران انتقال داده شدند و ۷۰۰ نفر از آنها را نیزه پیچ کرده به تهران آوردند که همگی از جوانان رشید و مردان نامدار عبدالملکی بودند. هنگامی که در حضور خان قاجار نیزه پیچ‌ها را باز کردند، دیدند که همه آنها مرده‌اند. برخی از عبدالملکی‌ها را در شهریار نگهداشته و بقیه را در زمان فتحعلیشاه به مازندران فرستادند که به دریا بریزند غرق کنند که قاجارها از شرشان راحت شوند. آنها را در حدود نور و گجور که از زمان باتلاق و پشه‌خیز بود، به حال خود رها کردند که دچار بیماری مالاریا بشوند و بمیرند. اما اینها برخی که مردند، برخی هم زنده ماندند و این نشان سخت جانی کرد است.

باز در جنگهای عباس میرزا نایب السلطنه با روسها در آذربایجان خدمات ارزنده‌ای به ارتش ایران در دفاع از مرزهای کشور نمودند. سرانجام این طایفه با گجوری‌ها که آنها هم از کرده‌های گروس بودند، متحد شدند. نوری‌ها که مازندرانی بودند، با اینها به ستیزه‌جویی و پرخاش برخاستند. این زمان آقاخان نوری صدر اعظم خائن و وطنفروشی و قاتل امیر کبیر که اهل نور بود از شاه خواست که این طایفه را از نور دور سازند. لذا تیره‌های فروتند، زینه‌وند، شیخوند، لروند و کالوند را به فرح‌آباد مازندران (بهشهر) کوچ دادند. سرکرده این تبعیدی‌ها باز هم بستام‌خان نام داشت. او یکبار به شکارگاه ناصرالدین شاه در کوه‌های دماوند رفت و با شاه ملاقات کرد و از او خواست اجازه دهد، آنها به نور بازگردند، لکن شاه به خاطر صدر اعظم وطن‌فروش خود، به او جواب رد داد و او به فرح‌آباد بازگشت و مردم خود را در چهار روستای زاغمرز، زینه‌وند، حسن‌آباد و امیرآباد که برایشان

ساخت، اسکان داد.

باید بگویم که این طایفه در ابتدای کار کریم خان زند تعداد ۱۲۰۰۰ نفر بوده‌اند. در دوره قاجار که تبعید و نفی بلد شدند، مجبور به دادن ۱۲۰ نفر سواره و پیاده در خدمت دولت شدند. زاغمرزها و دیگران اطراف قلعه خود را برج و بارو و خندق ساختند و به چهار قلعه عبدالملکی معروف شدند.

تشکیلات حفاظتی و ایلی اینها تا دوره رضا شاه برقرار بود. اکنون نیز از مهمترین کشاورزان و گله‌داران منطقه هستند و بیش از سه هزار خالوار می‌باشند و افراد تحصیل کرده سطح بالایی هم در خارج از کشور و در داخل دارند و هنوز به زبان اصلی خود (گردی، لری) صحبت می‌کنند.

این بود اشاره‌ای به شرح حال ایل عبدالملکی مستقر در زاغمرز مازندران. موفق باشید.

با تشکر دوباره از برادر زحمتکشمان شعبان که همچون سعدی روزی در دیار فرنگ و روزی در سرزمین شام و عراق به کار گلکاری مشغول است و برایشان هر بار دامنی برگل به ارمغان می‌فرستد.

۷۱ - بندرعباس

برادر کرد عراقی آواره و زحمتکش تبعیدی آقای فادر اسدی.

نامه آقای اسدی را هم آقای شعبان ضیری که زمستان‌ها را برای کار به بندرعباس میرفت و با برادرش استاد نوروز آنجا کار میکرد، برایم آورد. در نامه قادری این کوزه سرگردان و آواره گوله‌بازی از غم و رنج و مشقت و دریدری و ذلت یک قوم نهفته بود. او هم سلولی ابوالفضل قاسمی دانشمند فرزانه درگزی بود که در ادامه نامه‌اش افزوده بود: کلیم جان، اگر استاد ابوالفضل قاسمی را دیدید، خیلی سلام برسانید و بگویند در زندان قزلحصار آن روز که آخوندی سخنرانی میکرد و شما سوالی کردید و نتوانست جواب بدهد و مانعش بود، در عوض شخصی بنام دکتر لراقی می‌خواست چیزی در جوابتان بگوید که شما گفتید: تو خفه شو، جوجه کمونیست.

یکنفر پشت سرت ایستاده بود و تشویقت میکرد که از اینها ناک مدار. او خون کرد در رگ و بی خود داشت، و آن منم که سلام می‌رسانم و برای لقمه نانی در زیر کوب سوزان بندرعباس عرق میریزم. من کرد عراقی هستم و امیدوارم صدام سرنگون شود. درود بر شهیدان کرد مارگریت، لیل‌خالد، مصطفی خوشناو، و ادريس بارزانی و دیگران و نفرین بر صدام. در پاسخ این عزیز باید عرض کنم شرایط جهانی صدام را سرکوب کرد. اما خبری که برایتان عرض کنم اینست که آقای قاسمی هم در سال ۷۳ به رحمت ایزدی پیوست و جایش خالی است.

۷۲ - مشهد

برادر فاضل و هنردوست و مکانیک خوش ذوق جناب آقای محمود نوبهاری از برادران شرک تبریزی ما و مقیم مشهد است. علاقه وافری به گروه‌های خراسان و فرهنگ آنان بویژه تاریخ و شعر و موسیقی آنان دارد.

در نامه دل‌انگیزش نوشته‌اند: ای کلیم، درحقیقت تو هم بیابان نوردی مانند جعفرقلی هستی! شب و روز زمستان و تابستان درگرما و سرما همه جا حضور داری. در کوه‌های سرد و سر به فلک کشیده هزار مسجد و زیلان و گلیل و قشمار چینگه و در دشتها و کویرهای گوم جوین و سیزوار هر جا یک کردی است، تو هم آنجا هستی و قدم به قدم به دنبال استاد و مدارک افتخارآمیز این قوم سلحشور و میهن‌پرست، حتی با از دست دادن فرزند عزیز و دل‌بندت ابو الفضل از تکاپو و هدف مقدس خود دست برداشتی و به رسالتی که می‌اندیشی جامه عمل می‌پوشانی. البته برخی ما هم تاب تحمل این کارهای تو را ندارند که خود بهتر می‌دانی، خداوند به شما و خانواده محترمتان جزای خیر آخرت دهد.

شما نام خود و مردم فراموش شده کرد خراسان را زنده کردید به قول **حافظ**:

هرگز نگیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

برادرمان نوبهاری در ادامه نامه ادیبانه و شاعرانه‌شان فرموده‌اند:

ناگفته نماند دانگی از هزار داستان شما را بنده در کنار شادزوان حاتم حاتمی باجگیران و دیگر یاران از کلات صادر گرفته تا لاسین و خاکستر و سراسر رشته کوه‌های هزار مسجد و الله اکبر و کوه‌های منطقه اوغاز از کسمار و آرموتلی و قشمار چینگه و زیلان گرفته تا راز و جرجلان پیموده‌ام و همه جا در سیاه چادرهای کودکان که در بهار و تابستان در این کوه‌ها برافراشته شده‌اند، مهمان بوده‌ام و از مهمان‌نوازی شیرزنان و مردان غیور کرد در دل آن کوهساران لذت برده و اشک شوق از دیده برداشتم افشاده‌ام.

هیچگاه آن محبت و ایثار و مهمان‌نوازی آقای جهانگیر مصرزاده و تاووس خانم همسرشان در کوه قشمار چینگه که از آب برف برای خود و احشامشان استفاده می‌کردند، فراموش نمی‌کنم. آن قطیر مسکه‌شان، آن جای آسوخشان، و آن دوع تگرگی و دل‌انگیزشان و آن یگانگی و صفای ضمیرشان و آن لبخندهای روحپورشان (با مرحوم حاتمی و آقای دکتر خادم‌لو).

در کنار برفندیل قشمار چینگه چند قدمی بالاتر رفتیم و بر فراز تخته سنگی نشستیم که صدای نی‌لیک چوپانی و بدنیال آهنگ و آواز «الله مزاره» را که چوپانی دیگر بانی همراهی می‌کرد شنیدیم که باد برایمان از راهی دور به ارمغان می‌آورد. این موسیقی اصیل کوهستانی که گویای رنج و

غریت و مرزتهای یک قوم است، در آن لحظه چنانم دگرگون ساخت که اشک از چشمانم بر تخته سنگهای قشمارچینگه چکید. شب هنگام صدای لالایی زنی که کودکش را می خوابانید به گوشم رسید که آهنگ «شاه سیار و کاگولامن» را زمزمه می کرد و بیداد می نمود... هیچ فراموشی نمی کنم آن شب دل انگیز و رؤیایی در سیاه چادر جهانگیر در قلعه قشمار چینگه در ۱۵ مرداد ۵۷ را.

جلد چهارم کتاب شما را که خواندم اشک هایم فروغلتیدند، دوباره کاغذ و قلم را بدست گرفته و این تراوشات قلبی خود را برایتان نوشتم که به همه کردهای غیور و مهمان نواز و درد کشیده خراسان اهدا کنی. زیرا هیچ طبیبی از تو درد شناس تر نیست.

اگر اوغاز و قشمار چینگه رفتید آقای جهانگیر را سلام برسائید و تخته سنگهای قشمار چینگه را بجای من ببوسید و از آب کانی فاطمه خاتم بنوشید. شاد باشید و قلم بردست و توانا و پیروز.

چشم، نوبهاری عزیز همه سفارشات را انجام میدهم. اما متأسفانه جهانگیر آن مرد خوب و مهمان نواز پسر کربلایی قلیچ خان اوغازی دیگر در میان ما نیست، او هم چند سالی پس از خاتمی به بیماری سرطان درگذشت.

در گذشته، مردان غیور و مهمان نواز بسیاری چون کربلایی قلیچ خان و کربلایی رمضان و غلامعلی بگ اولاشلو و شاه حسین بیچرانلو و غیره داشتیم که از مفاخر ما بودند و همه رفتند. اکنون هم علاوه بر یدالله پسر جهانگیر، شیرزاد منصوری، محمد علی شجاعی و چپیر حاجی زاده در مهمان نوازی نامبردارند. آقایان حاج رمضان رحیمیان کهنه اوغاز و مظفر پرهیزگار نیز خاتم دوراند.

اما سال گذشته در آرموتلی مهمان پسر گرانقدر مرحوم جهانگیر آقای یدالله مصرزاده بودیم که نه تنها در مهمان نوازی و شرافت و غیرت دست کمی از پدر ندارد، بلکه **نامه** را از مفاخر گله داران کرمانج. شما و ایشان را به خدای بزرگ می سپارم. شعر ججو خان هم در جلد چهارم چاپ شد.

یدالله مصرزاده بیچ عثمان رسو کمانلو

۷۳ - تهران - سعادت آباد



سرکار علییه خانم مریم مافی که اصلاً از کردهای مافی قزوین هستند و روزی شخصا به مشهد و به باغ و موزه نادرشاه به محل کار آمدند. با همان رفتار موقرانه و جسورانه کردی خود، و این نامه را هدیه ام نمودند: ۷۳/۱۱/۲۰، کاکم توحیدی.

تمام نوشته های شما را در جلدهای اول و چهارم خواندم و لذت بردم، اما چه کنم که جلدهای دوم و سوم را نتوانستم پیدا کنم و از دستتان سخت عصبانی شده ام. تو نمی دانی چقدر به دنبال این دو جلد گشته و ناموفق مانده ام؟

من متأسف شدم که در این دو جلد نامی از کردهای مافی نبرده‌اید. مگر ما را فراموش کرده‌اید؟
 من با کمال افتخار می‌گویم که از افراد مافی هستیم که به قزوین تبعید شده‌اند. شما از افراد
 چگنی و جلیوند و غیاثوند گفته بودید، که همگی فامیل‌های مادری و سببی من هستند، اما از افراد
 مافی چیزی نوشته بودید و دادم را در آوردید. خدمتتان عرض کنم: افراد مافی در سلسله زندیه بویژه
 خدمات شایانی انجام داده‌اند. شنیده‌ام که مافی‌ها در خراسان هم هستند. امیدوارم خداوند شما را در
 این جهاد مقدس که شناسایی قوم کرد به ملت ایران و جهان است موفق بدارد. من هم چشم‌انتظار به
 دست آوردن جلد دوم و سوم هستم. در خاتمه، نه‌ز فرخ خراس نوانم گوردی فه سه بکرم»
 خداوند پشت و پناه شما باد. افراد قزوین جلیوند، غیاثوند، پایره‌وند (پیره‌وند) باچولوند و
 مافی هستند. والسلام»

در پاسخ نامه خواهرم مافی عرض کنم که بنده پس از تحقیق در کوه‌های رودبار عمارت و
 جیرنده و منجیل و لوشان به سوی قزوین پیشروی کردم تا در آنجا با بزرگان مافی که ریاست ایل را
 داشته‌اند صحبت کنم. نه هیچ فراموش نمی‌کنم در یک روز گرم خرداد چند ساعتی بعد از ظهر به
 آدرسی که داشتیم در فلکه غربی شهر قزوین جستجوی بسیار کردم، اما از یخت بد کسی را نیافتیم که
 اطلاع کاملی داشته باشد. اما کردهای مافی در خراسان به صورت ایل و طایفه وجود ندارند. فقط
 خانم فرماندار سرخس که آنزمان من هم رئیس فرهنگ و هنر آنجا بودم زنی تحصیل کرده و متین و
 موقر و شاعری بنام آزاده از مفاخر ایل مافی و رئیس دبیرستان دخترانه آنجا بود که اکنون در مشهد
 مقیم است. چنانکه در شرح حوادث پس از کتلل هم در این کتاب خوانده‌اید، مرحوم نظام‌السلطنه
 مافی که از مفاخر سیاسی و فرهنگی ایران، بل جهانست به حکومت خراسان منصوب شدند و
 اعضاء و دستورات او به خوانین کرد ملحوظ نظر سرکار شده است. سرفراز باد کرد مافی.

امیدوارم به زودی کتابهای جلد ۲ و ۳ را هم تجدید چاپ کنیم و شما و دیگر عزیزان راحت بشوید.
 بعد هم وقتی ایل مافی شخصیت عظیمی چون نظام‌السلطنه دارد، احتیاج به معرفی ندارد. اخیراً نیز
 آقای حیدر بهتوشی کتابی به نام کرد و پراکندگی او منتشر کرده‌اند که در مورد کردهای قزوین است
 حتماً خوانده‌اید. ص ۵۹ نیز بنگریده به جغرافیای تاریخی کرمانشاهان محمد علی سلطان.

نیز در مورد کردهای قزوین دولت ن و رودبار دیده دوام مطالبی آورده‌ام.

۷۲ - اسلام آباد غرب

در سمینار کرمانشاه شناسی که در تهران برگزار شد، با دوست فعال و جوان فاضل آقای هوشنگ
 رشیدی خیرنگار جمهوری اسلامی آشنا شدم که باید به وجود این جوانان برومند مفتخر باشیم.

۷۵ - همدان

نامه ادیبانه‌ای از برادر کرد ماگویی ما آقای رسول شیخکانلو میلان دانشجوی رشته علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی سینای همدان که فرموده‌اند: در دانشگاه همدان بیشتر وقت و تلاش خودم را وقف تحقیق و پژوهش در مورد ایلات و عشایر کرد زبان آذربایجان غربی بویژه ایلات میلان و جلالی ماگو نموده‌ام....

بعد از مدت‌ها مجموعه ارزشمند شما یعنی حرکت تاریخی گورد به خراسان را متناسب‌ترین و مفیدترین و غنی‌ترین مرجع مهم تشخیص دادم که از آن بهره بسیار بردم. اما به منابعی اشاره کرده بودید که هرگز نتوانستم به آنها دست بیابم.

در پاسخ به این برادر عرض می‌کنم در سالهای اخیر کتابها و مقالاتی در مورد ایلات ماگویی آذربایجان غربی چاپ شده است. فصلنامه عشایر ذخایر انقلاب هم ممکن است برایتان مفید باشد. من هم همیشه در خدمتگزاری شما هستم.

۷۶ - تبریز

جناب آقای محمد حافظزاده که جلد اول کتاب حرکت تاریخی گورد به خراسان را در مشهد به دست آورده و به دیگر جلدها دسترسی نداشته‌اند، نوشته‌اند: چون در نظر دارم در باره تاریخ آذربایجان که کرده‌های ما در آن درگذشته زیربط بوده‌اند و نیز درخصوص رودخانه خطیر و خروشان ارس (آراکس) تحقیقاتی دارند، به دیگر کتابهایم نیازمند می‌باشند. حقیر شرمندم که برخی کتابهایم ناباب هستند و تاکنون نتوانسته‌ام تجدید چاپ کنم. امیدوارم در آینده نزدیک این مشکل دوستان حل شود. پاسخ کتبی ایشان را هم بتاريخ ۷۲/۱۱/۹ تقدیم داشتم.

۷۷ - تهران

نامه‌ای به خط زیبای برادر کرد ما آقای شهید عظیمی است که فرموده بودند غیر از جلد اول حرکت تاریخی گورد را خوانسته‌اند پیداکنند. ایشان معلم هستند و کار دوم نیز دارند که همانا بخش کتاب و نشریات به خارج از کشور است و فرموده‌اند چون بجه‌های کرد و محققین خارج از کشور بسیار مشتاق کتاب شما هستند، لطفاً مرا راهنمایی و در صورت لازم همکاری فرمائید. البته پاسخ کتبی این عزیز داده شد.

۷۸ - مهاباد

جناب آقای حسین صدر که جلد دوم حرکت تاریخی گورد را به دقت مطالعه کرده بودند به اشتباه

جایی تاریخی بی برده بودند که از دید من پنهان مانده بود. ایشان نوشته‌اند: در صفحه ۲۸۴ آمده است از واقعه جانگداز تخت کشتار لاین ۱۶۰ سال میگذرد، در حالیکه آن حادثه در سال ۱۱۴۳ خورشیدی (صفحه ۲۸۳) بوده است. بنابراین باید حدود ۲۱۰ سال از آن جریان بگذرد. بدینال همدار جناب آقای صدر به کتاب مراجعه کردم معلوم شد بر اثر اشتباهی که در کتاب آقای لارودی بنام زندگی نادر شاه پسر شمشیر پیش آمده و منبع مورد مرجع ام بوده، من هم دچار اشتباه شده‌ام. بنابر این چون جلد ۲ در سال ۱۳۶۳ آماده چاپ شده، دقیقاً تا آن زمان مدت ۲۰۰ سال از حادثه تخت کشتار میگذرد. با عرض معذرت.

۷۹ - بوکان

برادرمان ابوبکر زبرکی در نامه بسیار زیبایی خود با خط زیباتر برایم نوشته‌اند که:
کتابهای حرکت تاریخی کرد به خراسان به اندازه‌ای جالب و قابل استفاده است که در حکم لعل و گوهر در دریای بیکران تاریخ کرد می‌باشد و ...
مقاله وزین شما در مورد ایل کرد زنگنه را هم در مجله کردی آویزه که حاصل سخنار گرمانشاه شناسی بود خواندم و لذت بردم و به شما درود فرستادم.
به این عزیز باید بگویم، مجله آویزه قسمت دوم مقاله‌ام در مورد کردهای زنگنه را که بسیار جالب تر بود چاپ نکرده بود !!

۸۰ - تهران - میدان رشیدیه

برادر دبیر و فاضل ما از دبیرستان سید جمال الدین اسدآبادی مرقوم فرموده‌اند که جلد‌های دوم و سوم را نتوانسته‌اند، پیدا کنند، که امیدوارم مشکل ایشان نیز به زودی حل شود.

۸۱ - دانشگاه تهران - دانشجوی پزشکی.

آقای رمضان فیاضی که از جوانان کرد و پراحساس شیروان هستند، در ادامه نامه‌شان فرموده‌اند:
کتابهای قبلی شما نایاب هستند و جوانان طالب مانند ما به آنها دسترسی نداریم و با مشکل جدی روبرو هستیم.

عزیزم مشکل ما، مشکل پول و نبودن سرمایه برای تجدید چاپ کتابست، دعا کنید خداوند وسیله‌ای فراهم نماید.

۸۲ - کرج - حصار بالا

برادرمان کامران حسن حسین که خوشبختانه همه هر چهار جلد حرکت تاریخی کرد را تهیه نموده‌اند و به دنبال آلبوم موسیقی شمال خراسان که از کارهای موسیقی ما بود و در حوزه هنری تهران منتشر شد می‌باشند. زیرا خود اهل موسیقی هستند و به موسیقی کرد علاقه‌مند و با ساز تنبور که در میان کردها جایگاه ویژه‌ای دارد آشنا و هم‌نوا می‌باشند. این برادر از کردهای جنوبی عراق است که از ظلم بعضی‌ها از ۲۲ سال پیش به ایران مهاجرت کرده و در کرج اسکان گرفته‌اند. امیدوارم این عزیز تاکنون آلبوم موسیقی را هم از حواء هنری واقع در تقاطع خیابان سمیه با حافظ روبروی دانشگاه امیر کبیر تهیه کرده باشند.

۸۳ - برادر کرد عراقیمان آقای عبدالرزاق

از نویسندگان خوب کرد هم نامه‌ای محبت آمیز نوشته و تشویق به ادامه کارم نموده بودند که از ایشان هم سپاسگزارم.

۸۴ - قوچان

برادر عزیزمان آقای اسماعیل صابری نقاب که از روستای نقاب قوچان‌اند، در مورد وجه تسمیه نام روستایشان و اینکه کردهای آنجا از کدام ایل و طایفه‌اند، پرسیده بودند که طی نامه‌ای پاسخ ایشان داده شد. ایشان از حقیر و جناب آقای جابانی که با چاپ کتابهای سودمند در مورد قوچان گام‌هایی برداشته‌ایم، تشکر نموده بودند، که ما هم متشکریم.

۸۵ - تهران

برادر فاضل و دانشمندمان جناب آقای سید جلال نظامی که از مسئولین محترم تهیه برنامه‌ی پرونحروزی رادیوکردی در تهران میباشد و بموجب اقتضای شغل فرهنگی خویش تحقیقات جامعی در مورد شاخه‌ها و طوایف کردشمال (آذربایجان و ترکیه) نموده و اسامی این ایلات و طوایف را در چند برگ برایم فرستاده است که در کتاب نادر شاه که امیدوارم بزودی چاپ شود از این لیست استفاده کرده‌ام.

۸۶ - مشهد

نامه زیبا و چند صفحه‌ای بود از پوریا بقایی دیرانلو که از طوایف اصلی شادلو بجنورد است، باسپاس از این عزیز که با مطالعه دقیق چهار جلد کتابهای حرکت تاریخی کرد شمالی را استخراج کرده بود و من برایشان پاسخ لازم را دادم، از جمله نوشته بود:

آقای آراز محمد سارلی از برادران ترکمن کنایی نوشته به نام «تاریخ ترکمنستان» که وسیله دفتر مطالعات سیاسی بین المللی (لابد وزارت امور خارجه ایران) در سال ۷۳ چاپ شده و تاریخ را تحریف کرده و در مورد جعفر قلی خان ایلخانی مقتدر شادلو و برادرش حیدرقلی خان ایلخانی و نیز یارمحمدخان ایلخانی بی انصافی بسیار رو داشته و شکست ترکمان از این سرداران و مرزداران غیور کرد را برای ترکمنان پیروزی و برای ایلخانان کرد شکست معرفی نموده و هر جا مطلبی در کتاب ناسخ التواریخ به نفع خود دیده آنرا بزرگ جلوه داده و غیر آنرا دروغ پنداشته است.

بهر حال امیدوارم این عزیزان از این گونه غرض ورزیهای برخی نویسندگان که طریق عدالت و انصاف نمی پیمایند، ناراحت نشوند، بلکه با نوشتن مقاله های مستند و افسانگر هیچ آنرا باز و بی اعتبار نمایند و این گفته های غرض آلود چیزی از شکوه و اقتدار تاریخی ایلخانان میهن پرست کرمانج در مقابل دشمنان این آب و خاک نمی گاهد.

این عزیز در نامه خود نسبت به حقیر نیز خیلی ابراز لطف فرموده و مرا پدر کرمانج و پیا دهخدا و فردوسی کرمانج نامیده بودند که بنده خیلی کوچکتر از این بزرگان فضل و ادب هستم و تنها ویژگی که دارم اراده و پشتکار بدون وقفه ای میباشد که اشاره فرموده اند و با مشکلات و موانع جاهلان و کارشکنان در ستیزم. امیدوارم همگی شما نیز برای دستیابی به حقوق فرهنگی غصب شده خویش چنین باشید.

۸۷ - سفتدج

شاعر گرانقدر و خوش ذوق و فاضل جناب آقای توفیق محمودی، کارت تبریک زیبای شما و اشعار بسیار تغزنان با خط بسیار زیبا رسید، از لطفتان سپاسگزارم و امیدوارم روزی فرارسد که بتوانم نمونه هایی از این اشعار دل انگیز را در کتاب گلستان کردستان به چاپ رسانم.

۸۸ - اسفجیر

نامه محققانه و چند صفحه ای برادرمان آقای محمود کریمی فرزند خان آقا فرزند کریم خان فرزند رستم بیگ فرزند آقا حیدرقلی بیگ از اولاد روشن خان که نیای خوانین اسفجیر توجان است مطالبی مفصل در مورد روستا و ایل و طایفه و شناسنامه خانوادگی نوشته بودند که از روشن خان در اسفجیر پنج پسر به نام های آقامرتضی، آقا سعادت، کانه آقا، آقا حیدرقلی بیگ و آقا فتحعلی مانده بوده اند. آقا بابابگ که از اولاد حیدرقلی بیگ بود که نایب الحکومه محمد ابراهیم خان در اسفجیر بود و خواهرش همسر اصلان خان بود که بعد از مرگ برادرش حکم مباشری اسفجیر به نام او صادر شد و هم او بود که بعداً حکومت اسفجیر را به دامادش سعادتقلی خان اوغازی داد نه همسرش اصلان آقا.

(بتگرید به سند صفحه ۵۰)

از آقا فتحعلی ۶ پسر و یک دختر باقی مانده که دخترش همسر خسرو خان مظفر السلطنه حاکم قوچان بود و پس از کشته شدن او به همسری محمد ابراهیم خان درآمد. زن دیگر خسرو خان هم به همسری آقا بابا بگ درآمد که یک پسر به نام کاته آقا از او باقی ماند.

ضمناً آقای کریمی افزوده بودند که چرا واژه اسپجیر را در جلد چهارم تحریف شده‌ی اسپجیر یعنی چراگاه اسب دانسته‌ام، در صورتیکه این واژه میتواند دگرگون شده‌ی اسپدجرد هم باشد، زیرا اینجا سابقاً گورنشین بوده و آثار قدیم مخروطیه‌ای نمودار است و نیز در قدیم محل حکمرانی محمد رضاخان کهننگلو (از سردار دن نادرشاه)، بود که تمام آب و ملک اینجا مربوط به همین خان بوده و هنوز هم آثار او به نام آسیاب خان، ملک خان، قلعه خان، کورنی خان، خان بیری (محل دوشیدن گوسفندان خان) موجود است. ضمناً در صفحه ۲۰۹ جلد اول ناسخ التواریخ قاجار هم اسپجرد بوده که خود در کتابتان نوشته‌اید اسپدجرد هم میتواند نامی مانند خسروگرد و دستگرد و غیره باشد.

در حدود سال ۱۳۴۹ من بیجه بوده‌ام یکی از سنگرهای یاستانی اینجا را حفاری کرده بودند، سکه‌هایی یافت شده بود که بقول پدرم نام شاهپور ساسانی ضرب شده بود، کاته قلعه (قلعه بزرگ) را هم رضاقلی بگ پسر محمد رضاخان کهننگلو بنا نهاده بود که هنوز چهار برج آن بصورت تپه‌های خاک مشاهده میشود که در جنگی احتمالاً مربوط به تاخت و تازهای قاجار علیه رضاقلی خان ایلخانی (عقرا تلو) تخریب شده و پس از آن رستم بگ پسر رضاقلی بگ، کچی قلعه (قلعه کوچک) را بنا نهاده، یکی از دختران رضاقلی بگ همسر روشن خان (عقرا تلو) بوده است. روشن خان از این زن دارای پنج پسر فوق‌الذکر آقامرتضی و دیگران میشود.

از آب و املاک رضاقلی بگ ۱۶ سهم به دخترش همسر روشن خان میرسد و ۳۲ سهم برای پسرش رستم بگ مانده است که چهار شبانه روز چرخش آب اسپجیر را شامل میشود.

اولاد روشن خان در اسپجیر در محله‌ای که به نام **کاله** معروف است سکونت داشته‌اند که فامیل‌های کریمی، روشنی، مرادیانی و غیره از اولاد ایشان‌اند. روشن خان مرد بسیار سخاوتمند و دادگر بود، چنانکه چندین بارچه ملک در روستای قره‌جه را به یکی از رعایا که یک خروسی برایش هدیه آورده، بخشیده بود که هنوز آن ملک بنام خروسی بیجه مشهور است. وی با محله‌ای در اسپجیر که به درویش محله معروف است، در قبایل شعری که به مناسبت فرارسیدن نوروز درویشی برایش نوشته بود، بخشیده بود. حیدرقلی بگ هم بسیار بخشنده و مردم دوست بوده به گونه‌ای که پس از خرابی قوچان در زلزله معروف ۱۳۱۱ بسیاری از آسیب دیدگان قوچان به اسپجیر مهاجرت می‌کنند که اولادشان هنوز در اینجا هستند.

حیدرقلی مردی شاعر و ادیب و موسیقی‌شانس بوده، چنانکه اسپجیر در زمان او به یک

مرکز موسیقی درآمد بود و خود او کمانچه و دوتار را به بهترین وجه می‌توانسته است. ناصرالدین شاه یک شمشیر و یک آقاایش نقره‌ای رنگ به او خلعت داده بود. این آقاایش بعداً به وسیله کریم‌خان پسر آقابابا بگ به مرحوم سلیمان‌خان پسر محمد ابراهیم‌خان داده شد و شمشیر را هم به یکی از شبیه‌خوانها داده بودند. قرآن نفیس و مرصع او زانکه از جنگ سمرقند در زمان نادرشاه آورده بودند، آقای وکیل‌زاده به عنوان ارث مادر خود تصاحب کرد. تفنگ پاروئی او را هم ژاندارم‌ها گرفته و بردند و همه چیز به بقعا رفت. آن مرحوم طبق وصیت خودش در امامزاده علیرضا در کوه امام داهی که جعفرقلی شاعر ما هم به این کوه اشاره کرده، مدفون شد.

از حیدرقلی بگ پسری به نام رستم آقا مشهور به آقابابا بگ و دو دختر باقی ماند. یکی از دخترانش همسر اصلان آقا پسر عمویش بود و دیگری همسر حاج سیدمحمدخان، و دختر همین زن همسر محمد ابراهیم خان و مادر مرحوم سلیمان خان و آقای حاج محمدخان روشنی بود. در حکومت همین رستم آقا در اسفجیر بود که دولت برای گرفتن مالیات بیشتر به عبدالرضاخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو فشار آورد و او شدت عمل به خرج داد و به شورش مردم اسفجیر و کشته شدن کدخدای اسفجیر و نیز دستگیری و تخلع سلاح مأمورین حکومتی انجامید. بعد از رستم آقا که بسبب مرگ پسر جوانش در مراسم غروسی شکسته و گوشه‌نشین شد، حکومت اسفجیر به محمد ابراهیم خان و اصلان آقا و سعادتقلی خان اوغازی رسید و ...

با تشکر از برادرمان کریمی که ما را هم به اسفجیر دعوت نموده بوده یک روز بهاری یعنی دوشنبه ۱۲ خرداد ۷۵ با دوست گرانقدرم آقای رحیم رحیمی رهورد با اتومبیل بیگان ایشان راهی اسفجیر شدیم و ساعت ۵ بعدازظهر آنجا رسیدیم. آقای محمود کریمی و پدر مهربانشان آقای خان آقا را که در خارج روستا مشغول کار کشاورزی بودند، پیدا کردیم. بسیار خوشحال شدند و بسیار تعارف کردند که به منزل برویم، اما نمی‌دانستیم چه نیرویی مانع ماندن ما در اسفجیر است! در صورتیکه فقط به قصد ماندن شب در آنجا، رفته بودیم. سرانجام یکهاز و صد بهانه آوردیم که ناچاریم به رهورد زادگاه آقای رحیمی برویم. آنان هم با دلخوری پذیرفتند و خداحافظی کردیم و رفتیم. که باز هم از این بی‌فیدی خود عذر می‌خواهیم.

بهنگام ورود به رهورد خواستیم پنهانی از گوشه ده بگذریم که با خواهر آقای رحیمی که به گوسفند دوشی میرفت روبرو شدیم، آفتاب در حال غروب بود، او نیز هر چه کوشید نتوانست ما را نگهدارد. ناچار به خانه رفت و نان و ماسی برای ما آورد که ما دیوانگان آواره در بیابان گرسنه نماییم. پذیرفتیم و خداحافظی کردیم. غروب به روستای آسی‌یلاخ رسیدیم، باز سر راه ما را گرفتند و هرچه کوشیدند نتوانستند ما را نگهدارند، ما شوخی شوخی و بی نتیجه راه افتاده و نمی‌دانستیم به کجا می‌رویم، نایب کنار جاده قوچان به امامقلی رسیدیم، یکی از زنان پیر و فرسوده چادرشین کرد کنار

جاده بود و میخواست به سوی امامداغی به چادرهای حاج قربان محمدقاچکاللو برود که وسیله پیدا نمیشد. دلمان به خالش سوخت که به مقصد برسائیم. شب و بیابان و نبودن جاده. خدا میداند با چه مصیبتی در آن کوه و دره و جاله و چوله و رودخانه راه پیمودیم، تا به پشته‌های حاج قربان محمد رسیدیم. ماتسین را نگهداشتیم. بایم که به زمین رسیده، فریاد شیون و زاری چادرنشینان بلند شد. نمی‌دانی چه شوخا و چه خیر بود؟ گفتند: زهرا مرده، زهرا مرده.

گفتیم بیا حالا این بدبختی را بنگر، از مشهد به اسفجیر و از آنجا به امامداغی و کانی شیرو، رسیده و خسته و کوفته و گرده و خاک خورده، حالا بیا گور کتی و مرده دفن کتی را هم آغاز کن. چادرنشین‌های در حال شیون و زاری که ما را دیدند به طرف ما دویدند که زود باشید او را به فوجان برسائید. **خادم زهرا م در راه در روز نهم گذشت و راه افتیم.**

سروته کردیم، او را در پلاسی پیچیده آوردند، نفس نمی‌کشید، اما تبض او میزد، بهر حال توکل به خدا کرده و آقای رحیمی به پدال گاز پیکان فشار آورد. هیچ امید نداشتیم در آن کوه و بیابان یک کیلومتر دیگر این زن زنده بماند، اما وقتی پس از دو ساعت جان گندن به جاده اسفالته امامقلی رسیدیم، ناله خفیفی از حلقوم زن خارج شد، فهمیدیم که زنده است. رحیمی سرعت گرفت و گاز داد، تا نیم شب به بیمارستان قوجان رسیدیم و او را به اورژانس برده و دکتر را به بالینش آوردیم. دکتر گفت هنوز مرده است. ما تعجب کردیم!!

خدا خیرش بدهد چند آمبول جانانه تزریق نمود. ساعتی بعد زهرا چشم گشود و گفت اینجا کجاست؟ خواب می‌بینم!!

بدبختی‌ها تا صبح در بیمارستان ماندیم و زهرا را پرستاری کردیم و گسان او هم یکی یکی از چادرها رسیدند و او از مرگ نجات یافت.

بعد فهمیدیم که چرا من و رحیمی دیوانه بازی درمی‌آوردیم و بدون اختیار در هیچ جا نمی‌ایستادیم.

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست

آری اگر ما در اسفجیر یا رهوردنیم ساعت توقف می‌کردیم، بدون تردید، آن شب زهرا زیر خروارها خاک مدفون میشد. این خواست و اراده خداوند بود که باید زهرا زنده بماند و ما وسیله این کار شده بودیم. سجده شکر بجا آوردیم که وسیله نجات زن محروم و بیچاره‌ای شدیم و ایل و طایفه‌ای را از عزاداری رها کردیم و آقای مهندس سعیدی فرماندار قوجان هم به تقاضای ما جواب مثبت داد و چند روز بعد جهاد سازندگی قوجان، جاده عشایری امام داغی را به بهره‌برداری رسانید و هموار ساخت و را بهتر شد.

به هنگام ظهر گسان زهرا و حاج قربان محمد ما را به اصرار دوباره به چادرها بردند، آقای

ولیزاده بوانلو هم از قوچان به ما پیوست. جای شما خالی، برای ما سر بریدند و فارمه و دوغ و جای آنوخی خوردیم و سروته کرده و به سوی مشهد بازگشتیم و ساعت ۱۰ شب به مشهد رسیدیم. باز هم خدا را شکر کردیم که این زن از مرگ نجات یافت.

در خرداد سال ۷۴ هم همین وضع در جاده‌های رودکانلو در روبروی صفکانلو برای ما در نفر روی داد که زن جوانی میخواست در حال وضع حمل جان بسپارد. مثل اینکه در پیشانی ما چنین نوشته شده بود. خدا همه را عاقبت به خیر کند.



۸۹ - تهران

سید علی

برادر هنرور و فاضل و نویسنده گرانقدر جناب استاد محمد رضا درویش، از بذل توجه و راهنمایی شما نیز متشکرم، همچنین از ارسال کارت تبریک نوروزی زیباییان و کتابهای نفیس و محققانه‌تان در مورد موسیقی ایران زمین سپاسگزارم. موفق باشید.

۹۰ - کانادا

برادر فاضل جناب آقای دکتر حسن پور، نامه محبت آمیز شما نیز رسید، امیدوارم کارهای آتی حقیر بیشتر جلب توجه عالی را بنماید و تشویقهای شما، دلگرم‌ترم کند. تندرست و موفق باشید.

۹۱ - مهیاد

برادر نویسنده و دانشمند جناب آقای سید محمد صمدی، از ابراز لطف جنابعالی نسبت به انتشار کتاب ترانه‌های کرمانجی خراسان از تألیفات اخیرم بسیار سپاسگزارم. چنانکه اشاره فرموده‌اید، تنها منتهایی دارای ترانه‌های عامیانه میباشند، که از پشتوانه فرهنگی غنی برخوردار باشند. البته حقیر این ترانه‌ها را از میان ۳۲۰۰ ترانه‌ای که جمع‌آوری کرده بودم، به عنوان نمونه با ترجمه فارسی به چاپ رساندم که پس از چند ماه به تحریک بدخواهان بوسیله ارشاد جمع‌آوری و نابود شد و من ماندم و قرض چاپ کتاب و دیگر تو دانی ...

۹۲ - سندیج

برادر عزیز و دانشمندمان آقای حسین امجدی، نامه مفصل و فاضلانه‌ای نوشته و از جلد چهارم و جلد اول که بدست آورده بودند، بسیار شادمان و اما اینکه در بازار سیاه قیمت این کتابها به دو هزار تومان رسیده، به بنده اعتراض نموده بودند، که چرا کتاب برای کتابفروشی‌های آن دیار نمی‌فرستم که چنین بازار سیاهی بوجود آید؟

در پاسخ این عزیز عرض میکنم، تمام نویسندگان کرد که میدانی با چه خون‌دلی کتاب چاپ می‌کنند به بازار کتابفروشان کردستان میفرستند، اما چه بگویم خدا انصافی به برخی از این کتابفروشی‌ها ندهد که ما را از کارمان بیزار کرده‌اند. تنها کتابفروشی که در مناطق کردنشین احساس مسئولیت فرهنگی می‌کند و پول کتابها را می‌پردازد و من می‌توانم جناب آقای موفقی در مهیاد است، و یکی دو نفر دیگر. به همین جهت آن مشکلات پیش می‌آید.

باز هم این عزیز از مجله آویژه شماره ۲۱ و ۲۲ سال ۷۴ بسیار آزرده شده بود که چرا فرد مجهول الهویه و بیسوادی به نگارنده اهانت و کتابهای مرا تحقظه نموده است، فرموده‌اند: با توجه به اینکه ما فرهنگیان سندیج و تمام کردستان به شدت از این عمل تاجرانمردانه این حسود نادان منتظر و میزجر هستیم و میدانیم که شما برگردن ملت کرد همچون شرف‌خان بتلیسی حق بزرگی دارید. ولی دیکتاتور تنگ چشم و کوله نظر و هیچ ندان بیاید کتاب شما را نقد، که چه بگویم، هجوم و همچون که کرده‌ها می‌گویند (میرش) کند. آخر به آن تنگدل بگو بید که خودشان چه کرده‌اند که دارند کتابهای مردم را مورد هجوم قرار میدهند. آنها که عرضه هیچی ندارند، همیشه یک مشت کاغذ از پیش حاضر کرده و آماده شده را همراه دارند، تا هر هنگام که خواستند، نیش عقرب‌آسا را بزنند ...»

در پاسخ این عزیز که قسمی از نامه‌شان هم کلیشه شد، عرض میکنم: این بی‌شران مفسد، همه را به خود قیاس می‌کنند، مرا هم مثل خود لافزن خوانده و ابراز شخصیت کرده که ما تحقیق کردیم و همه کتابها و حتی عالم آرای عباسی را هم به دقت خواندیم در هیچ جا نامی از کوچ کرده‌ها به

خراسان برده نشده و اصلاً هیچ کردی به خراسان منتقل نشده است!!

خوب عزیزم حال به این ... چه بگویم، او که سرزمینی وسیعتر از تمام کردستان را در شمال خراسان که تمام کردنشین است و هشت شهرستان را دربر می‌گیرد و چندین نماینده کرد به مجلس می‌فرستد، منکر میشود، آن وقت انتظار دارید کتابهای مرا و نوشته‌هایم را و آثار تاریخی دیگران را باور کند و ببیند. وقتی خفاش بر اثر گوری نمی‌تواند نور خورشید را ببیند و به سوراخهای تاریک می‌گریزد، تفصیر خورشید چیست؟ از دوره صفویه تاکنون تمام کتابهای تاریخی ایران که معرفی کرده‌ام به مناسبت و علتی به انتقال کرده‌ها به خراسان بوسیله شاه عباس اشاره کرده و معترفند. وقتی به قول شما این کوردها نمی‌فهمند گناه من چیست؟ پس باید گفت:

ای مگس عرصه سیرغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و رحمت ما میداری
امجدی جان ناراحت نشوید، این از حسادت سرچشمه می‌گیرد و حسادت نیز منشأش نادانی و نابخردی است که اخیراً دامنگیر چند نفر از کرده‌نمایان خراسان هم شده است. اما خیرگان و نویسندگان کردستان به حقیر گفتند: چون مجله آئینه بازارش گساده است و کردها نمی‌خرند، این مهملات را علیه شما چاپ کرده که شاید کارش رونق یابد و مجله به فروش رود.

به هر حال من پاسخ یاوه‌سرایان او را که نه تنها به بنده بلکه به تمام بزرگان ایران توهین کرده بود، نوشتم و همراه با یک دوره از کتابها و مقالاتم را که تمام مستند به آمدن کردها به خراسان بوده، برای مجله مذکور فرستادم. اما برخلاف قانون مطبوعات چاپ نکردند که خود بهتر دلیل بی‌منطقی و بی‌فرهنگی آنهاست.

فرستاده اند و بی یک نفر نتوانستم و کومه نظر و هیچ ندانم باید کتاب شما را
فکد که چه بگویم منم و ... روح کوردها می‌گویند (حیرت من) کند
آخره آن سنگدل بنویسید که خودشان دیده کرده اند که دارند کتابهای مردم
را مورد هجوم قرار می‌دهند آنجا که صرفاً همین دارند عملاً یک مشت
کامند از پیشین که حاسر کرده را و آماده شده راهبراه دارند تا هر چه تمام
که خواستند بسنی عقب آسار شوند

۹۳ - بجنورد

آقای حسعلی ترقی اوغازی، دبیر فاضل و دانشمند بخش راز بجنورد، کار بسیار شایسته و مروت و زیبایی در مورد دستور زبان کرمانجی (قسمت صرف) نوشته و همراه خود به مشهد آورده بود که بررسی کردم و به این کار نمونه، افرین گفتم و بسیار خوشحال شدم. ایشان که فارغ التحصیل دانشگاه تهران و از دبیران خوب خراسان است، قسمت زیادی از اوقات گرانیهای خویش را صرف این کار عظیم نموده‌اند.

کتاب دستنویس ایشان، حدود ۷۵ صفحه بود، اگر قسمت نحو را هم زحمت کشیده و بنویسند کتاب جامع خوبی در باره دستور زبان کرمانجی خواهد بود که بنده امیدوارم هر چه زودتر چاپ و منتشر شود. متأسفانه ایشان هم مانند من غیر از یک بخور و نمیری که بابت حقوق ماهانه میگیرد، درآمد دیگری ندارد. پدرش علی اصغر را من شناسم که از کودکی به کار چوپانی و کارگری مشغول است، تا توانسته پسرش را این چنین تربیت کند. البته نان حلال او چنین فرزند شایسته‌ای پرورش داده است. اینک برای قدردانی از زحمت این عزیز پرتلاش امیدواریم فرد خیری دست سخاوت از آستین مروت بیرون آرد تا این اثر گرانبها را چاپ نمایم.

۹۴ - ماکو

برادر فاضل و عزیزمان آقای تیمور توزویور از گرده‌های آن دیار پس از مطالعه برخی از کتابهایم و مقالاتم در مجلات از حقیر ستایش کرده و برای تحقیق و شناسایی در مورد ایلات و طوایف گرده حدود خوی و ماکو ما را به سرزمینشان دعوت کرده‌اند که امیدوارم روزی افتخار زیارتشان نصیب گردد.

۹۵ - سفندج

برادر عزیزم جناب آقای کورش محمدی، از دریافت نامه زیبا و ادیبانه شما و احساسات پاکتی که نسبت به تاریخ و فرهنگ خود دارید سپاسگزارم. اشعار زیبایی شما الهام بخش حقیر خواهد بود. شاد و موفق باشید.

۹۶ - شیروان

از همشهری خوبم و فرهنگیان محترم شیروان جناب آقای بهجتی مدیر کتابفروشی شیروان نامه‌ای تقدیرآمیز داشتم که از ایشان سپاسگزارم. بویژه از اینکه با دلسوزی کامل در ارائه و فروش کتابهایم به همشهریان خوب رسالتی بزرگ انجام میدهند، شادکامی و موفقیت ایشان را خواستارم و

۹۹ - مشهد

پروحتو گرامی - آقای کلیم الله توهیدی

چند سال پیش از این ، هنگامیکه مسئولیت کتابخانه فریبک مشهد بعد از حضرتعالی بود ، شما را در این کتابخانه ملاقات کرده ام و با تقدیم مجددی از دوره روزنامه ، بند به کتابخانه گفتگوی کوتاه با شما خاطره آن دیدار را به ذهن سپرده ام . پیش از آن شما را نمی شناختم و بعد از آن هم تا مدتی ، تعلیق درونی در دلم با میزان فعالیت آن ادیب و زویتی شما آشنا شدم ، تا این دو سه سال اخیر که در سرایم به این کتابخانه رفتم و بر طلب حرکت تاریخی خود را ساختم و به جهت شما آفرین گفتم . چند روز پیش آقای علی قریشی دوست از مشهد و دارنده و شخصیت محترم و دوست داشتنی خراسان و مرصع خراسان به نام سلیمان عبدجبارم کتاب برگزیده را با کتاب و حیران قویچا نوشته خام انسانی به نام نجم آبادی به من امانت دادند و توصیه کردند که آن را نزد ما بخوانم ، که چون خود نیز مشتاق بودم چنان کردم و بسیار استفاده کردم و باز بیاد شما و زحمات شما و الهامات و مطالبات شما افتادم و دلم حرارت که بعد از آن بشنایم ، و تا عمر هست و هر قدر دارم تجدید ملاقات بشود . خصوصاً در بیرون صحنه ۲۳۴ جدیدم حرکت تاریخی که راهبان این کتابخانه قرار دادیم که که تصحیح گشته در باره کتب استنباه داده باشیم .

حیران استنباه در آن زیر نویس چنین است که میرزا محمد رضا شاه و دستگاه محمود مجتهد و سپید معبر و تیم که سرانجام به سازماند هر ساله یک نیز رسیدند در سالهای مبارزه ملت ایران و حکومت شاهان و دکتر مصدق و بعد از آن شاه ساسان با آمریکا و در هر چند پیروز سپید زاهد و سفیران بی بی و کلمه استنباه و کیم بود دوست و اشرف پسر بی بی سنی گردن تا به سازمان ، و آباد و استعاره مراد ، و زنان آزادخواه و وطن ما سرانجام رسیده بودند . کجی از آنجا حجاب و اختصار کتاب خطرات زندگانی من ، به قول آیتها : تعظیم ایران اسم ز چو بود که هیچ خواننده ای ، حتی مخالفان هم که در چشم نمیتواند احساسات پاک و شرافتمندانه آن مبارز تر قویخواه و ملت به وطن عزیزش ایران انگار کند ، بگویم که ما این که او برای پیشبرد عقاید بشر دوستانه و ایرانیان پرستانه اش انتخاب کرده بود که ممکن است مورد قبول دیگران نباشد و زیاد داشته باشیم که و طلب خطرات ایران راه هرگز از شدت حرارت عشق او به ایران نکاسته و نخواهد کاست .

این آقای لاجوردی بدون تردید مشهور بود برای احسان ، توانا ، در دو انگلیس بسیار ابرام میرزا و در مشهد و شوق میبایستی پیوسته جستجوگر راه آن نو سر زندگان شرافتمندانه . . . و در چنین صحنه

۱۰۰ - فرود کردستان

برادر ادیب و شاعر گرانمایه‌مان آقای علیرضا حشمتی (میرزا) دستنویسی ۱۲ صفحه‌ای ارسال نموده‌اند که دارای اشعاری بسیار سوگمند در ادب و فرهنگ و تاریخ کرد است، که بسیار مایمل بودم تمام و کمال در اینجا بیاورم. اما از آنجا که این صفحات کم، گنجایش این مطالب مفصل را ندارند، امیدوارم حقیر را ببخشند. انشاءالله در کتاب «گلدستان کردستان» چاپ خواهند شد. از اوست:

روزی ننگال خن و نه و سا، هندوژن کوردی بی نه وا
هندوه کو یوسف له به سدیخانه دانشاراد شوی

۱۰۱ - کرج - گوهر دشت

آقای مساعد یاسری در نامه بسیار زیبا و محققانه‌اش بویژه در مورد کردهای عمارلو گیلان فرموده‌اند:

اسلاف و گذشتگان و نژاد من از کردهای عمارلو‌اند که نادر شاه آنانرا از قوچان و بجنورد به گیلان کوچانده است. من از طایفه قواکرانو (قواقرانو) ایل عمارلو مقیم دیلمان هستم که جزو شهرستان لاهیجان می‌باشد. بزرگان قواقرانو ساکن روستای دیارجان هستند، که برخی از آنها به شهرهای قزوین و کرج و تهران کوچیده‌اند.

روستاهای کرد عمارلو در منطقه دیلمان عبارتند از:

دیارجان، آسیابو، عین شیخ (یان شیخ)، زرد رود، تکام، تنگرود، پله‌شاه، توساخانی، سیاسر، گسیل، ورگ پائین

تیز چند خانوار در میکال، چند خانوار در گرماور، (گرماور قلعه‌ای نظامی است و سنگی تراشیده شده که شکل کله شیر میباشد در دوران فدائیان اسماعیلی ساخته شده). در گرماور سلیم‌خان عمارلو از رؤسای طایفه استاجانلو وابسته به عمارلو، علیه فتحعلیشاه قاجار قیام کرد و قلعه را تعمیر نمود. اما قاجارها پس از پیروزی بر سلیم‌خان این قلعه را خراب کردند که ویرانه‌اش دیده می‌شود.

طایفه استاجانلو در پیرکوبالا ساکن بودند. بقیه استاجانلوها در پیرکوبه پائین، جلیسر، بیشکلی جان بالا، بیشکلیجان پائین، پنیوند و چاکرود ساکن‌اند. برخی از اینها به کردی و برخی اخیراً به گیلکی سخن می‌گویند و مردمانی بسیار مهمان‌نوا و زحمتکش و مهربان هستند.

آقای یاسری در پایان افزوده‌اند که کتابهایم را از دوستانشان امانت گرفته و خوانده‌اند و متأسفانه با تمام تلاش‌هایی که به عمل آورده‌اند نتوانسته‌اند کتابهایم را پیدا کرده و خریداری نمایند. عزیزم، ممکن است جلد‌های اول و چهارم را در تهران پیدا کنید.

۱۰۲ - بجنورد

آقای موسی باغچخی از روستای زیبا و اصیل باغچغ بجنورد هم که اکنون (۱۰/۴/۷۶) سرباز هستند، نوشته‌اند:

برانگیس کلیم الله، کاتبالم دانشمند و تلاش‌شاه ثور، کورمانج کزیه سهربله‌اند باغچغ روستایی است بزرگ تر فراز که‌هی در شمال بجنورد که مرکز مردان پهلوان و غیره‌اند و زنان با شرف و اصیل گرد است که از چند طایفه تشکیل شده و هر طایفه‌ای یک برج مخصوص به خود دارد و آقای موسی از طایفه کوانلو است و همچون دیگر باغچخی‌های عزیز به آداب و رسوم و فرهنگ اصیل خویش پای بند است و از غریگوایی و خودگویی، بیزار. اکنون با دیگر دوستانش در گرمانشاه در خدمت مقدس سربازی است. دوستانش محمد باغچخی کوانلو و علی شریف از آق‌تپه و جمشید رحیمی از قلعه نقدو بیجرانلو نیز او را در نوشتن نامه ترغیب و یاری نموده‌اند و از خواندن دیوان جعفرقلی شادمانند.

۱۰۳ - اسفراین

آقای علی بهادری هم نوشته‌اند روزی از خیابان میگذشتم چشمم به کتاب اسفراین دیروز و امروز افتاد که در بهترین کتابفروشی بوده از خوشحال به پرواز درآمده و کتاب را خریدم و از مطالعه آن لذت بردم و سپس به دنبال دیگر آثار گشتم. سوانجام جلدهای اول و چهارم حرکت تاریخی کرد را پیدا کردم. دست درد نکند با کاری که کرده‌ای. امیدوارم جلدهای دوم و سوم و بقیه را هم پیدا کنم. گاش در مورد موسیقی هم کاری میگردید که موسیقی کرمانجی بسیار جذاب و زیباست. باید به بهادری عزیز بگویم، اگر توانسته بودید آلبوم موسیقی شمال خراسان را که حیرت‌هنری سازمان تبلیغات اسلامی تهران آنرا به بازار فرستاده است و نایاب است، از تهران پیدا کنید، میدیدید که در این زمینه هم کارهایی انجام داده‌ایم و امیدواریم این کارهای اصیل موسیقی کرمانجی هم به صورت نوار ویدئویی به بازار بیایند و شما استفاده کنید - موفق باشید.

۱۰۴ - مشهد

آقای حسن نیازمند هم از شنیدن خبر زندانی شدنم بسیار متأثر شده و نامه‌ای برایم به زندان فرستاده و از تنگ‌نظران کونه‌بین گله کرده بود، که از این حسادت‌ها و کنازشکنی‌ها چه سودی غیر از تنگ خواهند برد؟

۱۰۵ - زندان مرکزی مشهد - بند ۳

هم‌بندی عزیزم آقای جلیل عظیم‌زاده، اصلاً کرد نیستند ولی همسرشان کرد است و از دیار رودسر، ایشان در سالهای ۱۳۲۹ - ۱۳۴۷ به عنوان سپاه دانش دوره ۱۷ در بخش پیرکوه عمارلو از نواحی املش شهرستان رودسر در استان گیلان خدمت کرده‌است. ضمن گفتگوهای جالبی برآیم گفت که: محمد رضا شاه پهلوی برای درهم کوبیدن شخصیت و موقعیت ایلات و عشایر و مالکین و دهقانان بزرگ روستاها به ما دستوراتی صادر کرده بود که ما موظف بودیم به این افراد نامور بهانه‌هایی بگیریم و آبرو و اعتبارشان را خدشه‌دار سازیم. ژاندرامری هم وظیفه داشت در تمام موارد طرف ما را گرفته و پرونده‌سازی نموده و وسیله سرکوب و بند و زندان و سرانجام بیرون راندن آنها از محل را فراهم نماید یا چنان خوار و خفیف نمایم که دیگر مردم به دور آنها جمع نشوند و قدرت آنها از بین برود. (البته ضرر و زیان این طرز فکر غلط شاه و دور و بریهای احمق‌تر از خودش بود که مردم را سرانجام از او و حکومت دیکتاتوری و خودخواه پهلوی بیزار ساخت و آدم‌های بی‌اصل و نسب و بادبجان دور قاب چین هم که در حمایت ساواک و دستگاههای جهنمی دیگر اطراف او را گرفته و به میز و مسند رسیده بودند، با یک فریاد الله اکبر انقلابیون اسلامی میدان را از نوس خالی کرده و هر کدام همچون موش به سوراخی خیزیدند و شاه مانند و در بدری و آوارگی و بی‌اعتباری و ... که از بی‌اصل و نسبه‌های حیره خوار هم هیچ امیدی نشد. رژیمهایی که به ساواکیها و شعبان بی‌مخها و ...ها و چماقداران مشکلی باشند محکوم به چنین سرنوشت‌اند.

به‌خیر حال دوره زندانی بودن حقیر هم، درسی بود که از زندان فوا گرفتم و در زندان با آنانکه اهل خرد و دانش و تجربه بودند تحقیقات وسیعی انجام دادم، تا اینکه توانستم دو جلد کتاب در زمینه‌های گیاه شناسی و فرهنگ عامه در آنجا بنویسم و به کوری چشم دشمنان فرهنگ همچنان قلم را به جولان درآورم و بعنوان دانشگاهی از زندان بهره‌گیرم. زیرا من و قلم دو یار رنج‌کشیده و ستم دیده‌ترین هستیم و جدایی ناپذیر تادم مرگ. در همین رابطه بود که نقدی بر مقاله «کشتل محمد تقی خان بیابان» در زندان نوشتم و به روزنامه خراسان فرستادم که در مورخه ۱۸ بهمن ۷۶ چاپ و منتشر شد.

آری، آقای عظیم‌زاده که متولد مشهد اند، افزوده‌اند:

چون اهل خراسان بودم و آشنایی کامل به کردهای شمال خراسان داشتم، از اینکه در ناحیه خدمتی‌ام در استان گیلان افرادی با ویژگیهای قومی و ملی کردهای خراسان در آنجا می‌دیدم، سخت برآیم جالب بود. از این رو از ریش سفیدان و آگاهان محل تحقیقاتی انجام دادم که معلوم شد، این مردم عبور و زحمتکش هم در روزگار شاهان پیشین از نواحی قوچان و بجنورد و شیروان به اینجا کوچانده شده‌اند و در این نواحی کوهستانی صعب العبور و در عین حال زیبا و دل‌انگیز اسکان

گرفته‌اند، چون طبع و طبیعت کرد بیشتر با کوهستان سازگار است، نه با دشت و جلگه و کویر. به خاطر روحیه جنگاوری و سلحشوری که نژاد کرده دارد و اصولاً زندگی آزاد را بیشتر دوست دارد، ایشان زیر بار مقررات تنظیمی و استعماری و استعماری حکام و سلاطین نمی‌رفتند و همیشه در نواحی کوهنشین خراسان نوعی درگیری با قوای دولتی یا به تفسیر امروزی همیشه آنارشیزم بر قانون مستبدانه ارجحیت داشت. لذا پادشاهان زمان برای راحتی خیال و ادامه قدرت مستبدانه خود، همواره طوایف و گروههای متهور و بی‌باک را از نقطه‌ای به نقطه دیگری از ایران کوچ میدادند، که هم از اتحاد آنها یا همدیگر و هم از دردمسر آنها راحت شوند و آنها را همواره در پراکنندگی نگاهدارند.

عمارلو گیلان هم از این قماش بود که سری ناترس و خوبی ماجراجو داشتند و مانند تمام کردها بجای اینکه از مغز خود استفاده کنند، از بازوی خویش استفاده میکردند، که این یار یاز هم نوبت آنها بود که برای چندمین بار از مساکن خود رانده شده و به استان گیلان کوچانده شوند. اما آنها کوتاه نیامدند و در اندک زمانی توانستند قدرت منطقه را بدست گیرند و به کمک اتحادی که مابین خود دارند، بویژه در مقابل خطر بیگانه و خارجی، این ویژگی بخوبی بروز می‌کند، بر همه جای این دیار مسلط شدند و بهترین زمینها و بیلاقات و کوهستانها را در اختیار گرفتند و به حکمرانی پرداختند. بطوریکه همان روستای بیرکوه که روزگاری شاید دور افتاده‌ترین و فقیرترین منطقه بود، در زمان مشاهدات من تبدیل به بهترین و آبادترین و ثروتمندترین روستای دهات آن مناطق شده بود و محلی خان‌نشین محسوب می‌گردد و شامل دو قسمت: بالای کوه و پائین کوه بود که به اصطلاح کردی: ژور محله و ژیر محله نامیده میشد.

مردمان بومی منطقه هم برای اینکه در تحت حمایت این جماعت قرار گیرند و از تاخت و تازهای دیگران در امان بمانند، همه ساله مالیات خود را به آنها می‌پرداختند و فرمانبرداری بی چون و چرای خود از خوانین کرد را ابراز میداشتند و با پرداخت «حق خان» آسایش خویش را تأمین میکردند و حتی در امور خانوادگی و اجتماعی خویش هم همچنانکه خودم شاهد بودم، بدون اجازه خوانین کرد، هیچ کاری انجام نمی‌دادند و به اصطلاح بدون اجازه آنها «آب نمی‌خوردند».

از دواج، طلاق، انتخاب شغل، آباد کردن زمینهای جنگلی و یا ایجاد باغ و مزرعه یا صوابدید و اجازه خوانین کرد انجام می‌گرفت. هر چند که مستقیم و غیرمستقیم به ما سیاهپان دانش و ترویج و آبادانی و بهداشت تفهیم کرده بودند که این بار نوبت ماست. ما باید در پناه قانون و حمایت سیستم شاهنشاهی، بر همه حکمرانی کنیم و بنا به مقتضای روز و خواست رژیم، خوانین را تحطئه و بصورتهای گوناگون به آنها لطمه بزنیم و مردم را بخاطر پیشرفت اهداف اصلاحات ارضی شاه، و بقیه مسائل (به اصطلاح) انقلاب سفید و تثبیت قدرت مرکزی، علیه خوانین بشورانیم. اما علیرغم

همه گونه تلاشی و اولتیماتوم‌های ما، مردم طبق همان سنن و آداب و رسوم خود رفتار کرده و از خوانین پیروی می‌نمودند.

خلاصه، چند روستای اصلی این منطقه مانند: دیلمان، پیرکوه، چاکرود، شوئیل، گزورین، ملامحله، طوطی، بویه، ساکین اصلیشان از همین نژاد گرد بودند و در بقیه روستاهای منطقه که اکنون به نام عنارلو خوانده می‌شود، بخاطر ازدواج‌های بین کرد و گیلک، نسلی دورگه هم بوجود آمده است که قابل توجه می‌باشد.

وسعت منطقه کردنشین این دیار گسترده‌تر است و شامل بیلاقات رودبار و شرق لاهیجان، و سیاهکل و شلمان و املش و جنوب شرقی رودسر و کلاچای می‌باشد و زمینهای بسیار حاصلخیز و برکت دارد. علاوه بر آن چون از مراکز قدرت باستانی و نیمه باستانی بوده‌اند، زردشتی‌ها گنجینه‌ها و دینیه‌های فراوانی در دل خاکی پنهان کرده‌اند، که چیزهای گرانبهائی چون جام‌های زرین، شمشیر و سپر فولاد و مفرغ و سفالهای گوناگون بسیار ارزشمند، در آنجا کشف می‌شود که خودم بسیاری از این نمونه‌ها را به چشم خود دیدم. همین آثار باستانی و عتیقه‌جات زیرزمینی است که موجب تروتمندتر شدن کردهای این دیار شده‌است، که برخی از آنها مانند خسروخان و نامدارخان در لاهیجان از بزرگترین مالکان باغهای جای و مرکبات و کشت برنج می‌باشند.

مطالعه فرهنگ و آداب و رسوم قوم کرد در این مناطق چنان جا افتاده است، که یکسفر خراسانی که وارد آنجا شود، گمان می‌کند در بجنورد و شیروان و فاروج و قوچان به سر می‌برد و هیچ احساس غربت نمی‌کند. حتی روستاهایی کوچک در مسیر راه بیلاق به کلاچای مانند پلرود وجود دارند که کرده‌ها بزرگترین گله‌های گاو و گوسفند را در آن پرورش می‌دهند و همان شلیته‌های زنان کرد خراسان را زنان آنجا حفظ کرده‌اند و به کار و کوشش و در تلاشی‌اند. شلیته‌های زنان، ردهای بلند مردان، و لباسهای محلی قدیمی و لهجه غلیظ کوه‌نشین و چادرنشینی، تمام مراحل زندگی کردهای خراسان را تداعی می‌کند. بخاطر دوری از شهرنشینی و عدم برخورد و ارتباط فامیلی با دیگران، همان اصالت‌های آریایی را حفظ نموده‌اند.

شبهای دراز زمستانی، در گرمای لذت بخش آتش‌کنده‌های جنگلی و اجاق‌های قدیمی در کنار پیرمردان و پیرزنان و گودکان و جوانان این قوم برایم چنان لذت بخش بوده است که هرگز فراموش نمی‌کنم. صداقت و صمیمیت و سادگی و صفای ظاهر و باطن این مردمان بیش از هر چیز دیگری، انسان را بخود مجذوب می‌سازد. اگر خاطراتم در مدت ۱۸ ماه دوران سپاهگیری و تجربیاتی که از این قوم پاک ایرانی آموختم، به روی کاغذ آورم، چندین جلد کتاب میشود و شبیه به افسانه و اسطوره است. اما آنچه باعث تأسف و ملاحظه خاطرم شد، اینست که نسل جوان این قوم نیز همچون دیگران زندگی پرزرق و برق و تجملاتی کاذب شهری را به زندگی اصیل روستایی ترجیح

داده و گروه گروه راهی شهرهای دور و نزدیک میشوند و قدر نعمت و آزادگی و آزادزیستی و سرفروزی خود را نمی‌دانند و پشت به آجاق نیاکان می‌کنند و در اقیانوس‌های آلوده و بی‌در و پیکر شهرها گم و گور میشوند و به عاقبت کار و نسل و فرهنگ خویش نمی‌اندیشند. عجب ایست‌که رژیم پهلوی هم با تمام امکانات خود در جهت مهاجرت کردن این مردان باگ و غیور به شهرها با بهترین امکانات تبلیغ میکرد که منطقه را از وجود آنها خالی کند و از قدرت و اتحاد منطقه‌ای و پیشرفت آنها جلوگیری نماید، و این چیزی نبود، مگر ترس رژیم از این قوم که ما خود در آن زمان احساس میکردیم و با آن درگیر بودیم.

من امیدوارم جوانان این خطه زرخیز به موفقیت مکانی و زمانی خویش بیندیشند و بجای مهاجرت و ترک محل به کار و کوشش و تلاش برخیزند و از حاصل رحمت خویش مدینه فاصله‌ای در این سرزمین گهرخیز شمال ایران بوجود آورند که در سایه برگهای زیتون رودبار و منجیل و دیلمان و لاهیجان و رودسر، تمام مردم ایران و جهان بیاسایند.

با آرزوی موفقیت شما و تمام مردم ایران، ارادتمند، جلیل عظیم‌زاده، زندان مشهد ۷۶/۴/۹.

بنده هم به عنوان نه تنها یک نویسنده کرد، بلکه بعنوان یک ایرانی باگ سرشت از نامه بسیار زیبا و پربراری که برادرمان عظیم‌زاده، در شرایط نامساعد زندان نوشته‌اند، تشکر میکنم و امیدوارم خداوند بزرگ اسباب آزادی او و تمام زندانیان هزیزی که بعضاً بخاطر کوچکترین اشتباهی، بهترین سالهای عمر و زندگی خود را ناچارانه در کنج زندان و پشت میله‌های آهنی هدر دهند، فراهم آورد که به اغوش گرم خانواده، و جامعه خود، بازگردند تا برای ساختن ایرانی آباد، دست به تلاش زنند.

۱۰۶ - مشهد

نامه همکار عزیزم آقای رضا نوروززاده از فرهنگ و

ارشاد اسلامی خراسان با خط زیبا:

بگوشم عزیزم

غیب آثار زنده

۱ جمله کنیز کوک، بز که بر من است که بر من

بگوشم از من در عالم به خودم دستم زده

لا اله الا الله، انزل من الله رسوله نبیاً

برایم

از من در حق من، من در حق من، من در حق من

از من در حق من، من در حق من، من در حق من

من در حق من، من در حق من

۱۰۷ - فاروج

برادر فرزانه و دبیر فاضل جناب آقای علی اکبر چوپانی که خود از روستای سینگی می باشند، طبق اسنادی که نمونه ای از آنها ملاحظه میفرمائید، نوشته اند، مردم این روستا از کردهای استاجلو می باشند. (البته برخی از کردهای استاجلو هم در رودبار گیلانند). نامه این دبیر کم نظیر بسیار مفصل است که باید در کتاب مردم شناسی خراسان آنها مورد بررسی قرار دهیم.



قلعه استاجلو تاریخ ۱۳۱۶ قمری

دانش آموزان محترم و معتمدین بزرگوار

قلعه استاجلو که در منطقه شرقی رود کرد کمال عقول و شعور می

بلاکراه و لایحه باطل است و از قبیله تکلیف منزه آنچه جمله در کتب

انراست بدو رسیده از آنچه در آنجاست نیم خوشتر از آنست که پیش

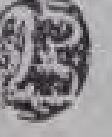
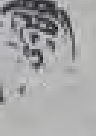
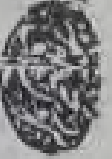
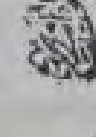
گردد او عاید است در منطقه برادران مبارک خود بنام مذکور به

اطراف ملک غیر مکتوب و متغیر می باشد چادر و تار و پود

فخ مجله که در منطقه است که مسوولان آنجا در دسترس

در تصرف مسوولان آنجاست که در آنجا در آنجا

ادعای آنجا در آنجا باطل است و در آنجا در آنجا



۱۰۸ - سقز

آقای عمر فاروقی از نویسندگان دلسوز و آگاه پرکار آن دیاراند که قبلاً هم شعر زیبای «شبن ته یسای» را برایم فرستاده بودند و در جلد ۴ چاپ شد. پس از آگاهی از زندانی شدن من بخاطر کارهای فرهنگی ام نیز نامه‌ای پرمسوز و گداز برای حقیر ارسال داشته و از این وضعیت بسیار متأسف گشته بودند، که چنانچه بنده‌ای مثل حقیر که شب و روز و زندگی خود و خانواده‌اش را وقف امور فرهنگی این مملکت کرده، بعلت سعایت حسودان بی‌مایه و بی‌سوادتی با سوء استفاده از موقعیت و اقتداری که به آنان سپرده شده است، باید سرگوب و زندانی شوم.

نیز نامه‌ای سرگشاده به نمایندگان محترم مناطق کردنشین در مجلس شورای اسلامی فرستاده و تقاضای رسیدگی به حقوق از دست رفته‌ام نموده بودند، که بسیار متشکرم. کفر پاسخ این عزیز و سایر فرزانشان و دوستان و ایرانیان اصیل و باشرف، عرض می‌کنم که آنچه پیش آمد، مصلحت الهی بود، که فرموده است:

و عسی ان تکروهوا شیئاً و هو خیر لکم، (بقره - ۲۱۶)

۱۰۹ - اسفراین : رباعیات و قصیده اسفراینی

آقای غلامرضا اسفراینی از شعرای خوب سرزمین گهرخیز اسفراین است که چند رباعی و قصیده‌ای مطول به مناسبت انتشار کتاب «اسفراین دیروز و امروز» که در اواخر سال ۱۳۷۴ چاپ و منتشر ساختم و هزینه چاپ کتاب را هم آقای حاج محمد روشنی پرداخت و کتابها را هم از چاپخانه تحویل گرفت و به اسفراین برد، سروده است. در مورد این کتاب از سوی افراد روشنفکر و باسواد و بی‌سواد عکس‌العمل‌هایی بروز کرد که انشاءالله در جلد دوم کتاب اسفراین به تفصیل به آن خواهم پرداخت. اینک شعر آقای اسفراینی که فرموده‌اند:

به پاس چاپ کتاب اسفراین که به مدد پروردگار و به همت آقای روشنی و پایمردی آقای توحیدی منتشر گشت، سروده شد. ۷۵/۳/۱۲

آقای توحیدی، کلیم‌اللهی دادی نسو به اسفراینی آگاهی
از طبع کتاب اسفراین باری بگشوده به قلب اسفراین راهی

آقای توحیدی، سلام بپذیر
از نشر کتاب اسفراین شادم
در طور سخن تو کار موسی کردی
ما مرده و از دم تو زنده شده‌ایم
از لطف جناب روشنی، دلشادم
زیرا که شد اسفراین از نو احیا

اخلاص و ارادات تمام بپذیر
اینست خلاصه کلام بپذیر
وین شهر بلفظ خویش احیا کردی
عیسی دمی و تو کار عیسی کردی
دلشادتر از توحیدی، استادم
آباد شد امروز، میان آبادم

اینک گلچینی از قصیده آقای اسفراینی:

اسفراین زنده شد، از حسن رأی روشنی
منتشر شد چون کتاب اسفراین زین جهت
بس گمان استاد گانیمال^۱ جاویدان بود
احسنت آغا^۲ در حقیقت روشنی را شد سده
همت احاجر محمدخان ما را زنده کرد
عاشقم بر اسفراین، زان سبب گویم همی
نیست کاری سرسری نشر کتابی اینچنین^۳

اسفراین شد احیاء از عطای روشنی
اسفراین نامور از حسوی و رأی روشنی
آنکه در هر جا عیان کردی نوای روشنی
آنکه چون کوهی بود، اندر قفای روشنی
آنسین بر همت بس منتهای روشنی
از کتاب اسفراین، وز صفای روشنی
شد ز گانیمال احیاء هم‌نای روشنی

در خور استاد گانیمال حرفی نیست، نیست

ز آنکه گانیمال هم نبود سوی روشنی

۱۱۰ - اسفراین

هنگامی که بخاطر چاپ کتاب اسفراین سلمان رشدی ام خواننده و زندانیم کرده بودند، عزیزی از دانشجویان اسفراین قطعه زیر را سروده و قاب گرفته در مشهد به خانواده ام اهداء کرده بودند که

۱ - گانیمال تخلص شعری حقیر می‌باشد، که جعفرقلی رنگلی عارف و شاعر نامدار پس از جمع‌آوری و تدوین دیوان جعفرقلی به خوابم آمد و از آن به بنده مرحمت فرمود، که در دیوان جعفرقلی توضیح داده‌ام.

۲ - حشمت آغا نام همسر کزانتقد آتای روشنی فرزند مرحوم حاج رجب ابراهیمی قوچانی می‌باشد و دیستان دخترانه‌ای که در مهر ماه ۱۳۷۵ توسط اتاحاج محمدخان روشنی ساخته شد و بعد از آموزش و پرورش اسفراین گردید به نام استان امکاری گردیده و یادگار جاویدی است در تاریخ فرهنگ اسفراین.

۳ - سروده اسفراین در روز و امروز، کلمه الله توحیدی - چاپ مشهد - ۱۳۷۴

که به همت آقای فتحمد نوریزاد آن مسلمان واقعی و هوشمند و نویسنده و نگارگردان توانا و متعهد تهیه و در زمستان ۱۳۷۶ از گالال دوم تلویزیون سراسری بخش شد، ایشان نیز در مورد لائین اطلاعات میسوطی ارائه داد و ما را از تجربیات فرهنگی خویش در رابطه با زادگاهش آگاه ساخت، اکنون نیز نامه‌های ارسال فرموده‌اند که ایلات و طوایف مستقر در لائین را آگاهانه تفکیک نموده‌اند که از بدل توجه ایشان سپاسگزارم. یادآور می‌شود که مردم لائین نو در چند سال پیش از لائین کهنه که در شکاف کوه‌های هزار مسجد بود، به راهنمایی آقای حاج ذوالفقار جلالی کرجی‌ده و به محل کنونی آمده و این شهرک را ایجاد کردند. مردم لائین نو مردمانی هنرمند و شیعه مذهب و عارف‌مثنی هستند و در مهمان‌نوازی سرآمدان ایران ... آقای گنج بخش فرموده‌اند:

لائین نو که اکنون مرکز دهستان هزار مسجد از توابع شهرستان مرزی درگز است، قبلاً از توابع کلات نادری بود. این دهستان در دامنه‌های شمالی رشته کوه‌های هزار مسجد واقع است که از سوی شمال با شوروی سابق (جمهوری توکمستان کنونی) هم مرز است و از مشرق به کلات نادری می‌پیوندد.



یافت مردمی نصیب لائین به گونه زیر است:

- ۱ - صوفی‌انو
 - ۲ - شیخ‌وانلو
 - ۳ - توروسالو (دروزالو)
 - ۴ - زیدانلو
 - ۵ - بابان
 - ۶ - گوگانلو (طایفه جعفرقلی)
 - ۷ - جلالی‌ها (حدود ۱۰ خانوار) که از سوی پدر ترک و از سوی مادر کرده‌اند.
 - ۸ - پارس زبانان مهاجر در سال قحطی ۱۳۳۶ قمری از جنوب خراسان به لائین ۲۰ خانوار
 - ۹ - ترک زبان مهاجر ۱۵ خانوار
- بنیانگذاران اولیه لائین در زمان تاج شاه پنج طایفه اول هستند. قبر مرحوم خالق ویردی فرزند محمد باقر شیخ‌وانلو در النگ‌شاهی قلعه کوه هزار مسجد است که تاریخ آن ۱۰۵۰ قمری می‌باشد، که قطعاً محمد باقر مذکور از سری اول مهاجران کرده به خراسان در زمان شاه عباس (۱۰۰۰ - ۱۰۰۶ قمری) بوده است. کرده‌های لائین تابستانها در هزار مسجد و زمستانها در قهقهه (شوروی سابق) قشلاق و بیلاق می‌گرددند. مزایع هزار مسجد از زیباترین مزایع سرسبز و خرم خراسان است.

۱۱۳ - بجنورد

برادر عزیزم جناب آقای علی رحمتی رزمنده ارجمند، از اینکه توانسته‌اید مدرک تحصیلی لیسانس خود را از دانشگاه بجنورد در یافت دارید، شادمانم و تبریک عرض میکنم که زحمات مجدانه شما قابل تقدیر است و سرمنشقی برای دیگر جوانان پرتلاش ما چه در جبهه جنگ و چه در جبهه فرهنگ. از ابراز لطف جنابعالی در مورد عکس‌ها و اسنادی که در رابطه با کتاب بجنورد شناسی و ایلات و طوایف آن دیار فرستاده بودید، سپاسگزارم. این اسناد هم در این کتاب و هم در کتاب مردم‌شناسی خراسان مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

۱۱۴ - مشهد

نامه‌ایست با تاریخ ۷۷/۱/۵ از هم‌بندی عزیزم آقای محمود سخی خادم‌انلو درگذر، که امیدوارم خداوند هرچه زودتر ایشان و تمام زندانیان بی‌گناه و بی‌گناه را که تاکنون رنج کشیده‌اند، از زندان آزاد کند.

ایشان در نامه خود نوشته‌اند که از آزادی شما بسیار خوشحال شدیم، اما از اینکه شما را در اینجا از دست داده‌ایم و دیگر کسی نیست که پاسخ مشکلات فرهنگی ما را بدهد، احساس کمبود می‌کنیم.

اما از اینکه فرموده‌اید، هرگاه به کوهساران و به میان گله‌های گوسفند چادر نشینان کرد خراسان رفته صدای یخ یخ برده‌ها و شیشه اسپرها و صدای کبک کوهساری و بال‌زدن تورغه در آسمان را دیدم و شنیدم، شما را یاد کنم.

عزیزم، باور بفرمائید که از وقتی آزاد شده‌ام، گمان می‌کنم، قلبم در زندان پیش شما مانده است. همیشه به یاد شما عزیزان هستم که به خاطر یک اشتباه کوچک که برخی مرتکب شده و برخی هم مرتکب نشده‌اند، باید جوانیشان در پشت آن میله‌های آهنی تلف شود، دود از کله‌ام برمی‌خیزد و اشک در چشمانم حلقه می‌زند و از خداوند طلب آزادی شما را میکنم.

«یا عیاش المستغیثین»

۱۱۵ - مشهد

نامه زیبایی است از برادر عزیزمان محمود دلاوری از کردهای عمارلو بجنورد که تمام دوران جنگ تحصیلی را در جبهه بوده و سپس بر اثر تعصب کردی و حمایت از مظلومی که به قتل یک نفر انجامیده، اکنون ده سال است که جوانیش در زندان نغله شده است. ایشان خطاب به حقیر نوشته‌اند:

اگر شینم بودم، فطرتاً زلالی از عشق درونم را با بوسه‌های پرگونه‌های متفکر و مهربان و نکیدهات می‌نشاندم. ولی می‌دانم با هیچ چیز در این دنیای فانی نمیتوانم گوشه‌ای از زحمات بیدریغ شبانه‌روزی که برای فرهنگ مردم محروم کرد خراسان کشیده‌ای و تمام بلاها و تیرهای زهرآگین دشمن را هدف شده‌ای جبران کنم، فقط میتوانم با قلبی شکسته از گوشه زندان و پشت میله‌های آهنین بگویم: کلیم الله جان دوست دارم.

در پاسخ این عزیز عرض میکنم محمود جان من هم شما و تمام انسانهای روی کره زمین را مانند اعضاء پیگرم دوست دارم و رنج و غم تمام شهدایگان را در خودم احساس میکنم. من هم متقابلاً سال نو را تبریک می‌گویم و امیدوارم سال ۷۷ سال آزادی شما باشد. انشاءالله.

۱۱۶ - ترکیه

نامه‌ایست پراحساس اما خواندنش مشکل، از کردستان ترکیه در آن سوی مرز، که عزیزی از اهل فرهنگ و هنر، کتابهایم را خوانده و دلش به پرواز درآمده و به سوی خراسان برگشیده، و قرائتی به ترجمه کردی برایم به عنوان دست مریزاد، بوسیله پست ارسال داشته است.

اما سازمان پست اگر وظیفه اصلی و جهانی خویش را انجام می‌داد، با باید این قرآن شریف را به من می‌رساند، یا به مقصد باز می‌گرداند. اما هرگز چنین کاری نکرد و دیگر نه من روی قرآن را دیدم و نه صاحب اصلی آن آقای عبدالله وارلی ساکن آنکارا در ترکیه.

عبدالله وارلی
آنکاره
۰۹ ۱۹۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ كَلِمَةُ اللَّهِ تَدْعُكَ يَا

مَدِينَةُ سَلَامٍ مَدِينَةُ كَرِيمٍ يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ كَلِمَةُ اللَّهِ تَدْعُكَ يَا مَدِينَةُ سَلَامٍ مَدِينَةُ كَرِيمٍ يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ كَلِمَةُ اللَّهِ تَدْعُكَ يَا

عبدالله وارلی

Abdulhak Varli
Anacartalar cad. No: 44/113
ULUS - ANKARA - TURKIYE

TEL: 312-3117025
FAX: 312-3165240

TEL: 312 311 7025
FAX: 312 316 5240

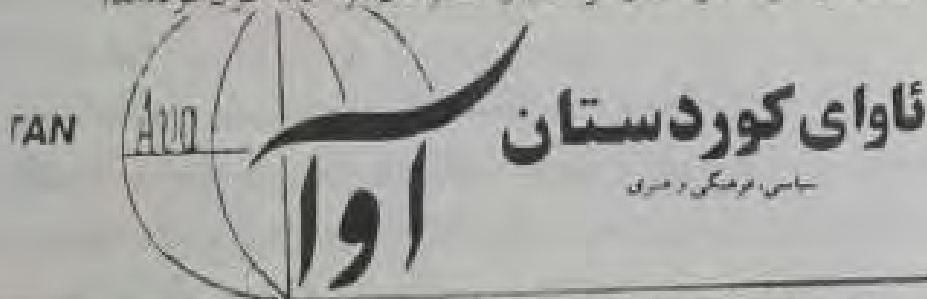
كَلِمَةُ اللَّهِ تَدْعُكَ يَا مَدِينَةُ سَلَامٍ مَدِينَةُ كَرِيمٍ يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ كَلِمَةُ اللَّهِ تَدْعُكَ يَا
مَدِينَةُ سَلَامٍ مَدِينَةُ كَرِيمٍ يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ كَلِمَةُ اللَّهِ تَدْعُكَ يَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الْمَدِينَةُ كَلِمَةُ اللَّهِ تَدْعُكَ يَا

آقای و اربلی فرموده‌اند: کلیم عزیز از اینکه تو را به زندان انداخته‌اند باگ مندارید، زیرا مشیت الهی چنین بوده است که بر اثر لهنت بدخواهان به زندان یافتید. حضرت یونس در شکم ماهی و حضرت یوسف در زندان مصر زندانی شدند، که خواست الهی در جهت پروردن و تکمیل آنان بود.

۱۱۷ - بریده روزنامه «آوای کردستان»

که در تهران چاپ و منتشر می‌شود و گویای رفتار حکومت ترکان عثمانی با خواهران و برادران کرده، در آن دیار می‌باشد. که ظلم آنها از ظلم صدام و بعثیان هم نسبت به کردها شدیدتر است و کوهها و دشتهای کردستان آن دیار را از خون جوانان و کودکان و مظلومان کرد لاله گزن کرده‌اند.



شماره چهارم - پنجمین شماره - از شماره ۱۳۷۱ شمسی - است و دوم جمادی الثانی ۱۳۱۳ هجری قمری

رئیس ستاد مشترک ارتش ترکیه گفته است: ما قصد داریم ریشه کردها را بخشکانیم. بسیاری از نمایندگان ترکیه به این نتیجه رسیده‌اند که راه حل سیاسی برای حل مشکلات



آلان رفیق PKK ترکیه

خودمختاری اکراد ثمری نداشته و بنابراین آخرین و موثرترین طریق، راه حل نظامی است.

تر «در ترکیه کردی وجود ندارد و هر کس که در این کشور زندگی کند مجبور است یک ترک باشد»

آرمو: مرد فرزانه، او جهلا در زندان
فرزندان استاز ترک

۱۱۸ - بریده ایست از روزنامه رسالت

که دوست بسیار گرانقدر و شریف و نویسنده توانا و هنرمند متعهد به انقلاب و اسلام جذاب استاد محمد نوری (اک) در مورد زندانی شدنم که به سعادت و حمادیت برخی کج اندیشان بیرون

این عزیز، چندی بعد مقاله‌ی دیگری نیز در مورد مظلومیت در روزنامه کیهان به چاپ رساندند. و سرانجام فریاد حق طلبانه این حقوق‌گویان به گوش مقامات بالاتر جمهوری اسلامی ایران رسید و پس از ۱۷ ماه بیگناهی و بدون محاکمه زندانی شدن دستور آزادی صادر گردید که در ۲۹ بهمن ۷۶ از زندان آزاد شدم و خود را مدیون مجاهدتهای این مسلمانان راستین و متعهد همچون حجت اسلام انصاری نماینده محترم نیشابور می‌دانم و امیدوارم خداوند بر تعدادشان بیفزاید.

۱۱۹- تهران - دانشکده سینما و تئاتر

آقای ابراهیم سعیدی هم طی نامه‌ای زیبا چند قطعه عکس از حقیر را که در کنگره فرهنگی مهاباد که در جلد سوم ذکر آن شد، برداشته و برایم ارسال داشته‌اند که ز لطفشان سپاسگزارم.

۱۲۰- نقده

برادر عزیزم جناب آقای بدرالدین کرمانج از اظهار محبت شما بسیار سپاسگزارم و امیدوارم بتوانم خدمت رسیده و جنابعالی و آقای برنجی عزیز و سایر دوستان را از نزدیک زیارت نموده و با سرزمین زیبا و مردم دلیر و خونگرم نقده بیشتر آشنا شوم.

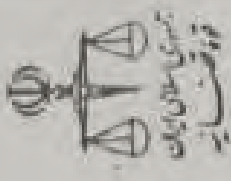
۱۲۱- کرج

دانشگاه تربیت معلم، برادر دانشجویمان علی کتعالی که از کردهای عمارلو روستای آغمزار بجنورد هستند نیز نامه‌ای محبت‌آمیز در ۲۱ آبان ۷۶ برایم نوشته و قدردانی فرموده بودند که در زندان به دستم رسید و مرا شاد خاطر ساخت.

امیدوارم خداوند به همه جوانان ما خرد و دینداری و وجدان و سرفرازی مرحمت فرماید. در پایان نامه محققانه آقای آقای حسین تقدیسی نویسنده و شاعر کرمانج و دانشجوی دانشگاه شیروان و نیز نامه آقایان عادل‌الله مرادی از سنندج و ایوب هاشم و میکائیل صدیق و محمد احمدباقی از سقز را انشاءالله در جلد بعد به چاپ می‌رسانیم.

و سرانجام کتاب را با نام و کلام زیبای قاضی حقیقی و عدالتخواه جهان اسلام حضرت مولا الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پایان می‌بریم که فرموده‌اند:

کونالظالم خصماً وللمظلوم عوناً



مطبعه و قریباً مطلوبیت تاریخ

بسمه تعالی

جناب آقای کلیم الله قوحدی

با سلام،

احتراماً از شما دعوت بعمل می آید بر مراسم گرامیتهای
شهادت شصت سالگرد تأسیس کمیته علمی طبچه، گسه بر مورچه
۷۲/۱۲/۱۹ نیز خاتمه دهد. چهران دانشکده فنی دانشگاه تهران
توسط دانشجویان کسرند دانشگاههای تهران با همکاری این انجمن
برقرار میگردد، شرکت فرمایید. / ان

حالت شروع : االس ۵ بعد از ظهر

با تشکر

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران

علوم پزشکی تهران

که سر نیز مطالعه کنید به کسر لینک ۲۰۰۰
معاون اجرایی کسر لینک ۲۰۰۰
معاون کسر لینک ۲۰۰۰
کسر لینک ۲۰۰۰
کسر لینک ۲۰۰۰

با ابلاغ سلام

ریاست محترم قوه قضائیه پس از ملاحظه نامه خواننده

استانگتیم اله توحیدی مقرر فرمودند:

«حجة الاسلام جناب آقای کربنسی معاون محترم قضائی

دام توفیق، ملاحظه دستور اقدام برای ۲۲ بهمن داده

شود باریعایت ضوابط مربوطه»

علیهذا ضمن ابلاغ مراتب تصویر درخواست نیز جهت ملاحظه

بهمراه ارسال میشود. ا

محمد رضا عباسی فرد

معاون اجرایی کسر لینک ۲۰۰۰
قوه قضائیه

کسر لینک ۲۰۰۰
کسر لینک ۲۰۰۰

کسر لینک ۲۰۰۰
کسر لینک ۲۰۰۰



وزارت کشور

استانداری خراسان

پسته تصانی

شماره ۲۱۹۲
تاریخ ۱۳۸۷/۰۳/۰۵
پست

استاد فرزانه و موقد مبروم جناب آقای کلیم الله توحیدی

با عرض سلام و ارادت خالصانه بر حسب وظیفه لازم دانستم از حضور دلسوزانه و عاشقانه حضرتعالی و هیئت همراه که در نهایت سادگی و اخلاص و مردانگی با آن همه سختی و دوری راه مشهد - سمنج در کنگره بزرگداشت فرزاتگان کرد شرکت فرمودید صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم.

این شاک اخلاقی مردانه و کردانه حضرتعالی سر مشق خوبی برای همه ما خواهد بود از اینکه توانستم چون شاگردی در خدمت استاد فرزانه ام باشم بزرگی می طلبم امیدوارم توفیق راه حساب عظمت نگذره و دست آوردهای ارزشمندش بگذارید.

بخواهند است مراتب تقدیر و تشکر جامعه فرهنگی خراسان را از عزیزان گزوه موسیقی (کرماتج) اعلام فرمائید. توفیق روز افزونتان را از خداوند متعال خواستارم. الف

مشاور فرهنگی استاندار و دبیر کنگره فرزاتگان کرد
بهنام ولدبگی

دورگت فرهنگ و ارشاد اسلامی
میراث فرهنگی خراسان

شماره ۱۰۰۸
تاریخ ۱۳۸۷/۰۳/۰۵
پست

فرزاتگان خراسان

جناب آقای توحیدی

با سلام
احتراماً "بیمرو ستاگره آقای زبوری مسئول حوزه مردم شناسی قوچان و ایلام آبادگی جنباعالی بر خصوص اهلباء عسک، اصناد خطی، و اشباء مردم شناسی به آن حوزه ضمن استقبال از مساعدت و حمای و ملله فرهنگی شما و تقدیر و تشکر از چنین حرکت ارزشمند و شایان توجه و ستایش، بدینوسیله آقای زبوری بعنوان نماینده این بصیرت جهت تحویل آثار و اشباء یاد شده معرفی میگردد.

ضمناً "آلبومنی از کارت پستالهای آثار تاریخی خراسان اسری جمید" تحت عنوان میراث خاوران بصیرت ایلام میگردد. لقی ۱۳/۲۲/۰۷

بصیرت
میراث فرهنگی خراسان

تاریخ: ۱۳۷۶
شماره: ۴۸۱
پوسته: ۱۲۷



پیشگامان
فدائیت کلمه است

روز: ۱۱ اردیبهشت
شماره: ۶۹۳-۶۶۳



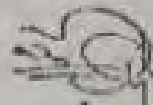
دانشگاه آزاد اسلامی
مادامی مرکزی

مسئولان

سرپرست محترم گروه موسیقی شمال خراسان
آقای کلیم اله توحیدی

سلام علیکم

مختوبینماه از جناب عالی و گروه هنرمندان آقایان: سپهر ارب
محمدی - دهنی بانجه فی - علی غلامزادانی - نیاز علی محسرا
روشن - نایب علی بحراروشن - علی اکبر بهاری - حسین خراسانی
بازیو اصغر خوشنوار به جهت شرکت و اجرای برنامه ترازوی عشقوار و
میراث فرهنگی تشکر و قدردانی به عمل می آید .



یادشکر
مسئول نگویی

ارکان: یوزدهم خرداد شهران

جناب آقای سعید ابوالقاسم حسینی
مدیرانده محترم و سرپرست محترم مجلس شورای اسلامی

با سلام

احتراماً "مطرف" شماره قلمبه شماره ۲۸۲۶ مورخ ۷۶/۱۱/۲۲
خواهشمنداست دستور فرمایید آقای کلیم اله توحیدی بابت رد
داشتن آخرین مدرک تحصیلی جهت اقدامات لازم در یکی از اسام
فدائیت اشتراکات هیات علمی سازمان مرکزی دانشگاه دولتی
فرهنگیان یا اساتذگان نیشنال نیم حضور به سرسازندک ۱/۲۵۰

با تشکر
مدرک کل دفتر اشتراکات هیات علمی



سید فخرالدین حسینی
شماره: ۶۹۳-۶۶۳ مورخ: ۱۱ اردیبهشت

نمونه کارهای نگارنده

- ۱- حرکت تاریخی کرد به خراسان ... جلد‌های ۵-۱، چاپ ۷۷-۱۳۵۹
- ۲- دیوان عرفانی جعفرقلی زنگلی (کردی، ترکی، فارسی، عربی) چاپ ۱۳۷۰
- ۳- ترانه‌های کرمانجی خراسان (با ترجمه فارسی) جلد ۱، چاپ ۱۳۷۲
- ۴- اسفراین دیروز و امروز، چاپ ۱۳۷۴
- ۵- نادر، شاه شاهان، (مجوز انتشار گرفته شده)
- ۶- فصلیهای کردی خراسان (بگردان به فارسی) جلد ۱، تایپ شده آماده چاپ
- ۷ و ۸- حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد‌های ۶ و ۷- دست نویس آماده چاپ
- ۹- استاد خراسان ۱۰- مردم شناسی (شناسنامه) خراسان
- ۱۱- بندها و ضرب‌المثل‌های خراسان (کردی، ترکی، فارسی)
- ۱۲- فرهنگ کرمانجی - فارسی (واژه‌نامه)
- ۱۳- دایرةالمعارف کرد ۱۴- ریزمانی کرمانجی (دستورزیان)
- ۱۵- شاعران و هنرمندان کرد خراسان (ابن‌غریب، هلوخان، ملارمضان خریجی و ...)
- ۱۶- گلستان کرده‌ستان (شاعران و سخنگویان کرد)
- ۱۷- فرهنگ عامه شمال خراسان
- ۱۸- پوشاک و زیورآلات و بافته‌های زنان کرد خراسان
- ۱۹- فلسفه موسیقی خراسان (کردی، ترکی، فارسی)
- ۲۰- گیاهان دارویی و زینتی و خوراکی خراسان
- ۲۱- سوزمین مردم سرخس ۲۲- جنگ شاعران
- ۲۳- ترانه‌های کرمانجی خراسان جلد ۲ ۲۴- تاریخ زندان در ایران
- ۲۵- آلبوم موسیقی شمال خراسان همراه با کتابچه به فارسی و انگلیسی از انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تهران در ۳۳ جلد نوارکاست **کتابخانه نشریه**.
- ۲۶- لیستیک کرمانجی (دو عدد نوارکاست قوشمه استاد علی آبشوری) به همت آقای شکفته منتشر شد
- ۲۷- فیلم ویدئویی (آخرین نسل) آداب و رسوم و زندگی عشایر و روستائیان شمال خراسان
- ۲۸- بخش و انتشارسی مقاله و مصاحبه فرهنگی تلویزیونی و مطبوعاتی داخل و خارج کشور
- ۲۹- تهیه ۵۰ ساعت نوار موسیقی منحنی ضبط شده از اساتید بزرگ موسیقی شمال خراسان
- ۳۰- تهیه ۲۵۰ حلقه فیلم عکاسی و چندین حلقه اسلاید و فیلم ویدئویی

ترجمه آخر که شود ناله ما داور ما بشود زینت سمرزیره دشمن، سمر ما

www.EllahMezar.ir



موضوعات هفت جلد حرکت تاریخی کرد به خراسان
حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد اول: نشر دوم ۱۳۷۱
تاریخ قوم کرد و ورود آنان به خراسان در دوران صفوی، افشار، قاجار
حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد دوم: نشر ۱۳۶۲
حوادث دوره شاه عباس، فتح هرات در دوره قاجار و قراردادهای ننگین پاریس و آخال
حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد سوم: نشر ۱۳۶۶
زلزله قوچان، قیام سرداران کرد، عوض و ججوخان علیه تجاوز روس‌ها و اسارت دختران کرد قوچان
حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد چهارم: نشر ۱۳۷۳
نخستین دادگاه رسمی ایران در مورد اسیران کرد، قیام خدو سردار
حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد پنجم: نشر ۱۳۷۸
قیام نالرجام کلنل محمد تقی خان کرد پسیان
حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد ششم: آماده نشر
بمباران بجنورد، فتح ترکمن صحرا و اعدام سردار بجنورد به امر رضاخان (پهلوی)
حرکت تاریخی کرد به خراسان جلد هفتم: آماده نشر
قیام لهاک، حوادث شهریور ۱۳۲۰، پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت توسط نماینده قوچان در مجلس



نشر مهیان

(ISBN 984-91295-8-9)